

شرح اصول سه گانه اسلام (دليل معلم)

نوشتۀ

شيخ الإسلام محمد بن عبد الوهاب تمیمی رحمته الله

شارح:

عبد العزيز بن داخل المطيري

مترجم:

عبد القدير قاضی زاده

بازنگری:

قريب الله مطيع

شرح اصول سه‌گانه اسلام (دلیل معلم) نوشته شیخ الإسلام محمد بن عبد الوهاب تمیمی <small>رحمته</small>	عنوان کتاب:
دلیل المعلم لشرح ثلاثة الأصول وأدلتها لشيخ الإسلام محمد بن عبد الوهاب <small>رحمته</small>	عنوان اصلی:
عبد العزيز مطیری	نویسنده:
ابوایمن عبد القدیر قاضی زاده	ترجمه:
عقاید (کلام) - مجموعه عقاید اسلامی - توحید و الهیات	موضوع:
اول (دیجیتال)	نوبت انتشار:
دی (جدی) ۱۳۹۶ ه.ش - ربیع الثانی ۱۴۳۹ ه.ق	تاریخ انتشار:
کتابخانه قلم www.qalamlib.com	منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه	۱
روش علما در شرح متون علمی	۳
درس اول: مقدمه‌های مهم راجع به فراگیری علم	۷
اهداف درس اول:	۷
۱- نیاز به هدایت:	۷
۲- بیان دشمنی شیطان	۹
۳- بیان فضیلت کسب علم و دانش	۱۲
هشدار از علم بی‌فایده:	۱۷
برنامه‌ریزی در کسب علم:	۱۸
۴- بیان نشانه‌های روش صحیح برای فراگیری علم	۱۹
۵- روش پیشنهادی برای آموختن عقیده:	۲۰
۶- اهمیت مطالعه دعوت‌های اصلاحی:	۲۴
۷- شرح حال مؤلف کتاب اصول سه‌گانه	۲۷
۸- رساله اصول سه‌گانه و دلایل آن	۲۹
اهمیت رساله اصول سه‌گانه و دلایل آن	۳۱
درس دوم: شرح مسایل چهارگانه (۲/۱)	۳۳
عناصر درس:	۳۴
مقدمه‌های درس	۳۴
آغاز نمودن رساله با بسمله	۳۶

- ۳۷ بیان معنای بسمله
- ۴۰ شرح قول مولف رحمته: (اعلم رحمك الله) «بدان رحمت الله بر تو باد»
- ۴۰ شرح قول مؤلف رحمته: «يجب علينا تعلم أربع مسائل» آموختن چهار مسأله بر ما واجب است
- ۴۱ مراتب جهاد
- ۴۴ شرح مسأله اول: علم
- ۴۵ حکم فراگیری علم
- ۴۶ فضیلت علم
- ۴۷ واجب بودن اخلاص در فراگیری علم
- ۴۸ شرح مساله دوم: عمل به علم
- ۴۸ بزرگی شأن عمل به علم
- ۴۹ حکم عمل به علم
- ۵۰ مذمت کسی که به علم خود عمل نمی‌کند
- ۵۲ بیان اینکه مذمت عمل نکردن به علم، فقط مخصوص علما نیست
- ۵۲ روش سلف صالح در بیان عمل به علم
- ۵۵ درس سوم: شرح مسایل چهارگانه (۲/۲)
- ۵۶ عناصر درس:
- ۵۷ شرح مسأله سومی: دعوت کردن به سوی آن
- ۵۷ فضیلت دعوت به سوی الله متعال
- ۵۹ شرط‌های دعوت
- ۶۰ انواع دعوت:
- ۶۰ وسایل دعوت:
- ۶۰ حکم دعوت:
- ۶۱ آداب دعوت:
- ۶۱ نمونه‌های از آداب دعوتگر در دعوت:
- ۶۳ اهداف دعوت:
- ۶۵ شرح مساله‌ی چهارم که عبارت از صبر است
- ۶۵ معنای صبر

۶۶	جایگاه صبر.....
۶۷	انواع صبر.....
۶۸	صبر و احکام آن:.....
۷۰	تفسیر سوره العصر.....
۷۵	شرح قول امام شافعی <small>رحمته</small> :.....
۷۶	شرح حال امام شافعی <small>رحمته</small>
۷۶	قول امام شافعی:.....
۷۸	امام بخاری <small>رحمته</small> می گوید: «بَابُ: الْعِلْمُ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ».....
۷۸	زندگی نامه امام بخاری <small>رحمته</small>
	«بَابُ: الْعِلْمُ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ» «باب: آموختن علم قبل از گفتن و عمل کردن».....
۷۹	تفاوت میان عالم ربانی و عالم سوء.....
۸۱	تفاوت میان عالم ربانی و عالم سوء.....
۸۳	درس چهارم: شرح مسایل سه گانه (۲/۱)
۸۴	عناصر درس:.....
	سخن شیخ <small>رحمته</small> : «اول: الله متعال ما را خلق نموده و رزق و روزی می دهد و ما را بی هدف و بدون امر و نهی رها نکرده است.».....
۸۵	سخن شیخ <small>رحمته</small> : «دوم: الله متعال راضی نمی شود که کسی با او در عبادتش، شریک قرار داده شود، نه پیامبر فرستاده شده او، و نه فرشته مقرب و نه غیر این دو...».....
۸۷	قول مولف <small>رحمته</small> : «سوم: آن کسی که از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> اطاعت کند و الله متعال را یکتا و یگانه بخواند، برای چنین شخصی جایز نیست که با دشمنان الله و رسول او دوستی کند اگرچه از نزدیک ترین بستگانش باشد».....
۸۹	شرح عبارات متن:.....
۹۰	یکتادانستن الله متعال در آفرینش و روزی دادن.....
۹۱	اقسام توحید:.....
۹۱	* قسم اول: توحید ربوبیت:.....
۹۱	* قسم دوم: توحید الوهیت:.....

- * و قسم سوم: توحید اسما و صفات: ۹۱
- شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «ولم یترکنا هملاً...» ما را بی‌هدف و بدون
 امر و نهی رها نکرده است. ۹۶
- قول مؤلف رحمته: بلکه الله متعال برای ما پیامبری فرستاده، پس کسی که از او
 اطاعت کند وارد بهشت خواهد شد و کسی که نافرمانی کند وارد آتش خواهد شد.
 ۹۷
- و قول مؤلف: دلیل، این فرموده الله متعال است: ۹۹
- قول مؤلف رحمته: دوم: الله متعال راضی نیست که کسی با او شریک قرار داده شود
 ۱۰۱
- درباره مساجد سه قول وجود دارد: ۱۰۶
- درس پنجم: شرح مسایل سه‌گانه (۲/۲) ۱۰۹**
- عناصر درس: ۱۰۹
- بیان مناسبت مسئله سومی با دو مسأله قبلی: ۱۱۰
- از ضروریات محقق‌شدن شهادتین بیزاری از شرک و اهل آن است ۱۱۱
- علل بیزاری از مشرکان: ۱۱۱
- مقاصد و اهداف بیزاری از شرک و مشرکان: ۱۱۷
- هدف براءت و بیزاری از مشرکان ۱۱۸
- ویژگی‌های براءت از شرک در اسلام: ۱۱۹
- معنای موالات ۱۲۳
- معنای "کفار را به دوستی گرفتن" ۱۲۶
- درجات کفار و احکام تعامل با آنها: ۱۳۱
- حکم موالات با کفار: ۱۳۲
- بستن راه‌ها و ذرائعی که منجر به دوستی با کفار می‌شود ۱۳۶
- دسته‌بندی مسلمانان در بیزاری از کافران: ۱۳۹
- احکام متعلق به تعامل با کفار ۱۴۰
- حکم تبریک‌گفتن به کافران در عیدها و جشن‌هایشان: ۱۴۰
- سوال‌های تطبیقی متعلق به درس‌های گذشته (۱) ۱۴۳**

۱۴۵	درس ششم: شرح اصل اول؛ شناخت بنده از الله متعال.....
۱۴۷	عناصر درس:.....
۱۴۷	بیان معنای حنیفیت.....
۱۴۹	امر به پیروی از ملت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۵۱	بیان معنای اخلاص.....
۱۵۴	بیان بزرگ‌ترین چیزی که الله متعال به آن امر فرموده که همان توحید است:..
۱۵۶	معنای توحید.....
۱۵۶	اقسام توحید:.....
۱۵۶	بیان بزرگ‌ترین چیزی که الله متعال از آن نهی نموده که همان شرک است... ..
۱۵۹	بیان اصول سه‌گانه دین اسلام.....
۱۶۰	اصل اول: شناخت بنده از پروردگارش <small>جل جلاله</small>
۱۶۰	* بیان معنای "رب".....
۱۶۳	راه‌های شناخت پروردگار <small>جل جلاله</small>
۱۶۷	دلایل وجوب توحید در قرآن کریم.....
۱۶۹	شرح عبارات متن رساله اصول سه‌گانه.....
۱۷۷	درس هفتم: بیان معنای عبادت و انواع آن.....
۱۷۷	عناصر درس:.....
۱۷۸	اهداف درس.....
۱۷۸	۱- بیان معنای عبادت.....
۱۸۵	عبادت با قلب، زبان و اعضای بدن انجام می‌شود.....
۱۸۵	راه‌های شناخت عبادت.....
۱۸۶	شروط قبولی عبادت.....
۱۸۶	۲- عهد و پیمان بزرگ میان بنده و پروردگارش <small>جل جلاله</small>
۱۸۹	۳- درجات و مراتب تحقق یافتن بندگی الله متعال.....
۱۹۳	* قاعده مهمی پیرامون ابتلا و امتحان بنده مؤمن:.....
۱۹۷	۴- عبادت کونی و عبادت شرعی.....
۲۰۰	۵- بیان وجوب یگانه‌دانستن الله متعال در عبادت.....

۲۰۱	شرح عبارات متن
۲۰۳	درس هشتم: دعا، خوف، امید (رجاء) و توکل
۲۰۴	عناصر درس
۲۰۵	شرح اهداف درس
۲۰۵	۱- دعا
۲۰۵	دعای مسئلت و دعای عبادت:
۲۰۶	انواع و احکام سوال کردن از غیر الله ﷻ
۲۰۷	وجوب مراقبت از سلامتی قلب برای الله متعال
۲۰۸	از سلامتی قلب برای الله متعال، شکرگزاری از بندگان محسن است
۲۰۹	نفع و ضرر تنها در دست الله متعال است
۲۱۱	۲- خوف
۲۱۱	اقسام خوف
۲۱۴	اقسام مردم از نظر خوفِ عبادت
۲۱۸	انواع خوف مؤمنان
۲۱۸	۳- امید
۲۱۸	* معنای امید:
۲۱۹	* اقسام امید:
۲۱۹	درجات امیدواری از نفع‌بردن اسباب
۲۲۰	قاعدهٔ رخنه‌کردن شرک در عبادات:
۲۲۱	اصول عبادات قلبی
۲۲۲	جمع بین محبت، ترس و امید
۲۲۳	نیاز بنده به جمع‌نمودن این عبادات بزرگ
۲۲۴	۴- توکل
۲۲۴	معنا و فضیلت توکل
۲۲۵	وجوب یگانه‌دانستن الله متعال در توکل کردن
۲۲۵	توکل عبادتی قلبی است
۲۲۷	انواع توکل

۲۲۸	تحقق یافتن توکل
۲۳۳	احکام توکل
۲۳۴	شرح عبارات متن
درس نهم: امید به الله، ترس از الله، فروتنی به الله، ترس از الله با تعظیم، و	
۲۴۱	برگشت به سوی الله تعالی
۲۴۱	عناصر درس:
۲۴۲	۱-۲- امید به الله و ترس از الله:
۲۴۸	اقسام امید و ترس
۲۴۹	۳- خشوع یا فروتنی به الله تعالی
۲۴۹	معنای فروتنی به الله
۲۵۲	۴- خشیت یا ترس از الله با تعظیم
۲۶۲	۵- انابت یا بازگشت به سوی الله
۲۶۶	انابت سبب هدایت است
۲۶۷	برخورد شیطان با برگشت کنندگان به سوی الله و توبه کنندگان
۲۶۸	شرح عبارات متن
درس دهم: استعانت، استعاذه، استغاثه، قربانی و نذر	
۲۷۲	عناصر درس:
۲۷۲	استعانت، استعاذه و استغاثه
۲۷۸	تحقق یافتن استعانت
۲۸۰	انواع استعانت
۲۸۳	اقسام استعانت
۲۸۴	* استعانت مشروع:
۲۸۵	ذبح
۲۸۵	اقسام ذبح:
۲۸۹	نذر
۲۹۰	اقسام نذر
۲۹۱	تقسیم‌های دیگر نذر

- ۲۹۲ فضیلت وفانمودن به نذر
- ۲۹۵ خلاصه احکام نذر
- ۲۹۷ شرح عبارات متن
- ۳۰۱ **پرستش‌های تطبیقی از درس‌های گذشته (۲)**
- ۳۰۳ **درس یازدهم: اصل دوم؛ شناخت دین اسلام با دلایل (مرتبه اسلام)**
- ۳۰۵ عناصر درس:
- ۳۰۶ انواع معرفت:
- ۳۰۷ بیان معنای دین
- ۳۰۹ بیان معنای اسلام
- ۳۱۴ بیان مراتب دین
- ۳۱۶ ارکان اسلام
- ۳۲۳ دلیل شهادت
- ۳۲۵ بیان معنای لا إله إلا الله
- ۳۳۰ [رد بر کسی که در معنای "لا إله إلا الله" به خطا رفته است]
- ۳۳۶ دلیل شهادت «محمد رسول الله»:
- ۳۳۷ دلایل نماز، زکات، روزه و حج:
- ۳۳۹ **درس دوازدهم: مرتبه ایمان (۲/۱)**
- ۳۳۹ عناصر درس:
- ۳۴۰ بیان معنای ایمان:
- ۳۴۱ درجات ایمان
- ۳۴۹ شاخه‌های ایمان:
- ۳۵۵ ارکان ایمان
- ۳۵۵ رکن اول: ایمان به الله متعال:
- ۳۶۱ **درس سیزدهم: مرتبه ایمان (۲/۲)**
- ۳۶۱ عناصر درس:
- ۳۶۲ رکن دوم: ایمان به ملائکه

۳۷۲ رکن سوم: ایمان به کتاب‌ها
۳۷۵ رکن چهارم: ایمان به پیغمبران
۳۸۰ رکن پنجم: ایمان به روز آخرت
۳۸۲ رکن ششم: ایمان به تقدیر
۳۹۳ درس چهاردهم: مرتبه احسان (۲/۱)
۳۹۳ عناصر درس:
۳۹۳ بیان معنای احسان
۳۹۶ میزان احسان
۳۹۸ فضیلت احسان
۴۰۰ درجات احسان
۴۰۱ چگونگی احسان در عبادات
۴۰۱ احسان در وضو:
۴۰۱ احسان در نماز:
۴۰۳ احسان در نفقه:
۴۰۹ احسان کردن در جهاد فی سبیل الله
۴۱۵ درس پانزدهم: مرتبه احسان (۲/۲)
۴۱۶ عناصر درس:
۴۱۶ راه‌های شناخت احسان
۴۱۶ بیان قرآن کریم در مورد احسان
۴۲۰ بیان سنت نبوی در مورد معنای احسان
۴۲۱ شناخت روش و سیرت پیشوایان محسن و خیراندیش
۴۲۲ باب‌های احسان
۴۲۳ احسان با قلب، زبان و اعضای بدن صورت می‌گیرد:
۴۳۱ معانی کلمه احسان در نصوص:
۴۳۲ بنده در احسان کردن به استعانت و کمک از الله متعال نیاز دارد:
۴۳۵ ویژگی‌های محسنان
۴۳۶ آسانی و سهولت احسان کردن:

پرسش‌های تطبیقی از درس‌های گذشته (۳) ۴۴۵

مقدمه: ۴۴۵

درس شانزدهم: شرح اصل سوم اصول دین؛ شناخت پیامبر ﷺ (۲/۱) ... ۴۴۷

عناصر درس: ۴۴۷

بیان معنای کلمه شهادت (آن محمد رسول الله) محمد ﷺ فرستاده الله ﷻ است

..... ۴۴۷

اموری که کلمه شهادت (محمد رسول الله) آن را لازمی می‌گرداند ۴۴۸

امر اول: تصدیق خبرهای پیامبر ﷺ ۴۴۹

امر دوم: اطاعت از پیامبر ﷺ ۴۵۱

امر سوم: محبت پیامبر ﷺ ۴۵۵

انواع بدعت ۴۶۰

نسب پیامبر ﷺ ۴۶۲

عمر پیامبر ﷺ ۴۶۶

درس هفدهم: شرح اصل سوم از اصول دین، شناخت پیامبر ﷺ است (۲/۲)

..... ۴۶۷

عناصر درس: ۴۶۸

شیخ محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: با إِفْرَأُ به نبوت و با مَدْتَّرُ به رسالت مبعوث شد:

..... ۴۶۸

فرق میان رسول و نبی: ۴۷۱

اقوال علما در مسأله فرق میان رسول و نبی ۴۷۹

دیار پیامبر ﷺ ۴۸۲

با چه چیز پیامبر ﷺ مبعوث گردید؟ ۴۸۲

درس هجدهم: هجرت ۴۸۹

عناصر درس: ۴۹۰

هجرت در راه الله سبحانه و تعالی ۴۹۰

معنای هجرت: ۴۹۰

۴۹۱	انواع هجرت
۴۹۶	اهداف و مقاصد هجرت
۴۹۸	فضیلت هجرت در راه الله متعال
۵۰۳	چه وقت هجرت پایان می‌یابد؟
۵۰۵	هجرت بادیه‌نشین و شهرنشین
۵۰۶	حکم هجرت
۵۰۸	فرض شدن سایر شرایع اسلام بعد از تثبیت توحید
۵۱۰	تاریخ وفات پیامبر ﷺ
۵۱۳	درس نوزدهم: کامل‌بودن دین اسلام
۵۱۴	عناصر درس
۵۱۴	اصل و اساس این است که دین اسلام تا روز قیامت محفوظ است
۵۱۸	تمسک‌جستن به قرآن و سنت
۵۲۳	بعثت پیامبر عموماً به سوی ثقلین است
۵۲۵	* مخالفان این اصل بر دو نوع هستند:
۵۲۷	دلیل تکمیل‌شدن دین اسلام
۵۳۵	کمال دین مستلزم کمال تبلیغ است
۵۴۲	وفات پیامبر ﷺ
۵۴۷	درس بیستم: زنده‌شدن پس از مرگ و پاداش اعمال
۵۴۸	عناصر درس:
۵۴۸	برانگیختن بعد از مرگ
۵۵۲	حساب و جزا
۵۵۶	خلاصه‌های سودمند در علم جزاء
۵۶۵	کفر کسی که زنده‌شدن بعد از مرگ را تکذیب کند
۵۶۷	اهداف فرستادن پیامبران
۵۶۹	هدف اول: برپایی حجت
۵۷۳	هدف دوم: بشارت
۵۷۴	هدف سوم: هشدار

- حکم کسانی که دعوت پیامبران به آنان نرسیده است ۵۷۵
- درس بیست و یکم: کفر به طاغوت..... ۵۸۱**
- عناصر درس: ۵۸۲
- اولین پیامبران و آخرین آنها ۵۸۳
- کفر به طاغوت ۵۸۶
- شرح تعریف ابن قیم از طاغوت ۵۸۷
- سران طواغیت ۵۹۸
- تفسیر فرموده الله متعال: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾ ۶۰۲
- معنای العروة الوثقی ۶۰۵
- شرح حدیث: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ...» ۶۱۱
- فرموده پیامبر ﷺ «وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ» «و ستون آن نماز است» ۶۱۴
- فرموده پیامبر ﷺ: «وَذُرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» «و قلّه و بلندی آن جهاد در راه الله است» ۶۱۵
- خاتمه شرح حدیث معاذ ﷺ: ۶۱۵
- پرستش‌های تطبیقی متعلق به درس‌های گذشته (۴) ۶۱۷**

مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا وَتَقْدِيرًا، وَتَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ
الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ بَعَثَهُ اللَّهُ هَادِيًا
وَبَشِيرًا، وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا، فَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّم
تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

أما بعد:

این کتاب اولین لایحه‌ای از کتاب‌های آموزشی است که خواستم کلیدی برای
معلمان باشد تا در شرح متون علمی به آن‌ها کمک رساند و شاگردان پیشقدم نیز برای
استفاده درست از وقت و تلاش خود به این کتاب روی آورند تا آن‌ها را از سختی‌هایی
که در مقایسه میان شروحات به آن مواجه می‌شوند رهایی بخشیده و برای حل
مشکلات‌شان و همچنین در جستجو و ریشه‌یابی مسایل علمی به آن‌ها یاری رساند.

و در این کتاب بر گردآوری و نزدیک‌ساختن تمامی آنچه یک معلم به آن نیاز دارد
حریص بوده‌ام. مانند منظم و مرتب‌بودن مسایل و مباحث، جمع‌آوری دلایل و فواید آن
و همچنین منقولاتی که می‌توان در شرح و توضیح از آن استفاده کرد و به این ترتیب
در آینده دچار مشکلات بزرگی نخواهد شد، باذن الله.

البته از وضعیت تعدادی از شاگردان دانستم که یگانه چیزی که مانع آن‌ها در روند
فراگیری بسیاری از درس‌ها می‌شود، - طوری که آن‌ها آرزو دارند و نیازمند آن
هستند- سختی آمادگی علمی خوب است. بنابراین آمادگی خوب، وقت و سعی
بیشتری تقاضا می‌کند. و حقیقت آن برای کسانی که در پروسه تعلیم مشغول هستند
پنهان نیست.

و الله متعال این فرصت را برایم میسر نمود تا بسیاری از متون علمی را مورد بحث
و بررسی قرار بدهم و شروحات آن‌ها را با یکدیگر مقایسه نموده با بررسی و تحلیل‌های
مفید آن را خلاصه نمایم، تا برای طالب علم شرعی مضامین شروحات متون گوناگون
را واضح گردانده، متفرق آن را جمع، مسایل آن را منظم و بحث‌های آن را کامل نماید.

در مجموع این تلخیص‌ها نکات عمده مسایل را بیان نموده و معلم را به آنچه که مورد عنایت وی قرار گیرد تذکر می‌دهد؛ ولی او را از مراجعه به شروحات مستغنی نمی‌سازد، تا آنچه که دربارهٔ مسایل علمی گفته شده دوباره متذکر گردد.

بعد از تأمل و تفکر عمیق و سپری نمودن حدود ده سال در تهیه آن عناوین، خواستم با تکمیل نمودن بحث‌ها و مطالب آن دوباره آن‌ها را بنویسم تا معلم هنگام آماده نمودن درس‌ها از مراجعه نمودن به منابع دیگر مستغنی گردد، جز در بعضی مسایلی که نیاز مبرم به مراجعه خواهد داشت.

و آنچه که توجه معلم را به آن معطوف می‌داریم این است که وی با در نظر داشت حال و احوال شاگردان، مسایل علمی مناسب حال آن‌ها را باید برای ایشان القا نماید؛ تا مورد قبول آن‌ها قرار گیرد. و هرگاه مشاهده نمود که شاگردان مسایل را به خوبی می‌فهمند و درک و فهم‌شان وسعت پیدا کرده، در این صورت این مضمون را علاوه بر آنچه مناسب حال‌شان است، به آن‌ها تدریس نموده و القا نماید. و اگر معلم از طولانی شدن و سنگین شدن معلومات بیش از حد در اذهان شاگردان در هراس بود، می‌تواند آنچه را که مهم‌تر است برایشان بیان نماید، مشروط بر اینکه عنایت و توجه خاص به مقاصد و اهداف درس‌ها داشته باشد.

از الله متعال مسئلت دارم که این کتاب را مبارک و پرمفعت گردانده و مورد قبول خود قرار دهد، و به وسیلهٔ این کتاب شرح متون علمی را برای آموزگاران آسان بگرداند و در رونق دهی درس‌های علمی و آسانی آن، این کتاب را موثر و مورد پذیرش قرار دهد.

«پروردگارا! از ما بپذیر، همانا که تویی شنوای دانا، و ما را بیامرز و به ما رحم فرمای، همانا که تویی آمرزندهٔ مهربان. پروردگارا! دل‌های ما را بعد از آنکه ما را هدایت کردی (از راه حق) منحرف مگردان، و از سوی خود رحمتی بر ما ببخشای، به‌راستی که تو بخشنده‌ای.»

روش علما در شرح متون علمی

از مهم‌ترین اموری که باید طالب علم از آن آگاهی داشته باشد تنوع روش اهل علم در شرح متون علمی است، چون هر روش و طریقه‌ای از خود فوایدی دارد. و همزمان انتقاداتی بر آن گرفته می‌شود، تا اینکه آموزش طالب علم با توجه به سطح علمی و هدف تعلیمی وی بر مبنای شناخت کامل از درس‌هایش باشد، تا در فراگیری درست علم، وی را یاری رسانده و اساس و بنای علمی او را کامل نموده و از اعتدال برخوردار باشد.

و هنگامی که در مناہج و روش‌های اهل علم در شرح متون علمی دقت کردم آن‌ها را بر چندین نوع یافتم:

نوع اول: شرح مختصر و اجمالی: در این نوع شرح، شرح‌دهنده می‌خواهد عبارات متن را با اختصار شدید و تعمق و کارشناسی سریع بر اساس مباحث همان متن توضیح دهد.

و در این روش فواید زیادی، در برداشت تصور مقدماتی و سریع مسایل یک متن، و تناسب و ارتباط آن مسایل با همدیگر، وجود دارد.

لیکن اکتفا کردن به این روش هیچ حاصل علمی را دربر ندارد که بر آن تکیه شود، از این رو اغلب کسانی که این روش را اختیار نموده‌اند ضعف علمی بر آن‌ها هویدا است، هرچند چندین متن علمی را هم خوانده باشند.

نوع دوم: شرح تحلیلی است که در این نوع شرح و توضیح، شرح‌دهنده هیچ عبارتی از عبارات متن را بدون تعلیق و شرح رها نمی‌کند، بلکه شاید برخی از آن‌ها را اعراب و بیان نیز کند.

و در این‌گونه تحلیل و تفصیل فواید گرانبهایی در دانستن عبارات یک متن، حل مشکلات آن و دانستن تفصیل مسایل با عمق، که نویسنده متن ذکر نموده، وجود دارد.

لیکن بر این روش نیز انتقاداتی وجود دارد؛ چون به حدی در جزئیات می‌پیچد که برای طالب علم چنین احساس پیدا می‌شود که شاید برخی از این معلومات بی‌شمار، برخی دیگر آن را به باد فراموشی بسپارد، و او را از هدف و مقصد اصلی موضوع درسی که در صدد فراگیری آن است به سوی دیگری بکشاند، و شاید ذهن او به انواع مختلفی از مسایل وارد شده مشغول شود که هیچ ارتباط مستقیمی به موضوع درس هم ندارند. پس اگر طالب علم به‌مین روش اکتفا کرد و بعد از آن به مهم‌ترین مسایل متعلق به درس مراجعه نکرد، بسیاری از چیزهایی را که خوانده، فراموش خواهد کرد و در ذهنش عمیقا جا نخواهد گرفت، جز برخی فواید و مسایل مهمی که در ذهن او داخل شده باقی خواهد ماند.

نوع سوم: شرح ریشه ای و اساسی، که در آن بر قواعد باب و انواع مسایل و دلایل آن تمرکز صورت می‌گیرد. و کسی که این روش علما را اختیار می‌کند، اعتنا و اهتمام او به بیان مقاصد و اهداف درس بیشتر از توجه و عنایت وی به شرح عبارات متن خواهد بود. بلکه شاید اصلا به شرح عبارات توجهی نخواهد کرد، و هرگاه بر او متن خوانده شود به‌گونه عام به شرح موضوع درس خواهد پرداخت، سپس به مصدر و ریشه‌های اساسی مسایل آغاز خواهد کرد، سپس اگر وقت داشت و فرصتی برایش دست داد، به توضیح کوتاه بعضی از عبارات متن خواهد پرداخت.

دلیل آن، این است که توجه و عنایت خود را به بیان امور اساسی مسایل باب مبذول داشته، ولو که بعضی از آن‌ها در متن ذکر هم نشده، و در ربط دادن مسایل به دلایل آن و تقسیم بندی آن اجتهاد نموده است.

و این روش از مفیدترین روش‌ها برای طالب علم است، زیرا او را در بنای موهبت علمی کمک می‌کند که به وسیله آن مسایل علمی را می‌داند. همچنین ارتباط دادن بعضی از مسایل را به بعضی دیگر، و شیوه‌های دلالت و مفهوم ادله و دیگر فواید علمی را فرا می‌گیرد. منتها نقدی که بر این روش وجود دارد این است که شاید طالب علم بعضی از عبارات مشکل متن را نداند. چون شارح در این نوع روش عبارات متن را شرح نمی‌دهد از این لحاظ شاید فهم برخی از نکات متن بر طلاب علم مشکل شود.

پس اگر طالب علم با این‌گونه شرح به قرائت دقیق متن پرداخت و در مورد فهم مسایلی که بر او مشکل شده است از معلم پرسید، این خلا را پر نموده و استفاده زیادی از این روش برده است.

نوع چهارم: شرح و توضیح مجموعی که در این روش، شخص شرح‌دهنده فواید پراکنده را در شرح‌های متعدد جمع‌آوری می‌کند.

از ویژگی‌های این روش زیادبودن فواید علمی آن است. چون شارح بر توضیحات علمای گذشته اعتماد نموده، بعد از جمع‌آوری و تکمیل نمودن، آن را خلاصه می‌کند و به شیوه بسیار ساده و منظم به طالب علم تقدیم می‌نماید.

لیکن در نقد این روش تفصیلات زیادی وجود دارد که با ذکر آن سخن به درازا می‌کشد چون کسانی که این روش را اختیار نموده و بر مبنای آن عمل کرده‌اند، هر یک از ایشان شیوه خاص خود را در زمینه جمع‌آوری، تلخیص و تهذیب دارند. و هر یک از روش‌های آن‌ها دارای مزایا و معایبی هستند؛ لیکن به هر اندازه شرح‌دهنده در روند جمع‌آوری، تلخیص و طرز کارش دقت و درستی را کاملاً رعایت کند شرح وی مفیدتر خواهد بود.

نوع پنجم: شرح و توضیح بیانی که در این روش توجه بیشتر شارح در این است که فواید، لطیفه‌ها، و شوخی‌های که آن را چیده و نقل قول‌های نمکی و امثال آن را به طالب علم تقدیم کند. و اغلب کسانی که این روش را اختیار می‌کنند این فواید و لطیفه‌ها را در میان سطرهای متون می‌افزایند.

و در این روش فواید زیادی نهفته است اما اکتفا کردن به آن درست نیست؛ و بهتر این است که این نوع شرح به تعویق انداخته شود تا طالب علم در آخرین مرحله از خواندن متن از آن اطلاع حاصل نماید.

و شاید هم طالب علم نخبه، هنگام مطالعه یک متن علمی نیاز به جمع میان تمام این روشها پیدا کند و با استفاده از این روش، به فهم عمیق متن دست یابد و برای خواندن متون پیشرفته علمی دیگر آمادگی کامل پیدا کند.

در این سلسله (راهنمای معلم) کوشیدم تمامی مزایای این روش‌ها را باهم جمع نمایم، و از الله متعال کمک و راهنمایی را مسئلت دارم.

و سخت‌ترین چیز در پیمودن راه؛ همان اول و آغاز آن است. و کسی که شیوه کاری را شناخت و به پیمودن یک راه عادت کرد، با مهارت می‌تواند آن راه را به پیش گیرد و به آسانی به منزل مقصود برسد، و تنها کمک‌کننده الله متعال است.

درس اول:

مقدمه‌های مهم راجع به فراگیری علم

اهداف درس اول:

هدف اول: بیان نیازمندی مبرم به هدایت، و اینکه این هدایت فقط با علم صحیح و مفید حاصل می‌شود و غفلت در فراگیری علم، بنده را به خطر گمراهی و کج روی مواجه می‌سازد.

هدف دوم: بیان دشمنی شیطان با انسان و حرص شیطان در گمراه نمودن او.

هدف سوم: بیان فضیلت علم، و هشدار از فراگیری علم بی‌منفعت.

هدف چهارم: بیان نشانه‌های روش صحیح برای فراگیری علم، و بیان معیاری که به وسیله آن شیوه‌های مختلف فراگیری علم مورد سنجش قرار می‌گیرد.

هدف پنجم: بیان روش پیشنهاد شده برای آموزش عقیده.

هدف ششم: بیان اهمیت مطالعه زندگی‌نامه‌های مجددان دین.

هدف هفتم: زندگینامه امام مجدد محمد بن عبدالوهاب رحمته.

هدف هشتم: تعریف رساله اصول سه‌گانه و دلایل آن.

۱- نیاز به هدایت:

* راه نجات چه برای بنده و چه برای امت وجود ندارد، جز به آن چیزی که الله متعال به وسیله آن، ایشان را هدایت نصیب می‌کند. چنانکه الله تعالی در حدیث قدسی می‌فرماید: «يَا عِبَادِي كُفُّكُمْ صَالًّا إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ فَاسْتَهْدُونِي أَهْدِكُمْ» [صحیح مسلم به روایت ابوذر رضی الله عنه].^۱

«ای بندگان من، همه شما گمراه هستید مگر کسی که من او را هدایت کنم پس

هدایت را از من بخواهید تا شما را هدایت کنم».

این حدیث شامل همه اموری است که آنان به خاطر هدایت به آن نیاز دارند. و بدان! اصل و اساس هدایت، علم است.

* اولین وصیت که الله متعال مردم را در آغاز زندگی دنیوی به آن توصیه نمود در این فرموده باری تعالی به آن اشاره شده است: ﴿فَلَمَّا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنِ تَّبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸].

«گفتیم: همگی از آن (بهشت) فرود آید! پس هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، پس کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد».

* پس هرکس از هدایت الله متعال پیروی کند نه ترسی، نه خوفی و نه غمی خواهد داشت، و نه هم شقی و گمراه خواهد شد. و این ضمانتی است از جانب الله متعال به پیروان هدایت. علاوه بر این، الله متعال او را از تاریکی‌ها به روشنایی و راه‌های سلامتی و نجات راهنمایی می‌کند و از آنچه می‌ترسد نجاتش می‌دهد. و این وعده صادقانه الهی برای هر فرد مسلمان و تمامی امت مسلمان است.

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ [طه: ۱۲۳] «پس هرکس از هدایت من پیروی کند، دیگر نه گمراه می‌شود و نه بدبخت می‌شود».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: ۹].

«بی‌شک این قرآن، به راهی که آن استوارترین راه‌ها است؛ هدایت می‌کند».

و می‌فرماید: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [المائدة: ۱۶]. «الله به وسیله آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راه‌های سلامت هدایت می‌کند و به فرمان خود، آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می‌برد و آن‌ها را به راه راست هدایت می‌کند».

* قرآن کریم که بزرگترین هدایت و بهترین کتاب است، برای ما نازل شد؛ و محمد ﷺ که بهترین پیامبران مرسل است، برای ما مبعوث گردید که بدون شک بهترین راه هدایت، هدایت آن جناب است. چنانکه در حدیث صحیحی ثابت است که پیامبر اکرم ﷺ

می‌فرمایند: «إِنَّ أَحْسَنَ الْهُدَىٰ هُدَىٰ مُحَمَّدٍ^۱» «بهترین راه هدایت، هدایت محمد ﷺ است.»
و چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الاسراء: ۹]
«بی‌شک این قرآن، به راهی که آن استوارترین راه‌ها است؛ هدایت می‌کند.»

به این خاطر است که امت محمدی بهترین امتی است که از میان مردم پدید آمد،
چون هدایت یافته‌ترین امت‌ها است.

* مبنای هدایت بر علم صحیح، و پیروی از خشنودی الله متعال، با طاعت و تصدیق
و عده‌های او تعالی، و برحذر بودن از پیروی شیطان و حزب وی می‌باشد.

۲- بیان دشمنی شیطان

چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ^۳ كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ^۴﴾ [الحج: ۳-۴].

«و بعضی از مردم، بدون (هیچ) علم و دانشی، در (بارۀ) الله به مجادله برمی‌خیزند، و از هر شیطان سرکش پیروی می‌کنند، (در قضای الهی) بر او (شیطان) نوشته شده که هرکس با او دوستی کند، مسلماً او گمراهش می‌کند، و او را به عذاب سوزان (جهنم) می‌کشاند.»

* **تولی شیطان**، دوستی با شیطان را گویند که این دوستی با پیروی از گام‌های شیطان، تصدیق و عده‌های شیطان، و ارتکاب معاصی که شیطان آن‌ها را زیب و زینت می‌بخشد، به وجود می‌آید. چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا^{۱۱۹} يَعْدُهُمْ وَيَمَنِّيهِمْ^{۱۲۰} وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا^{۱۲۱}﴾ [النساء: ۱۱۹-۱۲۰].

«و هرکس شیطان را به جای الله ولی و دوست خود بگیرد، قطعاً زیانی آشکار کرده است. (شیطان) به آن‌ها وعده می‌دهد و آنان را به آرزو می‌افکند، و شیطان جز فریب و باطل به آنان وعده نمی‌دهد.»

* الله متعال خبر داده است که دشمنان او، دوستان شیاطین هستند. و مردم دو گروه هستند: گروهی با الله و گروهی با شیاطین.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُحْوِنَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَدِّلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

«و به راستی شیاطین به دوستان خود (شبه‌های) القا می‌کنند، تا با شما مجادله کنند، و اگر از آن‌ها اطاعت کنید بی‌گمان مشرک خواهید بود.»

* پس دشمنی حقیقی که بین انسان و شیطان وجود دارد مسئله بزرگی است که الله متعال آن را چهار بار در قرآن کریم به وضوح بیان نموده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [البقرة: ۱۶۸] «و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، چرا که او دشمن آشکار شما است.»

* و پیامبر ﷺ با اشاره به این دشمنی، طوری که در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه روایت شده است، فرموده‌اند: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْضُرُ أَحَدَكُمْ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ شَأْنِهِ»^۱. «حقا که شیطان در وقت انجام هرکاری با شما حاضر می‌شود.»

* از دیگر فعالیت‌های شیطان، سعی او در گمراه نمودن انسان است، چنانکه الله متعال در مورد موسی عليه السلام حکایت می‌کند که گفت: ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ﴾ [القصص: ۱۵] گفت: «این از عمل شیطان بود، بی‌گمان او دشمن گمراه‌کننده آشکاری است.»

و همچنین می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [۶۰] «وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ [یس: ۶۰-۶۲].

«ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را عبادت نکنید که او برای شما دشمن آشکار است؟! و اینکه مرا عبادت کنید، این راه مستقیم است. و به راستی شیطان گروه زیادی از شما را گمراه ساخت آیا اندیشه نکردید؟!»

﴿جِبِلًّا﴾: یعنی خلق بسیار که بر فطرت صحیح و درست بودند. و الله تعالی ایشان را بر آن آفریده است.

* کسی که به الله ایمان آورد و از هدایت او پیروی نمود الله ﷻ او را حفظ نموده از شر شیطان مصون می‌دارد و الله تعالی او را کافی است. ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ [الزمر: ۳۶] «آیا الله برای بنده‌اش کافی نیست؟!».

* بنده مؤمن در همه امور خود؛ چه بزرگ و چه کوچک، نیاز به اتباع هدایت الله تعالی دارد. و این نیازمندی وی بیشتر از نیازمندی او به خوردن، نوشیدن و نفس کشیدن است.

* گفتنی است هدایت‌یافتگان بر یکدیگر درجه و برتری دارند از این‌رو الله متعال مسلمان را امر فرموده تا هر روز از او هدایت بخواهد. طوری که نماز مسلمان درست و کامل نمی‌شود تا این دعا را نخواند ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحة: ۶] «ما را به راه راست هدایت کن».

* الله متعال به مؤمنان وعده داده است که از گزند آنچه از فتنه‌ها، رنج‌ها و غم‌ها، گناهان، اضطراب‌ها و نگرانی‌ها و ندانستنی‌ها، شک و شبهه و... که انسان‌ها در آنها قرار می‌گیرند و در واقع همه تاریکی‌ها هستند، مصون خواهد داشت و از شر آن سالم در خواهند آمد.

* الله متعال هر امری را که مردم به توضیح و بیان آن نیاز داشته‌اند، در کتابش (قرآن کریم) و یا به وسیله پیغمبرش ﷺ، بیان نموده است، و سرانجام دین اسلام را به پایه کمال و تمام رسانده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را (به‌عنوان) دین برای شما برگزیدم».

* پیامبر ﷺ در جمع مسلمانان در لابه‌لای خطبه حجة الوداع فرمود: «من در میان شما چیزی را می‌گذارم که پس از آن هرگز گمراه نشوید؛ مادامی که به آن چنگ زنید، کتاب الله. و شما درباره من پرسیده می‌شوید، پس شما چه خواهید گفت؟ گفتند: شهادت می‌دهیم که حقا شما ابلاغ نمودید، ادای امانت کردید، و نصیحت فرمودید. (پیامبر ﷺ) انگشت سبابه خود را به طرف آسمان بالا برده سپس به مردم اشاره کرد و فرمود:

پروردگارا، شاهد باش. سه بار این جمله را تکرار نمود» [صحیح مسلم به روایت جابر رضی الله عنه].^۱
و در مستدرک حاکم و سنن بیهقی و دیگر کتاب‌های حدیثی به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دو چیز در میان شما گذاشتم که با وجود آن‌ها گمراه نخواهید شد، کتاب الله و سنت من. و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض به من برسند». شیخ آلبنی رحمته الله این حدیث را صحیح دانسته است.

۳- بیان فضیلت کسب علم و دانش

تحصیل علم شرعی از بهترین قربت‌ها به الله متعال است. چون آگاهی به علم شرعی اصل و اساس هر عبادت می‌باشد. طوری که هر عبادتی را که بنده انجام می‌دهد و ادا می‌کند اگر خالص برای الله متعال و موافق روش پیامبر صلی الله علیه و آله نباشد، مورد قبول قرار نمی‌گیرد. و برای فهم و شناخت این امر نیاز به علم شرعی است.

همچنین دانستن امور به طور کلی و جزئی که الله تعالی می‌پسندد و یا نمی‌پسندد نیز بدون تحصیل علم شرعی امکان‌پذیر نیست.

مردم در درجه‌بندی و برتری‌شان در علم و دانایی با هم متفاوت هستند چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ [یوسف: ۷۶] «و بالاتر از هر صاحب علمی، داناتری است» پس هر قدر علم و معرفت شخص سودمندتر باشد فضل و منزلت او نیز بیشتر است.

گفتنی است دلایل کافی و متواتر در قرآن کریم و سنت مطهر مبنی بر فضیلت علم و اهل آن و فضیلت تحصیل آن و همچنین پاداش فراوانی که برای اهل علم در نظر گرفته شده، وجود دارد که بنده مؤمن را وا می‌دارد برای تحصیل علم شرعی حریص باشد و در این راستا از خود جدّ و جهد نشان دهد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱].

«الله مقام (و درجات) کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند بالا می‌برد». پس الله متعال بالابردن مقام و درجات را به خود واگذار نموده و متکفل شده است و او تعالی وعده خود را خلاف نمی‌کند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «جز این نیست که از میان بندگان الله دانایان از او می‌ترسند». و می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ۹] «بگو: آیا کسانی که می‌دانند، و کسانی که نمی‌دانند برابرند؟!». و می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴] «و بگو: پروردگار من! به علم من بیفز!».

و در صحیحین از معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»^۱. «هرکس الله خیر او را بخواهد در دین فقیهش می‌گرداند».

و فقه در دین همه ابواب دینی مانند: عقیده، احکام، اخلاق، آداب، پاک نمودن نفس از زشتی‌ها، پاداش و کیفر و غیره را دربرمی‌گیرد. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَلْتَمِسُ فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ». «کسی که راهی را بپیماید تا علم و دانشی بیاموزد، الله راه بهشت را بر وی آسان می‌گرداند» [به روایت مسلم].

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَصَابَ أَرْضًا؛ فَكَانَتْ مِنْهَا طَائِفَةٌ طَيِّبَةٌ قَبِلَتِ الْمَاءَ فَأَنْبَتَتِ الْكَلَّاءَ، وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَ مِنْهَا أَجَادِبٌ أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَتَنَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا مِنْهَا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَ طَائِفَةٌ مِنْهَا أُخْرَى إِنَّمَا هِيَ قَيْعَانٌ؛ لَا تُمْسِكُ مَاءً وَلَا تُنْبِتُ كَلًّا، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقَّهَ فِي دِينِ اللَّهِ، وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا، وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ»^۲. «مثل علم و هدایتی که الله صلی الله علیه و آله مرا به آن فرستاده است به سان باران فراوانی است که بر زمین فرو ریزد، بخش‌هایی از آن

۱- صحیح بخاری: ۷۱ و ۳۱۱۶ و ۷۳۱۲ و صحیح مسلم: ۱۰۳۷.

۲- صحیح بخاری: ۷۹ و صحیح مسلم: ۲۲۸۲.

زمین آب را پذیرفت و گیاه و سبزه فراوانی رویاند، و بخشی دیگر به گونه‌ای بود که آب را نگه‌داشت و الله با آن آب به مردم نفع رساند که از آن نوشیدند و آبیاری کردند و کشت نمودند، و بخش‌هایی دیگر از آن زمین نه آب را نگه‌داشت و نه علف و گیاهی را رویاند. این مثال کسی است که علم دین حاصل نموده، و الله او را از آنچه که مرا به آن مبعوث ساخته بهره‌مند می‌سازد چه که هم خود می‌آموزد و هم به دیگران آموزش می‌دهد. و مثال کسی است که اعتنایی به دین نکرده و هدایت الهی را که مرا به آن فرستاده، نپذیرفته است». [به روایت بخاری و مسلم].

و از ابودرداء رضی الله عنه روایت است که وی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که می‌فرمود: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَبْتَغِي فِيهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللَّهُ لَهُ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِمَا يَصْنَعُ، وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّىٰ حِطَّتْ فِي الْمَاءِ، وَفُضِّلَ الْعَالِمُ عَلَى الْعَابِدِ كَفْضِلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ، وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَإِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ»^۱. [به روایت ابوداود و ترمذی].

«کسی که راهی بپیماید تا علم بیاموزد، الله راه بهشت را بر وی آسان می‌گرداند، و فرشتگان، رضامندانه بال‌هایشان را برای طالبان علم، به خاطر آنچه که انجام می‌دهند، فرو می‌نهند و می‌گسترانند و اهل آسمان و زمین حتی ماهیان دریا برای طالب علم مغفرت می‌کنند و همانا فضیلت عالم بر عابد به‌مانند برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است. و همانا علما وارثان پیامبران هستند که بی‌تردید پیامبران نه درهم و نه دینار را به ارث گذاشته‌اند بلکه علم و دانش را به ارث گذاشته‌اند پس هرکس دامن علم را بگیرد بهره‌ی وافری برده است».

ابن عبدالبر در کتاب التمهید گفته است: استغفار فرشتگان دال بر این است که إن شاء الله، الله متعال برای دانش‌آموز مغفرت می‌کند. و می‌افزاید: آیا نمی‌نگرید که تحصیل علم از بهترین اعمال است و این به خاطر آن است -الله اعلم- که فرشتگان بال‌های خود را برای او می‌گسترانند و برایش دعا و طلب مغفرت می‌کنند.

۱- سنن ابی‌داود: ۳۶۴۱ و سنن ترمذی: ۲۶۸۲. حکم آلبانی: صحیح.

واقعاً پیشوایان هدایت از علمای امت، این حقیقت را درک نمودند از این‌رو در کسب علم و دانش و تدریس علم کوشیدند و در این راه صابرانه مشکلات را به‌جان خریدند تا سرانجام به منزلت والا و مقام‌های عالیه رسیدند و الله متعال نام و نشان‌شان را بالا برد و پیشوایان دین و اولیای رب العالمین شدند.

* عبدالرزاق از مَعَمَر روایت نموده که زُهری رحمته گفت: «آنچنان که الله جل جلاله با فقه عبادت شده با چیزی دیگر عبادت نشده است»^۱.

* مُطَرَف بن عبدالله بن شَحَّير گفته است: «ارزش علم نزد من بیشتر از ارزش عبادت است و بالاترین دینداری شما پرهیزگاری -بازایستادن از حرام- می‌باشد»^۲. [به روایت امام احمد در الزهد].

* سفیان ثوری رحمته گفته است: «من کاری بهتر از تحصیل علم شرعی و حفظ آن نمی‌دانم، برای کسی که الله برای او خیر را خواسته باشد»^۳ [به روایت دارمی].

* ابن عبدالبر در کتاب "جامع بیان العلم و فضله" از عبدالله بن المبارک روایت کرده که سفیان ثوری به او گفته است: «الله جل جلاله با هیچ چیزی بهتر از طلب علم مورد عبادت قرار نگرفته و طلب علم در هیچ زمانی بهتر از امروز نبوده است»^۴.

* امروز ما تنها از علمی که از پیشوایان هدایت به ما میراث مانده است می‌آموزیم؛ چه در باب روایت و چه در باب درایت. از آن‌ها مسایل عقیدتی را فرا می‌گیریم، از آن‌ها مسایل فقهی را می‌آموزیم و از آن‌ها (فرق میان) حدیث صحیح و ضعیف را می‌شناسیم، و چه کسی روایتش قابل قبول و چه کسی روایتش مردود است، و از آن‌ها اخلاق نیکو و پسندیده و راه و روش زندگی را یاد می‌گیریم.

* و این ویژگی علمای ربانی است که در همه ابواب علوم دینی که طالب علم به آن نیاز دارد، آن‌ها را پیشوای خود می‌یابد و از آن‌ها علم و هدایت را فرا می‌گیرد.

۱- جامع بیان العلم و فضله: ۱۱۰.

۲- الزهد احمد بن حنبل: ۱۳۳۵ البته در روایت امام احمد به جای لفظ «إِلَى» لفظ «إِلَى الله» آمده است.

۳- سنن دارمی: ۳۳۵.

۴- جامع بیان العلم و فضله: ۲۷۲.

* امام بیهقی از ربیع بن سلیمان مرادی روایت می‌کند که او گفت از امام شافعی شنیده که می‌گفت: «بعد از انجام فرائض کاری بهتر از تحصیل علم شرعی نیست. به او گفتند: حتی جهاد در راه الله؟ گفت: حتی جهاد در در راه الله (عَلَيْهِ)»^۱.

* مَهْنَأُ بن یحیی سَلَمی می‌گوید: به احمد بن حنبل رحمته گفتم: بهترین اعمال کدام است؟ فرمود: تحصیل علم البته برای کسی که نیت او صحیح و درست باشد. گفتم: صحت نیت چیست؟ فرمود: در آن نیت تواضع کند و جهل را از خود دور کند.

* ابن هانئ در کتاب مسائل الامام احمد از امام احمد روایت نموده که گفت: هیچ چیزی برابر با علم شرعی نیست.

* امام نووی رحمته در کتاب «المجموع» اتفاق سلف مبنی بر اینکه مشغول شدن در فراگیری علم بهتر از مشغول شدن در نوافل، مانند نمازهای نافله و روزه‌های نافله و تسبیح گفتن و دیگر عبادات بدنی است را نقل نموده است.

* علمای کرام در فضیلت علم و اهل علم کتاب‌های گرانبهایی را تصنیف نموده‌اند که برخی از آن‌ها باب‌های را در فضیلت علم اختصاص داده‌اند طوری که امام بخاری رحمته در کتاب صحیح خود فصلی را به عنوان کتاب العلم اختصاص داده و بابی را نیز در فضیلت علم آورده است و مانند او امام مسلم و ابوداود و ترمذی و نسایی و دارمی و بسیاری دیگر از علما -رحمهم الله تعالی- فصل‌هایی را در کتاب‌هایشان برای بیان فضیلت علم اختصاص داده‌اند.

* برخی از علما در فضیلت علم تالیفات مستقلی دارند، مانند ابونعیم اصفهانی و ابوالعباس مَرهَبی (احمد بن علی، از مشایخ ابی‌نعیم است) و ابن عبدالبر و ابن رجب و دیگر علما رحمة الله تعالی علیهم.

* هیچ امتی از امت‌های گذشته مانند امت اسلامی در آموزش و فراگیری احکام دین خود توجه نداشته است. و الله متعال به این امت ویژگی‌های زیادی را در دین بخشیده است.

هشدار از علم بی‌فایده:

* آنچه که دانستن آن ضروری می‌باشد این است که علم به طور عام یا مفید می‌باشد و یا غیر مفید، و نبی مکرم ﷺ از علمی که بی‌منفعت است، به الله متعال پناه برده‌اند؛ چنانکه از زید بن ارقم رضی الله عنه روایت است که گفت: یکی از دعا‌های پیامبر ﷺ این بود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ، وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا»^۱ «بار الها! به تو پناه می‌برم از دانشی که سودمند نیست و قلبی که خشوع ندارد و نفسی که سیر نمی‌شود و دعایی که اجابت نمی‌گردد» [به روایت مسلم].

* از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «سَلُوا اللَّهَ عِلْمًا نَافِعًا، وَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ»^۲. «از الله ﷻ علمی سودمند بخواهید، و از علمی که سود ندهد به الله متعال پناه ببرید» [به روایت ابن ماجه].

و پناه‌بردن به الله متعال از علمی که سودمند نیست، دالّ بر این است که در چنین علمی شر و زیانی وجود دارد که می‌باید از آن اجتناب ورزید.

* پس طالب علم باید به علمی اعتنا ورزد که در دنیا و آخرت او سودمند واقع گردد و وقت خود را در علم بی‌فایده ضایع نسازد.

* علم بی‌فایده به دو گونه تفسیر شده است: اول: علوم مضر، و دوم: عدم نفع‌بردن از علمی که در اصل سودمند است و سببی از اسباب باعث شده که از برکت آن علم استفاده نشود.

* از جمله علوم مضر جادو، تنجیم (رصد ستارگان و حکم کردن در احوال عالم به وسیله آن)، کهنات (غیب‌گویی)، علم کلام، فلسفه و غیره می‌باشند.

* علمی که بی‌فایده هستند از بارزترین نشانه‌های شناخت این علوم این است که آموختن آن بنده را به مخالفت با کتاب الله و سنت رسول الله می‌کشاند.

۱- صحیح مسلم: ۲۷۲۲.

۲- سنن ابن ماجه: ۳۸۴۳. حکم آل‌بانی: حَسَن.

پس هر علمی که مانع اطاعت الله ﷻ می‌شود، یا معصیتی را مزین می‌سازد، یا آنچه را که شریعت قبیح دانسته تحسین می‌کند، یا آنچه را که شریعت تحسین نموده قبیح نشان می‌دهد، مفید نیست.

* کنجکاوای شاید متعلم را به مطالعه چیزهای بی‌فایده بکشاند؛ که در نتیجه خود را به فتنه دچار خواهد کرد درحالی که از علم کافی بهره‌مند نیست.

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳] «پس کسانی که با فرمان او مخالفت می‌کنند؛ باید بترسند از این که فتنه‌ای آن‌ها را فرا گیرد، یا عذابی دردناک به آن‌ها برسد».

* برخی از متعلمین به علم کلام فریفته و مجذوب شده‌اند درحالی که در گذشته از آن در امان بودند، و این سبب مخالفت هدایت الله متعال و عدم پیروی از راه مسلمانان است.

برنامه‌ریزی در کسب علم:

* روش‌های فراگیری علم زیاد و متنوع است؛ لیکن دارای اصل جامعی هستند که نباید طالب علم از آن تخطی ورزد ورنه تلاش و وقت خود را ضایع خواهد نمود.

* هرکسی بخواهد صنعتی را بیاموزد جهت فراگیری آن باید استاد آن صنعت را همراهی نماید، و از او بیاموزد، زیرا در حالت وقوع اشتباه، استاد اشتباهش را درست می‌کند، تا اینکه عزم شاگرد به آموختن این صنعت راسخ شده و تقویت می‌یابد.

* اگر فردی به یکباره خود را به لباس اهل آن صنعت مُلبَس کند و به زبان آن‌ها حرف بزند و برخی از لوازم کاری آن‌ها را مورد استفاده قرار دهد، درحالی که روش یادگیری متخصصین آن صنعت را نپیموده است، پس در این صورت او نمی‌تواند اهل آن صنعت شود؛ بلکه او مدعی کاذب بوده و مورد اعتماد قرار نمی‌گیرد. و هرکس از حالش آگاه شود او را امین نمی‌داند تا چیزی را به او بسپارد. و امتحان می‌تواند به سادگی، دروغ و ادعای او را آشکار و برملا سازد.

۴- بیان نشانه‌های روش صحیح برای فراگیری علم

* روش‌های درست آموزشی در چهار نکته خلاصه می‌شود:

اول: نظارت علمی.

دوم: تدرج (به تدریج پیش رفتن).

سوم: حرص بودن در یادگیری.

چهارم: زمان کافی برای یادگرفتن.

* علم باگذشت شب‌ها و روزها و با طی نمودن یک مرحله به مرحله دیگر حاصل می‌شود؛ البته با تمایل و دلگرمی و پیگیری و شکیبایی، آن هم زیر نظارت علمی یکی از دانشمندانی که از شیوه‌های آموزشی آگاه باشد؛ تا طالب علم از مرحله متوسط علمی، به مرحله بالاتر منتقل شود.

* هرکس بخواهد عالم شود درحالی که راه اهل آن را نپیموده پس این فرد به مرادش نخواهد رسید. و اگرچه در این زمینه سخن هم بگوید و در کرسی علم تکیه زند بازهم او جاهل است و به دروغ ادعای علم و معرفت را دارد و ضرر او نسبت به نفع او بیشتر خواهد بود.

* روش درست و صحیح در فراگیری علم برای متعلم مفید بوده، وقت و تلاش او را ضایع نمی‌کند و او را از معالیم و نشانه‌های بارز هر علمی آگاه می‌سازد. پس طالب علم باید از مسیر اصلی هر علمی که آن را می‌آموزد وارد شود و آن را به صورت درست بیاموزد، اگر این راه را پیمود به فلاح و کامیابی نایل می‌گردد. و اگر با دودلی تغییر مسیر داد و یا آن را رها نمود، پس به آنچه امیدوار است نخواهد رسید.

* مسیرها و روش‌هایی که نزد علما در رابطه با فراگیری علم وجود دارند، علی‌رغم اینکه متعدد هستند اما دارای اصول و قواعد مشخص و محور مشترک هستند که آن‌ها را باهم یکجا می‌سازد.

به این معنا که هر علم از اهل آن گرفته می‌شود، و هر علم دارای منابع و مصادری است که علما از آن استفاده می‌برند. و متعلم در مرحله نخست نیاز به کسی دارد که او را راهنمایی کند تا رشد کند و قوت بگیرد و بداند که چه چیزی را بگیرد و چه چیزی را ترک نماید.

۵- روش پیشنهادی برای آموختن عقیده:

* الحمد لله فراگیری علم عقیده آسان است، و اگر طالب علم به صورت درست در آموختن آن پیش برود، می‌تواند استفاده خوبی از وقت و تلاش خود ببرد.

* آنچه برای یک طالب علم عقیده حایز اهمیت می‌باشد این است که مسایل عقیده را با شکیبایی و دقت و بدون عجله بخواند، و در درست فهمیدن مسایل عقیده و حفظ آن به شکل صحیح، حریص باشد. علاوه بر آن با روش اهل سنت درباره این مسایل آشنایی داشته باشد.

* اگر یک دانش‌آموز فقط در یک باب چند روز را سپری کند تا آن را به خوبی یاد بگیرد، این چیز زیادی نیست، زیرا رسوخ و تثبیت در فهم موضوع، طالب علم را در فهم درست ابواب و مسایل بعدی کمک می‌کند.

* مبدا و اساس در روش آموزش عقیده، حدیث طولانی جبریل رضی الله عنه است که در قسمت پایانی آن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: این جبریل بود آمد تا امور دین‌تان را به شما بیاموزد.^۱ و در این حدیث مراتب سه‌گانه دین وجود دارد که عبارت هستند از: اسلام، ایمان و احسان. و در آن علامات و نشانه‌های قیامت نیز است.

* اولین رکن از ارکان اسلام شهادتین می‌باشد، که با گفتن این شهادتین بنده در دین اسلام داخل می‌شود. بنابراین اولین چیزی که فراگیری آن بر بنده واجب است توحید می‌باشد.

و در صحیحین به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله معاذ رضی الله عنه را به یمن فرستاد به او فرمود: «إِنَّكَ تَقْدُمُ عَلَى قَوْمِ أَهْلِ كِتَابٍ، فَلْيُكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ عِبَادَةَ اللَّهِ»^۲ «همانا تو نزد قومی از اهل کتاب خواهی رفت، پس اولین چیزی که آن‌ها را به آن دعوت می‌دهی عبادت الله متعال باشد».

۱- صحیح مسلم: ۸.

۲- صحیح بخاری: ۱۴۵۸ و صحیح مسلم: ۱۹.

و در لفظ صحیح بخاری چنین فرمود: «فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَى أَنْ يُوحِّدُوا اللَّهَ» «پس اولین چیزی که آن‌ها را به آن دعوت می‌دهی عبادت الله متعال به وحدانیت است».

* نخست شرح سه اصل بزرگ اسلام و دلایل آن را برای شما انتخاب نمودم؛ زیرا شامل همین حدیث جبریل رضی الله عنه است^۱، ورنه اگر طالب علم شرعی متن علمی دیگری را، که این مراد را حاصل کند، بخواند این شاء الله برایش کفایت می‌کند.

* اگر یک طالب علم شرعی کلمه شهادت (لا إله إلا الله) را به خوبی بخواند، معنای توحید، اقسام توحید، واجبات و آداب آن و چیزی که کلمه توحید را نقض و قدح می‌کند را می‌داند. همچنین معنای عبادت را که عبارت از: یکتادانستن الله متعال در عبادت است و انواع و اقسام آن را می‌شناسد. علاوه بر این از چگونگی داخل شدن شرک در عبادت آگاه می‌شود و می‌داند که چه چیز شرک است و چه چیز شرک نیست، و همچنین سایر مسایل مهم دین را می‌آموزد که در کلمه باعظمت توحید (لا إله إلا الله) نهفته است.

* هرگاه طالب علم شرعی کلمه شهادت (أن محمدا رسول الله صلى الله عليه وسلم) را خوب و دقیق بررسی نماید، به معنای پیروی، شروط، واجبات و آداب آن پی می‌برد. و همچنین بدعت و احکام آن را می‌شناسد. علاوه بر این، اموری که ناقض کلمه شهادت هستند را می‌شناسد. همچنین مقتضای کلمه شهادت (أن محمدا رسول الله صلى الله عليه وسلم) را می‌آموزد، که لزوم اطاعت و فرمانبری از اوامر پیامبر صلى الله عليه وسلم و اجتناب از اموری که منع فرموده، و تصدیق آنچه را که بیان نموده، و قبول احکامی که به اجرای آن دستور داده، می‌باشد. و ایمان به اینکه راه و روش پیامبر صلى الله عليه وسلم در همه امور بهترین راه و روش و راهنمایی است، و محبت پیامبر صلى الله عليه وسلم مقدم بر محبت جان و مال و فرزندان می‌باشد. همچنین می‌داند که هرچه منافی مقتضای کلمه شهادت باشد انسان را از دین اسلام خارج می‌گرداند؛ پناه بر الله.

* کلمه شهادت اساس و پایه دین و کلید داخل شدن در اسلام است و انجام هر کاری که ناقض این کلمه باشد، یکی از نواقض اسلام شمرده می‌شود.

* سپس طالب علم وارد مرحله بعدی، برای آموختن مراتب دین می‌شود و ارکان اسلام را که مشتمل بر کلمه شهادت است و ارکان ایمان و رکن احسان را می‌آموزد.

* اغلب مسایل اعتقادی که پیشوایان دین آن‌ها را در کتاب‌های خود ذکر می‌کنند به ارکان ششگانه ایمان برمی‌گردند، حتی برخی از علما و پیشوایان دین مطالب اعتقادی را براساس ارکان ششگانه ایمان مرتب می‌کنند.

* در مرحله اول به طالب علم توصیه می‌شود تا سه اصل بزرگ اسلام را با ادله آن مطالعه کند و یا هر کتاب دیگری که بتواند جایگزین آن شود و شامل بیان مراتب دین باشد مانند کتاب "شرح التوحید" و کتاب "مختصر فی شرح أسماء الله الحسنى".

* در مرحله بعدی: کتاب "التوحید" و کتاب "العقيدة الواسطية" یا کتاب دیگری که جایگزین این دو کتاب شوند.

* و در مرحله که بعد از آن می‌آید؛ برای طالب علم توصیه می‌شود که کتاب‌های ذیل را مطالعه نماید: "کشف الشبهات"، و "نواقض الإسلام"، "العقيدة الطحاوية"، "الفتوى الحموية" و "رسالة التدمرية". یا هر کتاب دیگری که بتواند جایگزین این کتاب‌ها شود.

* و در مرحله بعدی طالب علم به کتاب‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم رحمهما الله که در عقیده نگاشته‌اند اهتمام کند، همچنین کتاب‌های سایر علما را که در باب عقیده تالیف نموده‌اند مطالعه کند.

* بعد از این مرحله طالب علم باید دایره مطالعه خود را در مسایل اعتقادی وسیع‌تر سازد و به کتاب‌های مجددانی که در رأس هر قرن ظهور کرده‌اند اعتنا ورزد و از موانعی که گروه‌های فتنه‌گر در راه دعوت آن‌ها ایجاد می‌کردند آگاهی حاصل نماید.

* باید به طالب علم فهمانده شود که نکته مهم، رسیدن به این اهداف آموزشی است. اما اولویت بین متن‌ها و کتاب‌هایی که به این موضوعات می‌پردازند به اجتهاد فردی برمی‌گردد، پس وقتی طالب علم هدف اصلی را شناخت، دودل و متردد نشده و خویشتن را به مسایل اولویت‌دادن بین کتاب‌ها و متن‌ها مشغول نمی‌سازد بلکه هم و غم نگرانی اصلی او فقط فهمیدن مسایل مهم و مطالعه دقیق و درست آن‌ها می‌باشد.

* بنابراین برای طالب علم درست نیست که وقت بیشتر را در شناخت و بیان واژه‌های متون سپری کند، گویی که جملات را ترکیب می‌کند، چون غرق شدن در مسایل جزئی و جانبی او را از هدف اصلی که به خاطر آن متون را خوانده است، منحرف و به خود مشغول می‌سازد و موجب تشتت و پریشانی ذهن او شده و تمرکز فکری او را ضعیف می‌سازد.

* پس به این مسأله خوب توجه کن، و در قدم اول باید اهتمامت به فهم مقاصد و اهداف منعطف شود پس از آن علم و معرفت را خیلی بهتر می‌آموزی.

* کسی که این مطلب را فهمید برای او خواندن متون زیادی در یک فن آسان می‌شود، زیرا وی وقتی یک متن را می‌خواند و به مقاصد و مسایل آن پی می‌برد، هرگاه متن دیگری را در همین علم مطالعه کرد توجه او بیشتر به افزایش دانش در این علم معطوف می‌شود و در واژه‌ها و عبارات گوناگون درنگ نمی‌کند. متعلم بعد از اینکه اصل و اساس یک علم را به طور کامل آموخت به تنوع معلومات در آن نیاز پیدا می‌کند.

* اگر کسی یک متن را بخواند و آن را ناتمام گذاشته به دیگری روی بیاورد و آن را رها کند این متعلم وقت و زحمت خود را ضایع نموده از رسیدن به هدف محروم می‌شود، تا اینکه دوباره با عزم صادقانه و جدی به شیوه درست در تحصیل علم بکوشد.

* مراعات تدبیر و مداومت در تحصیل علم برای طالب علم بسیار مهم بوده و این یک روش درست تعلیمی است.

* متونی را که برای شما انتخاب نمودیم براساس اجتهاد در انتخاب آنچه بهتر است می‌باشد. و اگر طالب علم کتابی دیگری را که در عین موضوع است بخواند و به مقاصد آن پی ببرد به آنچه مطلوب است دست خواهد یافت.

* اگر کسی گرفتار پیروان ادیان منسوخ شده یا فرقه و گروهی از گروه‌های گمراه یا هر جریان فکری دیگر شد، پس به مطالعه دقیق نوشته‌های علما راجع به آنها بپردازد؛ زیرا تعامل وی با آنها در حقیقت فتنه‌ای است که ایجاب می‌کند شخص مبتلا در آن بیدار بوده از راه راست آگاهی داشته باشد تا هنگام برخورد با آنها از آن استفاده نماید.

۶- اهمیت مطالعه دعوت‌های اصلاحی:

* آنچه در فهم درست عقیده یاری می‌رساند مطالعه تاریخ دعوت‌های اصلاحی و سیرت علمای مجدد عقیده و توحید است و برای فهم دعوت به اسلام چنانکه شایسته است کمک می‌کنند و طالب علم را از آزمون‌ها و رنج‌هایی که پیشوایان این دعوت با آن روبرو شده‌اند و از چگونگی صبر و شکیبایی آن‌ها باخبر می‌سازد. و اینکه سنت الهی بر آن رفته است که هر کسی دین او تعالی را یاری دهد الله متعال با او است و یاریش می‌دهد و عاقبت را از آن دوستان و اولیای خود قرار داده است.

مهم‌ترین فواید که در مطالعه سیرت مجددان دین و خواندن کتاب‌های آن‌ها نهفته است:

* آگاهی از اسباب کامیابی مجددان دین در دعوت‌شان و آنچه مردم از دعوت آن‌ها استفاده نموده‌اند.

* آگاهی از انواع فریبکاری و دسیسه‌های دشمنان دین که به منظور جلوگیری از پیشرفت دعوت و بی‌اثر ساختن آن، و نفرت و انزجار مردم در مقابل آن، به کار می‌برند.

* آگاهی از روش و شیوه‌های پیشوایان دین در فائق آمدن به امور دشوار، دانستن روش آن‌ها که در برخورد با چالش‌های عصر و مقابله با دشمنان داخلی و خارجی به کار می‌برند. البته منظور از دشمنان داخلی منافقان، و از دشمنان خارجی، کفار است.

* توطئه منافقان در جنگ علیه دعوت و دعوت‌گران راستین در هر عصر متفاوت می‌باشد.

* اغلب دسیسه‌های دشمنان به چند حالت برمی‌گردد که اگر طالب علم آن‌ها را به طور منظم مورد مطالعه دقیق قرار بدهد، با بسیاری از مسایل دعوت عصر خود آشنا شده و بعضی از دسیسه‌های امروزی دشمنان دین برایش آشکار خواهد شد.

* هرکس در سیرت پیشوایان دین از احیاگران بزرگ و غیره دقت کند درمی‌یابد که آن‌ها عنایت زیادی به سیرت پیشوایان قبل از خود داشته‌اند، و کسی که کتاب‌های آن‌ها را بخواند آشکارا درمی‌یابد که آن‌ها رویدادها و حوادثی را که برای پیشوایان قبل از آن‌ها به وقوع پیوسته بود به طور شاهد ذکر می‌کنند.

* در این موضوع طالب علم نیاز به مطالعه متن معینی ندارد؛ ولی باید در این زمینه از کتاب‌های سیرت و زندگی‌نامه‌ها و بعضی تالیفات جداگانه که در سیرت علما و احیاگران دین نوشته شده استفاده نموده و راز و اسباب موفقیت دعوت آنان را دریابد که چه چالش‌ها و موانعی فرا روی آن‌ها قرار می‌گرفت و چگونه در مقابل دسیسه‌های دشمن مقاومت و ایستادگی می‌کردند.

* هدفی که در فکر و دل خواننده هنگام مطالعه می‌باشد در روند استفاده از کتاب بسیار مهم است، زیرا خواندن با اهداف فرهنگی و ثقافتی می‌تواند در رشد ذهنیت و افزایش معرفت متعلم مفید واقع شود، اما شاید این طرز مطالعه نتواند او را به فهم و معرفت دقیق و مطلوب سوق دهد؛ به گونه‌ای که در پرتو این خواندن چنان استفاده کند که در نصرت و کمک به دعوت و اندیشه‌ای خوب برای کامیابی آن استفاده شود.

* پس اولین چیزی که خواندن و آموختن آن در این باب ضروری است مطالعه سیرت پیشوای مجددان، رسول اکرم ﷺ است، که الله متعال در سیرت و راه او چراغی را فرا روی پیشوایان قرار داده و آن را چون چراغدانی ساخته که در وقت مشکلات و مصیبت‌ها در پرتو آن راه یاب شوند.

بلکه کمتر برای یک عالم و دعوتگر حالتی رخ می‌دهد که در آن مورد دسیسه دشمن قرار می‌گیرد، مگر اینکه اصل و نمونه‌ای از آن را در سیرت پیامبر ﷺ می‌یابد. سپس طالب علم سیرت علمای مجدد اصحاب و تابعین و تمام کسانی که تا این عصر به نیکی از آنان پیروی کنند را مورد مطالعه قرار دهد.

امام ابوداود و حاکم در کتاب مستدرک خود از صحابی جلیل القدر ابوهیره رضی الله عنه روایت نموده‌اند، و حاکم آن را صحیح نیز خوانده، که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»^۱.

«الله متعال در رأس هر صد سال کسی را برای این امت می‌فرستد که دین‌شان را برایشان تجدید کند». و این حدیث را جماعتی از علما صحیح دانسته‌اند.

* خطیب بغدادی رحمته الله در تاریخ خود از امام احمد رحمته الله نقل نموده که فرمود: «الله متعال برای مردم در سر هر صد سال کسی را مکلف می‌سازد که سنت‌های فراموش

۱- سنن ابی‌داود: ۴۲۹۱ و مستدرک حاکم: ۸۵۹۲. حکم آلبانی: صحیح.

شده را به آنان بیاموزد و دروغ را از پیامبر ﷺ بزدايد، چنانکه دیدیم در سر صد سال اول عمر بن عبدالعزیز، و در سر صد سال دوم، شافعی رحمهما الله بود.»

گروهی از اهل علم تصریح نموده‌اند که کلمه (مَن) در این حدیث به یک نفر، و نیز به یک گروه اطلاق می‌شود. و این تجدید در دین به وسیله یک نفر انجام می‌پذیرد و امکان دارد به وسیله گروهی انجام پذیرد.

و از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عُدُولُهُ يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِيْنَ، وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ، وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ»^۱. «در هر دور و زمانی افراد عادل حامل این علم می‌گردند، که تحریف غالیان، و دستبرد باطل‌گرایان و تأویل بی‌مورد جاهلان را از آن نفی می‌نمایند». و این حدیث به روایت ابی‌امامه و ابوهریره و ابن عباس و غیره نقل شده است و در طرق آن ضعف آشکار است، و در صحت و سقم این حدیث اختلاف وجود دارد؛ طوری که از امام احمد رحمته نقل شده که وی این حدیث را صحیح خوانده و همچنین ابن قیم رحمته آن را صحیح دانسته است؛ البته به اعتبار طرق مختلف که حدیث روایت شده. و برخی از اهل علم این حدیث را ضعیف خوانده‌اند برخی نیز آن را حسن گفته‌اند لیکن معنای این حدیث صحیح و درست است.

و حدیث فوق الذکر را حدیثی دیگری در صحیحین که از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت شده است تایید می‌کند که وی از پیامبر ﷺ شنیده است که می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ عَالِمًا اتَّخَذَ النَّاسُ رِعْوًا جُهَالًا فَسُئِلُوا فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا»^۲ «الله متعال علم را از سینه بندگان خود محو نمی‌کند، بلکه با وفات علما آن را از بین می‌برد، و وقتی که علما از بین رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار می‌دهند و مسایل خود را از آنها می‌پرسند. رهبران‌شان نیز از روی جهالت، فتوا می‌دهند که هم خود گمراه می‌شوند وهم دیگران را به گمراهی می‌کشند».

۱- سنن کبری بیهقی: ۲۰۹۱۱. حکم آلبانی: صحیح.

۲- صحیح بخاری: ۱۰۰ و صحیح مسلم: ۲۶۷۳.

این حدیث تو را راهنمایی می‌کند تا بدانی که نیاز مردم به علم مبرم و ضروری است و آن‌ها نیاز به پرسش دارند، پس اگر عالمی را یافتند مسایل خود را از او می‌پرسند و اگر نیافتند جاهلان را رهبر خود قرار می‌دهند و مسایل خود را از آن‌ها می‌پرسند. پس نیاز مردم به پرسش کردن باقی است.

از این رو باید طلاب علوم شرعی این مسأله را به خوبی درک کنند که آن‌ها جوانان امروز هستند و فردا امت به آن‌ها نیاز خواهد داشت، پس باید علم مفید را به شکل اساسی بیاموزند تا اینکه به سن و درجه‌ای از علم برسند که شایستگی فتوا، آموزش و دعوت به سوی الله ﷻ را با بصیرت داشته باشند، و در انجام این امر از بهترین‌ها گردند.

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در دروان جوانی‌اش مشتاق عبادت بود و از پیامبر ﷺ بسیاری از علوم مفید را روایت نمود اما هیچگاه در ذهنش خطور نکرد که عمر طولانی خواهد کرد و مردم در فتوا، روایت حدیث، و دیگر امور به او نیازمند خواهند شد، حتی در روزهای پایانی زندگی‌اش می‌گفت: اگر می‌دانستم که شما به من نیازمند می‌شوید بیشتر در دین تَفَقُّه می‌کردم، درحالی که او از جمله فقهای صحابه کرام بود، لیکن آرزو نمود بیشتر تَفَقُّه کند تا به مردم سودی بیشتر برساند و به وسیله انتشار علم مفید خیر و خوبی را بیشتر سازد.

* سخنان علما در تعیین مجددان بسیار است و اختلاف آن‌ها در این مورد نیز گسترده است. اما مجددان و احیاگرانی هستند که تاثیر به‌سزای در بیداری امت داشته‌اند و دارای دعوت‌های اصلاحی آشکار بوده‌اند که می‌توان از مشهورترین این دعوت‌ها از دعوت شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه و دعوت شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه نام برد.

۷- شرح حال مؤلف کتاب اصول سه‌گانه

- * نام ایشان شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی است.
- * در شهرک عَیْنَه نَجْد در سال ۱۱۱۵ هجری چشم به دنیا گشود.
- * از پرورش درست برخوردار بود، طوری که قرآن کریم را قبل از سن ده‌سالگی حفظ نمود، و نزد پدرش، قاضی عیینه، آموزش دید.

* از ابتدا نشانه‌های نبوغ، هوشیاری، قوت حفظ، درک خوب و همت والا در او هویدا بود.

* در همان سنین کودکی کتاب‌های زیادی را در علم تفسیر، حدیث، عقیده، فقه و دیگر علوم خواند.

* برای فراگیری علم به سرزمین حرمین، آحساء، بصره و زبیر سفر کرد.

* در نوشتن سریع، تیز هوش و دارای حافظه قوی بود و با جدیت برای فراگیری علم و عمل به آن پیش می‌رفت.

* کتاب‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم را مطالعه کرد و پس از دانستن مقاصد و مفاهیم آن برخی از کتاب‌هایشان را اختصار نمود.

* از غربت دین و انتشار شرک و جهل در بین مردم به حدی که به عبادت درختان، سنگ‌ها، قبرها و جنیات پرداخته بودند، متأسف بود.

* با امیر منطقه درعیه اتفاق کرد که به توحید دعوت کنند و با دلیل و حجت دین اسلام را پیروز نمایند و باهم بر این اساس بیعت نمودند.

* مدرسه‌ای برای آموزش توحید و علوم شرعی تأسیس نمود و نصاب تعلیمی آن را آماده و برنامه درسی را نیز مرتب نمود. سپس طلاب علوم اسلامی به سوی آن شتافتند. به این ترتیب دعوت مبارک شیخ انتشار گسترده‌ای پیدا کرد.

* شیخ برای علما، امیران و بزرگان اقوام نامه نوشت و حجت را اقامه نمود و شبهات دشمنان دین را افشا و برملا کرد.

* گروهی از مردم به دعوت شیخ لیبیک گفتند و او را تایید نموده و نصرت دادند. و برخی دیگر با او عداوت ورزیدند و او را مورد آزار و اذیت قرار دادند و در دور کردن مردم از وی کوشیدند و او را به ارتکاب گناهان بزرگ متهم نمودند.

* بعد از سال ۱۱۵۸ هجری پرچم جهاد بلند گردید و الله متعال سرزمین‌ها و قلب‌های مردم را برایشان فتح نمود و الله متعال کلام وی را بالا کرد و دوستانش را نصرت داد و شرک و اهل آن را نابود ساخت.

* شیخ متولی امانت بیت المال و امور صلح و جنگ بود و در سال ۱۱۸۸ هجری از این امور دوری جسته برای عبادت و آموزش رو آورد تا اینکه در سال ۱۲۰۶ هجری در منطقه درعیه وفات نمود. الله متعال او را مورد رحمت بیکران خود قرار دهد و با

صالحین ملحق گرداند و ما را با او در جایگاه صدق و راستی نزد فرمانروایی مقتدر یکجا سازد.

۸- رساله اصول سه‌گانه و دلایل آن

* مؤلف رساله دیگری نیز به نام اصول سه‌گانه (الأصول الثلاثة) دارد که از این رساله مختصرتر است و در ضمن دیگر مؤلفات ایشان به چاپ رسیده است. برخی از عبارات و حدیث طولانی جبرئیل^۱ از آن حذف شده است.

* دو رساله مسایل چهارگانه (المسائل الأربع) و مسایل سه‌گانه (المسائل الثلاث) به رساله سه‌گانه (ثلاثة الأصول) پیوست شده‌اند، و جزء اصلی کتاب (ثلاثة الأصول) نیستند طوری که استاد ما شیخ عبدالله بن جبرین رحمته به این مطلب اشاره نموده‌اند. و همین ملحق نمودن دو رساله به کتاب اصول سه‌گانه سبب شد این دو رساله مختصر و مفید هرچه بیشتر مورد تدریس قرار گیرد.

و این کتاب "راهنما" که در دست دارید شرح رساله اصول سه‌گانه و دلایل آن (ثلاثة الأصول وأدلتها) می‌باشد که رساله مشهور و متداول در بین مردم است و بارها به چاپ رسیده است و بسیاری از علمای سرزمین ما در شرح این رساله مبادرت ورزیده‌اند. نه تنها به شرح آن پرداخته‌اند بلکه آن را در برنامه آموزش علم عقیده در مقدمه قرار داده‌اند.

و اصول سه‌گانه عبارت است از: شناخت الله متعال، شناخت پیامبر او صلی الله علیه و آله و شناخت و دانستن دین اسلام با ذکر دلیل.

شیخ رحمته مکرراً این رساله را تألیف می‌کرد و برای عوام آن را تدریس می‌کرد. گفتنی است که اختلاف اندکی در برخی از این تالیفات مکرر وجود دارد اما موضوع تمام آن‌ها یکی است.

از آن جمله رساله‌ای است بنام اصول سه‌گانه (الأصول الثلاثة) که بدون مسایل چهارگانه (المسائل الأربع) و مسایل سه‌گانه (المسائل الثلاث) به چاپ رسیده است و در

آن حدیث طولانی جبریل^۱ وجود ندارد و در میان این و آن رساله اختلاف اندکی به چشم می‌خورد.

همچنین از تألیفات مکرر ایشان رساله‌ای است به نام اصول سه‌گانه دین (أصول الدین الثلاثة) که نسبت به سایر رساله‌ها فشرده‌تر است و در آن برخی واژه‌های عامیانه، برای آسانی فهم آن برای مردم عوام، به کار برده شده است.

و از شاگردان شیخ و کسانی که به تدریس اصول سه‌گانه اهتمام ورزیده‌اند و آن را اختصار نموده و به شیوه سوال و جواب آماده نموده‌اند، شیخ عبدالعزیز بن محمد أبوحبیب شثری است که حاشیه کوتاه و آسان بر آن نوشته است و کتاب خود را (المصقول فی التعلیق علی مختصر ثلاثة الأصول) نامگذاری کرده است و در زمینه نشر آن نوه ایشان شیخ سعد بن ناصر الشثری حفظه الله اهتمام نموده است.

* این رساله نام اصول سه‌گانه (ثلاثة الأصول) را به خود گرفته و به آن معروف شده است.

* این اضافت و پیوست (ثلاثة الأصول) درست و فصیح است و امروز نیز در سرزمین نجد مورد استفاده قرار دارد.

* دانشمند معروف، مبرّد در کتاب المقتضب می‌گوید: «می‌گویید: هذه ثلاثة أثواب یعنی این سه لباس، چنانکه می‌گویید: این مالک لباس است؛ پس هرگاه خواستید این جمله را به «ال» تعریف در زبان عربی بگویید این‌گونه است: هذه ثلاثة الأثواب، و همچنین می‌توانید بگویید: هذا صاحب الأثواب. این مالک لباس‌ها است؛ زیرا مضاف را مضاف الیه تعریف می‌کند پس گفتن هذه الثلاثة الأثواب ناممکن است؛ طوری که گفتن هذا صاحب الأثواب ناممکن بوده و از هر نگاه محال است. نمی‌بینید که ذُو الرُّمَّة (نام شاعری است) وقتی خواست تعریف کند گفت:

أَمَّنْزِلَتِي مَيِّ سَلَامٍ عَلَيَكُمَا هَلِ الْأَرْمَنُ اللَّائِي مَضَيْنَ رَوَاجِعُ
وَهَلْ يَرْجِعُ التَّسْلِيمَ أَوْ يَدْفَعُ الْبُكَأ ثَلَاثُ الْأَثَابِي وَالرُّسُومُ الْبَلَاغِعُ

شرح: شاعر، ذُو الرُّمَّة، منازل محبوبه خود (مَیِّ) را که در آن اقامت گزیده بود، فریاد می‌زند و بر هر دو منزل سلام می‌گوید و از آن‌ها درحالی که در کمال یأس و

نأمیدی قرار دارد می‌پرسد: آیا سال‌هایی که گذشت و خاطرات آن باقی مانده برمی‌گردد؟

سپس بر نفس خویش برمی‌گردد و از غفلتی که در آن قرار دارد تعجب می‌کند که در چه حالتی قرار گرفته که احساس نکرد و از خود می‌پرسد: آیا این منازلی که بر آن‌ها سلام کرد و این سه سنگی که از آثار منزل (دوشیزه می) برجای مانده است؛ جواب سلام را می‌دهند؟ پس چه فایده دارد که این منازل را مورد خطاب قرار داد؟! و الأثافی الثلاث یعنی "دیگدان" که از سه سنگ با حجم متوسط ساخته می‌شود و در میان آن‌ها آتش افروخته می‌شود و دیگر بر آن گذاشته می‌شود. فرزدق گفت:

مَا زَالَ مُذْ عَقَدَتْ يَدَاهُ إِزَارَهُ وَذَنَا فَأَذْرَكَ حَمْسَةَ الْأَشْبَارِ

فرزدق در مدح و ستایش یزید بن مُهَلَّب می‌گوید که از کودکی در وی ذکاوت و نبوغ وجود داشت و می‌توانست ازار خود را بدون کمک کس دیگری ببندد؛ این از وقتی که درازی‌اش به پنج وجب رسیده بود یعنی به اندازه ثلث قامت مرد بود.

و حریری رحمته در کتاب "درة الغواص فی أوهام الخواص" ذکر کرده که آن‌ها می‌گویند: ما فعلت الثلاثة الأثواب و در این جمله ال تعریف را در هر دو کلمه مضاف و مضاف الیه (الثلاثة) و (الأثواب) اضافه می‌کنند. سپس می‌گوید: منتخب آن است که فقط مضاف الیه که بعد از عدد است یعنی کلمه دومی با ال تعریف بیاید و این چنین گفته می‌شود: ما فعلت ثلاثة الأثواب و فیم انصرفت ثلاثائة الدرهم؟

الأصول جمع اصل است و اصل چیزی است که بر آن بنا صورت می‌گیرد، و به این خاطر ثلاثة الأصول به این اسم نامگذاری شده که شناخت دین مبنی بر شناخت این اصول سه‌گانه است.

اهمیت رساله اصول سه‌گانه و دلایل آن

* شیخ رحمته به شاگردان و مردم عوام، این رساله را تعلیم می‌داد و تشویق می‌کرد تا آن را به دقت بخوانند، حفظ کنند و معنای آن را بدانند.

* اصول سه‌گانه عبارت است از: شناخت الله جل جلاله، و شناخت پیامبر او صلی الله علیه و آله، و شناخت دین اسلام با دلایل.

* این اصول سه‌گانه سه سوالی است که از بنده در قبرش سوال می‌شود: "من ربک؟" رب تو کیست؟ و "ما دینک؟" دین تو چیست؟ و "من نبیک؟" پیامبر تو کیست؟

* امام ابوداود و اصحاب سنن از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الْمَيِّتَ لَيَسْمَعُ حَقِّقَ نِعَالِهِمْ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ حِينَ يُقَالُ لَهُ: يَا هَذَا، مَنْ رَبُّكَ؟ وَمَا دِينُكَ؟ وَمَنْ نَبِيُّكَ؟!». «یقیناً میت صدای کفش‌های یارانش را، وقتی برمی‌گردند، می‌شنود هنگامی که به او گفته می‌شود: ای فلانی، پروردگار تو کیست؟ و دین تو چیست؟ و پیامبر تو کیست؟».

* تمامی مسایل دین به این سه اصل باز می‌گردند.

درس دوم:

شرح مسایل چهارگانه (۲/۱)

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته می گوید:

(بسم الله الرحمن الرحيم. بنام الله بسیار بخشنده و مهربان.

بدان - رحمت الله بر تو باد - که آموختن چهار مسأله بر ما واجب است.

اول: علم: و آن شناخت الله تعالی و شناخت پیامبر او صلی الله علیه و آله و شناخت دین اسلام با ذکر

دلایل است.

دوم: عمل کردن به آن.

سوم: دعوت به سوی آن.

چهارم: صبر نمودن بر آزار و اذیتی که به سبب آن عاید ما گردد.

و دلیل، این فرموده الله متعال است: ﴿وَالْعَصْرِ ۝۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝۲ إِلَّا

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ۝۳﴾ [العصر: ۱-۳].

«سوگند به عصر - که انسان در (خسران و) زیان است - مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و

کارهای شایسته انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش نموده، و یکدیگر را به صبر

سفارش کرده‌اند».

امام شافعی رحمته می گوید: «اگر جز این سوره هیچ سوره دیگری نازل نمی‌شد، یقیناً

برای مردم کافی و بسنده بود؛ زیرا این سوره دربرگیرنده تمام علوم قرآنی است».

و امام بخاری رحمته در صحیح بخاری می گوید: («بَابُ: الْعِلْمُ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ».

این باب درباره آموختن علم قبل از گفتار و عمل کردن است.

و دلیل این قول الله متعال است: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ﴾

[محمد: ۱۹].

«پس بدان که معبودی (به حق) جز «الله» نیست، و برای گناه خود آمرزش طلب کن». پس الله متعال پیش از گفتار و عمل به علم شروع نموده است».

عناصر درس:

- * مقدمه‌های درس.
- * شرح بسمله.
- * شرح قول مولف (اعلم رحمک الله - بدان رحمت الله بر تو باد).
- * شرح قول مؤلف «یجب علینا تعلم أربع مسائل...» بر ما آموختن مسایل چهارگانه واجب است.
- * بیان مرتبه‌های جهاد و ارتباط آن با مسایل چهارگانه.
- * شرح اولین مسأله که همانا (علم) است.
- * حکم طلب علم.
- * فضیلت علم.
- * واجب بودن اخلاص در طلب علم.
- * شرح مسأله دومی: عمل نمودن به علم.
- * شأن و عظمت عمل به علم.
- * حکم عمل به علم.
- * مذمت کسی که به علمش عمل نکند.
- * بیان اینکه مذمت کسی که به علم خود عمل نمی‌کند فقط مخصوص علما نیست.
- * ارشادات و راهنمایی‌های گذشتگان در رابطه با عمل نمودن به علم.

مقدمه‌های درس

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه در آموزش اصول سه‌گانه به شاگردانش توجه بسیاری داشت، که این اصول سه‌گانه عبارت است از: شناخت الله متعال و

شناخت پیامبر او ﷺ و شناخت دین اسلام با ذکر دلایل. و این اصول را به شاگردان و مردم عوام آموزش داد تا آن را حفظ نموده و معنای آن را بدانند. شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته کتاب اصول سه‌گانه را بارها تألیف کرد که در این نسخه‌ها تفاوت‌های اندکی در عبارات آن به چشم می‌خورد و در برخی از این نسخه‌ها از واژه‌های عامیانه استفاده نموده زیرا آن را برای عوام آموزش می‌داد تا مبادی اسلام و اصول دین را بدانند زیرا به سبب جهل مردم، علمای سوء و اهل بدعت مانند صوفی‌ها و غیره، امور شرکی در آن عصر و زمان به شدت انتشار پیدا کرده بود.

* محمد بن غیهب و عبدالله بن عیدان دو تن از شاگردان شیخ محمد بن عبدالوهاب در نامه‌ای که به عبدالله المویس نوشته‌اند، گفته‌اند:

هدف از این نامه باخبر ساختن شما از حال دین ما است. قبل از اینکه شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته در این قرن ظهور کند و به دعوت مردم به سوی الله و نصیحت آن‌ها بپردازد و آن‌ها را مورد امر و نهی قرار دهد؛ تا اینکه الله متعال به وسیله او خورشید وحی را ظاهر نمود و دین را به وسیله او پیروز کرد و اهل باطل مانند پیران و فال‌بین‌ها و رشوه‌خواران را به وسیله وی متفرق ساخت و در هم کوبید؛ اما این شخصیت در جمع علمای این عصر غریب و بیگانه است طوری که او در کاری مشغول است و آن‌ها در کار دیگری. الله متعال برای او پرچم جهاد را برافراشت و او نیز به پاخاست و به امر و نهی پرداخته به سوی الله عز و جل دعوت نمود و نصیحت کرد و به عهد و پیمان وفادار ماند؛ آن هنگامی که دیگران آن را شکستند، و آستین همت بالا زد آن هنگامی که همت را رها کردند و به قرآن کریم تمسک جست، هنگامی که به آن عمل نکردند؛ و شیخ را مبتدع خوانده و حتی تکفیرش نمودند.

شاگردان شیخ در ادامه نامه افزوده‌اند: قبل از ظهور این شیخ بزرگوار، از دین ما فقط اسم آن باقی مانده بود، طوری که در شرک گرفتار بودیم، برای شیطان‌ها ذبح می‌کردیم و از صالحین حاجت طلب می‌کردیم و به نزد فال‌بین‌ها می‌رفتیم و فرقی بین دوستان الله و دوستان شیطان نمی‌گذاشتیم و بین توحید ربوبیت که مشرکین عرب به آن معتقد بودند و توحید الوهیت که پیامبران به سوی آن دعوت می‌کردند تفاوتی قایل نبودیم، و همچنین بین سنت و بدعت، فرقی قایل نبودیم.

* کسی که از حال مردم در زمان شیخ آگاه باشد به ارزش این دعوت مبارک و با عظمت پی می‌برد و از منفعت بزرگ آن آگاه می‌شود و سبب توجه شدید شیخ به بیان این مسایل را نیز می‌فهمد.

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در جاهای مختلفی از کتاب‌های خود سخن عمر بن خطاب رضی الله عنه را نقل کرده که می‌گوید: «بنیان اسلام، به مرور به دست کسانی از هم می‌پاشد که در اسلام متولد شدند و جاهلیت را نشناختند»^۱.

* شناخت حال مردمانی که در عهد جاهلیت می‌زیسته‌اند و مشخصه‌های آن عصر، برای طالب علمی که اهتمامش دعوت به توحید هست، مهم و ضروری است.

آغاز نمودن رساله با بسمله

* آغاز نمودن با بسمله از سنت‌های انبیا صلی الله علیهم و آلهم و سلم است.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْاْ إِنِّي الْوَالِيَةُ كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۳۶﴾ أَلَّا تَعْلَمُوْا عَلَيَّ وَأُتُوْنِي مُسْلِمِينَ ﴿۳۷﴾﴾ [النمل: ۲۹-۳۱] «(ملکه سبا) گفت: «ای بزرگان، به راستی نامه‌ پرارزشی به سوی من افکنده شده! - همانا آن (نامه) از سلیمان است، و چنین است: به نام الله بسیار بخشنده و مهربان - بر من برتری مجوید، و تسلیم شده نزد من بیایید».

* ابن عاشور در تفسیر خویش درباره این آیه می‌گوید: گمان می‌رود که سلیمان صلی الله علیه و آله با اقتدا به سنت به ارث مانده از عهد ابراهیم صلی الله علیه و آله، نامه خویش را با بسمله آغاز نموده است.

* و در این‌گونه آغاز نمودن تأسی به پیامبر صلی الله علیه و آله در نوشته‌ها و پیام‌هایشان است؛ چنانکه در صحیح بخاری حدیثی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در نامه‌ای که به هرقل نوشت با بسمله آغاز کرد.

۱- "درء تعارض العقل والنقل" و "منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية" و "قاعدة عظيمة في الفرق بين عبادات أهل الإسلام والإيمان وعبادات أهل الشرك والنفاق".

* و درجه حدیثی که می‌گوید: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ، لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَقْطَعُ» یعنی «هر کار مهمی که بدون بسم الله الرحمن الرحيم شروع شود ناقص خواهد بود» بسیار ضعیف می‌باشد.

* و این حدیث را امام احمد و ابوداود و ابن ماجه با این لفظ روایت کرده‌اند: «كُلُّ كَلَامٍ، أَوْ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يُفْتَحُ بِذِكْرِ اللَّهِ، فَهُوَ أَبْتَرٌ» أَوْ قَالَ: «أَقْطَعُ» یعنی: «هر کلام یا کار مهمی که با ذکر و یاد الله ﷻ شروع نشود ناتمام و ناقص خواهد بود».

* و بعضی از اهل علم مانند امام سیوطی رحمته و امام العجلونی رحمته آن را حسن خوانده‌اند، و امام السخاوی رحمته در کتاب "المقاصد الحسنه" می‌گوید که وی یک بخش را در این مورد نوشته است، و شیخ آلبانی رحمته و گروهی از علما این حدیث را ضعیف خوانده‌اند. و دارقطنی رحمته گفته است که این حدیث نزد امام زهری مرسل می‌باشد.

* برخی از شرح‌دهندگان کتاب اصول سه‌گانه بر این باور هستند که مؤلف با اقتدا به قرآن کریم با بسمله آغاز نموده است، اما این استدلال محل نظر است زیرا اگر گوینده‌ای سخنش را با حروف مقطعات آغاز نماید به گمان اینکه به قرآن کریم اقتدا کرده وی بدعتی شمرده می‌شود.

بیان معنای بسمله

* بسمله اسم کلمه (باسم الله) است که از صیغه‌هایی است که با روش نحت (ساختن یک کلمه از چند کلمه) ساخته شده‌اند.

* (بسم) حرف ب برای استعانت و تبرک آمده و (اسم) مفرد مضاف است که تمامی اسماء الحسنی را دربر می‌گیرد.

* الف از کلمه (بسم) که در اصل باسم بوده، در نوشتن طوری که تلفظ نیز نمی‌شود، حذف شده است.

* متعلق جار و مجرور نیز محذوف بوده و تقدیر آن با فعل مناسب هر مقام می‌آید به طور مثال: أَكْتُبُ، یا أَعْلَمُ که در اصل چنین است، بسم الله أَكْتُبُ، بسم الله أَعْلَمُ. یعنی بنام الله متعال می‌نویسم، بنام الله متعال می‌آموزم.

* متعلق جار و مجرور می‌تواند اسم باشد طوری که در آیه قرآن آمده است:

﴿وَقَالَ أَرْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ حَجْرِيهَا وَمُرسَهَا﴾ [هود: ۴۱].

«(نوح عليه السلام) گفت: «در آن (کشتی) سوار شوید، حرکت آن و توقف آن به نام الله است، همانا پروردگارم آمرزندهٔ مهربان است.»

و همچنین متعلق جار و مجرور می‌تواند فعل باشد طوری که در فرموده الله متعال می‌خوانیم: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱] «(ای پیامبر) بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید.»

* و کمک و یاری خواستن از الله متعال و شهادت‌دادن بر مَنّت او ﷻ و درخواست برای حفظ و صرفه‌جویی، از اسباب کامیابی کار و اتمام آن می‌باشد. پس باید معلم متعلم معنی‌های بسمله را دانسته و بدانند که فرجام هر کار فقط به قدرت و قوت و مَنّت پروردگار به اتمام می‌رسد، و اینکه بنده برای خود مالک هیچ نفع و ضرری نیست، جز اینکه الله متعال بخواهد.

(الله) علم و اسم خاص برای پروردگار ﷻ است.

* سیبویه گفته است: لفظ جلاله (الله) برترین شناخته شده‌ها است که به تعریف نیازی ندارد و مستغنی از تعریف است.

* برخی از علمای لغت گفته‌اند: اصل لفظ (الإله) به وزن فِعَالٌ بوده که به معنای مفعول است.

* المألوه به معنای معبود است که خلاق به جهت محبت، تعظیم و خضوع و فروتنی به او روی آورده او را إله و معبود خود قرار می‌دهند. و به او در حوائجشان تضرع می‌کنند.

* لفظ جلاله (الله) اسم جامع برای تمامی صفات کمال، جلال و جمال است که بر این صفات لزوماً دلالت می‌کند و دربرگیرنده این صفات می‌باشد.

* و لفظ جلاله (الله) اسم خاص برای ذات اقدس الهی و مختص به معبود برحق است، از این‌رو اسماء الحسنی (نام‌های نیک پروردگار) به این اسم (الله) اضافه می‌شوند نه این اسم به آن‌ها به طور مثال چنین گفته می‌شود: الرحمن، الرحیم،

الغفور که از جمله نام‌های الله هستند؛ اما برعکس آن گفته نمی‌شود که الله از جمله اسامی و نام‌های الغفور، الرحمن.. است.

* (اللهم) به معنای یا الله است، و حرف میم به عوض فریاد (ندا) به آن اضافه شده است و فقط در دعا گفته می‌شود.

* (الرحمن) یعنی دارای رحمت وسیع که همه چیز را دربرمی‌گیرد.

* (الرحیم) یعنی الله متعال هر یک از خلقش را که بخواهد مورد رحمت خویش قرار می‌دهد.

* تمام خوبی‌های که در زمین و آسمان وجود دارند، از اثر رحمت الله متعال می‌باشند.

* هدایت به سوی حق (دین اسلام) از جمله رحمت‌های خاص الله ﷻ است که نصیب بنده می‌شود.

علامه ابن قیم رحمته می‌گوید: (الرحمن) به صفات قائم به ذات الله متعال دلالت می‌کند و (الرحیم) به مخلوق، که مورد رحمت قرار می‌گیرد، دلالت می‌کند؛ پس اولی برای وصف و دومی برای فعل یعنی انجام کاری می‌باشد، به عبارت دیگر اولی دال بر این است که رحمت، صفت الله متعال است و دومی دال بر این است که الله متعال با رحمت خود بر خلق خود رحم می‌کند، و اگر خواستی این مطلب را بهتر درک کنی پس در این قول الله متعال دقت کن که می‌فرماید: ﴿وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۳] «الله متعال نسبت به مومنان رحیم است» ﴿إِنَّهُ بِهِمْ رَعُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۷] «او (الله متعال) به آنها بسیار رؤوف و مهربان است» و هرگز (رحمن بهم) نیامده است پس بدان که رحمن موصوف به رحمت است و رحیم رحم‌کننده به رحمتش است.

* مولف رحمته به ذکر بسمله اکتفا نموده است تا خطبه بر خواننده به درازا نکشد و به خاطر این که بسمله از بالغ‌ترین ذکر و ثناها است.

شرح قول مؤلف رحمته: «اعلم رحمك الله» «بدان رحمت الله بر تو باد»

- آغاز نمودن با صیغه (اعلم - بدان) آگاه‌ساختن خواننده بوده و دعا برای او نشانگر لطف به وی است.
- توجه دانشجویان را به خود جلب نمودن از ویژگی‌های معلم و دعوتگر موفق و تاثیرگذار است.
- مهربانی با دانشجو و نصیحت کردن وی از ویژگی‌های عالم ربانی است.
- اساس دعوت و تعلیم بر رحمت و نصیحت گذاشته شده است.
- علم: ادراک معلوم یعنی درک نمودن معلومات است.
- فرق بین علم و معرفت آن است که انسان قبل از رسیدن به معرفت غالباً در غفلت یا جهل قرار دارد.
- قول مؤلف (رحمك الله) یعنی رحمت الله بر تو ای طالب علم باد، دعا و طلب رحمت از الله متعال برای دانشجو است. و از رحمت الله متعال به یک دانشجو این است که الله متعال به طالب علم توفیق می‌دهد تا علم را با درک و فهم خوب بیاموزد، و از آنچه که می‌خواند و می‌شنود سود ببرد، و گناهان او را که مانع توفیق یافتن او می‌گردد بپامزد.
- مغفرت از اثرات رحمت است؛ پس رحمت نسبت به مغفرت عام‌تر و شامل‌تر است.

شرح قول مؤلف رحمته: «يجب علينا تعلم أربع مسائل» «آموختن چهار مسأله بر ما واجب است»

- در قول مؤلف «يجب علينا» تنبیه و آگاهی دیگری برای خواننده است تا به آنچه بر وی واجب است توجه کند.
- مراد از وجوب در قول مؤلف واجب عینی (فرض عینی) است نه کفایی.
- این مسایل چهارگانه برنامه و روش حیاتی یک فرد مسلمان است.
- مردم در عملی نمودن و محقق ساختن این مسایل دارای مراتب زیادی هستند.
- یک دانشجوی علوم دینی باید سهم کافی از این مسایل را کسب کند.
- شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته توجه زیادی به ذکر اعداد در رسایل خود به خاطر آموزش و آسانی حفظ و دقت در آموختن علم داشت. مثلاً ایشان رسایلی دارند

زیر عنوان مسایل چهارگانه، مسایل سه‌گانه، اصول سه‌گانه، و اصول شش‌گانه و

- ذکر اعداد و ارقام منفعت تعلیمی داشته و شیوه پیامبری در تعلیم و آموزش است؛ طوری که در احادیث صحیح آمده است: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا...» یعنی: «چهار چیز است که اگر در یک شخص موجود باشد منافق خالص است...». همچنین «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ...» یعنی: «سه چیز است که در هرکس موجود باشد شیرینی ایمان را چشیده است...». و دیگر احادیث.
- ذکر عدد در دقت، حفظ و تکرار و یادگیری و مذاکره کمک می‌کند.
- مسلمان باید در زمینه تحقیق این مسایل تلاشش را به کار گیرد.

مراتب جهاد

- طوری که امام ابن قیم رحمته در کتاب گرانبهای زاد المعاد ذکر نموده‌اند، جهاد چهار مرتبه دارد: جهاد نفس، جهاد شیطان، جهاد کفار و جهاد منافقین.
- جهاد نفس نیز چهار مرتبه دارد که عبارت هستند از: علم، عمل به آن، دعوت به سوی آن و صبرنمودن بر آزار و اذیتی که به سبب آن عاید حال دعوتگر می‌گردد. و این مسایل چهارگانه موضوع این درس می‌باشد.
- * امام ابن قیم رحمته می‌گوید: وقتی این مراتب چهارگانه کامل شد، شخص از جمله علمای ربانی به شمار می‌رود؛ چون علمای سلف بر این اتفاق نظر دارند که کسی عالم ربانی نامیده نمی‌شود تا اینکه حق را بداند، و به آن عمل کند و به دیگران آموزش دهد، پس هرکس علم آموخت و به آن عمل کرد و به دیگران آموخت، این شخص در مملکت عظیم آسمان‌ها بزرگوار نامیده می‌شود.
- و جهاد شیطان دو مرتبه دارد: جهاد علیه دفع شبهات، و جهاد علیه نیت‌های فاسد و شهوات، و بعد از جهاد علیه دفع شبهات یقین حاصل می‌شود و پس از جهاد علیه نیت‌های فاسد صبر حاصل می‌شود.
- و جهاد کفار و منافقین چهار مرتبه دارد: با قلب، با زبان، با مال و با جان. و جهاد با کفار به طور خاص با دست، و جهاد منافقین خاص با زبان انجام می‌پذیرد.

- جهاد با ظالمان، بدعتی‌ها و ترویج‌دهندگان منکرات سه مرتبه دارد: نخست با دست اگر فرد قادر به آن بود. و اگر عاجز ماند از این مرحله به جهاد زبانی منتقل می‌شود و اگر به زبان نیز عاجز بود با قلب خود جهاد می‌کند.

* ابن قیم رحمته می‌گوید: «این سیزده مرتبه جهاد است و کسی که جهاد نکرده یا آرزوی جهاد نداشته باشد و بمیرد، بر یکی از شاخه‌های نفاق مرده است» و این سخنی ارزشمند و درست است.

- هرکس در این مراتب جهاد دقت کند برنامه و روش زندگی برایش آشکار می‌شود، و در انجام‌دادن جهاد به وجه احسن، طبق مراتب مذکور و براساس ارشادات قرآن و سنت نبوی، حریص می‌شود. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ [الحج: ۷۸] «و در راه الله جهاد کنید، چنانکه سزاوار جهاد (در راه) او است».

- جهاد با تمام انواع ذکر شده آن بر شخص مکلف در صورتی واجب است که توانایی آن را داشته باشد چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶] «پس تا (جایی که) می‌توانید از الله بترسید».

و این امر بهانه‌جویی شخص را که می‌گوید: برانمودن این امور سخت است! از بین می‌برد.

- و هر فرد مؤمن که هر نوعی از این انواع جهاد را انجام بدهد، او سرباز الله بوده و در حزب او تعالی است. و این همان سربازی و خدمت درست است بلکه بهترین سربازی است، پس سعی کن تا سرباز واقعی الله باشی، و برای رضایت الله ﷻ کار کنی و در نتیجه محبت، رضایت و فضل عظیم او سببانه نصیبت گردد.

- الله متعال لشکر خود را شرف نصیب کرده و آن‌ها را وعده پیروزی و تمکین داده است و آن‌ها را با نسبت‌دادن به خویش مفتخر نموده است، طوری که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۷۱﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿۱۷۲﴾ وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَلِيلُونَ ﴿۱۷۳﴾﴾ [الصافات: ۱۷۱-۱۷۳].

«و به راستی وعده ما برای بندگان فرستاده ما از پیش صادر شده است؛ که آن‌ها یاری شده هستند؛ و بی‌گمان لشکر ما پیروز هستند».

- و از مهم‌ترین صفات سرباز؛ اطاعت، فرمانبرداری، و انجام کاری که به آن مکلف شده، و درک مسئولیت در قبال وظیفه‌ای که به او سپرده شده، می‌باشد. و این صفات در جاهای مختلفی از قرآن و سنت پیغمبر ﷺ ذکر شده‌اند.

- شما به این تفاوت بزرگ بین کسی که خود را سرباز الله ﷻ نموده، و کسی که خود را سرباز هوا و هوس، شیطان و طاغوت‌ها نموده است دقت نمایید.

- کسی که از سربازی الله متعال ایا ورزید؛ پس خواهی نخواهی برای سربازی غیر او تعالی آماده شده است.

- سربازی برای الله متعال به این مسایل چهارگانه مربوط است: علم، عمل، دعوت و صبر.

- این مسایل چهارگانه از جمله اعمالی نیست که انسان آن را در مدت کوتاهی انجام دهد سپس ترکش کند، بلکه برنامه و روش زندگی‌اش است، مادامی که در این دار امتحان (دنیا) زندگی می‌کند؛ پس او مأمور به انجام آن بوده تا اینکه الله ﷻ او را بمیراند یا این تکلیف (انجام مسایل چهارگانه) از وی برداشته شود.

- نباید درس‌های علمی ما درس‌های نظری باشد، که تنها معلومات خود را بیشتر سازیم، بلکه آموزش درست آن است که درس‌های علمی را برنامه و روش علمی و عملی ساخته و آن را در زندگی خود پیاده کنیم، و زندگی ما به خاطر الله ﷻ باشد، و همتی که به خرج می‌دهیم برای اعلائی کلمه الله باشد، و پیام و شعار ما این باشد که در راه الله ﷻ زندگی می‌کنیم و در راه الله ﷻ می‌میریم ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۶۳﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو: بی‌گمان نماز، و عبادت (و قربانی) من، و زندگی و مرگ من، همه برای الله پروردگار جهانیان است. * شریکی برای او نیست، و به این مأمور شده‌ام، و من نخستین مسلمان هستم.»

شرح مسأله اول: علم

- مراد از علم در اینجا علم شرعی است.
- علم شرعی عبارت است از شناخت الله متعال، شناخت پیامبر او ﷺ و شناخت دین اسلام با دلائل.
- شرح تعریف فوق موضوع رساله اصول سه‌گانه است.
- شناخت الله ﷻ با ایمان به او تعالی و عبادت او تعالی به یگانگی که هیچ شریکی ندارد، می‌باشد.
- راه شناخت الله متعال: تفکر در آیات قرآنی و نشانه‌های او تعالی در کائنات و عالم هستی.
- ابن حبان رحمته در کتاب صحیح خود از طلحه بن خراش رضی الله عنه روایت نموده که وی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه نقل می‌کرد که می‌گفت: مردی برخاست و دو رکعت نماز فجر را ادا نمود طوری که در رکعت اولی ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ را تا آخر این سوره تلاوت کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «این بنده‌ای است که پروردگارش را شناخته است» و در رکعت دومی ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را تا آخر سوره تلاوت کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «این بنده‌ای است که به پروردگارش ﷻ ایمان آورده است» طلحه رضی الله عنه فرمود: من دوست دارم این دو سوره را در این دو رکعت بخوانم^۱.
- و محمد بن نصر المروزی رحمته در کتاب "تعظیم قدر الصلاة" ذکر کرده: «کسی که پروردگارش را شناخت و به وحدانیت او اعتراف نمود، این شناختن او، محبت، هیبت، امید و ترس از پروردگار را بر او لازم می‌گرداند. به دلیل اینکه اگر تمام دنیا به او داده شود تا به پروردگار کفر بورزد یا دروغی به او تعالی ببندد، چنین کاری را نخواهد کرد.
- شناخت پیامبر ﷺ با ایمان آوردن به او، و پیروی از سنت اومی باشد.
- شناخت دین اسلام با فراگیری علم شرعی تحقق می‌پذیرد، علمی که بر مبنای آیات قرآنی و احادیث نبوی می‌باشد که عبارت از دلایل دین اسلام است.

۱- صحیح ابن حبان: ۲۴۶۰. حکم آلبانی: صحیح.

و لفظ اسلام به سه معنی دلالت می‌کند:

- معنای اول: تسلیم‌شدن کونی یعنی الزامی و به این معناست که تمام مخلوقات بخواهند یا نخواهند تسلیم اوامر کونی الله متعال می‌باشند، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَهُۥٓ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَّكَرْهًا﴾ [آل عمران: ۸۳] «هرکس در آسمان‌ها و زمین است خواسته یا ناخواسته سر به فرمان او نهاده است».

- معنای دوم: اسلام یا تسلیم‌شدن شرعی عام، که همانا دین تمامی پیامبران است و مراد از آن وحدانیت الله متعال و یگانگی او در عبادت می‌باشد؛ چنانکه در آیات بسیاری در مورد پیامبران آمده که آن‌ها از جمله مسلمانان هستند. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِيْنَ اَسْلَمُوْا﴾ [المائدة: ۴۴] «پیامبرانی که (در برابر فرمان الله) تسلیم بودند، براساس آن حکم می‌کردند».

- معنای سوم: اسلام شرعی خاص، که همانا شریعت محکم و متینی است که پیامبر ﷺ به آن مبعوث شده است. و مراد از قول پروردگار نیز همین است، طوری که می‌فرماید: ﴿وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا﴾ [المائدة: ۳] «و اسلام را (به‌عنوان) دین برای شما برگزیدم». و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و هرکس دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد». و همین مطلب اینجا مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

- دلیل، عبارت از دانستن راه و روشی است که به سوی علم ارشاد می‌کند.

- و دلایل به دو نوع تقسیم می‌شوند: دلایل شنیداری و دلایل عقلی.

- دلایل شنیداری: دلایلی هستند که اساس ثبوت آن با شنیدن و یا آنچه جایگزین آن است، می‌باشد که عبارت هستند از: دلایل قرآنی، سنت و اجماع.

- دلایل عقلی: دلایلی هستند که اساس و مصدر ثبوت آن عقل و نظر است.

حکم فراگیری علم

* امام احمد بن حنبل رحمته الله می‌گوید: واجب است که بنده علم را تا حدی که واجبات دینی خود را به وسیله آن انجام دهد و برپا کند بیاموزد. برایش گفتند: مانند

چه چیزی؟ فرمود: آنکه از روی جهلی که دارد نمی‌تواند نماز و روزه و مانند آن را فرا گیرد.

- پس باید بنده مسلمان به حدی علم بیاموزد تا بتواند واجبات دینی خود را ادا نموده از حرام اجتناب ورزد و معامله‌های دنیوی خود را براساس آن انجام بدهد.

- آموختن علوم شرعی، بیشتر از حدی که آموختن آن بر بنده واجب است، بر امت مسلمه فرض کفایی است، یعنی اگر گروهی از مسلمانان این علوم را بیاموزند و خوب آن از بقیه مسلمانان ساقط می‌گردد.

- سفیان بن عیینه رضی الله عنه می‌گوید: فراگرفتن علم و جهاد بر آن‌ها فرض است، اگر گروهی به آن بشتابد از دیگران ساقط می‌گردد. سپس این آیه کریمه را تلاوت نمود:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۱۲۲] «پس چرا از هر گروهی از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند، تا در دین دانش بیاموزند، و قوم خود را هشدار دهند، هنگامی که به سوی آن‌ها بازگشتند»^۱.

- ابن عبدالبر رضی الله عنه می‌گوید: علما اتفاق نظر دارند که فراگرفتن بخشی از علم بر هر شخص فرض عینی است، و فراگرفتن بخش دیگر علم فرض کفایی است؛ طوری که اگر عده‌ای آن را فرا گرفتند فرضیت آن از بقیه اهل آن دیار ساقط می‌گردد.

فضیلت علم

* الله متعال می‌فرماید: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱] «الله مقام (و درجات) کسانی را از شما که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند بالا می‌برد، و الله به آنچه می‌کنید آگاه است».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «از میان بندگان الله دانایان از او می‌ترسند».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ۹] «بگو: آیا کسانی که می‌دانند، و کسانی که نمی‌دانند یکسان هستند؟!».

و از معاویه رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»^۱ «کسی که الله متعال در موردش اراده خیر کند او را در دین دانا می گرداند» [به روایت بخاری و مسلم].

واجب بودن اخلاص در فراگیری علم

- در صحیح مسلم و دیگر کتابهای سنن از صحابی جلیل القدر ابوهریره رضی الله عنه درباره اولین کسانی که در روز قیامت آتش بر آنها شعله ور می شود، ذکر شده است که از جمله آنها مردی است که قرآن را حفظ نموده تا برایش بگویند: قاری.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِمَّا يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللَّهِ لَا يَتَعَلَّمُهُ إِلَّا لِيُصِيبَ بِهِ عَرَضًا مِنَ الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْ عَرَفَ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲ «کسی که علمی یاد بگیرد از آن علومی که هدف از یادگیری آنها رضای الله تعالی است (علوم دینی) ولی هدف او از یادگیری این است که به غرض دنیوی از قبیل جاه، مال، و دنیا برسد، روز قیامت بوی بهشت را نخواهد یافت» [به روایت ابوداود با سند صحیح].

مالک بن دینار رحمته الله می گوید: «آنکه علمی را بیاموزد که هدفش عمل کردن به آن باشد، علم و دانش او را متواضع می گرداند، و آنکه علم را برای عمل کردن به آن نیاموخت، چنین شخصی، فخر فروشی می کند».

* مَطَرُ الْوَرَاقِ رحمته الله می گوید: «بهترین علم علمی است که نفع برساند، و الله متعال علم کسی را سودمند قرار می دهد که آن را آموخته و به آن عمل کند، و نفع آن را به کسی نمی رساند که آن را آموخته و سپس رهایش کرده است».

۱- صحیح بخاری: ۷۱ و ۳۱۱۶ و ۷۳۱۲ و صحیح مسلم: ۱۰۳۷.

۲- سنن ابی داود: ۳۶۶۴. حکم آلبانی: صحیح.

شرح مساله دوم: عمل به علم

بزرگی شأن عمل به علم

* عمل کردن به علم اهمیت زیادی دارد و کسانی که به علم خویش عمل می کنند نیز اجر بزرگی می برند، طوری که الله متعال می فرماید: ﴿فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ﴾ [۷۴] [الزمر: ۷۴] «چه بزرگ است اجر عمل کنندگان».

* جزای عالم بی عمل سخت و بزرگ بوده و در قرآن کریم و سنت نبوی سزای سختی برایشان در نظر گرفته شده است، طوری که الله متعال می فرماید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۴۴] «آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید، و خودتان را فراموش می کنید، درحالی که شما کتاب (آسمانی) را می خوانید؟! آیا نمی اندیشید؟!».

و الله متعال می فرماید: ﴿وَأَنْتُمْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ [۷۵] «و شما بر آن‌ها خبری دادیم که ما آیات خود را به او دادیم، آنگاه از آن جدا (و عاری) گشت، پس شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم (مقام و منزلت) او را با آن (آیات) بالا می بردیم، ولی او به سوی زمین (و دنیا) مایل شد (و به پستی گرایید) و از هوای خویش پیروی کرد، پس مثل او چون مثل سگ است که اگر به او حمله کنی، زبان از دهان بیرون می آورد، و اگر او را به حال خود واگذاری، (باز هم) زبانش را از دهان بیرون می آورد، این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند، پس (این) داستان‌ها را (بر آن‌ها) بازگو کن، شاید بیندیشند».

* از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «يُؤْتَى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَفْتَابُ بَطْنِهِ، فَيَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِالرَّحَى، فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّارِ، فَيَقُولُونَ: يَا فُلَانُ مَا لَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، قَدْ كُنْتُ أَمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ، وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتَيْتِهِ» «روز قیامت مردی آورده شده و در آتش انداخته می شود. روده‌های او

را (بر آن‌ها) بازگو کن، شاید بیندیشند».

بیرون ریخته شده و مانند خری که به دور آسیابی باشد در اطراف آتش دور می‌زند. اهل آتش دورش جمع شده و می‌گویند: ای فلانی چه بر سرت آمده؟ مگر تو نبودی که ما را به معروف فرا می‌خواندی و از منکر باز می‌داشتی؟ می‌گوید: من شما را به معروف امر می‌کردم و خود، آن را انجام نمی‌دادم و از منکر شما را نهی می‌نمودم و خود، آن را مرتکب می‌شدم»^۱. (متفق علیه).

* از ابوبرزه اسلمی رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبَدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسَأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أَفْتَاهُ؟ وَعَنْ عِلْمِهِ مَا عَمِلَ بِهِ؟ وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ؟ وَعَنْ جِسْمِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ؟»^۲. «هرگز دو پای انسانی در قیامت از جا تکان نخواهد خورد تا اینکه از چهار چیز از او پرسیده شود: ۱- از عمرش که در چه راهی فنا نموده است. ۲- و از علمش که چه قدر به آن عمل نموده است. ۳- و از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی خرج نموده است. ۴- و از جسمش که در چه راهی فرسوده نموده است» [به روایت ترمذی و گفته این حدیث حسن صحیح است].

* همچنین از ابوبرزه رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَثَلُ الَّذِي يُعَلِّمُ النَّاسَ الْحَيْرَ وَيَنْسَى نَفْسَهُ مَثَلُ الْفَتِيلَةِ تُضِيءُ عَلَى النَّاسِ وَتُحْرِقُ نَفْسَهَا»^۳. «مثل کسی که به مردم خیر و خوبی بیاموزد و خود را فراموش کند، همانند چراغی است که برای مردم نور و روشنایی می‌بخشد و خود می‌سوزد» [به روایت بزار] و شیخ آلبنانی این حدیث را صحیح خوانده است.

حکم عمل به علم

عمل کردن به علم واجب است، و کسی که به علم خود عمل نمی‌کند مورد نکوهش قرار می‌گیرد، و در شرح این موضوع، خواهیم دانست که عمل کردن به علم به چندین مرتبه تقسیم می‌گردد.

۱- صحیح بخاری: ۳۲۶۷ و صحیح مسلم: ۲۹۸۹.

۲- سنن ترمذی: ۲۴۱۷. حکم آلبنانی: صحیح.

۳- الجامع الصغیر سیوطی: ۱۰۷۷۶. حکم آلبنانی: صحیح.

* مرتبه اول: عمل به آنقدر از علم که برای باقی ماندن بر دین اسلام لازم است که همان توحید و اجتناب از نواقض اسلام است و کسی که این مرتبه را انجام نداد، کافر است.

* مرتبه دوم: عمل به علمی که وجوب عمل به آن مورد تاکید است؛ [یا عمل به علمی که واجبات به وسیله آن ادا می‌شوند؛] مانند ادای فرائض و اجتناب از گناهان کبیره، و کسی که به این مقدار از علم عمل نمی‌کند فاسق شمرده شده و از موحدان گنهکار می‌باشد.

* مرتبه سوم: علمی که عمل به آن مستحب است که همان عبادت‌های نافله و اجتناب از مکروهات می‌باشد.

* کسی که وجوب یکی از فرائض را دانست ادای آن بر او واجب می‌گردد، و کسی که حرمت چیزی از محرمات را دانست، اجتناب از آن بر او واجب می‌گردد.

* از مراتب عمل نمودن به علم یکی هم فرض کفایه است که هرگاه برخی از مردم به آن علم عمل کنند گناه از بقیه ساقط خواهد شد.

* در قدم اول بر طالب علم واجب است که در ادای واجبات دینی و اجتناب از محرمات حریص باشد، سپس آن مقدار از سنت‌ها و مستحبات که برایش میسر و آسان است را ادا نماید، و الله متعال به این وسیله به او توفیق مزید می‌دهد.

مذمت کسی که به علم خود عمل نمی‌کند

* الله متعال می‌فرماید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۴۴].

«آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید، و خودتان را فراموش می‌کنید، درحالی که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟!».

* و می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا...﴾ [الجمعة: ۵].

«مثل کسانی که به تورات مکلف شدند، آنگاه آن را برنداشتند (یعنی: حق آن را ادا نکردند) همچون خری هستند که کتاب‌هایی را حمل می‌کند (اما از آن چیزی نمی‌فهمد) چه

بد است مَثَل گروهی که آیات الله را تکذیب کردند، و الله گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند».

* و می‌فرماید: ﴿وَأَنْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ ﴿۱۷۵﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ...﴾ [الأعراف: ۱۷۵-۱۷۶].

«و (ای پیامبر!) بر آن‌ها بخوان سرگذشت کسی را که آیات خود را به او دادیم، آنگاه از آن جدا (و عاری) گشت، پس شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد. و اگر می‌خواستیم (مقام و منزلت) او را با آن (آیات) بالا می‌بردیم، ولی او به سوی زمین (و دنیا) مایل شد (و به پستی گرایید) و از هوای خویش پیروی کرد، پس مَثَل او چون مَثَل سگ است که اگر به او حمله کنی، زبان از دهان بیرون می‌آورد، و اگر او را به حال خود و اگذاری، (بازهم) زبانش را از دهان بیرون می‌آورد، این مَثَل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند، پس (این) داستان‌ها را (بر آن‌ها) بازگو کن، شاید بیندیشند».

* در حدیث ابوهریره رضی الله عنه دربارهٔ اولین کسانی که در روز قیامت آتش بر آن‌ها شعله ور می‌شود، ذکر شده که به قاری قرآن گفته می‌شود: آن چه را که آموختی چگونه به آن عمل نمودی؟

* به خاطر اهمیت این امر برخی از علما به طور جداگانه دربارهٔ آن کتاب‌هایی تألیف نموده‌اند، چنانکه حافظ ابن عساکر رحمته الله تعالی متوفای سال ۵۷۱ هجری رساله‌ای نوشته‌اند به نام «ذم من لا يعمل بعلمه» یعنی مذمت کسی که به علم خود عمل نمی‌کند. و خطیب بغدادی رحمته الله تعالی متوفای سال ۴۶۳ هجری کتاب (اقتضاء العلم العمل) را در این زمینه تألیف نموده است.

* ابن عبدالبر رحمته الله فصل جداگانه‌ای را در کتاب (جامع بیان العلم و فضله) به این مطلب اختصاص داده است و بیشتر نیز عالم دیگری به نام آجری رحمته الله در کتاب (أخلاق العلماء) و همچنین ابن رجب رحمته الله در کتاب (فضل علم السلف علی علم الخلف) و ابن قیم رحمته الله در کتاب (مفتاح دار السعادة) فصل‌هایی را در کتاب‌هایشان به این مطلب اختصاص داده‌اند.

* ابواسحاق البیری می‌گوید:

وإن أوتيت فيه طویل باع وقال الناس إنك قد سبقت

فلا تأمن سؤال الله عنه بتوبیخ علمت فهل عملت

ابواسحاق البیری فردی را مخاطب قرار می‌دهد که علم بسیار فرا می‌گیرد که زبازد عام و خاص می‌شود پس چنین شخصی از سؤال و سرزنش الهی در امان نخواهد بود؛ آنگاه که از وی پرسیده شود: آیا به آنچه فراگرفتی عمل کردی.

بیان اینکه مذمت عمل نکردن به علم، فقط مخصوص علما نیست

* بسیار اشتباه است که چنین پنداشته شود که احادیث تهدید به دوزخ که درباره ترک عمل به علم آمده است فقط مخصوص علما و طلاب علم است!

* بلکه هرکسی که یک حکم شرعی را دانست بر او واجب است که بر مبنای آن عمل کند و در صورت ترک عمل به آن، مورد مذمت قرار خواهد گرفت.

روش سلف صالح در بیان عمل به علم

* از روش پیشوایان دین رحمهم الله تعالی، حریص بودنشان بر عمل کردن به علم بود.

* امام احمد بن حنبل رحمته می‌گوید: هیچ حدیثی را ننوشتیم مگر اینکه به آن عمل کردم.

* سفیان الثوری رحمته می‌گوید: هیچ حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله به من نرسید مگر اینکه اگرچه یکبار هم که شده به آن عمل کردم.

* عمرو بن قیس السکونی رحمته می‌گوید: هرگاه چیز نیکی شنیدی اگرچه یکبار هم که شده به آن عمل کن.

* و از وکیع و شعبی و اسماعیل بن ابراهیم بن مُجمَع رحمهم الله تعالی نقل شده است که گفته‌اند: ما حدیث را با عمل کردن به آن حفظ می‌نمودیم.

* اگر طالب علم اگرچه یکبار هم که شده خود را آماده عمل کردن به آنچه آموخته، نماید، این کار وی به مثابه تمرین و عادت‌دادن بر عملی کردن آنچه آموخته است می‌باشد.

* هرگاه نفس انسان بر کاری عادت کند انجام آن بر او آسان می‌گردد، پس بدنش را به عمل کردن عادت می‌دهد و به وسیله آن به مراتب والای بندگی ارتقا می‌یابد، و بنده به این ترتیب همواره توفیق و فضیلت بزرگی را کسب می‌نماید، و برکت را در زندگی و اعمال خود می‌یابد که در نتیجه عملی نمودن آنچه آموخته است، حاصل شده است. آن را از فضل الله متعال مسئلت داریم.

* مالک بن دینار رضی الله عنه می‌گوید: هیچ عمل نیکی نیست مگر اینکه در برابر آن مشکلی وجود دارد، اگر بنده صبر نمود، او را به آرامش خاطر و سکون می‌کشاند و اگر بی‌صبری کرد به عقب برمی‌گردد.

* بزرگ‌ترین چیزی که به انجام‌دادن علم کمک می‌رساند این است که انسان خود را به یقین و صبر، تربیت و ریاضت دهد.
از این رو می‌بینید که انسان مرتکب معصیت الهی نمی‌شود جز هنگامی که یقین و صبرش ضعیف می‌شوند.

* یقین، بنده را به بزرگی مجازات گناه‌ها بصیرت می‌بخشد و بینا می‌کند؛ پس شخص عاقل اقدام به ارتکاب گناه نمی‌کند، و (یقین) او را به بزرگی پاداش بر طاعات بینا می‌سازد؛ پس در طاعات و عبادات جز شخص سست اراده و فریب خورده کوتاهی نمی‌کند.

* بر این امر قول پیامبر صلی الله علیه و آله درباره منافقین هنگام نماز صبح و عشا دلالت دارد: «وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لَأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبَوًّا»^۱. «و اگر می‌دانستند چه اجر و ثواب و پاداشی در آن دو است، هر طور شده به نماز می‌آمدند، اگرچه با خزیدن هم می‌بود»؛ از این رو، ضعف در اراده و نبودن علم یقین به پاداش و ثواب این نمازها، سبب بی‌علاقگی و عدم اهتمام ایشان به آن است.

درس سوم:

شرح مسایل چهارگانه (۲/۲)

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته می گوید:

(بسم الله الرحمن الرحيم. بنام الله گسترده مهرِ مهربان.

الله متعال تو را رحمت کند، بدان که آموختن چهار چیز بر ما واجب است.

اول: علم، که عبارت از شناخت الله متعال و شناخت پیامبرش صلی الله علیه و آله و شناخت دین

اسلام با دلایل است.

دوم: عمل کردن به علم.

سوم: دعوت کردن به سوی آن.

چهارم: صبر در برابر مشکلاتی که در این راه پیش خواهد آمد.

و دلیلش این فرموده الله متعال است: ﴿وَالْعَصْرُ ۝۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝۲ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ۝۳﴾ [العصر: ۱-۳].

«سوگند به عصر - که انسان در (خسران و) زیان است - مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش نموده، و یکدیگر را به صبر سفارش کرده‌اند».

امام شافعی رحمته می گوید: «اگر الله متعال جز این سوره هیچ برهان دیگری بر مخلوقاتش فرود نمی آورد همین سوره برای آنان کافی بود».

امام بخاری رحمته در صحیح بخاری می گوید: «(بَابُ: الْعِلْمُ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ)».

این باب درباره آموختن علم قبل از گفتن و عمل کردن است.

زیرا الله متعال می فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ﴾

[محمد: ۱۹]. «پس بدان که جز الله هیچ معبود برحق نیست و برای گناهانت طلب مغفرت

کن».

می‌بینیم که قبل از گفتن و عمل کردن به فراگرفتن علم امر می‌فرماید).

عناصر درس:

- شرح مسأله سومی: دعوت کردن به سوی آن.
- فضیلت دعوت به سوی الله متعال.
- شرط‌های دعوت.
- انواع و اقسام دعوت.
- وسایل دعوت.
- آداب دعوت.
- اهداف دعوت.
- تفسیر فرموده الله متعال ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ...﴾ [النحل: ۱۲۵]. «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما».
- شرح مسأله چهارم که عبارت از صبر است.
- معنای صبر.
- جایگاه صبر.
- انواع و اقسام صبر.
- نیازمندی دعوتگر به صبر.
- تفسیر سوره العصر.
- * شرح سخن امام شافعی رحمته: «هَذِهِ السُّورَةُ لَوْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا هِيَ لَكَفَّتْهُمْ». «اگر الله متعال جز این سوره هیچ برهان دیگری بر مخلوقاتش فرود نمی‌آورد همین سوره برای آنان کافی بود».
- * زندگی نامه امام شافعی رحمته.
- * شرح سخن امام بخاری رحمته: (این باب درباره آموختن علم قبل از گفتن و عمل کردن است. زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾ [محمد: ۱۹] «پس بدان که جز الله هیچ معبود برحق نیست و برای گناهانت طلب

مغفرت کن». پس قبل از گفتن و عمل کردن به فراگرفتن علم امر می فرماید).

* زندگی نامه امام بخاری رحمته

• شرح قول امام بخاری رحمته: «آموختن علم قبل از گفتن و عمل کردن».

شرح مسأله سومی: دعوت کردن به سوی آن

* ضمیری که در کلمه (الدعوة إلیه) آمده به علمی که به آن عمل می کند برمی گردد.

فضیلت دعوت به سوی الله متعال

* دعوت، روش پیامبران است که الله متعال آن ها را به این امر مشرف ساخته است، و دعوتگر که با علم به سوی الله به دعوت می پردازد وارث انبیا شمرده شده و پیرو راه آنان است. الله متعال می فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلُ أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۸]. «(ای پیامبر!) بگو: این راه من است، من با بصیرت (کامل) به سوی الله دعوت می کنم، و کسانی که از من پیروی کردند (نیز چنین می کنند)».

و می فرماید: ﴿وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ﴾ [الحج: ۶۷] «به سوی پروردگارت دعوت کن».

و می فرماید: ﴿ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵] «با حکمت و پند نیکو (مردم را) به راه پروردگارت دعوت نما، و با روشی که نیکوتر است، با آن ها (بحث و) مناظره کن».

و می فرماید: ﴿وَلَتَكُنَّ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ [آل عمران: ۱۰۴]. «و باید از میان شما، گروهی باشند که (مردم را) به نیکی دعوت کنند».

و می فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳].

«و چه کسی خوش گفتارتر است از کسی که به سوی الله دعوت کند، و کار شایسته انجام دهد، و گوید: بی شک من از مسلمانان هستم؟!».

* از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر به علی رضی الله عنه فرمود: «انْفُذْ عَلَىٰ رِسْلِكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ

عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ»^۱. «با تائی، نزد آنان برو تا به آنجا برسی. سپس آن‌ها را به اسلام دعوت کن و از دستورات الله با خبر ساز. سوگند به الله، اگر الله یکی از آنان را به وسیله تو هدایت کند، برایت از شتران سرخ‌رنگ، بهتر است». (یادآوری می‌شود که شتران سرخ‌رنگ، در آن زمان، نزد اعراب، از ارزش بسیار بالایی برخوردار بودند) [به روایت بخاری و مسلم].

* از ابومسعود انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ دَلَّ عَلَى خَيْرٍ فَلَهُ مِثْلُ أُجْرِ فَاعِلِهِ»^۲ «کسی که بر کار خیری، دیگری را راهنمایی کند، اجرش همانند انجام‌دهنده آن است» [به روایت مسلم].

* از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ دَعَا إِلَى هُدًى كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ مِثْلُ آثَامِ مَنْ تَبِعَهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْئًا»^۳. «کسی که به هدایت و نیکی دعوت کند برای او همانند پاداش آنهایی که از او پیروی کرده‌اند پاداش در نظر گرفته می‌شود، بدون اینکه چیزی از پاداش آن‌ها کاسته شود، و هرکس که به سوی گمراهی و شر دعوت کند برای او به مانند گناه آن کسانی که از او دنباله روی کرده‌اند گناه در نظر گرفته خواهد شد، بدون اینکه چیزی از گناهشان کاسته شود» [به روایت مسلم].

* از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «نَصَرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مِنَّا شَيْئًا، فَبَلَّغَهُ كَمَا سَمِعَهُ، فَرُبَّ مُبَلِّغٍ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ»^۴ «الله فردی را شاد و خرم کند که سخنی از من شنیده و آن را همان‌طور که شنیده، ابلاغ می‌کند، چه بسا کسی که آن حدیث را از مبلغ می‌شنود از او فقیه‌تر باشد» [به روایت ترمذی].

۱- صحیح بخاری: ۳۷۰۱ و ۴۲۱۰ و صحیح مسلم: ۲۴۰۶.

۲- صحیح مسلم: ۱۸۹۳.

۳- صحیح مسلم: ۲۶۷۴.

۴- سنن ترمذی: ۲۶۵۷. حکم البانی: صحیح.

○ ابوسلیمان خطابی رحمته الله می گوید: معنای قول پیامبر صلی الله علیه و آله: «نَصَرَ اللَّهُ» دعا برای آن شخص است که در نعمت و خوشی باشد.

* **توجه:** کسی از دعوت کردن به سوی الله متعال سود می برد که با دعوت خود فقط رضایت الله متعال را بجوید اما ریاکاران که فقط دنیا را می خواهند کوشش های آن ها باطل بوده و هدر می رود. الله متعال می فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾^{۱۵} أَوْلَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْأٰخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبٰطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾ [هود: ۱۵-۱۶].

«هرکس زندگانی دنیا و زینت آن را بخواهد، (پاداش) اعمالش را در این (دنیا) به طور کامل و تمام به آن ها می دهیم، و چیزی از آن ها کم و کاست نخواهند شد.* اینان کسانی هستند که در آخرت، جز آتش (جهنم، نصیبی) نخواهند داشت، و آنچه را در دنیا انجام داده اند، برباد رفته است، و آنچه را عمل می کردند؛ باطل است.»

شرط های دعوت

دعوتگر باید از چیزی که به سوی آن دعوت می کند کاملاً آگاه باشد، از درستی روش دعوت خود آگاه باشد، از حال کسی که او را دعوت می کند نیز آگاه باشد و با در نظر داشت حال او، وی را دعوت کند.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: «حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ الْمُحِبُّونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»^۱ «سخنانی را با مردم مطرح کنید که توانایی فهم و درک آن را داشته باشند و از مطرح کردن مواردی که در سطح فهم آن ها نیست اجتناب کنید، آیا می خواهید (با ارائه چنین مطالبی) الله و رسول او مورد انکار قرار گیرند؟». (بخاری آن را روایت کرده است).

از این رو مراعات کردن مصلحت شرعی در دعوت به سوی الله متعال بر دعوتگر واجب است.

انواع دعوت:

* از نمونه‌های دعوت: دعوت کفار به اسلام، دعوت مسلمان برای اینکه هرچه بیشتر به سوی الله هدایت شود، امر نمودن به کارهای نیک و نهی کردن از کارهای زشت، فراگیری علوم شرعی، نصیحت مسلمانان، همه این امور از نمونه‌های دعوت به سوی الله متعال می‌باشند.

وسایل دعوت:

* دعوتگر باید از هر روش و وسیله‌ای که الله متعال برایش میسر و فراهم نموده است استفاده نماید و الحمدلله روش‌ها و وسایل دعوت زیاد و متنوع هستند. نخست دعوتگر به آن چیزی که دعوت می‌کند -قبل از دیگران- خودش باید به آن عمل کند تا در آن زمینه پیشوا و سرمشق مردم قرار بگیرد و دیگران از وی پیروی نمایند و به او اقتدا کنند. بیشترین چیزی که بر آموزگاران مؤثر تمام می‌شود آن است که معلم در قدم اول علمی را که به دیگران می‌آموزد خودشان به خواسته‌ها و تقاضای آن عمل نمایند، از این رو پیغمبر ﷺ بهترین مردم در انجام دادن کار، و بهترین آن‌ها در دعوت، و بهترین‌شان در علم بود.

* از روش‌های دعوت: سخنرانی، تدریس، ایراد خطبه‌ها، نوشتن مقاله‌ها و رساله‌ها و تألیف کتاب‌های مفید، و استفاده از وسایل مدرن عصر مانند رادیو و شبکه‌های ماهواره‌ای و تلویزیونی، وبسایت‌ها و غیره می‌باشند.

* دعوتگری که استفاده از این وسایل و روش‌ها برایش میسر است باید به آن توجه نموده و آن را مورد استفاده قرار دهد. امید است سبب رضایت الله متعال قرار گرفته و بهشت برین نصیبش گردد. و بهترین کار خیر نزد الله متعال آن است که بر آن مداومت صورت گیرد، هرچند اندک باشد.

حکم دعوت:

* دعوت به سوی الله متعال فرض کفایه است چنانچه عده‌ای آن را انجام دادند گناه از سایر مسلمانان ساقط خواهد شد طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ [آل عمران: ۱۰۴] «و باید از میان شما، گروهی باشند که (مردم را) به نیکی دعوت کنند».

و می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲].

«و نباید که مؤمنان همگی (برای جهاد) بیرون روند، پس چرا از هر گروهی از آنان، دسته‌ای بیرون نمی‌شوند، تا در دین دانش بیاموزند، و قوم خود را هنگامی که به سوی آن‌ها بازگشتند هشدار دهند، باشد که آن‌ها بترسند».

* این حکم اصلی در این مسأله می‌باشد اما نظر به شرایط تغییر می‌کند:

هر کس منکری دید باید با دست جلو آن را بگیرد و اگر نتوانست با زبان خود، و اگر بازهم نتوانست؛ با قلب از آن بیزار و متنفر گردد.

* هرگاه از کسی درباره علمی سوال شود بر او واجب است که برای سوال‌کننده جواب بدهد و کتمان نمودن آن حرام است طوری که ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که می‌فرمود: «مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَكْتَمَهُ أَلْجِمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ»^۱.

«هر گاه کسی از علمی سوال شد ولی دهن بست و از جواب امتناع ورزید، در روز قیامت لگام و افساری آتشین بر او بسته خواهد شد» [به روایت ابو داود و ترمذی].

* اگر مسلمانی از وی درخواست نصیحت کرد بر او واجب است برادر مسلمانش را نصیحت کند. همچنین اگر نیاز به شرح و بیان علمی بود، تأخیر آن جایز نیست.

آداب دعوت:

* آداب دعوت در شخص دعوتگر: هر دعوتگری باید خودش به آنچه که دعوت می‌دهد عمل کند، در ظاهر و باطن تقوای الله متعال را پیشه کند، مزین به اخلاق باشد و از بد اخلاقی اجتناب ورزد، چنانچه در چیزی از گناه و تقصیر واقع شد، به توبه و استغفار مبادرت ورزد و به دنبال بدی عمل نیک انجام دهد.

نمونه‌های از آداب دعوتگر در دعوت:

نخست به مهمترین امور بپردازد، در سطح فهم مردم با آن‌ها حرف بزند، و در تمامی امور از حکمت کار بگیرد طوری که رفتارش با لطف، ملایمت و نرمی همراه باشد، و از شدت در جایی که به آن نیاز است کار بگیرد، و هرگاه به نصیحت پرداخت

۱- سنن ابن ماجه: ۲۶۴ و ۲۶۶ و سنن ابی داود: ۳۶۵۸ و سنن ترمذی: ۲۶۵۷. حکم آلبانی: صحیح.

با جملات کوتاه و با بهترین وجه باشد، و نباید نصیحتش به طول انجامد و موجب خستگی مخاطبین شود. و نه هم از آن‌ها دوری گزیند طوری که مدت زیادی بر آن‌ها بگذرد و در نتیجه قلب‌هایشان سخت گردد و سنگدل شوند.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَخَوَّلُنَا الْمُوعِظَةَ فِي الْأَيَّامِ، كَرَاهَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا»^۱. «پیامبر صلی الله علیه و آله بعضی روزها به ما موعظه می‌کردند، زیرا دوست نداشتند که سبب خستگی و دل‌سردی ما گردد». متفق علیه.

* دعوتگر جایز الخطا است و از واقع‌شدن در گناه و مخالفت سنت معصوم نیست، از این رو به وی توصیه می‌شود که به استغفار و توبه روی بیاورد و نفس خود را مورد محاسبه قرار دهد و نصیحت دیگران را بپذیرد و نباید ارتکاب گناه مانع استمرار دعوت وی شود.

به حسن بصری رضی الله عنه گفتند: فلانی به موعظه نمی‌پردازد و می‌گوید: می‌ترسم که چیزی بگویم اما خودم آن را انجام ندهم، حسن بصری رضی الله عنه فرمود: و چه کسی از ما آنچه را که می‌گوید انجام می‌دهد، این‌گونه شیطان بر وی غالب می‌شود که نه کسی را به معروف امر، و نه هم از منکر نهی می‌کند.

* و مالک رضی الله عنه از ربیع رضی الله عنه نقل کرده که سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گفت: اگر فردی به معروف امر نکند و از منکر نهی نکند به این خاطر که هیچ چیز قابل نکوهشی در وی نماند، هیچکسی امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کرد.

* مالک رضی الله عنه گفت: (سعید بن جبیر) راست گفته! و کیست که در او چیزی نیست.

* ابن کثیر رضی الله عنه در تفسیر این آیه کریمه ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۴۴] «آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید، و خودتان را فراموش می‌کنید، در حالی که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟!»،

می‌گوید: «پس امر به معروف و انجام آن واجب است، و بر مبنای صحیح‌ترین اقوال علمای سلف و معاصر، با ترک نمودن یکی از آن دو، دیگری ساقط نمی‌شود (یعنی با

انجام ندادن معروف امر به معروف ساقط نمی‌شود)، برخی از علما رحمهم الله گفته‌اند: مرتکب گناهان نباید دیگران را از ارتکاب آن نهی کند، ولی این قولی ضعیف است. و ضعیف تر از این قول، استدلال آن‌ها به این آیه است، درحالی که آیه کریمه برای آن‌ها در این مسأله حجت و دلیل نیست. و درست آن است که عالم به معروف امر بکند اگرچه خودش آن را انجام ندهد، و از منکر نهی بکند اگرچه خود مرتکب آن شود».

اهداف دعوت:

*** هدف اول:** اقامه حجت الهی بر خلقش طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵].
 «پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر الله حجتی نباشد و الله پیروزمند حکیم است».

*** هدف دوم:** انجام وظیفه دعوتگر و معذوربودن وی به درگاه الله متعال با عملی نمودن امر دعوت و انجام آنچه بر او واجب است، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۶۴].

«و (به یاد آور) هنگامی را که گروهی از آن‌ها (به گروه دیگر) گفتند: "چرا گروهی را اندرز می‌دهید که الله آن‌ها را هلاک یا به عذاب شدیدی گرفتارشان خواهد کرد؟!"; گفتند: «تا ما را نزد پروردگارتان عذری باشد، و شاید آن‌ها تقوا پیشه کنند».

پس مقصد اولی که همان معذوربودن نزد الله متعال و انجام وظیفه‌شان است را مقدم دانستند.

*** هدف سوم:** به این امید که شخص دعوت شده، از این دعوت سود ببرد، و آنچه را سبب رهایی از عذاب الهی می‌باشد را قبول نموده و به سبب آن توفیق کسب اجر و ثواب را حاصل نماید. طوری که آیه ۱۶۴ سوره اعراف به این امر دلالت دارد: ﴿وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ «و شاید آن‌ها تقوا پیشه کنند».

و دانستن مقاصد دعوت در صادر نمودن حکم بر مشروعیت وسایل دعوت امروزی کمک می‌کند، اگر این وسایل مقاصد دعوت را محقق سازد پس از وسایل مشروع به شمار می‌آیند.

و هر وسیله‌ای که در ذات خود موردی را حمل کند که شرعا ممنوع است؛ یا اینکه با استفاده از آن، فساد بزرگ‌تری به بار می‌آید، پس این وسیله مقاصد دعوت را محقق نمی‌سازد و از وسایل مشروع شمرده نخواهد شد.

تفسیر آیه کریمه: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ...﴾ [النحل: ۱۲۵] «با حکمت و پند نیکو (مردم را) به راه پروردگارت دعوت نما».

* دعوت دارای مراتب و درجه‌هایی بوده که برخی از آن‌ها بر برخی دیگر مقدم است؛ پس دعوت کسی که تنها با موعظه حسنه مفید واقع شود با وی نباید مجادله صورت گیرد، زیرا او دعوت را لیبیک گفته مطیع و منقاد حق می‌باشد و نزد او شبهه‌ای وجود ندارد که وی را از پذیرش حق باز دارد. پس فقط به او پند و تذکر داده می‌شود تا این تذکر برایش سود برساند.

و اما کسی که نزد او شبهه‌ای وجود دارد که وی را از پذیرش حق بازمی‌دارد، دعوت این‌گونه افراد به مرتبه مجادله که همانا بحث و مناظره با روش نیکوتر است منتقل می‌شود.

* و اما برخورد با ظالمان و تجاوزکاران به گونه‌ای است که آن‌ها از کیفرهای بد ترسانده شوند تا موجب تخفیف شر آن‌ها شود البته با در نظر گرفتن توان، حکمت و مصلحت شرعی‌ای که از آن امیدی می‌رود.

* حکمت اصل و اساس مراتب دعوت است؛ و نظر به شرایط و مناسب بودن هر حالتی از آن کار گرفته شود. چنانکه دلایل شرعی به این امر دلالت می‌کنند، و این‌طور هم نیست که همیشه تدریج در نظر گرفته شود، بلکه اگر مصلحت ایجاب کرد شاید اصلاح با دست بر اصلاح با زبان مقدم شود. پس در مورد کسی که نرمی و ملایمت با وی مناسب بود باید از نرمی و ملایمت کار گرفت، و با کسی که جز شدت روش دیگری در مورد او کارگر نمی‌شود شدت صورت گیرد.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۷۳] «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنان سخت‌گیر باش».

* اصل در دعوت نرمی و ملایمت است، و عموماً روایاتی که از پیامبر ﷺ مبنی بر شدت ایشان در نهی از منکر نقل شده است به خاطر عظمت و بزرگداشت یکی از حدود و یا حرمت الهی بوده است تا طرف مقابل را از انجام آن برحذر دارد و برایش بزرگی آنچه که مرتکب شده را بیان کند.

* در حقیقت شدت و سختگیری در دعوت، رحمت و عطف را دربر دارد. زیرا سبب این سختگیری و نصیحت کردن، هشدار دادن به مخاطب از چیزی است که به دین او ضرر می‌رساند. از این رو جایز نیست که شدت و سختگیری در دعوت به گفتار زشت و ناسزا بیانجامد و نه اینکه قصد ضرر رساندن به کسی که سزاوار آن نیست شود.

شرح مسالهی چهارم که عبارت از صبر است

معنای صبر

معنای صبر معلوم و مستقر در نفس‌ها است، و عبارات علما در تعبیر از این واژه مختلف است.

... ابو عبید رضی الله عنه می‌گوید: اصل صبر خویشنداری است و هرکس چیزی را حبس کند مانند این است که او را به صبر و تحمل واداشته است.

* ابو حیان رضی الله عنه می‌گوید: صبر عبارت از خویشنداری بر امور ناخوشایند است.

* ابن تیمیه رضی الله عنه می‌گوید: صبر خودداری و امتناع ورزیدن است، از این رو گفته‌اند: صبر عبارت از منع نفس از بی‌تابی و اضطراب و جزع است.

* ابن قیم رضی الله عنه می‌گوید: صبر بازداشتن نفس از ارتکاب محارم الهی، پایداری و مداومت بر انجام فریضه‌های دینی، و بازداشتن نفس از نارضایتی و شکایت‌نکردن از تقدیرهای الهی است.

* ابن حجر رضی الله عنه می‌گوید: بهترین تعریفی که صبر به آن وصف شده این است که صبر عبارت از حبس نفس از آنچه ناپسند است، و نگه‌داشتن زبان از شکوه و نالیدن، و تحمل رنج و سختی کشیدن، و در انتظار بودن فرج و گشایش می‌باشد.

جایگاه صبر

از ابومالک اشعری رضی الله عنه روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالصَّبْرُ ضِيَاءٌ»^۱ «صبر نوری درخشان است» [به روایت مسلم].

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ»^۲ [متفق علیه] «و هر کس صبر را پیشه سازد، الله متعال به او صبر نصیب خواهد کرد. و به هیچ کس، نعمتی بهتر و فراختر از صبر عنایت نشده است».

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَدَى شَوْكَةٍ فَمَا فَوْقَهَا إِلَّا كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا سَيِّئَاتِهِ حُطَّتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ كَمَا تَحُطُّ الشَّجَرَةُ وَرَقَهَا»^۳ «هیچ مسلمانی نیست که اذیتی به وی برسد؛ خاری باشد و یا بالاتر از آن، مگر اینکه الله متعال در برابر آن گناهانش را بخشیده و کم می کند، مثل درختی که برگهایش می ریزد» [به روایت بخاری و مسلم].

* و از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده است که می گوید: «الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيمَانِ، وَالْيَقِينُ الْإِيمَانُ كُلُّهُ»^۴ «صبر نصف ایمان و یقین همه ایمان است» [به روایت وکیع در الزهد موقوف با سند صحیح، و مرفوع با سند ضعیف نیز روایت شده است].

و عبدالرزاق رحمته الله در مصنف خویش و امام بیهقی رحمته الله در شعب الایمان از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «حَمْسٌ أَحْفَظُوهُنَّ، لَوْ رَكِبْتُمُ الْإِبِلَ لَأَنْضَيْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُدْرِكُوهُنَّ: لَا يَخَافُ عَبْدٌ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَلَا يَرْجُو إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَسْتَحِي جَاهِلٌ أَنْ يَسْأَلَ، وَلَا يَسْتَحِي عَالِمٌ إِنْ لَمْ يَعْلَمْ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُ أَعْلَمُ، وَالصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ لَهُ، وَلَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ»^۵.

۱- صحیح مسلم: ۲۲۳.

۲- صحیح بخاری: ۱۴۶۹ و صحیح مسلم: ۱۰۵۳.

۳- صحیح بخاری: ۵۶۴۸ و ۵۶۶۰ و ۵۶۶۷ و صحیح مسلم: ۲۵۷۱.

۴- الزهد وکیع: ۲۰۳.

۵- شعب الایمان: ۹۲۶۷.

«پنج چیز را حفظ کنید، اگر به خاطر به دست آوردن آن شترها را سوار شوید شتران را خسته خواهید کرد پیش از آنکه آن را دریابید: بنده جز از گناه خویش نهراسد، و جز به پروردگارش امیدوار نباشد، و انسانی که چیزی را نمی‌داند از سوال کردن حیا نکند، و عالم وقتی چیزی را ندانست از گفتن الله اعلم (الله عالم‌تر است) حیا نکند، و صبر نسبت به ایمان به منزله سر در تن است، و بدنی که سر ندارد خیری در آن نیست و می‌گردد، و کسی که صبر ندارد ایمان ندارد».

* امامت و پیشوایی دینی با بردباری و یقین قطعی به دست می‌آید، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ [السجدة: ۲۴]. «و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند، چون شکیبایی ورزیدند، و به آیات ما یقین داشتند».

انواع صبر

۱- صبر بر طاعت الله متعال، و مثال آن، این فرموده الله تعالی است: ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ [طه: ۱۳۲] «و خانواده‌ات را به نماز فرمان بده، و (خود) بر (انجام) آن شکیبا باش».

و می‌فرماید: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَیِّي يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الکهف: ۲۸].

«و با کسانی صابر باش که پروردگار خود را صبحگاهان و شامگاهان می‌خوانند، (و تنها) وجه او را می‌طلبند».

۲- صبرنمودن در برابر ترک معصیت و نافرمانی الله متعال با خودداری و دوری‌جستن از گناه، و ابن قیم رحمته در کتاب "طریق الهمجرتین و باب السعادتین" ده سبب را ذکر نموده که بر صبرنمودن در برابر ترک معصیت کمک می‌کند که خلاصه آن چنین است:

«دانستن اینکه گناه زشت بوده و در ذات خود شر است؛ حیاکردن از الله متعال؛ نیت محافظت از نعمت‌های الهی را داشتن، زیرا گناهان، نابوده‌کننده نعمت‌ها هستند؛ ترس از الله متعال و هراس از عذاب او تعالی؛ محبت‌داشتن با الله متعال، زیرا دوست و مُجِبِّ صادق نافرمانی محبوب خود را نمی‌کند؛ و حفظ شرف و پاکیزگی و طهارت

نفس، زیرا گناه نفس را کثیف می‌سازد؛ علم و دانایی کامل از عاقبت بد گناه و زشتی اثرات آن؛ کوتاه‌کردن آرزوها و یقین به زود تمام‌شدن دنیا؛ و اجتناب از فضولی در خوردن، نوشیدن، خوابیدن، اختلاط با مردم و غیره و ترک آنچه به نفع انسان نیست. و در ادامه می‌افزاید: دهمین سبب تمامی آنچه را که ذکر شد دربر دارد: ثابت ماندن درخت ایمان در قلب، پس صبر بنده در ترک گناهان بر حسب قوت ایمان او است، چنانچه ایمان قوی‌تر باشد صبر نیز بیشتر می‌باشد و اگر ایمان ضعیف شد صبر و شکیبایی نیز ضعیف می‌شود».

۳- صبر بر مصیبت‌های مقدر الهی، الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بَشِيئًا مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ۗ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ ۗ﴾ [الذین] إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾ [البقرة: ۱۵۵-۱۵۷] «و قطعاً شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم. و مژده بده به صبرکنندگان. * آن‌ها که هرگاه مصیبتی به ایشان برسد می‌گویند: ما از آن‌الله هستیم، و به سوی او بازمی‌گردیم. * این‌ها هستند که درودها و رحمتی از پروردگارشان بر ایشان است و این‌ها هستند هدایت‌یافتگان».

* تمامی انواع صبر در این فرموده‌الله متعال جمع شده‌اند: ﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ﴾ [الطور: ۴۸] «(ای پیامبر) برای حکم پروردگارت شکیبا باش».

* حکم‌الله متعال یا کونی است یا شرعی، حکم کونی همان قضا و قدر الهی است، و حکم شرعی امر و نهی‌الله متعال می‌باشد.

* فضیلت صبرنمودن در ترک گناهان از صبر بر مصیبت‌ها بیشتر است، زیرا ارتکاب گناهان به اختیار بنده می‌باشد، اما در روند وقوع مصائب، بنده بی‌اختیار است.

صبر و احکام آن:

صبر واجب، و این نوع صبر، صبر در ادای واجبات دینی و صبر بر ترک محرمات است.

صبر مستحب، و این نوع صبر در انجام کارهای مستحب و صبر بر ترک مکروهات است.

مقدار واجب از صبر امری است که اهل علم بر آن اتفاق نظر دارند، طوری که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می گوید: «و از این رو صبر بر ادای واجبات و ترک امور ممنوع به اتفاق مسلمانان واجب است، و صبر هنگام مصیبت را نیز شامل می شود، و بنده نباید در واقع شدن آن بی تابی و بی صبری کند، و همچنین صبر بر ترک پیروی از هوای نفس در برابر چیزی که الله متعال نهی می فرماید».

ابن قیم رحمته می گوید: صبر واجب سه نوع است:

* اول: صبر بر ترک محرمات.

* دوم: صبر بر ادای واجبات.

* سوم: صبر هنگام وقوع مصیبت هایی که بنده در آمدن آن بی اختیار است مانند بیماری ها، فقر و غیره.

و اما صبر مستحب صبر بر ترک مکروهات و صبر بر انجام مستحبات و صبر بر رویارویی با جانی به مانند فعل وی است.

رضایت بر مصیبتی که عاید حال مسلمان می گردد نشانگر صبر و شکیبایی بیش از حد معمول آن است؛ و در مورد حکم آن دو قول ارایه شده است: واجب و مستحب.

در رضامندی بعد از قضا و قدر الله متعال دو سبب وجود دارد:

۱- یقین و باور داشتن بر اینکه الله متعال مستحق رضایت در تمامی حالات است، و این رضایت به خاطر محبت نسبت به الله متعال می باشد.

۲- رضایت بر اینکه بنده بداند آنچه از قضا و قدر الهی که به او می رسد برایش خیر است، و این رضایت، حسن نیت به الله متعال و تصدیق نمودن وعده او تعالی است.

پاداش رضایت از الله متعال آن است که الله متعال بنده خود را راضی می سازد، و اینکه با چه چیزی و چگونه بنده اش را راضی می سازد، الله متعال خودش دانا است.

- نیاز دعوتگر به صبر و شکیبایی

* از سنت های الهی این است که برای دعوتگران راه خویش، دشمنان و مجرمانی را قرار داده است تا صدق و یقین آنها را مورد امتحان قرار بدهد، الله متعال می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾

[الفرقان: ۳۱] «و این‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم، و پروردگار تو برای راهنمایی و یاری (تو) کافی است».

* دعوتگر به هدایت و نصرت نیاز دارد، وی با هدایت، بر پیمودن راه رستگاری توفیق می‌یابد، و با نصرت الهی، بر دشمنانش پیروز می‌شود.

* ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۱] «و پروردگار تو برای راهنمایی و یاری (تو) کافی است».

در این قسمت از آیه حقیقتی ایمانی نهفته است که قلب دعوتگر را مطمئن می‌سازد پس جز الله از کسی نمی‌ترسد و به ضعف مبتلا نمی‌شود و او را اندوه و خوف دربر نمی‌گیرد؛ چون به هدایت الله متعال و نصرت از جانب او تعالی اعتماد کامل دارد مادامی که دعوت وی به سوی الله با علم و بصیرت باشد.

* بر دعوتگر واجب است که در مسیر دعوت به سوی حق، اذیت و مشقتی که در این راستا به او می‌رسد را تحمل نموده و صبر داشته باشد.

* الله متعال بندگان مؤمن خود را وعده نصرت داده است. و وعده الهی حق بوده و خلافت صورت نمی‌پذیرد. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدَاءُ﴾ [غافر: ۵۱] «یقیناً ما پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان (برای گواهی) برخیزند، یاری می‌کنیم».

و می‌فرماید: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: ۴۷] «(و مؤمنان را یاری دادیم) و یاری دادن مؤمنان بر (عهده) ما بود».

تفسیر سوره العصر

والعصر «سوگند به زمان».

درباره العصر دو قول مشهور وجود دارد:

قول اول: العصر به معنای زمان است، و این قول را امام بخاری رحمته در کتاب صحیح خود (صحیح بخاری) از فراء (ابوزکریا، یحیی بن زیاد بن عبد الله بن منظور اسدی...) نقل نموده و نیز قول جمهور مفسرین می‌باشد.

قول دوم: العصر، عصر روز است و این قول از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده است و حسن و قتاده رحمهما الله نیز به این نظر هستند.

اما ابن جریر رضی الله عنه می گوید: این آیه شامل هر دو قول می شود زیرا لفظ العصر بر هر دو معنا به صورت صحیح اطلاق می شود و دلیلی برای تخصیص یکی از آن دو وجود ندارد، و هر قول مناسبت خاص خود را دارد.

الله متعال به هر مخلوق خود که بخواهد، سوگند یاد می کند. و سوگند به چیزی دلالت به عظمت و شرف آن چیز دارد. اما برای مخلوق جایز نیست که جز به نام الله، سوگند یاد کند.

قول الله متعال ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ «که انسان در زیانکاری است». جواب آن قسم ﴿وَالْعَصْرِ﴾ است، ﴿الْإِنْسَانِ﴾ اسم جنس است که برای تمام انسانها استفاده می شود.

﴿لَفِي خُسْرٍ﴾ «که انسان در زیانکاری و خسران است» به گونه ای که در آن غرق بوده و خسران اطراف او را احاطه کرده است.

بزرگترین خسران و زیان آن است که انسان، خود و اهل خود را در روز آخرت از دست بدهد. علاوه بر آن جایگاهش را در بهشت از دست بدهد. الله متعال می فرماید:

﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبُدْ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي﴾ ﴿١٤﴾ فَأَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الزمر: ۱۴-۱۵].

«ای پیامبر! بگو: «من الله را عبادت می کنم، درحالی که دینم را برای او خالص می گردانم * پس شما هرچه را که می خواهید به جای او عبادت کنید. بگو: «بی گمان زیانکاران (واقعی) کسانی هستند که خود و خاندان شان را در روز قیامت از دست داده اند. آگاه باشید این همان زیان آشکار است».

و الله متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [المائدة: ۵].

«و کسی که به ایمان کفر ورزد، همانا عملش تباه شده است و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ الْجَنَّةَ إِلَّا أُرِيَ مَفْعَدَهُ مِنْ النَّارِ لَوْ أَسَاءَ، لِيَزِدَادَ شُكْرًا، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ إِلَّا أُرِيَ مَفْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ، لِيَتَّكُونَ عَلَيْهِ حَسْرَةً»^۱.

«هیچ‌کس وارد بهشت نمی‌شود مگر اینکه جایش در دوزخ در صورتی که بدکردار می‌بود، به او نشان داده می‌شود تا بیشتر سپاسگزاری کند. و همچنین هیچ‌کس وارد دوزخ نمی‌شود مگر اینکه جایش در بهشت در صورتی که نیک کردار می‌بود، به او نشان داده می‌شود تا باعث حسرت وی گردد» [به روایت بخاری].

انسان از این خسران نجات پیدا نمی‌کند مگر با چهار چیزی که در سوره‌العصر به آن اشاره شده است: ایمان، عمل صالح، سفارش یکدیگر به حق، سفارش یکدیگر به صبر.

این امور چهارگانه به ترتیب، یکی پس از دیگر قرار دارند طوری که ایمان اساس عمل صالح بوده و عمل بدون ایمان، صلاحیت و شایستگی نمی‌یابد، و سفارش به حق از جمله اعمال صالح به‌شمار می‌رود، و با توجه به اهمیتی که دارد در اینجا ذکر شده است، و سفارش به صبر نیز از جمله سفارش به حق است؛ زیرا صبری که انسان به آن مأمور است یا واجب است و یا مستحب؛ و سفارش یکدیگر یا سفارش به فعل واجب یا به فعل مستحب می‌باشد.

پس ایمان اصل و اساس بوده در مرتبه اول قرار می‌گیرد سپس عمل صالح براساس آن انجام می‌شود و براساس این دو اصل سفارش به حق پی‌ریزی می‌شود سپس بر مبنای هر سه اصل، سفارش به صبر قرار می‌گیرد.

از این‌رو در روایتی از علی رضی الله عنه نقل شده است که می‌گوید: «صبر نسبت به ایمان مانند سر نسبت به تن است».

* هرکس این امور چهارگانه را چنان که باید به‌جای آورد از زیان و خسران رهایی می‌یابد، و کسی که در انجام این امور چهارگانه کوتاهی کند، به حدی که او را از اسلام خارج نکند، خود را در معرض خسران و زیان قرار داده است، و اما اگر کسی از اسلام خارج شود، پس زیان و خسران گرداگرد او را احاطه خواهد کرد.

○ مردم در محقق ساختن این امور چهارگانه به سه دسته تقسیم می شوند:

قسم اول: کسی که اصل و اساس این امور را که همان ایمان است محقق نسازد؛ چنین شخصی کافر است و کافران خارج از دین اسلام هستند، زیان و خسران اینها از بزرگترین زیانها است، و به دنبال اینها کسانی هستند که با مرتکب شدن یکی از نواقض اسلام مرتد شده اند؛ پناه بر الله. طوری که الله متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۵﴾ [الزمر: ۶۵-۶۶].

«و به راستی که به تو و به کسانی که پیش از تو بودند، وحی شد که اگر شرک آوری، یقیناً اعمالت (تباه و) نابود می شود، و از زیان کاران خواهی بود» بلکه تنها الله را عبادت کن، و از شکرگزاران باش».

قسم دوم: کسانی که این امور چهارگانه را چنانکه الله متعال واجب گردانده، به اجرا در می آورند که آنها رستگاران و نجات یافتگان از خسران هستند و کسانی هستند که به ثواب عظیم نایل آمده اند. البته آنها در محقق ساختن این امور به درجاتی همانند محسن و مُقْتَصِد تقسیم می شوند.

قسم سوم: کسی که اصل ایمان و اصل عمل صالح در او موجود است لیکن مرتکب بعضی از محرمات شده و بعضی از واجبات را ترک می کند که با ترک آن مستحق عذاب می شود، اینها به اندازه تقصیرشان زیانکار می شوند مگر اینکه الله متعال آنان را مورد عفو خود قرار دهد.

* قول الله متعال: ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ [العصر: ۳] «و یکدیگر را به صبر سفارش کرده اند».

تواصی به معنای سفارش همدیگر است. پس همانطوری که این آیه بر واجب بودن دعوت دیگران به سوی حق دلالت دارد، بر واجب بودن قبول دعوت دیگران به حق نیز دلالت دارد.

* حق، عبارت از انجام دادن اوامر الله متعال و ترک نواهی او و تصدیق اخبار الله متعال و پیامبر او ﷺ می باشد، پس کسی که آن را انجام داد پایبند حق است.

* توأسی به صبر این است که همدیگر را بر انجام اعمالی که به انجام آن مأمور هستیم و ترک چیزی که از آن نهی شده‌ایم توصیه نماییم. و همچنین همدیگر را در هنگام وقوع مصیبت‌های مقدّر الهی توصیه به صبر نماییم طوری که خود صبر نموده و بقیه برادران مسلمان خود را نیز به صبر توصیه کنیم.

* این سوره مبارکه با وجودی که کوتاه است اما بر تمامی جوانب دین مبین اسلام دلالت دارد. زیرا دین اسلام بر امر، نهی، خبر و مقدرات الهی بنا شده است پس انجام اوامر و ترک نواهی و تصدیق اخبار و ایمان به قضا و قدر الهی همه حق هستند و باید همدیگر را راجع به آن سفارش کرد و به صبر بر ادای آن فرا خواند.

* اگر به صورت دقیق در این سوره مبارکه تأمل کنید خواهید دانست که چه چیز را الله متعال برای بندگان مؤمن خود دوست دارد؛ و خواهی دانست که الله متعال برای آن‌ها ایمان را دوست دارد، و اینکه اعمال صالح انجام بدهند و با همدیگر الفت، محبت و دلسوزی داشته باشند و برای یکدیگر خیر و نیکی را بخواهند و به همدیگر سفارش به حق نموده و انجام اعمال نیک را توصیه نمایند تا سبب حصول ثواب برای همدیگر شوند. و همچنین به همدیگر سفارش کنند تا آنچه را که الله متعال نهی نموده، ترک نمایند تا اینکه سبب نجات یکدیگر از عذاب الهی شوند، و همچنین به همدیگر سفارش و توصیه به صبر کنند تا میان هم دلسوزی داشته، دوستان و محبان یکدیگر باشند.

* کسی که موارد فوق را به درستی فهمید پس معنای قول پیامبر ﷺ را نیز می‌داند که ابوهیره رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده است که می‌فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلَا تُؤْمِنُونَ حَتَّى تَحَابُّوا، أَوْلَا أَدَلُّكُمْ عَلَى شَيْءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحَابَبْتُمْ؟ أَفَشُوا السَّلَامَ بَيْنَكُمْ!».^۱

«سوگند به ذاتی که جانم من در دست او است، وارد بهشت نمی‌شوید مگر این که ایمان بیاورید، و ایمان نمی‌آورید مگر اینکه همدیگر را دوست بدارید. آیا راهنمایی نکنم شما را به آنچه که هرگاه آن را بجای آورید باهم دوستی می‌کنید؟ سلام را در میان خویش آشکار و پخش کنید» [به روایت امام مسلم].

* هرگاه دیدید مشاهده نمودن فرمانبرداران سرور و شادی را در شما ایجاد می کند، و با دیدن گنهکاران نارضایتی به شما دست می دهد و برای آن شخص رهایی از گناه را آرزو می کنید، پس این دلالت به صحت ایمان و سلامتی قلب شما دارد.

* بدترین چیزی که از حسد و کینه حاصل می شود آن است که انسان با برادر مسلمانش که در طاعت پروردگار قرار دارد حسد ورزد و آرزوی آن را داشته باشد که وی در معصیت واقع شود و از فضل و کرم الله متعال محروم گردد؛ این چنین افراد، از برادران شیاطین هستند. -پناه بر الله-؛ بلکه بیم آن می رود که وی در کاری مورد آزمایش قرار گیرد که آن را برای برادر مسلمانش آرزو داشت.

* اگر امت اسلام این امور چهارگانه را انجام دادند که عبارت است از: (ایمان، عمل صالح، سفارش همدیگر به حق و سفارش همدیگر به صبر) این امت چنان خواهد بود که الله متعال دوست دارد، و الله متعال آنچه را که برای آن ها وعده داده آماده خواهد کرد، و الله متعال خلاف وعده نمی کند.

* پس این سوره بر مسایل چهارگانه دلالت دارد؛ ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ «مگر آنانی که ایمان آوردند» ایمان داشتن بدون علم امکان ندارد، ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ «و اعمال نیک انجام دادند» تأکید بر مسأله دوم است که عبارت از عمل کردن به علم می باشد. ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ «همدیگر را به حق سفارش کردند» دلالت بر مسأله سوم دارد که همانا دعوت به سوی آن است. ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ «و همدیگر را به صبر و شکیبایی سفارش نمودند» تأکید و دلیل بر مسأله چهارم است.

* سوگند بر اینکه اگر کسی این مسایل چهارگانه را عملی نکند زیانمند خواهد شد، دلیلی بر واجب بودن این مسایل می باشد.

شرح قول امام شافعی رحمته الله:

«هَذِهِ السُّورَةُ لَوْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا هِيَ لَكَمَتَهُمْ» «اگر الله متعال جز این سوره هیچ برهان دیگری بر مخلوقاتش فرود نمی آورد همین سوره برای آنان کافی بود».

شرح حال امام شافعی رحمته

* نام کامل ایشان محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع است و شافعی منسوب به جد بزرگش شافع می‌باشد و شافع از بنی المطلب بن عبد مناف بوده و او هم از قبیله‌ی قریش مُطَلَبی است.

* شاگرد امام شافعی، ربیع بن سلیمان می‌گوید: شافعی رحمته سال ۱۵۰ هجری در روزی که امام ابوحنیفه چشم از جهان فرو بست، متولد شد.

امام شافعی رحمته از همان اوان کودکی به فراگیری علم پرداخت. شاگرد ایشان مُزَنی از وی روایت نموده که می‌فرمود: در سن هفت سالگی قرآن را حفظ نمودم و کتاب مُؤَطَّای امام مالک رحمته را در سن ده سالگی حفظ کردم، و می‌گفت: لذت بردن من از دنیا در علم بوده است.

* امام شافعی رحمته ویژگی‌های چون عقل وافر، تیزهوشی، سرعت حفظ، فراست و هوشیاری داشت. همچنین امام رحمته زیبارو بود که در مورد زیبایی وی امام مُزَنی رحمته می‌گوید: مانند امام شافعی رحمته زیبارو ندیدم.

* امام شافعی رحمته در سال ۲۰۴ هجری چشم از دنیا فرو بست. و لازم به یادآوری است که امام احمد رحمته ایشان را مجدد دوم نامیده است.

* در سیرت امام شافعی رحمته پند و اندرزها و امور شگفت‌انگیزی نهفته است. وی در فراگیری علم و تفقه و فهم دین، نمادی از صبر بود، طوری که با تنگدستی مورد امتحان الهی قرار گرفت ولی صبر پیشه کرد. وی اشعار زیبا، اقوال ارزشمند و حکمت‌های آموزنده‌ای نیز دارد، چنانکه امام نووی رحمته در مقدمه کتاب المجموع و امام ذهبی رحمته در کتاب سیر اعلام النبلاء مجموعه زیبایی از آن‌ها را ذکر نموده‌اند.

قول امام شافعی:

«هَذِهِ السُّورَةُ لَوْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا هِيَ لَكَفَتْهُمْ» «اگر الله متعال جز این سوره هیچ برهان دیگری بر مخلوقاتش فرود نمی‌آورد همین سوره برای آنان کافی بود».

* منبع این عبارت را با چنین متنی در کتاب‌های امام شافعی رحمته نیافتیم اما این قول مشهور از وی با الفاظ مشابه و متقارب نقل شده است طوری که امام نووی رحمته در کتاب المجموع از امام شافعی رحمته نقل نموده است که گفت: «مردم در غفلت از این سوره قرار دارند ﴿وَالْعَصْرِ ۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾» [العصر: ۱-۲].

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «از امام شافعی رحمته روایت شده است که گفت: اگر تمامی مردم فقط درباره سوره عصر بیان‌دیشند، برایشان کافی است».

* و ابن کثیر رحمته در تفسیر خویش چنین می‌گوید: «شافعی رحمته گفت: اگر مردم به این سوره بیان‌دیشند و تدبر کنند برای آن‌ها کافی است».

* و ابن قیم رحمته در کتاب مفتاح دار السعادة می‌گوید: «شافعی رحمته گفت: اگر تمام مردم به این سوره بیان‌دیشند برایشان کافی است».

* ابن قیم رحمته می‌گوید: «و بیان اینکه این مراتب چهارتا هستند و با کامل نمودن آن‌ها برای شخص، آخرین درجه کمال نصیب می‌شود، این است: اول: شناخت حق، دوم: عمل به حق، سوم: آموختن آن برای کسی که آن را درست نمی‌داند، چهارم: صبر بر آموزش دادن آن به دیگران، عمل به آن و فراگیری آن. پس الله متعال این مراتب چهارگانه را در این سوره ذکر نموده است».

* و این سوره برای مسلمان راه و روش نجات از زیان و خسران را بیان نموده است؛ پس کسی که به این اسباب نجات چنگ زند نجات می‌یابد، و کسی که آن را ترک کند هلاک و زیانکار خواهد شد. پس این سوره حجت و گواه و کفایت‌کننده است.

* عظمتی را که این سوره دربر دارد می‌توان از فهم یاران پیامبر صلی الله علیه و آله برداشت نمود. ایشان این سوره را همیشه در مجالس‌شان تلاوت می‌کردند و به همدیگر تذکر می‌دادند طوری که در معجم طبرانی و صحیح ابن حبان و شعب الایمان امام بیهقی از حماد بن سلمه و او از ثابت بنانی و او از ابومدینه دارمی رحمته که با او دوست بود نقل نموده که می‌گفت: «هرگاه دو نفر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با یکدیگر روبرو می‌شدند تا سوره عصر را برای هم نمی‌خواندند، از هم جدا نمی‌شدند. سپس بر یکدیگر سلام می‌گفتند». و این حدیث را آلبانی رحمته صحیح خوانده است.

امام بخاری رحمته الله علیه می‌گوید: «بَابُ: الْعِلْمُ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ».

«این باب دربارهٔ آموختن علم قبل از گفتن و عمل کردن است.».

زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ﴾

[محمد: ۱۹].

«پس بدان که جز الله هیچ معبود برحق نیست و برای گناهانت طلب مغفرت کن.».

می‌بینیم که قبل از گفتن و عمل کردن به فراگرفتن علم امر می‌فرماید).

زندگی نامه امام بخاری رحمته الله علیه

نام کامل ایشان محمد بن اسماعیل بن ابراهیم ابن بَزْدَزْبَه است و بردزبه واژه بخاری است به معنای کشاورز که امام ذهبی رحمته الله علیه به این مطلب در کتاب سیر اعلام النبلا اشاره نموده است.

امام بخاری رحمته الله علیه در سال ۱۹۴ هجری دیده به جهان گشود. پدر او شخص پرهیزگار و بر کسب حلال حریص بود، وی درحالی که محمد (امام بخاری) کودک بود، وفات کرد و محمد یتیم پرورش یافت. درباره خویش گفته است: «در مدرسه بودم که حفظ حدیث به من الهام شد.».

و امام بخاری رحمته الله علیه می‌گوید: هنگامی که به سن شانزده سالگی رسیدم، کتاب‌های ابن مبارک و وکیع را حفظ کرده بودم و سخنان این‌ها (یعنی اصحاب رأی) را نیز دانستم.

امام بخاری رحمته الله علیه می‌گوید: در نزد اسحاق بن راهویه بودم، برخی از یاران ما گفتند: کاش کتاب مختصری از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله جمع‌آوری می‌کردید، این سخن در قلبم جا گرفت، پس شروع به جمع‌آوری این کتاب کردم. منظور امام بخاری از لفظ -این کتاب- کتاب صحیحش (صحیح بخاری) است که از صحیح‌ترین کتاب‌های حدیث می‌باشد.

ابن ابی حاتم می‌گوید: از امام بخاری رحمته الله علیه پرسیدم: آیا دوایی وجود دارد که فردی بنوشد، و او را در روند حفظ نفع رساند؟ گفت: نمی‌دانم، سپس به طرف من نگاه کرد

و گفت: چیزی را برای حفظ مفیدتر از این نمی‌دانم که شخص پشت کار و اشتیاق داشته باشد و همیشه تأمل و دقت داشته باشد.

امام بخاری رحمته بسیار پرهیزگار بود. از وی روایت شده است که می‌گفت: از روزی که دانستم که غیبت کردن به خود انسان ضرر می‌رساند غیبت هیچکس را نکردم.

امام بخاری رحمته در سال‌های اخیر حیات خویش مورد اذیت و آزار حسودان قرار گرفت، طوری که از سرزمینش تبعید شد و سختی‌های زیادی را متحمل شد، اما بر مصیبت‌ها صبر نمود. عبدالقدوس سمرقندی رحمته می‌گوید: محمد (امام بخاری) نزد بستگان و خویشاوندان خود در منطقه خرتنگ آمد، شنیدم شبی چنین دعا می‌کرد: «پروردگارا! زمین با همه فراخی‌اش بر من تنگ آمده پس مرا به سوی خود بگیر». پس همان ماه کامل نشد که وفات کرد، البته وفات‌شان در سال ۲۵۶ هجری بود، رحمته.

امام بخاری رحمته در صحیح بخاری می‌گوید:

«بَابُ: الْعِلْمُ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ» «باب: آموختن علم قبل از گفتن و عمل کردن».

این بایی در کتاب صحیح بخاری است. و معنای این سخن را شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته نقل نموده و آن را بیشتر شرح و توضیح داده است و نص عبارت امام بخاری رحمته این است:

«بَابُ الْعِلْمِ قَبْلَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹]؛ فَبَدَأَ بِالْعِلْمِ».

«این باب درباره آموختن علم قبل از گفتن و عمل کردن است زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹]؛ «پس بدان که جز الله هیچ معبود برحق نیست و برای گناهانت طلب مغفرت کن» نخست به علم آغاز نموده است».

امام بخاری رحمته به این آیه کریمه استدلال نموده است: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹] «پس بدان که جز الله هیچ معبود برحق نیست و برای گناهانت طلب مغفرت کن».

قبل از گفتن و عمل کردن به فراگرفتن علم آغاز نموده و این دلیلی است بر تقدیم علم بر گفتن و عمل کردن، و استغفار که در آیه به آن اشاره شده هم قول است و هم عمل کردن؛ زیرا عمل صالح است.

پیشی گرفتن علم بر عمل را عقل نیز تایید می‌کند، چون عمل کردن بدون علم عملی است خلاف راه و روش رسول اکرم ﷺ، و چیزی که موافق با امر رسول اکرم ﷺ نباشد مورد قبول نیست، از این رو تقدیم علم بر عمل واجب می‌باشد.

بیان این مطلب برای فهماندن عقیده صحیح به مردم بسیار مهم است، زیرا بعضی‌ها که در انجام عبادت در شرک واقع می‌شوند درحالی که اعمالی مانند نماز، صدقات، حج و غیره را انجام می‌دهند و می‌پندارند که گویا آنچه بر آن‌ها لازم بود را ادا کردند، و این اعمال‌شان را دلیل گرفته خویشان را برحق می‌دانند. پس شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌خواهد این مطلب را بیان کند که علم با پیروی راه و روش پیغمبر صلی الله علیه و آله مقدم است، و اعمالی که بر این روش بنا نشود با وجود کثرت آن، باطل هستند اگرچه شخصی که آن را انجام می‌دهد به این باور باشد که این اعمال به وی نفع می‌رساند.

کسی که این اعمال را انجام می‌دهد و در عبادت الله متعال شرک می‌آورد طوری که برای غیر الله متعال قربانی (ذبح) می‌کند و غیر الله را به دعا می‌خواند و نذر را برای غیر الله متعال تقدیم می‌کند، پس چنین شخصی مشرک بوده به الله متعال کفر ورزیده و از اسلام خارج شده است اگرچه نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان پندارد.

هر عملی که با شرک آمیخته باشد به صاحبش نفع نمی‌رساند طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸] «و اگر شرک می‌ورزیدند؛ هرآینه آنچه را که انجام داده بودند از (اعمال نیک) آن‌ها نابود می‌شد»؛ از این رو شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته در این زمینه سخن امام بخاری رحمته را نقل کرده است.

تفاوت میان عالم ربانی و عالم سوء

عالم ربانی آنچه را که بر دلیل صحیح بنا شده باشد به مردم می‌رساند و قصد نصیحت و خیرخواهی ایشان را دارد؛ طوری که حق را با دلیل آن، برای مردم بیان نموده و آنچه نیاز دارند را با علم و هدایت برطرف می‌سازد.

اما عالم سوء بر مبنای هوای نفس خود فتوا می‌دهد، حق را با باطل آمیخته مردم را می‌فریبد، و هنگامی که بیان حق واجب می‌شود در آن هنگام سکوت اختیار می‌کند، پس چنین شخصی خطرناک و فتنه است که باید از وی برحذر بود.

درس چهارم:

شرح مسایل سه گانه (۲/۱)

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته می گوید:

(بدان رحمت الله متعال بر تو باد که فراگیری مسایل سه گانه و عمل بر حسب آن بر تمامی مسلمانان (زن و مرد) واجب است.

اول: الله متعال ما را خلق نموده و روزی می دهد و ما را بی هدف و بدون امر و نهی رها نکرده است. بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله را برای ما فرستاد، پس کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کند، وارد بهشت می شود و کسی که از وی نافرمانی کند وارد آتش می شود. و دلیل، این فرموده الله متعال است: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ۖ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً﴾ [المزمل: ۱۵-۱۶].

«یقیناً ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که بر شما شاهد (و گواه) است، همان گونه که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم. * آنگاه فرعون آن پیامبر را نافرمانی (و مخالفت) کرد، پس ما او را به سختی مجازات کردیم.»

دوم: الله متعال راضی نیست کسی در عبادتش، با او شریک قرار داده شود، نه پیامبر فرستاده شده، و نه فرشته مقرب الهی و نه غیر این دو؛ و دلیل، این فرموده الله متعال است: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «و اینکه مساجد از آن الله است، پس کسی را با الله نخوانید.»

سوم: هرکس از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت و پیروی کرد و موحد بود برای چنین شخصی جایز نیست که با دشمن الله و رسول او دوستی کند اگرچه نزدیک ترین کسی او باشد، و دلیلش این فرموده الله متعال است: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خَلِيدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۲۲﴾ [المجادلة: ۲۲].

«هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی‌یابی که با کسانی که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران‌شان یا فرزندان‌شان یا برادران‌شان یا خویشاوندان‌شان باشند، آن‌ها کسانی هستند که الله، ایمان را در (صفحه) دل‌هایشان نوشته است، و به روحی از جانب خود، آن‌ها را تقویت (و تأیید) نموده است، و آن‌ها را به باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، جاودانه در آن می‌مانند، الله از آن‌ها راضی است، و آن‌ها (نیز) از الله راضی هستند، آن‌ها حزب الله هستند، آگاه باشید (و بدانید) همانا حزب الله رستگاران هستند.»

عناصر درس:

* بیان مقاصد رسالهٔ مسایل سه‌گانه.

* شرح قول مولف رحمته: بدان، الله تو را رحمت کند که بر هر مسلمان (مرد و زن) آموختن مسایل سه‌گانه واجب است.

* شرح مسألهٔ اول که این قول مؤلف رحمته است: «الله متعال ما را خلق نموده و می‌دهد و ما را بی‌هدف و بدون امر و نهی رها نکرده است. بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله را برای ما فرستاد پس کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کند، داخل بهشت می‌شود و کسی که از وی نافرمانی کند داخل آتش می‌شود.»

- یکتا و یگانه‌دانستن الله متعال در آفرینش و روزی دادن.

- قول مؤلف رحمته: «ولم یترکنا هملاً...» ما را بی‌هدف و بدون امر و نهی رها نکرد.

- قول مولف رحمته: «بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله را برای ما فرستاد پس کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کند، وارد بهشت می‌شود و کسی که از وی نافرمانی کند وارد آتش می‌شود.»

- دلیل، این فرمودهٔ الله متعال است: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿۱۵﴾ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً ﴿۱۶﴾ [المزمل: ۱۵-۱۶] «یقیناً ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که بر شما شاهد (و گواه) است، همان‌گونه که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم * آنگاه فرعون آن پیامبر را نافرمانی (و)

مخالفت) کرد، پس ما او را به سختی مجازات کردیم».

* شرح قول مؤلف رحمته: دوم: الله متعال راضی نمی‌شود که کسی در عبادتش با او شریک قرار داده شود، نه پیامبر مرسلی، و نه فرشته مقرب الهی و نه غیر این دو؛ و دلیل، این فرموده الله متعال است: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «و این که مساجد از آن الله است، پس کسی را با الله نخوانید».

- تفسیر این فرموده الله متعال: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸].

* شرح مقاصد رساله مسایل سه‌گانه:

* این مسایل سه‌گانه در تقویت فهم توحید و احتجاج به آن مهم است، و این مسایل سه‌گانه مبنی بر کلمه شهادتین بوده و از لوازم این کلمه می‌باشد.

- قسمتی از مسأله اول در بیان توحید ربوبیت و قسمت دیگر آن در بیان شهادت آن محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد.

- و مسأله دوم در بیان واجب بودن توحید در عبادت است.

- و مسأله سوم در بیان این است که از ضروریات توحید، دوری جستن و براءت جستن از شرک و اهل شرک می‌باشد.

سخن شیخ رحمته: «اول: الله متعال ما را خلق نموده و رزق و روزی می‌دهد و ما را بی‌هدف و بدون امر و نهی رها نکرده است.»

بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله را برای ما فرستاد پس کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کند، وارد بهشت می‌شود و کسی که از وی نافرمانی کند وارد آتش می‌شود».

* این مسأله سه چیز را دربر دارد:

- اول: اینکه الله متعال ما را آفریده و روزی داده است، و این از جمله توحید ربوبیت است، و جز ملحد (کسی که منکر وجود الله متعال است) آن را انکار نمی‌کند.

- دوم: الله متعال ما را بی‌هدف و بدون امر و نهی رها نکرده است، و انکار این امر برای کسی که به اسلام منسوب باشد ممکن نیست، و این امر برای بیان حکمت الله متعال و اثبات مبدأ رسالت، زنده شدن بعد از مرگ و روز جزا یعنی آخرت است.

- سوم: الله متعال برای ما رسولی فرستاده است طوری که اگر کسی از او اطاعت کند، وارد بهشت می‌شود و هرکس از او نافرمانی کند وارد آتش خواهد شد، و این خود از ضروریات شهادت «أن محمدا رسول الله» است.

* امر سومی بر دو مقدمه قبلی (اولی و دومی) مترتب است، و کسی که به رسالت پیامبر ﷺ اقرار کرد، بر او اقرار به مقتضا و ضروریات این رساله نیز لازم است، یعنی هرکس از پیامبر ﷺ اطاعت نمود وارد بهشت و هرکس نافرمانی کرد وارد آتش می‌شود.

* کسی که به این سه امر فوق اقرار کرد بر او اقرار به واجب بودن توحید نیز لازمی است، از این رو شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته این مسأله را قبل از مسأله دومی آورده است.

* این مقدمات را که مؤلف رحمته پشت سر هم با عبارتهای کوتاه و آسان مرتب نموده است، که مورد قبول هر شخص قرار می‌گیرد، مدخل مهمی در زمینه احتجاج و استدلال بر واجب بودن توحید است.

* توضیح این عبارت این است که بزرگ‌ترین چیزی که پیامبر ﷺ آورده است عبارت است از یکتا و یگانه دانستن الله متعال در عبادت؛ پس کسی که در این امر بزرگ از پیامبر ﷺ نافرمانی نماید جهنمی خواهد بود.

- کسی که مدعی شود که وی از پیامبر ﷺ در ادای بعضی از واجبات دینی پیروی می‌کند و از بعضی محرمات اجتناب می‌ورزد اما همزمان از پیامبر ﷺ در بزرگ‌ترین امور و مهم‌ترین آن (که همانا توحید عبادت است) نافرمانی می‌کند، یعنی در چیزی نافرمانی می‌کند که به خاطر آن پیامبر ﷺ با کفار جنگید و علیه آنها جهاد کرد و برای مردم بیان نمود که این حد فاصل و جداکننده میان اسلام و کفر است، پس چنین شخصی، از پیامبر ﷺ نافرمانی نموده، و اگر اطاعت او از پیامبر ﷺ نخست در این امر مهم دین نباشد، اطاعت در بقیه امور، نفعی به او نمی‌رساند، مادامی که از پیامبر ﷺ، در مهم‌ترین امور و اصل اسلام که به خاطر آن پیامبر ﷺ مبعوث شده، اطاعت نکند.

- سپس مؤلف رحمته دلیل این قول را که این فرموده الله متعال است ذکر نمود:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ فَعَصَىٰ

فَرَعَوْنَ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلاً ﴿۱۶﴾ [المزمل: ۱۵-۱۶] «یقیناً ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که بر شما شاهد (و گواه) است، همان گونه که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم. * آنگاه فرعون آن پیامبر را نافرمانی (و مخالفت) کرد، پس ما او را به سختی مجازات کردیم.»

تا برای خواننده توضیح دهد که فراگیری عقیده باید بر مبنای دلیل باشد، و اینکه وی چیزی را از خود برای مخاطب نیاورده است بلکه چیزی را برای مخاطب بیان نموده که دلیل صحیح بر آن وجود دارد. و این گونه بیان نمودن مسایل با دلایل آن از ویژگی های علمای ربانی می باشد.

* این نحوه ترتیب بندی، شما را با تجربه شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله و حسن شناخت وی از بیان مسایل اعتقادی، آشنا می سازد. طوری که نخست به امور واضح و آسان که همه بر آن متفق القول هستند آغاز نموده است، با وجود اینکه عده ای در بعضی از مسایل توحید عبادت با او مخالفت می کردند.

* چون آغاز نمودن به اموری که همه بر آن اتفاق نظر دارند شیوه خوبی در قانع کردن طرف مقابل و ملزم ساختن وی با دلیل است.

* اقرار بر اینکه الله متعال همه را آفریده و روزی می دهد در نفس خیلی ها مستقر و پایدار است بلکه از ضروریات فطرت سالم می باشد، و تنها انسان ملحد این امر را قبول ندارد و با آن مخالفت می ورزد.

* شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله این رساله را برای مردمانی نوشته است که آن ها به توحید ربوبیت اقرار دارند از این رو با اموری که مورد اتفاق همه می باشد آغاز نموده است.

سخن شیخ رحمته الله: «دوم: الله متعال راضی نمی شود که کسی با او در عبادتش، شریک قرار داده شود، نه پیامبر فرستاده شده او، و نه فرشته مقرب و نه غیر این دو...».

* بعد از اینکه شیخ رحمته الله مسأله اولی را با دلایل علمی و شیوه ای که به فهم و درک مخاطب بسیار نزدیک است، بیان نمود به بیان مسأله دومی پرداخته که همانا مسأله وجوب توحید است، توحیدی که از خواسته های کلمه شهادت (أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) می باشد.

* به حسن تعبیر شیخ رحمته در بیان این مساله (توحید عبادت)، خوب توجه کنید که کلمه شهادت (لا إله إلا الله) بر آن دلالت دارد.

* مقتضا و ضرورت کلمه شهادت (لا إله إلا الله) این است که همراه الله متعال هیچ احدی از خلق او عبادت نشود، هرکس باشد، خواه پیغمبر فرستاده الله باشد، یا فرشته مقرب او تعالی؛ پس عبادت فقط حق الله واحد بر بندگانش است و بس.

سخن او رحمته: «الله متعال راضی نمی‌شود که در عبادتش، با او احدی شریک قرار داده شود» این عبارت با دقت و عنایت بالایی ذکر شده است، که شخص مخالف با مسایل توحید نمی‌تواند آن را انکار کند، اگرچه در نامگذاری بعضی از امور به عنوان عبادت مخالف باشد.

* در زمان شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته اعمال شرک‌آمیز با انواع و اشکال آن در میان مردم منتشر شده بود؛ مانند حاجت خواستن از انسان‌های صالح، نذرکردن برای قبرها و برای مردگان، ذبح و قربانی برای غیر الله متعال و گفتنی است برخی از کسانی که این اعمال را مرتکب می‌شوند، نماز را هم برپا می‌دارند، روزه می‌گیرند، مناسک حج را ادا می‌کنند و قرآن کریم را نیز تلاوت می‌کنند و چنین می‌پندارند که مسلمان هستند، و حتی امروزه نیز در برخی از کشورها کسانی هستند که مانند آن‌ها اعمال شرکی نامبرده را انجام می‌دهند.

* اگر برای این‌ها بگویید: «الله متعال راضی نمی‌شود که در عبادت او احدی شریک قرار داده شود» در این امر با شما هیچ‌گونه منازعه و جدالی نمی‌کنند، از این‌رو شیخ رحمته تعبیری را در این مساله اختیار نموده که بیشتر مورد قبول واقع می‌شود.

* و اگر به این امر اقرار کردند، ملزم به پذیرش واجب بودن توحید عبادت و یکتادانستن الله متعال در عبادت (یعنی اینکه فقط الله متعال مستحق عبادت است)، می‌شوند. و نیز ملزم می‌شوند بپذیرند که شریک آوردن با الله عز و جل در عبادت حرام است و شرک منافی اسلام و شکننده مقتضای کلمه شهادت (لا إله إلا الله) است.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته سال‌های مدید و عمر طولانی را در دعوت به سوی توحید سپری کرد. وی با مجادله‌کنندگان در توحید به مناظره می‌پرداخت و با آوردن دلایل قانع‌کننده، شبهات آن‌ها را برملا و رد می‌نمود و به دعوت مردم عوام، علما و

امرا می پرداخت. و مسایل توحید را به طلاب علم آموزش می داد و از روش های مختلفی برای فهماندن مسایل اعتقادی به آنها استفاده می کرد تا آنها بهتر و خوبتر بفهمند، چون وی در این مسئله دارای تجربه گرانمایی بود.

* شیخ سالها با مخالفین در مسایل اعتقادی به مناظره پرداخت و در این مسیر دشمنی ها، خصومت ها، جنگ ها، فتنه ها، رنج و دردهای زیادی را متحمل شد. و بیشتر کسانی که با او مجادله و مناظره و دشمنی می نمودند علمای سوء و متکبران سرکش و حسودان بودند.

شیخ رحمته از فتنه علمای سوء بر عوام در هراس بود، از این رو در توضیح مسایل اعتقادی به مردم با شیوه ای آسان و نزدیک به فهم و درک شان، می کوشید. و عبارات را با توجه کامل انتخاب می کرد، و واقعا الله متعال گشایش بزرگی در این زمینه برای او ایجاد نمود و منفعت بزرگی را از بابت آن به مردم رساند.

قول مولف رحمته: «سوم: آن کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کند و الله متعال را یکتا و یگانه بخواند، برای چنین شخصی جایز نیست که با دشمنان الله و رسول او دوستی کند اگر چه از نزدیک ترین بستگانش باشد».

* این مساله (مساله سومی) از ضروریات محقق نمودن شهادتین است، پس کسی که به شهادتین اقرار صحیح کند و معنای آن را به درستی بداند بر او اقرار به مساله سومی لازمی است که همانا براءت و بیزاری از شرک و اهل شرک می باشد.

* کسی که الله و رسول او را دوست دارد بر وی لازم است آنچه را الله و رسول او دوست دارند، دوست داشته باشد، و هر چه را که الله و رسول او دوست ندارند، دوست نداشته باشد.

* این مسایل سه گانه به معانی شهادتین و لوازم آن برمی گردد، پس کسی که معنای شهادتین را به درستی فهمید این مسایل سه گانه را نیز به آسانی خواهد فهمید.

* این مختصری درباره مقاصد این رساله و سبب ترتیب آن به این شیوه بود.

اگر طالب علم خواست که بایی از ابواب علم شرعی را مطالعه کند، باید مقصد عام و کلی آن باب را پیش از اینکه به جزئیات عبارات بپردازد، بفهمد. هرگاه وی مقصد آن

باب و فصل را به‌خوبی دانست، دانستن عبارات و جمله‌های آن، در روشنی آن مقصد کلی، برایش آسان می‌شود.

شرح عبارات متن:

قول مؤلف رحمته: «بدان رحمت الله بر تو باد که بر هر مسلمان مرد و زن دانستن مسایل سه‌گانه واجب است».

* اشاره مؤلف به هر "مرد مسلمان و زن مسلمان" برای تأکید بر این امر و به خاطر جلب توجه بیشتر است، تا تمام افراد مکلف (مرد و زن) بدانند که منظور و هدف، آن‌ها هستند و فراگیری این مسایل بر هر دو گروه به صورت یکسان واجب است.

* آموختن این مسایل واجب است زیرا از معانی شهادتین و لوازم و واجبات آن محسوب می‌شود، و کسی که معنای شهادتین «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» را به‌خوبی بداند این مسایل سه‌گانه را نیز می‌داند هرچند این رساله را نخواند.

* وقتی مخاطب دعوتگر، فردی باشد که به منکرات عادت کرده است در این صورت وی باید به تنوع در عبارات و ارایه دلایل به شیوه‌های مختلف اهتمام ویژه داشته باشد.

* برخی شبهات شاید در بعضی قلب‌ها ریشه دوانده باشد و رهایی از آن کاری بس مشکل خواهد بود، پس در این صورت بیان حق و ارایه آن با شیوه‌های مختلف و اسالیب متنوع در افزودن یقین به قلب شخص هدایت‌یافته سودمند است، افزون بر این؛ در برطرف‌نمودن شبهه‌ای که در قلب انسانی وجود دارد نیز مفید واقع می‌شود.

* تنوع در احتجاج و ارایه دلیل، از روش‌های قرآنی و نبوی است، و هرکس در قرآن و سنت نبوی تدبر و تفکر نماید در این زمینه مثال‌های زیادی دریافت خواهد کرد. خصوصاً در مسایل بزرگی همچون مسأله توحید، زنده‌شدن بعد از مرگ، جزا، نبوت و اینکه قرآن کریم حق است و دیگر مسایل بزرگی که می‌توانید بیان آن را در قرآن و سنت نبوی با شیوه‌های متنوع و گوناگون دریابید.

* بعضی از علما وقتی جواب برخی از شبهات را ارایه می کنند، جواب آن را از چندین وجه می دهند، زیرا کثرت دلایل و تنوع آن در نفس انسان، ایجاد یقین کرده و شبهات شیطنانی را زایل می کند.

مسأله اولی که این قول مؤلف است: «الله متعال ما را آفریده و روزی داده است و بی هدف و بدون امر و نهی رها نکرده است؛ بلکه برای ما پیامبری فرستاده است، پس کسی که از او اطاعت کند وارد بهشت شود، و کسی که از او نافرمانی کند وارد آتش گردد...».

یکتادانستن الله متعال در آفرینش و روزی دادن

* باور داشتن اینکه الله متعال ما را آفریده و روزی داده، امری واجب و فرضی عینی است، و از توحید ربوبیت به شمار می رود.

اقسام توحید:

توحید به سه قسم است:

* قسم اول: توحید ربوبیت:

و آن عبارت از یکتادانستن الله متعال در افعالش، مانند آفرینش مخلوقات، مالکیت و تدبیر، روزی دادن و ... است.

* قسم دوم: توحید الوهیت:

و آن عبارت از یگانه دانستن الله متعال در عبادت او تعالی می باشد.

* و قسم سوم: توحید اسما و صفات:

و آن عبارت از یکتادانستن الله متعال در نامهای نیک و صفات والای او تعالی می باشد.

* باور داشتن اینکه الله متعال آفریدگار و روزی دهنده است متعلق به توحید ربوبیت می باشد و کسی که آن را انکار کند کافر است و دچار بزرگترین کفر شده است؛ پناه بر الله.

* دلیل بر اینکه الله متعال ما را آفریده و روزی داده است بسیار است. از جمله این آیه کریمه: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الروم: ۴۰].

«الله همان کسی است که شما را آفرید، آنگاه به شما روزی داد، پس شما را می‌میراند، آنگاه شما را زنده می‌کند، آیا کسی از شریکان‌تان می‌تواند چیزی از این (کارها) انجام دهند؟! او منزّه و برتر است از آنچه شریک او قرار می‌دهند».

ومی‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۲۱] «ای مردم، پروردگار خود را عبادت کنید، آن کسی که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید».

و می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الصفات: ۹۶] «و الله شما را و آنچه را که شما انجام می‌دهید (و می‌سازید) آفریده است؟!».

و الله متعال در رابطه با روزی‌دادن می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ﴾ [الذاریات: ۵۸] «بی‌گمان الله است که روزی‌دهنده است، (و او) قدرتمند استوار است».

* الله متعال در رابطه با وحدانیت خود در امر آفرینش به دلیل عقلی اشاره نموده و آن را به شیوه سبر و تقسیم (رسیدن به نتیجه درست و رد نمودن احتمالات نادرست و اشتباه) بیان داشته است که از دلایل عقلی الزامی بشمار می‌رود. طوری که می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ [الطور: ۳۵-۳۶] «آیا آن‌ها از هیچ (و بدون آفریننده)، آفریده شده‌اند، یا بل لا یوقنون﴾ [الطور: ۳۶] «خود خالق (خویش)‌اند. * آیا آن‌ها آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟! (خیر) بلکه آن‌ها یقین نمی‌کنند».

امر آفرینش مخلوقات از نگاه معادله تقسیم درست از سه حالت خارج نیست: اول اینکه از هیچ آفریده شده‌اند، دوم اینکه خویشتن را خود آفریده‌اند، و حالت سومی اینکه آفریننده‌ای غیر از خود آنان، آن‌ها را آفریده است.

* بدون شک دو حالت؛ اولی و دومی باطل هستند، باطل بودن این دو حالت را هر عاقلی درک می کند، و سومی حقیقتی است که هیچگونه شکی در آن نیست، و آن ذات اقدس الهی است که همه مخلوقات را آفریده است و مستحق است که به یگانگی و بدون شریک عبادت شود.

جبیر بن مطعم رضی الله عنه می گوید: «در جمع آوری فدیة اسیران بدر به مدینه آمدم (در روایتی دیگری چنین آمده: در فدیة مشرکان) می افزاید: البته وی در آن وقت مشرک بود، پس داخل مسجد (نبوی شریف) شدم و پیامبر صلی الله علیه و آله در حال خواندن نماز مغرب بود و سوره الطور را تلاوت می کرد، هنگامی که به این آیه مبارکه رسید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾^{۳۵} أَمْ خُلِقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾^{۳۶} أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ﴾^{۳۷} أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَنٍ مُبِينٍ﴾^{۳۸} [الطور: ۳۵-۳۸] «آیا آن‌ها از هیچ (و بدون آفریننده)، آفریده شده اند، یا خود خالق (خویش) اند. * آیا آن‌ها آسمان‌ها و زمین را آفریده اند؟! (خیر) بلکه آن‌ها یقین نمی کنند * آیا خزائن پروردگارت نزد آن‌ها است؟! یا آن‌ها (بر همه چیز) تسلط دارند؟! (۳۷) آیا نردبانی دارند (که از آن به آسمان‌ها بالا می روند و) از آن (اسرار وحی را) می شنوند؟ پس باید شنونده شان (بر این ادعا) دلیل روشنی بیاورد». نزدیک بود قلبم پرواز کند»^۱. و در روایتی دیگری چنین آمده: «مثل اینکه قلبم از اثر قرائت قرآن پاره شد»^۲. به روایت ابوداود طیالسی و احمد. و اصل این روایت در صحیحین است و در آن‌ها این عبارت نیز نقل شده است: جبیر بن مطعم گفت: «و این اولین باری بود که ایمان در قلبم جا گرفت»^۳.

از نام‌های نیک الله متعال خالق و خلاق است. (خالق به معنای آفریدگار و خلاق به معنای آفریننده که صیغه مبالغه خَلَقَ است).

۱- صحیح بخاری: ۴۸۵۴، با اندک تغییر.

۲- شرح معانی الآثار، طحاوی: ۱۲۶۴ و مسند ابوداود طیالسی: ۹۴۳ و مسند احمد: ۱۶۷۶۲ و ۱۶۷۸۵. حکم آلبنی: اسناد آن صحیح است -ان شاء الله- و همه راویان آن ثقة و از راویان کتب شش گانه است. نگا: الثمر المستطاب فی فقه السنة والکتاب، آلبنی، ص ۷۷۲.

۳- صحیح بخاری: ۴۸۵۴ و صحیح مسلم: ۴۶۳.

اگر بنده در نام الخالق (آفریدگار) ﷻ بیان‌دیشد قلب وی از یقین و تعظیم به الله متعال مالا مال خواهد شد.

* کثرت مخلوقات الله متعال و بزرگی و گستردگی بعضی از آن‌ها از واضح‌ترین دلایل بر عظمت الله متعال و وسعت علم و قدرت او تعالی می‌باشد.

* اتقان، کمال و استواری در آفرینش، دلیل بر حکمت الله متعال و عظمت و قدرت او تعالی است طوری که می‌فرماید: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوُّتٍ﴾ [المک: ۳] «در آفرینش (الله) رحمن هیچ خلل و بی‌نظمی نمی‌بینی».

* سیر و گردش مخلوقات با این نظم دقیق و شگفت‌انگیز دلیلی بر علم، حکمت و حسن تدبیر او تعالی است.

* آفرینش این مخلوقات عجیب، بدون در نظر داشت مثال قبلی، دلیل بر عظمت، کمال غنی بودن الله متعال از هر چیزی دیگری بوده و نشانگر آفرینش شگفت‌انگیز است.

* الله متعال پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است که خلقت آن‌ها را به این صورت عجیب ایجاد کرده است، و از هیچ احدی شیوه آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین این دو است را نیاموخته و کسب نکرده است و این از کمال علم و قدرت و احاطه او تعالی بر مخلوقاتش می‌باشد.

* بله، در عالم افلاک، عالم فرشتگان، انس، جن، جانوران، گیاهان، بادها، ابرها، آب‌ها و غیره مخلوقات بی‌شمار عجیب و غریب که عقل را متحیر می‌سازند، و در هریک از این عالم‌ها امت‌ها و صنف‌های مختلف از مخلوقات وجود دارند که جز آفریدگار آنها، کس دیگری شمار آن‌ها را نمی‌داند.

* در جزئیات آفرینش هر یک از این مخلوقات ظرافت‌ها و عجایبی وجود دارد که ذهن انسان‌ها را مبهور می‌نماید که بر حکمت آفریدگار آن‌ها و گستردگی علم و بزرگی قدرت و توانایی او تعالی، دلالت می‌کنند.

* آفرینش مخلوقات از بزرگ‌ترین و آشکارترین دلایل و شواهد توحید ربوبیت می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۱۷] «آیا کسی که می‌آفریند، مانند کسی است که نمی‌آفریند؟! آیا پند نمی‌گیرید؟!».

الله متعال ذاتی است که همه چیز را آفریده است، و هیچ کس نمی تواند مانند آفرینش او تعالی چیزی را بیافریند.

الله متعال مشرکان را به چالش کشید که خودشان و خدایان شان مگسی را بیافرینند، حتی آن ها را به مبارزه طلبید که آن چیزی را که مگس از آن ها می گیرد پس بگیرند! و این نهایت ضعف و ذلت و حقارت آن ها را نشان می دهد؛ پس چگونه برای چیزی که قادر به آفریدن نیست مُدعی سهمی در عبادت می شوند؟!!

* کسی که چیزی را نمی آفریند ارزش معبود (اله) بودن را ندارد، بلکه پروردگار حقیقی آن معبود ما است که به تنهایی، مخلوقات را آفریده است از این رو باید به یگانگی مورد عبادت قرار گیرد، طوری که الله متعال می فرماید: ﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۱] «آیا چیزی را شریک می گیرند که چیزی را نمی آفریند و خودشان مخلوق هستند».

* جز ملحدین که وجود الله متعال را منکر هستند، و همچنین مجوسی ها که گمان می برند که این جهان دو خالق دارد: نور و تاریکی؛ کسی اقرار بر اینکه الله متعال خالق و رازق است را انکار نمی کند.

مشرکان عرب بر اینکه الله متعال آفریدگار و روزی دهنده است باور داشتند و اقرار می کردند، ولی با این وجود، مسلمان شمرده نمی شدند، زیرا عبادت را خالص برای الله ﷻ انجام نمی دادند و از پیامبر ﷺ نیز پیروی نمی کردند، الله متعال درباره آن ها می فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَلَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [العنكبوت: ۶۱].

«و اگر از آن ها بپرسی: «چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟!» البته می گویند: «الله» پس چگونه (از حق) منحرف می شوند؟!».

* کسی که اقرار کند که الله متعال آفریننده و روزی دهنده است اما عبادت را خالص برای او تعالی انجام ندهد پس مشرک و کافر بوده و به این عذاب دردناک وعده داده شده است.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «ولم یترکنا هملاً...» ما را بی‌هدف و بدون امر و نهی رها نکرده است.

(هملاً) یعنی مهمل، بدون امر و نهی و بی‌هدف رها کردن را گویند به این معنا که الله متعال ما بندگان را بلا اتمام و بی‌مسئولیت و مهمل رها نکرده است.

* ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر کلمه سُدی در این آیه کریمه ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً﴾ [القیامة: ۳۶] «آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟!» می‌گوید: هملاً، یعنی مهمل رها کردن [به روایت ابن جریر و غیره].

* عبدالرزاق از قتاده رحمهما الله تعالی روایت کرده است که در تفسیر این قسمت از آیه ﴿أَنْ يُتْرَكَ سُدىً﴾ می‌گوید: أَنْ يُهْمَل. مهمل رها شود.

* ابن جریر رحمته درباره این آیه ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً﴾ می‌گوید: الله متعال می‌فرماید: آیا این انسان کافر گمان می‌برد که الله متعال او را بی‌هدف و خودسر رها کرده است بدون اینکه به انجام کاری امر شود و از کاری نهی شود و ملزم به عبادتی نباشد.

* عرب‌ها به شتری که در صحرا بدون صاحب و چوپان رها شود می‌گویند: إِبْلٌ هَمَلٌ یا إِبْلٌ هَمَلَى یعنی شتر رها شده خودسر و شتر یاغی.

و طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۵-۱۱۶] «آیا گمان کردید که ما شما را بی‌هدف آفریده‌ایم، و همانا شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟! * پس بلند مرتبه (و برتر) است الله که فرمانروای حقیقی است، هیچ معبودی (به حق) جز او نیست، پروردگار عرش کریم است.»

* الله متعال منزّه و متعال است از اینکه مخلوق را عبث بیافریند و آن را به طور خودسر رها کند، چگونه این‌چنین خواهد شد درحالی که او تعالی حکیم و خبیر است؟!*

الله متعال ما را برای هدفی بزرگی آفریده که آن را در این آیه کریمه چنین بیان داشته است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ ﴿۵۸﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا ﴿۵۹﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿۶۰﴾ [الذاریات: ۵۶-۵۸] «و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند، * هرگز از آن‌ها رزق و روزی‌ای نمی‌خواهم، و نمی‌خواهم که مرا طعام دهند. * بی‌گمان الله است که روزی‌دهنده است، (و او) قدرتمند استوار است».

* الله متعال برای ما بیان نموده است که او تعالی ما را برای عبادت خودش آفریده، و بیان نموده که چگونه او تعالی را عبادت کنیم؛ البته بر مبنای اطاعت از پیامبران و پیروی از ارشادات آن‌ها که الله متعال آن‌ها را برای ما فرستاده است او تعالی را عبادت کنیم، پس کسی که آن‌ها را اطاعت کرد مثل این است که الله متعال را به گونه‌ای که او تعالی دوست دارد عبادت کرده است و کسی که نافرمانی پیامبران الهی را نمود پس مستحق عذاب می‌شود چون مطابق آنچه که به خاطر آن آفریده شده عمل نکرده است.

قول مولف رحمته: بلکه الله متعال برای ما پیامبری فرستاده، پس کسی که از او اطاعت کند وارد بهشت خواهد شد و کسی که نافرمانی کند وارد آتش خواهد شد.

* هرگاه پیش از حرف عطف (بَل) جمله نافییه بیاید این (بَل) برای تأکید آن جمله نافییه است، و جمله‌ای که بعد از حرف عطف (بَل) می‌آید نشانگر صحیح بودن آن جمله نافییه قبلی است. طوری که الله متعال در حکایت از عیسی علیه السلام چنین می‌فرماید: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ ﴿۱۵۷﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ﴿۱۵۸﴾ [النساء: ۱۵۷-۱۵۸] «و به یقین او را نکشته‌اند * بلکه الله او را به سوی خود بالا برد» پس اثبات بالا بردن عیسی علیه السلام به سوی الله متعال بیانگر صحیح بودن آن نفی که در آیه قبلی آمده، می‌باشد یعنی: او کشته نشده است.

* «و ما را بی‌هدف و بدون امر و نهی رها نکرد؛ بلکه برای ما پیامبری فرستاد»: رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله صحت این امر را که الله متعال ما را بی‌هدف و بدون امر و نهی رها نکرده است تایید و تأکید می‌کند.

* این پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله است، پس کسی که از وی اطاعت کرد وارد بهشت می‌شود و کسی که از او نافرمانی کند وارد آتش می‌شود.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [النساء: ۱۳-۱۴].
يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۱۴﴾ [النساء: ۱۳-۱۴].

«و هرکس از الله و پیامبرش اطاعت کند، وی را به وارد باغ‌هایی می‌کند که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است، در آن جاودانه هستند، و این پیروزی بزرگی است. * و هرکس از الله و پیامبرش نافرمانی کند و از حدود او تجاوز کند، وی را وارد آتشی می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند، و برای او عذاب خوارکننده‌ای است.»

* اطاعت از پیامبر ﷺ اطاعت از الله متعال است، الله متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ [النساء: ۸۰] «کسی که از پیامبر اطاعت کند در حقیقت الله را اطاعت کرده است، و کسی که سر باز زند، تو را برایشان نگهبان (و مراقب) نفرستادیم.»

*** مردم در قبال پیامبر ﷺ دو دسته هستند: مطیع (اطاعت‌کننده) و رویگردان.**

و از صفات حتمی نافرمانان این است که از حق رویگردان بوده و از حدود الله ﷻ تجاوز می‌کنند.

* از اصول اقرار به واجب بودن توحید، اقرار به وجوب اطاعت پیامبر ﷺ است، زیرا بزرگ‌ترین و با عظمت‌ترین چیزی را که پیامبر ﷺ آورده است توحید الله ﷻ است.

* کسی که به رسالت پیامبر ﷺ اقرار کند بر او لازم است آنچه را پیامبر ﷺ خبر می‌دهد تصدیق کند و آنچه امر می‌فرماید را اطاعت کند و از آنچه نهی می‌کنند اجتناب ورزد، زیرا همین معنای ایمان به پیامبر ﷺ می‌باشد.

* از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ!»^۱

«سوگند به کسی که جان محمد ﷺ در دست او است هرکس - خواه یهودی باشد یا نصرانی - این پیام مرا بشنود، اما به آن ایمان نیاورد، و بمیرد از دوزخیان خواهد بود» [به روایت مسلم].

و قول مؤلف: دلیل، این فرموده الله متعال است: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا ﴿١٦﴾﴾ [المزمل: ۱۵-۱۶].

«یقیناً ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که بر شما شاهد (و گواه) است، همان گونه که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم. * آنگاه فرعون آن پیامبر را نافرمانی (و مخالفت) کرد، پس ما او را به سختی مجازات کردیم».

﴿إِنَّا﴾ ضمیر است که به الله متعال برمی گردد، و هرگاه ضمیر به صیغه جمع آمده و به فرد برگردد، پس این ضمیر برای تعظیم و بزرگداشت دلالت می کند.

﴿أَرْسَلْنَا﴾ به معنای مبعوث کردیم و فرستادیم به سوی شما با رسالتی که آن را ادا کند، پس معنای این رسالت را بفهمید و بر حسب آنچه در لابه لای آن است عمل کنید.

﴿شَاهِدًا عَلَيْكُمْ﴾ تمام پیامبران بر امت هایشان شاهد هستند، و پیامبر ﷺ در روز قیامت بر امت خود شاهد خواهد بود و الله متعال آن صحنه بزرگ را چنین به تصویر کشیده است:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾ يَوْمَئِذٍ يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٢﴾﴾ [النساء: ۴۱-۴۲] «پس چگونه است (حال شان) آنگاه که از هر امتی گواهی آوریم، و تو را بر اینان گواه آوریم؟! آن روز، کسانی که کافر شدند، و از پیامبر نافرمانی کردند، آرزو می کنند که ای کاش با خاک یکسان می شدند، و هیچ سخنی را نمی توانند از الله پنهان کنند».

و در این آیات کریمه تهدید شدیدی برای کسانی است که نافرمانی پیامبر ﷺ را کرده اند.

شهادت پیامبر ﷺ بر کسانی که در عهد او می‌زیستند براساس آنچه از آن‌ها دیده است خواهد بود، و بر کسانی که بعد از او ﷺ آمده‌اند براساس آنچه برای آن‌ها به‌جا گذاشته است شاهد خواهد بود، طوری که الله متعال از عیسی ﷺ حکایت می‌کند: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [المائدة: ۱۱۷] «و تا زمانی که در میان آن‌ها بودم مراقب و گواه‌شان بودم و چون مرا بر گرفتی تو خودت مراقب آن‌ها بودی و تو بر هر چیز گواهی».

از عریاض بن ساریه روایت است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: «قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَىٰ الْبَيْضَاءِ لَيْلَهَا كُنْهَارُهَا لَا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ»^۱ [به روایت احمد و ...] «شما را بر راه روشنی گذاشتم، شبش در روشنی مثل روز است. (یعنی شما را بر هدایتی گذاشتم که آنقدر واضح و آشکار است که هیچ‌گونه خفایی در دوران فتنه نیز در آن وجود ندارد)، تنها هلاک شده از آن منحرف می‌شود».

الله متعال می‌فرماید: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا﴾ [المزمل: ۱۵] «همان‌گونه که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم» و آن پیامبر، موسی کلیم الله ﷺ بود.

﴿فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ﴾ [المزمل: ۱۶] «آنگاه فرعون آن پیامبر را نافرمانی (و مخالفت) کرد».

الله متعال نفرمود: فرعون نافرمانی او را کرد، ولی لفظ رسول (فرستاده) را دوباره ذکر کرده است، و این به خاطر فایده بلاغی بسیار لطیف است که در آن حکم بر وصف شده نه بر شخص.

فرعون به سبب نافرمانی‌اش از فرستاده الله، مستحق عذاب شد نه به خاطر شخص موسی ﷺ، و اگر به‌جای موسی کسی دیگر برای فرعون فرستاده می‌شد و فرعون نافرمانی او را می‌کرد باز هم همان‌گونه مستحق عذاب می‌شد.

﴿فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا﴾ [المزمل: ۱۶] «پس ما او را به سختی مجازات کردیم». یعنی او را مورد عذاب شدید، ثقیل و پی در پی قرار دادیم طوری که قطره‌های باران پی در پی می‌ریزد.

ابن جریر رحمته می گوید: عرب‌ها به کسی که شر و مصیبت‌ها پی در پی بر او نازل شود می گویند: همانا سخت و بیابانی بر وی بارید.

الله متعال در این آیه کریمه لفظ (أخذ- گرفتن) را به کار برده که وی (فرعون) از این عذاب راه فراری ندارد، طوری که الله متعال او و لشکر او را گرفت و راه فراری برایشان نگذاشت، ﴿مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا﴾ [نوح: ۲۵] «(سرانجام) به کیفر گناهان‌شان (همگی) غرق شدند، پس در آتش (دوزخ) درآورده شدند».

اجساد آن‌ها غرق دریا شد، ارواح‌شان به آتش رفت و این‌همه به سبب نافرمانی، ظلم و ستم و طغیان آن‌ها بود. از این‌رو آن‌ها حالا در عالم برزخ در عذاب هستند طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶].

«(آن عذاب) آتش (دوزخ است) که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند. و روزی که قیامت برپا می‌شود (گفته می‌شود): آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید».

کسی از این امت که از پیامبر صلی الله علیه و آله نافرمانی می‌کند مستحق عذاب شدید پی در پی است؛ از نافرمانی پیامبر به الله متعال پناه می‌بریم.

قول مؤلف رحمته: دوم: الله متعال راضی نیست که کسی با او شریک قرار داده شود، نه پیامبر مرسلی، و نه هم فرشته مقرب الهی و نه غیر ایندو، و دلیل قول مؤلف، این فرموده الله متعال است: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «و این که مساجد از آن الله است، پس کسی را با الله نخوانید».

* الله متعال راضی نیست کسی با او شریک قرار داده شود، نه پیامبر فرستاده شده، و نه هم فرشته مقرب الهی، و هرکسی آن‌ها را با الله شریک کند، تهدید به عذاب شدید نموده است. حتی پیامبران را نیز تهدید نموده که اگر شرک بیاورند اعمال‌شان تباه و نابود می‌شود و الله متعال آن‌ها را از زیانکاران قرار می‌دهد.

الله متعال پیامبر گرامی خود را مخاطب قرار داده می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [بل الله فاعبد وكن من الشكرين] [الزمر: ۶۵-۶۶].

«و به راستی که به تو و به کسانی که پیش از تو بودند، وحی شد که اگر شرک آوری، یقیناً اعمالت (تباه و) ناپود می‌شود، و از زیان‌کاران خواهی بود» بلکه تنها الله را عبادت کن، و از شکرگزاران باش».

﴿بَلِ اللَّهِ فَأَعْبُدْ﴾ «بلکه تنها الله را عبادت کن»، یعنی عبادت نکن مگر الله را، زیرا هرگاه مفعول مقدم بیاید افاده حصر را در زبان عربی دارد. پس عبادت منحصر به الله متعال بوده و فقط حق او تعالی است.

* و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ ۗ﴾ [المائدة: ۱۱۶] «و (به یاد بیاور) که الله می‌فرماید: «ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود به جای الله انتخاب کنید؟» (عیسی) گوید: «تو منزه هستی! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم!».

* و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَرْبَابًا ۗ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۸۰] «و نه اینکه به شما فرمان دهد که فرشتگان و پیامبران را معبود بگیرید، آیا شما را پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر فرمان می‌دهد؟!».

و الله متعال راجع به فرشتگان می‌فرماید: ﴿بَلِ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۳۷﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ و بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿۳۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿۳۸﴾ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّن دُونِهِ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۳۹﴾﴾ [الانبیاء: ۲۶-۲۹] «بلکه آنان (فرشتگان) بندگان گرامی (او) هستند، * (هرگز) در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و به فرمان او کار می‌کنند. * (الله) آنچه که در پیش روی آن‌ها است، و آنچه که پشت سر آن‌ها است می‌داند، و آن‌ها جز برای کسی که (الله از او راضی باشد و) بیسندد، شفاعت نمی‌کنند، و آن‌ها از ترس او بیمناک هستند. * و هرکس از آن‌ها بگوید: همانا من به جای او معبود هستم پس سزای چنین کسی را جهنم می‌دهیم، و ستمکاران را این‌گونه سزا می‌دهیم».

* به سبب بزرگی جرم شرک، الله متعال آن را مورد عفو و بخشش قرار نمی دهد طوری که می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۗ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶].

«قطعاً الله، شرک آوردن به او را نمی آمرزد، و جز آن (هرگناهی) را برای هرکس بخواهد می آمرزد. و هرکس به الله شرک آورد، پس بدون شک در گمراهی دوری افتاده است».

* اشرف مخلوقات که انبیا و فرشتگان هستند سهمی در عبادت ندارند، بلکه به شدت می ترسند که درباره آن ها کسی چیزی از خصایص الهی را ادعا کند، و بر کسی که چنین کند بسیار خشمگین می شوند، پس چگونه برای خود آن را ادعا می کنند.

* در سنن ابوداود نقل شده است که جُبیر بن محمد بن جُبیر بن مُطعم از پدرش از جدش رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: یک بادیه نشینی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد یا رسول الله: جان ها به لب آمد و خانواده ها گرسنه ماندند و اموال نابود شد و چارپایان هلاک شدند پس از الله صلی الله علیه و آله برای ما باران بخواه؛ زیرا ما تو را شفیع بر الله صلی الله علیه و آله گرفته و الله متعال را بر تو شفیع می کنیم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَيُحَكِّكَ أَتَدْرِي مَا تَقُولُ؟» «وای بر تو آیا می فهمی چه می گویی؟» و پیامبر صلی الله علیه و آله به تسبیح پرداخت و همواره الله متعال را تسبیح می گفت تا جایی که این معنی در چهره های اصحاب شناخته شد، آنگاه فرمود: «وَيُحَكِّكَ إِنَّهُ لَا يُسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، شَأْنُ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ»^۱ «وای بر تو؛ نمی توان الله صلی الله علیه و آله را در نزد هیچ یک از آفریده های او شفیع آورد. شأن الله متعال خیلی بزرگ تر است از این چیزها».

و هنگامی که مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «مَا شَاءَ اللَّهُ، وَشِئْتَ» یعنی آنچه را الله صلی الله علیه و آله و تو بخواهی. پیامبر صلی الله علیه و آله بر او اعتراض کرد و فرمود: «أَجَعَلْتَنِي لِلَّهِ نِدًّا؟!»^۲ «آیا مرا با الله صلی الله علیه و آله شریک ساختی؟!».

۱- سنن ابی داود: ۴۷۲۶. حکم آلبانی: ضعیف. نکا: سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة، ۲۶۴۰. اما ابن قیم در کتاب تهذیب السنن (۴/ ۲۱۶۴-۲۱۷۳) ایرادهای را که بعضی علما بر این حدیث گرفته اند، آورده و کوشش نموده که آن را پاسخ داده و صحت این حدیث را ثابت نماید.

۲- مسند احمد: ۳۲۴۷ و ۲۵۶۱ و ۱۹۶۴ و ۱۸۳۹ و سنن ابن ماجه: ۲۱۱۷. حکم آلبانی: صحیح.

* عبادت تنها حق الله متعال است و هیچ‌کس در آن حقی ندارد.

* وقتی این مسئله واضح شد پس کسانی که برای غیر الله مانند اولیا، جن و ... قربانی می‌کنند و برای آن‌ها نذر تقدیم نموده و حاجات خود را از آن‌ها طلب می‌کنند سزاوارتر است که از مشرکان باشند.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه در کتاب خویش به نام کشف الشبهات می‌گوید: هرگاه دریافتی آنچه را که مشرکان زمان ما، اعتقاد می‌نامند، همان شرکی است که قرآن درباره آن نازل شده است. و پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن با مردم جنگیدند. پس آگاه باش و بدان که شرک پیشینیان خفیف‌تر از شرک مردم زمان ما است. به دو دلیل:

نخست اینکه: پیشینیان شرک نمی‌ورزیدند و ملائکه و اولیاء و معبودها را به همراه الله صلی الله علیه و آله نمی‌خواندند مگر در آسایش و فراخی، ولی در هنگام شداید و گرفتاری، مخلصانه، تنها الله متعال را فرا می‌خواندند. همانطور که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَ ۙ فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾ [الإسراء: ٦٧] «و هنگامی که در دریا سختی به شما برسد، جز او همه کسانی را که می‌خوانید؛ فراموش می‌کنید، پس چون شما را به خشکی نجات دهد؛ روی می‌گردانید، و انسان بسیار ناسپاس است».

نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ إِلَٰهَهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾ [الأنعام: ٤٠-٤١] «بگو: اگر راست می‌گویید، به من خبر دهید اگر عذاب الله به سراغ شما آید، یا قیامت برپا شود، آیا غیر از الله را می‌خوانید؟! * (نه) بلکه تنها او را می‌خوانید، و اگر او بخواهد مشکلی را که برای آن؛ او را خوانده‌اید، برطرف می‌سازد، و آنچه را شریک او قرار می‌دهید؛ فراموش خواهید کرد».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ﴿٨﴾ تَا آخِر آيَةٍ ﴿قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ﴿٨﴾ [الزمر: ٨] «و هنگامی که به انسان (رنج و) زبانی برسد، پروردگارش را می‌خواند، و به سوی او بازمی‌گردد، پس هنگامی که نعمتی از سوی خود به او بخشید، آنچه را که از پیش برای آن دعا می‌کرد فراموش می‌کند، و برای الله همتیانی قرار می‌دهد، تا (مردم را) از راه او گمراه کند. بگو: اندکی از کفرت (در

دنیا) بهره مند شو، بی شک تو از دوزخیان خواهی بود». و می فرماید: ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَجُّ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [لقمان: ۳۲] «و هنگامی که (در دریا) موجی همچون سایه بان آن‌ها را بپوشاند، الله را با اخلاص می خوانند».

پس اگر کسی این مسئله را درک نماید که الله متعال در کتابش بیان نموده مشرکانی را که پیامبر ﷺ علیه آنان به نبرد پرداخت، الله متعال و غیر او را به هنگام گشایش و فراخی به دعا می خواندند، ولی در گرفتاری و بلاها تنها الله تعالی را به یگانگی و بدون شریک به دعا می خواندند و اربابان و معبودان خویش را به فراموشی می سپردند؛ با این مقایسه تفاوت میان شرک اهل زمان ما و پیشینیان برای او آشکار می گردد، لیکن کجاست کسی که با دل و با درک درست و متین این مسئله را بفهمد؟ از الله تعالی استمداد و کمک می طلبیم.

دوم اینکه: پیشینیان اشخاص مقرب الهی را با الله تعالی به دعا می خواندند که یا پیامبران یا اولیاء و یا ملائکه بودند و یا هم سنگ‌ها و درختان را می خواندند که در حقیقت مطیع و فرمانبردار الله سبحانه و تعالی هستند.

حال آنکه اهل زمان ما با الله ﷻ، اشخاصی را به دعا می خواندند که از فاسق‌ترین مردم هستند و کسانی که آنها را به دعا می خوانند همان کسانی هستند که قصه‌های فسق و فجورشان مانند زنا، دزدی، ترک نماز و دیگر امور زشت در موردشان حکایت می کنند.

کسی که به شخص صالحی یا به چیزی که نافرمانی الله را نمی کند، مانند سنگ و چوب معتقد است و آن را به دعا می خواند، کارش آسان تر و کم تر از کسی است که به اشخاصی معتقد است که خودش نظاره گر فسق و فسادشان است و به آن گواهی می دهد.

قول مؤلف: اینکه الله متعال هرگز راضی نمی شود که کسی در عبادتش شریک گردانده شود، نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل، از این رو می فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «و این که مساجد از آن الله است، پس کسی را به همراه الله نخوانید».

درباره مساجد سه قول وجود دارد:

قول اول: مساجد آن اعضای هفتگانه بدن انسان را گویند که در هنگام سجده برای الله متعال بر زمین قرار می‌گیرند. زیرا الله متعال آن را آفریده است پس جایز نیست که این اعضا کسی دیگر، جز الله متعال را عبادت کنند. و این قول از سعید بن جبیر و ربیع بن انس بکری روایت شده است و فرّاء نیز این قول را در یکی از اقوال تفسیری اش ذکر نموده، و زجاج هم چنین گفته است.

قول دوم: المساجد مصدر است مانند المضارب و به معنای سجود است، طوری که در باب کلمة سجده گویند: سجدت سجودا و مسجدا مساجد. سجده کردم. و این قول از ابن قتیبه رحمته الله منقول است.

قول سوم: مساجد اماکنی را گویند که در آن نماز خوانده می‌شود و مسلمانان به الله متعال دعا می‌کنند پس این اماکن خاص برای الله متعال است، جایز نیست که همراه الله متعال کسی شریک قرار داده شود، و این قول جمهور مفسرین است، زیرا این معنایی است که در ذهن خطور می‌کند و استعمالش در قرآن کریم شناخته شده است.

* هنگامی که این آیه کریمه نازل شد ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «واینکه همه مسجدها خاص الله است، پس با الله هیچ احدی را (به عنوان عبادت) بخوانید»، در روی زمین جز دو مسجد معروف وجود نداشت: مسجد الحرام در مکه مکرمه و مسجد الأقصى در فلسطین و این دو مسجد در نزد عرب و همچنین اهل کتاب (یهود و نصاری) از قداست و عظمت خاصی برخوردار بودند، و هر دو مسجد، شأن بزرگی داشتند و جمع نمودن این دو مسجد در یک لفظ یعنی مساجد نیز به خاطر تعظیم و بزرگداشت است.

* چون مساجد خاص برای الله متعال هستند، کسی در این مسأله جدال و چون و چرا نمی‌کند، و معبودهایی که در زمان مشرکین در کعبه و اطراف آن گذاشته شده بود در آغاز نبودند بلکه بعدها داخل مسجد الحرام گذاشته شدند، و به یقین مساجد خاص برای الله متعال بنا شدند نه برای معبودها، پس جایز نیست که در آن‌ها جز الله متعال کسی دیگری به دعا خوانده شود.

ابن جریر رحمته در تفسیر این آیه می گوید: الله متعال پیامبر گرامی اش محمد صلی الله علیه و آله را چنین مخاطب قرار داده است: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ﴾ [الجن: ۱] «(ای پیامبر!) بگو: به من وحی شده است که همانا گروهی از جنیان (به این قرآن) گوش فرا داده اند». ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا﴾ [الجن: ۱۸] «و این که مساجد از آن الله است، پس بخوانید»، ای مردم ﴿مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ با الله کسی را. و در عبادت با الله متعال شریکی قرار ندهید، بلکه تنها او را به وحدانیت و توحید بشناسید و عبادت را خاص برای او تعالی انجام دهید.

درس پنجم:

شرح مسایل سه گانه (۲/۲)

محمد بن عبدالوهاب رحمته می گوید:

(مسأله سوم: کسی که الله را به یگانگی بشناسد و از پیامبرش اطاعت کند هرگز برای او جائز نیست با کسانی که با الله و رسولش دشمن هستند دوستی برقرار کند حتی اگر نزدیکترین خویشاوندانش باشند.

از این رو الله متعال می فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾ [المجادلة: ٢٢].

«(ای پیامبر!) هیچ قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی یابی که با کسانی که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می ورزند، دوستی کنند، اگرچه پدران شان یا فرزندان شان یا برادران شان یا خویشاوندان شان باشند، آن ها کسانی هستند که الله ایمان را در دل هایشان نوشته است، و به روحی از جانب خود آن ها را تقویت (و تأیید) نموده است، و آن ها را به باغ هایی (از بهشت) وارد می کند که نهرها از زیر (درختان و کاخ های) آن جاری است، جاودانه در آن می مانند، الله از آن ها راضی است، و آن ها (نیز) از الله راضی هستند، آن ها حزب الله هستند، آگاه باشید (و بدانید) همانا حزب الله رستگاران هستند».

عناصر درس:

- * بیان ارتباط مسأله سومی با دو مسأله قبلی
- * انگیزه های برائت و بیزاری از مشرکان
- * مقاصد و اهداف بیزاری از شرک و اهل شرک

- * هدف بیزاری از مشرکان
- * ویژگی‌های بیزاری از شرک در دین مبین اسلام
- * معنای موالات و دوستی
- * معنای به دوستی گرفتن کفار
- * تفسیر این قول الله متعال: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً﴾ [آل عمران: ۲۸] «مگر اینکه (از آزار و اذیت) آن‌ها بترسید».
- * درجه‌های کفار در رابطه با معامله با آنها
- * حکم دوستی با کفار
- * سد و بستن راه‌ها و ذرائعی که منجر به دوستی با کفار می‌شود
- * اقسام مسلمانان در رابطه با بیزاری از کفار.
- * احکام تعامل با کفار.
- * حکم تبریک‌گفتن به کافران در عیدهای آنها.

بیان مناسبت مسئله سومی با دو مسأله قبلی:

- قول مولف رحمته: «کسی که از پیامبر اطاعت کند» این مقتضای اولین مسئله از جمله سه مسئله‌ای است که مولف (محمد بن عبدالوهاب) ذکر نموده است.
- * قول مولف «الله را به یگانگی بخوانید» این مقتضای مسأله دومی است.
- * به این معنا که اگر شما آن همه اموری را که بر شما واجب است انجام دادید طوری که در مسئله اول بیان شد، همچنین مواردی دیگری که را بر شما واجب است انجام دادید که در مسئله دومی مورد بحث قرار گرفت، پس بدانید که برای شما جایز نیست تا با کسی دوستی برقرار کنید که وی دشمن الله و رسولش است، اگرچه از نزدیک‌ترین بستگان‌تان هم باشد.
- * گفتنی است مسئله فوق متوجه کسی است که به شهادتین اقرار کرده و به اسلام مشرف شده است، اما کسی که به شهادتین اقرار نکرده پس باید برایش وجوب این کلمه بیان شود که انسان به اسلام مشرف نمی‌شود تا آنکه به این کلمه اقرار کند،

هرگاه شهادتین را به زبان آورد آنگاه اموری که بر او واجب است برایش معرفی و فهمانده می شود.

از ضروریات محقق شدن شهادتین بیزاری از شرک و اهل آن است

* الله متعال می فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾ [الممتحنة: ۴].

«یقیناً برای شما سرمشق خوبی در (زندگی) ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود دارد، آنگاه که به قوم خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از الله عبادت می کنید بیزار هستیم، به شما کافر (و منکر) شده ایم، و میان ما و شما برای همیشه عداوت و دشمنی آشکار شده است، تا این که به الله یگانه ایمان آورید».

* تأسی از ابراهیم عليه السلام و کسانی که با او بودند دو مورد را دربر دارد: بیزاری از مشرکان و هرچه که غیر از الله عبادت می کنند، و کفرورزیدن به آن ها و به آنچه که عبادت می کنند، و آشکار نمودن دشمنی و بغض با آن ها تا اینکه به یگانگی الله ایمان بیاورند.

* بیزاری از شرک و اهل آن دارای اسباب، اهداف و غیایاتی است که با پایان یافتن علت و اسباب آن خاتمه می یابد و احکام خاص خود را دارد.

علل بیزاری از مشرکان:

علل و اسباب بیزاری از مشرکان به دو بخش تقسیم می شود: علل و اسباب متعلق به بیزاران که همان مؤمنان هستند، و اسباب متعلق به کسانی که از آن ها بیزاری صورت می گیرد که همان مشرکان و کافران هستند.

اما اسباب متعلق به بیزاران که همان مؤمنان هستند از قرار ذیل است:

سبب اول: مطابقت دوستی و دشمنی فرد مسلمان با آنچه الله متعال می خواهد.

هر قدر محبت مؤمن به الله متعال افزوده گردد، بر دشمنی اش با کسی که الله تعالی از او متنفر است، افزوده می شود. از این رو الله متعال می فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ...﴾ [المجادلة: ۲۲] «(ای پیامبر!) هیچ

قومی را که ایمان به الله و روز قیامت دارند نمی‌یابی که با کسانی که با الله و رسولش (دشمنی و) مخالفت می‌ورزند، دوستی کنند». الله متعال این امر را با جمله خبریه بیان نموده گویا که این امر فیصله یافته، متمم ایمان و از مقتضیات ضروری ایمان است.

* الله متعال در مورد این سبب چنین هشدار داده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾ [الممتحنة: ۱۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با قومی که الله بر آنان خشم (و غضب) گرفته است دوستی نکنید، آن‌ها از آخرت مأیوس هستند همان‌گونه که کفار از گور خفتگان مأیوس هستند».

سبب دوم: اطاعت از اوامر الله متعال؛ همانا الله متعال به بیزاری از شرک و اهل شرک امر نموده و از دوستی با آن‌ها نهی کرده است.

* ابراهیم علیه السلام و کسانی که با وی بودند به خاطر اعلام بیزاری‌شان از مشرکان مورد ستایش باری تعالی قرار گرفتند، و الله متعال ما را نیز امر نموده تا با تاسی از آن‌ها از شرک و اهل آن بیزاری بجویم، بیزاری که الله ﷻ در چندین جا از قرآن کریم از آن تمجید نموده است.

سبب سوم: خشم گرفتن به خاطر الله متعال است، چون کسی که در محبت محبوب خویش صادق باشد هرگاه محبوبش را کسی خشمگین سازد در قلب او نسبت به آن فرد نفرت و انزجار ایجاد می‌شود.

* نزد مومن هیچکس از الله متعال محبوب‌تر نیست و مومنان را الله متعال بر این کار ستوده است، طوری که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا﴾ [البقرة: ۱۶۵] «و کسانی که ایمان آورده‌اند الله را بیشتر دوست می‌دارند».

* اگر مؤمنی مشاهده کرد که کسی اله و معبود او را خشمگین می‌سازد، درحالی که او محبوب‌ترین شخص نزد او است، در قلبش نسبت به آن شخص بغض و انزجار ایجاد می‌شود.

- کسی که در نفس خود این احساس را دریافت به یقین ایمانش صحیح است؛ افزون بر این نشانگر اعتمادش به الله و کمال ایمانش می‌باشد؛ طوری که در مسند ابی داود طیالسی روایتی از معاویه بن سُوید بن مُقَرَّن از بَرَاء بن عَازِب نقل شده است که

می گوید: در محضر پیامبر ﷺ بودیم که فرمود: «أَتَذُرُونَ أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟» «آیا می دانید کدام رابطه ایمانی محکم تر است؟» گفتیم: نماز؛ فرمود: «الصَّلَاةُ حَسَنَةٌ وَلَيْسَتْ بِذَلِكَ» «نماز خوب است ولی آن نیست». گفتیم: روزه؛ همان سخن را تکرار فرمود. تا اینکه از جهاد نام بردیم. باز هم همان سخن را تکرار فرمود. سپس فرمود: «أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحَبُّ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ»^۱ «محکم ترین رابطه ایمانی دوستی برای الله و دشمنی برای الله است».

- و از ابی امامه باهلی رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ، وَأَبْغَضَ لِلَّهِ، وَأَعْطَى لِلَّهِ، وَمَنْعَ لِلَّهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ»^۲. [ابوداود و... روایت کرده اند.] «کسی که به خاطر الله دوست بدارد و به خاطر الله دشمنی کند و به خاطر الله بدهد و به خاطر الله منع کند، پس به یقین ایمانش را کامل کرده است».

- امام ابن قیم رحمته الله در کتاب إغَاثَةُ اللَّهْفَانِ در شرح این حدیث می گوید: ایمان علم و عمل است، و عمل ثمره علم بوده و دو نوع می باشد: عمل قلب، که عبارت از دوستی و یا دشمنی ورزیدن است. و عمل اعضا نتیجه عمل قلب است، طوری که سایر اعضا براساس عمل قلبی؛ یا کاری را انجام می دهند و یا کاری را ترک می گویند. و میتوان آن را به عطاکردن و منع کردن تعبیر کرد؛ پس اگر این چهار چیز برای الله متعال بود شخص انجام دهنده آن دارای ایمان کامل خواهد بود، و اگر یکی از این چهار چیز کم شد پس برای غیر الله انجام شده است و همان مقدار در ایمان او نیز کاستی ایجاد می شود.

سبب چهارم: به اثبات رساندن اینکه دوستی و محبت با الله متعال، بر محبت غیر او تعالی مقدم است. به یقین الله متعال برای بنده مؤمنش محبوب تر از هر چیزی دیگری است، و محبت پیامبر ﷺ در قلب مؤمن، به گونه ای که دین مبین برای ما بیان نموده است، محبوب تر از محبت هر مخلوق دیگری است.

۱- مسند ابی داود طیالسی: ۷۴۷ و شعب الإیمان بیهقی: ۱۴. حکم آلبانی: حسن. نگا: سلسلة الأحادیث الصحيحة، ۱۷۲۸.

۲- سنن ابی داود: ۴۶۸۱. حکم آلبانی: صحیح.

* کسی که این حالش باشد، لذت و حلاوت ایمان را می‌چشد، طوری که از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَدَّفَ فِي النَّارِ»^۱ [به روایت بخاری و مسلم] «هرگاه سه خصلت در شخص موجود باشد، لذت و شیرینی ایمان را در می‌یابد. اینکه الله و رسولش صلی الله علیه و آله از همه کس برای وی محبوب‌تر باشد، و اینکه شخصی را فقط برای الله دوست بدارد، و اینکه زشت پندارد که به کفر بازگردد، بعد از اینکه الله او را از آن نجات داده است، چنانکه زشت می‌پندارد که در آتش انداخته شود».

* بعضی از این امور سه گانه نتیجه بعضی دیگر هستند.

و اما اسباب و علل متعلق به بیزاری از مشرکان و کافران از این قرار هستند:

۱- دشمنی آن‌ها با الله و رسولش؛ طوری که آن‌ها با چیزی که الله دوست دارد دشمنی می‌ورزند، و چیزی را که الله از آن متنفر است دوست دارند، و همچنین تلاش‌شان در جنگ و مبارزه علیه دین الله صلی الله علیه و آله می‌باشد. پس کسی که این حالش بود، سزاوار دشمنی و بیزاری است هرچند که نزدیک‌ترین خویشاوند باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [المتحنة: ۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید».

۲- به یقین آن‌ها دشمنان مؤمنان هستند، و تا توان دارند تلاش می‌کنند به مؤمنان سختی و مشقت وارد شود و امورشان به خرابی بیانجامد، و اگر بر مؤمنان دست یابند بدترین شکنجه‌ها را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند.

- الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوْءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾ [المتحنة: ۲] «اگر آن‌ها بر شما دست یابند، دشمنان‌تان خواهند بود، و به آزارتان دست و زبان می‌گشایند و دوست دارند که شما (نیز) کافر گردید»، و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مِن دُونِكُمْ لَا

يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ
 أَكْبَرَ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۱۸﴾ [آل عمران: ۱۱۸] «ای کسانی که ایمان
 آورده‌اید، از غیر خودتان (کافران) محرم اسرار نگیرید، آن‌ها از هیچ نابکاری در حق شما
 کوتاهی نمی‌کنند. آن‌ها دوست دارند که شما در رنج و زحمت باشید. به راستی دشمنی از
 دهان (و زبان) شان آشکار شده است، و آنچه سینه‌هایشان پنهان می‌دارد؛ بزرگ‌تر است،
 بی‌شک ما آیات و نشانه‌ها (دشمنی آنان) را برای شما بیان کردیم، اگر بیندیشید».

۳- سعی می‌ورزند مردم را چه با گفتار و چه با کردار از راه الله متعال باز دارند؛ و
 بدون علم و آگاهی بر الله متعال دروغ و افتراء می‌بندند، تا با نادانی و جهل
 مردم را از راه الله متعال گمراه سازند، و آروزی کافر شدن مسلمانان را دارند
 طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَوَدُّوْا لَوْ تَكْفُرُوْنَ﴾ [الممتحنة: ۲] «و
 دوست دارند که شما (نیز) کافر گردید».

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ
 وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۱۸﴾ الَّذِينَ
 يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿۱۱۹﴾ [هود: ۱۸-۱۹] «و
 چه کسی ستمکارتر است؛ از کسی که بر الله دروغ می‌بندد؟! آنان (روز قیامت) بر
 پروردگارشان عرضه می‌شوند، و گواهان می‌گویند: «این‌ها همان کسانی هستند که بر
 پروردگارشان دروغ بسته‌اند» هان، لعنت الله بر ستمکاران باد * (همان) کسانی که (مردم
 را) از راه الله باز می‌دارند، و آن را کج و منحرف می‌جویند، و آنان به آخرت کافر هستند». از
 اولین صفات و اوصافی که الله متعال ظالمان، اهل آتش جهنم را با آن وصف کرده
 است، بازداشتن (مردم) از راه الله ﷻ بوده است.

- طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ
 وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ
 بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۱۹﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ
 بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ﴿۱۲۰﴾ [الأعراف: ۴۴-۴۵] «و اهل بهشت، اهل دوزخ را صدا می‌زنند که:
 «آنچه را که پروردگارمان به ما وعده داده بود، (همه را) حق یافتیم، پس آیا شما (نیز) آنچه را
 پروردگارتان به شما وعده داده بود؛ حق یافتید؟!». گویند: «آری». پس ندا دهنده‌ای در میان

آن‌ها ندا دهد که: «لعنت الله بر ستمکاران باد، * (همان) کسانی که (مردم را) از راه الله باز می‌داشتند، و آن را کج می‌طلبیدند، و (نیز) آن‌ها به آخرت کافر بودند».

- بازداشتن (مردم) از راه الله متعال عملی زشت و ظلمی آشکار است؛ زیرا منحرف ساختن مردم از راه راست است، همان راهی که به خشنودی و رضوان الله متعال و بهشت پر نعمت می‌انجامد. پس کسی که مردم را از راه الله متعال بازداشت، بدون شک چنین شخصی ظالم، متجاوز و سزاوار عذاب بوده و موجب بیزاری از او و افعالش می‌شود.

۴- حسادت آن‌ها نسبت به مؤمنان و آرزوی زایل شدن خیر از مؤمنان؛ طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [البقرة: ۱۰۵] «کافران از اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند که از جانب پروردگارتان خیر و برکتی بر شما نازل گردد، درحالی که الله رحمت خود را به هرکس بخواهد اختصاص می‌دهد، و الله دارای فضل بزرگ است».

۵- کفرورزیدن آن‌ها به نعمت‌های الله متعال و مبدل کردن آن به شرک‌ورزیدن و انجام فسق و فجور؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۗ جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا وَيَبِئْسَ الْقَرَارُ ۗ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۗ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ﴾ [ابراهيم: ۲۸-۳۰] «آیا ندیدی آن کسانی را که (شکر) نعمت الله را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نابودی کشاندند؟! * که (همان) جهنم است، (که آن‌ها) به آن در آیند، و بد قرار گاهی است. * (آن‌ها) برای الله همتیانی قرار دادند تا (مردم را) از راه او گمراه کنند، بگو: «(چند روزی) بهره گیرید، پس یقیناً بازگشت‌تان به سوی آتش (دوزخ) است».

* بیزاری از شرک و اهل آن از اصول مهم دین و یکی از حدود الله ﷻ است که در قرآن و سنت علل و اسباب آن به طور واضح بیان شده است.

مقاصد و اهداف بیزاری از شرک و مشرکان:

۱- رعایت حدود الله ﷻ، و این بزرگ‌ترین حد و مرزی است که الله متعال آن را حد فاصل بین کفر و ایمان قرار داده است، و مشرکان را دشمنان خود و رسولش معرفی نموده است، پس مشرکان در یک حد و مرز و مؤمنان در حد و مرز دیگری قرار دارند.

- بیزاری از شرک و اهل آن، از جمله اعمالی است که برای خشنودی الله تعالی انجام می‌شود، چون الله تعالی آن را می‌پسندد، و یکی از واجبات ایمانی است، به طوری که الله متعال مؤمنان را مخاطب قرار داده است: ﴿كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ﴾ [المائدة: ۸] «همواره برای الله قیام کنید».

۲- خودداری از مُنْكَرِ بزرگ که منکری بزرگ‌تر از آن نیست که همان شرک به الله ﷻ می‌باشد، البته شرک از منکرترین منکرات و بزرگ‌ترین کبائر به‌شمار می‌رود و انکار آن از واجبات اولیه و اساسی بوده و از بزرگ‌ترین حقوق الله متعال بر بندگانش است.

۳- برائت و دوری‌جستن از شرک و مشرکان و عدم تصویب و موافقت بر امور دین‌شان. و به یقین دانستیم که الله متعال اهل شرک را به عذاب خوارکننده و غضب شدید و ابدیت و جاودانگی در آتش جهنم وعده داده است.

- اگر مؤمن، بزرگی و شدت غضب الهی را که کفار به آن گرفتار هستند دانست، بر بیزاری و دوری‌جستن از اعمال‌شان حریص خواهد بود، و همچنین مشرکان را بر آنچه هستند تأیید نخواهد کرد. الله متعال درباره مشرکان می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴾ [غافر: ۱۰] «بی‌گمان کسانی که کافر شدند (روز قیامت) ندا می‌زنند که: حقا که خشم (و دشمنی) الله (نسبت به شما) از خشم (و دشمنی) خودتان (نسبت به خودتان) بیشتر است، آنگاه که به (سوی) ایمان دعوت می‌شدید، پس شما نمی‌پذیرفتید».

۴- امید بر اینکه مشرک شرک خود را ترک کند، البته وقتی مشرک بداند که به خاطر اعمال شرک‌آمیز وی مورد بغض و نفرت مؤمنان قرار می‌گیرد و نیز برخی معاملات با او صورت نمی‌گیرد، مثلا گوشت حیوان ذبح شده او خورده

نمی‌شود، در ظرف وی نوشیده نمی‌شود، ارث نمی‌برد و نه از او ارث برده می‌شود، دوستی و عقد ازدواج با وی صورت نمی‌گیرد و در ویژگی‌های کسی از او تقلید نمی‌کند و خود را شبیه وی نمی‌سازد و...؛ شاید از شرک خود بازآید.

- این خوداری، بیزاری و عدم تأیید اعمال کافران شاید برخی از آن‌ها را به روی آوردن به اسلام وادار کند، چنانکه تعداد زیادی از آن‌ها به همین دلیل مسلمان شده‌اند.

۵- افتخار و احساس عزتمندی به دین الله متعال و استغنا به الله ﷻ از هرچیز دیگری، زیرا هنگامی که الله متعال ما را امر کرد که از شرک و اهل آن بیزار باشیم، ما را آموخت که یقیناً الله متعال ما را به فضل خود از غیر خود مستغنی ساخته و با دین مبین اسلام عزت بخشیده است، چون الله متعال دین را برای ما کامل گردانید. و از دلایل کامل بودن دین این است که تمامی امور مایحتاج را به ما بیان نموده است، اما اینکه برخی از مسلمانان در دوستی با کفار واقع می‌شوند، از نشانه‌های ضعف‌شان در افتخار به دین اسلام است.

۶- نصیحت برای مسلمانان و بیان نمودن حق برای آن‌ها؛ زیرا دوستی با کفار، برخی مسلمانان را فریب داده در دین‌شان فتنه ایجاد می‌کند.

هدف برائت و بیزاری از مشرکان

* هدفی که این برائت به آن منتهی می‌شود ایمانی است که ما را به بیزاری از فرد مشرک دستور داده است، پس اگر مشرک ایمان آورد، از جمله برادران دینی ما به‌شمار می‌رود و با او محبت کرده و دوستش می‌داریم، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ [الممتحنة: ۴] «یقیناً برای شما سرمشق خوبی در (زندگی) ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود دارد، آنگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه غیر از الله عبادت می‌کنید بیزار هستیم، به شما کافر (و منکر) شده‌ایم، و میان ما و شما برای همیشه عداوت و دشمنی آشکار شده است، تا این که به الله یگانه ایمان آورید».

- هرگاه به الله یکتا و لاشریک ایمان آوردند و به آنچه که غیر از الله متعال مورد عبادت قرار می‌گیرد کفر ورزیدند پس آن‌ها از زمره مؤمنان هستند، دوست‌شان داریم و ایشان را کمک نموده و نصرت می‌دهیم. الله متعال درباره مشرکان چنین می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَآتُوا الزَّكَاةَ فَخِوُنْكُمْ فِي الدِّينِ﴾ [التوبة: ۱۱] «پس اگر توبه کنند، و نماز را برپا دارند، و زکات را بدهند، برادران دینی شما هستند».

* هرگاه انسان در اهداف برائت از مشرکان که از عمق ایمان برخاسته است بیندیشد، منزلت والا و عظمت آن را، و عظمت بردباری الله متعال و گستره مغفرت او تعالی را درک می‌کند که واقعاً او تعالی بسیار توبه‌پذیر و مهربان و بخشنده و بردبار است. و می‌داند که او تعالی توبه هر بنده را می‌پذیرد حتی اگر مشرک باشد.

ویژگی‌های برائت از شرک در اسلام:

- ۱- برائت از شرک، متصل به الله ﷻ است؛ معیار دوستی و دشمنی‌ورزیدن براساس آن است که الله متعال می‌پسندد و یا نمی‌پسندد، و کسی که این حالش باشد یقیناً قلب خود را به الله ﷻ تسلیم نموده است.
- ۲- برائت از شرک، برای مؤمن عبادتی ناگسستنی است؛ که در هیچ لحظه‌ای از زندگیش آن را ترک نمی‌گوید و اگر آن را در نفس خویش احساس نکند باز هم حکم آن را با خود دارد، و البته نفرت از شرک یک عبادت بزرگ قلبی است.
- ۳- برائت از شرک بر مبنای فقه و هدایت، و براساس مصلحت‌های شرعی و زدودن مفاسد بنا گذاشته شده است، و نفرتی بی‌اساس و بی‌کنترل و احساسی کورکورانه نیست، بلکه دارای احکامی است که إن شاء الله آن را توضیح خواهیم داد.

- بنابراین برائتی خالی از آثار برائت کورکورانه دوره جاهلیت است.

* ولاء و براء، دوستی و دشمنی‌ورزیدن، یک امر فطری است و هیچ شخصی وجود ندارد مگر اینکه دوستی می‌کند یا دشمنی می‌ورزد.

* کسی که به خاطر الله تعالی دوستی و دشمنی می‌ورزد به یقین که ایمان خود را کامل نموده، و کسی که دوستی و دشمنی خود را بر امور جاهلی بنا نهاده پس او کسی است که هنوز هم در او اثر جاهلیت وجود دارد.

* دین اسلام برای تهذیب و پالایش ولا و براء، و تصحیح راه و روش آن، و بیان احکام آن آمده است. طوری که باورها را در رابطه به آن درست نموده معنای صحیح آن را بیان می‌کند تا هر مؤمنی آن را بدون افراط و تفریط، و بدون مبالغه و سهل‌انگاری ببیند. همچنین احکام مربوط به جواز و عدم جواز آن را تشریح می‌کند. و نیز حقوقی که محافظت و عدم تجاوز بر آن واجب است را بیان می‌کند هرچند با افراد مخالف باشد.

چیزی که می‌باید دانست این است که ولاء و براء دارای احکامی است و کسی که در این زمینه مطابق ارشادات الهی پیش برود اعمالی از وی سر نمی‌زند که از آن ولاء و براء جاهلیت ببار آید مانند دوستی براساس نژاد، کشور، حزب یا گروه و دیگر امور جاهلیت.

براء (دشمنی‌ورزیدن و بیزاری‌جستن) در اسلام از دایره عدل و احسان خارج نمی‌شود، بلکه همه احکام شریعت از دایره عدل و احسان خارج نمی‌شود طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۹۰] «به راستی الله به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند، و شما را پند می‌دهد؛ شاید متذکر شوید».

و می‌فرماید: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ [البقرة: ۸۳] «و به مردم (سخن) نیک بگوید».

الله متعال از تجاوز بر کافران منع کرده و می‌فرماید: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُم وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۰] «و در راه الله با کسانی که با شما می‌جنگند، جنگ کنید، و از حد تجاوز نکنید، که الله تجاوزگران را دوست نمی‌دارد».

* نهی کردن از تجاوز بر دشمنی که در حال جنگ با وی قرار دارید پیام والای دین اسلام را برایت نمایان می‌سازد.

* اگر در میان ما مسلمانان و کفار عهد و پیمانی وجود داشت و از خیانت آن‌ها در هراس بودیم که مبادا عهد را نقض کنند و دلایل و نشانه‌های این نقض برای ما نیز نمایان شد، با وجود این‌همه قرینه‌ها نباید آغازگر جنگ باشیم تا اینکه آن‌ها را از

شکستن این عهد باخبر سازیم. طوری که الله متعال می فرماید:

﴿وَأَمَّا خُفَّانٌ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ فَانْزِلْ عَلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ﴾ [الأنفال: ۵۸] «و اگر از خیانت قومی بیم داشتی؛ منصفانه (بیمان شان را) به سوی آنان بینداز (و فسخ بیمان شان را برای همگان اعلان کن)، به راستی که الله خائنان را دوست نمی دارد».

* الله متعال راضی نیست که اولیاء و دوستانش خائن باشند.

مؤمنان اگرچه با کفار بغض شدیدی دارند و به خاطر الله با آن ها دشمنی می ورزند، اما بغض و عداوت آن ها را وادار به ظلم و تجاوز بر کفار نمی کند. طوری که الله متعال می فرماید:

﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا﴾ [المائدة: ۲] «و دشمنی گروهی که شما را از مسجد الحرام باز داشتند، نباید شما را به تعدی و تجاوز وادار کند».

و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ءَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [المائدة: ۸] «ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره برای الله قیام کنید و به عدالت گواهی دهید، دشمنی با گروهی شما را بر آن ندارد که عدالت نکنید؛ عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیک تر است و از الله بترسید، همانا الله به آنچه می کنید؛ آگاه است».

* بلکه الله متعال دوست دارد که اولیاء او تعالی خیرخواه و عادل باشند. و رفتارشان با مردم نیک بوده و آن را با صدق، وفای به عهد، راست گویی و اخلاق نیک زینت بخشند. طوری که می فرماید: ﴿لَا يَنْهٰكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُوْكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ اَنْ تَبْرُوْهُمْ وَتُقْسِطُوْا اِلَيْهِمْ اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ﴾ [الممتحنة: ۸-۹] «الله شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در (امر) دین با شما جنگیده اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند، نهی نمی کند، بی گمان الله عدالت پیشگان را دوست دارد. (۸) تنها شما را از دوستی با کسانی نهی می کند که در (امر) دین با شما جنگیده اند و شما را

از دیارتان بیرون کرده‌اند، و بر بیرون‌راندن شما (دیگران را) کمک (و پشتیبانی) کرده‌اند، و هرکس با آن‌ها (رابطه) دوستی بگیرد، پس آنان ستمکاران هستند».

* آنچه از جانب الله متعال ممنوع قرار گرفته این است که نباید آن‌ها را به دوستی بگیریم، نباید برای آن‌ها اسرار مسلمین را افشا سازیم و نباید آن‌ها را علیه مسلمانان کمک و یاری کنیم؛ هر نوعی از کمک که می‌خواهد باشد.

* احسان و نیکی با کفار غیر محارب که علیه مسلمان‌ها نمی‌جنگند و هیچ‌گونه نقشی علیه آنها ندارند ممنوع نمی‌باشد، بلکه احسان با آن‌ها از آن عدل و احسانی است که الله متعال آن را دوست دارد.

* باید بین معامله حسنه و محبت قلبی فرق قایل شد؛ دوستی با کفار و محبت با آن‌ها در دین اسلام حرام است، و دشمنی با آن‌ها از ضروریات ایمان محسوب می‌شود. تنفر ما از آن‌ها به خاطر این است که الله متعال از آن‌ها به سبب کفر، فسق و نافرمانی‌شان متنفر است. نفرت ما از آن‌ها به خاطر ذات یا شکل و قیافه، یا نسب، نژاد و کشورهائشان نیست، از این‌رو اگر آن‌ها توبه کردند و به اسلام مشرف شدند، آن‌ها را دوست خواهیم داشت چون در این حالت اسباب بغض و نفرت زایل می‌شود.

* و اما معامله کردن با کافران باید مطابق احکام شریعت اسلامی انجام پذیرد، ما از جانب الله متعال مأمور هستیم تا به مردم سخن نیک بگوییم، به روش نیک با آن‌ها معامله نماییم. و با اهل کتاب به روشی که آن بهتر است مجادله کنیم، و بر ما واجب است در عهد و پیمانی که میان ما و آن‌ها منعقد است وفادار باشیم، و اگر فردی از آن‌ها از ما درخواست امان نمود به او امان دهیم، و آن‌ها را با روش بهتر به اسلام دعوت کنیم، و برای آن‌ها اخلاق اهل اسلام، و دعوت الله متعال و رسولش را به سوی اخلاق نیکو، بیان نماییم.

* تمامی موارد بالا از هر مسلمان مطلوب است، اما داشتن محبت قلبی با آن‌ها جایز نیست مادامی که در کفر، فسق و فجور و نافرمانی باریتعالی قرار داشته باشند، زیرا معامله فرد مؤمن از ایمانش سرچشمه می‌گیرد و عمل کردن او باید مطابق با احکام شریعت و اخلاق قرآن کریم باشد.

* اما در رابطه به کافران حربی (در حال جنگ با مسلمانان)، و کافران ظالم، متجاوز و منافقان، الله متعال ما را به سخت‌گیری با آن‌ها فراخوانده است، طوری که

می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ جَاهِدُوا كُفْرًا وَالْمُنَافِقِينَ وَاعْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۷۳] «ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آنان سخت گیر باش». الله متعال ما را امر فرموده تا بر کسانی که سزاوار جهاد هستند، سخت گیر باشیم.

* این غلظت و سخت گیری بر آنان دارای حد و حدود شرعی است؛ مسلمان نباید سخنی بر زبان آورد که منجر به عمل نامشروع گردد و یا او را به تجاوز و ظلم و ستم بکشد.

* از آنچه گذشت آشکار می شود که برائت از مشرکان در اسلام دارای اهداف والا و آداب عالی بوده و مانند برائت دوران جاهلیت نیست که مبنی بر ظلم، تجاوز، گناه، بهتان، غصب حقوق و ادعاهای دروغین بود.

* بغض و دشمنی ایمانی مانند حقد و کینه نژادپرستانه و نفرت کورکورانه نیست، بلکه بغض ایمانی، چنانکه گذشت، دارای علل، مقاصد، اهداف و غایات عالی می باشد.

* و ما مسلمانان، با وجود بغض و کینه ای که با کفار به سبب اعمال زشت آنان، و کراهیت و نفرتی که به خاطر کفر، فسوق، و نافرمانی شان داریم، برای آن ها هدایت را از الله متعال مسئلت داریم تا آن ها را از تاریکی کفر و شرک به نور اسلام هدایت فرماید، ما آن ها را به روش و شیوه بهتر به اسلام فرا می خوانیم، به امید آنکه الله متعال بر آن ها منت گذاشته هدایت را نصیب شان نماید تا بعد از این همه دشمنی ها پیوند دوستی را با آن ها برقرار کنیم و دوست شان بداریم. طوری که الله متعال می فرماید: ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا كَرْهًا وَيَجْعَلَ أَعْيُنُكُمْ غَائِبَةً وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الممتحنة: ۷] «امید است که الله میان شما و کسانی (از مشرکین) که با آن ها دشمنی داشته اید (پیوند) دوستی (و محبت) برقرار کند، و الله توانا است، و الله آمرزنده مهربان است».

معنای موالات

* موالات بر دو معنایی که بین هم متناسب و متلازم هستند اطلاق می شود که عبارت است از: التحاب (دوستی متقابل) و التناصر (یاری و نصرت دادن یکدیگر).

* "ولایت" در لغت بر محبت و نصرت و آنچه از این دو پدید می آید، اطلاق می شود؛ طوری که می توان به حلیف (هم پیمان)، کفیل و قیم (کسی که مسئولیت سرپرستی

زیردستان خود را دارد)، لفظ ولی را خطاب کرد، مانند ولی یتیم و ولی زن.

* و لفظ -مولی- در لغت به چندین معنا اطلاق می‌شود، که با در نظر داشت تمامی معانی آن می‌توان گفت که برای هر موالاتی سببی وجود دارد که آن را به بار می‌آورد و به خاطر آن منعقد می‌شود و بر حسب هر نیازمندی‌ای این ولایت انجام می‌شود.

- اسباب و عللی که با آن ولایت منعقد می‌شود با توجه به نوع آن ولایت، از یکدیگر متفاوت هستند؛ به طور مثال: خویشاوند نزدیک به خاطر قرابتش، ولی خویشاوند نزدیک خود است. و عهده دار و متولی زن و یتیم به سبب سرپرستی و حمایت، ولی آنها است، و کفیل به سبب وجود عقد کفالت و ضمانت ولی مکفول خود است، و هم‌پیمان به خاطر پیمان، ولی هم‌پیمانش است، و ولی خون کسی است که حق مطالبه خون یا قصاص را دارد.

* و آقا ولی برده خود به سبب بردگی وی است، و اگر این برده را آزاد کند بازهم این ولاء بعد از آزادی وی باقی می‌ماند و به سبب آن میراث می‌برد، و هر دو مولای یکدیگر هستند.

* "ولایت" در لغت به معانی فوق و دیگر معانی اطلاق می‌شود و برای هر یک از این معانی مناسبتی وجود دارد و همچنین دربردارنده لوازم، حقوق و وظایفی می‌باشد.

* معنای جامع که همه ابعاد "ولایت" را دربر می‌گیرد، نصرت است، یعنی ولی یاری دهنده مولای خود است، و - نصرت‌دادن - معنای جامع و فراگیری است که همه ابعاد ولایت را دربر دارد و بر حسب هر زمان و مکان آنچه را ولایت در بردارد ساماندهی می‌کند. بنابراین نصرت با مال، جایگاه، حمایت، پشتیبانی و دیگر معانی مناسبتی که تمام انواع موالات را شامل می‌شود صورت می‌گیرد، و تمامی این موارد فوق در لغت به معنای نصرت است.

* "ولی" کسی است که با توجه به شرایط، آنچه ولایت اقتضا می‌کند برای مولا انجام می‌دهد. مانند دوستی، محبت، موافقت، تایید و ... ؛ و همیشه در تلاش است کاری انجام دهد که مولای او را خرسند می‌سازد.

* این دو لفظ "ولایت و نصرت" همزمان به کثرت در قرآن کریم ذکر شده‌اند طوری که الله متعال درباره ذات اقدس خود می‌فرماید: ﴿نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾

[الأنفال: ۴۰] «چه نیکو کار ساز و چه نیکو یآوری است». و می فرماید: ﴿بَلِ اللَّهِ مَوْلَانِيكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۰] «بلکه، الله یاور و مولای شما است، و او بهترین یاری دهندگان است». و می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لَهُمْ مِّنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۶] «و آن‌ها جز الله، یاورانی ندارند که یاری‌شان کنند». و می فرماید: ﴿مَا لَهُمْ مِّنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [الشوری: ۸] «و برای ستمکاران هیچ یار و یآوری نیست». و می فرماید: ﴿وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ [النساء: ۸۹] «و از میان آن‌ها یار و یآوری اختیار نکنید».

آیات دیگری نیز بر این امر دلالت دارند که نصرت دادن از ضروریات ولایت است. و هدف و مقصود از "ولایت" همین نصرت است و بدون نصرت، ولایتی درست نیست.

- ولایت در اصل محبت و موافقت است، و نصرت، یاری و تایید از ضروریات ولایت به شمار می‌رود، پس وظیفه ولی است تا مولای خود را نصرت و یاری بدهد.

* نصرت و یاری‌رساندن نشانه صدق ولایت است، یعنی کسی که امر واجب نصرت‌دادن را انجام داد به یقین وی حق ولایت را ادا نموده است، و کسی که مولای خود را خوار نمود و او را نصرت نداد پس چنین شخص وظیفه ولایت را انجام نداده است، اما کسی که در مخالفت و دشمنی نمودن با مولای خود تلاش کرد و بر علیه او به مبارزه برخاست، پس چنین فردی ولی نبوده بلکه دشمن طرف مقابل خود است، هرچند به "ولایت" و دوستی تظاهر کند.

* از آنچه گذشت می‌توان استفاده کرد که اولیاء الله کسانی هستند که الله متعال را نصرت و یاری می‌دهند و بر مبنای محبت با او تعالی کاری می‌کنند که مورد پسند و رضایت الله متعال است، و از آنچه مورد پسند الله متعال نیست اجتناب می‌ورزند.

بنابر این، برای بالابردن کلمه الله با استفاده از وسایل و امکانات موجود و مشروع خویش جهاد می‌کنند، پس کسی که چنین اعمالی را انجام دهد او از جمله اولیاء الله خواهد بود.

* و کسی که برعکس آن عمل کرد، و دشمنان الله متعال را به دوستی گرفت و آن‌ها را در مبارزه بر علیه دین اسلام یاری رساند و تایید نمود، پس چنین شخصی از جمله اولیاء الله نبوده بلکه از دشمنان الله متعال محسوب می‌شود، زیرا این اعمال وی

مخالف با محبت و دوستی با الله متعال است.

- این خصلت از مؤمنان سرنمی‌زند بلکه از خصوصیات منافقان است که به نفاق اکبر مبتلا هستند، پناه بر الله؛ و این منافقان هستند که مؤمنان را رها کرده کافران را به دوستی می‌گیرند.

معنای "کفار را به دوستی گرفتن"

* کفار را به دوستی گرفتن بر دو معنا اطلاق می‌گردد:

- اول: اینکه منافقی کافری را علیه مؤمنان و در مبارزه بر ضد دین اسلام و دشمنی با الله و رسولش یاری رساند.

- دوم: اینکه بر این کار از کافر یاری بجوید.

* اگر یکی از این دو حالت انجام پذیرفت پس به یقین او را دوست خود گرفته و یکی ولی دیگری است و میان هردو رابطه ولایت برقرار شده است.

* این یکی از تعبیرهای زیبای قرآنی است که مختصراً با کمال زیبایی بر این معنا دلالت دارد، و با اشاره و تنبیه علت را می‌رساند و تفاوت میان وصف دو حالت را لغو نموده و همزمان درخشش و زیبایی لفظ و شیوه زیبای آن را نگه می‌دارد.

* از صفات جدایی‌ناپذیر منافقان و از نشانه‌های بارز آن‌ها و عملکردهای مداوم‌شان این است که آن‌ها مؤمنان را رها نموده کافران را به دوستی برمی‌گزینند.

* الله متعال دوست‌گرفتن کفار و رهانمودن مؤمنان را از اولین خصلت‌های منافقان قرار داده است که به آن وصف می‌شوند و بزرگ‌ترین خصلت زشتی است که به سبب آن مورد نفرت الله متعال قرار گرفته‌اند و آن‌ها را تهدید به عذاب شدید نموده است.

• الله متعال می‌فرماید: ﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ (۱۳۸)

الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْبَتُّعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ

جَمِيعًا ﴿۱۳۹﴾ [النساء: ۱۳۸-۱۳۹] «به منافقان بشارت ده که برایشان عذابی دردناک

است. * آنان که کافران را به جای مؤمنان به دوستی برمی‌گزینند، آیا به نزد آنان

عزت می‌جویند؟ پس (بدانند که) عزت همه از آن الله است.»

• و می فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكٰفِرِينَ اءُولِيَآءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ اءَن تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَيْكُمْ سُلْطٰنًا مُّبِينًا ﴿١٤٤﴾ اِنَّ الْمُنٰفِقِينَ فِي الدَّرِكِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيْرًا ﴿١٤٥﴾ اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا وَاصْلَحُوْا وَاعْتَصَمُوْا بِاللّٰهِ وَاَخْلَصُوْا دِيْنََهُمْ لِلّٰهِ فَاُوْلٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ اَجْرًا عَظِيْمًا ﴿١٤٦﴾ مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَدٰبِكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ وِعٰمَنْتُمْ وَكَانَ اللّٰهُ شٰكِرًا عَلِيْمًا ﴿١٤٧﴾﴾ [النساء: ۱۴۴-۱۴۷] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! کافران را به جای مؤمنان دوستان (خود) نگیرید، آیا می‌خواهید (با این کار) برای الله دلیل آشکاری بر ضد خود پدید آورید؟ * همانا منافقان در پایین‌ترین طبقه (درکات) آتش (جهنم) هستند، و هرگز باوری برای آن‌ها نخواهی یافت. * مگر آنان که توبه کردند و جبران و اصلاح نمودند، و به الله تمسک جستند و دین خود را برای الله خالص گرداندند، پس اینان با مؤمنان خواهند بود، و الله به زودی مؤمنان را پاداش بزرگی خواهد داد. * الله چه نیازی به عذاب شما دارد اگر سپاسگزاری کنید و ایمان آورید؟! و الله شکرگزار دانا است.»

• و می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَى اءُولِيَآءَ بَعْضُهُمْ اءُؤْلِيَآءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاِنَّهٗ مِنْهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿٥١﴾﴾ [المائدة: ۵۱] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را به دوستی برنگزینید، آنان دوستان یکدیگر هستند، و کسانی که از شما با آن‌ها دوستی کنند، از آن‌ها هستند، همانا الله گروه ستمکار را هدایت نمی‌کند»، و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اءَتَّخَذُوا دِيْنََكُمْ هُرُوًّا وَّلِعَبًا مِّنَ الَّذِينَ اءُؤْتُوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَاَلْكٰفِرَ اءُولِيَآءَ وَاَتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ ﴿٥٧﴾﴾ [المائدة: ۵۷] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آنان که دین شما را به تمسخر و بازی گرفته‌اند؛ از (اهل کتاب) کسانی که پیش از شما کتاب داده شده‌اند و (همچنین) کفار را؛ دوست نگیرید. و اگر ایمان دارید از الله بترسید.»

هنگامی که الله متعال کافران قوم بنی اسرائیل را ذکر کرد، برای ما بیان نمود که بزرگ‌ترین چیزی که سبب نفرت الله متعال از آن‌ها شده است، دوست گرفتن کافران به جای مؤمنان است. طوری که می‌فرماید: ﴿تَرٰى كَثِيْرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَوْنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا

لَيْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿۸۲﴾ [المائدة: ۸۰-۸۱] «بسیاری از آن‌ها را می‌بینی که با کافران (و بت پرستان) دوستی می‌کنند، چه بد است آنچه نفس‌هایشان برای آنان پیش فرستاده است، که الله بر آن‌ها خشم بیاورد، و آنان در عذاب جاودانه خواهند ماند. * و اگر به الله و پیامبر و آنچه بر او نازل شده، ایمان می‌آوردند (هرگز) آنان (کافران) را به دوستی بر نمی‌گزیدند، ولی بسیاری از آن‌ها فاسق هستند».

جزئیات دوست گرفتن کافران توسط منافقان را الله متعال در قرآن کریم بیان نموده می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَخُرَجْنَا مَعَكُمْ وَلَا نَظِيعَ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۱﴾ لَئِن أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلِّنَنَّ الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يُصَرُّونَ ﴿۱۲﴾ لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿۱۳﴾﴾ [الحشر: ۱۱-۱۳] «آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران اهل کتاب‌شان که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: اگر شما را (از سرزمین‌تان) بیرون کنند، ما (نیز) با شما بیرون خواهیم آمد، و هرگز (سخن) کسی را در مورد شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شما جنگ شود، البته یاری‌تان خواهیم کرد! و الله گواهی می‌دهد که آن‌ها دروغگو هستند. * اگر آن‌ها را (از وطن) بیرون کنند با آن‌ها بیرون نمی‌روند، و اگر با آن‌ها جنگ شود یاری‌شان نخواهند کرد، و اگر (هم) یاری‌شان کنند، البته پشت (به میدان) کرده فرار می‌کنند، سپس یاری نمی‌شوند. * (ای مؤمنان) همانا وحشت از شما در دل‌های آن‌ها بیشتر از (ترس‌شان از) الله است، این به آن سبب است که آن‌ها قومی هستند که نمی‌فهمند».

- آیات فوق معنای دوستی با کفار را به طور صریح برایت واضح می‌گرداند.

* اگر درباره هشدارهای پروردگار متعال که در رابطه با دوست گرفتن کافران به جای مؤمنان داده شده است بیندیشی برایت واضح خواهد شد که این امر یکی از بزرگ‌ترین حدود الهی بوده و جداکننده و حد فاصل بین کفر و ایمان است و به یقین الله متعال کسی را که مرتکب چنین عملی شود تهدید به عذاب دردناکی نموده و

کسی را که چنین پیوندی با کافران ببندد او را دشمن خود خوانده، و ایمان را از وی نفی کرده است، افزون بر این، جایگاه چنین شخصی را پایین ترین طبقه آتش جهنم قرار داده است؛ زیرا این عمل خیانت و فریبی بزرگ و جنگ علیه پروردگار و پیامبرش و اولیایش است.

* از این رو کسی که در قلبش ایمان جاگزین باشد مرتکب چنین کاری نمی‌شود، چون این عمل از خصلت‌های منافقانی است که دچار نفاق اکبر هستند؛ پناه بر الله.

* الله متعال بندگان مؤمن‌اش را از این خصلت زشت و پست، خصلتی که بر کید و حيله‌گری و فریب مؤمنان و پشتیبانی کافران بنا نهاده شده است، پاک و منزّه نموده و می‌فرماید: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَ وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ [آل عمران: ۲۸] «مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند، و هرکس چنین کند، با الله هیچ رابطه‌ای ندارند و (عهد و پیمان او با الله گسسته شده است). مگر اینکه (از آزار و اذیت) آن‌ها بترسید (در ظاهر با آنان دوستی کنید). و الله شما را از (کیفر) خودش بر حذر می‌دارد، و بازگشت به سوی الله است.»

ابن جریر رحمته می‌گوید: معنای آیه این است که: ای مومنان کافران را حامیان و یاوران خود نگیرید که وسیله پشتیبانی دین‌شان شوید. آن‌ها را علیه مؤمنان یاری نرسانید تا بر مؤمنان غلبه پیدا کنند و در افشای اسرار مؤمنان، آنان را راهنمایی نکنید، پس کسی که چنین کاری می‌کند، ﴿فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾ [آل عمران: ۲۸] با الله هیچ رابطه‌ای ندارد و عهد و پیمان او با الله متعال شکسته است - یعنی از الله تعالی بیزار شده و الله متعال نیز به خاطر مرتدشدنش از دین، و داخل‌شدنش به کفر از او بیزار است.

• ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَ﴾ [آل عمران: ۲۸] «مگر اینکه (از آزار و اذیت) آن‌ها بترسید» این استثنای منقطع است (مستثنی از جنس مستثنی منه نیست) و در معنای آن دو قول از سلف رحمهم الله نقل شده است:

* قول اول: مگر اینکه شما زیر قدرت و تسلط آن‌ها باشید پس برای حفظ جان خویش از آن‌ها در هراس باشید؛ با آن‌ها دوستی‌تان را اظهار نمایید و دشمنی را پنهان

کنید، ولی از دین‌شان پیروی نکنید و نیز علیه مسلمانی آن‌ها را به طریقی کمک نکنید.

- این قول از گروهی از مفسرین مانند ابن عباس، ابوالعالیه ریاحی، جابر بن زید، روایت شده است و ابن جریر طبری نیز این قول را گفته است.

- این قول می‌رساند که اگر مؤمنی از ضرری از سوی کافران در هراس بود که تحمل آن را ندارد؛ پس در این صورت اشکالی نیست که با آن‌ها در ظاهر بسازد و مدارا کند و از خوشرفتاری کار گیرد تا شر آن‌ها را از خود دفع کند، البته قلباً از آن‌ها و از اعمال کفری، فسق و نافرمانی‌شان بغض و نفرت داشته باشد.

- اینکه استثنا در آیه کریمه منقطع آمده دلالت بر این دارد که این‌گونه مدارا به معنای موالات با کفار نیست.

* قول دوم: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْلَةً﴾ [آل عمران: ۲۸] «مگر اینکه (از آزار و اذیت) آن‌ها بترسید».

یعنی اینکه بین شما و برخی از کفار خویشاوندی و صلہ‌رحمی وجود دارد، پس از قطع صلہ‌رحم خودداری نموده و آن را وصل نمایید بدون اینکه از دین‌شان پیروی کنید. و این قول قتاده و حسن بصری است.

- ابن جریر طبری رحمته این قول را از نظر معنی در خود آن صحیح خوانده اما گفته است که لفظ آیه بر آن دلالت ندارد.

معنایی را که قتاده و حسن رحمهما الله ذکر نموده‌اند در مورد آن قول الله متعال که درباره پدر و مادر کافر آمده است دلالت دارد. طوری که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ [لقمان: ۱۵].

«و اگر آن دو (مشرك باشند و) تلاش کنند که تو چیزی را که به آن علم نداری شریک من قرار دهی، پس از آنان اطاعت نکن».

و همچنین می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقْتِلُوْكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ اَنْ تَبْرُوْهُمْ وَتُقْسِطُوْا اِلَيْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ﴾ [الممتحنة: ۸]

«الله شما را از نیکی‌کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در (امر) دین با شما

نجنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نهی نمی‌کند، بی‌گمان الله عدالت پیشگان را دوست دارد».

و سبب نزول این آیه راجع به قصهٔ مادر أسماء بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنها می‌باشد.

درجات کفار و احکام تعامل با آنها:

* الله متعال در قرآن کریم کفار را به سه دسته تقسیم نموده است: دسته اول پدر و مادر کافر، دسته دوم کسانی که بر ضد مسلمانان نجنگیدند و کسی را علیه مؤمنان کمک نکردند، دسته سوم جنگجویان کافر و همکاران آنها که در جنگ و تجاوز علیه مؤمنان همکاری کرده‌اند. الله متعال برای هر دسته و گروه سه‌گانه، حکم خاصی بیان می‌فرماید.

* الله متعال درباره پدر و مادر کافر و همچنین خویشاوندانی که از گروه سومی (جنگجویان و همکاران آنها) نیستند، امر نموده تا با ایشان احسان صورت گیرد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَرَوَّضَيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَى وَهْنٍ وَفَضَّلَهُ فِي غَامَيْنِ أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ ﴿١٤﴾ وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾﴾ [لقمان: ۱۴-۱۵] «و به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد، و از شیر بازگرفتنش در دو سال است، (آری، سفارش کردیم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر به جای آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است. * و اگر آن دو (مشرك باشند و) تلاش کنند که تو چیزی را که به آن علم نداری شریک من قرار دهی، پس از آنان اطاعت نکن، و در دنیا با آنان به شایستگی رفتار کن، و از راه کسی پیروی کن که (توبه‌کنان) به سوی من باز آمده است، سپس بازگشت (همه) شما به سوی من است، آنگاه شما را از آنچه انجام می‌دادید؛ آگاه می‌کنم».

* اما درباره گروه دوم چنین می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَىكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُجْرِبُوْكُمْ مِّنْ دِينِكُمْ أَنْ تَبْرُوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٨﴾﴾ [الممتحنة: ۸] «الله شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که

در (امر) دین با شما جنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نهی نمی‌کند، بی‌گمان الله عدالت پیشگان را دوست دارد».

* و اما الله متعال راجع به گروه سوم چنین ارشاد می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُم الظَّالِمُونَ﴾ [الممتحنة: ۹].

«تنها شما را از دوستی با کسانی نهی می‌کند که در (امر) دین با شما جنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون کرده‌اند، و بر بیرون‌راندن شما (دیگران را) کمک (و پشتیبانی) کرده‌اند، و هرکس با آن‌ها (رابطه) دوستی بگیرد، پس آنان ستمکاران هستند».

- ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُمْ﴾ یعنی آن‌ها را به دوستی می‌گیرند چنانکه منافقان چنین می‌کنند.

ابن جریر طبری رحمته می‌گوید: الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ﴾ [الممتحنة: ۹] ای مؤمنان! الله شما را از دوستی با ﴿عَنِ الَّذِينَ قَتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ﴾ [الممتحنة: ۹] کافران مکه که شما را از دیارتان بیرون کرده‌اند، و بر بیرون‌راندن شما (دیگران را) کمک (و پشتیبانی) کرده‌اند نهی می‌کند. ﴿وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوهُمْ﴾ [الممتحنة: ۹] و می‌افزاید: و کمک کردند کسانی را که شما را از سرزمین‌تان (مکه مکرمه) بیرون راندند، که آن‌ها را به دوستی بگیرید، پس برای آن‌ها دوستان و یاوران باشید ﴿وَمَن يَتَوَلَّهُمْ﴾ [الممتحنة: ۹] ابن جریر رحمته می‌گوید: و کسی از شما یا غیر از شما که آن‌ها را به دوستی می‌گیرند ﴿فَأُولَٰئِكَ هُم الظَّالِمُونَ﴾ [الممتحنة: ۹]؛ آن‌ها کسانی هستند که به دوستی نگرفتند کسانی را که برایشان جایز است به دوستی بگیرند بلکه کسانی دیگر را به دوستی گرفتند، و این دوستی و یاری خود را در جای نامناسب به‌کار بردند، و در این امر مخالفت پروردگار را نمودند.

حکم موالات با کفار:

* موالات (هم‌پیمان شدن و دوستی) با کافران بنده را از دین اسلام خارج می‌کند و یکی از نواقض اسلام به‌شمار می‌رود؛ پناه بر الله.

* موالات شامل محبت و ورزیدن به کفار در امور دین شان، رضایت به دین کافران، یاری کردن آنها علیه مسلمانان و دشمنی با الله و دین او تعالی می شود که از جمله نواقض اسلام است.

* برخی از علمای دعوتگر میان حکم موالات و تولی فرق قایل هستند، در حالی که این فرق و تفاوت را از سلف رحمهم الله سراغ ندارم و زبان عربی نیز آن را تایید نمی کند؛ چون موالات و تولی در لغت عرب و استعمال و گفتار سلف رحمهم الله یکی است و هر دو لفظ، دلالت به دوستی گرفتن کافران دارد.

* برخی از این علمای دعوتگر موالات را به محبت با بعضی از کفار در امور دنیوی، بدون اینکه آنها به دوستی گرفته شوند، تفسیر می کنند که در حقیقت این موالات نیست و این مسئله احکامی مرتبط به خودش را دارد.

* باید در چنین مسایلی این دو بخش را از هم جدا کرد، چون الله متعال موالات با کفار و دوستی با آنها را حد فاصل بین اسلام و کفر تعیین کرده است.

* موالات عبارت است از: موافقت و سازش و یاری رساندن و طرفداری در جنگ علیه اسلام و مسلمین، پس کسی که با کفار برای جنگ بر ضد مسلمانان پیمان بست بدون شک آنها را به دوستی گرفته و از دین اسلام خارج و مرتد شده است.

* و اما محبت و ورزیدن با بعضی کفار در امور دنیوی که جنگ علیه مسلمانان را دربر ندارد و همنشینی و معاشرت با آنها دارای احکام دیگری است و موالات با کفار محسوب نمی شود و برخی از این روابط جایز است البته با در نظر داشت ضوابط شرعی آن، و برخی از آن حرام و ناجایز می باشند.

* اما مثال هایی که معتقدان جدایی بین موالات و تولی درباره موالات ذکر نموده اند که گویا موالات تولی نیست، در حقیقت از نشانه های سهل انگاری در معامله با کفار است، یا اینکه از وسایل موالات می باشد؛ پس اختلاف در نامگذاری این حالات به نام موالات است.

* تولی کفار به دوستی برگزیدن آنها است و معنای موالات نیز همین است. و برای هر لفظی معنای شرعی آن معتبر می باشد که حکم بر آن تعلق می گیرد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿۸۰﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿۸۱﴾﴾ [المائدة: ۸۰-۸۱]

«بسیاری از آن‌ها را می‌بینی که با کافران (و بت‌پرستان) دوستی می‌کنند، چه بد است آنچه نفس‌هایشان برای آنان پیش فرستاده است که الله بر آن‌ها خشم بیاورد، و آنان در عذاب جاودانه خواهند ماند * و اگر به الله و پیامبر و آنچه بر او نازل شده، ایمان می‌آوردند (هرگز) آنان (کافران) را به دوستی بر نمی‌گزیدند، ولی بسیاری از آن‌ها فاسق هستند». پس به دوستی گرفتن آن‌ها به معنای تأیید نمودن‌شان است.

* برای مسلمان جایز نیست کفار را به دوستی بگیرد هرچند پدر، مادر یا کسی از قبیله او باشد، چون دوست‌گرفتن و کمک‌نمودن به آن‌ها علیه دعوت اسلام و مسلمانان، کفر و خارج‌شدن (ارتداد) از دین الله ﷻ می‌باشد.

* اما همنشینی، معاشرت و احسان با آن‌ها بدون موالات، در این باب (موالات) داخل نیست، و این امور دارای درجات بوده و احکام خاص خود را دارند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبَيْهِمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾ [لقمان: ۱۵] «و اگر آن دو (مشرك باشند و) تلاش کنند که تو چیزی را که به آن علم نداری شریک من قرار دهی، پس از آنان اطاعت نکن، و در دنیا با آنان به شایستگی رفتار کن».

- پس مصاحبت نیک با والدین کافر واجب است، و این مصاحبت نیک هیچ رابطه‌ای با موالات ندارد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَىٰ الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۳﴾﴾ [التوبة: ۲۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! پدران خود و برادران خود را دوستان (و اولیاء) خود قرار ندهید، اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند، و کسانی از شما که آنان را دوست (و ولی) خود قرار دهند، پس آنان همان ستمکاران هستند».

- الله متعال به مصاحبت نیک با آن‌ها امر نموده و از دوستی با آن‌ها نهی فرموده و هشدار داده است، و کسی که آن‌ها را به دوستی بگیرد او را از جمله ظالمان خوانده و

تهدید به عذاب دردناکی نموده است؛ پس معلوم شد که مصاحبت آن‌ها به نیکویی، از موالات به شمار نمی‌رود.

* ابن جریر رحمته در تفسیر این آیه سوره توبه می‌گوید: الله متعال برای مؤمنان و پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: پدران و برادران خود را هم‌راز و دوستان نگیرید که اسرارشان را برایشان افشا کنید، و آن‌ها را از چیزهای پنهانی اسلام آگاه کنید. و ماندن در میان آن‌ها را بر هجرت به دار الاسلام ترجیح بدهید ﴿إِنْ أَسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ﴾ [التوبة: ۲۳] «اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند».

ابن جریر رحمته در شرح این آیه ﴿إِنْ أَسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ﴾ می‌فرماید: اگر کفر به الله متعال را انتخاب کردند و آن را تصدیق نموده و به آن اقرار کردند.

* این تفسیر ابن جریر رحمته درست است و چیزی است که نصوص قرآنی بر آن دلالت دارد؛ پس یاری‌رساندن کفار علیه مسلمانان و دوستی با آن‌ها کفر بوده و ارتداد از دین الله صلی الله علیه و آله است، هرچند کسانی را که به دوستی گرفتند پدران، فرزندان، و هم‌قبیله‌اشان باشند.

* هرگاه کسی مقاصد شریعت اسلامی را به‌درستی بفهمد حدودی را که الله صلی الله علیه و آله در قرآن کریم بیان فرموده برایش واضح می‌گردد.

* هرگاه این‌همه مسایل معلوم و فهمیده شد پس آنچه را که الله متعال در معامله با کفار مانند مصاحبت نیکو، معاشرت مرد با همسرش که از اهل کتاب باشد، و احسان با کافرانی که الله متعال احسان نمودن با آن‌ها را اجازه داده اموری است که هیچ رابطه‌ای با موالات ندارند.

و همچنین تمجیدکردن از بعضی خصلت‌های نیکویی که در برخی از کافران مشاهده می‌شود موالات با آن‌ها نبوده بلکه جایز است و باکی ندارد. و یقیناً پیامبر صلی الله علیه و آله بعضی خصلت‌های حسنه برخی از کفار را مدح و ستایش نموده است طوری که به اشج عبدالقیس فرمود: «إِنَّ فِيكَ خَصْلَتَيْنِ يُحِبُّهُمَا اللَّهُ: الْحِلْمُ، وَالْأَنَاةُ»^۱ «در تو دو صفت وجود دارد که الله متعال آن را دوست می‌دارد، بردباری و وقار».

- لیکن نباید خصلت‌های نیکوی آن‌ها وسیله‌ای برای دوست‌داشتن اعمال باطل آن‌ها شود، یا برخی از خصلت‌های نیکوی آن‌ها سبب فریب خوردن مسلمان نشود که باور کند آن‌ها در دین‌شان بر حق هستند.

بستن راه‌ها و ذرائعی که منجر به دوستی با کفار می‌شود

شریعت، دستاویز قرار دادن اموری را که به موالات کفار منجر می‌شود منع نموده است

* شریعت اسلام برای منع اموری که منجر به موالات کفار می‌شود آمده است، طوری که الله متعال از هم راز گرفتن آن‌ها نهی نموده است و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِيٰطَنَةً مِّنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُوًّا مَا عٰبَتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۱۸﴾ [آل عمران: ۱۱۸] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان (کافران)، دوست و) محرم اسرار نگیرید، آن‌ها از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌کنند. آن‌ها دوست دارند که شما در رنج و زحمت باشید. به راستی دشمنی از دهان (و زبان)‌شان آشکار شده است، و آنچه سینه‌هایشان پنهان می‌دارد؛ بزرگ‌تر است، بی‌شک ما آیات و نشانه‌های (دشمنی آنان) را برای شما بیان کردیم، اگر بیندیشید».

* همرازگرفتن کافران، سبب انس و الفت با آن‌ها شده و بالاخره منجر به مشورت‌گرفتن از آن‌ها می‌شود و از امور محرمانه و اسرار دین اسلام مطلع می‌شوند، لیکن این موارد موالات نیستند، بلکه ذریعه و وسیله منجرشدن به موالات هستند، و میان آن دو، تفاوت وجود دارد، و قطعاً الله متعال مؤمنان را که این آیه در شأن آن‌ها نازل شده است به داشتن ایمان مخاطب قرار داده است.

* ابن اسحاق از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که فرمود: عده‌ای از مسلمانان با عده‌ای از یهود ارتباط داشتند، چون میان‌شان در دوران جاهلیت همسایگی و عهد و پیمان وجود داشت، پس الله متعال درباره آن‌ها این آیه کریمه را نازل فرمود که از هم راز گرفتن آن‌ها اجتناب ورزند تا مبدا مورد فتنه آن‌ها قرار گیرند، چنانکه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِيٰطَنَةً مِّنْ دُونِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۱۸] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان (کافران) (دوست و) محرم اسرار نگیرید». تا این فرموده الله

متعال ﴿وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كَلِمَةً﴾ [آل عمران: ۱۱۹] «و شما به همه کتاب (های آسمانی) ایمان دارید».

* آن گروه از صحابه کرام که این آیه کریمه درباره آنها نازل شده است از دوستان کفار نبودند و محبتی به دین آنها نداشتند و نه علیه مسلمانان آنها را یاری می‌رساندند. ولی کاری که می‌کردند حرام بود، چون شاید منجر به موالات و دوستی با کفار می‌شد، زیرا هرکس اطراف منطقه ممنوعه راه برود نزدیک است که به آن وارد شود.

* این خصلت هر کس را به موالات و دوستی کفار بکشاند چنین شخصی مرتد شده از دایره اسلام خارج می‌گردد. اما کسی را که به موالات کفار نمی‌کشاند پس او گنهکار شده و به خاطر این معصیت فاسق می‌گردد اما محکوم به کفر نمی‌شود.

کسی که با کافران حربی و متجاوز و متخاصم برای رسیدن به مصالح دنیوی محبت ورزد، بدون اینکه محبت آنها یا دین‌شان در قلب او جای گیرد، و در این محبت‌ورزیدن وی یاری‌رساندن کافران علیه مسلمانان نباشد پس چنین شخصی فاسق بوده و مخالف رهنمودهای الهی عمل کرده است، اما به مجرد این عملکردش کافر شمرده نمی‌شود.

* همچنین عملکرد او موالات نامیده نمی‌شود بلکه وسیله‌ای است که منجر به موالات کفار می‌شود، و شریعت الهی برای مسدود نمودن این باب آمده است. به طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿تَسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمُؤَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ [الممتحنة: ۱] «شما پنهانی با آنها پیوند دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه که پنهان می‌دارید و آنچه که آشکار می‌سازید دانایتر هستم. و هرکس از شما چنین (کاری) کند یقیناً راه راست را گم کرده است».

* همچنین تمجید و ستایش از برخی صفات و خصلت‌های حرام کافران و دوست‌داشتن آن خصلت‌ها، حرام بوده و جایز نیست، مانند ستایش از آوازخوانی آوازخوان‌های آنها، و همچنین همکاری با آنها در برخی از معاصی و گناهان مانند آوازخوانی و دیگر اعمال نامشروع که حرام هستند طوری که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [المائدة: ۲] «و (هرگز) در راه گناه و تجاوز همکاری نکنید، و از الله بترسید، بی‌گمان الله سخت کیفر است».

* اما اگر این همکاری به دوست گرفتن کفار و پشتیبانی‌شان علیه مسلمانان منجر شد پس این همکاری ارتداد از دین اسلام است.

* برخی از عملکردها در ظاهر یکی می‌باشند اما حکم آن براساس سبب آن متفاوت است؛ طوری که بعضی آن را انجام می‌دهند و به سبب آن گنهگار و فاسق می‌شوند ولی محکوم به کفر نمی‌شوند، و برخی دیگری آن را انجام می‌دهند که به سبب آن مرتد می‌شوند.

* اگر هدف از همکاری شخص با کفار، دوست گرفتن آن‌ها باشد و در جنگ علیه اسلام از آن‌ها پشتیبانی کند، و در فاسد نمودن اخلاق مسلمانان و غلبه پیدا کردن کفار بر مسلمانان آن‌ها را یاری دهد، پس این عملکردها شخص را از دایره اسلام خارج می‌کند.

* و کسی که هدفش این نبوده و فقط می‌خواست به این وسیله به لهو و لعب پردازد بدون اینکه قصد دشمنی و مخالفت با الله متعال را داشته باشد پس چنین شخص مرتکب عمل منکر و شر بزرگی شده است که ترس از عواقب وخیمی بر او می‌رود.

* پیامبر ﷺ از صحابی جلیل حاطب بن ابی بلتعنه توضیح خواست چون وی به ایمان و نصرت دادن الله و رسولش معروف بود، اما از منافقان، کسانی که یهود را به دوستی گرفته بودند، جزئیات را نپرسید چون از حال‌شان آگاه بود.

* صحابی جلیل حاطب رضی الله عنه پیامبر ﷺ را از هدف و قصدش باخبر ساخت، و پیامبر ﷺ او را تصدیق کرد که واقعا وی بعد از اینکه مسلمان شده، این کار را به خاطر رضایت به کفر نموده است، پس پیامبر ﷺ او را تصدیق نموده از راستگویی وی دیگران را باخبر ساختند.

و در روایتی آمده است که حاطب رضی الله عنه گفت: ای رسول الله! به الله سوگند که من در ایمانم به الله متعال و در اطاعت از پیامبرش صادق هستم اما در مکه بیگانه بودم و خانواده من در میان مشرکان مکه بودند و بر آن‌ها ترسیدم، پس نامه‌ای به مکه

فرستادم که هیچ گونه ضرری به الله و رسولش نمی‌رساند، تا به این وسیله سودی به خانواده‌ام برسد.^۱

* پرسشی که پیامبر ﷺ از حاطب نمود بر این دلالت دارد که چه چیزی حاطب را وادار به آن کار نمود و قصد وی چه بوده است.

خبردادن پیامبر ﷺ از صداقت حاطب رضی الله عنه دلالت بر این دارد که حکم بر کسی که مانند فعل حاطب انجام بدهد بر مبنای صداقت و راستگویی معتبر خواهد بود.

بعضی از علما می‌گویند که در برخی از اعمال، نوعی از موالات وجود دارد به این معنا که صراحتاً موالات با کفار در آن نیست، و این دربارهٔ حکم کردن بر اعمال ظاهری است که قصد و هدف فاعل آن معلوم نیست یا اینکه فاعل آن در این کارش دارای درجات است.

* در اصل تشبه به کفار حرام است، و برخی از آن بنده را به کفر می‌رساند و برخی دیگر چنین نیست، و قابل ذکر است که هر تشبه موالات نمی‌باشد.

دسته‌بندی مسلمانان در بیزاری از کافران:

* وقتی مسایل گذشته واضح شد می‌دانی که مسلمانان در رابطه با بیزاری از کافران به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- گروهی در برائت و بیزاری افراط نموده‌اند طوری که از حدود الله متعال در این مسأله تجاوز کرده‌اند که در نتیجه مرتکب ظلم، تجاوز، و نفرت‌انگیزی شده مردم را از دین متنفر ساخته‌اند؛ در حالی که چنین کاری برایشان حلال نیست، و این‌ها در این مسأله اشتباه بسیار بزرگی کرده‌اند.

- و گروهی در این مسأله تفریط و سهل‌انگاری نموده‌اند به حدی که در برخی از امور دنیوی با کفار محبت و مودت ورزیده‌اند البته بدون اینکه آن‌ها را دوست و ولی خود بگیرند، اما با انجام چنین کاری مخالفت با ارشاد الهی نموده و کاری را انجام داده‌اند که الله متعال آن را اجازه نداده است.

۱- با این الفاظ در مستدرک حاکم: ۶۹۶۶، اما اصل داستان حاطب بن ابی‌بلتعه با الفاظ دیگر در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت شده است.

- پس عملکرد این دو گروه مخالف ارشاد الهی است و مرتکب اشتباه شده و گنهکار هستند.

- و گروهی راه وسط را اختیار نموده‌اند که با پیروی از ارشاد الهی احکام و فرامین شرعی را در این مورد انجام داده‌اند طوری که از کفر و کافران بیزاری جسته‌اند و با آن‌ها براساس مقتضیات و ضوابط شرعی معامله کرده‌اند؛ حلال را حلال و حرام را حرام شمرده‌اند و در رابطه با کفار حدود الله ﷺ را مراعات نموده‌اند، پس این‌ها توفیق‌یافتگان و نجات‌یافتگان هستند.

احکام متعلق به تعامل با کفار

* الله متعال احکام معامله با کفار را در قرآن کریم بیان نموده است و پیامبر ﷺ نیز آن را توضیح داده است، و کسی که می‌خواهد جزئیات و تفصیلات این مسایل را بداند می‌تواند آن را از کتاب‌های فقهی فراگیرد.

* الله متعال مناکحه با مشرکان عبادت‌کننده نمادها و خوردن ذبیحه آن‌ها را حرام قرار داده است. و مناکحه با زنان اهل کتاب (یهود و نصاری) را حلال قرار داده و غذای آن‌ها را نیز مباح قرار داده است، و استفاده از اثاثیه و وسایل و ظروف کفار را حرام قرار داده، و تشبه به کفار را حرام اعلام کرده است، و احکام رد و بدل کردن هدیه‌ها میان مؤمنان و کافران را بیان نموده که چه چیزی از آن جواز دارد و چه چیزی جواز ندارد، و دیگر احکامی که یک طالب علم به فراگیری آن نیاز دارد، خصوصاً کسی که بیشتر در معامله با کفار دچار است، تا بداند که چه چیز برایش حلال است و چه چیز حلال نیست، البته قلبش باید مالمال با محبت الله و رسولش و نفرت از شرک و مشرکان باشد.

حکم تبریک‌گفتن به کافران در عیدها و جشن‌هایشان:

* تبریک‌گفتن به کفار در عیدهای آن‌ها جایز نیست، و حکم گوینده، نظر به قصد او فرق می‌کند.

- کسی که تبریک اعیاد کفار را به آن‌ها با رضایتمندی از آنچه انجام می‌دهند بگوید؛ پس چنین شخصی کافر بوده از دین اسلام خارج است؛ پناه بر الله.

- و کسی که با عباراتی که در آن ملاطفت و خوشرویی وجود دارد کافران را تبریک گفت درحالی که نمی‌خواهد با این کار از عقاید آن‌ها رضایت نشان دهد پس چنین شخصی مرتکب فعل حرام شده است اما محکوم به کفر نمی‌شود مادامی که قلباً کفر آنها را بد ببیند.

- امام ابن قیم رحمته الله می‌گوید: تبریک‌گفتن به شعایر و مناسبت‌های مربوط به کفار به اتفاق حرام است، مثل اینکه شخصی اعیاد و روزه‌هایشان را تبریک گفته و بگوید: عیدت مبارک، یا به مناسبت این عید تبریک می‌گویم و یا همانند آنها؛ حالا اگر گوینده آن از کفر سالم بماند باز هم عمل او از محرمات بشمار می‌رود، و برابر به تبریک‌گفتن به کافری به خاطر سجده‌نمودنش برای صلیب است، گناه آن نزد الله متعال چنان بزرگ است مانند کسی که الکل استفاده می‌کند یا قتل نفس کرده یا مرتکب زنا شده است. و بیشتر کسانی که قدر و منزلتی برای دین قرار نمی‌دهند مرتکب این امر (تبریک به اعیاد کفار) می‌شوند و نمی‌دانند چه کار زشت و قبیحی کرده‌اند، پس کسی که به عاصی یا بدعتی و یا کافری احترام بگذارد و از عملی که انجام می‌دهد قدردانی نماید، بدون شک در معرض خشم و غضب الله تعالی قرار گرفته است.

- و ابن عثیمین رحمته الله می‌گوید: بر مسلمان مشابهت به کفار در برگزارکردن محفل‌ها و مناسبت‌های آنها، یا رد و بدل کردن هدایا یا توزیع شیرینی، غذا دادن، تعطیل کردن کارها و مانند آن حرام است، به دلیل این که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ»^۱: «هرکس خود را به قومی تشبیه کند پس او از آن‌ها است».

کسی که همراه کافران در محافل و خوردنی‌هایشان مشارکت کرد یا اینکه برای لذت‌بردن در فسق، فجور و آوازخوانی آن‌ها شریک شد یقیناً حرام بزرگی را مرتکب شده است، لیکن وی محکوم به کفر نیست مادامی که قلباً از کفر و شرک آن‌ها نفرت داشته باشد.

سوال‌های تطبیقی متعلق به درس‌های گذشته (۱)

پرسش‌های زیر به طور فرضی بوده و از برخی نمونه‌های واقعی برگرفته شده است که در مسایل اعتقادی با استفاده از آن فتوا داده می‌شود تا معلم به وسیله آن درک و فهم و برداشت شاگردان از درس‌های قبلی را دریابد.

س ۱: شخصی اعلام دوره آموزشی که توسط یکی از مؤسسات سازمان دهی می‌شود را یافت که در مورد برخی از اهداف این دوره چنین نگاشته شده بود: در این دوره آموزشی نظریاتی مورد مطالعه قرار می‌گیرد که - به گفته خودشان - ثابت می‌سازند تمام اعمالی که مردم آن را اشتباه و خطا می‌پندارند، (این اعمال) قابل توجیه بوده و دارای انگیزه‌های مثبت می‌باشند، و با نگاه مثبت به چنین اعمالی نگریستن، دیدگاه درستی است آن هم برای پذیرش دیگران و همزیستی با آن‌ها همان گونه که آن‌ها هستند.

حکم ثبت نام در این دوره چیست؟ با ذکر دلیل بیان نمایید.

س ۲: مردی در خواب اختلال دارد، و بیشتر در نمازهای فجر در خواب می‌ماند، آیا برای او درست است که دیگران را برای ادای نماز فجر با جماعت مسلمانان دعوت کند؟

س ۳: مردی با خانواده خود از کنار افرادی که مواد الکلی استفاده می‌کردند گذشت، و ترسید که اگر آن‌ها را مانع شود بر خانواده او حمله‌ور خواهند شد، پس آیا در چنین وضعیتی به آن‌ها اعتراض کند؟

س ۴: مردی با ملحدی روبرو شد که وجود خالق سُبْحٰنَہٗ را انکار می‌کند، پس چگونه او را با دلایل قانع سازد؟

س ۵: شخص مسلمانی با شخصی نصرانی در کارخانه ظرف‌سازی و فروش آن شریک شد، حکم این عملکرد مسلمان چیست؟

س ۶: پلیس یک باند پنج نفری را دستگیر کرد که اسامی آن‌ها از این قرار است:

۱- خالد (مسلمان)

۲- زید (مسلمان)

۳- ماریا (زن نصرانی)

۴- ووتش (نصرانی)

۵- الیعازر (یهودی)

این باند به اختلاس، تقلب کاری و سرقت می‌پرداختند، پس حکم عملکرد خالد و زید با این باند چیست؟ و آیا این کار سبب می‌شود که آن‌ها از دین اسلام خارج شوند؟

س ۷: دانشجوی مسلمان در خارج از کشور، با دانشجوی دختر نصرانی آشنا شد و با او پیوند دوستی را برقرار کرد؛ حکم عملکرد این دانشجوی مسلمان چیست؟ و آیا سبب ارتداد وی از دین اسلام می‌شود؟

س ۸: کارمند اطلاعات یک کشور کافر با پژوهشگر و متخصص مسلمان ملاقات نموده و از او در تهیه تحقیقی پیرامون فعالیت‌های دعوی در یکی از کشورهای اسلامی و منابع مالی این فعالیت‌ها و تاثیر آن بر مردم این کشور درخواست همکاری نمود و اینکه برای آن‌ها توصیه‌های مناسبی را در رابطه با جلوگیری از این فعالیت‌های دعوی و منابع مالی آن و بدنام ساختن چهره‌های دست‌اندرکاران آن برای آن‌ها ارائه نماید. این پژوهشگر مسلمان معلومات مورد نیاز اطلاعات را تهیه نموده و به کارمند مذکور تسلیم نمود، و در مقابل، مبلغی از پول و از هدایای تشویقی نیز بهره‌مند شد.

حکم عملکرد این پژوهشگر مسلمان چیست؟

درس ششم:

شرح اصل اول؛ شناخت بنده از الله متعال

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله می گوید:

(الله متعال تو را به طاعتش راه بنماید: بدان که دین حنیف ابراهیمی این است که الله سبحانه را به یگانگی و با اخلاص عبادت کنی. این است آن هدفی که الله متعال همه مردم را برای تحقق آن آفریده و به آن امر کرده است، چنانکه می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] «جن و انس را جز برای آنکه مرا عبادت کنند نیافریده‌ام».

معنای (یعبدون) در آیه (یوحدون) است، یعنی مرا به یگانگی عبادت کنند.

بزرگ‌ترین و مهم‌ترین چیزی که الله متعال به آن امر فرموده توحید است، و توحید یعنی الله سبحانه را به یگانگی عبادت کردن. و بزرگ‌ترین چیزی که از آن باز داشته شرک است، و شرک یعنی کسی یا چیز دیگری را با او تعالی به عنوان عبادت خواندن، و دلیلش اینکه الله متعال می فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶] «و (تنها) الله را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نکنید».

اگر از تو پرسیده شود: اصول سه‌گانه‌ای که شناخت آن بر هر انسانی واجب است چیست؟

بگو: ۱- شناخت پروردگار. ۲- شناخت اسلام که دین پسندیده پروردگار است. ۳- شناخت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله.

اگر از تو پرسیده شود که پروردگارت کیست؟ بگو پروردگارم ذاتی است که با نعمت‌های فراوانش مرا و سایر جهانیان را آفریده و پرورش داده است، او یگانه معبود من است که جز او هیچ معبودی ندارم. و دلیلش اینکه الله متعال می فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الفاتحة: ۲] «هرگونه ثناء و ستایشی ویژه پروردگار عالمیان است».

جز ذات پروردگار، هر صنف دیگری در این جهان برای خودش عالمی است که من نیز جزوی از یک عالم هستم.

اگر از تو پرسیده شود: پروردگارت را چگونه شناختی؟ بگو: با آیات و مخلوقاتش؛ که از آن جمله می‌توان به شب و روز و خورشید و ماه به عنوان نمونه‌ای از آیات، و به آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه و آنچه در آن‌ها و در بین آن‌ها است به عنوان نمونه‌ای از مخلوقات الله اشاره کرد. و دلیلش اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿لَخَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرَ مِنْ خَلْقِ الْتَّائِسِ﴾ [غافر: ۵۷] «مسلماً آفرینش آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر از آفرینش مردم است».

و می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [فصلت: ۳۷] «و از نشانه‌های قدرت او شب و روز و خورشید و ماه است، خورشید و ماه را سجده نکنید، بلکه الله را که آن‌ها را آفریده است سجده کنید».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُعْشَىٰ اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۵۴].

«همانا پروردگار شما الله است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش -چنانکه خود می‌داند- قرار گرفت، شب را به روز -و روز را به شب- می‌پوشاند، و خورشید و ماه و ستارگان را -آفرید- که رام شده فرمان او هستند، بدانید که خلق و امر صرفاً از آن او است، با برکت است الله که پروردگار جهانیان است».

و "الرَّبُّ" یعنی پروردگار که همان معبود بر حق جهان است و دلیلش اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۲۱-۲۲].

«ای مردم پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده است عبادت کنید تا پرهیزگار شوید * آنکه زمین را -همچون- زیر انداز و آسمان را -همچون- سر پناه شما کرد، و از

آسمان آبی فرو فرستاد، آنگاه با آن -انواع- میوه‌ها برای روزی شما برآورد، پس آگاهانه برای او همتا نیاورید».

ابن کثیر رحمته می‌فرماید: «خالق و آفریدگار همه این مخلوقات یگانه ذاتی است که شایسته و مستحق عبادت است.»

عناصر درس:

- بیان معنای حنیفیت
- امر به متابعت از ملت ابراهیم علیه السلام
- * بیان معنای اخلاص
- * بیان بزرگ‌ترین چیزی که الله متعال به آن امر نموده که همان توحید است.
- * بیان بزرگ‌ترین چیزی که الله متعال از آن نهی نموده که همان شرک است.
- * بیان اصول سه‌گانه که شناخت آن‌ها بر بنده واجب است و عبارت است از: شناخت پروردگار، شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و شناخت دین مبین اسلام با دلایل.
- * بررسی اصل اول که همانا شناخت بنده از پروردگارش سبحانه و تعالی می‌باشد.
- بیان معنای رب.
- بیان شیوه‌های شناخت بنده از پروردگارش سبحانه و تعالی
- مثال‌هایی از آیات که دلالت بر بطلان عبادت غیر الله متعال دارد.
- دلایل وجوب توحید در قرآن کریم.

بیان معنای حنیفیت

* حنیفیت ملت (آیین) ابراهیم علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروی از آن امر فرموده‌اند، و طوری که در تفاسیر، به معنای ملت توحید و دین استوار تفسیر شده است.

هنگامی که ابراهیم علیه السلام قومش را در حال شرک‌ورزیدن در عبادت الله صلی الله علیه و آله مشاهده کرد برای آن‌ها دلایل توحید و یگانگی پروردگار را بیان نمود. الله متعال سخنان او را چنین نقل می‌کند: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۷۹﴾ [الأنعام: ۷۹] «به تحقیق من روی خود را به سوی کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورد، حقگرا هستم و از مشرکان نیستم». پس این آیه کریمه دلالت بر این دارد که وی (ابراهیم علیه السلام) راست و موحد است و آن‌ها راست و موحد نیستند.

* حنیفا: یعنی راست، مستقیم و موحد.

* ابن جریر رحمته الله می‌گوید: حنیف یعنی: او راست و مستقیم از هر کجی است، و گفته‌اند: مردی که پایش را بر پای دیگری می‌گذارد با توجه به ایمنی و سلامتی او به وی احنف می‌گویند، طوری که به سرزمین پر مهلکه «المفازه» می‌گویند که به معنای پیروشدن بر آن مهلکه با نجات‌یافتن و سلامتی از آن است، و طوری که به فرد نیش خورده می‌گویند سالم به خاطر خوشبین بودن به سلامتی وی از هلاکت، و مانند این.

* و می‌گویند مردی حنیفیت می‌ورزد، یعنی در جستجوی راهی که استوارترین راه‌ها است دقت و کنجکاوی می‌کند.

حنیف کسی است که در راه راست باشد، و ملت حنیفی دین درست و راست است که همان دین توحید می‌باشد. الله متعال به پیامبرش چنین می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ أَقَمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۵﴾ [یونس: ۱۰۵] «و اینکه روی خود را به آیین حنیف متوجه کن، و هرگز از مشرکان مباش!».

و می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ [الروم: ۳۰] «پس روی خود را با حق‌گرایی (و اخلاص) به سوی دین آور، فطرت الهی است، که (الله) مردم را بر آن آفریده است، دگرگونی در آفرینش الله نیست، این است دین استوار، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿۵﴾ [البینة: ۵] «و آنان فرمان نیافتند جز اینکه الله را عبادت کنند درحالی که دین خود را برای او خالص گردانند (و از شرک) به توحید (و دین ابراهیم) روی آورند. و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، و این است دین راستین و مستقیم».

این آیات دلالت آشکار دارد که حنیفیت ملت مستقیم و راست است.

* در صحیح مسلم حدیثی از عیاض رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله از پروردگارش نقل می‌کند که فرمود: «إِنِّي خَلَقْتُ عَبَادِي حُنَفَاءَ كُفَّهِمْ، وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَأَجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ، وَحَرَّمْتُ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَلْتُ لَهُمْ، وَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا»^۱ «من همه بندگانم را حنیف و حق‌گرا آفریده‌ام ولی شیاطین به سوی آن‌ها آمده و آنان را از دین‌شان گمراه ساختند، و آنچه را که من حلال کرده بودم، بر آنان حرام گردانیدند، و آن‌ها را دعوت کردند که به من شرک ورزند، درحالی که دلیلی بر آن نازل نکرده‌ام».

و احتیال، میل و انحراف از راه راست و منحرف‌شدن و پیچ و تاب‌خوردن در گمراهی و ضلالت را گویند، از این‌رو به شخص که عضوی از بدنش کج و خمیده باشد مجول می‌گویند.

* حسان بن ثابت رضی الله عنه در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوسفیان بن حارث را در شعری چنین هجو نموده است:

هَجَوْتُ مُبَارَكًا بَرًّا حَنِيفًا أَمِينَ اللَّهِ شَيْمَةً الْوَفَاءِ

کسی را هجو کردی که مبارک، نیک و حنیف است امین پروردگار که شیمه‌اش وفاست.

حنیفا: یعنی مستقیم و راست که هیچ‌گونه طعنی در آن یافت نمی‌شود.

از آنچه گذشت واضح شد که حنیفیت ملت استوار و راستی است که هیچ‌گونه میل، انحراف و کجی در آن وجود ندارد و نه راه طعنه در آن است که همان ملت توحید می‌باشد.

امر به پیروی از ملت ابراهیم علیه السلام

* الله متعال پیامبرش صلی الله علیه و آله را به متابعت و پیروی از ملت حنیف ابراهیم علیه السلام امر نموده است. و در چندین موضع از قرآن کریم ابراهیم علیه السلام را با وصف حنیف مورد ستایش قرار داده است، طوری که می‌فرماید: ﴿قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ

الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۵﴾ [البقرة: ۱۳۵] «بگو: بلکه از آیین ابراهیم که یکتاپرست بود و هرگز از مشرکان نبود (پیروی می‌کنیم)».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۹۰﴾ [آل عمران: ۹۵].

«بگو: الله راست گفت، پس از آیین ابراهیم که یکتاپرست و حق‌گرا بود، و از مشرکان نبود، پیروی کنید».

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿۱۲۵﴾ [النساء: ۱۲۵] «و چه کسی نیک آیین‌تر است از کسی که روی خود را به الله سپرد (و مخلصانه تسلیم شد) و نیکوکار (و فرمانبردار) بود و آیین پاک ابراهیم را پیروی کرد؟ و الله ابراهیم را به دوستی خود برگزیده است».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۲۱﴾ [الأنعام: ۱۲۱] «بگو: به تحقیق پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است، دین درست (و پابرجا)، دین (حنیف) ابراهیم یکتاپرست، که از مشرکان نبود».

و می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۲۳﴾ [النحل: ۱۲۳]. «سپس به تو (ای پیامبر!) وحی کردیم که از آیین ابراهیم که حنیف بود و از مشرکان نبود؛ پیروی کن».

و می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۲۴﴾ [النحل: ۱۲۰]. «به راستی ابراهیم (به تنهایی) امتی بود، فرمانبردار الله، حنیف (= خالی از انحراف) بود و (هرگز) از مشرکان نبود».

* حنیفیتی که آن را الله متعال مدح نموده و کسانی را که به این ملت هستند مورد ستایش قرار داده و پیامبرش ﷺ را به متابعت از آن امر فرموده و نیز بندگان را به آن امر نموده عبارت است از: اینکه راست بر این دین استوار باشند و چیزی را با الله متعال شریک نگردانند و عبادت را خالصانه برای الله متعال انجام بدهند.

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: قرآن همه‌اش دلالت بر این دارد که حنیفیت ملت ابراهیم علیه السلام است که همانا عبادت الله متعال به یگانگی و بیزاری از

شرک می‌باشد، و عبادت او تعالی به گونه‌ای که او تعالی امر نموده و آن را مشروع ساخته است اجرا می‌شود، و در این حنیفیت هیچ‌گونه عبادتی که با بدعت ایجاد شده است داخل نیست طوری که یهودیان و نصرانی‌ها عباداتی را ایجاد کردند که پیامبران هرگز به آن امر نفرموده بودند.

* و می‌افزاید: «اصمعی گفته است: کسی که از دین یهود و نصارا برگشته در نزد عرب به او حنیف می‌گویند».

بیان معنای اخلاص

* اخلاص در لغت عبارت از: تصفیه و پاکسازی است.

* و اخلاص در اصطلاح شرعی عبارت است از: خالص‌نمودن اعمال از شرک به الله ﷻ و یکتادانستن الله متعال در عبادت بدون هیچ شریکی با او تعالی.

* کسی که جز الله متعال را عبادت نکند به یقین که عبادت را برای الله متعال خالص ساخته است، و از عبادت غیر الله متعال آن را صاف، پاک و منزّه نموده است، و این همان توحیدی است که به آن امر شده‌ایم.

* اخلاص عبادت قلبی است از این‌رو مردمان مخلص با توجه به قوت و ضعف اخلاص بر یکدیگر فضیلت دارند.

* اخلاص دارای درجاتی است: اول آن خالص‌نمودن عمل از شرک اکبر می‌باشد و آن چیزی است که اسلام بنده جز با آن مورد پذیرش نیست، و بالاترین این درجات تحقق یافتن مرتبه احسان است.

* اخلاص در دو چیز افزایش می‌یابد:

- اولی: احسان در اخلاص با متانت انتظار داشتن اجر و ثواب از الله متعال و تصفیه عمل از هرگونه عیبی که به آن وارد می‌شود.

- و دومی: کثرت ادای نوافل علاوه بر فرایض؛ زیرا هر عبادتی را که بنده خاص و خالص برای الله متعال انجام می‌دهد، اخلاصش زیاده‌تر می‌شود.

* به هر اندازه‌ای که بنده بیشتر مخلص باشد نزد الله متعال محبوب‌تر و نزدیک‌تر خواهد بود و دلیل این سخن حدیث "ولی" است.

* و با سعادت‌ترین مردم به شفاعت پیامبر ﷺ کسی خواهد بود که خالصانه از قلب خود گفته است: لا إله إلا الله.

* قلب سالم قلبی است که از شرک و از اراده‌کردن کاری به خاطر غیر الله سالم باشد.

* کسی که عبادت را خالص برای الله متعال انجام داد؛ پس او از جمله مسلمانانی است که به دخول بهشت و نجات از آتش وعده داده شده‌اند.

* و کسی که عبادت را خالصانه برای الله متعال ادا نکرد، پس او مشرک، کافر و در عذاب دوزخ جاویدان است؛ پناه بر الله.

* از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ سخنی فرمود و من سخن دیگری. از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ يَدًّا دَخَلَ النَّارَ»^۱ «هرکس بمیرد درحالی که از غیر الله طلب حاجت می‌نماید چنین کسی داخل آتش خواهد شد»، و من (عبدالله بن مسعود) گفتم: «هرکس بمیرد و برای الله متعال شبیه و نظیری قرار ندهد و از غیر الله طلب حاجت ننماید چنین کسی داخل بهشت خواهد شد» [به روایت بخاری].

* آنچه را عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفته حدیثی مرفوع است و همچنین در صحیح بخاری حدیث مرفوعی از ابودر رضی الله عنه روایت شده است: «مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۲ «کسی از امت من که به الله شرک نرزیده و از جهان رحلت نموده است داخل بهشت می‌شود».

* اخلاص دارای فضیلت‌های بزرگی است از جمله:

- سبب نجات از عذاب آتش و ورود به بهشت می‌شود.

- یکی از شرط‌های قبول‌شدن عمل بنده است.

۱- صحیح بخاری: ۴۴۹۷.

۲- صحیح بخاری: ۱۲۳۷ و ۶۲۶۸.

- سبب رهایی از تسلط و رخنه کردن شیطان و فریب و فتنه‌انگیزی وی است. طوری که این فرموده الله متعال بر آن دلالت دارد: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [ص: ۸۲-۸۳].

«(ابلیس) گفت: پس به عزتت سوگند، که همه آن‌ها را گمراه خواهم کرد، * مگر بندگان مخلص تو را، از میان آن‌ها».

ابوسلیمان دارانی می‌گوید: اگر بنده به الله اخلاص کند بسیاری از وسواس و ریاکاری از او دور می‌شود.

- اخلاص بزرگ‌ترین سبب برای جلب محبت الله متعال به بنده‌اش بوده که برکت‌های بزرگی همچون بخشش گناهان، رهایی از غم و اندوه، دوچندان شدن حسنات، بالا بردن درجات، حفاظت از شر و آفات، دفع کید دشمنان، از بین رفتن نگرانی و غم و اندوه، به دست آوردن فیض و برکات، دفع لعن و مجازات، و موفقیت در طاعات و قربات را در پی دارد.

- و از فضایل اخلاص این است که شخص مخلص خوار و ذلیل و تنها گذاشته نمی‌شود، و قول الله متعال دال بر این واقعیت است. طوری که می‌فرماید: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾ [الإسراء: ۲۲].

«(هرگز) معبود دیگری را با الله (شریک) قرار مده، که آنگاه نکوهیده خوار (بی‌یار و یاور) خواهی نشست». پس وقتی که الله متعال نکوهش و بدی و عدم نصرت را بر مشرکان قرار داد درمی‌یابیم که مخلصان خوار و ذلیل نمی‌باشند، هراندازه بنده در اخلاص خود به الله بیفزاید، همان مقدار نجات از خواری و ذلت نصیب وی می‌شود.

- و از فضایل اخلاص آن است که مؤمن مخلص زندگی خوبی را که بزرگ‌ترین نعمت دنیوی است پیدا می‌کند که در آن سکون، اطمینان قلبی، عزتمندی به اطاعت، حلاوت و شیرینی ایمان، قوت ایمان، رضایت به قضا و قدر الهی و لذت بردن از مناجات می‌باشد.

* عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: کسی که نیت خود را در آنچه حق است خالص گردانید الله متعال برایش کافی است در آنچه که میان او و مردم است، و کسی که

خود را با چیزی مزین نمود که در او وجود ندارد الله متعال او را زشت جلوه می‌دهد.^۱
 الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ [الزمر: ۳۶] «آیا الله برای بنده‌اش کافی نیست؟!».

بیان بزرگ‌ترین چیزی که الله متعال به آن امر فرموده که همان توحید است:

* اموری که می‌توان به وسیله آن دریافت که بزرگ‌ترین چیزی که الله متعال به آن امر نموده توحید است:

۱- اولین چیزی که پیامبر ﷺ به سوی آن دعوت می‌دادند توحید بود، بلکه توحید اولین چیزی است که تمامی پیامبران به سوی آن دعوت می‌نمودند. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۲۵] «و (ما) پیش از توهیج پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کنید».

و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: الله یکتا را عبادت کنید، و از طاغوت اجتناب کنید».

- هر پیامبری که الله متعال او را در قومش مبعوث نموده اولین دعوتش به سوی توحید و عبادت الله به یگانگی بوده است طوری که در قصه‌های قرآنی که الله متعال از پیامبران با اقوام‌شان حکایت نموده است درمی‌یابید.

- الله متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الأعراف: ۵۹] «همانا ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس گفت: ای قوم من! الله را عبادت کنید، که جز او معبودی (راستین) برای شما نیست، (و اگر با او در عبادت شریک گرفتید) بی‌گمان من بر شما از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم».

- و می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ۶۵] «و به (سوی قوم) عاد، برادرشان هود را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را عبادت کنید که جز او معبودی (راستین) برای شما نیست، آیا پرهیزگاری پیشه نمی‌کنید؟!».

- و می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۷۳] «و به (سوی قوم) ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را عبادت کنید، که جز او معبودی (راستین) برای شما نیست».

- و می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَقَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۸۵] «و به سوی (مردم) مدین برادرشان شعیب را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! الله را عبادت کنید، که جز او معبودی (راستین) برای شما نیست».

در کتاب صحیحین حدیثی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که صحابی جلیل القدر معاذ بن جبل رضی الله عنه را به یمن می‌فرستاد به او فرمود: «إِنَّكَ تَقْدَمُ عَلَىٰ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْ أَنْ يُوحِّدُوا اللَّهَ تَعَالَىٰ»^۱ «همانا تو نزد قومی از اهل کتاب خواهی رفت، پس اولین چیزی که آن‌ها را به آن دعوت می‌دهی عبادت الله به یگانگی باشد».

۲- الله را به وحدانیت‌شناختن کلید داخل‌شدن به دین اسلام است، و بدون آن شخصی مسلمان نمی‌شود و اگر بنده، عملی را انجام بدهد که توحید را نقض کند، از اسلام خارج می‌شود، و سزاوار ماندن در آتش تا ابد خواهد بود، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵-۶۶] «و به راستی که به تو و به کسانی که پیش از تو بودند، وحی شد که اگر شرک آوری، یقیناً اعمالت (تباہ و) نابود می‌شود، و از زبان کاران خواهی بود. * بلکه تنها الله را عبادت کن، و از شکرگزاران باش».

۳- اجر و ثواب انسان موحد بزرگ‌ترین ثواب خواهد بود که عبارت از رضایت پروردگار و محبت او و جاودانگی در بهشت است، و مجازات ترک‌کننده توحید بزرگ‌ترین مجازات خواهد بود که عبارت است از خشم و نارضایتی الله متعال و بیزاری او تعالی از چنین شخصی و تا ابدماندن او در آتش دوزخ. (پناه می‌بریم به الله متعال از آتش دوزخ).

معنای توحید

* توحید در لغت مصدر «وَوَحَّدَ، يُوَحِّدُ تَوْحِيدًا» یعنی چیزی را یکی گرداندن است. پس هرگاه بنده قصد خود را برای الله ﷻ یکی کرد، و در عبادت قصد شریک گرداندن را با الله متعال نکرد، او موحد بوده مخلص الله متعال است.

* کسانی که اندک‌ترین چیزی از عبادات را برای غیر الله متعال برمی‌گردانند موحد نیستند، بلکه مشرک هستند و از دین اسلام خارج شده و سزاوار عذاب شدید و دردناک هستند و در آتش جهنم جاویدان می‌مانند؛ پناه بر الله.

اقسام توحید:

- ۱- توحید ربوبیت: عبارت است از یگانه‌دانستن الله متعال در افعالش مانند آفرینش، رزق و روزی‌دادن، ملک و تدبیر امور و ...
- ۲- توحید الوهیت: عبارت است از یگانه‌دانستن الله متعال در عبادت.
- ۳- توحید اسما و صفات که عبارت است از یگانه‌دانستن الله متعال در نام‌های نیک و صفات والای او تعالی.

بیان بزرگ‌ترین چیزی که الله متعال از آن نهی نموده که همان شرک است

* اموری که به وسیله آن دانسته می‌شود که شرک از بزرگ‌ترین چیزهایی است که الله متعال از آن نهی فرموده است:

- ۱- اولین دعوت پیامبران به سوی توحید و اجتناب و دوری‌جستن از شرک بوده است.
- ۲- کسی که شرک را پایان ندهد کافر بوده و در اسلام جایی ندارد.

۳- مجازات شرک بزرگ‌ترین مجازات بوده که همان ماندن همیشگی در آتش می‌باشد طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲] «همانا هرکس به الله شرک آورد، الله بهشت را بر او حرام کرده است، و جایگاه او دوزخ است، و ستمکاران را یآوری نیست».

۴- الله متعال کسی را که با او در عبادتش شرک بورزد مورد بخشش قرار نمی‌دهد هرچند گذشته خوبی داشته باشد، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۶] «قطعاً الله، شرک آوردن به او را نمی‌آمرزد، و آن (هر گناهی) را برای هرکس بخواهد می‌آمرزد. و هرکس به الله شرک آورد، پس بدون شک در گمراهی دوری افتاده است».

و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵] «و به راستی که به تو و به کسانی که پیش از تو بودند، وحی شد که اگر شرک آوری، یقیناً اعمال (تباه و) نابود می‌شود، و از زبان کاران خواهی بود».

و الله متعال بعد از ذکر انبیا در سوره الأنعام می‌فرماید: ﴿وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [النعام: ۸۷-۸۸] «و (نیز) از پدران‌شان و فرزندان‌شان و برادران‌شان و (برخی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم * این هدایت الله است که هرکس از بندگانش را بخواهد با آن هدایت می‌کند. و اگر شرک می‌ورزیدند؛ هرآینه آنچه را که انجام داده بودند از (اعمال نیک) آن‌ها نابود می‌شد».

-پیامبران- با توجه با صلاح و شرف و جایگاه و محبت که الله متعال با آن‌ها دارد -اگر از آن‌ها شرکی سرزند مورد بخشش الله متعال قرار نمی‌گیرند- ولی به یقین دانستیم که الله متعال آن‌ها را از شرک معصوم نموده است. و فقط این خطاب باقی مانده که برای ما خوانده می‌شود تا در مورد آن تدبر و تأمل کنیم. و از آن، بزرگی جرم

شرک را درک کنیم؛ که وقتی پیامبران مورد بخشش الله متعال قرار نمی‌گیرند پس غیر از آن‌ها اگر شرک بورزند از باب اولی مورد بخشش قرار نخواهند گرفت.

۵- پیامبر ﷺ شرک‌ورزیدن به پروردگار را از جمله بزرگ‌ترین کبائر شمرده است، طوری که از ابوبکره نَفِيعِ بْنِ حَارِثٍ رَوَى روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «أَلَا أُنبئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ؟» «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره باخبر نسازم؟» گفتیم: آری یا رسول الله! فرمود: «الإِشْرَاقُ بِاللَّهِ وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» «شریک آوردن به الله و نافرمانی و آزار پدر و مادر» آنجناب ﷺ درحالی که تکیه نموده بودند نشستند سپس فرمود: «أَلَا وَقَوْلُ الزَّوْرِ، وَشَهَادَةُ الزَّوْرِ» «آگاه باشید سخن دروغ و شهادت دروغ» و آن را به اندازه‌ای تکرار فرمود که گفتیم کاش سکوت می‌فرمود.^۱ [به روایت بخاری و مسلم].

- و در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود رَوَى روایت است که فرمود: از پیامبر ﷺ سؤال کردم، کدام گناه بزرگ‌تر است؟ فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ» «اینکه برای الله شریک قرار دهی درحالی که او تو را آفریده است» گفتم: بعد از آن کدام گناه؟ فرمود: «أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» «اینکه فرزندت را از ترس اینکه با تو غذا بخورد بکشی» گفتم بعد از آن کدام گناه؟ فرمود: «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ» «اینکه با زن همسایهات زنا کنی».^۲

بله! خطر شرک بزرگ است، و بزرگ‌ترین گناهی است که با آن نافرمانی الله متعال صورت می‌گیرد. مشرک به الله متعال کفر ورزیده است هرچند ادعای مسلمان بودن را کند، و نفرت الله از او برای او بزرگ‌ترین مجازات خواهد بود طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴾ [غافر: ۱۰] «بی‌گمان کسانی که کافر شدند (روز قیامت) ندا می‌زنند که: حقا که خشم (و دشمنی) الله (نسبت به شما) از خشم (و دشمنی) خودتان (نسبت به خودتان) بیشتر است، آنگاه که به (سوی) ایمان دعوت می‌شدید، پس شما انکار می‌کردید».

۱- صحیح بخاری: ۲۶۵۴ و ۵۹۷۶ و صحیح مسلم: ۸۷.

۲- صحیح بخاری: ۴۴۷۷ و ۶۰۰۱ و ۶۸۱۱ و صحیح مسلم: ۸۶.

* الله متعال هیچ عملی را از مشرک نمی‌پذیرد تا اینکه اسلام بیاورد، و کسی که بعد از ایمان آوردن در شرک واقع شود عملش نابود شده و از جمله زیانکاران خواهد بود.

* شرک از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، و بزرگ‌ترین ظلم است. شرک خیانت به بزرگ‌ترین امانت‌ها است. شرک روگردانی از ادای بزرگ‌ترین حقوق است، و آن حق الله ﷻ است که مخلوق را برای آن، که همان عبادت است آفریده است.

* هدف از آنچه گذشت بیان خطر شرک و واجب بودن اجتناب از آن بود، و اینکه اولین دعوت مصلحان باید به سوی توحید و اجتناب از شرک باشد.

بیان اصول سه‌گانه دین اسلام

* اصول دین اسلام عبارت است از: شناخت الله متعال، شناخت پیامبرش ﷺ، شناخت دین اسلام با دلایل.

* این اصول سه‌گانه به معنای شهادتین برمی‌گردد.

- شناخت بنده از پروردگارش مقتضای شهادت (أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) است و آن اصل اول می‌باشد.

- و شناخت بنده از پیامبرش ﷺ مقتضای شهادت (أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ) می‌باشد.

- و اما دین اسلام عبارت از پیامی است که پیامبر ﷺ با آن مبعوث شده است.

- برای توضیح این امر گفته می‌شود: اینجا سه چیز وجود دارد: مُرْسِلٌ یعنی اعزام‌کننده، و رَسُولٌ یعنی فرستاده شده، و رسالت یعنی پیامی که رسول آن را با خود آورده است، پس مُرْسِلٌ (اعزام‌کننده) الله متعال، و رسول محمد ﷺ و پیامش دین مبین اسلام است.

- دین برپا نمی‌شود مگر با این سه اصل، این‌ها اصول دین هستند، و مسایلی هستند که از بنده در قیامت سؤال می‌شود، طوری که امام ابوداود و اصحاب سنن از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الْمَيِّتَ لَيَسْمَعُ خَفَقَ نِعَالِهِمْ إِذَا

وَلَوْ أُمِدُّبِرِينَ حِينَ يُقَالُ لَهُ: يَا هَذَا، مَنْ رَبُّكَ؟ وَمَا دِينُكَ؟ وَمَنْ نَبِيُّكَ؟^۱ «بقینا میت صدای کفش‌های یارانش را، وقتی برمی‌گردند، می‌شنود هنگامی که به او گفته می‌شود: ای فلانی، پروردگار تو کیست؟ و دین تو چیست؟ و پیامبر تو کیست؟».

* این تصنیف در شرح همین اصول سه‌گانه است که عبارت از اصول دین می‌باشند.

* تمامی مسایل دین به این اصول سه‌گانه باز می‌گردند.

اصل اول: شناخت بنده از پروردگارش ﷻ

* بیان معنای "رب"

رب کلمه‌ی جامعی است که تمامی معانی ربوبیت را شامل می‌شود مانند آفرینش، ملکیت، بخشش، تدبیر، تربیت و اصلاح؛ پس ربوبیت در لغت تمامی این معانی را دربر می‌گیرد.

- الله آفریدگار بزرگ و پدید آورنده‌ی دانا است، ذاتی که همه چیز را آفریده است، هیچ موجودی از مخلوقات نیست مگر اینکه تنها الله متعال آفریدگار آن است بدون اینکه شریکی با او باشد.

- و از معنای (رب) در لسان العرب: مالک است؛ چون وقتی می‌گوییم رب شیء یعنی مالک آن چیز، و رب الدار: یعنی صاحب خانه و مالک آن، و رب الإبل: مالک اشتهر. واژه "رب" به تنهایی و بدون مضاف‌نمودن آن به کلمه‌ی بعدی‌اش فقط برای الله متعال مورد استفاده قرار می‌گیرد چون او رب واحد و پروردگار یگانه است.

* الله متعال رب همه چیز و مالک آنها است، هیچ چیزی از ملک و مالکیت او خارج نمی‌شود، او مالک همه چیز است، پادشاهی همه چیز در دست او است، و تمامی معانی کلمه ملک مخصوص الله است، پس الله مالک همه مخلوقات است، مالک همه تصرفات و اقدامات آنها است، و تدبیر امور آنها و اینکه چگونه عمل کنند در دست او است، و بدون اجازه او تعالی مخلوقات نمی‌توانند عملی را انجام دهند.

* و او ذاتی است که مالک بقا، فنا و تمامی حرکات و سکنتات مخلوقات بوده، بقا و فنا‌شان برحسب مشیت او است، هرگاه خواست آن‌ها را باقی می‌گذارد و هرگاه خواست آن‌ها را محو می‌سازد و از بین می‌برد و اگر خواست آن‌ها را بازمی‌گرداند، بلکه تمامی مخلوقات جز به اجازهٔ پروردگار ﷻ مالک هیچ‌گونه سود و زبانی برای خود نیستند.

* و این چیزی است که توحید و یکتا بودن الله متعال را در عبادت، و اطاعت او تعالی را در آنچه که امر فرموده و یا از آن نهی فرموده واجب می‌گرداند.

- از این رو الله متعال عمل کسی را که غیر او را عبادت می‌کند انکار و تقبیح نموده و می‌فرماید: ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ عَالِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ [الفرقان: ۳] «و (مشرکان) به جای او معبودانی (برای خود) برگزیدند که چیزی نمی‌آفرینند، و خودشان مخلوق هستند، و مالک زیان و سود خود نیستند، و (نیز) مالک مرگ و حیات و برانگیختن نیستند».

* سایر معانی عظیم و بزرگ ربوبیت از جمله بخشش، اصلاح، تربیت و تدبیر؛ این‌همه از آثار اسم (ملک) می‌باشند.

* تأمل و اندیشیدن در معانی ربوبیت و تفکر در آثار آن که در خلق کردن و امرکردن او تعالی ظاهر می‌گردد یقین و باور قوی را به واجب بودن توحید از خود به جا می‌گذارد. و اینکه برای این جهان صلاح و خوبی نخواهد بود مگر اینکه پروردگارش یکی باشد. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۲] «اگر در این دو (آسمان و زمین) معبودانی جز «الله» بود، مسلماً هر دو (آسمان و زمین) تباہ می‌شدند (و نظام هستی به هم می‌خورد) پس منزّه است الله، پروردگار عرش، از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

و می‌فرماید: ﴿مَا آتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [المؤمنون: ۹۱] «الله هرگز فرزندی برنگزیده است، و هیچ معبود (دیگری) با او نیست، (اگر چنین بود) آنگاه هر معبودی

آنچه را که آفریده بود؛ می‌برد، و مسلماً بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند، الله منزّه (و پاک) است از آنچه آن‌ها توصیف می‌کنند».

* در حقیقت، این جهان تنها پروردگاری واحد دارد، پس در قلبت جز معبود واحد که او همان ذات پروردگار عظیم است جا نداشته باشد، پس قلبت را به او تسلیم نما و او را عبادت کن و بر او توکل کن.

* مقتضای اسم رب این است که الله متعال را عبادت نماییم و او را در عبادت یکتا بدانیم از این‌رو الله متعال می‌فرماید: ﴿اعْبُدُوا رَبَّكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱] «پروردگار خود را عبادت کنید»، پس در استدلال بر توحید عبادت، توحید ربوبیت را عنوان قرار داده است.

* و ربوبیت دو معنا دارد:

- ربوبیت عام که به آفرینش، مالکیت، بخشش و تدبیر امور مرتبط است، برای تمامی مخلوقات عام است.

- و ربوبیت خاص که ویژه دوستان و اولیای پروردگار است، به تربیت ویژه، مانند هدایت، صلاح، یاری، توفیق، راهنمایی و حفظ مرتبط است.

- الله متعال از تمامی این جنبه‌ها و تعبیرها "رب" است.

* اگر در این معانی تأمل و تفکر کنید برایتان به وضوح آشکار می‌گردد که هیچ‌کسی جز الله ﷻ سزاوار و مستحق عبادت نیست. و عبادت غیر او تعالی ظلم بزرگ، کفر آشکار، بیخردی و گمراهی است.

* این اشاره کوتاهی بود به برخی از معانی ربوبیت، که تو را به معانی بزرگ دیگری که در پی آن می‌آید مطلع می‌سازد و دروازه‌های اندیشیدن درباره آن‌ها را برایت می‌گشاید.

مراد از لفظ "رب" که در نصوص شرعی ذکر می‌گردد معبود است، طوری که از بنده در قبرش پرسیده می‌شود: مَنْ رَبُّكَ؟ مراد از این سوال این است: معبودت که او را عبادت می‌کنی کیست؟

* و رب حق و حقیقی الله متعال است، و او معبود برحق می‌باشد؛ بنابراین این یکجا بودن هر دو معنا برای او تعالی درست است.

* چیزی که به جای الله متعال عبادت می‌شود معبود برحق نیست، و نه رب حقیقی است، اما به عنوان رب و به عنوان إله گرفته شده است، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّنَ أَرْبَابًا﴾ [آل عمران: ۸۰] «و نه اینکه به شما فرمان دهد که فرشتگان و پیامبران را به عنوان رب (معبود) بگیرید»، و می‌فرماید: ﴿اتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَتَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱] «(آنها) دانشمندان و پارسایان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را معبودانی بجای الله گرفتند».

* عدی بن حاتم گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا لَسْنَا نَعْبُدُهُمْ»^۱ «یا رسول الله البته ما آنها را عبادت نمی‌کنیم»... الحدیث، عدی رضی الله عنه از این لفظ معنی عبادت را درک کرد، زیرا چیزی را رب گرفتن به معنای عبادت آن می‌باشد، زیرا ربوبیت مستلزم عبادت‌کردن است.

* اگر گفته شود: رب معبود است، این اطلاق از یک جنبه و تعبیر درست است، و اگر گفته شود: معبود از معانی رب است نیز به تعبیر دیگر درست است.

راه‌های شناخت پروردگار ﷻ

* برای شناخت پروردگار ﷻ دو راه وجود دارد که الله متعال آنها را در کتاب مجید خود بیان فرموده است:

- راه اول: تفکر و اندیشیدن در نشانه‌های الهی در مخلوقات این جهان.

- راه دوم: تفکر و اندیشیدن در آیات شرعی او تعالی که عبارت است از آیات قرآنی و آنچه در لابه‌لای قرآن کریم و در دیگر نشانه‌های روشن و آشکار وجود دارد.

* واژه "آیه" در لغت بر نشانه، علامت، پیام، و گروه اطلاق می‌شود.

- الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّي آيَةً﴾ [مریم: ۱۰] «(زکریا) گفت: پروردگار! برای من نشانه‌ای قرار ده» یعنی علامت و نشانه. و این قول تمامی علما است که هیچ‌گونه اختلافی را در این مورد نمی‌دانم.

۱- سنن ترمذی: ۳۰۹۵ اما لفظ مورد نظر در المدخل إلى السنن الكبرى بیهقی: ۲۶۱ می‌باشد.
حکم آلبانی: حسن.

- و در صحیحین از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آيَةُ الْإِيمَانِ حُبُّ الْأَنْصَارِ، وَآيَةُ التَّفَاقِي بُغْضُ الْأَنْصَارِ»^۱؛ یعنی: «علامت ایمان محبت انصار است و علامت نفاق بغض انصار است»؛ پس واژه "آیه" که در حدیث ذکر شده به معنای علامت آشکاری است که بر مراد و قصد دلالت دارد.

- و مورد دومی استعمال "آیه" در لغت عرب مشهور است طوری که در شعر کعب بن زُهَیْر آمده است:

أَلَا أَبْلَغَا هَذَا الْمَعْرَضِ آيَةً أَيَقْظَانِ قَالَ الْقَوْلُ إِذْ قَالَ أَوْ حُلْمٌ

* آیات عبارت است از نشانه‌های روشن بر آنچه که مراد و خواست الله متعال بوده است، و این آیات پیام‌هایی از جانب الله تبارک و تعالی به سوی ما می‌باشند.

* لفظ "آیه" بلیغ‌تر از "علامت" است از این‌رو در قرآن کریم لفظ "آیه" ذکر شده است، چون علاوه بر اینکه بر معنا دلالت دارد، معانی واضح و روشن‌تری را دربر دارد، و از جمله گفته می‌شود (إيأة الشمس) یعنی روشنی آفتاب.

* خلیل بن احمد گفته است: آیه: یعنی علامت، و آیه: یکی از آیات و نشانه‌های پروردگار را گوید، و جمع آن: "آی" می‌باشد.

قول ایشان: (والآیه: من آیات الله) نشانه‌های کونی و شرعی را دربر می‌گیرد.

- نشانه‌ها و علامات کونی مانند آفتاب، مهتاب، ستارگان، شب، روز، و آنچه را که الله متعال در آسمان‌ها و زمین آفریده است، همچنان سایر نعمت‌های را که برای ما ارزانی فرموده همگی این‌ها علامت‌ها دلالت بر این دارد که این موجودات از سوی الله تبارک و تعالی است و این‌ها علامات و نشانه‌های روشنی هستند که جز خیره سر متکبر آن را انکار نمی‌کند.

- و علامات و نشانه‌های شرعی عبارت است از: آیه‌های قرآن کریم که تلاوت می‌شوند. سبب نامگذاری آن این است که از جانب الله متعال هستند، و در آن آیات و براهین و اثبات و شواهد روشنی وجود دارد که حجت را بر کسی که به او می‌رسند تمام می‌کنند.

مثال‌های از آیات قرآن کریم که دلالت بر بطلان عبادت غیر الله ﷻ دارد:

* الله متعال در قرآن کریم مدارک و شواهد عقلی را ذکر نموده است که بر بطلان عبادت چیزی که به جای الله عبادت می‌شود دلالت دارد.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِّنْهُ بَلْ إِن يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾﴾ [فاطر: ۴۰] «(ای پیامبر!) بگو: آیا معبودان تان را که به جای الله می‌خوانید؛ دیده‌اید؟ به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اینکه در (آفرینش) آسمان‌ها شرکتی دارند؟ یا به آن‌ها کتابی داده‌ایم که آن‌ها دلیلی از آن (برای شرک خود) دارند؟ (نه هیچ‌یک از این‌ها نیست) بلکه ستمکاران جز فریب به یکدیگر وعده‌ای نمی‌دهند».

الله متعال سه دلیل روشن و واضح را ذکر نموده که این شریکان که به جای الله خوانده می‌شوند، مستحق و سزاوار عبادت نیستند.

- چون آن‌ها هیچ چیزی را نیافریده‌اند، و عبادت کسی که خالق چیزی نیست حماقت، بی‌خردی و گمراهی است طوری که این قول پروردگار ﷻ بر این امر دلالت دارد: ﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿١٣﴾﴾ [الأعراف: ۱۹۱] «آیا چیزی را شریک می‌گیرند که چیزی را نمی‌آفریند و خودشان مخلوق هستند».

- آنها سهمی در ملکیت ندارند تا در آن با الله متعال شریک شوند، و تا کسانی که آن‌ها را می‌خوانند از همان سهمی که این‌ها مالک آن هستند طلب حاجت کنند.

- و الله متعال به عبادت آن‌ها اجازه نداده است، پس باطل است آن سخنان آراسته و وعده‌های پوچ و باطل‌شان که با آن یکدیگر را فریب می‌دادند.

- و الله متعال می‌فرماید: ﴿بَلْ إِن يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾﴾ [فاطر: ۴۰] «بلکه ستمکاران جز فریب به یکدیگر وعده نمی‌دهند».

این بیان برای سنت کونی است، یعنی ظالمان یکدیگر را می‌فریبند و بر یکدیگر منت می‌گذارند تا بالاخره مورد مجازات الهی قرار گیرند و عذاب او تعالی را مشاهده کنند درحالی که وعده‌هایشان به یکدیگر سودی برایشان نرسانده و در برابر الله ﷻ هیچکاری نتوانسته و نمی‌توانند.

- مانند این قول پروردگار: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَتُنُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأحقاف: ۴].

«ای پیامبر، به آن‌ها) بگو: آیا دیده‌اید آنچه را که جز الله می‌خوانید، به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اینکه آن‌ها در (آفرینش) آسمان‌ها شرکت داشته‌اند؟! اگر راست می‌گویید کتابی (آسمانی) پیش از این (قرآن)، یا اثری از علم (گذشتگان، بر صدق ادعای خود) برای من بیاورید؛» پس از همان ابتداء چیزی را نیافریده‌اند، نه در مالکیت با الله متعال شریک هستند، و نه اجازه عبادت آن‌ها داده شده است.

* و می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّن ظَهِيرٍ﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [سبا: ۲۲-۲۳] «(ای پیامبر!) بگو: «کسانی را که غیر از الله (معبود خود) می‌پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آن‌ها) هم‌وزن ذره در آسمان‌ها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتی ندارند، و او (الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد. * و شفاعت نزد او سود نبخشد؛ مگر برای کسی که (او خود) برایش اجازه داده باشد، تا زمانی که اضطراب (و نگرانی) از دل‌هایشان برطرف شود، گویند: پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حق را (فرمود)، و او بالا و بلندمرتبه بزرگ است.»

- ابن قیم رحمته می‌گوید: پس تأمل کن که چگونه این آیه همه راه‌هایی که به شرک می‌انجامد را در بر گرفته است و آن راه‌ها را بسیار محکم بر روی مشرکان بسته است. چون عابد برای اینکه نفع و سودی از معبود ببرد با او تعلق و رابطه پیدا می‌کند و اگر از وی خواهان سودی نباشد قلبش به او تعلق پیدا نمی‌کند، در این حالت باید معبود یکی از این‌ها باشد: مالک اسباب باشد که عابد از آن سود ببرد، یا شریک مالک اسباب باشد، یا دستیار و وزیر و یا معاون او باشد، یا دارای اعتبار، حرمت، قدر و منزلتی باشد که نزد او شفاعت صورت گیرد؛ پس اگر این امور چهارگانه از هرنگاه منتفی و باطل شد اسباب شرک نیز منتفی شده و محبت به آن قطع می‌شود؛ پس الله متعال از معبودان آن‌ها، مالکیت ذره چیزی در آسمان‌ها و زمین را نفی کرده است. ممکن است مشرکی بگوید: معبود باطل او با مالک حق شریک است. اما الله متعال این شراکت را نفی کرده

است. مشرک خواهد گفت: معبود او دستیار و وزیر و معاون معبود حقیقی است، در این مورد الله متعال فرمود: ﴿وَمَا لَهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ﴾ «و او (الله) از میان آن‌ها یاور و پشتیبانی ندارد». پس جز شفاعت چیزی نماند؛ و آن را نیز از معبودان آن‌ها نفی کرده و می‌فرماید که هیچ‌کسی نزد او جز با اجازه او نمی‌تواند شفاعت کند؛ پس او ذاتی است که برای شفاعت‌کننده اجازه می‌دهد، و اگر اجازه نداد شفاعت‌کننده در نزد الله متعال نمی‌تواند شفاعت کسی را بکند. طوری که چنین کاری در میان مخلوقات رایج است؛ چون مشفوع (کسی که برایش شفاعت صورت می‌گیرد) نزد او تعالی به شفاعت‌کننده و معاونت او نیاز دارد که شفاعت وی پذیرفته شود، اگرچه به او اجازه شفاعت داده نشود؛ البته تمامی مخلوقات در نزد او تعالی فقیر و محتاج هستند، و او تعالی ذاتا از غیر خودش غنی است، پس چگونه کسی بدون اجازه او نزدش شفاعت می‌کند؟!

* تفکر و اندیشیدن در آیاتی که واجب‌بودن توحید را دربر دارند یقین‌داشتن بر بطلان شرک را از خود به‌جا می‌گذارند، یعنی توحید حد فاصل میان کفر و ایمان است، الله متعال به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [غافر: ۶۶] «(ای پیامبر) بگو: همانا من نهی شده‌ام از اینکه کسانی را عبادت کنم که شما به جای الله می‌خوانید، چون نشانه‌های روشن از جانب پروردگارم برای من آمده است، و مأمور شده‌ام که برای پروردگار جهانیان تسلیم باشم».

دلایل وجوب توحید در قرآن کریم

* از مهم‌ترین دلایلی که با اشاره به وجوب توحید، مکررا در قرآن کریم ذکر شده است:

۱- اینکه الله خالق، روزی دهنده، مالک، مدبر و یگانه ذات مستحق برای عبادت است.

۲- به تحقیق الله متعال ذاتی است که سود و زیان تنها در دست او است و غیر او برای خود مالک سود و زبانی نیست چه رسد به این که برای کسی دیگری سود و زیان برساند، الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا

يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۷۶﴾ [المائدة: ۷۶] «بگو: آیا چیزی را به جای الله عبادت می‌کنید که دارای سود و زبانی برای شما نیست؟! و الله شنوای دانا است». یعنی ذاتی که از احوال شما آگاه است و دعای شما را می‌شنود.

۳- با موحدان قدرت حجت و برهان وجود دارد که الله ﷻ به عبادت خویش به یگانگی امر فرموده بدون اینکه شریکی با او باشد. بر این اساس پیامبران به سوی آن‌ها فرستاده شده‌اند.

۴- مشرکان ظالم فقط یکدیگر را می‌فریبند و هیچ‌گونه دلیلی برای شرک آوردن‌شان ندارند، بلکه دلایل و حجج‌شان در نزد الله ﷻ مردود است، و خشم و عذاب شدید بر آن‌ها است.

* هدف این است که هرکس در علامات و نشانه‌های موجود در جهان هستی و آیات قرآنی تأمل کند وجوب وحدانیت الله و یگانه‌دانستن او در عبادت برایش آشکار می‌شود، و اگر کسی با الله متعال چیزی را شریک کرد پس او از جمله زیانکاران خواهد بود.

* ظالمان علمی دارند که به آن مسرور می‌شوند، و گمان‌ها و بیهوده‌گویی‌هایی دارند که به آن‌ها مغرور می‌شوند، و از تفکر در آنچه که الله متعال به تفکرکردن در آن امر فرموده که حاوی نشانه‌های آشکار است، امتناع می‌ورزند، و از علوم دنیوی که در دسترس‌شان قرار دارد خرسند هستند، و از آنچه که پیامبران آورده‌اند اعراض می‌ورزند، و آن‌ها و رسالت آن‌ها را مورد استهزاء و تمسخر قرار می‌دهند تا اینکه عمرشان به پایان می‌رسد و مهلت زنده‌بودن‌شان در این جهان خاتمه می‌یابد، و با دیدن آنچه که وعده داده می‌شدند برایشان آشکار می‌شود که واقعا سرکش و خطاکار بوده‌اند.

* وقتی علامات آخرت را در هنگام مرگ دیدند برایشان آشکار می‌شود که شرک به الله متعال باطل و گمراهی آشکار است، پس وقتی می‌خواهند ایمان آورند در این وقت ایمان آوردن برایشان سودی نمی‌رساند و از آن‌ها پذیرفته نمی‌شود، شیطان نیز آن‌ها را بعد از اینکه در هلاکت گرفتار ساخت رها می‌کند، و بدبختی ابدی برایشان ثبت و

نوشته می‌شود، و از سعادت و خوشبختی برای همیشه محروم مانده و دچار زیان آشکار می‌شوند؛ پناه بر الله.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَآيَ آيَاتِ اللَّهِ تُنَكِرُونَ﴾ (۸۱) أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَعَآثَرًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَىٰ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (۸۲) فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَّا كَانُوا بِهِءِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ (۸۳) فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِءِ مُشْرِكِينَ﴾ (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِءِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكٰفِرُونَ﴾ (۸۵) [غافر: ۸۱-۸۵].

«و (الله) آیاتش را به شما نشان می‌دهد، پس کدام‌یک از آیات الله را انکار می‌کنید. * آیا در (روی) زمین سیر نکردند، پس ببینند سرانجام کسانی که پیش از آن‌ها بودند، چگونه بود؟ آن‌ها (از لحاظ) تعداد افراد از این‌ها بیشتر بودند، و در توانایی (و پدیدآوردن) آثار در زمین از این‌ها برتر (و سخت‌تر) بودند، پس آنچه به دست می‌آوردند نتوانست آن‌ها را بی‌نیاز کند (و عذاب‌شان را دور نماید). * پس چون پیامبران‌شان با دلایل روشن به سوی آن‌ها آمدند، به دانشی که نزد خود داشتند خوشحال شدند، و آنچه را که مسخره‌اش می‌گرفتند آن‌ها را فرا گرفت. * پس چون عذاب ما را دیدند گفتند: تنها به الله ایمان آوردیم، و به معبودهایی که شریک او قرار داده بودیم، کافر شدیم * پس هنگامی که عذاب ما را دیدند، ایمان‌شان برای آن‌ها سودی نبخشید، (چنین) است سنت الله که در میان بندگان گذشته است، و آنجا کافران زیان کار شدند».

شرح عبارات متن رساله اصول سه‌گانه

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: «الله متعال تو را به طاعتش ارشاد فرماید: بدان که دین حنیف ابراهیمی این است که الله را به یگانگی و با اخلاص عبادت کنی و این همان هدفی است که الله متعال همه مردم را برای تحقق آن آفریده و به آن امر می‌فرماید».

* در دعای مؤلف برای خواننده لطف و مهربانی است چنانکه در درس‌های گذشته به آن اشاره شد. و ارشاد، و راهنمایی به راه راست و رستگاری می‌باشد.

* رشد رسیدن به حق و هدایت و ضد انحراف و گمراهی را گویند، الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [البقرة: ۲۵۶] «در (قبول) دین هیچ اجباری نیست، به راستی که راه راست (و هدایت) از راه انحراف (و گمراهی) روشن شده است»، و الله متعال می‌فرماید: ﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا﴾ [الأعراف: ۱۴۶] «به زودی کسانی را که به ناحق در روی زمین تکبر می‌ورزند، از آیات خود باز می‌دارم، و اگر هر (معجزه و) نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند، و اگر راه هدایت را ببینند، آن را در پیش نمی‌گیرند، و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را برمی‌گزینند».

* دُرید بن صِمّه گفته است:

وَهَلْ أَنَا إِلَّا مِنْ غَزِيَّةٍ إِنْ غَوْتُ غَوَيْتُ وَإِنْ تَرَشُدُ غَزِيَّةٌ أَرشُدِ

* غی و غوایه دارای یک معنا است که عبارت است از گمراهی، خطا، تخلف از کار درست، و غرق شدن در باطل. و رشد ضد این همه بوده حق، هدایت و درستی را گویند.

* اطاعت پیروی از اوامر است، و اجتناب دوری جستن از آنچه ممنوع است می‌باشد.

* زُجاج گفته است: ملت در لغت: سنت و طریقت را گویند.

* ابن سیده گفته است: راه دشوار و خسته‌کننده که پیموده شده تا سرانجام نشان و علامت گشته است.

قول مولف رحمته: «الله را به یگانگی و با اخلاص عبادت کن».

* این معنای آن حنیفیتی است که الله متعال به آن امر نموده است.

قول مولف رحمته: «و برای آن الله متعال همه مردم را امر نموده است».

* و دلیلش این قول الله متعال است: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

حَقَّاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ [البينة: ۵] «و آنان فرمان نیافتند جز اینکه الله را عبادت کنند درحالی که دین خود را برای او خالص گردانند (و از شرک) به توحید (و دین ابراهیم) روی آورند. و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، و این است آیین راستین و مستقیم».

قول مولف رحمته: آن‌ها را برای عبادت خلق نموده است؛ طوری که می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] «و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند».

* یعنی آن‌ها را الله متعال برای عبادت خویش آفریده است، طوری که می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] «و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند».

- این اسلوب را در زبان عربی، حصر می‌نامند. پس الله متعال هدف نهایی از آفرینش جن و انس را به یگانگی و بدون شریک عبادت‌کردن خویش، منحصر نموده است.

- کسی که این عبادت را انجام نداد، آنچه برایش خلق شده را انجام نداده است؛ بنابر این مستحق و سزاوار عذاب خواهد بود.

- انس به اولاد آدم علیهم‌السلام گفته می‌شود، و به خاطر انس گرفتن‌شان با یکدیگر انس نامیده شده‌اند.

- و جن به خاطر مخفی و پنهان بودن‌شان از انظار مردم جن نامیده شده‌اند، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ يَرَبُّكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾ [الأعراف: ۲۷] «بی‌گمان او و همکارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آن‌ها را نمی‌بینید».

قول مولف رحمته: معنای (يَعْبُدُونَ) در آیه (يُوحِّدُونَ) است، یعنی مرا به یکتایی عبادت کنند.

* این آیه باید این‌گونه تفسیر شود، زیرا عبادت اگر خالص برای الله متعال نباشد باطل است و هیچ چیزی نیست.

* عبادات باطل را الله متعال در روز قیامت چون غبار پراکنده در هوا قرار می‌دهد، طوری که الله متعال دربارهٔ مشرکان می‌فرماید: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳] «و ما به سراغ هرگونه عملی که انجام داده‌اند؛ می‌رویم، پس آن را (چون) غبار پراکنده (در هوا) قرار می‌دهیم». زیرا کسی که الله متعال

را به یگانگی نمی‌خواند پس عبادت او باطل است؛ و حکم وی مانند حکم کسی است که اصلاً الله متعال را عبادت نکرده است.

* عبادتی که به عابد سود می‌رساند همان عبادت پذیرفته‌شده‌ای است که دو شرط قبولیت را با هم جمع کند که عبارت است از: ۱- اخلاص ۲- پیروی از پیامبر ﷺ.
قول مؤلف: «بزرگ‌ترین و مهم‌ترین چیزی که الله متعال به آن امر فرموده توحید است، و توحید یعنی الله متعال را به یکتایی عبادت کردن».

* توحید را تعریف نموده که الله متعال را به یکتایی و یگانگی عبادت کردن است.
- این همان تعریف توحید الوهیت است، همان توحیدی که راجع به آن میان پیامبران و اقوام‌شان خصومت‌ها رخ داد. اما در توحید ربوبیت تنها ملحدین و تثنویه (کسانی که به وجود دو معبود "الهه خیر و الهه شر" در کائنات عقیده دارند) مخالفت ورزیده‌اند.

* پیامبر ﷺ در بین مردمانی مبعوث شد که اقرار می‌کردند الله متعال خالق و روزی‌دهنده است، لیکن به اسلام مشرف نشدند. زیرا الله متعال را به یگانگی عبادت نمی‌کردند و در بزرگ‌ترین چیزی که الله متعال به آن امر فرموده که همان توحید است پیامبر ﷺ را اطاعت نکردند.

قول مؤلف: و بزرگ‌ترین چیزی که از آن باز داشته شرک است. شرک یعنی: علاوه بر الله خواندن کسی دیگر در دعا. دلیلش اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶] «و (تنها) الله را عبادت کنید، و چیزی را با او شریک مگردانید».

* شرک به الله را تعریف نموده است که عبارت از شریک‌قراردادن و عبادت چیزی دیگری با الله واحد است، و این تعریف خوبی است که این متن بر آن دلالت می‌کند، که هم مختصر است و هم بر مراد دلالت دارد.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [فاطر: ۴۰] «(ای پیامبر!) بگو: آیا معبودان‌تان را که به جای الله می‌خوانید؛ دیده‌اید؟ به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟»، و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾﴾ إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴] «(او) شب را در روز داخل می‌کند و روز را در شب داخل می‌گرداند، و خورشید و ماه را مسخر کرده که هریک تا زمانی معین در حرکت است، این است الله پروردگار شما، فرمانروایی از آن او است، و کسانی را که به جای او می‌خوانید مالک (هم‌وزن) پوست نازک هسته خرما نیستند. * اگر آن‌ها را بخوانید (صدای) خواندن شما را نمی‌شنوند، و (به فرض) اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌دهند، و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند، و هیچکس مانند (الله) آگاه خبرداریت نمی‌کند».

قول مؤلف: «و کسی یا چیزی دیگری را با او در دعاخواندن»، که دعا عبادات و طلب حاجات را شامل می‌شود.

* شرک دو نوع است:

- اول: شرک اکبر: که در ربوبیت و الوهیت صورت می‌گیرد:

- ۱- شرک اکبر در ربوبیت عبارت است از: باور داشتن به شریکی با الله متعال در افعال او تعالی مانند آفرینش، رزق و روزی دادن، مالکیت و تدبیر امور.
- ۲- شرک اکبر در الوهیت عبارت است از عبادت غیر الله تعالی.

- نوع دوم: شرک اصغر است که وسیله رسیدن به شرک اکبر می‌شود و در نصوص شرعی شرک نامیده شده است با وجودی که دربردارنده عبادت غیر الله نیست.

- و مثال آن: ریا در خوب نشان دادن و زیبا جلوه دادن ادای نماز برای جلب انظار مردم تا او را مورد مدح و ستایش قرار دهند و باعث تعجب آن‌ها از حسن شیوه عبادت وی شود، این درحالی است که او برای الله متعال نماز می‌خواند، لیکن هم‌زمان می‌خواهد مردم او را مورد ستایش قرار دهند و شاید چنین شخصی بیشتر در بهتر جلوه دادن نمازش بکوشد تا ستایش مردم از وی بیشتر شود؛ این عملکردش شرک اصغر است، زیرا او نیت و قصد خود را خالص برای الله ﷻ ننموده، ولی این کارش شرک اکبر نیست زیرا غیر الله متعال را عبادت نکرده است.

قول مؤلف: دلیلش قول الله متعال است: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶] «و (تنها) الله را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نکنید».

* در این آیه کریمه نهی از شرک، و امر به عبادت الله متعال، با هم ذکر شده‌اند که معنای توحید را بیان می‌کند.

* این آیه کریمه، آیه حقوق ده‌گانه نامیده می‌شود، که الله متعال با بیان حق خود آن را آغاز کرده است، حقی که مخلوقات را به خاطر آن آفریده که همان توحید یا عبادت او تعالی به یگانگی است.

قول مؤلف رحمته: اگر از تو پرسیده شود: اصول سه‌گانه‌ای که شناخت آن بر هر انسانی واجب است چیست؟

بگو: ۱- شناخت پروردگار. ۲- شناخت اسلام که دین پسندیده پروردگار است. ۳- و شناخت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله.

* مؤلف رحمته این مسایل را به شیوه سوال و جواب درآورده است تا به فهم و درک مردم نزدیک‌تر شود، و فراگیری آن برای عوام و کودکان و نوجوانان آسان باشد.

- معلم باید در آموزش این مسایل و تفهیم آن به نوجوانان توجه نشان دهد تا همزمان با بزرگ‌شدن، این مسایل مهم و عظیم را که اصول دین هستند فرا بگیرند.
- و اصول جمع اصل است، که بر آن، چیزی بنا و برپا می‌شود؛ پس کسی که اصول دین را برپا نکرد دین او اصلی ندارد، و این اصول سه‌گانه اصول دین هستند.

قول مؤلف: اگر از تو پرسیده شود که پروردگارت کیست؟ بگو پروردگارم ذاتی است که با نعمت‌های فراوانش مرا و سایر جهانیان را آفریده و پرورش داده است، او یگانه معبود من است که جز او هیچ معبودی ندارم، چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الفاتحة: ۲] «هرگونه ثناء و ستایشی ویژه پروردگار عالمیان است». جز خود پروردگار، هر صنف مخلوقات در این جهان برای خودش عالمی است که من نیز جزوی از یک عالم هستم.

* این آغازی در بیان اصل اول که شناخت پروردگار صلی الله علیه و آله است، می‌باشد:

* قول مؤلف: «او یگانه معبود من است که جز او هیچ معبودی ندارم»؛ این تفهیم برای شاگرد و بیانی برای او است تا بداند که جز الله صلی الله علیه و آله هیچ معبودی برایش نیست.

قول مؤلف: «اگر از تو پرسیده شود: پروردگارت را چگونه شناختی؟ بگو: با آیات و مخلوقاتش».

* عطف کلمه مخلوقات بر آیات در قول مؤلف از باب لفظ خاص بر لفظ عام است. یعنی مخلوقات جزئی از آیات هستند.

قول مؤلف: «از جمله آیات و نشانه‌های قدرت او تعالی شب و روز و خورشید و ماه است.»

* یعنی از جمله آیات (نشانه‌ها و علامات) کونی الله متعال هستند و علامات کونی از جمله مخلوقات می‌باشند، و مؤلف رحمه الله از این علامات کونی با آیات قرآنی تعبیر نموده است چون در لفظ با هم موافق هستند قول پروردگار سبحانه چنین است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [فصلت: ۳۷] «و از نشانه‌های او، شب و روز، و خورشید و ماه است، برای خورشید و برای ماه سجده نکنید، و برای الله که آن‌ها را آفریده است، سجده کنید، اگر تنها او را عبادت می‌کنید.»

قول مؤلف: «و از جمله مخلوقات پروردگار آسمان‌های هفتگانه و آنچه در آن‌ها است و زمین‌های هفتگانه و آنچه در آن‌ها و در بین آن دو است می‌باشد.»

* این مخلوقات از علامات و نشانه‌های کونی هستند زیرا بر خالق‌شان دلالت دارند و چون با لفظ آیه کریمه موافقت دارند مؤلف رحمه الله با لفظ مخلوقات از آن‌ها تعبیر نموده است. ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾ [غافر: ۵۷] «مسلماً آفرینش آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر از آفرینش مردم است.»

قول مؤلف رحمه الله: و دلیل فرموده الله متعال است: ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾ [غافر: ۵۷] «مسلماً آفرینش آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر از آفرینش مردم است.»

و می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾ [فصلت: ۳۷] «و از نشانه‌های او، شب و روز، و خورشید و ماه است، برای خورشید و برای ماه سجده نکنید، و برای الله که آن‌ها را آفریده است، سجده کنید، اگر تنها او را عبادت می‌کنید.»

و می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُعْشَىٰ اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾ [الأعراف: ٥٤].

«ای مردم) بی گمان پروردگار شما الله است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش مستقر شد، شب را به روز می پوشاند که شتابان در پی آن می رود، و خورشید و ماه و ستاره گان (را آفرید) که مسخر فرمان او هستند، آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آن او است، پربرکت (و به غایت بزرگ) است الله که پروردگار جهانیان است».

- این علامات و نشانه های کونی که در هستی وجود دارند باب بزرگی برای شناخت الله متعال است و حجتی برای وجوب توحید می باشد.

قول مؤلف رحمته: و رب: همان معبود است، و دلیلش این قول الله متعال است: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ ۗ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾ [البقرة: ٢١-٢٢] «ای مردم، پروردگار خود را عبادت کنید، آن کسی که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزگار شوید. * آن کس که زمین را برای شما بگسترده و آسمان را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد. و از آسمان آبی فرو فرستاد و به وسیله آن انواع میوه ها را به وجود آورد تا روزی شما باشد. بنابر این برای الله همتایانی قرار ندهید، در حالی که می دانید».

* وقتی ربوبیت دلیلی بر وجوب توحید است، پس الله متعال معبود حقیقی است و جز او تعالی معبودی نداریم، و هرکس و هرچیزی که غیر از الله عبادت می شود تنها معبود گرفته شده است و از صفات ربوبیت چیزی در او نیست؛ تنها الله رب است و مستحق عبادت بوده و است، چون او رب و معبود حقیقی است و غیر او مستحق و سزاوار عبادت نیست.

قول مؤلف: «ابن کثیر رحمته می گوید: خالق و آفریدگار همه این مخلوقات یگانه ذاتی است که شایسته و مستحق عبادت است».

استناد به اقوال علمای توانمند، معلم و دعوتگر را در قانع کردن شاگردان و مخاطبان افزایش می دهد.

درس هفتم:

بیان معنای عبادت و انواع آن

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام الله بخشنده مهربان

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته می گوید: «انواع عباداتی که الله متعال دستور به انجام آن فرموده از قبیل اسلام و ایمان و احسان، و از جمله خوف و رجاء، دعاء و توکل، شوق و حذر، خشوع و خشیت، انابت و استعانت، استعاذه و استغاثت ذبح و نذر و دیگر عباداتی که الله تعالی به آن امر فرموده همه ویژه پروردگار یکتا است». از این رو الله متعال می فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «و اینکه همه مسجدها خاص الله است پس با الله هیچ کس را به عنوان عبادت مخوان». پس کسی که این عبادت‌ها یا جزئی از آن را برای غیر الله متعال انجام دهد مشرک و کافر است، چنانکه الله متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷] «و هر کس که با الله معبود دیگری را بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر (حقانیت) آن نخواهد داشت، جز این نیست که حسابش نزد پروردگارش خواهد بود، یقیناً کافران رستگار نمی شوند».

عناصر درس:

- ۱- بیان معنای عبادت
- انواع عبادت
- لوازم و ضروریات عبادت
- عبادت با قلب، زبان و اعضای بدن انجام می شود
- راه‌های شناخت عبادت
- شروط قبولی عبادت

- ۲- یادآوری به عهد و پیمان بزرگ بین بنده و پروردگارش.
- ۳- بیان درجات تحقق یافتن بندگی الله متعال.
- ۴- بیان تفاوت میان عبادت کونی و عبادت شرعی.
- ۵- بیان وجوب یکتادانستن الله متعال در عبادت.

اهداف درس

* مؤلف رحمته ذکر نمود که اصل اول از اصول دین شناخت بنده از پروردگارش است، همچنین بیان نمود که بزرگ‌ترین چیزی که الله متعال به آن امر می‌فرماید توحید است و آن را تعریف نمود که توحید عبارت از یکتادانستن الله متعال در عبادت می‌باشد و دلیل آن را نیز ذکر نمود، و افزود که بزرگ‌ترین چیزی که الله متعال از آن نهی فرموده شرک آوردن در عبادت الله متعال است، این ترتیب در بیان مسایل، مؤلف را واداشت تا معنای عبادت را که دارای چنین شأن و جایگاه والایی است بیان نماید.

* شناخت معنای عبادت از مهم‌ترین اموری است که باید طالب علم آن را بداند.

* آنچه در این باب حایز اهمیت است دانستن و آموختن اصولی است که طالب علم به وسیله آن می‌تواند حقیقت عبادت، و چگونگی داخل شدن شرک در عبادات، و راه‌های اجتناب از آن را بداند.

* این درس مقدمه‌ای است برای دو درس بعدی که مؤلف انواع عبادات را در آن بیان نموده است.

۱- بیان معنای عبادت

ابن جریر رحمته می‌گوید: اصل عبودیت و بندگی در نزد تمامی عرب به معنای ذلت است. و راهی را که بر آن پاها گذاشته شده و عبور و مرور مردم بر آن است معبد و دلیل می‌نامند.

طَرَفَهُ بِنَ الْعَبْدِ كَقْتَهُ اسْت:

تُبَارِي عِتَاقًا نَاجِيَاتٍ وَأَتَبَعَتْ وَظِيْفًا وَظِيْفًا فَوْقَ مَوْرٍ مُعَبَّدٍ

ابن جریر گفته است: "مور" یعنی طریق و راه، "معبّد" یعنی ذلیل و زیرپا، از این روبه اشتر عاجز برای سواری معبّد می‌گفته‌اند، و از جمله بنده و غلام را به خاطر عاجزی و ذلیل‌بودنش برای مولایش عبد یا بنده و غلام نامیده‌اند.

* ابومنصور ازهری گفته است: معنای عبادت در لغت: اطاعت همراه با خضوع است. و به راه پیاده‌رو به خاطر زیرپاشدن آن "طریق مُعَبَّدٌ" گویند.

* شاهد آنچه ابومنصور ذکر نموده سروده‌ای است که خلیل فراهیدی در فرهنگ العین سروده است:

تَعَبَّدَنِي نَمْرُ بْنُ سَعْدٍ وَقَدْ أَرَى وَنَمْرُ بْنُ سَعْدٍ لِي مُطِيعٌ وَمُهْطِعٌ

* این تعریف عبادت به اعتبار معنای اصلی که ملازم آن است می‌باشد، و معنای آن به این اعتبار مهم است.

* و عبادت به دو نوع می‌باشد: عبادت کونی و عبادت شرعی.

- عبادت کونی عام بوده برای تمامی مخلوقات می‌باشد. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ [مریم: ۹۳] «هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست؛ مگر این که به بندگی سوی (الله) رحمن بیاید».

و می‌فرماید: ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [آل عمران: ۸۳] «آیا (کافران) جز دین الله را می‌جویند؟ حال آنکه هرکس در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانده می‌شوند».

- و اما عبادت شرعی دارای تعریف‌های متعددی است که برخی از اهل علم آن‌ها را ذکر نموده‌اند و شیوه‌های متنوعی را در این زمینه به کار برده‌اند.

- یکی از بهترین آن‌ها تعریف شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله است که در رساله العبودیه ذکر نموده است: «عبادت اسم جامعی است که بر هر چیزی که الله متعال آن را دوست دارد و موجب رضایت او تعالی می‌شود اعم از اقوال و اعمال باطنی و ظاهری اطلاق می‌گردد».

* قول شیخ الاسلام: «از اقوال و اعمال» این قید؛ افراد، اماکن و اوقاتی را که الله متعال دوست دارد خارج می‌کند پس به آن‌ها عبادت گفته نمی‌شود، زیرا عبادت به چیزی که توسط آن عبودیت انجام می‌شود تعلق می‌گیرد.

* تعریف شیخ الاسلام از عبادت، خوب و شایان ستایش است، و وصف جامع و مانع برای عبادات شرعی است.

* و اما این تعریف عبادات شرک‌آلود و بدعت‌آمیز را دربر ندارد زیرا الله متعال آن‌ها را دوست ندارد و موجب رضایت او تعالی نبوده و مورد پذیرش او تعالی قرار نمی‌گیرند، اگرچه در معنای لغوی اسم عبادت داخل می‌شوند؛ چون هرآنچه که با آن به معبود نزدیکی و تقرب جسته می‌شود، عبادت است.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ يَتَّيِّهَا الْكٰفِرُونَ ﴿١﴾ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾﴾ [الکافرون: ۱-۲] «ای پیامبر! بگو: ای کافران. * من عبادت نمی‌کنم آنچه را که شما عبادت می‌کنید». الله متعال آنچه را که آن‌ها انجام می‌دهند عبادت نامیده، و می‌فرماید: ﴿اَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنُ بِهِ اللّٰهُ﴾ [الشوری: ۲۱] «آیا (مشرکان) معبودانی دارند که بدون اجازه الله آیینی برای آن‌ها مقرر داشته‌اند؟!».

و پیامبر گرامی ﷺ فرموده‌اند: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ اَمْرًا فَهُوَ رَدٌّ»^۱ «کسی که در این امر "دین ما" چیزی را بیاورد که از آن نیست مردود است» [به روایت مسلم].

* عبادات شرکی و بدعتی، چون با ذلت و خضوع برای معبود انجام می‌شوند اگرچه در لغت و حقیقت شامل اسم عبادت هستند، اما در نزد الله متعال باطل هستند؛ پس کسی که الله متعال را خالصانه عبادت نکرد عبادت‌اش مردود است، همچنین کسی که الله متعال را به گونه‌ای عبادت کرد که او تعالی به آنگونه عبادت اجازه نداده است پس این عبادت نیز مردود است.

* پس تعریف شیخ الاسلام ابن تیمیه از عبادت تعریفی است در حد رسمی آن، و تعریف ابن جریر و ابومنصور تعریفی است در حد حقیقی آن.

* تعریف شیخ الاسلام از عبادت به اعتبار آنچه اسم عبادت دربر می‌گیرد است که برای بنده مشروع قرار داده شده تا بر مبنای آن در شریعت اسلام عبادت کند، و قول ابن جریر: (اصل و اساس عبودیت در نزد تمامی عرب‌ها ذلت است) این بیانی است برای چگونگی عبادت‌کردن که جز با ذلت و خضوع صورت نمی‌گیرد.

* این ذلت و خضوع در عبادات شرعی، که الله متعال به آن امر فرموده، با سه چیز همراه است: محبت، مطیع‌بودن، و بزرگداشت.

* اول: محبت به این معنا که عبادت بزرگ‌ترین درجه محبت است.

- الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «و از مردم کسانی هستند غیر از الله همتیانی را انتخاب می‌کنند، و آن‌ها را مانند دوست داشتن الله دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند الله را بیشتر دوست می‌دارند».

- و ابراهیم صولی گفته است:

وَهَانَ عَلَيَّ اللَّوْمُ فِي جَنْبِ حَبِّهَا وَقَوْلُ الْأَعَادِي إِنَّهُ لَخَلِيعٌ
أَصَمُّ إِذَا نُودِيَْتُ بِاسْمِي وَإِنِّي إِذَا قِيلَ لِي يَا عَبْدَهَا لَسَمِيعٌ

- و در معنای این شعر قشیری و ابن العربی و دیگر کسانی که از آن‌ها نام برده نشده‌اند گفته‌اند:

يَا قَوْمِ قَلْبِي عِنْدَ زَهْرَائِي يَعْرِفُهُ السَّامِعُ وَالرَّائِي
لَا تَدْعُنِي إِلَّا بِـ (يَا عَبْدَهَا) فَإِنَّهُ مِنْ أَشْرَفِ أَسْمَائِي

- عابد، سخت دوستدار معبود خود می‌باشد وی محبت معبود را بر محبت جان، اهل، فرزند و مال مقدم می‌شمارد. و تنها به یاد محبوب خویش آرام می‌گیرد، و جز با کاری که محبوبش آن را می‌پسندد انس نمی‌گیرد، قلب و زبان او از ذکر محبوبش خسته و ملول نمی‌شود، بلکه در همه اوقات با ذکر او انس می‌گیرد، و در تلاش کسب رضایت و محبت محبوب می‌باشد، حتی اگر این راه به فدا شدن جان او بینجامد، و هیچ‌کس جز الله ﷻ مستحق این مرتبه از محبت نیست.

اگر محبت الله متعال در قلب بنده مسلمان بزرگ شد او را بر استقامت و پایداری در طاعت پروردگار سوق می‌دهد، طوری که از اوامر الهی پیروی نموده و از آنچه نهی نموده اجتناب می‌ورزد. البته اطاعت بنده مسلمان از الله متعال از روی محبت به او تعالی و امید به خشنودی و بهشتش و ترس از عقوبت او می‌باشد. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱-۳۲] «بگو: «اگر الله را دوست می‌دارید، پس از من پیروی کنید، تا الله شما را دوست بدارد، و گناهان‌تان را برایتان بیامرزد، و الله آمرزندهٔ مهربان است» * بگو: الله و پیامبر (او) را اطاعت کنید. پس اگر پشت کردند و (سریچی نمودند)، قطعاً الله کافران را دوست نمی‌دارد».

- علما این آیه را، آیهٔ امتحان نامیده‌اند، چون ادعای محبت آسان است، ولی راستی آن با این امتحان معلوم می‌شود که همانا با پیروی از پیامبر ﷺ می‌باشد. * کسی که پیروی پیامبر گرامی ﷺ را نمود به یقین صدق محبت خود با الله را به اثبات می‌رساند، و الله متعال او را دوست می‌دارد و بر او فضل و رحمت خود را ارزانی می‌فرماید و اولین آن، مغفرت گناهان وی خواهد بود که در واقع سبب بدبختی و عذاب انسان می‌باشد.

- محبت الله متعال در نفس مؤمن لذت، عزت و عظمت را ایجاد می‌کند که هیچ‌کس غیر از او آن را در نفس خود نمی‌یابد، چون الله متعال عزت، عظمت و زندگی خوب و با سعادت را برای بندگان مؤمن خود نوشته است که با الله محبت و دوستی می‌ورزند. و آن‌ها را از جملهٔ حزب، اولیا، انصار، پیروان و بندگان خاص خود قرار داده است طوری که آن‌ها را به خود اضافه نموده که در لغت، اصافت تشریف و تکریم می‌نامند. و این همه از مقتضای لطف، محبت و دوستی او تعالی با آن‌ها است. چون ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ [البقرة: ۲۵۷] «الله یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند»، ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۶۸] «و الله یاور و ولی مؤمنان است». پس الله یاور و ولی آن‌ها است که سرپرستی امور آن‌ها را می‌کند، دعای آن‌ها را اجابت می‌کند، حواجی و نیازمندی‌های آن‌ها را برطرف می‌سازد، گشایشگر مشکلات‌شان است، آن‌ها را یاری می‌رساند و پناه می‌دهد، خیر و برکت را به آن‌ها می‌دهد، آن‌ها را می‌بخشد، مورد

رحمت خویش قرار می‌دهد، از آن‌ها محافظت می‌کند، اعمال آن‌ها را قبول می‌فرماید، و آن‌ها را از تاریکی‌ها خارج نموده به روشنایی می‌برد و بالاخره آن‌ها را در راه راست به سوی خود هدایت می‌کند.

- کسی که در قلب خود محبت الله را کامل نماید در حقیقت اطاعت و استقامت خود را کامل کرده است، و کسی که طاعت او کامل شد الله متعال او را قطعاً عذاب نمی‌دهد. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرِيُّ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّوْهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ﴾ [المائدة: ۱۸] «یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان الله و دوستان او هستیم. بگو: پس چرا شما را به کیفر گناهان‌تان عذاب می‌کند؟». بنابراین، محبت با الله مانع عذاب می‌شود.

* از این‌رو حسن بصری گفته است: به الله سوگند که الله محبوب خود را در آتش عذاب نمی‌دهد.^۱

- بنده هنگامی در گناه و معصیت دچار می‌شود که ایمانش ضعیف و یقینش کمتر شده، و محبتش با الله و با اجر و پاداشی که به او داده می‌شود کمرنگ‌تر شود، به حدی که لذت‌های فانی دنیوی را بر اجر و پاداش دایمی الله متعال در آخرت ترجیح بدهد، پس در این صورت در کاستی و تقصیر واقع می‌شود و به تناسب گناهانش مستحق عذاب شده و مورد مجازات قرار می‌گیرد.

* دوم: بزرگداشت و احترام معبود؛ عابد معبود خود را سخت مورد تعظیم و احترام قرار می‌دهد، چون تعظیم و بزرگداشت از ضروریات معنای عبادت می‌باشد.

- لفظ عبادت در لغت به معنای تعظیم و بزرگداشت است، طوری که حاتم طائی گفته است:

وَعَاذِلَةَ هَبَّتْ بِلَيْلٍ تَلُومُنِي وَقَدْ غَابَ عِوُوقُ الثَّرِيْبَا فَعَرَدَا
تَقُولُ أَلَا بُقِي عَلَيْكَ فَإِنِّي أَرَى الْمَالَ عِنْدَ الْمُسْكِينِ مُعَبَّدَا

* ابومنصور آزهري در توضیح لفظ "مُعَبَّدَا" گفته است: یعنی با احترام و مورد خدمت واقع شده.

- تعظیم و بزرگداشتِ شعایر الهی و احترام گذاشتن به حرمت او تعالی از آثار و نتایج بزرگداشت و احترام مؤمن به پروردگارش می‌باشد.

- الله متعال می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [الحج: ۳۰] «(حکم) این است، و هرکس (مقدسات و) حرمت الله را بزرگ بشمارد، پس این (کار) نزد پروردگارش برای او بهتر است».

و می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲] «(حکم) این است، و کسی که شعایر الهی را بزرگ بشمارد، پس بی‌گمان این (کار) از پرهیزگاری دل‌ها است».

- الله متعال به تعظیم و بزرگداشت خودش امر کرده طوری که می‌فرماید: ﴿وَكَبِيرَةٌ تَكْبِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۱۱] «و او را به شایستگی بزرگ بشمار». یعنی او را بسیار بزرگ دارید، و می‌فرماید: ﴿وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُم﴾ [البقرة: ۱۸۵] «تا الله را به (شکرانه) آن که شما را هدایت کرده است؛ بزرگ بشمارید». یعنی با شکرگذاری و سپاس، او تعالی را بزرگ دارید که شما را هدایت نموده است.

- کسی که در نام‌های نیک الله متعال تأمل کند و در مورد اثر آن در خلق و امر تفکر نماید، برایش برخی از معانی عظمت الله متعال آشکار خواهد شد و در نتیجه اوامر و نواهی الله متعال را گرمی خواهد داشت، و برای اینکه از دوستان او تعالی بوده و در حزب او باشد حریص خواهد بود، و نفرتش، از هر چیزی که او را با عذاب و قهر الله متعال مواجه سازد، تقویت خواهد شد.

* سوم: انقیاد، خضوع و ذلت. می‌گویند: راه "مُعَبَّد" یعنی ذلیل و زیرپا شده، پس انسان عابد، مطیع معبود و تابع اوامر او است.

- به فرمان‌بودن و منقادبودن و پیروی بنده از الله متعال، در حقیقت سعادت، عزت، عظمت و بزرگی او است.

- کسی که تسلیم اوامر الهی شود، الله متعال او را بزرگی و عزت می‌بخشد، و کسی که تکبر ورزد و سر باز زند، الله ﷻ او را ذلیل و خوار می‌کند و کسی را بر او مسلط خواهد کرد که به بدترین صورت وی را آزار دهد و شکنجه کند و او را ذلیل ساخته و مورد اهانت قرار دهد.

- بیشترین مردمانی که از الله ترس داشته و مطیع اوامر او تعالی بوده‌اند پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان هستند و این‌ها بزرگترین گروه از مخلوقات از نگاه عزت، عظمت و سعادت هستند.

- و بیشترین مخلوقاتی که تکبر کرده و سر باز زده‌اند شیطان‌ها، طاغوت‌ها و ظالمان هستند و آن‌ها بزرگترین گروه از مخلوقات هستند که در ذلت و حقارت قرار دارند.

* این امور سه‌گانه (محبت، تعظیم و انقیاد) بر مبنای تذلل و فرمان‌بری الله ﷻ بوده و به وسیله آن معنای عبودیت و بندگی الله متعال تحقق می‌یابد.

عبادت با قلب، زبان و اعضای بدن انجام می‌شود

عبادت قلبی دو چیز را دربر دارد:

۱- اعتقاد، عبارت از تصدیق و یقین می‌باشد که قول قلب (سخن دل) نامیده می‌شود.

۲- عمل قلبی، که عبارت از محبت، ترس، امید، توکل و دیگر اعمال قلبی است.

* عبادت زبانی با گفتاری است که مورد پسند الله متعال باشد، اعم از ذکر، دعا، امر به معروف و نهی از منکر و دیگر سخنانی از این قبیل.

* و عبادت جوارح هر آن عبادتی را گویند که انسان با اعضای بدن خویش انجام می‌دهد مانند نماز خواندن، زکات دادن، روزه گرفتن، حج کردن، ذبح کردن، نذر کردن و ...

راه‌های شناخت عبادت

* عبادت با یکی از این سه شیوه شناخته می‌شود:

- اول: اینکه در نصوص شرعی کاری از کارها یا سخنی از سخنان به نام عبادت نامگذاری شده باشد، طوری که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است که فرموده‌اند: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ»^۱ «دعا همان عبادت است».

۱- سنن ابی‌داود: ۱۴۷۹ و سنن ابن‌ماجه: ۳۸۲۸ و سنن ترمذی: ۲۹۶۹ و ۳۲۴۷ و ۳۳۷۲. حکم آلبانی: صحیح.

- دوم: دلیلی وجود داشته باشد که الله متعال آن (عمل یا سخن و یا هر چیزی دیگری) را دوست بدارد، با قراردادن اجر بر انجام آن، یا مجازات بر ترک کردن آن، یا با ستایش از فاعل آن و نکوهش ترک‌کننده آن، یا هر چیزی دیگری؛ پس چیزی را که الله متعال می‌پسندد و مورد رضایت او تعالی قرار می‌گیرد، عبادت است.

- سوم: دلیلی وجود داشته باشد که الله متعال به انجام آن امر فرموده است؛ چون دستور الله متعال به انجام آن دلیلی است بر اینکه او تعالی آن کار را دوست دارد، از این‌رو عبادت شمرده می‌شود.

شروط قبولی عبادت

* برای قبول عبادت دو شرط وجود دارد:

- شرط اول: اخلاص، یعنی عبادت خالص برای الله متعال انجام شود.
- شرط دوم: این عبادت موافق به سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ باشد.

* با تحقق یافتن این دو شرط، (اخلاص در عبادت الله ﷻ و پیروی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ) بنده از زمره مسلمانانی هست که به بهشت وعده داده شده‌اند. و کسی که شرطی از این دو شرط قبولیت را نقض کرد، از اهل اسلام نمی‌باشد؛ پناه بر الله.

* شرط اول معنای بخش اول کلمه شهادت (لا إله إلا الله) و شرط دوم معنای بخش دوم کلمه شهادت (محمد رسول الله) است، و اسلام بنده درست نمی‌شود تا به این دو کلمه شهادت بدهد.

۲- عهد و پیمان بزرگ میان بنده و پروردگارش ﷻ

* کسی که شهادت داد که هیچ معبودی جز الله نیست، پس با الله عهد بسته که عبادت را خالص برای او انجام خواهد داد، و با این عهد و پیمان در دین اسلام داخل می‌شود، البته معنای عبادت را در درس‌های گذشته آموختید.

بنابر این (لا إله إلا الله) بزرگ‌ترین حسنه، بالاترین شعبه ایمان، کلید بهشت و بهترین ذکر الله است، و کسی که سخن آخرش از این دنیا لا إله إلا الله باشد داخل بهشت می‌شود.

* پاداش کسی که با این عهد و پیمان بزرگ وفا کند این است که الله ﷻ او را به بهشت داخل می‌کند و کسی که در این عهد و پیمان خیانت ورزد و آن را نقض کند، الله ﷻ او را وارد جهنم می‌کند.

* عهد و پیمانی که بین بنده و پروردگارش بر توحید و اخلاص در عبادت برای او تعالی وجود دارد، از بزرگ‌ترین میثاق‌ها و عهدها و بزرگ‌ترین امانت‌ها است، و پاداش آن بزرگ‌ترین پاداش‌ها است، و مجازات نقض‌کننده این عهد از بزرگ‌ترین مجازات خواهد بود.

* شیطان از هر چیزی، بر این حریص‌تر است که عهد بین بنده و پروردگارش را نقض کند، تا بتواند او را از پاداش وفا به این عهد محروم، و در عذاب عهدشکنی گرفتار سازد، از این‌رو شیطان برایش وسوسه می‌کند، و او را وعده داده امیدوار می‌سازد، تا او را از وفانمودن به این پیمان بزرگ بازدارد.

* شیطان همواره حریص است تا بنده عهدش را با پروردگار کاملاً نقض کند، که با شکستن این عهد مرتکب ناقضی از نواقض اسلام می‌شود و بالاخره کافر از دنیا رحلت خواهد کرد؛ پناه بر الله.

- این همان هدف نهایی شیطان است که بر آن سوگند یاد کرده است، طوری که الله متعال آن را بیان می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿۱۷﴾ قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۸﴾ قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا ﴿۱۹﴾ وَأَسْتَفْزِرُّ مِنْ أَسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبَ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿۲۰﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿۲۱﴾﴾ [الإسراء: ۶۱-۶۵].

«و (به یاد آور) چون به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس (همگی) سجده کردند؛ جز ابلیس که گفت: آیا برای کسی سجده کنم که (او را) از گل آفریده‌ای؟! * (سپس) گفت: به من خبر بده، این کسی را که بر من برتری داده‌ای (به چه دلیل بوده است؟! اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی، فرزندانش را؛ جز عده کمی (گمراه و) ریشه‌کن خواهم کرد. * (الله) فرمود: برو، پس هرکس از آنان، از تو پیروی کند، بی‌تردید جهنم کیفر

شما است، که کیفری کامل (و فراوان) است، * و هرکس از آنان را که می‌توانی با صداقت برانگیزی، و با (یاری) سواران و پیادگان بر آنها بتاز، و در اموال و فرزندان با آنها شرکت جوی، و به آنها وعده بده - و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی‌دهد- * بی‌گمان تو هرگز بر بندگان من سلطه‌ای نخواهی داشت؛ و پروردگار تو برای نگهبانی آنها کافی است».

* کسی که بندگی الله متعال را بجا آورد، شیطان بر او تسلطی نخواهد داشت.

* معنای ﴿لَا حَتْمَ لَكَ﴾: یعنی بر آنها تسلط و استیلا می‌یابم و آنها را به سوی گناهان و معاصی سوق می‌دهم، طوری که مردی حیوانی را سوار شده در کام او ریسمانی را می‌بندد تا او را به هر سوی که می‌خواهد ببرد.

* بزرگ‌ترین زیان آن است که بنده این پیمان را با اطاعت از دشمنش (شیطان) و با باور به وعده‌هایش به فروش برساند، که در نتیجه از اجر و پاداش بزرگی محروم می‌شود. همان اجری که الله متعال آن را برای وفاکنندگان به عهدش و تصدیق‌کنندگان به وعده‌هایش آماده نموده است.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْءَآدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦١﴾ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦٢﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٤﴾ أَصَلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٥﴾﴾ [یس: ۶۰-۶۴].

«ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را عبادت نکنید، که او برای شما دشمن آشکار است؟! * و اینکه مرا عبادت کنید، این راه مستقیم است. * و به راستی او گروه زیادی از شما را گمراه ساخت آیا اندیشه نکردید؟! * این (همان) جهنمی است که به شما وعده داده می‌شد. * امروز به سزای کفری که ورزیده‌اید وارد آن شوید».

* هر عبادتی که برای غیر الله انجام شود در واقع عبادت برای شیطان می‌باشد. زیرا این اطاعت از شیطان در حلال کردن حرام و حرام کردن حلال می‌باشد و بزرگ‌ترین چیزی را که الله متعال حرام قرار داده است شرک است، خواه انسان احساس کند که شیطان را اطاعت می‌کند یا احساس نکند.

* هر منفعت و لذتی را که بنده به سبب شکستن این عهد به دست می‌آورد کم‌ارزش و زودگذر خواهد بود، هرچند تمام دنیا به او داده شود، الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا...﴾ [النحل: ۹۵] «و پیمان (و عهد) الله را به بهای اندک نفروشید».

- الله متعال برای بندگان مؤمن خود که اعمال صالح انجام می‌دهند بزرگ‌ترین پاداش را در دنیا و آخرت تضمین نموده است، در دنیا زندگی خوب و با سعادت را که بهتر از آن نیست خواهند داشت، و در آخرت هم الله متعال آن‌ها را در برابر بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، پاداش می‌دهد.

* در صحیح بخاری و مسلم حدیثی مرفوع از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا. وَحَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ: أَنْ لَا يُعَذِّبَ مَنْ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا»^۱. «حق الله بر بندگان این است که او را عبادت کرده و چیزی را شریک او نگردانند، و حق بندگان بر الله متعال این است که کسی که چیزی را با او شریک نسازد عذاب ندهد».

* جایگاه این عهد و پیمان بسیار بزرگ و والا است، از این‌رو مشروع شده تا بنده آن را در شبانه روز بارها تجدید کند تا آن را فراموش نکرده و از آن غافل نماند. که شهادتین آن را دربر دارد، و آن دو در اذان، اقامه و در تشهد هر نماز تکرار می‌شوند.

- پیامبر صلی الله علیه و آله تشهد در نماز را مانند سوره‌ای از قرآن برای صحابه کرام رضی الله عنهم آموزش می‌داد.

- این عهد را دعای سید الاستغفار که دارای ثواب زیاد است نیز دربر دارد و برای هر بنده مسلمان مستحب است در صبح و شام آن را بخواند.

۳- درجات و مراتب تحقق یافتن بندگی الله متعال

* با توجه به آنچه گذشت باید بدانید که تحقق یافتن بندگی الله متعال دارای سه درجه است:

- **درجه اول:** انجام دادن اصل بندگی برای الله متعال، که شخص با انجام دادن آن مسلمان باقی می‌ماند، یعنی الله متعال را به یگانگی و بدون شریک عبادت می‌کند، و از عبادت غیر الله اجتناب می‌ورزد، و فرایض را به جای آورده و از اعمالی که

۱- صحیح بخاری: ۲۸۵۶ و صحیح مسلم: ۳۰.

باطل‌کننده دین وی است اجتناب می‌ورزد تا به این وسیله اسلام او را باقی نگهدارد. این همان درجهٔ اسلام می‌باشد.

- **درجه دوم:** تحقق یافتن کمال واجب در عبادت، و این مرتبهٔ ایمان است، و این درجهٔ بندگان متقی الله متعال می‌باشد.

- **درجه سوم:** تحقق یافتن کمال مستحب در عبادت است، و این مرتبهٔ احسان می‌باشد، یعنی چنان الله را عبادت کن مانند اینکه او را می‌بینی و اگر او را نمی‌بینی پس او تو را می‌بیند.

* در هریک از این درجه‌ها بین مسلمان‌ها برتری‌هایی وجود دارد که تنها خالق آن‌ها را می‌داند و می‌شمارد.

* اما کسی که با الله متعال چیزی را شریک کرد پس او اهل و شایستهٔ بندگی الله متعال نیست، بلکه از جملهٔ بندگان شیطان است، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْءَ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ﴾ [یس: ۶۰] «ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان بستم که شیطان را عبادت نکنید، که او برای شما دشمن آشکار است؟!».

* افرادی که در دستهٔ اول هستند، یعنی در درجهٔ اسلام؛ مسلمانانی هستند که به بهشت وعده داده شده‌اند هرچند قبل از ورود به بهشت به خاطر برخی از گناهان‌شان مورد مجازات قرار گیرند؛ ولی همان قدری از توحید با خود دارند که مانع جاودانه بودن آن‌ها در آتش می‌شود، و در این طبقه اهل کبایر مسلمانان خواهند بود.

* و افراد دستهٔ دوم که در درجه ایمان قرار دارند، مردمان متقی و پرهیزگار هستند که از محرمات اجتناب ورزیده و فرائض را به‌جا می‌آورند؛ به این معنی که واجبات را ادا می‌کنند و از شرک اصغر مانند ریا و تعلق گرفتن قلب به غیر الله متعال مانند دل‌بستگی به مال و ریاست و افراد و غیره اجتناب می‌ورزند. زیرا این امور در تحقق یافتن مقدار واجب بندگی به الله متعال لطمه وارد می‌کند.

- کسی که به غیر از الله دل بندد به همان چیز موکول و واگذار می‌گردد، و هرگاه بنده چیزی را به حدی دوست داشت که محبت آن او را به معصیت الهی کشاند پس به سبب آن مورد عذاب و مجازات قرار می‌گیرد، طوری که در کتاب صحیح بخاری حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نَعَسَ عَبْدُ الدِّیْنَارِ وَعَبْدُ

الدَّرْهَمَ وَعَبْدُ الْحَمِيصَةِ، إِنْ أَعْطَى رَضِيَ وَإِنْ مَنَعَ سَخِطَ، تَعَسَّ وَأَنْتَكَسَ، وَإِذَا شَيْكَ فَلَا أَنْتَقَشَ»^۱ «هلاک باد بنده دینار، هلاک باد بنده درهم، هلاک باد بنده عبای نقش‌دار، اگر به او چیزی داده شد راضی است و اگر محروم شود غضبناک و خشمگین می‌شود (مردی که دارای این حالت است) هلاک و سرنگون باد و اگر خاری در پایش فرو رفت نمی‌تواند آن را بیرون آورد».

* این دعای هلاکت و سرنگونی از جانب پیامبر ﷺ بر چنین شخصی است، پس هر بار که از یک لغزیدن رهایی یافت در دیگری می‌لغزد، و اگر به بلا و مصیبتی گرفتار شد راه بیرون رفت از آن را نمی‌یابد، و سبب این همه دربه‌دری و بیچارگی او بندگی و دل‌بستنش به دنیا و غفلتش از الله ﷻ می‌باشد.

- اگر بنده هم و غمش در دنیا این باشد که اگر برایش چیزی داده شود راضی گردد و اگر برایش داده نشود بر قضا و قدر الهی اعتراض نموده و غضبناک شود و از الله متعال شکایت کند، قلب چنین شخصی برای الله متعال فارغ نبوده بلکه در آن بندگی غیر الله وجود دارد.

- آثار این حالت را می‌توانید در کسی مشاهده کنید که به مال یا ریاست دل بسته است، یا شخصی را چنان دوست دارد که به خاطر او مرتکب معصیت الهی می‌شود؛ در قلب چنین شخصی نسبت به آن چیزی که دوستش دارد نرمی و ملامت وجود دارد و به او تعلق پیدا نموده و به خاطر آن از اوامر الهی سرکشی می‌کند.

- ابن تیمیة رحمته می‌گوید: هرکس دلش را به مخلوقات بست تا او را نصرت دهند و یاری رسانند، یا اینکه رزق و روزی‌اش را فراهم کنند، یا او را راهنمایی و هدایت کنند، قلب چنین شخصی تابع آن‌ها می‌شود و به اندازه دل‌بستگی و محبت وی نسبت به ایشان، بندگی آن‌ها را می‌پذیرد.

در ادامه می‌افزاید: و از بزرگ‌ترین اسباب این بلا و مصیبت، بی‌میلی قلبی به الله متعال است. پس هرگاه قلب لذت عبادت الله را چشید و خالص برای او تعالی بود، هیچ چیزی برایش شیرین‌تر و لذت‌بخش‌تر از آن نمی‌باشد. انسان هیچ محبوبی را ترک نمی‌گوید جز با پدید آمدن محبوب دیگری که محبوب‌تر از آن است و یا ترس از

آسیبی؛ بنابر این قلب از محبت فاسدی که در آن، جا گرفته است تنها به وسیله محبت نیکو یا با ترس از خسارت و زیان منصرف می‌شود. الله متعال درباره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿۱۲﴾﴾ [یوسف: ۲۴] «این چنین (کردیم) تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، بی‌گمان او از بندگان مخلص ما است».

* اگر قلب، اسیر یکی از این امور محبوب باشد برای الله عَلَيْهِ السَّلَام خالص نخواهد بود، و صاحب این قلب، بندگی واجب را ادا نکرده و نخواهد کرد، بلکه در قلبش ذلت همراه با ترس و امید نسبت به مخلوق وجود دارد که معنای عبادت را می‌دهد، عبادتی که باید خالص برای الله متعال باشد. از این رو پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین انسانی را بنده مال نامیده است، اگرچه این بندگی کاملی نیست که او را به شرک اکبر سوق بدهد، مگر این که بندگی‌اش برای دنیا، او را به جایی برساند که مرتکب یکی از باطل‌کننده‌های اسلام شود؛ پناه بر الله.

ابن قیم رحمته الله می‌گوید: و هیچ چیزی برای وی سودمندتر از توجه و روی آوردن به الله و اهتمام‌ورزیدن در نزدیک‌شدن به سوی او و توکل و اعتمادش به او تعالی نیست، و اینکه با ترس و بیمی که از الله دارد کسی دیگر را با وی شریک نسازد، بلکه ترس و بیم وی تنها از او تعالی باشد و جز او از کسی امیدوار نباشد، بلکه تنها امید به او تعالی داشته باشد و قلب خود را به دیگری وابسته نسازد و از هیچ‌کس جز او یاری نجوید و جز او از کسی امید نداشته باشد.

هرگاه قلب او به غیر الله تعلق پیدا کرد و به او امیدوار شد و از او هراسید به وی سپرده می‌شود، درحالی که از سوی او خوار و ذلیل می‌گردد، پس کسی که غیر از الله از چیزی ترسید آن چیز بر وی مسلط می‌شود، و کسی که به چیزی غیر از الله امید بست از سوی او خوار می‌شود و از خیر او محروم می‌گردد، این سنت الهی در خلقش می‌باشد: ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿۱۳﴾﴾ [الأحزاب: ۶۲] «و هرگز برای سنت الله دگرگونی نخواهی یافت».

* این ذلت و فروتنی با ذلت و فروتنی که الله متعال به آن امر فرموده و آن را مورد ستایش قرار داده است فرق می‌کند، طوری که الله متعال درباره والدین می‌فرماید:

﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ [الإسراء: ۲۴] «و از روی مهربانی بال فروتنی (و خاکساری) برای آن‌ها فرود آور.»

* و می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدة: ۵۴] «الله به زودی گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سرسخت و گردن‌فراز هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند»،

زیرا این ذلت همراه با رحمت و قصد احسان به کسی است که باید در برابر آن‌ها تواضع و فروتنی صورت گیرد و در آن چیزی نیست که به بندگی الله متعال لطمه وارد کند، برخلاف بندگی حرام دنیایی که در آن ذلت و فروتنی قلبی همراه با خوف و امید، همزمان با غفلت قلب از دلبستگی به الله ﷻ می‌باشد.

* آنکه قلبش مملو از ایمان و سالم از هر شایبه باشد، می‌داند که آنچه به او می‌رسد به خیر اوست، و بر اثر گمان نیکی که به الله دارد از آنچه به او نرسد ناامید نمی‌شود، از این‌رو وی هرگز بدبخت نمی‌شود. اما کسی که یقینش به الله متعال ضعیف شد و از هدایت او پیروی نکرد، چنین شخصی هرچند مقصودش را به دست آورد، ولی بدبخت شده و برایش وسیلهٔ فتنه خواهد بود.

* قاعدهٔ مهمی پیرامون ابتلا و امتحان بندهٔ مؤمن:

هر بلا و مصیبتی که بندهٔ مؤمن به وسیلهٔ آن مورد ابتلا قرار می‌گیرد دو امر را با خود به همراه دارد:

- **امر اول:** بیان راه‌های هدایت در مورد آنچه که بنده باید از آن خودداری کند، و بیان چیزی که الله برای بنده‌اش آن را می‌پسندد و به وسیلهٔ آن بنده‌اش را از چیزی که هراس دارد نجات می‌دهد. این‌گونه که بنده اگر دچار ابتلا شد در معرض انجام دو کار صحیح و غلط قرار می‌گیرد؛ اگر کار درست را انجام داد هدایت یافته است، و اگر اشتباه کرد گمراه شده است، و درجهٔ این گمراهی به تناسب درجهٔ مخالفت فرق می‌کند، و الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۵] «و هرگز الله قومی را، بعد از آنکه

آن‌ها را هدایت کرد گمراه نمی‌کند، تا آنکه چیزهایی را که باید از آن بپرهیزند، برای آن‌ها بیان کند و الله به هر چیز دانا است».

* امام شافعی رحمته الله علیه می‌گوید: بر هیچ‌یک از پیروان دین الله مصیبتی نازل نمی‌شود مگر اینکه در کتاب الله دلیل و راهنمایی برای دریافت راه هدایت در آن مصیبت وجود دارد.

- **امر دوم:** مهربانی، آسانی و سهولت از جانب الله متعال، چنانکه می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۚ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۚ﴾ [الشرح: ۵-۶] «پس مسلماً با (هر) دشواری آسانی است. * مسلماً با (هر) دشواری آسانی است».

و هرگز یک دشواری دو آسانی را مغلوب نمی‌کند، و باید دانست که هیچگاه بلا و مصیبتی به بنده مؤمن نازل نمی‌شود مگر اینکه بعد از آن فراخی و گشایشی است، و این یقین کامل و قاطع بر حسن ظن به الله ﷻ و باورمندی به وعده‌هایش و امیدواری به او تعالی از بزرگ‌ترین عبادات است زیرا بنده در این حال وسوسه‌های شیطان را دفع نموده و افکار زشتی همچون ناامیدی از رحمت الله متعال، و شک کردن در صدق وعده‌های الهی را که در ذهنش گاهی خطور می‌کند، دور می‌سازد، پس مؤمن واقعی در حالت ابتلا و امتحان، مجاهد، صابر و امیدوار به پروردگارش می‌باشد.

* امام مالک رحمته الله علیه در کتاب موطأ، و ابن ابی شیبه رحمته الله علیه در مصنف خود، و ابن جریر در تفسیرش و ... از زید بن اسلم روایت کرده‌اند که گفت: ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه طی نامه‌ای به امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه از جمعیت‌ها و گروه‌های روم و هراسی که از آن‌ها احساس می‌شد نوشت؛ عمر بن الخطاب رضی الله عنه در جوابش نوشت: اما بعد، هر چند بر بنده مومن حالت دشواری بیاید الله متعال بعد از آن گشایشی به وجود می‌آورد و هرگز یک سختی دو آسانی را مغلوب نمی‌کند و الله متعال در کتاب مجیدش می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۲۰۰].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صبر کنید، و دیگران را به صبر و شکیبائی فراخوانید (و پایداری کنید) و مرزها را نگهبانی کنید، و از الله بترسید، شاید رستگار شوید».

و شاعری گفته است:

وَكُلُّ شِدِيدَةٍ نَزَلَتْ بِحَيٍّ سَيَأْتِي بَعْدَ شِدْدَتِهَا رَخَاءٌ

و هر سختی که بر محله‌ای نازل شود... بعد از آن سختی، رفاه می‌آید
- کسی که در جنبه‌های مهربانی و لطف الهی بر بنده که بعد از آسیب دیدن به او می‌رسد بیندیشد، حقیقت این امر را درک می‌کند.

* به این ترتیب مؤمن می‌داند که هر حکم و فیصله‌ای را که الله متعال در قبال وی می‌نماید برایش خیر است، و این تنها برای مؤمن است و الله متعال در قضا و قدر و تدبیر خود دانا و با حکمت است. در صحیح مسلم از صهیب رومی رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ لَهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَلِكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ إِنَّ أَصَابَتُهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَتْ خَيْرًا لَهُ وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَتْ خَيْرًا لَهُ»^۱ «امر انسان مؤمن جای تعجب است، زیرا همه امورش برای او خیر می‌باشد، و این امتیاز جز برای مؤمن نیست، اگر به او خوشی رسد شکر کند پس برای او خیر است. و اگر به او سختی رسد صبر کند پس برای او خیر است».

- به این فرموده الله متعال بیندیشید: ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا﴾ [التوبة: ۵۱] «بگو: «هرگز (مصیبتی) به ما نمی‌رسد، جز آنچه الله برای ما نوشته است». در این آیه کریمه الله متعال نفرموده که: (علینا= علیه ما)؛ بلکه فرموده: (لنا= برای ما)؛ و این خود دلیلی است که هر آسیبی به مؤمن برسد، به نفع او است نه به ضرر او. این در صورتی است که پیرو شریعت الهی باشد، اما اگر مخالف شریعت الهی بود به تناسب تخلف و ضعیفی ایمانش مورد عذاب و مجازات قرار خواهد گرفت.

- مؤمن می‌داند که کمال او، هدایت او، انس و آرامش خاطر او در پیروی از رهنمودهای الهی صلی الله علیه و آله است، و او با این‌گونه پیروی از جمله دوستان و اولیاء الله خواهد بود. پس الله متولی امور او می‌شود و او را به چیزی که در آن منفعت وی است ارشاد می‌فرماید و به او توفیق می‌دهد تا از فضل بزرگ الهی بهره‌مند شود، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [البقرة: ۲۵۷] «الله یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند، آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد».

درجه سوم: تحقق یافتن کمال مستحب در عبادت، و این مرتبه و درجه احسان در عبادت می‌باشد، به این معنی که الله متعال را چنان عبادت کنی که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی پس او تو را می‌بیند.

- این امر تو را وامی‌دارد تا محبت تو با الله متعال و با چیزی که الله دوست می‌دارد باشد، و دشمنی تو با چیزی که الله آن را نمی‌پسندد و تو را از الله دور می‌کند، باشد. بنابر این در این امر بزرگداشت امری است که الله متعال آن را باعظمت شمرده و زبونی امری است که الله متعال آن را حقیر و زبون شمرده است.

- در سنن ابوداود رحمته و ... از ابوامامه باهلی رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَأَبْغَضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ»^۱ «کسی که به خاطر الله دوست بدارد و به خاطر الله دشمنی کند و به خاطر الله بدهد و به خاطر الله منع کند، پس به یقین ایمانش را کامل کرده است».

- دادن و منع کردن که در این حدیث به آن اشاره شده است مختص به مال نیست بلکه عام بوده اعم از مال، علم، جاه، تلاش، وقت، و بخشش جان که آخرین درجه سخاوت‌ها است.

- کسی که به این حدیث عمل کند یقیناً نیت و هدف خود را برای الله متعال تابع ساخته است و به دست‌آویز محکمی چنگ زده که محکم‌تر از آن نیست، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ [لقمان: ۲۲] «و کسی که روی خویش را تسلیم الله کند درحالی که نیکوکار باشد، به راستی به دست‌آویز محکمی چنگ زده است، و سرانجام (همه) کارها به سوی الله است».

* (الوثقی) صیغهٔ مبالغه است، گفته می‌شود: "عروة وثیقة" یعنی دست‌آویز محکم، شدید، قوی و ایمن، و محکم‌ترین دست‌آویز، و "العروة الوثقی" یعنی دست‌آویزی که مطمئن‌تر از آن وجود ندارد.

* عروه چیزی است که برای نجات، محکم گرفته می‌شود؛ پس وقتی عروه وثقی بود یعنی وقتی دست‌آویز محکم و با اعتماد بود، و گرفتن هم با قوت انجام شد بنده از آنچه می‌ترسد نجات پیدا می‌کند.

۴- عبادت کونی و عبادت شرعی

* گفتیم که عبادت بر دو نوع است: عبادتی متعلق به ربوبیت و عبادتی متعلق به الوهیت.

- اما عبادت متعلق به ربوبیت عام بوده برای تمامی مخلوقات است که هیچ مخلوقی از آن خارج نیست، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا ۚ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ۗ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ۗ﴾ [مریم: ۹۳-۹۵].

«هیچ چیز در آسمان‌ها و زمین نیست؛ مگر این که به بندگی، سوی (الله) رحمن بیاید. * یقیناً (الله همه) آن‌ها را سرشماری کرده، و به دقت شمرده است، * و همه آن‌ها روز قیامت، تنها نزد او حاضر می‌شوند».

و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۗ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۗ﴾ [الأنعام: ۱۸] «و او است که بر بندگان خود مسلط است، و او حکیم آگاه است». پس هیچ انسانی چه خوب و چه بد، از دایره عبادت کونی خارج نیست.

- اما عبادت شرعی که جداکننده مسلمانان از کفار، و اهل بهشت از اهل آتش می‌باشد، عبارت است از خالص‌نمودن عبادت برای الله متعال و عمل به اوامر و پرهیز از آنچه نهی نموده است.

- عبادت متعلق به ربوبیت عبارت است از اقرارنمودن به آفرینش، مالکیت و تدبیر الله متعال، و شاهدبودن بر اینکه همه محتاج به الله متعال هستند، این همه اموری است که میان مؤمن و کافر و اهل بهشت و اهل جهنم فرقی نمی‌گذارد، زیرا بنده با وجود اینکه این امور را می‌داند اما مرتکب معصیت الهی می‌شود و غیر الله را عبادت می‌کند طوری که مشرکان چنین کردند.

- شهادت‌دادن به صحنه‌ها و آثار ربوبیت، بنده را وارد اسلام نمی‌کند و بیانگر اخلاص در عبادت نیست، اگرچه در وجوب اقرار نمودن به آن، حجت است، اما شهادت‌دادن خالی، بیانگر این نیست که بنده (مشرک)، آن را جامه عمل پوشانده است.

- الله متعال درباره مشرکان می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾﴾ [یونس: ۳۱-۳۲] «بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ کیست که مالک شنوایی و بینایی است؟ و چه کسی زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ و چه کسی کار را تدبیر می‌کند؟ پس بی‌درنگ خواهند گفت: الله پس بگو: آیا (از او) نمی‌ترسید؟! * پس آن الله پروردگار حقیقی شما است، پس بعد از حق، چه چیزی است جز گمراهی؟ پس چگونه (از عبادت او) رویگران می‌شوید؟!».

- مشرکان عرب به وجود الله متعال ایمان داشتند و اقرار می‌کردند که او تعالی خالق و روزی‌دهنده و مدبر امورشان است، ولی با این هم مسلمان نبودند، زیرا آن‌ها تقوای الله را پیشه نکرده و او را در عبادت یکتا و یگانه نمی‌دانستند، و توحید همان اصل و اساس تقوا است.

- شناخت الله متعال که همزمان با اجرای اوامر او هماهنگ نباشد علیه صاحبش حجت بوده و عذاب بر او واجب می‌گردد، و این طرز و شیوه تکذیب‌کنندگان و مستکبران و کسانی است که از حق رویگردان هستند، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ [النمل: ۱۴] «و آن را از روی ستم و سرکشی انکار کردند، درحالی که دل‌هایشان به آن یقین داشت، پس بنگر عاقبت مفسدان چگونه بود».

و می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾﴾ [الأنعام: ۳۳] «پس آن‌ها (در حقیقت) تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه (این) ستمکاران، آیات الله را انکار می‌کنند».

* مخالفان در بندگی شرعی دو مرتبه دارند:

- مرتبه اول: مشرکانی هستند که عبادت را خالص برای الله متعال انجام نداده‌اند، به این معنی که ایشان مطابق اوامر او تعالی در بزرگ‌ترین چیزی که به آن امر می‌فرماید عمل نکرده‌اند، پس این مشرکان، کافر و از دین اسلام خارج هستند.

- مرتبه دوم: بدعتی‌های گمراه که عبادت الله متعال را رها نموده و تفکر در افعال پروردگار و آفرینش او را آغاز کرده‌اند تا اینکه برخی از فرایض را ضایع نموده و مرتکب بعضی از محرمات نیز شده‌اند، چنانکه برخی از صوفیان چنین می‌کنند.

* بعضی از صوفیان غالی و افراطی کارشان به جایی می‌رسد که تمامی اوامر الهی را ضایع می‌کنند تا اینکه از دین اسلام خارج می‌شوند؛ پناه بر الله.

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: پس کسی که در مورد این حقیقت و دلایل آن تردید و مقاومت کرد و به آنچه که الله متعال در مورد حقیقت این دین امر فرموده عمل نکرد که همان عبادت او تعالی به یگانگی و اطاعت از امر او و پیامبرش است، پس چنین شخصی از جنس ابلیس و از اهل آتش می‌باشد؛ هرچند خودش گمان برد که از بندگان خاص و اولیای الله و از اهل معرفت و تحقیق و از کسانی است که (به گمان خویش) امر و نهی در شریعت از آن‌ها ساقط شده است، چنین شخصی از شرورترین اهل کفر و الحاد می‌باشد.

* آن کسانی که گمان برده‌اند که به درجهٔ یقین رسیده‌اند و تکالیف شرعی از آن‌ها ساقط شده است کافر و مرتد هستند و از دین اسلام خارج می‌باشند.

- از راه‌های رخنه کردن شیطان در برخی مردم این است که نیرویشان را در انجام فرایض و پرهیز از محرمات برگردانده و در عوض آن‌ها را به تفکر در چیزهای که به وسیلهٔ آن وحدانیت الله متعال را ثابت می‌کنند مشغول می‌سازد و اینکه او تعالی خالق و روزی‌دهنده و مدبر امور است. این دسته از مردم گمان می‌برند که با این عمل‌شان کار بزرگی انجام داده‌اند و به موجب آن از کوتاهی و سهل‌انگاری‌شان در ادای فرایض معاف می‌شوند!!

- از این‌رو بعضی مسلمانان که فریب این‌گونه مکرهای شیطانی را خورده‌اند، تحقیقات کسانی را بزرگ می‌شمارند که در ظاهر عالم هستند و برخی از آثار ربوبیت الله متعال و گستردگی علم، حکمت و تدبیر او تعالی را به اثبات می‌رسانند، و پیوسته

وقت و جهد خود را در پیگیری آن ضایع می‌سازند، بلکه برخی شاید دروغ بافی‌هایی نموده و آن را بر آثار ثابت شده اضافه کنند تا برای مردم چیزی نمایش بدهند که به گمان خودشان جدید است و هیچ‌کس در گذشته به چنین چیزی در مورد دلایل اثبات وحدانیت الله متعال در آفرینش، مالکیت، و تدبیر دست نیافته است! و این اشتباهی است که باید متوجه آن بود.

- اختلافی نیست که مؤمن، در چیزی که او را به تقوا و انجام اوامر الهی و پرهیز از منهیات می‌کشاند مأمور به تفکر در آیات و نشانه‌های پروردگار و مخلوقات او تعالی است. اما اگر تفکر و اندیشیدن وی فقط برای تعجب‌کردن و تأمل پوچ و تهی بود که بر آن عملی انجام نمی‌پذیرد، و مطابق دستور الهی کاری نمی‌کند و از منهیات او پرهیز نمی‌کند پس تفکر و اندیشیدن چنین شخصی علیه خودش حجت و عذاب خواهد بود - پناه بر الله - هرچند به وحدانیت و یکتا بودن پروردگار متعال در آفرینش، مالکیت و تدبیر، ایمان داشته و اقرار کند.

۵- بیان وجوب یگانه‌دانستن الله متعال در عبادت

* یگانه‌دانستن الله متعال در عبادت، حقیقت توحید است که به خاطر آن آفریده شده‌ایم.

* در این فرموده الله متعال: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] «و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند». بیان علت شرعی از آفرینش جن و انس است که مدار ثواب، جزا، امر و نهی، بر آن می‌چرخد.

* و فرموده الله متعال: ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ [هود: ۱۱۸-۱۱۹] «ولی همواره اختلاف دارند». * مگر کسی که الله به او رحم کرده باشد، و برای این آنان را آفریده است». بیان علت کونی مقدرشده‌ای است که مقتضای حکمت او تعالی می‌باشد و در آن آمده است که اختلاف، عذاب است.

* اینکه الله متعال هشدار داده کسی که با او تعالی در عبادتش، احدی را شریک گرداند در آتش جاویدان می‌ماند، و اینکه او تعالی شرک آوردن را مورد بخشش و مغفرت قرار نمی‌دهد، خود دلیلی مؤکد بر واجب بودن یگانه‌دانستن الله متعال در عبادت است.

* وجوب یگانه‌دانستن الله متعال در عبادت از ضروریات شریعت، عقل و عدالت است؛ چون الله متعال خالق، روزی‌دهنده، مالک و مدبر است. و عبادت غیر الله متعال ظلم بزرگ، حماقت، و گمراهی بزرگ است.

شرح عبارات متن

مؤلف رحمته می‌گوید: انواع عباداتی که الله متعال دستور به انجام آن داده از قبیل: اسلام، ایمان و احسان؛ و همچنین خوف، رجاء، دعا، توکل، شوق، حذر، خشوع، خشیت، انابت (توبه)، استعانت (یاری‌جستن)، استعاذه (پناه‌جستن)، استغاثه (به فریادرسی خواندن)، ذبح، نذر و دیگر عبادت‌هایی که الله متعال به آن دستور داده، همه ویژه‌پروردگار یکتا است.

* شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته اصول عبادت و مهم‌ترین انواع آن را ذکر نموده است، و افزوده است که یگانه‌دانستن الله متعال در این عبادات واجب است، و اینکه اگر کسی چیزی از این عبادات را برای غیر الله صرف کند پس او مشرک و کافر است؛ پناه بر الله.

قول مؤلف رحمته: «انواع عباداتی که الله متعال دستور به انجام آن داده از قبیل: اسلام، ایمان و احسان».

* این مراتب و درجات دین است، و در درس‌های گذشته بیان شد که درجات و مراتب تحقق‌یافتن بندگی الله متعال بر درجه‌بندی دینی که عبارت از اسلام، ایمان و احسان می‌باشد، ترتیب یافته است.

قول مؤلف رحمته: «همچنین خوف، رجاء، دعا، توکل، شوق، حذر، خشوع، خشیت، انابت (توبه)، استعانت (یاری‌جستن)، استعاذه (پناه‌جستن)، استغاثه (به فریادرسی خواندن)، ذبح، نذر و دیگر عبادت‌هایی که الله متعال به آن امر فرموده همه ویژه‌پروردگار یکتا است».

* مسلمانان در انجام دادن این عبادت‌ها بر یکدیگر نظر به مراتب بندگی: مسلمان، مؤمن، و محسن، برتری و فضیلت دارند.

- کسی که این عبادت‌ها را خالصانه برای الله متعال انجام داد و در این عبادت‌ها احدی را با الله متعال شریک نساخت، پس او مسلمان است.

- و کسی که این عبادت‌ها را خالصانه برای الله متعال انجام داد و در ضمن واجبات آن را کامل نموده و از شرک اصغر پرهیز نمود پس او مؤمن است.

- و کسی که این عبادت‌ها را در مستحبات نیز کامل انجام داد پس او محسن است، از فضل الله متعال آن را خواهان هستیم.

قول مؤلف رحمته: دلیلش این فرموده الله متعال است: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «و اینکه همه مسجدها خاص الله است پس با الله هیچ کس را به عنوان عبادت مخوان».

* این دلیلی است بر حرام بودن دعا کردن غیر الله، چه این دعا دعای طلب حاجات باشد و یا دعای عبادت.

* تفسیر این آیه کریمه در درس پیش گذشت.

قول مؤلف رحمته: «پس کسی که این عبادت‌ها یا جزئی از آن را برای غیر الله انجام دهد مشرک و کافر است، از این رو الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷] «و هرکس با الله معبود دیگری را عبادت کند که در این کار حجتی ندارد، جز این نیست که حسابش با پروردگارش است، آری کافران رستگار نمی‌شوند».

* در این آیه کریمه بیان شده کسی که در دعا، غیر الله متعال را خواند کافر است.

فرموده الله متعال: ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ﴾ «که در این کارش حجتی ندارد» این بخش آیه توصیفی است که از دلیل لازم برای هر چیزی که غیر از الله متعال عبادت شود پرده برداشته است، و اینکه هیچ کس دلیلی ندارد که الله متعال به عبادت هیچ معبودی جز خودش اجازه داده باشد.

درس هشتم:

دعا، خوف، امید (رجاء) و توکل

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه می گوید: (و در حدیثی آمده است «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»^۱ «دعاء مغز عبادت است». از این رو الله متعال می فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰] «و پروردگارتان گوید مرا به دعا خوانید تا برایتان اجابت کنم، بی گمان کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند به زودی با خواری وارد دوزخ خواهند شد».

و دلیل خوف این ارشاد الهی است: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵] «پس از آنان نترسید و از من بترسید اگر مؤمن هستید».

و دلیل امید (رجاء)، این ارشاد باری تعالی است: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰] «هرکس امید به لقای پروردگارش بسته است، باید کار نیکو پیشه کند و در عبادت پروردگارش کسی را شریک نیاورد».

و دلیل توکل این فرموده باری تعالی است: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳] «و بر الله توکل کنید اگر مؤمن هستید»، ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳] «و هرکس بر الله توکل کند پس همان ذات، وی را کافی است».

۱- سنن ترمذی: ۳۳۷۱ حکم آلبانی: ضعیف. و با لفظ «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» دعا همان عبادت است» صحیح است. سنن ابی داود: ۱۴۷۹ و سنن ابن ماجه: ۳۸۲۸ و سنن ترمذی: ۲۹۶۹ و ۳۲۴۷ و ۳۳۷۲.

عناصر درس

۱- دعا:

○ دعای مسئلت و دعای عبادت.

○ اقسام و احکام درخواست از غیر الله ﷻ.

○ وجوب توجه به سلامتی قلب برای الله متعال.

○ فرق میان ذلت تعلق و ذلت رحمت و احسان.

○ از سلامتی قلب برای الله متعال، شکرگزاری از بندگان محسن است.

○ نفع و ضرر فقط در دست الله متعال است

۲- خوف (بیم و ترس):

○ اقسام خوف.

○ مراتب مردم در خوفی که عبادت است.

○ انواع خوف مؤمنان

۳- امید(رجاء):

○ بیان معنای امید.

○ اقسام امید.

○ درجات امید به نفع بردن از اسباب.

* قاعده داخل شدن شرک در عبادت‌ها.

* اصول عبادت‌های قلبی.

○ نیازمندی شخص به یکجا جمع نمودن محبت، خوف و امید.

۴- توکل:

○ معنای توکل.

○ فضل توکل داشتن بر الله یکتا که هیچ شریکی ندارد.

○ وجوب یکتادانستن الله متعال در توکل نمودن.

توکل عبادت قلبی است.

انواع توکل بر الله متعال.

معنای تحقق یافتن توکل.

احکام توکل.

شرح اهداف درس

* این درس آغاز شرح مفصل درباره انواع عباداتی است که مؤلف شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه، آن را ذکر نموده است.

* در این درس خلاصه مهم ترین مسایل متعلق به این عبادات بزرگ و بیان راه های خالص نمودن آن برای الله متعال، و درجه های رخنه نمودن شرک در آن می باشد، تا طالب علم درباره آن از بینش و بصیرت برخوردار شده و از لغزیدن در آن برحذر باشد.

۱- دعا

* دعا دو نوع است:

دعای مسئلت و دعای عبادت:

- این تقسیم فقط به هدف توضیح و تشریح و آموزش است و گرنه هر دو نوع آن، عبادت می باشند.

- هدف علما از این تقسیم بیان شمولیت اسم دعا بر هر دو نوع است؛ چون وقتی لفظ دعا در نصوص اطلاق شود مراد از آن، هم معنای اول و هم معنای دوم می باشد و همزمان بر هر دو معنا اطلاق می شود. اما دعای مسئلت که دعای سوال کننده، با رغبت و هراس، برای جلب منفعت یا دفع ضرر باشد، جایز نیست به غیر الله متعال انجام شود، الله متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [یونس: ۱۰۶] «و به جای الله، چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زبانی به تو می رساند؛ نخوان، پس اگر چنین کنی، بی گمان از ستمکاران خواهی بود».

- مثال های شرک در دعای مسئلت: مثلاً از مردگان درخواست قضای حاجات و استعانت و درخواست شفاعت و ...، که این گونه دعا از جمله شرک اکبر بوده، گمراهی دور از حق و کفری آشکار می باشد. الله متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ

دُونَ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾ [الأحقاف: ۵-۶] «و چه کسی گمراه‌تر است از آن که (معبودی) غیر از الله را می‌خواند که تا روز قیامت (هم دعای) او را اجابت نکند، و آن‌ها (= معبودان باطل) از خواندن (و دعای) ایشان (کاملاً) بی‌خبر هستند؟! * و هنگامی که مردم (در قیامت) گرد آورده شوند، آن‌ها (معبودان باطل) دشمنان‌شان خواهند بود، و عبادت‌شان را انکار می‌کنند».

* و اما دعای عبادت، عبارت است از عبادت‌کردن معبود با اقوال یا اعمال که همزمان با رغبت و هراس، و تقرب‌جستن به معبود می‌باشد؛ و ادای این‌گونه عبادت برای غیر الله شرک اکبر است.

- مثال‌های شرک در دعای عبادت: طقوس و ریاضت و انواع اعمالی که عبادت‌کنندگان معبودان به منظور عبادت و تقرب‌جستن انجام می‌دهند شرک اکبر است؛ پناه بر الله.

* مسأله: کسی که از مخلوق چیزی بخواهد که او بر آن قادر است مانند فقیری که به ثروتمندی بگوید: از مالی که الله به تو عطا کرده برایم بده، یا مردی برای دیگری بگوید: مرا با این کار که در توان تو است کمک برسان؛ به اتفاق علما شرک محسوب نمی‌شود، زیرا در آن چیزی از معانی عبادت نیست.

* معتبردانستن معنای عبادت در حکم کردن به کاری که آیا شرک است یا نه، امری بسیار مهم می‌باشد؛ اگر در قلب درخواست‌کننده طلب حاجت با ذلت و خواری برای جانب مقابل وجود داشت و با خوف و رجا نیز همراه بود، پس این شرک اصغر بوده و از قبیل بندگی دنیوی می‌باشد.

انواع و احکام سوال کردن از غیر الله ﷻ

سوال کردن از غیر الله دارای سه درجه است:

- درجه اول: دعایی که در آن یکی از معانی عبادت وجود داشته باشد از قبیل: رغبت، ترس، امید و باور داشتن به اینکه نفع و ضرر از جانب مخلوق می‌رسد که این شرک اکبر می‌باشد؛ پناه بر الله.

- درجهٔ دوم: سوال از مخلوقات در مورد چیزی که آن‌ها قادر به دادن آن هستند همراه با باور داشتن اینکه نفع‌رسان و ضرررسان حقیقی الله متعال است، اما اگر با وجود این در قلب سوال‌کننده علاقه به آن‌ها غلبه کند، و در قلب او ذلت، فروتنی و خضوع برای آنان وجود داشته باشد؛ این عمل شرک اصغر است زیرا خلاف تحقق‌یافتن کمال بندگی واجب برای الله متعال است.

- درجهٔ سوم: اینکه از مخلوقات چیزی طلب کند که آنان قادر به فراهم‌نمودن آن هستند بدون اینکه علاقهٔ قلبی و فروتنی و خضوع برای آن‌ها داشته باشد؛ پس این عمل شرک نیست، و بر حسب غرض و هدف از طلب، دارای احکامی نیز می‌باشد. پس گاهی بنده به آن کار امر شده، و گاهی مباح و گاهی مکروه و گاهی نیز حرام است.

وجوب مراقبت از سلامتی قلب برای الله متعال

* بر بنده واجب است قلب خود را برای الله فارغ نگهدارد؛ و آن را از شرک و تعلق به غیر الله متعال پاک و منزّه گرداند.

* سعی و تلاش یک مسلمان برای طلب رزق و روزی و استفاده از اسباب برای جلب منفعت و دفع ضرر نباید وی را به ذلت و فروتنی قلبی برای غیر الله بکشاند، چون الله متعال او را مورد امتحان قرار نداده تا برای غیر او اظهار ذلت کند.

* فروتنی قلبی برای غیر الله لطمه در توحید وارد می‌کند. مؤمن واقعی معتقد است که الله برای او کافی است: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ [الزمر: ۳۶] «آیا الله برای بنده‌اش کافی نیست؟!» بلکه لازم است تا با استفاده از اسباب مشروع تلاش کند.

* با استفاده از اسباب به قدر توان همراه با توکل بر الله متعال کفایت بنده حاصل می‌شود، پس کسی که از اسباب استفاده نموده و بر الله متعال توکل نمود در رزق و روزی او برکت نهاده می‌شود و در همه امور دنیوی و اخروی‌اش الله متعال برای او کافی است.

* توجه: بعضی از مردم، به خاطر اینکه خود را از ذلت و فروتنی و خاکساری برای غیر الله پاک ثابت کنند، با کسی که بر آنها حق رعایت ادب دارد با بی‌ادبی و بد رفتاری برخورد می‌کنند. مانند پدر، ولی امر، رئیس که این برخورد و شیوه نادرست بوده لازم است به آنها گوشزد شود.

- الله متعال عدل، احسان و نرمی و ملایمت را دوست دارد و در برابر آن ثواب می‌دهد، و از دشنام و شرارت، و کارهای زشت و ناپسند، و برتری‌جویی بر مردم تنفر دارد.

فرق میان ذلتِ دل‌بستگی به اشخاص، و ذلتِ رحمت و احسان به اشخاص:

* فروتنی و خاکساری که الله به آن امر نموده تا با والدین و مؤمنان داشته باشیم فروتنی و ذلتِ رحمت و احسان است نه ذلتِ دل‌بستگی و بندگی.

* الله متعال فروتنی و خاکساری برای مؤمنان را مورد ستایش قرار داده است و می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدة: ۵۴].

«الله به زودی گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست می‌دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست می‌دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سرسخت هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند».

و دربارهٔ پدر و مادر می‌فرماید: ﴿وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ [الإسراء: ۲۴] «و از روی مهربانی بال فروتنی (و خاکساری) برای آن‌ها فرود آور، و بگو: پروردگارا! آنان را مورد رحمت قرار ده، همان‌گونه که مرا در کودکی پرورش دادند».

* اساس این فروتنی همراه با نرمی و سخن نیکو، رحمت، احسان، تواضع، لطف و مهربانی به مؤمنان است که همه‌اش طاعت الله ﷻ بوده و به خاطر دریافت فضل و احسان الهی انجام می‌شود. و قلب در چنین مواردی برای الله ﷻ فارغ مانده و هیچ‌گونه خضوعی برای مخلوقات در آن راه نمی‌یابد.

از سلامتی قلب برای الله متعال، شکرگزاری از بندگان محسن است

* از سلامتی قلب برای الله متعال، شکرگزاری در برابر فرد محسن و پاداش دادن به شخص نیکوکار است، تا به این وسیله قلب مسلمان برای الله متعال سالم و فارغ بماند. زیرا الله متعال بندگان شکرگزار خود را دوست دارد که وقتی به او احسان صورت گرفت تشکر می‌کند.

* پیامبر ﷺ به نیکی کردن با کسی که به ما نیکی می‌کند ارشاد فرموده است.

از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ صُنِعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفٌ فَلْيُجِزِهِ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ مَا يُجِزِيهِ فَلْيُتِنِ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ إِذَا أَتَنَى عَلَيْهِ فَقَدْ شَكَرَهُ، وَإِنْ كَتَمَهُ فَقَدْ كَفَرَهُ، وَمَنْ تَحَلَّى بِمَا لَمْ يُعْطَ، فَكَأَنَّهَا لَيْسَ ثَوْبِي زُورٍ»^۱ «آنکه در حقش احسانی شد باید مزد آن را بدهد، و اگر چیزی نداشت که در برابر آن پرداخت نماید پس او را ثنا و درود گوید، چنانچه او را ثنا گوید شکرش را به جای آورده است و اگر نیکی او را پنهان دارد در حقیقت ناسپاسی او را نموده است و کسی که به آنچه به او داده نشده تظاهر کند مانند کسی است که لباس دروغین پوشیده است» [به روایت بخاری در ادب مفرد و ابوداود در سنن و ترمذی در جامع الترمذی و امام آلبانی نیز این حدیث را صحیح خوانده است].

• شاعری از یهودان مدینه در جاهلیت چنین سروده است:

إِرْفَعْ ضَعِيفَكَ لَا يَحْرِبُكَ ضَعْفُهُ يَوْمًا فَتُدْرِكَكَ الْعَوَاقِبُ قَدْ نَسَا
يُجْزِيكَ أَوْ يُثْنِي عَلَيْكَ وَإِنْ مَنْ أَتْنَى عَلَيْكَ بِمَا فَعَلْتَ كَمَنْ جَزَى

- امام بیهقی در شعب الایمان^۲ با سند ضعیف روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله این دو بیت شعر را تحسین کرده‌اند.

* کسی که پاداش نیکی را با نیکی ادا کند یا اینکه احسان‌کننده را مورد ستایش قرار داد به یقین که شکرانه او را ادا نموده، و قلبش برای الله متعال نیز فارغ مانده است، و او در این کار باور دارد که آن‌ها فقط اسبابی بوده‌اند که الله متعال این نیکی را به دستان آنان به او رسانده است و الله متعال در این کار حکمت‌های زیادی دارد.

نفع و ضرر تنها در دست الله متعال است

* مبنای دعا این است که انسان یقین و باور داشته باشد که نفع و ضرر به دست معبود است. پس کسی که به یقین دانست که نفع و ضرر جز از جانب الله متعال نمی‌رسد، قلبش از دل بستگی به مخلوق در امان خواهد بود.
تأکید بر این قضیه در آیات زیادی از قرآن کریم آمده است:

۱- سنن ابی‌داود: ۴۸۱۳ و سنن ترمذی: ۲۰۳۴ و لفظ از ادب مفرد: ۲۱۵ است. حکم آلبانی: صحیح.

۲- شعب الایمان بیهقی: ۸۷۱۴.

- الله متعال مشرکان را نکوهش نموده و می‌فرماید: ﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [المائدة: ۷۶] «بگو: آیا چیزی را به جای الله عبادت می‌کنید که دارای سود و زیانی برای شما نیست؟! و الله شنوای دانا است».

- و در حکایت از ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ [الأنبياء: ۶۶-۶۷] «(ابراهیم) گفت: آیا به جای الله چیزی را عبادت می‌کنید که هیچ نفعی برای شما ندارد، و نه زیانی به شما می‌رساند؟! * وای بر شما، و بر آنچه به جای الله عبادت می‌کنید، آیا نمی‌اندیشید؟!».

- و می‌فرماید: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ [الزمر: ۳۸] «و اگر از آن‌ها (مشرکان) بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟» مسلماً گویند: الله. بگو: آیا دیدید آنچه را که به جای الله می‌خوانید، اگر الله زیانی برای من بخواهد، آیا آن‌ها (معبودان) خواهند توانست زیان او را برطرف کنند؟! و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آن‌ها خواهند توانست رحمت او را باز دارند؟! بگو: الله مرا کافی است، و (همه) توکل‌کنندگان بر او توکل می‌کنند».

- و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [يونس: ۱۰۷] «و اگر الله زیانی به تو برساند، پس جز او هیچ‌کس نتواند آن را برطرف کند، و اگر اراده خیری برای تو کند، پس هیچ‌کس فضل او را باز نتواند داشت، به هرکس از بندگانش که بخواهد می‌رساند و او آمرزندهٔ مهربان است».

* این مسأله در قرآن کریم به طور کافی و شافی بیان شده است که تمامی تعلقات به غیر الله ﷻ را از بین می‌برد؛ چون مدار بندگی بر عمل قلب استوار است؛ پس اگر قلب برای الله ﷻ سالم و خالص بود، - به اذن الله متعال - اصلاح گردیده و بقیه بدن انسان نیز اصلاح می‌شود.

* ابن قیم رحمته می‌گوید: «ضرر و نفع در دست الله عز و جل است. پس اگر خواست به بنده خود ضرر می‌رساند، و اگر خواست ضرر را از او دور می‌سازد، بلکه اگر خواست توسط اسباب ضرر به وی نفع می‌رساند و یا توسط اسباب نفع به وی ضرری می‌رساند، تا به بندگان ثابت و آشکار گردد که تنها الله متعال ضرر رسان و نفع‌رسان است و بس، و اینکه اسباب ضرر و نفع در دو دست بلاکیف او است، و او تعالی سبب‌های نفع و ضرر را ساخته است، اگر خواست سبب‌بودن اسباب را برمی‌دارد و اگر خواست سبب آن را خارج از عُرف و معمول و به گونه‌ای کاملاً مخالف آنچه از اسباب انتظار می‌رود تغییر می‌دهد تا دانسته شود که او تعالی فاعل مختار است، و هیچ چیزی جز به اذن او تعالی ضرر و نفع نمی‌رساند، و اینکه توکل و اعتماد بر الله، اسباب نامطلوب را برخلاف توقع از سببیت آن و روشن‌بودن مرتبه آن دگرگون می‌سازد، و اینکه همه سببیت‌ها به مشیت و حکمت الهی ارجاع داده می‌شود زیرا تنها او تعالی است که اسباب را ضرر مند و نفع‌رسان می‌گرداند، و اسباب به ذات خودش هیچ دخالتی در این امر ندارد، و تمام امور به الله تعلق می‌گیرد. فقط کسی ضرر اسباب ناپسند را می‌چشد که به آن دل بسته و در حد آن توقف کرده و بر الله متعال توکل نکرده است.

۲- خوف

اقسام خوف

* خوف بر دو نوع است:

- نوع اول: خوفِ عبادت: و آن خوفی است که یکی از معانی عبادت را با خود حمل کند از قبیل فروتنی، بیم، و هراس از فرود آمدن ضرر از سوی کسی که قادر به آن است.

- نوع دوم: خوفِ طبیعی و فطری است که خالی از معانی عبادت است، که شرح آن خواهد آمد.

* از لوازم خوفِ عبادت، این است که با قلب عباداتی عظیم از قبیل بیم و هراس، انابت (توبه)، توکل و وابستگی قلبی صورت بگیرد که انجام‌دادن این‌گونه خوف برای غیر الله بدون شک شرک در عبادت می‌باشد.

باید این خوف فقط برای الله متعال خالص شود طوری که می‌فرماید: ﴿وَأَيُّنَا فَأَرْهَبُونِ﴾ [البقرة: ۴۰] «و تنها از من بترسید». و مفعول مقدم افاده حصر را دارد، و این عبادت با ترس می‌باشد.

شُرک در خوفِ عبادت کار مشرکان است، و کسی که می‌خواهد معنای خوف شرکی را بداند پس حال مشرکان را مشاهده کند که دارای این‌گونه خوف بودند و نیز درباره قصه‌های قرآنی تأمل کند.

* الله متعال مجادله ابراهیم عليه السلام با قومش را چنین حکایت می‌کند: ﴿وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَبْنَا وَلَا آخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ [۸۰-۸۱] «و من از آنچه با او شریک قرار می‌دهید، نمی‌ترسم، مگر چیزی را پروردگارم بخواهد، علم و دانش پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است، آیا پند نمی‌گیرید؟! * و چگونه از چیزی که شریک او قرار داده‌اید؛ بترسم؟! درحالی که شما نمی‌ترسید از آنکه چیزی را شریک الله قرار داده‌اید که هیچ‌گونه دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده است، پس اگر می‌دانید کدام یک از این دو دسته به ایمنی شایسته‌تر است؟».

* و راجع به عاد قوم هود عليه السلام و مجادله آن‌ها با پیامبرشان می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ [هود: ۵۳] «إِن نَقُولُ إِلَّا أَعْتَرْنَاكَ بِبَعْضِ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ [هود: ۵۴] «مِن دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ﴾ [هود: ۵۵] «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [هود: ۵۳-۵۶].

«گفتند: «ای هود! برای ما دلیل روشنی نیاورده‌ای و ما به (خاطر) گفتار تو معبودهای خویش را رها نمی‌کنیم، و ما به تو ایمان نمی‌آوریم * ما (چیزی) جز این نمی‌گویم که بعضی از معبودان ما آسیبی به تو رسانده‌اند. (هود) گفت: همانا من الله را گواه می‌گیرم، و شما (نیز) گواه باشید، که من از آنچه شریک (الله) قرار می‌دهید، بیزار هستم، * غیر از او، پس همگی برای من نقشه بکشید، آنگاه مرا مهلت ندهید. * همانا من بر الله که پروردگار من و

پروردگار شما است توکل کردم، هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه او (الله) گیرنده پیشانی‌اش است (و بر آن مسلط است) بی‌گمان پرودگارم بر راه راست است».

* و به پیامبرش محمد ﷺ فرمود: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ [الزمر: ۳۶] «آیا الله برای بنده‌اش کافی نیست؟! و تو را به کسانی غیر از او می‌ترسانند، و هرکس را الله گمراه کند، پس او را هیچ هدایت‌گری نیست».

* ابن جریر رحمه الله گفته است: الله متعال به پیامبرش محمد ﷺ فرمود: ای محمد این مشرکان تو را به خاطر بیزاری و عیب‌گرفتن تو از نمادها (سنگی باشد و یا فلزی مثل ضریح‌ها و یا از جنس قبرها) و معبودهایشان، از آن‌ها می‌ترسانند که گویا به سبب آن به تو بدی و اذیتی می‌رسد، و الله برای تو کافی است.

* قتاده رحمه الله گفته است: پیامبر ﷺ خالد بن ولید را به دره‌ای در سقام فرستاد تا بت عزی را بشکند، خادم آن گفت: ای خالد من تو را از او برحذر می‌دارم، او نیرویی دارد که هیچ چیزی در مقابل او توان ایستادگی ندارد، پس خالد ﷺ به سوی آن رفت و با تبر بینی آن را شکست. این مثالی از خوف شرکی است که در قلب خادم جا داشت.

* مجاهد رحمه الله می‌گوید: ﴿وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾ [الزمر: ۳۶] یعنی «می‌ترسانند تو را از کسانی که به غیرالله ﷻ عبادت می‌کنند».

* بعضی از عبادت‌کنندگانِ امروزیِ نمادها (سنگی باشد و یا فلزی مثل ضریح‌ها و یا از جنس قبرها) و قبرها نیز مردم را از معبودان باطل‌شان، که به غیر از الله آن‌ها را عبادت می‌کنند، می‌ترسانند که گویا آن‌ها قدرت و تصرف در هستی را دارند! و اگر بر شخصی خشمگین شوند کسی را می‌فرستند تا آن شخص را عذاب دهد و به بیماری‌ها دچار کند و شاید هم بدنش وی را فلج ساخته یا او را بکشد و مانند این چیزهای ترسناک که برای یک مؤمن جایز نیست از آن بترسد.

* برخی از علما عبارت (خوف السر) را ذکر می‌کنند و مقصدشان خوف عبادت است، چنانکه خوفِ عبادت‌کنندگانِ قبور و اولیا را به عنوان مثالی برای خوف السر ارایه داده‌اند.

- در حقیقت این‌ها انواع مختلفی از شرک را جمع کرده‌اند از قبیل باور به اینکه مردگان از آنچه ایشان انجام می‌دهند اطلاع دارند، و باورشان به اینکه مردگان توانایی مواخذه و مجازات کردن و عذاب نمودن را دارند، و ترس‌شان از اینکه مردگان کمک و مدد را از آن‌ها قطع خواهند کرد، یا اینکه برایشان شفاعت نخواهند کرد! و ...

- از این‌رو برخی را می‌بینید که وقتی بدگویی آن مردگان را بشنوند، یا کسی از غلو در مورد آن‌ها ممانعت ورزد، آثار ترس و هراس - به گمان‌شان - از قهر و غضب آن ولی بر چهره‌شان آشکار می‌شود.

- در خوف السر معانی عبادت از قبیل هیبت، ترس، وابستگی قلب به معبود، توسل و پناه‌جویی به سوی او وجود دارد، درحالی که این‌ها عبادت‌های عظیمی هستند که اگر کسی آن را برای غیر الله انجام بدهد به یقین شرک آورده است. پناه می‌بریم به الله متعال از شرک.

اقسام مردم از نظر خوفِ عبادت

* مردم از نظر خوفِ عبادت به چندین درجه و مرتبه تقسیم می‌شوند:

- **مرتبه اول:** پیشگامان و مقربان هستند و آن‌ها کسانی هستند که خوف و ترس از الله متعال آن‌ها را در شتاب به انجام کارهای خیر و تقرب به الله متعال با ادای فرایض، نوافل، پرهیزکاری و اجتناب از محرمات و شبهات کشانده است؛ این‌ها در بهترین مرتبه‌ها و منازل قرار دارند.

این‌ها کسانی هستند که الله متعال ایشان را ستایش کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشِيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ هُمْ يَرْبِّهِمْ لَا يَشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾ أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْأَخْيَارِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾﴾ [المؤمنون: ۵۷-۶۱].

«بی‌گمان کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناک هستند. * و کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند. * و کسانی که به پروردگارشان شرک نمی‌آورند * و کسانی که (در راه الله) آنچه را باید بدهند، می‌دهند، و (با این حال) دل‌هایشان بیمناک است، که بی‌گمان آنان به سوی پروردگارشان باز می‌گردند. * (آری) اینان هستند که در نیکی‌ها شتاب می‌کنند، و در انجام آن (از دیگران) پیشی می‌گیرند.»

و می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَنِيتٌ ءَأَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۹﴾ [الزمر: ۹] «آیا (این مشرک بهتر است، یا) کسی که در ساعات شب در حال سجده و قیام به عبادت مشغول است، و از (عذاب) آخرت بیمناک است، و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: آیا کسانی که می‌دانند، و کسانی که نمی‌دانند یکسان هستند؟! تنها خردمندان پند می‌پذیرند».

- **مرتبۀ دوم:** اشخاص میانه‌رو؛ و این‌ها کسانی هستند که خوف از الله متعال آن‌ها را به پرهیز از محرّمات و انجام واجبات دینی وادار نموده است، پس این‌ها پرهیزگاران میانه‌رو هستند.

- **مرتبۀ سوم:** مسلمانان سهل‌انگار که کوتاهی می‌کنند و بر خویش ظلم می‌کنند، این‌ها کسانی هستند که اساساً خوف از الله متعال در دل آن‌ها وجود دارد طوری که آن‌ها را از شرک اکبر و از ارتکاب باطل‌کننده‌های اسلام باز می‌دارد، اما به سبب ضعف و کمی این خوف از الله، مرتکب کبایر و ترک برخی فرایض می‌شوند؛ پناه بر الله. پس این‌ها گنهکاران هستند و سزاوار عذاب به تناسب تخلفشان می‌باشند و کماکان در دایره اسلام باقی می‌مانند.

- **مرتبۀ چهارم:** افراط‌گرایان غالی در ترس از الله، و این گروه کسانی هستند که خوف شدید آن‌ها را به یأس و ناامیدی از رحمت الله متعال کشانده است؛ پس این‌ها گنهکاران افراط‌گر هستند، چون جایز نیست که مؤمن از رحمت الله متعال مأیوس و ناامید شود.

- مرتبۀ پنجم: مشرکان هستند که این عبادت بزرگ را برای غیر الله متعال انجام می‌دهند؛ پس آن‌ها مشرک، کافر و خارج از دین اسلام هستند؛ پناه بر الله.

* این بود مراتب مردم در رابطه با خوفِ عبادت که در هر مرتبۀ منازل و جایگاه‌هایشان فرق می‌کند.

* قسم دوم خوف: ترس طبیعی و فطری است، و آن است که خالی از معانی عبادت باشد، و حکم آن بر حسب همان چیزی است که منجر به خوف او می‌شود.

- مثال آن: ترس بنده از حیوانات درنده، حشرات مؤذی و ظالمان سرکش. پس این‌گونه ترس بنده را مورد نکوهش قرار نداده بلکه بر حسب حالاتی که به آن دچار

می‌شود معذور هستند؛ مانند مردی که به سبب این‌گونه خوف، وجوب نماز جماعت از وی ساقط می‌شود، و شاید هم به سبب این‌گونه خوف جمع‌نمودن نمازها برایش جایز شود، و امثال آن.

اما اگر چنین خوف و هراسی شخص را به ترک برخی از واجبات وادار کرد که در ترک آن عذری برایش نیست و یا او را وادار به ارتکاب حرام کند، در این صورت این‌گونه خوف حرام بوده و جایز نیست.

مثال این‌گونه خوف: گروهی از مسلمانان با وجود اینکه در سرزمین خویش غالب هستند، ولی خوف از دشمن آن‌ها را به ترک جهاد در راه الله ﷻ و ترک آمادگی برای جهاد کشانده است؛ پس این‌ها مورد مذمت قرار گرفته، مقصر و گنهکاران هستند؛ زیرا فریضة جهاد در راه الله تعالی را ترک نموده‌اند. و سنت الهی بر این امر جاری است که، به خاطر نافرمانی از فرامین او تعالی، دشمن را بر آن‌ها مسلط ساخته و هیبت و ترس‌شان را از دل کافران بیرون می‌آورد.

خوف از دشمن را بر خوف از الله مقدم می‌شمارند، و الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵] «(در حقیقت) این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند، پس اگر ایمان دارید از آن‌ها نترسید، و از من بترسید».

* ﴿يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُۥ﴾ یعنی شیطان اولیای خود را در نزد شما بزرگ نشان می‌دهد تا از آنها بترسید، و این خوف و هراس از دوستان و اولیای شیطان حرام بوده و جایز نیست.

گاهی این‌گونه خوف از غیر الله بنده را به کفر می‌کشاند. پناه بر الله؛ یا شدت خوف او را به مرحله ای می‌کشاند که به کفر راضی گردد و به سبب این خوف و بزدلی کفر را برگزیند. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿مَن كَفَرَ بِاللَّهِ مِنۢ بَعْدِ إِيمَانِهِۦٓ إِلَّا مَنۢ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُۥ مُطْمَئِنٌّۢ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِن مَّنۢ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمۡ غَضَبٌۢ مِّنۢ لِّلَّهِ وَلَهُمۡ عَذَابٌۢ عَظِيمٌ﴾ [۱۷۶] ﴿ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [۱۷۷] ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ [۱۷۸] ﴿لَا جَرَمَ لَهُمۡ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخٰسِرُونَ﴾ [النحل: ۱۰۶-۱۰۹]

«کسی که بعد از ایمانش به الله کافر شود (بازخواست می‌شود) مگر کسی که به زور (به کفر) واداشته شود درحالی که قلبش به ایمان آرام باشد، اما کسی که سینه خود را برای (پذیرش) کفر بگشاید، پس خشم الله بر آنها است، و برای آنها عذاب بزرگی است. * این به (خاطر) آن است که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند، و همانا الله گروه کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند. * اینان کسانی هستند که (بر اثر گناهان‌شان) الله بر دل‌هایشان و گوش‌شان و چشمان‌شان مهر نهاده است، و اینان غافلان (واقعی) هستند. * بدون شک آنها در آخرت زیانکاران هستند».

- این اساس خوف پیروان از پیشوایان یا ائمه کفر است، طوری که الله متعال درباره آنها می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا أَلْحَنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهَدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُؤُنَا آندَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَعْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۳﴾﴾ [سبأ: ۳۱-۳۳] «ای پیامبر! اگر ببینی (در روز قیامت) هنگامی که ستمکاران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب‌رسی) نگه داشته شده‌اند، (از حال آنها به شگفت می‌آیی) برخی از آنها سخن برخی دیگر را پاسخ می‌دهند (و هرکدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد) کسانی که به استضعاف کشیده شده‌اند، به کسانی که استکبار (و سرکشی) نمودند، گویند: اگر شما نبودید ما قطعاً مؤمن بودیم. کسانی که سرکشی (و تکبر) کردند (مستکبران) به کسانی که به استضعاف کشیده شده‌اند (مستضعفان)، گویند: آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد؟! (هرگز نه) بلکه شما خود مجرم بودید. و مستضعفان به مستکبران گویند: بلکه، مکر و حيله شب و روز شما (سبب شد که از هدایت بازمانیم) هنگامی که به ما دستور می‌دادید که به الله کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم. و هنگامی که عذاب (الهی) را ببینند، پشیمانی (خود) را (در دل) پنهان دارند، و ما غل‌ها را در گردن‌های کسانی که کافر شدند؛ بگذاریم، آیا جز آنچه عمل می‌کردند، به آنها جزا داده می‌شود؟!».

- و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ يَتَحَاوَرُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ ﴿۷۷﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ

اللَّهُ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴿٤٧﴾ [غافر: ۴۷-۴۸] «و چون در آتش (جهنم) با همدیگر مجادله (و کشمکش) می‌کنند، پس ناتوانان به کسانی که تکبر ورزیدند، می‌گویند: بی‌شک ما (در دنیا) پیرو شما بودیم، پس آیا شما (امروز) می‌توانید بخشی از آتش را که نصیب ما شده از ما دور کنید؟! * کسانی که تکبر ورزیدند، گویند: بی‌گمان ما همگی در آن (آتش) هستیم، همانا الله در میان بندگان داوری کرده است».

* این‌ها را خوف و ترس طبیعی و فطری‌شان به کفر و ادا سازنده است؛ پناه بر الله.

انواع خوف مؤمنان

* خوف مؤمنان سه نوع است:

- نوع اول: ترس از نارضایتی و رویگردانی الله تعالی از بنده، و این ترس محبوبان است.

- نوع دوم: ترس از عذاب دنیوی و اخروی، و این ترس متقیان است.

- نوع سوم: ترس از دست‌رفتن اجر و پاداش، و این ترس عمل‌کنندگان است.

۳- امید

* معنای امید:

- امید ضد ناامیدی است، و امید طمع‌کردن قلب برای به دست‌آوردن منفعت است.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶] «و او را با بیم و امید بخوانید، همانا رحمت الله به نیکوکاران نزدیک است».

* و درباره‌ی دوستان و اولیای متقی و پرهیزگار خود می‌فرماید: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ [السجدة: ۱۶] «پهلوهایشان از بسترها (در دل شب) دور می‌شود، پروردگارش را با بیم و امید می‌خوانند، و از آنچه به آن‌ها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند».

*** اقسام امید:**

* امید دو نوع است:

- نوع اول: امیدی که عبادت است

- نوع دوم: امیدی که برای نفع بردن از اسباب است.

* امیدی که عبادت است جایز نیست برای غیر الله متعال انجام شود، و کسی که آن را برای غیر الله ﷻ انجام بدهد پس او مشرک است، چون این گونه امید معانی عبادت را دربر دارد از قبیل فروتنی، خضوع و عاجزی، محبت، منقادبودن و باورداشتن به نفع و ضرر، و سپردن امر به معبود، و وابستگی قلبی و تقرب و نزدیکی به معبود.

- تمام این‌ها عبادت‌های عظیمی هستند که از مقتضیات و ملزومات عبادت امید هستند. پس کسی که آن‌ها را برای غیر الله متعال انجام دهد مشرک و کافر است.

- از مثال‌های امید شرکی: امید مشرکان به معبودان‌شان آنگاه که آن‌ها را به جز الله مورد عبادت قرار می‌دهند. گویا آن‌ها در نزد الله متعال برایشان شفاعت می‌کنند! یا اینکه آن‌ها را به الله متعال نزدیک می‌سازند! و امید برخی از عبادت‌کنندگان اولیاء و قبرها که امید دارند اولیاء و قبرها آن‌ها را از مشکلات نجات می‌دهند و بلا و مصایب را نیز از آن‌ها دفع می‌کنند و برایشان جلب منفعت می‌کنند! و دیگر اموری که جز الله متعال کسی بر آن قادر نیست.

درجات امیدواری از نفع بردن اسباب

* امیدی که برای نفع بردن از اسباب همراه با اعتقاد داشتن به اینکه نفع و ضرر در دست الله ﷻ است دارای سه درجه می‌باشد:

- درجه اول: امید جایز، و آن امید برای منفعت بردن از اسباب مشروع همراه عدم وابستگی قلبی به آن اسباب می‌باشد.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خَيْرُكُمْ مَنْ يُرْجَى خَيْرُهُ، وَيُؤْمَنُ سَرَّهُ، وَسَرُّكُمْ مَنْ لَا يُرْجَى خَيْرُهُ، وَلَا يُؤْمَنُ سَرَّهُ»^۱ «بهترین شما کسی است که مردم به خیر او امید داشته باشند و از شرش خود را در امان بدانند، و انسان بد در شما کسی

۱- سنن ترمذی: ۲۲۶۳ و مسند احمد: ۸۸۱۲ و ۸۹۲۰. حکم آلبانی: صحیح.

است که مردم خیری از او انتظار نداشته باشند و نیز از شر او در امان نباشند» [به روایت احمد و ترمذی با سند صحیح].

این‌گونه امیدواری امید عبادت نیست، بلکه امید نفع و سودبردن از اسباب است همراه با اعتقادداشتن به اینکه نفع و ضرر از جانب الله ﷻ می‌باشد.

- درجه دوم: امید حرام، و آن عبارت از امیدداشتن شخص در اسباب حرام است تا از آن‌ها در معصیت الهی کمک و استعانت بگیرد.

- درجه سوم: شرک اصغر، و آن وابستگی قلبی به اسبابی است که امید نفع گرفتن از آن‌ها می‌رود؛ مانند دلبستگی بعضی از مریض‌ها به دم‌خواندن و پزشکان. غافل از اینکه شفا در دست الله ﷻ است؛ پس این از جمله شرک در اسباب است که پیشتر شرح آن گذشت.

قاعده رخنه کردن شرک در عبادات:

* قاعده این عبادات یکی است کسی که آن را دانست شناخت این تقسیمات و فهم دقیق مسایل آن برایش آسان می‌شود.

* الفاظی همچون محبت، ترس، امید، استعانت (کمک‌گرفتن)، استعاذه (پناه‌بردن) رغبت، هراس، خشیت، و مانند این‌ها در نصوص شرعی بر دو معنا اطلاق می‌گردند:

معنای اول: آنچه معنای عبادت را دربر دارد، از قبیل فروتنی، خضوع، محبت، تعظیم، منقادبودن، باوردداشتن نفع و ضرر که در این صورت عبادت می‌باشند و کسی که آن‌ها را برای غیر الله متعال انجام دهد مرتکب شرک اکبر می‌شود. پناه بر الله؛ بنابر این کافر شده و از ملت اسلام خارج می‌گردد.

* اگر خواستید معنای اول را بفهمید پس به آنچه موحدان انجام می‌دهند و مورد ستایش الله متعال قرار گرفته‌اند و آنچه مشرکان انجام می‌دهند و مورد سرزنش الله متعال قرار گرفته‌اند بنگرید و به این ترتیب معنای تعبدی نهفته در آن را می‌دانید که انجام‌دادن آن برای غیر الله جایز نیست.

- معنای دوم: چیزی که در آن معانی عبادت وجود ندارد، بلکه سببی از اسباب است. پس حکم آن بر حسب نتیجه آن است. اگر از آن برای طاعت الله استفاده شود

پس آن طاعت و تقرب به الله متعال است. و اگر از آن برای انجام فعل حرام استفاده شود پس حرام است، و اگر بر انجام حرام، یا ترک واجبی که در ترک آن عذر مقبولی نیست واداشت پس آن نیز حرام است.

اما اگر قلب به سببی وابستگی پیدا کرد و به نوعی فروتنی همراه ترس و امید در آن ایجاد شد پس در این حالت شرک اصغر است، و از جمله شرک اسباب می باشد چنانکه شرح آن پیشتر گذشت.

* مولف (شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته) محبت را ذکر نکرده است درحالی که محبت از بزرگترین عبادات است، بلکه اصل و اساس این عبادات شمرده می شود، و اعلی ترین عبادات از نظر شأن و جایگاه است. الله متعال می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «و کسانی که ایمان آورده اند الله را بیشتر دوست می دارند». و محبت بزرگی که معنای عبادت از قبیل فروتنی، خضوع، تعظیم، انقیاد را دربر دارد انجام آن برای غیر الله جایز نیست، طوری که در شرح قاعده این فصل گذشت.

اصول عبادات قلبی

* اصول عبادات قلبی که مدار سایر عبادات بر آن است: (محبت، بیم، امید).

ابن قیم رحمته می گوید: «قلب در سیر خود به سوی الله تعالی مانند پرنده است؛ چنانکه محبت سر آن، و ترس و امید بال هایش است؛ پس هرگاه سر و بال ها سالم بودند پرنده به خوبی پرواز می کند، و هرگاه سر قطع شود پرنده می میرد، و هرگاه بال هایش را از دست بدهد؛ پس او در معرض خطر شکارچی و درنده ای قرار خواهد گرفت».

* و بیان این مثال چنین است که قلب را سه چیز به سوی عمل وامی دارد: محبت، بیم، امید. پس کسی که الله را دوست داشت و کسی که از الله متعال ترس داشت و کسی که به اجر و پاداش الله متعال امیدوار بود؛ اطاعت او تعالی را می کند.

- مؤمنانی هستند که انگیزه محبت بر آن ها غلبه نموده و بر اثر همین محبتی که به الله تعالی دارند با بیم و امید از او تعالی اطاعت می کنند اما در قلبشان محبت و راستی تقرب به الله تعالی غالب است.

- مؤمنانی هستند که ترس از الله بر آنان غلبه نموده اطاعت الله متعال را با ترس از او تعالی انجام می دهند، چه از عذاب دنیوی او تعالی بترسند یا از مجازات اخروی؛ پس چیزی که غالبا او را وادار به انجام طاعات و پرهیز از محرمات می کند ترسش از الله متعال است.

- مؤمنانی هستند که بر آن ها امید به اجر و پاداش الله متعال غلبه می نماید از این رو مشاهده می کنید که بیشترین چیزی که آن ها را به انجام طاعات الهی و پرهیز از محرمات می کشاند امیدش به اجر و پاداش و فضل الهی است.

- و کمال این است که بنده هر سه را جمع کند، طوری که الله متعال را از روی محبت، بیم و امید به پاداش و فضلش اطاعت کند.

* مرتبه محبت نسبت به مرتبه بیم و امید بالاتر است. اگر برتری میان این مراتب را بخواهیم پس محبت بالاترین مرتبه را دارد چون محبت در دنیا و آخرت پایدار می ماند، اما ترس در آخرت زایل شده از بین می رود.

جمع بین محبت، ترس و امید

جمع میان این سه امر شیوه سلف صالح بوده و مبتنی بر روش پیامبر ﷺ و یارانش است.

- آنها الله را با محبتی که با او تعالی دارند عبادت می کنند؛ طوری که الله متعال آن ها را چنین وصف نموده است: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵] «و کسانی که ایمان آورده اند الله را بیشتر دوست می دارند».

- و الله را با بیم و ترسی که از مجازاتش دارند عبادت می کنند، طوری که الله متعال آن ها را امر می فرماید: ﴿وَحَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵] «اگر ایمان دارید (از آن ها نترسید) و از من بترسید».

- و امید را حد فاصل میان مؤمنان و کافران گردانیده است و می فرماید: ﴿وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ﴾ [النساء: ۱۰۴] «و شما امیدی از الله دارید که آن ها ندارند» و آن ها را تشویق و ترغیب نموده تا به اجر و پاداش او تعالی امیدوار باشند. و نیز به طلب کردن فضل و کرم خود امر می فرماید: ﴿وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۳۲] «و از الله از فضل و بخشش او بخواهید».

* برخی از صوفیان گمراه میان این سه امر فرق گذاشته و گمان برده‌اند کسی که تنها الله متعال را با محبت عبادت کند عبادتش والاتر و کامل‌تر از کسی است که الله متعال را به خاطر امید به پاداش و یا ترس از عذابش عبادت می‌کند!

- از بعضی صوفی‌ها نقل شده که می‌گفتند: «بارالها! اگر می‌دانی که من تو را به خاطر رغبت به بهشت تو عبادت می‌کنم پس مرا از آن (بهشت) محروم کن!!» گوینده این مقوله در گمراهی آشکار و زیان بزرگی قرار دارد اگر به خاطر جهالت و بی‌خردی‌اش مورد رحمت الهی قرار نگیرد.

- الله متعال امر فرموده تا فضل و کرمش را طلب کنیم و ترغیب به اجر و پاداشش نموده است، پس کسی که امیدواری به الله متعال را ترک کند به یقین که مرتکب معصیت الهی گردیده است.

و الله متعال از عذاب و مجازاتش برحذر داشته است پس کسی که از الله متعال ترسد به یقین که معصیت پروردگار را مرتکب شده است.

نیاز بنده به جمع نمودن این عبادات بزرگ

* کسی که الله را دوست داشت به سویش می‌رود و به او نزدیک می‌شود، و سیر به سوی الله متعال با اجرای اوامر و پرهیز از نواهی او تعالی صورت می‌گیرد. چون این یک سیر معنوی در راه مستقیم است، راهی که رسیدن به بزرگ‌ترین محبوب می‌باشد.

* پس محبت داشتن با الله متعال بنده را به قرب او تعالی می‌کشاند، و براساس قوت و ضعف این محبت، بنده در انجام طاعات و پرهیز از محرّمات سعی ورزیده و می‌شتابد.

* امید بنده به الله متعال مانع انحراف وی از راه راست می‌شود و درحالی که از عذاب الهی در هراس می‌باشد از حدود او تعالی تجاوز نمی‌کند.

* امیدواری بنده به فضل و کرم الله، او را به انجام طاعات تشویق نموده و در انتظار دیدار پروردگار و دستیابی به تقرب و بهره‌مند شدن از پاداش بزرگ او تعالی می‌باشد.

۴- توکل

معنا و فضیلت توکل

* توکل درخواست وکالت از وکیل است، وکیل یا کسی که امر به وی موکول است ضمانت انجام آن را به عهده دارد.

* بنابر این وکیل کسی است که به او کاری سپرده شود و به او اختیار داده شود و در آن کار مورد اعتماد باشد، و کسی که به او توکل می‌شود قابل اعتماد است، چون دیگری کار را به وی می‌سپارد و اختیار را به او می‌دهد.

* حقیقت توکل به الله متعال: اعتماد به الله و سپردن امور به او و اعتماد داشتن به او و تعالی در حسن تدبیرش و باور داشتن به اینکه نفع و ضرر تنها در دست او تعالی است.

* توکل از والاترین عبادات است، زیرا عبادات بزرگی را با یکدیگر جمع می‌کند، از قبیل فروتنی برای الله، عاجزی به او، و سپردن امور به وی، و امیدواری به او تعالی، و کمک‌خواستن از او تعالی، و پناه‌بردن به او، و گمان نیک داشتن به او تعالی و باور به اینکه نفع و ضرر تنها در دست او است.

* توکل ایجاب می‌کند که بنده به نام‌های نیکوی پروردگار و صفات والای او تعالی ایمان داشته باشد. وقتی ایمان بنده چنین باشد پس به وسعت علم و قدرت او تعالی، بزرگی ملک و فراخی رحمت او، کمال بی‌نیازی و نیکویی ستایش او، شایستگی ولایت و ربوبیت او، ابتکار در حکم و حکمتش و دیگر صفات ارجمندی که نام‌های نیک او تعالی آن را دربر دارد ایمان می‌آورد.

- آنچه در قلب توکل‌کننده هنگام توکلش بر الله استوار و برقرار می‌گردد، هیچ عبارتی نمی‌تواند آن را دربر بگیرد و هیچ شرح و بیانی نمی‌تواند حق آن را ادا کند.

* توکل‌کنندگان در این زمینه بر یکدیگر فضیلت‌ها و برتری‌های بزرگی دارند؛ البته بر حسب میزان سپردن امور به الله متعال و برتری‌شان در پیروی نیک از رهنمودهای الله متعال.

و جوب یگانه دانستن الله متعال در توکل کردن

* توکل عبادتی بزرگ و از والاترین عبادات است که کسی که آن را برای غیر الله متعال انجام دهد هیچ شکی در کفر و ستمگری و گمراهی او نیست.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳] «و بر الله توکل کنید؛ اگر ایمان دارید» برای افاده حصر جار و مجرور را مقدم آورده است، طوری که به این مطلب در این قول الله متعال تصریح شده است: ﴿أَلَا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلاً﴾ [الإسراء: ۲] «(و فرمودیم:) که جز من کارسازی برمگزینید».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ ءَامَنَّا بِهِ ء وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا﴾ [الملك: ۲۹] «بگو: (او) (الله) رحمان است، به او ایمان آورده‌ایم، و بر او توکل کرده‌ایم». و می‌فرماید: ﴿وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ [یوسف: ۶۷] «بر او توکل کرده‌ام، و (همه) متوکلان بر او توکل کنند»، و می‌فرماید: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلاً﴾ [الأحزاب: ۳-۴] «و بر الله توکل کن، و الله (به عنوان) کارساز (و مدافع)، کافی است جَوْفُهُ» * الله برای هیچ کس دو قلب در درونش قرار نداده است».

توکل عبادتی قلبی است

* امام احمد بن حنبل رحمته الله می‌گوید: «توکل عمل قلب است».

* پاداش توکل بر الله متعال بزرگ و فراوان است. زیرا الله متعال پاداش توکل کننده را این قرار داده است که او تعالی برایش کافی باشد تا بر اثر آن از هر آنچه نفس تقاضا می‌کند بی‌نیاز شود چون بعد از الله دیگر درخواست و طلبی برای درخواست کننده باقی نمی‌ماند.

- الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۚ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ [الطلاق: ۲-۳] «و هرکس که از الله بترسد، (الله) راه نجاتی برای او قرار می‌دهد * و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».

پس الله متعال با توجه به این دو آیه کریمه، پاداش تقوای بنده را رهایی از مشکلات و حصول بر هر نوع رزقی قرار داده است. اما پاداش توکل بسیار بزرگ است طوری که

می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳] «و هرکس بر الله توکل کند، پس او تعالی برایش کافی است».

- و می‌فرماید: ﴿فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «بر الله توکل کن، زیرا که الله توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد». و آثار این محبت بسیار گسترده و بزرگ است.

- الله متعال خود را ستایش نموده و می‌فرماید که او تعالی ﴿نِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳] «بهترین حامی» است. این ثنا و ستایش زیبا درهایی از معانی بزرگ را برای خردمندان باز می‌کند که ثمره آن تفکر در آن با ایمان و یقینی است که بنده را به الله مطمئن می‌سازد.

- اینکه می‌گوییم الله متعال نعم الوکیل است نشانگر این است که او تعالی نیاز و حاجت کسی را که او را وکیل گرفته است می‌داند، و می‌داند توکل‌کننده به چه چیزی امیدوار است و از چه چیزی در هراس است، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۴۵] «و الله به دشمنان شما داناتر است، و کافی است که الله کارساز (شما) باشد، و کافی است که الله یاور (شما) باشد». قدرت الله متعال ایجاب می‌کند که آنچه به بنده‌اش منفعت می‌رساند برایش محقق سازد و آنچه که به او ضرر می‌رساند از وی دفع کند. همچنین قدرت او تعالی موجب نصرت، لطف، مرحمت و احسان او تعالی به بنده‌اش است و دیگر معانی بزرگی را دربر دارد که وصف آن به نعم الوکیل کافی است، تا برای مؤمن یقین، آرامش، امن و اطمینان و اعتماد کامل به الله متعال ایجاد شود، به حدی که تمام هم و غم دنیا اگر با هم جمع شوند نزد او ناچیز خواهد بود.

- عبارت ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳] «الله ما را بس است، و بهترین حامی است» را مردمانی می‌گویند و بر اثر آن به جایگاه بسیار عالی از خشنودی و رضایت الله، و تقرب و نزدیکی به او تعالی نایل می‌گردند، و مردمانی هم آن را می‌گویند و از گلوهایشان بالاتر نمی‌رود، و سر آن در انواع بندگی‌هایی است که در قلب بنده جای گرفته است.

انواع توکل

* ابن قیم رحمته می گوید: توکل بر الله متعال دو نوع است:

- اولی: توکل بر الله متعال در زمینه جلب نیازمندی‌ها و خوشبختی‌های دنیوی بنده، یا دفع مشکلات و مصائب دنیوی او.

- دومی: توکل بر الله متعال در زمینه به دست آوردن آنچه موجب رضامندی و خشنودی الله متعال می‌شود از قبیل: ایمان، یقین، جهاد و دعوت مردم به سوی او تعالی.

- و در هر دو نوع آن فضایی وجود دارد که شمار آن را جز الله متعال کسی نمی‌تواند؛ پس هرگاه بنده، به تمام معنا توکل بر مبنای نوع دوم کند؛ نوع اولی را نیز کفایت می‌کند، و هرگاه بنده بر مبنای نوع اولی بر الله متعال توکل کند آن هم برایش کافی است، اما نمی‌تواند پاداش کسی را به دست آورد که توکلش به خاطر به دست آوردن رضامندی و خشنودی الله متعال است.

- پس بزرگ‌ترین توکل بر الله متعال توکلی است که در راستای هدایت، و پاکسازی توحید از خرافات، و پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و جهاد علیه اهل باطل باشد، که این گونه توکل همان توکل پیامبران و پیروان خاص آن‌ها است.

الله متعال توکل بر خویش در امور دین را قبل از امور دنیا تشویق نموده است، طوری که در حدیث قدسی می‌فرماید: «يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُهُ، فَاسْتَهْدُونِي أَهْدِيكُمْ، يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ جَائِعٌ، إِلَّا مَنْ أَطْعَمْتُهُ، فَاسْتَطْعِمُونِي أُطْعِمَكُمْ، يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ عَارٍ، إِلَّا مَنْ كَسَوْتُهُ، فَاسْتَكْسُونِي أَكْسِبْكُمْ». «ای بندگانم! همه شما گمراهید جز آن که من او را هدایت کرده‌ام، پس از من هدایت طلبید تا شما را هدایت کنم! ای بندگانم! همه شما گرسنه هستید، جز آنکه من او را طعام دهم، پس از من بخواید تا شما را طعام دهم! ای بندگانم! همه شما برهنه هستید، جز کسی که من او را بپوشانم، پس از من بخواید تا شما را بپوشانم!».

- این حدیث وجوب توکل بر الله صلی الله علیه و آله را دربر دارد؛ زیرا جز به اذن، علم و قدرت او تعالی هیچ‌گونه منفعت دینی و دنیوی حاصل نمی‌شود.

- الله متعال در این حدیث بیان می‌فرماید که جز راه پروردگار ﷻ تمام دروازه‌های نفع بسته است، پس چیزی را که الله به آن اجازه نفع دهد سودمند است و چیزی را که اجازه ندهد، هیچ فایده‌ای دربر ندارد.

فرموده الله متعال در حدیث قدسی: «پس از من هدایت طلبید تا شما را هدایت کنم» «پس از من طعام بخواهید تا شما را طعام دهم» «از من پوشش بخواهید تا شما را بپوشانم» مشتمل بر ارشاد و وعده الهی است، وعده‌ای که الله متعال هرگز آن را خلاف نمی‌کند، و چه کسی از الله به وعده‌اش باوفا تر است؟!۱

- این فرموده الله متعال در حدیث قدسی را حدیث دیگری که در مسند امام احمد و سنن ترمذی و ابن ماجه و ... است تصدیق کرده و بیان می‌کند. از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَوْ أَنَّكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ: لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُو خِمَاصًا وَتَرُوحُ بِطَانًا»^۱ «اگر شما به نحوی که شایسته است بر الله توکل و اعتماد کنید، قطعاً الله شما را مانند مرغان که صبح گرسنه بیرون می‌آیند و شام سیر بازمی‌گردند، روزی می‌دهد».

تحقق یافتن توکل

* توکل با دو امر تحقق می‌یابد:

- اول: با اخلاص در توسل و پناه‌جستن به الله، و سپردن امور به او تعالی، و گمان نیک‌داشتن به او تعالی، و رغبت و تمایل به فضل و احسانش، و یکتادانستن او تعالی در این عبادات و دیگر عبادات بزرگی که ایجاب می‌کند بنده آن را انجام دهد.

- دوم: پیروی از هدایت الهی با اخذ اسبابی که الله متعال در جلب منفعت و دفع شر آن را اجازه داده است.

* این امری است که حدیث اخیر بر آن دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پرنندگان صبح گرسنه می‌روند...»، پس بیرون رفتن پرنندگان در حقیقت استفاده از اسباب، در راه به دست آوردن رزق و روزی است.

۱- سنن ابن ماجه: ۴۱۶۴ و سنن ترمذی: ۲۳۴۴ و مسند احمد: ۲۰۵ و ۳۷۰ و ۳۷۳. حکم آلبانی:

- کسی که هر دو امر متعلق به عبادت قلبی را با توکل و سعی در اخذ اسباب که از لوازم ارشادات الهی است با هم جمع نمود، یقیناً توکل را محقق ساخته و راهی را پیموده که در آن رضایت الله است.

* هنگامی که این دو امر پس از غزوه احد برای مؤمنان جمع شد، الله متعال آنها را از آنچه مضطرب و نگرانسان ساخته بود رهایی بخشید و کفایت کرد؛ و آنها را با یاد نمودن شان در قرآن کریم شرف داد. پس باید آنها را اسوه و سرمشق خویش قرار دهیم. الله متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَأَخْشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۷۳﴾ فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۷۴﴾﴾ [آل عمران: ۱۷۳-۱۷۴] «کسانی که مردم به آنان گفتند: مردم (مشرکان مکه) برای (جنگ با) شما گرد آمده‌اند، پس از آنها بترسید. (این سخن) بر ایمان‌شان افزود و گفتند: الله ما را بس است، و بهترین حامی است. * پس به نعمت و فضل الله (از میدان جنگ) بازگشتند، هیچ آسیبی به آنان نرسید، و رضامندی الله را پیروی کردند، و الله دارای فضل و بخشش بزرگی است».

* دو امر بالا را مرد مؤمنی که در آل فرعون بود محقق نمود، هنگامی که در سپردن امور خویش به الله متعال و پیروی از رهنمودهای الهی صادق ماند؛ یعنی کفر قوم خود را انکار نمود، و به نصرت و یاری موسی عليه السلام به پا خاست، و به نصیحت پرداخت. پس الله متعال او را در حفاظت و پناه خود قرار داد و یاد نیکوی او را در قرآن کریم باقی گذاشت و او را از آنچه نگران و مضطربش ساخته بود رهایی بخشید و او را کفایت نمود و از کسانی که اراده مکر به او را داشتند انتقام گرفت.

- الله متعال در حکایت از او پس از آنکه قوم خویش را نصیحت کرد می‌فرماید: ﴿فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَؤُصُّ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿۴۴﴾ فَوَقَّهٗ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكْرُوهًا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ﴿۴۵﴾ أَلْتَأْتَارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿۴۶﴾﴾ [غافر: ۴۴-۴۶] «پس به زودی آنچه را به شما می‌گویم به یاد خواهید آورد، و من کار خودم را به الله واگذار می‌کنم، بی‌گمان الله (نسبت) به بندگان بینا است» * پس الله او را از آسیب آنچه که (برایش) مکر کرده بودند، حفظ کرد، و بدترین عذاب، آل فرعون را احاطه کرد. * (آن عذاب) آتش (دوزخ

است) که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند. و روزی که قیامت برپا می‌شود (گفته می‌شود): آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب وارد کنید».

- علامه شنقیطی رحمته گفته است: فرموده الله متعال در این آیه کریمه: ﴿وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ ۱۱ فَوَقَلَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا﴾ [غافر: ۴۴-۴۵] «و من کار خودم را به الله واگذار می‌کنم، بی‌گمان الله (نسبت) به بندگان بینا است * پس الله او را از آسیب آنچه که (برایش) مکر کرده بودند، حفظ کرد». دلیلی واضح و آشکار بر این است که توکل کردن صادقانه بر الله متعال و سپردن امور به او تعالی سبب حفاظت و پناه از هرگونه بدی است.

* توکل کردن بر الله متعال در راه تحقق یافتن بندگی او تعالی - از بزرگ‌ترین انواع توکل است - و الله متعال همراه با این توکل به سعی در اخذ اسباب و انجام عبادات امر می‌فرماید: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ [هود: ۱۲۳] «پس (تنها) او را عبادت کن و بر او توکل کن». و می‌فرماید: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ﴾ [الفرقان: ۵۸] «و بر زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد؛ توکل کن، و به ستایش او تسبیح گوی». و می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾ ۸ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾ ۹ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾ ۱۰ [المزمل: ۸-۱۰] «و نام پروردگارت را یاد کن، و تنها به او دل بند * (همان) پروردگار مشرق و مغرب که معبودی (به‌حق) جز او نیست پس او را کارساز (و نگاهبان خود) برگزین * و بر آنچه (مشرکان) می‌گویند، شکیبا باش، و به شیوه نیکو (و شایسته) از آن‌ها دوری کن».

* همچنین کسی که در جلب منفعتی یا دفع ضرری بر الله متعال توکل نمود؛ پس به قدر توان باید از اسبابی استفاده کند که الله متعال استفاده از آن را اجازه داده و به آن‌ها ارشاد فرموده است.

* کسی که به زبان خود بگوید توکلم بر الله است اما قلباً در غفلت قرار داشته باشد یا در توکلش قاطع و صادق نباشد، چنین فردی توکل را محقق نکرده است، و همچنین کسی که از ارشادات الهی پیروی نکرده و از اسبابی استفاده نکند که الله به استفاده از آن امر فرموده، پس وی جاهل بوده و بر نفس خود ظالم است، و فهم و برداشتش نادرست و منحرف، و عقل او قابل نکوهش است.

در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که: «كَانَ أَهْلُ الْيَمَنِ يَحْجُونَ وَلَا يَتَزَوَّدُونَ، وَيَقُولُونَ: خَيْرُ الْمُتَوَكِّلِينَ، فَإِذَا قَدِمُوا مَكَّةَ سَأَلُوا النَّاسَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقرة: ۱۹۷]»^۱ «اهل یمن حج می کردند ولی توشه سفر با خود نمی گرفتند و می گفتند: ما توکل کنندگان هستیم؛ و هنگامی که به مکه مکرمه می رسیدند از مردم درخواست کمک می کردند؛ الله متعال در این مورد این آیه کریمه را نازل فرمود: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [البقرة: ۱۹۷]» و توشه بگیرید که بهترین توشه پرهیزگاری است».

* و الله متعال از یعقوب رضی الله عنه چنین حکایت می کند: ﴿وَقَالَ يَبْنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَكُمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ [يوسف: ۶۷] «و گفت: ای پسرانم! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق داخل شوید، و (من) نمی توانم چیزی از (قضای) الله (که مقرر کرده است) از شما دفع کنم، حکم تنها از آن الله است، بر او توکل کرده ام، و (همه) متوکلان باید بر او توکل کنند».

الله متعال در این آیه کریمه توکل و سپردن امر به ذات خویش، و استفاده از اسباب را برای حمایت آن ها از نظر بد یکجا جمع نموده است آنگاه که یعقوب رضی الله عنه به ایشان امر نمود که از چندین دروازه داخل شوند.

* کسی که این معنی را طوری که شایسته است فهمید در استفاده از اسباب حریص خواهد بود، زیرا این عمل از رهنمودهای الله تعالی است که هر چیزی را هستی بخشیده و سپس آن را در راستای آن چیزی که برایش آفریده شده هدایت کرده است. پس جز به الله به کسی دل نمی بندد، زیرا یقین دارد که نفع و ضرر تنها در دست او تعالی است.

* ترک استفاده از اسباب با وجود امکان آن خودش نوعی ناتوانی است، و ترک کننده به خاطر این عجز و ناتوانی محروم، مذمت شده و ملامت شده می باشد؛ و

اگر چیزی از امور خیر از دستش رفت یا به سبب بی‌اعتنایی‌اش به چیز بدی دچار شد حجتی در آن نخواهد داشت؛ بر خلاف توکل‌کننده.

از پیامبر گرامی ﷺ در حدیث صحیحی روایت شده است که ایشان از عاجزی و کسالت به الله ﷻ پناه می‌بردند؛^۱ و بین این دو جمع می‌کردند.

* کسی که گمان برد که او توکل‌کننده بر الله است ولی از رهنمودهای الهی در زمینه اخذ اسباب پیروی نمی‌کند، پس چنین فردی در ادعای خود دروغگو است.

* در مذمت عجز و عاجزی دو حدیث وارد شده است که در اسناد هر دو سخنانی گفته شده است اما معنای هر دو درست می‌باشد:

- اولی: حدیث مرفوع از شداد بن اوس ﷺ روایت است که: «الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَتَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِي»^۲ «زیرک کسی است که نفس خود را مهار و رام کند و برای پس از مرگ کار کند. و بی‌خرد کسی است که از هوای نفس خود پیروی کند و از الله آرزوهای باطل داشته باشد». [به روایت احمد و ترمذی که آن را حسن خوانده، و گروهی از اهل علم به این حدیث استدلال کرده‌اند، و برخی از اهل علم آن را ضعیف خوانده‌اند].

- دومی: از عوف بن مالک ﷺ روایت است که پیامبر ﷺ میان دو مرد قضاوت کردند؛ پس کسی که علیه او قضاوت صورت گرفته بود وقتی برگشت و رفت گفت: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» رسول الله ﷺ فرمود: «رُدُّوا عَلَيَّ الرَّجُلَ» «این مرد را دوباره نزد من بیاورید» فرمود: «مَا قُلْتَ؟» «چه گفتی؟» گفت: گفتم: «حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَلُومُ عَلَى الْعَجْزِ، وَلَكِنْ عَلَيْكَ بِالْكَيْسِ، فَإِذَا غَلَبَكَ أَمْرٌ فَقُلْ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» «بی‌گمان الله ناتوانی و بیکاری را نکوهش می‌کند. باید از هوشیاری کار بگیری (کار و عمل کن). هرگاه چیزی بر تو غلبه کرد و از عهده‌اش

۱- «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ» صحیح بخاری: ۲۸۲۳ و ۲۸۹۳ و ۵۴۲۵ و ۶۳۶۳ و ۶۳۶۷ و ۶۳۶۹ و صحیح مسلم: ۲۷۰۶ و ۲۷۲۲.

۲- سنن ابن ماجه: ۴۲۶۰ و سنن ترمذی: ۲۴۵۹ و مسند احمد: ۱۷۱۲۳. حکم ترمذی: حدیث حسن. حکم آل‌بانی: ضعیف. نگا: سلسله الأحادیث الضعیفة: ۵۳۱۹.

برنیامدی، بگو: **حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**^۱ [به روایت احمد، ابوداود و نسایی رحمهم الله تعالی].

* ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «سر و راز توکل و حقیقت آن همان اعتماد قلب انسان تنها بر الله متعال می‌باشد. بنابر این گرفتن اسباب درحالی که قلب بر آن اسباب اعتمادی نداشته باشد ضرری ندارد، طوری که به تنهایی گفتن (توکل بر الله) همراه اعتماد شخص به غیر الله و خود را سپردن به غیر الله به وی سودی نمی‌رساند، پس توکل در زبان چیزی و توکل قلبی چیزی دیگری است. طوری که توبهٔ زبانی همراه با اصرار قلبی چیزی، و توبهٔ قلبی هرچند با زبان نطق نکند چیزی دیگری است، پس وقتی بنده می‌گوید: توکل من بر الله است ولی به غیر الله اعتماد دارد، مثل این است که بگوید: به الله توبه کردم درحالی که مصرانه مرتکب معصیت می‌شود!!!».

* خلاصه؛ هرکس معنای توکل بر الله را طوری که شایسته است بداند، در دنیا و آخرت سعادت‌مند می‌شود.

احکام توکل

* وقتی این امر واضح شد می‌دانیم که توکل یکی از بزرگ‌ترین عبادات است، پس کسی که آن را برای غیر الله انجام دهد مشرک، کافر و خارج از دین مبین اسلام می‌باشد.

* اگر خواستید معنای توکل شرکی را بدانید پس به حال مشرکان که مورد نکوهش الله متعال قرار گرفته‌اند بنگرید؛ که چگونه معبودان‌شان را که به جز الله می‌خواندند، در جلب نفع و دفع ضرر و شفاعت و دیگر امور بر آن‌ها توکل می‌کردند.

* این مسأله برای کسانی که امروز از حال مشرکان آگاه هستند و یا با بعضی از آن‌ها زیسته‌اند آشکار و معروف است؛ چون از آن‌ها اموری را می‌شنوند که بر توکل شرکی‌شان دلالت می‌کند، اموری که آشکارا عبادت غیر الله است مانند عبادت اولیا و جن و ...

۱- سنن ابی‌داود: ۳۶۲۷ و مسند احمد: ۲۳۹۸۳. حکم آلبانی: ضعیف. و شعیب ارنؤوط اسناد آن را ضعیف خوانده است.

* کسی که تنها بر الله توکل می‌کند، اما در برخی اسباب از قبیل اشخاص و اعمال غلو و افراط می‌کند و بر اثر آن در قلب وی نوعی تعلق و امید به آن‌ها پیدا می‌شود با وجود اینکه معتقد است نفع و ضرر تنها در دست الله متعال است، پس این شخص در شرک اصغر واقع شده است. پناه بر الله؛ که شرک مربوط به اسباب می‌باشد طوری که پیشتر با امثال آن را شرح نمودیم.

* و اما کسی که قلب خود را از وابستگی به اسباب سالم نگه‌داشت، پس تکیه وی بر اسباب از شرک سالم می‌ماند و حکم او با توجه به اختلاف حکم سبب و هدف فرق می‌کند؛ چنانکه تکیه بر اسباب مباح در یک امر مباح جایز می‌باشد، و تکیه بر اسباب مباح در یک امر حرام، حکمش حرام است؛ اما تکیه بر اسباب نامشروع در همه حالات حرام است.

شرح عبارات متن

قول مؤلف رحمته: و در حدیثی آمده است: «الدُّعَاءُ مُخَّ الْعِبَادَةِ»^۱ «دعا مغز عبادت است».

* این حدیث را با این لفظ، امام ترمذی رحمته از انس رضی الله عنه روایت کرده است، و در سند آن ابن لهیعه است، و گروهی از اهل علم این حدیث را ضعیف خوانده‌اند.

* در سنن چهارگانه از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الدُّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ»^۲ «دعا همان عبادت است».

فایده: شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته رساله گرانبهای در آداب دعا دارند که در آن این آیه کریمه را تفسیر نموده است: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ حَوْفًا وَطَمَعًا﴾ [الأعراف: ۵۶] «و در زمین، پس از اصلاح آن فساد نکنید، و او را با بیم و امید بخوانید». سپس انواع دعا و آداب آن را با شیوه زیبا و ارزشمند شرح داده است که

۱- سنن ترمذی: ۳۳۷۱. حکم آلبانی: ضعیف.

۲- سنن ابی‌داود: ۱۴۷۹ و سنن ابن ماجه: ۳۸۲۸ و سنن ترمذی: ۲۹۶۹ و ۳۲۴۷ و ۳۳۷۲. حکم آلبانی: صحیح.

می‌باید معلم از آن اطلاع داشته باشد، و آن سخنان در کتاب مجموع فتاوی شیخ الاسلام (۱۵/۱۰) موجود است.

فرموده مؤلف رحمته: و دلیل، این قول الله متعال است: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰] «و پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم همانا کسانی که از عبادت من سرکشی می‌کنند، به زودی با خواری به جهنم وارد می‌شوند».

* ﴿دَاخِرِينَ﴾ خواری و ذلت.

* این امر دستور الله عز وجل است تا تنها او به دعا خوانده شود و شامل دعای مسألت و دعای عبادت است.

* استجابت دعای مسألت با دادن آنچه دعاکننده درخواست نموده انجام می‌پذیرد. و استجابت دعای عبادت با قبول شدن و پاداش دادن بر آن می‌باشد.

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می‌گوید: و از جمله، این فرموده الله متعال است: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] «و پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم». پس دعا شامل هردو نوع است. اما در دعای عبادت آشکارتر می‌باشد؛ از این رو در پی آن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي﴾ [غافر: ۶۰] «همانا کسانی که از عبادت من سرکشی می‌کنند». و دعا در این آیه به هردو نوع تفسیر می‌شود.

* و ابن قیم رحمته می‌گوید: دعا دو نوع است: دعای عبادت و دعای مسألت، و عابد، دعاکننده است. طوری که سائل دعاکننده است، و با هردو این فرموده پروردگار تفسیر شده است: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] «و پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم».

برخی گفته‌اند: مرا اطاعت کنید شما را پاداش می‌دهم، و برخی دیگر گفته‌اند: از من سوال و درخواست کنید شما را می‌دهم، و این فرموده الله متعال هردو تفسیر را دربر می‌گیرد: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾

[البقرة: ۱۸۶] «و چون بندگانم، از تو درباره من بپرسند، بگو: به راستی که من نزدیک هستم، دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند؛ اجابت می‌کنم».

* امام بخاری رحمته در کتاب الأدب المفرد و امام ترمذی رحمته در کتاب سنن خویش از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهِ»^۱ «هرکس از الله متعال چیزی نخواهد، او تعالی بر وی خشمگین می‌شود».

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می‌گوید: و او تعالی طوری که درباره خود خبر داده است: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» [البقرة: ۱۸۶] «و چون بندگانم، از تو درباره من بپرسند، بگو: به راستی که من نزدیک هستم، دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند؛ اجابت می‌کنم».

و می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» [غافر: ۶۰] «و پروردگار شما فرمود: مرا بخوانید، تا (دعای) شما را اجابت کنم، همانا کسانی که از عبادت من سرکشی می‌کنند».

و در کتاب صحیح بخاری و مسلم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «مَا مِنْ دَاعٍ يَدْعُو اللَّهَ بِدَعْوَةٍ، لَيْسَ فِيهَا ظُلْمٌ وَلَا قَطِيعَةٌ رَحِمَ، إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِهَا إِحْدَى خِصَالِ ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ تُعَجَّلَ لَهُ دَعْوَتُهُ، وَإِمَّا أَنْ يَدَّخَرَ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ مِثْلَهَا، وَإِمَّا أَنْ يَصْرِفَ عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مِثْلَهَا»^۲: «هیچ دعاکننده‌ای نیست که از الله دعا و درخواست چیزی را بکند که در آن

۱- سنن ترمذی: ۳۳۷۳ و لفظ از ادب مفرد: ۶۵۸ می‌باشد. حکم آلبانی: صحیح.

۲- این حدیث با این الفاظ در صحیح بخاری و صحیح مسلم وجود ندارد بلکه در صحیح بخاری: ۶۳۴۰ و صحیح مسلم: ۲۷۵۳ آمده است که: «يُسْتَجَابُ لِأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي» «دعای هر یک از شما پذیرفته می‌شود؛ مادامی که عجله نکند و نگوید: دعا کردم و دعایم پذیرفته نشد». و در روایتی در صحیح مسلم: ۷۳۵ از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَزَالُ يُسْتَجَابُ لِلْعَبْدِ، مَا لَمْ يَدْعُ بِإِثْمٍ أَوْ قَطِيعَةٍ رَحِمَ، مَا لَمْ يَسْتَعْجَلْ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْإِسْتِعْجَالُ؟ قَالَ: يَقُولُ: «قَدْ دَعَوْتُ وَقَدْ دَعَوْتُ، فَلَمْ أَرِ يُسْتَجَبْ لِي، فَيَسْتَحْسِرُ عِنْدَ ذَلِكَ وَيَدْعُ الدُّعَاءَ»: «دعای بنده همواره پذیرفته می‌شود؛ مادامی که درخواستش حاوی گناه یا قطع رابطه خویشاوندی نباشد و عجله نکند». پرسیدند: ای رسول الله!

ظلم و قطع صلۀ رحم نباشد، مگر اینکه الله متعال با آن دعا یکی از این سه چیز را برایش می‌دهد: دعایش را فوراً اجابت می‌کند، و یا اینکه خیری مانند آن را برایش ذخیره می‌کند، و یا اینکه شری را از او دور می‌کند». پس با دعای دعاکننده که در آن تجاوزی نباشد مطلوب حاصل می‌شود، یا مانند آن برایش می‌رسد و این آخرین حد اجابت دعا است؛ زیرا امکان دارد آنچه را دعاکننده طلب کرده است از جمله ممتنعات باشد، یا برای دعاکننده یا کسی دیگر منجر به فساد شود، درحالی که دعاکننده از آن ناآگاه بوده و نمی‌داند که در آن بر خودش زیانی است. بدون شک، پروردگار نزدیک و اجابت‌کننده است، و او بر بندگان خود با رحم‌تر از مادر به فرزندش است، و هرگاه از ذات کریم و رحیم چیزی معین، خواسته شود می‌داند که دادن آن چیز برای بنده‌اش به خیر و صلاحش نیست پس چیز دیگری مانند آن را برایش می‌دهد، طوری که پدر برای فرزندش چنین می‌کند؛ وقتی فرزند چیزی می‌خواهد که مناسب حال او نیست، پدر چیزی مناسب مانند آن را برایش می‌دهد، و برای الله متعال مثل‌ها و نمونه‌های والاتر است.

قول مولف رحمته: دلیل خوف، این قول باری تعالی است: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵] «(در حقیقت) این شیطان است که دوستانش را می‌ترساند، پس از آن‌ها نترسید، و از من بترسید، اگر ایمان دارید».

و دلیل اینکه خوف و بیم عبادت است، این فرمودۀ الله متعال می‌باشد: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵] «پس اگر ایمان دارید از آن‌ها نترسید، و از من بترسید».

عجله چیست؟ فرمود: «این که دعاکننده می‌گوید: بارها دعا کردم و ندیدم که دعایم پذیرفته شود؛ بدین سان مانده و رنجور می‌گردد و دست از دعا می‌کشد».

اما اصل این حدیث با اندکی تغییر در الفاظ در سنن ترمذی: (۳/۳۶۰۴) «أَبْوَابُ الدَّعَوَاتِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» آمده است و آلبانی نیز به جز لفظ داخل پراتز، آن را صحیح دانسته است: «مَا مِنْ رَجُلٍ يَدْعُو اللَّهَ بِدُعَاءٍ إِلَّا اسْتَجِيبَ لَهُ، فَإِمَّا أَنْ يُعَجَّلَ فِي الدُّنْيَا، وَإِمَّا أَنْ يُدَّخَرَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ، وَإِمَّا أَنْ يُكْفَرَ عَنْهُ مِنْ دُنُوبِهِ بِقَدْرِ مَا دَعَا، مَا لَمْ يَدْعُ بِإِثْمٍ أَوْ قَطِيعَةٍ رَحِمٍ أَوْ يُسْتَعْجَلَ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ يُسْتَعْجَلُ؟ قَالَ: يَقُولُ: دَعَوْتُ رَبِّي فَمَا اسْتَجَابَ لِي».

* امر بر ترسیدن از پروردگار متعال دلیل بر این است که ترس، عبادت مورد پسند الله متعال است.

* و منع از ترسیدن از اولیای شیطان در آیه کریمه دلیل بر حرام‌بودن ترس از اولیای شیطان است.

* ترس از الله متعال و سلامتی قلب از ترس اولیای شیطان دلیل بر صحت ایمان است.

﴿يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ﴾ یعنی شیطان با وسوسه‌های خود، اولیایش را برای شما بزرگ نشان می‌دهد تا از آن‌ها بترسید. و قول مفسران و اهل لغت این است که «يُخَوِّفُكُمْ بِأَوْلِيَاءِهِ» «شما را با اولیای خود می‌ترساند» و این تفسیر باللازم است، که یکی از شیوه‌های تفسیر می‌باشد.

- فَرَأَىٰ ﷺ می‌گوید: مانند این فرموده الله متعال است: ﴿لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾ [غافر: ۱۵] یعنی تا شما را از روز قیامت بترساند.

قول مؤلف ﷺ: و دلیل امید، این فرموده باری تعالی است: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۱۱۰] «پس هرکس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کار شایسته انجام دهد، و هیچ‌کس را در عبادت پروردگارش شریک نسازد».

* یعنی دلیل بر اینکه امید عبادتی است که مورد پسند الله متعال می‌باشد، این فرموده پروردگار می‌باشد: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ﴾ «پس هرکس به لقای پروردگارش امید دارد...».

در این آیه الله متعال امید را مورد ستایش قرار داده که دال بر دوست داشتن آن است؛ پس دانستیم که امیدداشتن عبادت است.

* مفسران در معنای این آیه سه قول دارند:

- قول اول: امید در اینجا در باب خودش است و همان طمع در ثواب و پاداش می‌باشد، و این قول سعید بن جبیر ﷺ است که می‌گوید: «ثواب ربه» «پاداش پروردگارش را». به روایت ابن جریر، و این تفسیر به طور جزئی از شیوه‌های لازم

تفسیری است، زیرا پاداشی که الله متعال بندگان مؤمن خود را به آن وعده داده در صورتی است که با او تعالی ملاقات کنند.

- مانند این آیه کریمه این قول الله متعال است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿۷﴾ أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸﴾﴾ [یونس: ۷-۸] «همانا کسانی که ملاقات ما را (در روز قیامت) امید ندارند، و به زندگی دنیا راضی شده و به آن دل بسته‌اند، و کسانی که از آیات ما غافل هستند، * آن‌ها (همه) جایگاه‌شان آتش (جهنم) است، به سبب کارهایی که انجام می‌دادند».

- وقتی امید دیدار الله متعال را به متاع ناچیز دنیا عوض کردند دانستیم که این تعویض چیز پست‌تر با چیز بهترتر است. و نتیجه اینکه معنایش پاداشی است که نسبت به متاع دنیا بهتر و پایدارتر می‌باشد.

- امید به لقای الله متعال شامل امید به رؤیت الله متعال می‌باشد که این امیدواری مَقْرَبان و از بزرگ‌ترین نعمت‌ها است و نیز امید برخوردار شدن به پاداش الهی در بهشت پر نعمت است، و همه این‌ها شامل معنای ثواب می‌شود.

* قول دوم: امید در اینجا به معنی خوف و ترس است: و این قول مُقَاتِل و ابن قُتَيْبَه رحمهما الله می‌باشد، و از قول ابی دُؤَيْب هُدَلی برای این معنا شاهدهی آورده شده است.

إِذَا لَسَعَتْهُ النَّحْلُ لَمْ يَرْجُ لَسَعَهَا وَخَالَفَهَا فِي يَتِّ نُوْبٍ عَوَامِلٍ

اگر او را زنبور نیش بزند این نیش‌زدن او را نمی‌ترساند...

- «لم يرج لسعها» یعنی او را نترساند، زجاج رحمته گفته است: و مانند آن این قول الله متعال است: ﴿مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿۱۳﴾﴾ [نوح: ۱۳] «شما را چه شده است که برای الله، عظمت (و شکوه) قایل نیستید؟!».

* قول سوم: امید در اینجا به معنای یقین است؛ یعنی کسی که به لقاء الله یقین داشت پس عمل صالح انجام دهد، و مانند آن این قول الله متعال است: ﴿قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللَّهِ ﴿۲۴۹﴾﴾ [البقرة: ۲۴۹] «آنانی که به دیدار الله یقین داشتند، گفتند».

یظنون در اینجا به معنای یوقنون یعنی یقین داشتن است.

قول مؤلف رحمته: و دلیل توکل، این فرموده‌ی الله متعال است: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳] «و بر الله توکل کنید؛ اگر ایمان دارید».

و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳] «و هرکس بر الله توکل کند پس او، وی را کافی است».

* امر به توکل بر الله متعال دلیل بر آن است که توکل عبادت است.

* ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا﴾ «و بر الله توکل کنید» دلیل بر وجوب یکتادانستن الله متعال در توکل کردن است.

* ﴿فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ یعنی همان ذات برای او کافی است.

درس نهم:

امید به الله، ترس از الله، فروتنی به الله، ترس از الله با تعظیم، و برگشت به سوی الله تعالی

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه می گوید: (دلیل امید به الله (رغبت)، ترس از الله (رهبت) و فروتنی به الله (خشوع) این فرموده الله تعالی است: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رِعَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ﴾ [الأنبياء: ۹۰] «بی گمان آنان در (انجام) نیکوکاری می شتافتند و با امید و بیم ما را به فریاد می خواندند و برای ما فروتن بودند».

دلیل خشیت یا ترس با تعظیم: این فرموده الله تعالی است: ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي﴾ [البقرة: ۱۵۰] «پس از آنان مترسید و از من بترسید».

و دلیل برگشت یا انابت به سوی الله تعالی این فرموده الله او تعالی است: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾ [الزمر: ۵۴] «به سوی پروردگارتان باز آیید و در برابر او تسلیم شوید».

عناصر درس:

• هجرت در راه الله متعال

۱، ۲- امید به الله و ترس از الله.

- معنای امید به الله و ترس از الله.

- اقسام امید به الله و ترس از الله.

۳- فروتنی به الله

- معنای فروتنی به الله.

- انواع فروتنی به الله.

- بیان معنای فروتنی شرکی.
- ۴- خشیت یا ترس از الله با تعظیم
- معنای ترس از الله با تعظیم.
- فضیلت ترس از الله با تعظیم.
- درجه‌های ترس از الله با تعظیم.
- بیان معنای خشیت شرکی
- ۵- برگشت به سوی الله متعال
- معنای برگشت به سوی الله متعال.
- تناسب میان ترس داشتن از الله با پرهیز و تعظیم و برگشت به سوی الله تعالی.
- برگشت به سوی الله سبب هدایت می‌شود.
- برخورد شیطان با برگشت‌کنندگان به سوی الله و توبه‌کنندگان.

۱،۲- امید به الله و ترس از الله:

- امید به معنای طمع داشتن است.
- ترس به معنای هراسیدن همراه با تقوادر داشتن و تعظیم‌نمودن الله تعالی است.
- امید و ترس عبادت‌های بزرگی هستند، الله متعال در ستایش پیامبرانش می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا^ط وَكَانُوا لَنَا خَلِيعِينَ ﴿۹۰﴾ [الأنبياء: ۹۰] «بی‌گمان آن‌ها همواره در کارهای خیر می‌شتافتند، و در حال امید و ترس ما را می‌خواندند، و پیوسته برای ما فروتن بودند». در این آیه تشویق به پیروی از آن‌ها است.
- ترس و بیم از صفات و ویژگی‌های جدایی‌ناپذیر عبادت است، طوری که هر عبادت‌کننده امیدوار و هراسان است.
- شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: «هر دعاکننده امیدوار و بیمناک و همزمان آزمند و هراسان است، و هر سائل و درخواست‌کننده‌ای که امیدوار و هراسان است، در واقع عبادت‌کننده‌ای است که در برابر سوال شونده به عبادت مشغول است و هر بنده عابد نیز، امیدوار و بیمناک بوده و به رحمت الله امید دارد و از عذابش در

هراس است؛ پس هر عبادت‌کننده‌ای سوال‌کننده است، و هر سوال‌کننده‌ای عبادت‌کننده است؛ و هرگاه یک اسم به تنهایی بیاید دیگری را دربر دارد».

• امید و ترس به این معنایی که گذشت عبادت است که انجام آن برای غیر الله متعال جایز نیست، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالِإِلَىٰ رَبِّكَ فَأَرْعَبُ﴾ [الشرح: ۸] تقدیم جار و مجرور بر حصر بودن دلالت دارد، یعنی جز به الله متعال امید نداشته باش.

* در صحیح بخاری و مسلم از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وَضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَىٰ شِقِّكَ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ أَسَلْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَالْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَعْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ أَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ؛ فَإِنْ مَتَّ مِنْ لَيْلَتِكَ فَأَنْتَ عَلَىٰ الْفِطْرَةِ، وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَتَكَلَّمُ بِهِ»^۱. «هرگاه خواستی به رختخواب بروی، همان‌گونه که برای نماز وضو می‌گیری، وضو بگیر، سپس بر پهلوئی راست بخواب، و بگو: (بار الهی! جانم را به تو سپردم و به تو روی آوردم (و چهره‌ام را به سوی تو گرداندم)، و کار خود را به تو تفویض و محول نمودم، و به تو اتکا کردم، درحالی که به نعمت‌های تو امیدوارم و از عذابت بیمناک هستم، به جز تو پناهگاهی و جای نجاتی ندارم. الهی! به کتابی که تو نازل فرمودی، و پیامبری که تو مبعوث کردی، ایمان آوردم. پس اگر در این شب درگذشتی بر فطرت اسلام هستی. پس این کلمات را آخرین سخنت بگردان».

* امید و ترس معانی عباداتی از قبیل ذلت، خضوع و خاکساری، محبت، بزرگداشت، آرزو و خوف را دربر دارند و این عبادات باید خالصانه برای الله صلی الله علیه و آله انجام پذیرند؛ پس کسی که این عبادات را برای غیر الله متعال انجام بدهد به یقین مرتکب شرک اکبر شده که از دایره دین اسلام خارج می‌گردد؛ پناه بر الله.

* آثار این امر در کسانی که غیر الله را عبادت می‌کنند مشاهده می‌شود، مانند عبادت‌کنندگان قبرها، اولیا، جن‌ها، درختان، سنگ‌ها و ... که در قلب‌هایشان امید و ترس عبادی به گونه‌ای ایجاد می‌شود که مشتمل بر ذلت، خواری، محبت، آرزو و خوف است.

* مسلمانان در ادای این عبادات بر یکدیگر برتری و افضلیت دارند طوری که شرح آن در مطالب همانند آن گذشت؛ و هرچند امید بنده به فضل الله و رحمتش بیشتر باشد عبادتش در این بابت بیشتر می‌باشد.

* تعظیم امید به الله در نفس مؤمن با دو امر انجام می‌پذیرد:

- امر اول: اندیشیدن مؤمن در نام‌های الله متعال از جمله رحمت و احسان، و تأمل و تفکرکردن وی در آثار و نتایج آن در خلق و امر او تعالی که به این ترتیب علم، یقین و امید وی به فضل الله متعال افزایش یافته و شوق و تمایل او به دیدار پروردگار و نگرستن به وجه کریم او تعالی افزون می‌گردد که این نگرستن نهایت سعادت و نعیم آخرت است. از الله متعال فضل او را مسئلت داریم.

- امر دوم: تفکر در پاداش و فضل بزرگی که الله متعال آن را برای فرمانبرداران و کسانی که از رهنمودهای او پیروی می‌کنند خبر داده است، و دقت در آیاتی که وصف نعمت‌های آماده شده برای مؤمنان در بهشت است، و تحریک و تشویق عواطف و احساس برای حصول این نعمت‌ها؛ پس به این وسیله امید مؤمن به پاداش، فضل، رحمت و برکات الهی افزایش می‌یابد.

• ﴿وَالِی رَّبِّكَ فَارْغَبْ﴾ [الشرح: ۸] «و به سوی پروردگارت روی بیاور». راز امید خالصانه بنده به پروردگارش این است که اعتقاد جازم داشته باشد که او تعالی برایش کافی است و تکیه‌گاه او تنها به الله تعالی است.

* امید صادقانه آن است که عمل و پیروی از هدایت الهی را در پی داشته باشد، اما کسی که به آرزوهای باطل دل بسته است و از عمل بازنشسته است چنین شخص در امید خویش صادق نبوده صرفاً تمناکننده ناتوان، درمانده و دلسرد است.

* الله متعال در مورد منافقان می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً

وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ أَنْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ أَفَعُدُّوا مَعَ الْقَلْعِدِينَ﴾ [التوبة: ۴۶] «و اگر آن‌ها می‌خواستند که (همراه شما) بیرون شوند، اسباب و وسیله‌ای برای آن آماده می‌کردند، و لیکن الله از حرکت آن‌ها کراهت داشت، از این‌رو آن‌ها را (از حرکت) بازداشت، و به آنان گفته شد: با نشستگان بنشینید».

و در مورد بازنشستگان از جهاد در قوم بنی اسرائیل می‌فرماید: ﴿وَلَا كَيْفَ وَ أَخَلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّعَ هَوْنَهُ﴾ [الأعراف: ۱۷۶] «ولی او به سوی زمین (و دنیا) مایل شد (و به پستی گرایید) و از هوای خویش پیروی کرد».

* این گروه منافقان نخواستند برای جهاد خارج شوند و هیچ آمادگی برای آن نگرفتند بلکه فقط تظاهر نمودند که گویا همراه مؤمنان هستند درحالی که قلباً تمایل به جهاد در راه الله متعال نداشتند، الله متعال این‌گونه آمادگی آن‌ها را دوست نداشت، از این‌رو آن‌ها را از حرکت بازداشت.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَرِهُونَ﴾ [التوبة: ۵۴] «و هیچ چیز مانع قبول انفاق‌های آن‌ها نشد، مگر آنکه به الله و پیامبرش کافر شدند، و برای نماز حاضر نمی‌شوند جز با کسالت (و بی‌میلی) و انفاق نمی‌کنند جز با کراهت». پس حال و بی‌میلی‌شان نشانگر عدم امید صادقانه آنان است که سبب عدم قبولیت اعمال‌شان می‌باشد.

* از بنده جز آنچه را در توان دارد مطالبه نمی‌شود، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿فَأَتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶] «پس تا (جایی که) می‌توانید از الله بترسید»، ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [الأنفال: ۶۰] «و آنچه از نیرو در توان دارید؛ برای (مقابله با) آن‌ها آماده سازید»، ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] «الله هیچ‌کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی‌سازد»، ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾ [الطلاق: ۷] «الله هیچ‌کس را جز به اندازه (توانایی) که به او داده مکلف نمی‌کند».

* اگر بنده در استفاده از اسباب تا حد توان خود سعی نمود و بر الله متعال توکل کرد، پس توکل را محقق نموده و در امید به پروردگارش صادق بوده است. از این‌رو از آنچه به وی وعده داده شده تخلف صورت نمی‌گیرد و خواسته‌های او تحقق می‌پذیرد، بلکه بهتر از آن به وی داده خواهد شد.

سپس اگر بر او امری غلبه پیدا کرد، یا به چیزی از مصایب گرفتار شد که الله متعال آن را برای ابتلا و امتحان او مقدر می‌فرماید پس در این حالت وی ملامت

نیست، بلکه به وی وعده داده شده که بهتر از آنچه که از دست داده به او داده شود، همچنین به خاطر دچار شدن وی به مصیبت، از پاداش بزرگی برخوردار خواهد شد. امید صادقانه آن است که بنده را به جدیت در عمل بکشانند بدون اینکه به اسباب دل ببندد، بلکه تنها به الله عَلَّامٌ دل بستگی داشته باشد، و این خلوص عبادت برای الله عَلَّامٌ است.

* خالص‌گردانیدن عبادت این است که مؤمن از آفاتی که منجر به کاهش امید وی به الله عَلَّامٌ می‌شود برحذر باشد از قبیل غفلت از ذکر و یاد الله، تعظیم دنیا، دل بستن به اسباب، و ضعف و سستی در صبر و یقین.

تمام آنچه درباره امید به الله گفته شد مانند آن را می‌توان در عبادت ترس از الله بیان کرد که انجام آن برای غیر الله متعال جایز نمی‌باشد.

* کسی که در نام‌های باشکوه الله متعال تفکر کند مانند: عظیم، قهار، کبیر، جبار، قوی، متعال، محیط، متکبر، و دیگر نام‌های باشکوه و عظیم الهی، و درباره اثرات آن در خلق و امر الهی بیندیشد، بیم و ترس الهی در نفس وی بزرگ شده و در مقابل پروردگار، ذلیل و خاضع می‌گردد، و خود را به الله تسلیم نموده و رضامندی او تعالی را می‌طلبد.

* ترس و بیم صادقانه از پروردگار متعال نفس بنده را از خصلت‌های زشت پاک و منزه می‌گرداند که از شریرتین آن کبر، خودپسندی و غرور است. ترس و بیم صادقانه قلب را از ریا، نفاق و دنیاطلبی با انجام اعمال اخروی پاک می‌سازد، ترس صادقانه همت شخص را بالا برده و رفعت می‌بخشد به گونه‌ای که پستی نطلبد و به دنیا میل پیدا نکرده و از هوای نفس پیروی نکند؛ به این ترتیب قلب را از طمع‌ورزیدن به دنیا که انسان را از مقامات عالی بندگی بازمی‌دارد دور می‌سازد، و این از فضل الله متعال است که به هرکس خواست می‌دهد و الله متعال دارای فضل بزرگ است.

* تمام آنچه گذشت در بیان امید به الله و ترس از الله بود، که معانی بندگی و عبودیت را دربر دارد.

* اما امیدی که معانی عبادت را دربر ندارد عبارت از امید در نفع بردن از اسباب خیر، و ترس از اسباب شر است؛ که عبادت نمی‌باشند، بلکه امید و تمایل فطری انسان است، و دوست دارد که منفعت را به خود جلب کند و خود را از آسیب و ضرر برهاند.

در صحیح بخاری و مسلم از أسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها روایت است که گفت: «قَدِمْتُ عَلَىٰ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ، فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلْتُ: إِنَّ أُمَّي قَدِمَتْ وَهِيَ رَاغِبَةٌ، أَفَأَصِلُ أُمَّي؟ قَالَ: نَعَمْ صِلِي أُمَّكِ»^۱ «در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله مادرم که مشرک بود، نزد من آمد. از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم و گفتم: مادرم به خانه من آمده است و از من امید (نیکی و هدیه) دارد. آیا با او صله رحمی کنم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی، با مادرت صله رحمی کن».

* همچنین ترسی که معنی عبادت را دربر ندارد ترس طبیعی بوده حکم آن نظر به نتیجه آن تعیین می‌گردد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ أَلْحِيلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ [الأنفال: ۶۰] «و آنچه از نیرو در توان دارید؛ برای (مقابله با) آن‌ها آماده سازید، و (همچنین) از اسب‌های (ورزیده، مهیا کنید) تا به وسیله آن دشمن الله و دشمن خود را بترسانید».

* الله متعال در مورد ساحران فرعون می‌فرماید: ﴿قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْرَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَزِيزٍ﴾ [الأعراف: ۱۱۶] «چون (ابزار خود را) افگندند، چشم‌های مردم را افسون کردند و آن‌ها را ترساندند، و سحر عظیمی (پدید) آوردند».

و می‌فرماید: ﴿فَإِذَا جِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾ [۱۶] فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿۱۷﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿۱۸﴾ [طه: ۶۶-۶۸].
«پس ناگهان ریسمان‌هایشان و عصاهایشان از (اثر) سحرشان چنان به نظرش رسید که حرکت می‌کند (و می‌دوند) * پس موسی در دل خود ترسی احساس کرد که (مبادا در ایمان مردم خللی ایجاد شود * گفتیم: «ترس! مسلماً تو (غالب و) برتری».

- در ضرب المثل‌های عرب آمده است: رَهْبُوتٌ خَيْرٌ مِنْ رَحْمُوتٍ؛ یعنی اگر ترسانده شوی بهتر از این است که مورد ترحم قرار گیری.

- این ترس و بیم فطری است و در اصل انسان به خاطر آن مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد، چون مانند ترس و بیم از دشمن و حیوانات درنده و ... می‌باشد.

* همچنین امید به اسباب خیر که الله متعال برخی مردم را به مردمانی که از آنها امید نفع می‌رود نیازمند ساخته است، در برابر آن مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند مشروط بر اینکه با پرهیزگاری و طبق هدایت الهی بوده و به اسباب دل نبندند.

اقسام امید و ترس

امید و ترس به دو نوع تقسیم می‌شوند:

- نوع اول: امید عبادت و بیم عبادت: و آن امید و بیمی هستند که معانی عبودیت و بندگی را دربر دارند. از قبیل ذلت، محبت و تعظیم که انجام آن برای غیر الله جایز نیست.

- نوع دوم: امید و بیم طبیعی و فطری است که معانی بندگی و عبودیت را حمل نمی‌کنند بلکه بر مبنای طبع شخص می‌باشد، و این‌گونه امید و بیم دارای سه درجه هستند:

درجه اول: در این درجه هیچ سرزنشی بر بنده نیست. این در صورتی است که او را به ارتکاب اعمال نامشروع نکشاند که در آن عذر مقبولی نداشته باشد، یا به ترک کردن کاری نکشاند که در ترک آن عذری نداشته باشد، و نه به اسباب دلبستگی داشته باشد.

درجه دوم: امید و بیم حرام است. طوری که بنده را به ترک فرایض که در ترک آن معذور نیست بکشاند، یا او را به انجام عمل نامشروعی بکشاند که در انجام آن معذور نیست، البته درجه حرمت با توجه به درجه مخالفت فرق می‌کند؛ طوری که اگر در گناه صغیره مخالفت ورزید گناه آن بر حسب بزرگی آن است، و اگر به خاطر این امید و بیم مرتکب یکی از گناهان کبیره شد پس گناه او بزرگ خواهد بود. ولی اگر او را به ارتکاب یکی از نواقض و باطل کننده‌های اسلام کشانید پس او کافر است. پناه بر الله؛ طوری که بیان آن در مسأله ترس گذشت.

درجه سوم: امید و بیمی که شرک اصغر و از جمله شرک در اسباب می باشد، و آن طوری است که بنده به اسباب دل ببندد.

۳- خشوع یا فروتنی به الله تعالی

معنای فروتنی به الله

خشوع در لغت سکون را گویند، الله متعال می فرماید: ﴿وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ﴾ [فصلت: ۳۹] «و از نشانه های او (این) است که زمین را خشک (و بی جان) می بینی، پس هنگامی که آب (باران) را بر آن فرو فرستیم، به جنبش در آید و برویاند». و در هر موضع بر حسب خواست آن تفسیر می شود.

- پس خشوع و فروتنی اصوات، سکون و ساکت بودن آنها است، الله متعال می فرماید: ﴿وَحَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ [طه: ۱۰۸] «و همه صداها در برابر (الله) رحمن فروکش و آرام می شود، پس جز صدای آهسته (چیزی) نمی شنوی».

- فروتنی چشمها خاضع بودن و ذلیل بودن و فروافتادن آن است. الله متعال می فرماید: ﴿قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ أَبْصَرُهَا خَشِيعَةٌ﴾ [النازعات: ۸-۹] «دل هایی در آن روز سخت مضطرب (و ترسان) است. * و چشم های آنان (از ترس) فرو افتاده است». و می فرماید: ﴿خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهْقُهُمْ ذُلَّةٌ﴾ [القلم: ۴۳] «(درحالی که) دیدگان شان (از ندامت و خجالت) فرو افتاده و ذلت و خواری وجودشان را دربر گرفته است».

- فروتنی قلب ذلیل بودن و خاضع بودن آن است.

- و فروتنی و خشوع اعضای بدن، سکون و آرامش آن از حرکتی است که منافی و مخالف فروتنی و خشوع می باشد.

* خشوع یا فروتنی در نماز شامل دو معنا است:

- فروتنی قلب با ذلت و خواری و خضوع و عاجزی برای الله ﷻ.

- و خشوع و فروتنی اعضای بدن در ادای نماز با آرامش و ترک امور بیهوده و حرکت های منافی با فروتنی و عاجزی.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾﴾ [المؤمنون: ۱-۲].

«به راستی مؤمنان رستگار شدند * همان کسانی که در نمازشان خاشع و فروتن هستند».

- خشوع و فروتنی در اینجا: شامل فروتنی قلب که اصل و اساس است، و فروتنی اعضا و دیدگان در نماز می‌شود.

- گریه از آثار فروتنی است، شاید بنده‌ای در نمازش خاشع و فروتن باشد اما گریه نکند، و شاید هم گریه کند و گریه او از اثر خشوع وی باشد.

* مردم در فروتنی به الله تعالی بر همدیگر برتری و افضلیت دارند طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا ﴿۱۶﴾ قُلْ ءَامِنُوا بِهِ ؕ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿۱۷﴾ وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿۱۸﴾ وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿۱۹﴾﴾ [الإسراء: ۱۰۶-۱۰۹] «و قرآنی که (آیات و سوره‌هایش را) جدا ساختیم، تا آن را با درنگ (و تأنی) بر مردم بخوانی، و آن را به تدریج (و کم کم) نازل کردیم. * (ای پیامبر!) بگو: (خواه) به آن ایمان آورید، یا ایمان نیاورید، بی‌گمان کسانی که پیش از آن به آن‌ها دانش داده شده، هنگامی که (آیات قرآن) بر آن‌ها خوانده می‌شود، سجده‌کنان به رو درمی‌افتند * و می‌گویند: منزه است پروردگار ما، که یقیناً وعده‌هایش انجام‌شدنی است * و (آن‌ها) گریه‌کنان به رو می‌افتند، و (تلاوت این قرآن) بر فروتنی‌شان می‌افزاید».

* خشوع یا فروتنی عبادتی است مخصوص پروردگار؛ که انجام آن برای غیر او جایز نیست.

- کسی که در احوال عبادت‌کنندگان قبرها و درخت‌ها و آرامگاه‌ها بیندیشد و آنها را در حال مسح کردن، طواف کردن، خوف و امید و فروتنی و عاجزی برای آن‌ها بنگرد معنای خشوع و فروتنی شرکی را خواهد دانست.

* اما فروتنی که معنای بندگی و عبودیت را در بر نداشته و تنها از نگاه لغوی اطلاق شود، شرک نیست. و در مورد آن شواهدی در زبان عرب و استعمال مردم در برخی موارد وجود دارد که مراد از آن معنی تبعیدی نیست.

* عرب‌ها برای وصف و عیبجویی شخص ترسو آن را استعمال می‌کنند، و همچنین برای کسی که صبر کمتر دارد و برای دشمن خواری و فروتنی می‌کند، از این خصلت برحذر می‌دارند و از آن بیزاری می‌جویند.

- ابن خفاف گفته است:

وَإِذَا افْتَقَرْتَ فَلَا تُكُنْ مُتَخَشِّعًا تَرَجُّو الْفَوَاضِلَ عِنْدَ غَيْرِ الْمَفْضِلِ

یعنی: «و هرگاه فقیر شدی پس به امید فضل دیگران که اهل آن نیستند، فروتن نباش.»

* و هرکس به آن راضی شد مانند کسی است که به ذلت و فروتنی اعتراف کرده است البته به خاطر کهولت سن، یا به خاطر مغلوب‌شدن در برابر حوادث و یا به خاطر بیچارگی.

و شاعری گفته است:

فَأَصْبَحْتُ مِمَّا أَحَدَتْ الدَّهْرُ خَاشِعًا وَكُنْتُ لِرَيْبِ الدَّهْرِ لَا أَتَخَشَّعُ

* مسکین به خاطر این مسکین نامیده شده است که در او فروتنی وجود دارد.

* اگر در قلب خشوع و فروتنی، برای امری از امور دنیوی وجود داشت، به گونه‌ای که به آن دل بست و بندگی آن را پذیرفت، پس این گونه فروتنی و خشوع شرک اصغر می‌باشد؛ پناه بر الله.

این گونه فروتنی در برخی از عاشقان و امثال آنان مشاهده می‌شود، در این مورد احوص گفته است:

أَلَا فَارْحَمِي مَنْ قَدْ ذَهَبَتْ بِعَقْلِهِ فَأَمْسَى إِلَيْكُمْ خَاشِعًا يَتَضَرَّعُ

یعنی: «رحم کن بر کسی که دیوانه‌اش کردی و اینک نزدتان فروتنانه تضرع و زاری می‌کند.»

- پس این‌گونه دلبستگی شرک اصغر است که در کمال توحید واجب لطمه وارد می‌کند، و اگر باعث شد که شخص بر اثر آن مرتکب یکی از باطل‌کننده‌های قولی، فعلی یا اعتقادی اسلام شود پس چنین شخصی کافر است؛ پناه بر الله.

۴- خشیت یا ترس از الله با تعظیم

* خشیت: ترس شدید را گویند، که بر مبنای علم و آگاهی است، و با این دو معنا فرق میان خوف و خشیت بیان شده است هرچند هر دو معنای نزدیکی دارند. در خشیت معنای ترس شدید وجود دارد که مبتنی بر علم و آگاهی از عظمت و بزرگی ترساننده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «جز این نیست که از میان بندگان الله دانایان از او می‌ترسند».

* یگانه‌دانستن الله متعال در خشیت از ویژگی‌های انبیا عليهم السلام است طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ [الأحزاب: ۳۹] «همان) کسانی که پیام‌های الله را می‌رسانند و از او می‌ترسند و از هیچ‌کس جز او نمی‌ترسند، و الله برای حساب‌گری (اعمال‌شان) کافی است».

* الله متعال به یکتادانستن خود در خشیت امر نموده می‌فرماید: ﴿أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [التوبة: ۱۳] «آیا از آن‌ها می‌ترسید؟! پس الله سزاوارتر است که از او بترسید، اگر ایمان دارید».

* خشیت معانی عبودیت و بندگی از قبیل ذلت و فروتنی، محبت، تعظیم، و فرمانبرداری را دربر دارد.

* خشیت بزرگ‌ترین چیزی است که بنده را به تقوا و پرهیزگاری وامی‌دارد؛ طوری که بنده از قهر و غضب الهی و محروم‌شدن از فضل و رضایت او تعالی می‌ترسد، و از اینکه قهر و عذاب الهی بر وی فرود آید در هراس است، و همچنین از اینکه الله متعال او را مورد ذلت قرار داده و تنها گذارد بیم دارد.

* این است معانی بندگی واقعی، کسی که آن را خالص برای الله متعال انجام دهد پس او مؤمن، موحد، و ولی‌ای از اولیاء الله ﷻ می‌باشد؛ و به یقین الله متعال برایش پاداش بزرگ و مقام کریم و نیکویی را آماده نموده است.

* الله متعال بندگان مؤمنش را که در نهان از او می‌ترسند مورد ستایش قرار داده و می‌فرماید: ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ﴾ ﴿۳۱﴾ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿۳۲﴾ مَنْ حَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ﴿۳۳﴾ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ﴿۳۴﴾ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿۳۵﴾ [ق: ۳۱-۳۵] «(در آن روز) بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود (تا آن‌ها از آن) دور نباشند. * (به آن‌ها گفته می‌شود): این چیزی است که به شما وعده داده می‌شد، برای هر رجوع‌کننده (به سوی الله و) نگهباننده (پیمان و احکام الهی) است. * کسی که در نهان از (الله) رحمن بترسد، و با قلبی توبه‌کار (در محضر او) آمده باشد * (به آن‌ها گفته می‌شود): به سلامت وارد آن (بهشت) شوید، (که) این روز جاودانگی است * هر چه بخواهند در آنجا برای آن‌ها است، و در نزد ما افزون (بر این) است».

﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ کلمه مزید بدون الف ولام یعنی نکره آمده است که برای تشویق بیشتر به سوی آن است، و از گروهی از صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین روایت شده است که "مزید" نگرستن مؤمنین به پروردگارشان ﷻ است، و این - مزید - بهترین و برترین نعمت‌های بهشت است، فضل الله متعال را مسئلت داریم.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿۷﴾ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ﴾ ﴿۸﴾ [البينة: ۷-۸].

«همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آن‌ها بهترین آفریدگان هستند * پاداش آن‌ها نزد پروردگارشان (بهشت) جاویدان است که نهرها از زیر (درختان) آن جاری است، همیشه در آن خواهند ماند، الله از آن‌ها راضی است، و آن‌ها (نیز) از او راضی هستند، و این (مقام و پاداش) برای کسی است که از پروردگارش بترسد».

* خالص‌نمودن عبادت با خشیت برای الله متعال دری بزرگی برای برکت‌های با عظمت است که قدر و مقدار آن را جز الله متعال کسی تعیین نمی‌کند.

- خشیت کلید فهم و تدبر قرآن و مایه عبرت‌گرفتن از محتویات آن و تذکر مفیدی است که به وسیله آن یقین افزایش یافته و مرتبه ایمان بالا می‌رود و نفس تزکیه شده و پیروی از رهنمودهای الهی با آن آسان می‌گردد.

- الله متعال بیان نموده است که مقصود بزرگ از نازل کردن قرآن کریم یادآوری اهل خشیت و مخاطب قراردادن آنها است، الله متعال می‌فرماید: ﴿طه﴾ مَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ﴿۱﴾ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ ﴿۲﴾ [طه: ۱-۳].

«طه * (ای پیامبر! ما) قرآن را بر تو نازل نکردیم که به مشقت افتی * مگر (آن) یادآوری برای کسی است که (از الله) می‌ترسد».

- پس اهل خشیت نسبت به سایر مردم سزاوارتر به این کتاب بوده و سعادت‌مندترین مردم به آن هستند، پیام قرآن برای آنها خاص است ولی برای سایر مردم عام می‌باشد، چون در قرآن برای آنها امتیازی داده شده است که کسی نمی‌تواند با آنها رقابت کند، از قبیل توفیق در فهم قرآن، نفع‌بردن از آن، تذکر، تأمل و عبرت‌گرفتن.

- الله متعال برای اهل خشیت چنان فهم صحیحی از قرآن کریم ارزانی فرموده که برای غیر آنان عطا نفرموده است، زیرا اهل خشیت قرآن را با قلب‌هایی که به الله روی آورده و کتاب او را بزرگ شمرده و برای شناخت رهنمودهای الهی مشتاق است تلاوت می‌کنند، پس الله متعال به آنچه در قلب‌های آنان وجود دارد آگاه است و آنها را به سبب آن، مورد هدایت قرار می‌دهد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾ [فاطر: ۱۸] «تو (ای پیامبر!) تنها کسانی را هشدار می‌دهی که از پروردگارشان در پنهانی می‌ترسند». و می‌فرماید: ﴿فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ ﴿۱﴾ سَيَذَكِّرُ مَن يَخْشَىٰ ﴿۲﴾﴾ [الأعلى: ۹-۱۰] «پس اگر پند مفید باشد، پند ده * به زودی کسی که (از الله) می‌ترسد، پند می‌پذیرد».

و این وعده پروردگار برای اهل خشیت است که آنان پند می‌پذیرند و از قرآن کریم نفع می‌برند.

- مراد از پنددادن در اینجا شامل سه چیز است:

اول: پنددادن و تذکری است که بنده را به محبت الله، و شوق دیدار او تعالی، و تقرب‌جستن به او تعالی، و یادآوری صفات والا و کرم و فضل و احسان او تعالی می‌کشاند؛ چون وقتی محبت الله متعال در قلب بنده بزرگ شد، چیزی را دوست می‌دارد که الله تعالی را به یادش می‌آورد، و کسی که ذکر و یاد الله را دوست بدارد،

الله تعالی نیز دوست دارد که آن بنده او را یاد کند، و کسی که از ذکر الله کراهت داشته باشد پس پاداشش نظیر عملش خواهد بود، مگر اینکه الله متعال او را مورد عفو و بخشش خود قرار داده و توبه‌اش را بپذیرد.

محبت صادقانه با الله متعال بنده را از قطع رابطه با الله و محروم شدن از رضایت او تعالی در هراس نگه می‌دارد. از این رو وقتی در قرآن و سنت مجازات برخی از گناهیانی را می‌بینند که به سبب آن الله تعالی با ایشان سخن نمی‌گوید و به سویشان نگاه نمی‌کند، این امر خشیت خاص و عجیبی را در دل‌های‌های این دسته از مردم ایجاد می‌کند.

بدون شک محروم شدن از رضامندی الله، سخن گفتن و نگرستن به او تعالی مجازات بزرگی است که قلب‌هایی که محبت صادقانه با الله دارند تحمل آن را ندارند.

آنچه در این مورد دلالت دارد فرموده الله متعال درباره عقوبت کافران است: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾﴾ [المطففين: ۱۵-۱۶] «هرگز چنین نیست (که آن‌ها می‌پندارند) بی‌گمان آن‌ها در آن روز از (دیدار) پروردگارشان یقیناً محجوب و محروم هستند * سپس (بعد از حساب) مسلماً وارد دوزخ می‌شوند». پس نخست به جزایی آغاز نمود که بر نفس‌هایشان گران می‌آید، البته پس از آنکه حقایق بر آن‌ها روشن شد.

- دوم: پنددادن و تذکری است که بنده را به فضل الله و پاداش او امیدوار می‌کند، زیرا وقتی بنده اجر و ثواب و فضل بزرگ الله را که برای بندگان آماده ساخته به یاد آورد، این امر او را بیش از پیش به انجام اعمال صالحه می‌کشاند، چون در آرزوی به دست آوردن پاداش آن می‌باشد.

صدق در امید به الله بنده را به خشیت وامی‌دارد تا ثواب و پاداش و فضل الله متعال را از دست ندهد.

- سوم: پنددادن و تذکری است که ترس از الله و ترس از نارضایتی و مجازات او تعالی را دربر دارد، و این ترس بنده را از ارتکاب گناهان و کوتاهی در انجام فرایض باز می‌دارد.

خوف و ترس صادقانه از الله متعال در دل بنده هراس ایجاد می‌کند که مبادا در معرض خشم و مجازات الهی قرار گیرد.

* این امور سه‌گانه (محبت، امید، خوف) ارکان و مدار عبادت هستند و ارتباط محکمی به خشیت دارند طوری که پیشتر بیان شد.

* با آنچه بیان شد تا حدودی تفاوت میان خشیت و خوف را دانستید و اینکه خشیت عبادت دارای لوازم عبادت و بندگی از جمله محبت، خوف و امید است.

* پس بیندیش به آنچه الله متعال اهل خشیت خود را وصف کرده است که در اثنای تلاوت قرآن یا شنیدن آیات قرآن به ترس می‌افتند، و آگاهی آنان از اینکه اولین هدف در اندرزاها و نشانه‌های روشنگر، خودشان هستند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ ۗ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٢﴾ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَبِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ ۗ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٢٣﴾﴾ [الزمر: ۲۲-۲۳] «آیا کسی که الله سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام گشوده است، پس او از سوی پروردگارش بر نور (و روشنی) است (همچون سخت‌دلان است؟! پس وای بر آنان که دل‌هایشان در برابر ذکر الله سخت است. آنان در گمراهی آشکار هستند. * الله بهترین سخن را نازل کرده است، کتابی که (آیاتش) متشابه (همانند یکدیگر، و) مکرر است که از (شنیدن) آن پوست‌های کسانی که از پروردگارش می‌ترسند، به لرزه می‌افتد، آنگاه پوست‌هایشان و دل‌هایشان با یاد الله نرم می‌شود (و آرام می‌گیرد). این هدایت الله است که هرکس را بخواهد با آن هدایت می‌کند، و هرکس را که الله گمراه سازد، پس برای او هیچ هدایت‌کننده‌ای نخواهد بود».

- الله متعال قساوت و سنگدلی قلب را علامت واضحی برای گمراهی شخص قرار داده است.

* کسی که در اندرزاها و آیات روشنی که الله متعال آن‌ها را برای اهل خشیت خویش جمع و بیان نموده است، و آن‌ها را ارشاد فرموده که این آیات را برای خویش عبرت قرار بدهند طوری که می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ ﴿٢٦﴾﴾ [النزعات: ۲۶] «بی‌گمان در این (واقعه) عبرتی است برای کسی که (از الله) می‌ترسد» درمی‌یابد که اهل خشیت مورد خطاب خاص الله متعال در قرآن کریم هستند.

* اهل خشیت اهل تذکر و تفکر، عبرت‌پذیر و اهل بصیرت هستند، و آن‌ها حریص‌ترین مردمان به هدایت‌یافتن هستند، و کسانی هستند که به اموری که آن‌ها را به الله متعال نزدیک می‌گرداند بیش از دیگران خوش می‌شوند و در پرهیز از اعمالی که منجر به عذاب الهی می‌شود بیش از دیگران حریص هستند.

* و سبب آن این است که آن‌ها یقین کامل دارند که مدار رستگاری و نجات‌شان رضایت الله متعال است. و اینکه میان آن‌ها و الله متعال سببی دیگری نیست که به آن تمسک بجویند جز ارشادات الهی از قبیل عمل صالح و پیروی از رهنمودهای اوتعالی.

* در حقیقت اهل خشیت علما هستند طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ هُوَ قَنِيتٌ ءَانَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۹﴾ [الزمر: ۹] «آیا (این مشرک بهتر است، یا) کسی که در ساعات شب در حال سجده و قیام به عبادت مشغول است، و از عذاب آخرت بیمناک است، و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: آیا کسانی که می‌دانند، و کسانی که نمی‌دانند یکسان هستند؟! تنها خردمندان پند می‌پذیرند».

* در این مثال توجه و دقت فرمایید. الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيْضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿۲۷﴾ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ ۗ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿۲۸﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ ﴿۲۹﴾ لِيُوقِيَهُمْ أَجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿۳۰﴾ [فاطر: ۲۷-۳۰] «آیا ندیدی همانا الله از آسمان آبی را نازل کرد که به وسیله آن میوه‌هایی با رنگ‌های گوناگون (از زمین) بیرون آوردیم، و از کوه‌ها (نیز) راه‌هایی (به رنگ) سفید و سرخ و رنگارنگ و به غایت سیاه (پدید آوردیم) * و همچنین از مردم و جنبندگان و چارپایان با رنگ‌های مختلف (پدید آوردیم)، جز این نیست که از میان بندگان الله دانایان از او می‌ترسند، بی‌تردید الله پیروزمند آمرزنده است * بی‌گمان کسانی که کلام الله را تلاوت می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند، و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم؛ پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، به تجارتي (پرسود) که هرگز زیان (و کساد) ندارد؛ امید دارند * تا (الله) پاداش آن‌ها را به تمامی بدهد و از فضل خود بر آن‌ها بیفزاید، بی‌گمان او آمرزندهٔ سپاسگزار است».

- الله متعال برای اهل خشیت مواضع عبرتگیری و تفکر در آیات قرآنی و کونی را جمع نموده که هردو از شیوه‌های شناخت الله متعال هستند.

- و به آن‌ها وعده داده است که پاداش‌شان را خواهد داد و از جانب خویش آن را افزون خواهد نمود، افزودنی که لایق فضل و کرم پروردگار است، و آن را برایشان بیان نکرده است بلکه پنهان نگه داشته تا شوق و علاقه آن‌ها بسویش بیشتر شود.

- و به آن‌ها خبر داده است که او غفور و شکور و قدردان است، طوری که گناهان آن‌ها را می‌بخشد و دروازه‌های امید را در زمینه مغفرت و عفو و بخشش و گذشت برای آن‌ها باز می‌دارد و او تعالی قدردان است و هیچ عمل صالحی را که آن‌ها انجام می‌دهند ضایع نمی‌کند هرچند به اندازه‌ی مثقال باشد، بلکه از آن‌ها قبول می‌فرماید و آن را برایشان افزایش می‌دهد و پاداش آن‌ها را دوجندان و چندین برابر می‌سازد.

- الله متعال آن‌ها را به تفکر و اندیشیدن در مخلوقات کونی و آیات قرآنی ارشاد می‌فرماید، به طور مثال؛ آبی که از آسمان فرود می‌آید یک آب است که به وسیله آن میوه‌ها را با رنگ‌های مختلف بیرون می‌آورد؛ همچنین وحی نازل شده‌ی الله متعال یکی است اما تفاوت‌ها و آثار آن را در قلب‌های مردم و اعمال‌شان مشاهده نمایید، که برخی از آن نفع می‌برد و برخی هم محروم می‌ماند، یا اینکه برخی بهره‌اندک می‌برند و برخی نیز بسیار؛ یقیناً در این مثال برای کسی پند و عبرت است که از الله خشیت و ترس دارد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ [۱۵] **إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ** ﴿۱۶﴾ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿۱۷﴾ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِهْلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۗ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يُحْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ ۗ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿۱۸﴾ [فاطر: ۱۵-۱۸] «ای مردم! شما (همگی) به الله نیازمند هستید، و (تنها) الله است که بی‌نیاز ستوده است. * اگر بخواهد شما را (از بین) می‌برد، و آفرینش تازه‌ای می‌آورد * و این (کار) بر الله دشوار نیست * و هیچ‌کس بار (گناه) دیگری را به دوش نمی‌کشد، و اگر (شخص) گرانباری (دیگری را) برای حمل بار (گناه) خود بخواند، چیزی از آن (بار) برداشته نمی‌شود، هرچند خویشاوند (نزدیک او) باشد. تو (ای پیامبر!) تنها کسانی را هشدار می‌دهی که از پروردگارشان در پنهانی می‌ترسند، و نماز را برپا می‌دارند، و هرکس پاک گردد

و تقوا پیشه کند) پس (بداند که) تنها به سود خویش پاک شده است، و بازگشت (همه) به سوی الله است».

* الله متعال بندگان خود را که در نهان از او تعالی خشیت و هراس دارند وعده داده که گناهان آنها را می‌بخشد، و این موضوع به شما می‌فهماند که آنانی که از پروردگارشان خشیت دارند شرط نیست که از گناه و اشتباهات معصوم باشند، بلکه در برخی از گناهان و اشتباهات واقع می‌شوند، و آنها به همین خاطر از پروردگارشان در هراس و خشیت هستند و از محاسبه سخت الهی می‌ترسند، از این‌رو از پروردگارشان طلب مغفرت و بخشش می‌کنند و بعد از انجام عمل زشت عمل نیکی را انجام می‌دهند، و به سوی الله متعال توبه می‌کنند و درخواست بخشش می‌نمایند، از این‌رو الله متعال آنها را مدح نموده مورد ثنا و ستایش قرار داده است و وعده داده است که گناهان‌شان را می‌بخشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ [الملک: ۱۲] «بی‌گمان کسانی که در نهان از پروردگارشان می‌ترسند، آنان آمرزش و پاداش بزرگی دارند».

* اهل خشیت بر یکدیگر فضیلت و برتری بزرگی دارند، و در این زمینه دارای درجاتی هستند که جز خالق‌شان کس دیگری شمار آن را نمی‌داند.

* پس کسی که با او اصل اسلام وجود داشته باشد، اصل خشیت نیز در او موجود است، و هر قدر بنده خشیت خود را افزایش بخشد نصیب او در کامل‌شدن درجات بندگی و دستیابی به فضل و رحمت او تعالی افزایش می‌یابد، و همچنین الله تعالی به سبب پندگرفتن و یادآوری آیات، و نفع‌بردن از اندرزها، و پیروی از رهنمود او تعالی که به وی ارشاد فرموده، درهای فضل بیکران را برایش می‌گشاید.

* عالی‌ترین آنها از لحاظ درجه پیشگامان مقرب هستند که الله متعال آنها را چنین توصیف نموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿۵۷﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۸﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿۵۹﴾ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَاوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿۶۰﴾ أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿۶۱﴾ وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۶۲﴾﴾ [المؤمنون: ۵۷-۶۲].

«بی‌گمان کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناک هستند. * و کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند. * و کسانی که به پروردگارشان شرک نمی‌آورند * و کسانی که (در راه الله) آنچه را باید بدهند، می‌دهند، و (با این حال) دل‌هایشان بیمناک است، که بی‌گمان آنان به سوی پروردگارشان باز می‌گردند * (آری) اینها هستند که در نیکی‌ها شتاب می‌کنند، و در انجام آن (از دیگران) پیشی می‌گیرند. * (ما) هیچ‌کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی‌سازیم، و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید، و به آن‌ها هیچ ستمی نمی‌شود».

* تمام آنچه گذشت درباره خشیت و ترس در عبادت بود.

* در اموری که لفظ خشیت استعمال می‌شود ولی معانی تعبد و بندگی را دربر ندارد؛ حکم آن حکم خوف و ترس و بیم طبیعی و فطری است که بر حسب چیزی که به آن مرتبط است می‌باشد.

- اما خشیتی که به ارتکاب امور ممنوع نکشاند و از آنچه به آن امر شده باز ندارد، پس این چنین خشیتی طبیعی و فطری بوده و شخص مذکور مورد ملامت قرار نمی‌گیرد مانند کسی که از حیوانات درنده، حشرات موذی و ستمگران می‌ترسد.

* اما خشیتی که بنده را به ارتکاب ممنوعی بکشاند که در آن معذور نیست، یا به ترک آنچه به آن امر شده بکشاند که در ترک آن عذری ندارد، پس در این حالت گناهکار است و گناه وی با توجه به جرمش خواهد بود؛ و اگر این خشیت به ارتکاب صغیره‌ای بکشاند پس جرمش بر حسب گناه آن خواهد بود؛ و اگر به انجام کبیره‌ای منجر شد گناه آن بزرگ‌تر خواهد بود، و شخص مذکور در هر دو حالت مورد ملامت و مذمت قرار می‌گیرد.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَعَاتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُنِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَّعَ الدُّنْيَا قَلِيلًا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾ أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكُمْ قُلْ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا

يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾ [النساء: ۷۷-۷۸] «آیا ندیدی کسانی را که (در مکه) به آن‌ها گفته شد: «(اکنون) دست از جنگ بردارید، و نماز را برپا کنید و زکات بدهید پس چون (در مدینه) جهاد بر آنان مقرر شد، ناگاه جمعی از آنان، از مردم می‌ترسیدند همان‌گونه که از الله می‌ترسند یا بیشتر می‌ترسیدند، و گفتند: پروردگارا، چرا جهاد را بر ما مقرر کردی؟! چرا ما را تا زمانی نزدیک مهلت ندادی؟ بگو: متاع دنیا ناچیز است، و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است، و به اندازه‌ی رشته‌ای (که در میان هسته خرما است) به شما ستم نخواهد شد * هر جا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، هر چند در برج‌های محکم باشید، و اگر به آن‌ها (=منافقان) خیری برسد، می‌گویند: این از جانب الله است و اگر بدی به آن‌ها برسد می‌گویند: این از جانب تو است. بگو: همه از جانب الله است، پس چرا این قوم حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟!».

* این‌گونه خشیت ناپسند در نزد منافقان بیشتر صورت می‌گیرد، بلکه شاید آن‌ها را از دایره اسلام خارج سازد - پناه بر الله - آنگاه که ناقضی از نواقض اسلام را مرتکب شوند مانند دوستی با کفار بر ضد مؤمنان و امثال آن.

الله متعال می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ مَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبْحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَدِمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْتُوا لَآ الَّذِينَ ءَأَسْمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَلْسِرِينَ ﴿٥٣﴾ [المائدة: ۵۱-۵۳] «ای کسانی که ایمان آوردید! یهود و نصاری را به دوستی برنگزینید، آنان دوستان یکدیگر هستند، و کسانی که از شما با آن‌ها دوستی کنند، از آن‌ها هستند، همانا الله گروه ستمکار را هدایت نمی‌کند * پس کسانی را که در دل‌هایشان بیماری (نفاق) است می‌بینی که در (دوستی با) آنان می‌شتابند (و) می‌گویند: می‌ترسیم که آسیبی به ما برسد. پس نزدیک است که الله پیروزی یا چیزی (دیگر) از سوی خود (برای مسلمانان) پیش آورد، آنگاه (این افراد) از آنچه در دل خود پنهان داشتند، پشیمان گردند * و آن‌هایی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: آیا این‌ها (منافقان) همان کسانی هستند که با نهایت تأکید به الله سوگند یاد می‌کردند، که آنان با شما هستند؟! اعمال‌شان تباہ شد، و زیانکار شدند».

* اگر این خشیت کسی را به ارتکاب نقض‌کننده‌ای از نواقض اسلام مانند دوستی با کفار و پیروی و اطاعت از طاغوت‌ها و ستمگران کشانید، در چیزیهایی که از اسلام خارج می‌سازد، پس چنین شخصی به سبب آن کافر شده است، و حال او مانند حال منافقانی است که مرتکب نفاق اکبر شده‌اند.

* ولی کسی که خشیت و ترس از الله متعال وی را از انجام نواقض اسلام باز می‌دارد، اما به خاطر اینکه برخی از متاع دنیوی را از دست ندهد، به دنیا دل می‌بندد با نوعی از خشیت همراه با فروتنی و ذلت و خوف و امید در قلب، در چنین حالتی در شرک اصغر و بندگی دنیا واقع شده است طوری که بیان آن گذشت؛ پناه بر الله.

۵- انابت یا بازگشت به سوی الله

* انابت: بازگشتن و روی آوردن به سوی الله متعال است.

* قتاده رضی الله عنه در مورد این آیه مبارکه ﴿وَأَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ﴾ [الزمر: ۵۴]. می‌گوید: یعنی رو آورید به سوی پروردگارتان.

* عبدالرحمن بن زید رضی الله عنه می‌گوید: انابت: بازگشت به سوی طاعت، و دوری جستن از آنچه که قبلاً به آن آغشته بودند است، آیا نمی‌بینید که می‌فرماید: ﴿مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ﴾ [الروم: ۳۱]. «به سوی او بازگردید، و از او بترسید».

* بازگشت به سوی الله از آثار و نشانه‌های هراس و خشیت پروردگار است؛ طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ﴾ [ق: ۳۲-۳۳]. «(به آن‌ها گفته می‌شود): این چیزی است که به شما وعده داده می‌شود، برای هر رجوع‌کننده (به سوی الله و) نگهدارنده (پیمان و احکام الهی) است * کسی که در نهان از (الله) رحمن بترسد، و با قلبی توبه‌کار (در محضر او) آمده باشد».

* کسی که الله متعال را دوست بدارد به سویی برمی‌گردد، و کسی که امید فضل پروردگار را داشته باشد به سویی برمی‌گردد، و کسی که از عذاب پروردگار بیم و هراس داشته باشد به سویی برمی‌گردد.

* پس مصدر خشیت؛ محبت، خوف و امید است، و ثمره این خشیت انابت و برگشت به سوی الله متعال است. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ ﴿۲۳﴾ [الزمر: ۲۳].

«الله بهترین سخن را نازل کرده است، کتابی که (آیاتش) متشابه (همانند یکدیگر، و) مکرر است که از (شنیدن) آن پوست‌های کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند، به لرزه می‌افتد، آنگاه پوست‌هایشان و دل‌هایشان با یاد الله نرم می‌شود (و آرام می‌گیرد). این هدایت الله است که هرکس را بخواهد با آن هدایت می‌کند، و هرکس را که الله گمراه سازد، پس برای او هیچ هدایت‌کننده‌ای نخواهد بود».

* الله متعال بیان می‌فرماید که تنها نفع‌برندگان از آیات قرآنی و یادکنندگان و اندیشمندان اهل خشیت و انابت هستند.

* پس وقتی خشیت به طور عام و مطلق ذکر شد سبب آن انابت بوده و دربرگیرنده آن می‌باشد، و هرگاه انابت به طور عام و مطلق ذکر شد پس ثمره مورد نظر از خشیت می‌باشد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّل لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ ﴿۱۳﴾ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿۱۴﴾ [غافر: ۱۳-۱۴]. «او کسی است که آیات خود را به شما نشان می‌دهد و از آسمان برای شما روزی می‌فرستد، تنها کسی پند می‌گیرد که (به سوی الله) رجوع می‌کند * پس الله را درحالی که دین خود را برای او خالص گردانید بخوانید، و اگرچه کافران خوش نداشته باشند».

و می‌فرماید: ﴿تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿۸﴾ [ق: ۸]. «(تا همه این‌ها) بینش و پندی برای هر بنده توبه‌کاری باشد».

* بنده توبه‌کار کسی است که خشیت و اسباب آن را در خود جمع کرده باشد از قبیل محبت، بیم و امید.

* انابت و برگشت به سوی الله از جمله اوصافی است که او تعالی پیامبران خود را به وسیله آن مورد ستایش قرار داده است.

الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَلِيمٌ أَوَّهٌ مُنِيبٌ﴾ [هود: ۷۵]. «بی‌گمان ابراهیم، بردبار، آه‌کننده، بازگشت‌کننده (به سوی الله) بود». و از شعیب رضی الله عنه نقل می‌کند که فرمود: ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸]. «و توفیق من جز به (فضل) الله نیست، بر او توکل کردم، و به سوی او بازمی‌گردم».

و الله متعال به پیامبر گرامی اش محمد صلی الله علیه و آله این سخن خود را نازل فرمود: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [الشوری: ۱۰]. «و در هر چیزی که در آن اختلاف کنید، پس حکم (و داور) آن با الله است، این الله، پروردگار من است. بر او توکل کردم، و به (سوی) او باز می‌گردم».

* و از جمله دعاهای پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز نماز تهجد این بوده است چنانکه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده: «اللَّهُمَّ لَكَ أَسَلْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أُنِيبُ»^۱ «بارالها خود را به تو تسلیم نمودم و به تو ایمان آوردم، و بر تو توکل کردم، و به سوی تو بازگشتم» [به روایت بخاری و مسلم].

* ﴿وَإِلَيْكَ أُنِيبُ﴾: هرگاه جار و مجرور مقدم باشد حصر را افاده می‌کند (یعنی یا الله بازگشتم تنها به سوی تو است)، و در این «وَإِلَيْكَ أُنِيبُ» معنی اخلاص و خالص‌گرانیدن انابت به سوی الله متعال است.

* الله متعال بندگان خود را به انابت و بازگشت به سوی خود امر فرموده می‌فرماید: ﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳-۵۴].

«(ای پیامبر، از جانب من) بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف (و ستم) کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نشوید، همانا الله همه گناهان را می‌بخشد، یقیناً او بسیار آمرزنده مهربان است * و به سوی پروردگارتان بازگردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید، آنگاه (از سوی هیچ‌کس) یاری نشوید».

*** الله متعال در این دو آیه کریمه اسباب سه‌گانه ای که بنده را به سوی انابت می‌کشاند جمع نموده است که عبارت است از:**

سبب اول: زمینه‌سازی برای ایجاد محبت الله تعالی به آنها، و یادآوری صفات الهی به آنها که منجر به محبت با او تعالی می‌شود، چون او تعالی پروردگارشان است و آن‌ها بندگان او تعالی هستند، و او رحیمی است که بندگان را از رحمت خویش مأیوس نمی‌سازد، و غفوری است که تمام گناهان‌شان را هراندازه بزرگ باشد می‌آمرزد؛ زیرا آمرزش هیچ گناهی بر او تعالی سختی و بزرگی نمی‌کند. و الله متعال محبوبی است که با مخاطب قرار دادن بندگان به شیوهٔ نیکو، با آن‌ها محبت می‌ورزد، البته بنا به رحمت و احسانی که به آن‌ها دارد درحالی که از آن‌ها غنی و بی‌نیاز است، و او تعالی در کلام خود شأن و شوکت بندگان را با نسبت دادن آن‌ها به خودش بالا می‌برد مثلاً می‌فرماید: «یا عبادي» یعنی: ای بندگانم، پس کسی که در نام‌های نیک و صفات والا و آثار آن بیندیشد، الله متعال را دوست می‌دارد و به سویش بازمی‌گردد.

سبب دوم: امیدواری به رحمت، مغفرت و فضل عظیم پروردگار ﴿لَا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۵۳]. «از رحمت الله ناامید نشوید، همانا الله همهٔ گناهان را می‌بخشد».

سبب سوم: ترساندن و بیم‌دادن از عذاب او تعالی ﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ﴾ [الزمر: ۵۴]. «پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید، آنگاه (از سوی هیچ‌کس) یاری نشوید».

* کسی که در این دو آیه کریمه تدبر کند اسباب انابت را خواهد دانست، و درمی‌یابد که انابت به محبت، ترس و بیم و امید بازمی‌گردد چون اصول عبادت هستند.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الروم: ۳۰-۳۲] «پس روی خود را با

حق‌گرایی (و اخلاص) به سوی دین آور، فطرت الهی است، که (الله) مردم را بر آن آفریده است، دگرگونی در آفرینش الله نیست، این است دین استوار، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. * به سوی او بازگردید، و از او بترسید، و نماز را برپا دارید، و از مشرکان نباشید * از کسانی که دین‌شان را بخش بخش کرده و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شدند. هر گروهی به آنچه که نزد خود دارند خرسند هستند».

انابت سبب هدایت است

* الله متعال بیان فرموده که انابت و بازگشت به سوی او تعالی سبب هدایت است که از بزرگ‌ترین خواسته‌ها بوده و کلید کامیابی و رستگاری در دنیا و آخرت می‌باشد.

- الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ ۗ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۷-۲۸]. «ای پیامبر! بگو: بی‌گمان الله هرکس را بخواهد گمراه می‌کند، و هرکس که بازگردد (و توبه کند) به سوی خویش هدایت می‌کند * (همان) کسانی که ایمان آوردند، و دل‌هایشان به یاد الله آرام می‌گیرد، آگاه باشید! (تنها) با یاد الله دل‌ها آرام می‌گیرند».

- و الله متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ [الشوری: ۱۳]. «الله هرکس را بخواهد برمی‌گزیند، و هرکس به سوی او بازگردد، هدایت می‌کند».

* کسی که توکل و انابت را محقق نمود یقیناً عبودیت و بندگی خود را به الله متعال محقق ساخته است؛ ابن قیم رحمته می‌گوید: «توکل نیم دین است، و نیم دیگر آن انابت است؛ به یقین دین استعانت و عبادت است؛ پس توکل استعانت است و انابت عبادت می‌باشد».

- و در سوره فاتحه: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحه: ۵]. «تنها تو را عبادت می‌کنیم؛ و تنها از تو یاری می‌جوییم» و به این دو امر (تنها تو را عبادت می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌جوییم) دین بنده کامل می‌شود.

بر خورد شیطان با برگشت کنندگان به سوی الله و توبه کنندگان

* چیزی که باید مواظب آن بود آن است که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه در مورد آن هشدار داده است: «شیطان تعرض خود را بر بنده‌ای که خواستار انابت و بازگشت به سوی الله متعال است و می‌خواهد به او تعالی نزدیک شده و تقرب حاصل کند افزایش می‌دهد؛ از این رو نمازگزاران را نسبت به دیگران مورد تعرض قرار می‌دهد، همچنین اهل علم و دین را نسبت به عامه مردم بیشتر مورد تعرض قرار می‌دهد».

* سپس می‌افزاید: «بنابر این نزد طلبه‌های علم و عابدها و سوسه‌ها و شبهاتی به وجود می‌آید که نزد دیگران وجود ندارد؛ زیرا چنین اشخاصی از شریعت پروردگار و منهای او پیروی نکرده، به هوای نفس خویش روی آورده و از یاد پروردگار در غفلت به سر می‌برند».

توجه:

* تمام آنچه گذشت درباره انابت بود که معانی عبادت را دربر دارد و خالص گردانیدن آن برای الله متعال واجب است، و کسی که آن را برای غیر الله انجام دهد پس هیچ شکی در کفر او نیست.

* گاهی لفظ انابت از نگاه لغوی مورد استعمال قرار می‌گیرد که مراد از آن معانی عبادت نمی‌باشد بلکه مراد معنای لغوی عام است که به معنای بازگشت و روی آوردن است؛ طوری که می‌گویند: زن به شوهرش بازگشت وقتی بعد از تمرد و نافرمانی به شوهرش بازگردد.

* شاعری گفته است:

وَلَقَدْ رَأَيْتُ سَبِيَّةً مِنْ أَرْضِهَا تَسْبِي الْقُلُوبِ وَمَا تُنِيبُ إِلَى هَوَى

* و شیبانی نابغه گفته است:

كَأَنَّ ظُهُورَهَا حُرْمٌ أَنْابَتْ بِهَا أَضْلًا إِلَى الْحَيِّ الْإِمَاءِ

در پشت‌های آن‌ها هیزم بار بود... در هنگام عصر به محله باز می‌گشتند

- (حُرْمٌ) جمع حُرْمَه است و پُشتاره هیزم و چوب را می‌گویند.

- (أَضْلٌ) جمع اصیل است و عصر روز را می‌گویند، و آن هنگام بازگشت بردگان در عصر روز از کارهایشان هستند درحالی که پشتاره‌های هیزم و چوب را در سر خود بار

کرده‌اند و به سوی محله روی آورده‌اند؛ پس این بازگشت و روی آوردن انابت نامیده شده است.

- مراد از معنای لغوی فوق انابت است که عاری از معنای تعبدی است.

* سبب این توضیح و ملاحظه این است که طالب علم باید بداند که الفاظ گاهی به طور مطلق ذکر می‌شوند ولی مراد از آن‌ها معنی تعبدی می‌باشد، و گاهی طوری اطلاق می‌شوند که مراد از آن‌ها تنها معنای لغوی بوده و لوازم عبادی را دربر ندارد، و اینگونه استعمال‌ها در مواضع خودش درست و جایز بوده اشکالی ندارد.

* کسی که از این امر ناآگاه باشد شاید در استفاده از این الفاظ سختگیری کند، غافل از اینکه لفظ انابت بر معانی مشهور دیگری اطلاق می‌گردد که مانعی در استعمال آن نیست.

شرح عبارات متن

مؤلف رحمته می‌گوید: دلیل امید و ترس و خشوع: این ارشاد باری تعالی است: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْحَيَرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رِعَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَلِيعِينَ﴾ [الأنبياء: ۹۰]. «زیرا آن‌ها در کارهای خیر شتاب می‌کردند و در حال بیم و امید ما را می‌خواندند و همیشه به درگاه ما خاضع و خاشع بودند».

* وجه دلالت آیه آن است که الله متعال این اعمال را مورد ستایش قرار داده است و حاکی از محبت و تشویق او تعالی بر انجام این اعمال است. پس دلالت می‌کند که این اعمال عباداتی هستند که باید برای الله متعال خالص گردند.

قول مؤلف رحمته: دلیل خشیت یا ترس با تعظیم این فرموده الله تعالی است: ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَأَخْشَوْنِي﴾ [البقرة: ۱۵۰]. «پس از آنان مترسید و از من بترسید».

* امر به خشیت و ترس داشتن از الله تعالی با تعظیم، دلیل بر عبادت‌بودن آن است که الله متعال آن را دوست می‌دارد؛ و نهی از آن برای غیر الله و امر به انجام آن تنها برای او تعالی، دلالت بر وجوب خالص‌گردانیدن این عبادت برای الله متعال می‌کند.

قول مؤلف رحمته: و دلیل انابت این ارشاد الهی است: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾ [الزمر: ۵۴]. «به سوی پروردگارتان بازآیید و در برابر او تسلیم شوید». امر به انابت دلالت بر این دارد که انابت عبادت بوده و باید خالص برای الله متعال صورت گیرد.

* ﴿وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾ [الزمر: ۵۴]. «در برابر او تسلیم شوید». ابن جریر رحمته می گوید: «الله تعالی می فرماید: با فروتنی در برابر او تعالی اطاعت کنید و به دین حنیف اقرار و اعتراف داشته باشید».

- ابن جریر رحمته میان معنای لغوی و شرعی اسلام جمع کرده است؛ طوری که گاهی لفظ اسلام اطلاق می شود و مراد از آن تسلیم شدن و فروتنی و اطاعت است، و گاهی هم اطلاق شده و مراد از آن دین اسلام می باشد، و هر دو لازم و ملزوم یکدیگر هستند.

- نظر به معنای اول: مراد از اسلام تسلیم شدن و مطیع و فرمانبردار بودن برای الله متعال، و منقاد بودن به او تعالی، و ترک مخالفت و دشمنی و معصیت او تعالی است.

- و نظر به معنای دوم مراد این است که در دین اسلام داخل شوید، زیرا دین اسلام براساس تسلیم شدن، فرمانبردار بودن برای پروردگار واحدی که شریکی ندارد بنا نهاده شده است.

درس دهم:

استعانت، استعاذه، استغاثه، قربانی و نذر

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله بخشنده مهربان

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته می گوید:

(و دلیل استعانت این فرموده الله تعالی است: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. «تنها تو را عبادت می کنیم؛ و تنها از تو یاری می جوئیم». و در حدیث شریف آمده است: ﴿إِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ﴾^۱ «و هرگاه یاری خواستی از الله یاری بجوی».

و دلیل استعاذه، این فرموده الله تعالی است: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ [الفلق: ۱]. «ای پیامبر! بگو: به پروردگار سپیده دم پناه می برم».

و می فرماید: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ [الناس: ۱]. «بگو به پروردگار مردم پناه می برم».

و دلیل استغاثه، این فرموده الله متعال است: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ [الأنفال: ۹]. «هنگامی را به یاد آورید که به پروردگارتان استغاثه و زاری می کردید و او دعای شما را اجابت کرد».

و دلیل ذبح، این فرموده الله تعالی است: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [۳۲] لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ [۳۳]﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳]. «بگو: بی گمان نماز، و عبادت (و قربانی) من، و زندگی و مرگ من، همه برای الله پروردگار جهانیان است * شریکی برای او نیست، و به این مأمور شده ام، و من نخستین

مسلمان هستم». و دلیل از سنت، این فرموده پیامبر ﷺ است: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ»^۱ «لعنت الله بر کسی باد که برای غیر الله ذبح می‌کند».

و دلیل نذر، این فرموده الله متعال است: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [الإنسان: ۷]. «بندگان نیکوکار) به نذر وفا می‌کنند و از روزی می‌ترسند که (عذاب و) شر آن فراگیر است».

عناصر درس:

* استعانت، استعاذه و استغاثه

- معنای استعانت، استعاذه و استغاثه

- بیان تناسب میان این عبادات

- تحقق یافتن استعانت

- انواع استعانت

* ذبح

- معنای ذبح

- انواع ذبح

* نذر

- معنای نذر

- اقسام نذر

- فضیلت وفاکردن به نذر

- خلاصه احکام نذر

استعانت، استعاذه و استغاثه

* استعانت کمک‌خواستن برای دریافت منفعت را گویند.

* استعاذه پناه‌بردن (به الله متعال) از ضرری است که ترس از وقوع آن می‌رود.

* استغاثة طلب کمک برای رهایی از مصیبت و حالت هولناک است، پس استغاثة از دو نوع دیگر (استعانت و استعاذه) خاص تر می باشد، زیرا در هنگام سختی و شدت استغاثة صورت می گیرد.

* این طلب و درخواست (استغاثة) با قلب، قول و عمل صورت می گیرد.

* استعانت گسترده تر از این معانی سه گانه است و هرگاه به طور مطلق ذکر گردد تمام معانی سه گانه را شامل می شود، پس استعاذه طلب کمک برای دفع شر است، و استغاثة طلب کمک برای رهایی از غم و مصیبت است.

* استعانت دروازه وسیعی است و از جمله بزرگ ترین و جلیل ترین عبادات می باشد حتی در سوره فاتحه به عنوان بخشی از عبادت معرفی شده است چون عبادتی دارای اهمیت خاص و ویژه است. الله متعال می فرماید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. «تنها تو را عبادت می کنیم؛ و تنها از تو یاری می جوییم».

* استعانت نظر به معنای عام آن شامل دعا، توکل، استعاذه، استغاثة، طلب هدایت، نصرت خواستن و طلب کفایت و ... از الله می شود.

* توضیح آن این است که هر آنچه را بنده از قول یا فعل به امید به دست آوردن منفعت یا دور نمودن ضرر انجام می دهد استعانت است.

* نیاز و حاجت بنده به استعانت جستن از الله را هیچ نیاز و حاجتی دیگری برابری نمی کند، بلکه بنده در همه حالات به آن نیاز دارد؛ چون او در همه حالات محتاج هدایت و موفقیت در آن، و ثابت ماندن قلب بر حق، و مغفرت و آمرزش از گناه، و پوشیدن عیب، و حفظ و نگهداری از شر و آفات، و برآوردن منافع می باشد.

* بنده مالک همت والایی است که همیشه در دل خود چیزی از خواسته ها را می پروراند و محتاج استعانت و کمک برای تحقق و به دست آوردن آن می باشد.

* الله متعال مستعان و کمک رسان است و تحقق یافتن نفع و ضرر در دست او تعالی می باشد، پس جز او کسی حسنات را به میان نمی آورد و جز او کسی سیئات و بدی ها را دور نمی سازد.

* بر این امر در چندین جای قرآن کریم تأکید صورت گرفته است:

- از جمله این فرموده الله متعال: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنعام: ۱۷]. «اگر الله (بخواهد) زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی تواند آن را دفع کند، و اگر خیری به تو رساند، پس او بر همه چیز توانا است».

- و این فرموده باری تعالی: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [یونس: ۱۰۷]. «و اگر الله زبانی به تو برساند، پس جز او هیچ کس نتواند آن را برطرف کند، و اگر اراده خیری برای تو کند، پس هیچ کس فضل او را باز نتواند داشت، به هر کس از بندگانش که بخواهد می رساند و او آمرزنده مهربان است».

و این فرموده الله تعالی: ﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أفرءَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ إِنْ أَرَادَنِيَ بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ [الزمر: ۳۸]. «و اگر از آن ها (مشركان) بپرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است؟ مسلماً گویند: الله. بگو: آیا دیدید آنچه را که به جای الله می خوانید، اگر الله زبانی برای من بخواهد، آیا آن ها (معبودان) خواهند توانست زیان او را برطرف کنند؟! و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آن ها خواهند توانست رحمت او را باز دارند؟! بگو: الله مرا کافی است، و (همه) توکل کنندگان بر او توکل می کنند».

و این فرموده الله تعالی: ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [فاطر: ۲]. «(هر) رحمتی را که الله برای مردم بگشاید، کسی نمی تواند که بازش دارد، و آنچه را باز دارد کسی جز او نمی تواند آن را روانه سازد، و او پیروزمند حکیم است».

و این فرموده الله متعال: ﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنْ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ﴾ [الملك: ۲۰-۲۱]. «آیا این چه کسی است آن که لشکر شما است، که بجزای (الله) رحمت شما را یاری می کند؟ کافران جز در فریب (و غرورشان) نیستند. * آیا

آن کیست که به شما روزی دهد اگر او روزیش را باز دارد؟ بلکه آن‌ها در سرکشی و دوری از حق لجاجت می‌کنند». پس رزق جلب نفع و نصرت دفع ضرر است.

- و می‌فرماید: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾ [العنکبوت: ۱۷] «پس روزی را تنها (از) نزد الله طلب کنید».

- و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ [الحجر: ۲۱]. «و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌هایش نزد ما است». مقدم‌بودن ظرف در این آیه برای حصر است.

- و می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْمُنْتَهَىٰ﴾ [النجم: ۴۲]. «و یقیناً بازگشت (همه امور) به سوی پروردگار تو است».

* ابن قیم رحمته می‌گوید این آیه کریمه: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ [الحجر: ۲۱] شامل گنجی از گنج‌ها است و آن اینکه هیچ چیزی خواسته نمی‌شود مگر از کسی که گنجینه‌های آن نزد او است و کلیدهای آن در دست او قرار دارد، و درخواست آن گنجینه از غیر او چنان است که از کسی که نزدش چیزی نیست بخواهی و او بر دادن آن قادر هم نباشد).

و فرموده الله متعال: ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْمُنْتَهَىٰ﴾ [النجم: ۴۲]. «و یقیناً بازگشت (همه امور) به سوی پروردگار تو است»، متضمن گنج بزرگی است و آن اینکه تمام خواسته‌ها و مرادها اگر برای او نبوده و با او مرتبط نباشد نابود و رو به زوال بوده و بازگشت به سوی او نیست، چون بازگشت تنها به سوی کسی می‌باشد که بازگشت تمام امور به سوی او است؛ طوری که غایت همه چیز به سوی خلق و مشیت و حکمت و علم او است، پس او غایت و هدف نهایی هر خواسته‌ای است؛ و هر محبوبی که به خاطر او به دوستی گرفته نشود؛ پس محبت او رنج و عذاب است، و هر عملی که به خاطر او نباشد؛ از دست رفته و ضایع و باطل است، و هر قلبی که به او نرسد؛ پس آن قلب بدبخت و محبوب از سعادت و رستگاری او است.

* و می‌افزاید: پس تمام آنچه از او خواسته می‌شود در این فرموده الله متعال جمع شده است: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ [الحجر: ۲۱]. «و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌هایش نزد ما است».

و تمام آنچه که برای او خواسته می‌شود در این فرموده خود جمع نموده است: ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ﴾ [النجم: ۴۲]. «و یقیناً بازگشت (همه امور) به سوی پروردگار تو است.»

پس، غیر از الله هیچ هدفی نیست که جوینده آن را بجوید، و هیچ غایتی نیست که بازگشت به سوی آن منتهی گردد.

* و می‌افزاید: و تحت این راز و سر بزرگی از اسرار توحید وجود دارد و آن اینکه قلب جز با رسیدن به او تعالی استقرار، آرامش و سکون نمی‌یابد، و هر مرادی غیر او تعالی که مورد محبت قرار می‌گیرد؛ پس آن مراد و خواست برای غیر او تعالی است، و مراد محبوب در ذاتش نیست جز یکی که بازگشت به سوی آن می‌باشد. و محال و ناممکن است که بازگشت به سوی دو ذات شود، طوری که محال و ناممکن است که آغاز مخلوقات از دو ذات بوده باشد؛ پس کسی که غایت محبت او، رغبت او، ارادت او و طاعت او برای غیر الله باشد در این حالت، همه از او به هدر رفته و زایل می‌گردد، و زمانی از او جدا می‌شود که به آن نیاز مبرم داشت، و کسی که انتهای محبت او، رغبت او، ترس او و درخواست و طلب او؛ الله متعال باشد به نعمت الهی و لذت و شادمانی و شادابی و سعادت ابدی ظفریاب می‌شود.

* مقصود این است که برای بنده هیچ نفعی دینی و دنیوی حاصل نمی‌شود جز با کمک الله ﷻ، پس او تنها مستعان و کمک‌رسان بر همه این چیزها است.

و هر سببی از اسباب که بنده برای جلب نفع یا دفع ضرر مورد استفاده قرار می‌دهد به تنهایی به مطلوب نمی‌رساند، و برای رسیدن به مطلوب، سببی مستقل و به تنهایی وجود ندارد، بلکه باید همراه آن سبب کمک‌کننده‌ای باشد و مانع نیز باید برداشته شود، و این امور جز به اذن الله ﷻ انجام نمی‌شود.

* کسی که این حقیقت را درست درک نمود قلب خود را به الله تسلیم می‌کند، و می‌داند که هیچ چیزی انجام پذیر نیست مگر اینکه الله متعال بخواهد، و اینکه هرگاه بخواهد چیزی از خوبی‌های دنیا و آخرت را به دست آورد، جز به اذن الله متعال و هدایت و مشیت او تعالی نمی‌تواند، و برای نیل و رسیدن به خوبی‌های دنیوی و اخروی اسبابی وجود دارند که الله متعال به سوی آن راهنمایی کرده و آن‌ها را بیان نموده است.

* پس کسی که بر این یقین و باور بود، در قلب وی انواعی از بندگی مانند محبت، امید، بیم، توکل و تسلیم نمودن قلب به او تعالی و باور و گمان نیک به او تعالی ایجاد می‌شود.

* الله متعال به سبب این عبادات بزرگ در قلب مؤمن سکون، آرامش، بصیرت و بینایی را قرار می‌دهد که زندگی او را خوش و گوارا ساخته بسیاری از شرها و بدی‌ها و آفات شیطانی را از او دور می‌سازد.

* مردم در عبادت و استعانت انواع و اقسامی دارند؛ برترین‌شان کسانی هستند که عبادت و استعانت را برای الله متعال خالص گردانیده‌اند و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. را محقق ساخته‌اند.

و برای عبادت کردن الله متعال از او تعالی استعانت جسته‌اند طوری که پیامبر ﷺ معاذ بن جبَل ﷺ را ارشاد فرمود که در پی هر نماز این دعا را بگوید: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ، وَحَسْنِ عِبَادَتِكَ»^۱ «پروردگارا! مرا بر یاد و شکر و عبادتت به وجهی پسندیده یاری فرما!». [احمد روایت کرده است]. در حالی که آنها برترین جایگاه‌ها را دارند.

* معاذ بن جبَل ﷺ این فرموده پیامبر ﷺ را به خوبی فهمید؛ طوری که از ابوموسی اشعری ﷺ روایت است که معاذ ﷺ می‌گفت: «أَمَّا أَنَا فَأَنَا نَامُ ثُمَّ أَقُومُ فَأَقْرَأُ فَأَحْتَسِبُ فِي نَوْمِي مَا أَحْتَسِبُ فِي قَوْمِي»^۲، «اما من می‌خوابم سپس برمی‌خیزم و می‌خوانم، پس امیدوار پاداش در خواب و بیداری‌ام هستم» [به روایت بخاری و مسلم]، و راجع به این روایت قصه‌ای است که جا دارد بر آن مکث کرد.

* شاید بسیاری از مردم از این امر غافل باشند؛ زیرا کسی که قلب خویش را برای الله متعال خالص گردانید، آنچه از اعمال مباحی را که انجام می‌دهد وسیله تقوا و پرهیزگاری و حسن عبادت او تعالی می‌گرداند، تا اینکه تمام زندگی او برای الله متعال باشد. طوری که الله متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ

۱- سنن ابی‌داود: ۱۵۲۲ و مسند احمد: ۲۲۱۱۹ و ۲۲۱۲۶. حکم آلبانی: صحیح.

۲- صحیح بخاری: ۴۳۴۱ و ۴۳۴۴ و ۶۹۲۳ و صحیح مسلم: ۱۷۳۳.

وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٣﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٤﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳]. «بگو: بی‌گمان نمازم، و قربانی من، و زندگی و مرگ من، همه برای الله پروردگار جهانیان است * شریکی برای او نیست، و به این مأمور شده‌ام، و من نخستین مسلمان هستم».

* مسلمانان در این دو صفت بر همدیگر افضلیت و برتری بزرگی دارند، آن‌ها در این دو صفت دارای درجاتی هستند که کسی جز آفریدگارشان نمی‌تواند آن را بشمارد، پس کسی که اخلاص در عبادت و استعانت را محقق نمود بدون شک او به فرمان الله متعال به سوی نیکی‌ها پیشگام است.

* برخی از مردم در زمینه اخلاص در عبادت و اخلاص در استعانت ضعیف هستند.

* به سبب همین تقصیر در خالص‌گردانیدن عبادت، آفت‌های بزرگی واقع می‌شود به گونه‌ای که عمل را کاملاً از بین می‌برد یا اینکه پاداش آن را کاهش می‌دهد. مانند ریا، شهرت‌طلبی، به دست آوردن دنیا با عمل آخرت. و کمترین نقصانی که در آنها وجود دارد این است که شخص این عبادات را طوری که لازم است برای الله متعال انجام نمی‌دهد، بلکه در آن مرتکب بدی و قباحت شده و نیز در واجبات آن خلل ایجاد می‌کند. چون در اخلاصش ضعف، و در ایمانش نقصان وجود دارد.

* به سبب تقصیر و کوتاهی در استعانت، آفات بزرگی از قبیل سستی، عجز و ناتوانی ایجاد می‌شود، مثلاً وقتی چیزی که دوستش دارد رخ می‌دهد به خاطر اسبابی که در دست دارد دچار خود پسندی و غرور می‌شود، و اگر چیز ناپسندی برایش رخ دهد، غم و اندوه، او را فرا گرفته دچار بی‌صبری می‌گردد.

* شخص مقصر در اخلاص و استعانت، از آرامش قلبی و سکون نفسی و از شادی و شیرینی زندگی بی‌بهره می‌ماند تا اینکه این دو امر را محقق سازد.

تحقق یافتن استعانت

* استعانت با دو امر تحقق می‌یابد:

- اول: با پناه‌جستن قلب به الله متعال و ایمان داشتن به اینکه نفع و ضرر در دست الله متعال است و او تعالی مالک و متصرف کائنات و تدبیرکننده همه امور است، چیزی

را که بخواهد می‌شود و چیزی را که نخواهد نمی‌شود، و او شنوا، دانا، قریب، مجیب (اجابت‌کننده) است، پس از او یاری جسته می‌شود به امید اینکه کمک و یاری نماید.

- دوم: با استفاده از اسبابی که الله متعال به آن ارشاد فرموده و آن‌ها را بیان کرده است؛ پس بنده برای به دست آوردن هر خواسته‌ی خویش از اسبابی استفاده می‌کند که الله تعالی برایش اجازه داده است.

* این دو امری است که پیامبر ﷺ به سوی آن ارشاد می‌فرماید: «إِحْرَاصٌ عَلَىٰ مَا يَنْفَعُكَ، وَاسْتِعْنِ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجِزْ»^۱ «تلاش کن و حریص باش به آنچه که برایت نفع می‌رساند، و از الله یاری بخواه و ناتوان مشو».

- حریص بودن بر چیزی که نفع می‌رساند، عام بوده شامل امور دنیوی و اخروی است.

- استعانت‌جستن به الله متعال، با کمک‌خواستن و تایید او و تحقق‌یافتن چیزی است که نفع می‌رساند.

- عجز و ناتوانی عبارت است از ترک کردن تلاش در استفاده‌بردن از اسبابی قابل امکان؛ از این‌رو از چنین ترک‌کردنی نهی صورت گرفته است.

* پیامبر ﷺ این سه کلمه را با شیوه‌ای شگفت‌آور و با توجه به مطابقت حال بنده، به صورتی زیبا ترتیب داده است؛ چون شناخت مطلوب، و شناخت منفعت آن و حریص بودن بر آن، امور پیش از تحقق‌یافتن استعانت است. سپس در مرتبه‌ی بعدی استعانت قرار می‌گیرد؛ و بنده برای تحقق‌یافتن آنچه برایش نفع می‌رساند، از پروردگارش کمک می‌گیرد تا الله تعالی او را برای به دست آوردن مطلبش به گونه‌ای که خودش دوست دارد و موجب رضایتش می‌شود، هدایت و راهنمایی کند، سپس از اسبابی کار می‌گیرد که الله متعال اجازه استفاده از آن را داده است.

هرگاه بنده این امور را انجام دهد، به یقین که استعانت را محقق ساخته است؛ پس اگر به مراد خود رسید از جمله شکرکنندگان می‌باشد، و اگر چیزی برایش رخ داد که بر اثر آن به مرادش نرسید در این صورت می‌گوید: «قَدَّرُ اللهُ وَمَا شَاءَ فَعَلَ»^۲ «الله

۱- صحیح مسلم: ۲۶۶۴.

۲- صحیح مسلم: ۲۶۶۴.

(این چنین) مقدر ساخته بود، و آنچه الله بخواهد انجام می‌دهد»، پس صبر پیشه نموده گمان نیک به الله متعال داشته می‌باشد، به امید اینکه الله متعال بهتر از چیزی را که از دست داده برایش عوض بدهد، زیرا الله متعال کریم است، اجر عمل‌کننده را ضایع نمی‌کند، و کسی که صادقانه به او امید داشته باشد ناامیدش نمی‌کند.

* اما ترک نمودن اسباب، عجز و ناتوانی و قابل سرزنش است، طوری که دل‌بستگی به آن، شرکی مذموم است.

انواع استعانت

* بهترین انواع استعانت و کامل‌ترین آن و محبوب‌ترین آن به نزد الله متعال، استعانت‌جستن از الله بر طاعت او تعالی است، و هرچه بنده مؤمن بیشتر به الله محبت داشته باشد و امیدوار به فضل او تعالی بوده و از قهر و عذاب او بترسد، در استعانت‌جستن از الله متعال حریص‌تر می‌باشد، و می‌داند که حاجت و نیاز وی به استعانت بسیار زیاد است.

* مؤمن امر شده است که از الله متعال در تمامی امور خویش، حتی در بستن بند کفشش استعانت بجوید. چون اگر الله متعال آن را میسر و آسان نگرداند آسان نمی‌شود، و در این مورد حدیثی از پیامبر ﷺ روایت شده است^۱ - هرچند در صحت آن اختلاف است اما معنای آن درست است - . به هر حال الله متعال امر فرموده از فضل و کرم او درخواست شود و می‌فرماید: ﴿وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۳۲]. «و از الله از فضل و بخشش او بخواهید» که شامل فضل او تعالی در دنیا و آخرت است.

* برخی از مردم در استعانت‌جستن از الله متعال، تحقق‌یافتن اغراض دنیوی‌شان بر اغراض اخروی‌شان غلبه می‌کند، به حدی که مطالب اخروی را به باد فراموشی می‌سپارند، اگر مطالب دنیوی مورد نظرشان تحقق یافت خوشحال می‌شوند، و اگر به خاطر امتحان الهی از آن محروم شوند، اندوهگین و ناراضی می‌شوند؛ البته این‌گونه افراد در دل‌هایشان بندگی دنیا وجود دارد، و شاید خواهشات چنین افرادی به خاطر آزمایش، به زودی تحقق یابد، اما عاقبت ناگواری خواهند داشت.

۱ - «لَيْسَ أَلْحَدُكُمْ رَبُّهُ حَاجَتُهُ كُلُّهَا حَتَّى يَسْأَلَ شَيْعَ نَعْلِهِ إِذَا انْقَطَعَ». سنن ترمذی (۵/ ۵۸۳). حکم آلبانی: ضعیف.

سبب آن این است که این دسته از مردم در چیزی که الله متعال کافران را مذمت کرده است خود را شبیه آن‌ها کرده‌اند؛ طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا﴾ (۱۸) «هر کس که (دنیا) را بخواهد، در آن (دنیا) برای هر کس بخوایم؛ همان اندازه که بخوایم؛ زود خواهیم داد، سپس جهنم را برای او قرار خواهیم داد که نکوهیده مطرود در (آتش سوزان) آن درآید. * و کسی که (سرای) آخرت را بخواهد، و برای آن سعی و تلاش خود را بکند، در حالی که مؤمن باشد، پس اینان سعی (و تلاش)‌شان مشکور است (و پاداش داده خواهد شد) * هر یک از اینان و آنان (از هردو گروه) را از عطای پروردگارت (بهره و) کمک می‌دهیم، و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) بازداشته شده نیست (مؤمن و کافر همه از نعمت‌های دنیوی بهره‌مند می‌شوند) * بنگر چگونه بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم، و یقیناً درجات آخرت و برتری‌هایش از این هم بیشتر است».

و می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۗ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾ (الشوری: ۲۰). «کسی که کشت آخرت را بخواهد، در کشت او (برکت می‌دهیم، و) می‌افزاییم، و کسی که کشت دنیا را بخواهد، از آن به او می‌دهیم، و او در آخرت هیچ (نصیب و) بهره‌ای ندارد».

* و می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ (۱۵) «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ» (هود: ۱۵-۱۶). «کسی که زندگانی دنیا و زینت آن را بخواهد، (پاداش) اعمالش را در این (دنیا) به طور کامل و تمام به آن‌ها می‌دهیم، و چیزی از آن‌ها کم و کاست نخواهند شد * اینان کسانی هستند که در آخرت، جز آتش (جهنم، نصیبی) نخواهند داشت».

* منشأ مصیبت کافران مقدم‌شمردن و ترجیح‌دادن زندگی دنیوی بر آخرت است، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۖ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ (۱۷)

[الأعلى: ۱۶-۱۷]. «بلکه شما (مردم) زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح می‌دهید * درحالی که آخرت بهتر و پاینده‌تر است».

و می‌فرماید: ﴿وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾^{۲۱} الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَىٰ الْآخِرَةِ ﴿[ابراهیم: ۲-۳]. «و وای بر کافران از عذاب سخت * (همانا) کسانی که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند».

و می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ﴾^{۳۷} وَعَآثِرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۳۸﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۳۹﴾ [النازعات: ۳۷-۳۹]. «پس آن کس که طغیان (و سرکشتی) کرده باشد * و زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح داده باشد * پس بی‌تردید جهنم جایگاه او است».

* مردم در خواستن دنیا و ارادت به آن به سه گروه تقسیم می‌شوند:

- گروه اول: کسانی که به صورت مطلق زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند و هم‌وغم‌شان به دست‌آوردن دنیا است و به خاطر آن کار می‌کنند؛ پس این‌ها کافران هستند، کسانی که مقصود الله متعال در آیات پیشتر بودند، و هر کسی از مسلمانان به سبب ترجیح‌دادن زندگی دنیا بر آخرت، مرتکب یکی از نواقض اسلام شود، به کافران ملحق می‌شود؛ پناه بر الله.

- گروه دوم: کسانی هستند که در آن‌ها نوعی از ترجیح‌دادن زندگی دنیا وجود دارد که آن‌ها را به ترک‌نمودن برخی از واجبات، و ارتکاب بعضی از محرمات می‌کشاند، پس این‌ها مسلمانان فاسق هستند.

- گروه سوم: کسانی هستند که از امور دنیوی برای آنچه که در آخرت برایشان مفید واقع می‌شود استعانت می‌جویند، آنها از دنیا به قدری بهره می‌جویند که در پاکدامنی، تقوا و پرهیزگاری بر طاعت الله متعال آن‌ها را یاری رساند؛ پس این‌ها نجات‌یافتگان سعادت‌مند هستند، و پیامبر ﷺ به عمرو بن عاص رضی الله عنه فرمود: «نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ»^۱ «چه نیکو است مال پاک و حلال برای بنده شایسته» [به روایت احمد و بخاری در الأدب المفرد].

اقسام استعانت

استعانت بر دو قسم است:

- قسم اول: استعانت عبادت، و این استعانتی است که معانی عبادت و بندگی را دربر دارد و در قلب استعانت کننده موجود می باشد از قبیل محبت، ترس، امید، میل و بیم. انجام این عبادات برای غیر الله جایز نیست و کسی که آن را برای غیر او تعالی انجام دهد، مشرک و کافر است.

الله متعال در باب بیان و آموزش به بندگان مؤمن خود می فرماید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. «تنها تو را عبادت می کنیم؛ و تنها از تو یاری می جوئیم». و مقدم بودن معمول یعنی مفعول، افاده حصر و اختصاص را می کند، پس تنها از الله متعال استعانت جسته می شود، نه از غیر او تعالی، و پیامبر ﷺ به ابن عباس رضی الله عنهما چنین فرموده است: «وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ»^۱ «و اگر یاری می جستی پس از الله بجو» [به روایت ترمذی و درباره درجه این حدیث فرموده که "حسن صحیح" است].

و همچنین استعاذه و استغاثه ای که عبادت است برای غیر الله ﷻ جایز نیست، و اگر کسی آن را برای غیر الله انجام داد، شرک اکبر ورزیده و از ملت اسلام خارج است. پناه بر الله؛ چنانکه عبادت کنندگان قبرها و اولیا آن را انجام می دهند که بر اثر آن در قلب هایشان برای کسانی که آن ها را می خوانند و از آن ها استعانت می جویند و به آن ها پناه می برند و از آن ها یاری و کمک می طلبند عبودیت و بندگی پیدا می شود، که بزرگ ترین شرک و کفر به الله ﷻ است.

استعانت، ملازم عبادت است و هر عبادتگر استعانت کننده می باشد؛ چون او تعالی را عبادت نمی کند مگر برای اینکه در راه تحقق یافتن منفعت یا دفع ضرر از او تعالی استعانت و یاری بجویند.

- قسم دوم استعانت سببی است، و آن به کاربردن اسباب به امید انتفاع در حصول مطلب می باشد، به این باور که نفع و ضرر در دست الله ﷻ است، آنچه را بخواهد می شود و آنچه را نخواهد نمی شود.

در این نوع استعانت معانی عبادت و بندگی وجود ندارد و مانند نویسنده‌ای است که از قلم برای نوشتن یاری می‌جوید؛ و یا مانند شخصی که برای شناخت حق از اهل علم سؤال می‌کند.

* حکم این‌گونه استعانت با حکم سبب و حکم غرض و هدف مرتبط است. اگر غرض، هدف و سبب مشروع بود استعانت نیز مشروع است، و اگر غرض یا سبب حرام بود در این صورت این‌گونه استعانت جایز نیست، زیرا دل‌بستگی به سبب، شرک اصغر و از جمله شرک در اسباب می‌باشد.

* استعانت مشروع:

استعانت مشروع عبارت است از استفاده از اسباب مشروع برای حصول مطالب مشروع؛ مانند استعانت بر پاکدامنی با کسب حلال و ازدواج، و استعانت بر دفع بیماری با ادویه و اختیار پزشک با درایت و ...؛ پس استعانت سببی مشروع بوده و حیانا در برخی موارد واجب هم می‌شود. اما اگر انسان به اسباب دل بست، مانند دل‌بستگی مریض به پزشک (گویا شفا دهنده پزشک است) پس این دل‌بستگی از جمله شرک در اسباب است که شرح آن قبلاً گذشت.

* مثال استعانت حرام: استعانت به حیل‌های حرام برای کسب غیر مشروع.

* استعانت، استعاده و استغاثه از جمله مسایل مهمی هستند که نیاز بنده در همه حالات به آن‌ها بستگی دارد.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ [البقرة: ۱۵۳].
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از شکیبائی و نماز یاری جوید».

- استعانت به صبر و نماز در این آیه از جمله استعانت سببی است؛ چون صبر و نماز از اسباب بزرگ برای استقامت و پایداری بر دین الله متعال و به دست آوردن فضل و رضایت الله تعالی هستند و این دو امر اساس و منشأ همه نیکی‌ها است.

* و در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«سَتَكُونُ فِتْنًا، الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، وَمَنْ يُشْرِفْ لَهَا تَسْتَشْرِفُهُ، وَمَنْ وَجَدَ مَلَجًا أَوْ مَعَادًا فَلْيَعُدْ بِهِ»^۱ «فتنه‌ها برپا

۱- صحیح بخاری: ۳۶۰۱ و ۷۰۸۱ و ۷۰۸۲ و صحیح مسلم: ۲۸۸۶.

خواهد شد که به هنگام فتنه‌ها، نشستگان از کسانی که ایستاده‌اند بهتر هستند و آنان که ایستاده‌اند از آنان که راه می‌روند بهتر هستند و کسانی که راه می‌روند از کسانی که می‌دوند بهتر هستند. و کسی که برای آن سربلند کند وی گرفتار آن می‌شود، و کسی که پناهگاهی یافت پس به آن پناه ببرد». و در روایتی نزد امام مسلم «فلیستعد» آمده است و معنای هردو یکی است، و مقصود این است که پناه‌جستن به این اسباب، برای واقع نشدن به فتنه‌ها؛ استعاذه سببی است، و سخن در مورد استعاذه و استعانت یکی است.

ذبح

* مراد از ذبح در اینجا قربانی چارپایان است.

* ذبح از جمله شعائر تعبیدی ظاهری است که موحدان آن را برای الله متعال انجام می‌دهند. ولی مشرکان آن را برای تقرب و نزدیکی به معبودان باطل‌شان، برای جلب منفعت یا دفع ضرر، یا طلب شفاعت یا شکرگزاری انجام می‌دهند.

اقسام ذبح:

* ذبح دو قسم است: ۱- ذبحی که در آن معانی عبادت وجود دارد. ۲- ذبحی که در آن معانی عبادت وجود ندارد.

* اما ذبحی که در آن معانی عبادت وجود دارد آن است که نام غیر الله بر آن برده شود؛ یا هنگام ذبح نام کسی که به نامش قربانی می‌شود یاد شود، و یا اینکه ذبح به قصد تقرب به کسی صورت گیرد.

* ذبحی که برای عبادت است این موارد در آن داخل است: ذبح قربانی در مراسم حج و قربانی در عید قربان و نذرها؛ این‌گونه ذبح‌نمودن‌ها عباداتی هستند که ادای آن برای غیر الله شرک اکبر است.

* بر بنده واجب است که تنها به نام الله متعال ذبح کند، الله متعال می‌فرماید:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْرِزْ﴾ [الکوثر: ۲]. «پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن».

* نحر برای شتر، و ذبح برای گاو و گوسفند می‌باشد، و حکم هردو یکی است.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ ﴿[الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳] «بگو: بی‌گمان نمازم، و قربانی من، و زندگی و مرگ من، همه برای الله پروردگار جهانیان است * شریکی برای او نیست، و به این مأمور شده‌ام».

* فرموده الله تعالی: ﴿وَنُسُكِي﴾ نُسُكُ هر چیزی است که به وسیله آن عبادت صورت می‌گیرد، و مشهورترین لفظی که نُسُكُ بر آن اطلاق می‌شود ذبح است که گروهی از علمای سلف مانند مجاهد، سعید بن جبیر و قتاده رحمهم الله لفظ نسک را در آیه به ذبح تفسیر کرده‌اند.

* نسیکه در لغت به معنای ذبیحه است و جمع آن نُسُكُ و نَسَائِكُ می‌باشد.

* پس ذبحی که بر وجه تقرب باشد یا بر آن نامی گرفته شود عبادت است، اگر کسی آن را برای غیر الله متعال ادا کند مشرک و کافر می‌شود، چه آن ذبح شده از چارپایان (شتر، گاو، گوسفند) باشد یا غیر از این‌ها.

* و سببش این است که ذبح‌کننده اگر نام غیر الله را بر آن برد با الله ﷻ شرک آورده، و اگر قصد تقدیم کردن این ذبیحه را برای نزدیکی به غیر الله داشت پس با این‌گونه تقرب جستن، وی مشرک و کافر می‌شود.

* ذبح از شعایر تعبیدی ظاهری است، و از صورت‌های شرک که نزد مشرکان شهرت داشت این بود که به هنگام رفع حاجات‌شان یا شکرگزاری برای معبودان‌شان، ذبح می‌کردند البته برای تقرب و نزدیکی به آنها، و امروزه نیز این شیوه عبادت در نزد مشرکان وجود دارد.

* برخی از مشرکان وقتی از تقدیم چارپایان عاجز می‌مانند، مرغ یا حیوان کوچکی، یا چیز کم‌ارزش دیگری را برای معبودان تقدیم می‌کنند، درحالی که هر چیزی که برای تعبد و تقرب برای غیر الله وسیله قرار داده شود شرک اکبر است.

* به خاطر حرام بودن این امر، حتی اگر مسلمانی در مکانی ذبح کند که در آنجا برای غیر الله ذبح می‌شده است و می‌شود نیز حرام هست؛ طوری که در مسند امام احمد و سنن ابوداود و ابن ماجه از ثابت بن صَحَّاک انصاری رضی الله عنه روایت شده است، -او از کسانی است که در زیر درخت با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت نموده بود- که می‌گوید: مردی در

عهد پیامبر ﷺ نذر کرد که شتری را در منطقه بُوَانه ذبح کند؛ پس در محضر پیامبر ﷺ حاضر شد و گفت: «إِنِّي نَذَرْتُ أَنْ أُخْرَجَ إِبِلًا بُوَانَةً»؛ «من نذر کرده‌ام که شتری را در بُوَانه ذبح کنم»؛ پیامبر ﷺ فرمود: «هَلْ كَانَ فِيهَا وَثَنٌ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟» «آیا در آنجا نمادی از نمادهای دوره جاهلیت مورد عبادت قرار می‌گرفت؟» گفت: نخیر. فرمود: «هَلْ كَانَ فِيهَا عَيْدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟» «آیا در آنجا عیدی از عیدهایشان برگزار می‌شد؟» گفت: نخیر. پیامبر ﷺ فرمود: «أَوْفِ بِنَذْرِكَ، فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِنَذْرِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَلَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ» «به نذر خویش وفا کن؛ زیرا نذری که در آن معصیت الهی باشد وفایی ندارد، و نه چیزی که انسان مالک آن نمی‌باشد»^۱.

- نام مرد نذرکننده "كَرْدَمِ يَسَارِي" ﷺ است طوری که در مصنف ابن ابی شیبیه و مسند امام احمد از دخترش ميمونه رضی الله عنها روایت شده است. چون وی در وقت سوال پدرش از پیامبر ﷺ حاضر بود.

* خوردن آنچه نام الله متعال بر آن برده نمی‌شود نیز حرام گردانیده شده است طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ﴾ [الأنعام: ۱۲۱]. «و از آنچه (هنگام ذبح) نام الله بر آن برده نشده، نخورید و همانا این (عمل) نافرمانی (و گناه) است». پس حیوانی که بدون ذکر اسم الله ذبح شود، و همچنین حیوان خودمُرده‌ای که اسم الله بر آن برده شود حرام بوده و خوردن آن جایز نیست.

* اما اگر مسلمانی ذکر نام الله را فراموش کرد و ذبح کرد، اهل علم در حلال بودن آن بر سه قول اختلاف کرده‌اند که صحیح‌ترین آن قول جمهور پیشوایان است که خوردن آن را جایز می‌دانند. زیرا شخص مذکور قصدا بسم الله گفتن را ترک نکرده بلکه فراموش نموده است و اگر فراموش نمی‌کرد حتما گفتن آن را ترک نمی‌کرد، الله متعال می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶]. «پروردگارا! اگر فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه نکن».

۱- سنن ابوداود: ۳۳۱۳ و سنن ابن ماجه: ۲۱۳۰ و ۲۱۳۱ و مسند احمد: ۲۷۰۶۶. حکم آلبانی: صحیح.

- ابن جریر رحمته الله اجماع علما بر جواز خوردن آن را نقل کرده و آنچه از ابن سیرین در مورد ممنوعیت آن آمده را شاذ و خلاف قاعده خوانده است.

- و اما کسی که گفتن بسم الله را عمدا ترک می‌کند جمهور اهل علم گفته‌اند که ذبیحه او خورده نمی‌شود.

- ذکر اسم الله به هنگام ذبح عبادت است و ادای آن برای غیر الله متعال جایز نیست.

* قسم دوم: ذبحی است که معانی عبادت در آن وجود ندارد، بلکه برای گوشت خوردن یا هدفی دیگر که در آن تقرب جستن وجود نداشته، و نام الله بر آن برده نشده است.

- این نوع ذبح عبادت نیست، ولی خوردن آن حلال نیست، زیرا نام الله متعال بر آن برده نشده است.

- از انواع این‌گونه ذبح، ذبایح کافران است که برای خوردن گوشت آن ذبح می‌کنند و اسم الله را بر آن نمی‌برند. همچنین ذبح کردن مانند دوران جاهلیت که حیوانی را در نزد قبر ذبح می‌کردند که این کار از اعمال جاهلیت است. طوری که از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا عَقْرَ فِي الْإِسْلَامِ»^۱ «عقر (ذبح بر قبر) در اسلام نیست» [به روایت ابوداود].

* اهل جاهلیت قبل از اسلام و هم‌کیشان آنان در این مورد باورهای باطلی دارند، آنها بر میت ذبح می‌کنند یا به خاطر اندوهی که از فراق او در دل دارند، یا با این باور که میت بر روی آن حشر می‌شود، یا اینکه فرد میت سخاوتمند و کریم بوده پس با این ذبح کردن بعد از مردنش نیز مورد تکریم قرار می‌گیرد چنانکه مهمانان خود را در زندگی اکرام می‌کرد، پس تمامی این اعتبارات باطل بوده و ذبح کردن به این لحاظ حرام است و از جمله تلف کردن مال به گونه حرام به شمار می‌رود.

* و کسی که از اهل اسلام آن را انجام بدهد مشابهت با اهل جاهلیت کرده و حیوان ذبح‌شده وی حرام می‌باشد. ولی نمی‌گوییم مرتکب شرک شده زیرا به نام غیر الله متعال ذبح نشده و به غیر او تعالی نیز تقرب جسته نشده است.

* مقصود این است که اگر ذبح مشتمل بر معانی تعبدی نباشد چنانکه بر آن نامی برده نشود و به وسیله آن به کسی تقرب جسته نشود، پس از جمله ذبح عبادت نبوده، ولی خوردن آن جایز نیست. و از ذبایح تلف شده، کشتن شتر خشمگین به خاطر دفاع از نفس، اگر نام الله بر آن گرفته نشده باشد، پس عمل قاتل شتر خشمگین معانی عبادت را دربر ندارد، ولی خوردن آن به خاطر ترک کردن نام الله بر آن جایز نیست.

نذر

نذر در قاموس لسان العرب: واجب شدن را گوید، کسی که نذر چیزی را بر عهده گرفت پس بر او واجب می شود و به ادای آن ملزم است.
عَنْتَرَهْ گفته است:

وَلَقَدْ خَشِيتُ بِأَنْ أَمُوتَ وَلَمْ تَذُرْ لِلْحَرْبِ دَائِرَةً عَلَى ابْنِي ضَمَضَمِ
الشَّامِي عِرْضِي وَلَمْ أَشْتُمْهَا وَالنَّادِرِينَ إِذَا لَمْ أَلْقَهُمَا دَمِي

* یعنی: آن دو فرد کشتن آن شخص را بر خود واجب کردند. و برخی از عربها این چنین می کردند که وقتی می خواستند به خاطر انتقام جویی کسی را به قتل برسانند خون او را نذر می کردند، و آن را اعلام می کردند؛ پس کسی که به آن نذر وفا می کرد (یعنی انتقام می گرفت) سبب افتخارش می شد، و کسی که به نذرش وفا نکرده و برمی گشت این امر برای او عیب و عار بود.

* معنای نذر در شریعت همانند معنای آن در لغت است: پس چیزی را که بنده بر نفس خود خالص برای الله متعال واجب گردانید نذر نامیده می شود، از این رو عبادت شمرده می شود، پس کسی که با نذرکردن غیر الله را مورد عبادت قرار داد به یقین که مرتکب شرک اکبر شده است؛ پناه بر الله.

* و تمام عبادات مشروع که بنده آن را بر خود واجب می گرداند مانند نماز، صدقه، روزه، تلاوت قرآن و غیره در نذر داخل می شود.

* نذرها غالبا از باب صدقات تقدیم می شوند، و این صدقه نذر شده، نذیره نامیده می شود و جمع آن نُدُور و نذَائِر است؛ و گاهی هم این لفظ به طور خاص بر صدقات اطلاق می گردد.

* نذر از شعایر تعبدی ظاهری است، به این خاطر موحدان آن را برای الله متعال انجام می‌دهند، و مشرکان آن را برای تقرب‌جستن به معبودان باطل‌شان انجام می‌دهند، و الله والا است از آنچه شریک او می‌پندارند.

* مشرکان این نذرها را در وقت حاجات برای طلب شفاعت و درخواست حاجات، یا شکرگزاری پس از به دست آوردن نعمت، یا دورشدن بلائی تقدیم می‌کنند؛ پس کسی که برای غیر الله متعال نذر کرد به راستی که شرک آورده، چه نذر به خاطر طلب حاجتی بوده باشد یا برای شکرگزاری؛ مادامی که در آن معنی عبادت باشد.

* گاهی لفظ نذر بر واجب‌شدن فعلی بدون اراده معنای تعبد اطلاق می‌شود. مثلاً شخصی نذر می‌کند که با فلان شخص سخن نمی‌گوید، یا نوع معینی از غذا را نمی‌خورد، در این‌گونه موارد لفظ نذر به کار می‌رود اما معنی عبادت در آن نیست.

* گاهی هم نذر در انجام‌گناهی می‌باشد، مانند کسی که نذر می‌کند تا مال فردی را به ناحق بگیرد، یا خون او را بریزد، یا نذر کند که بین زن و همسرش جدایی بیاورد، و امثال آن، که تمام این‌گونه نذرها حرام بوده و وفاکردن به آن جایز نیست.

* از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَعْصِه»^۱ «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس از او اطاعت نماید. و هرکس نذر کرد که از او نافرمانی کند، پس نافرمانی نکند» (به این نذرش وفا ننماید) [به روایت امام بخاری].

اقسام نذر

* نذر دارای تقسیمات متعددی با تعبیرات مختلف است، مثلاً به اعتبار حقیقت آن، به نذر عبادت و نذر الزامی که خالی از معنی عبادت است تقسیم می‌شود و همین موضوع مورد بحث ما خواهد بود:

- قسم اول: نذر عبادت؛ و آن نذری است که معانی عبادت را حمل می‌کند، که به قصد تقرب‌جستن به هنگام حاجت یا شکرگزاری انجام می‌شود. و این عبادتی است که اگر کسی آن را برای غیر الله متعال انجام بدهد مشرک شده و مرتکب شرک اکبر می‌شود، شرکی که بنده را از اسلام خارج می‌کند؛ پناه بر الله.

از جمله نذر شرکی، کاری است که مشرکان انجام می‌دهند، از قبیل تقدیم نمودن قربانی و نذرها. طوری که آن‌ها یک چیز بی‌ارزش را هنگام درخواست حاجت برای قبر ولی نذر می‌کنند یا برای شکرگزاری از او، آن را نذر می‌کنند که این عمل شرک اکبر است. پناه بر الله؛ هرچند در آن لفظ نذر نباشد، زیرا همان حالت مورد اعتبار است.

- قسم دوم: نذری است که مراد از آن ملزم نمودن است بدون اینکه در آن معانی عبادت وجود داشته باشد. مانند اینکه مردی به فرزندش بگوید: اگر نزد من نیامدی سخن گفتن با تو بر من حرام است، یا اینکه برای ابد با تو سخن نمی‌گویم، یا تو را صد ضربه شلاق می‌زنم، و امثال آن، پس این‌ها نیز نذر نامیده می‌شوند زیرا شخص خود را به آن ملزم ساخته است، اما معانی عبادت در آن نیست.

- اما اگر بگوید: به نام فلان ولی نذر کردم که با تو سخن نگویم، پس این عبادت است زیرا به این‌گونه نذرکردن قصد و نیت تقرب‌جستن برای آن ولی را دارد؛ از این‌رو مشرک می‌شود؛ پناه بر الله.

تقسیم‌های دیگر نذر

* نذر به اعتبار وابستگی آن به شرط، به دو نوع تقسیم می‌شود: نذر مشروط و نذر غیر مشروط.

* نذر مشروط نذری را گویند که نذرکننده آن را به شرطی معلق بگرداند که اگر آن شرط تحقق یافت، خویش را ملزم به نذر خواهد نمود، و اگر تحقق نیافت وی ملزم به آن نذر نخواهد بود، طوری که گوید: اگر از مرضم رهایی و شفا یافتم یک ماه برای الله تعالی روزه می‌گیرم.

* وفاکردن به نذر واجب است، ولی اگر در وفاکردن سختی و مشقت وجود داشت، پس در این صورت با کفاره قسم از آن خارج می‌شود طوری که از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: «مَنْ نَذَرَ نَذْرًا وَلَمْ يُسْمِهِ فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ يَمِينٍ، وَمَنْ نَذَرَ نَذْرًا لَمْ يُطِيقْهُ فَكَفَّارَتُهُ كَفَّارَةُ يَمِينٍ»^۱.

۱- سنن ابن ماجه: ۲۱۲۸ و سنن ابی‌داود: ۳۳۲۲. حکم آلبانی: به صورت مرفوع ضعیف است اما به صورت موقوف غیر از لفظ «لم یسمه» صحیح است.

«هرکس نذری بر عهده گرفت و آن را تعیین و نامگذاری نکرد، پس کفاره آن کفاره قسم است، و هرکس نذری بر عهده گرفت که مافوق توان او است پس کفاره آن کفاره قسم است» [حدیث مرفوع به روایت امام ابوداود، و ابن حجر می‌گوید: اسناد این روایت صحیح است مگر حافظان حدیث توقف بر آن را ترجیح داده‌اند].

* در این باب احادیثی از پیامبر ﷺ و مسایلی وجود دارند که محل بحث و بررسی آن کتاب‌های فقهی است، لیکن آگاهی می‌دهم که وفا کردن به نذر شأن بزرگ و عظیمی دارد و تخلف از آن گناه کبیره است.

فضیلت وفانمودن به نذر

* الله متعال آن عده از بندگان را که به نذر خویش وفا می‌کنند مورد ستایش قرار داده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ۗ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ۖ يُوفُونَ بِالَّذِذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ۗ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ۘ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ۙ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ۚ فَوَقَّهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ۙ وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ۚ﴾ [الإنسان: ۵-۱۲]. «بی‌گمان نیکوکاران (در بهشت) از جامی می‌نوشند که آمیزه‌اش کافور است * (از) چشمه‌ای که بندگان (خاص) الله از آن می‌نوشند، (هر وقت و) هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند * (بندگان نیکوکار) به نذر وفا می‌کنند و از روزی می‌ترسند که (عذاب و) شر آن فراگیر است * و غذا را با این که (نیاز و) دوست دارند به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌بخشند * (و می‌گویند): ما فقط به خاطر الله به شما غذا می‌دهیم، نه از شما پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی * همانا ما از پروردگاران می‌ترسیم، روزی که سخت و دشوار است * پس الله آنان را از (سختی و) شر آن روز ننگه داشت و آن‌ها را شادمانی و سرور بخشید * و به (پاداش) صبری که کردند، بهشت و (لباس‌های) حریر (بهشتی) را به آنان پاداش داد».

* پس اولین صفت آن‌ها این است که به نذر وفا می‌کنند؛ و وفا به نذر در این آیه کریمه شامل ادای فرایضی است که الله متعال بر آنان واجب گردانیده است، و آنچه که خود آن‌ها برای تقرب‌جستن برای الله متعال، بر خویش واجب کرده‌اند.

* ابن کثیر رحمته الله در مورد این فرموده الله متعال: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [الإنسان: ۷]. «به نذر وفا می کنند و از روزی می ترسند که (عذاب و) شر آن فراگیر است». می گوید: یعنی الله متعال را به وسیله طاعات واجبی که در شریعت اصل و اساس دارد عبادت می کنند، همچنین با نذرهایی که بر خویشان واجب گردانیده اند او تعالی را عبادت می کنند.

* الله متعال در مورد حُجَّاجِ بَيْتِ اللهِ می فرماید: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ [الحج: ۲۹]. «سپس باید آلودگی هایشان را برطرف سازند، و به نذرهای خود وفا کنند، و (برگرد) خانه کهن سال (کعبه) طواف کنند».

مجاهد رحمته الله می گوید: ﴿وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ «و به نذرهای خود وفا کنند» نذر حج و نذر قربانی حج، و چیزی را که انسان نذر کرده که در حج می باشد.
﴿وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ﴾ لام در کلمه ﴿وَلِيُوفُوا﴾ برای امر آمده است.

* وفا کردن به نذر از صفات و ویژگی های ابرار است، کسانی که الله تعالی آنها را مورد ستایش قرار داده و از تلاش آنها شکرگزاری نموده و پاداش بزرگ آنها را ذکر کرده است.

* عدم وفا به نذر از خصلت های زشت منافقان است، بلکه از اسباب نفاق می باشد.
پناه بر الله؛ طوری که الله متعال می فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ [۷۵-۷۶] ﴿فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾ [۷۶-۷۷] ﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ [التوبة: ۷۵-۷۷]. «بعضی از آنها با الله (عهد و) پیمان بستند که: اگر (الله) از فضل خود (نصیبی) به ما دهد، قطعاً صدقه (و زکات) خواهیم داد، و از نیکوکاران خواهیم بود * پس چون (الله) از فضل خود به آنها (نصیبی) بخشید، به آن بخل ورزیدند، و اعراض کنان روی گرداندند (و سرپیچی کردند) * پس (این عمل) نفاق را تا روزی که او (الله) را ملاقات کنند، در دل هایشان برقرار ساخت، به (سبب) آنچه که با الله وعده کرده بودند، خلاف نمودند، (و عهدشکنی کردند) و به (سبب) آنکه دروغ می گفتند».

و در صحیح بخاری و مسلم از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ قَالَ عِمْرَانُ: لَا أَذْرِي، أَذْكَرَ النَّبِيِّ، بَعْدُ، قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ، قَالَ النَّبِيُّ: إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَخُونُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ، وَيَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَنْذِرُونَ وَلَا يَفُونَ، وَيُظْهَرُ فِيهِمُ السَّمَنُ»^۱. «بهترین شما کسانی است که در قرن من (و جزو اصحاب من) است، سپس آنانی که به دنبال آن‌ها می‌آیند؛ سپس آنانی که به دنبال آن‌ها می‌آیند. عمران گوید: نمی‌دانم پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از این، آیا دو قرن یا سه قرن را ذکر نمود؟ سپس فرمود: بعد از شما کسانی می‌آیند، که خیانت می‌نمایند و امانت را رعایت نمی‌کنند، وقتی بر جریانی شاهد شدند بدون اینکه از آنها درخواست شهادت شود با عجله شهادت می‌دهند، چیزهایی را بر خود واجب می‌نمایند و نذر می‌کنند ولی وفا به نذر خود نمی‌نمایند، و (عشق و علاقه‌شان به دنیا و زینت آن فراوان می‌شود، در خوردن و نوشیدن اسراف می‌نمایند و به سبب آن) چاق می‌شوند». پس اولین صفت آن‌ها این است که به نذرهایشان وفا نمی‌کنند.

* پیامبر صلی الله علیه و آله از نذرکردن نهی نموده است و بیان فرموده است که نذر خیر و سودی را به بار نمی‌آورد، طوری که در صحیح بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «إِنَّهُ لَا يَأْتِي بِخَيْرٍ، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»^۲ «نذر سودی به بار نمی‌آورد، بلکه در حقیقت به وسیله نذر از انسان بخیل چیزی بیرون کشیده می‌شود».

و در روایتی در صحیح مسلم آمده است: «التَّذْرُّ لَا يَقْدَمُ شَيْئًا وَلَا يُؤَخِّرُهُ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»^۳ «نذر چیزی را پس و پیش نمی‌کند، بلکه در حقیقت به واسطه نذر چیزی از انسان بخیل بیرون آورده می‌شود».

* و همچنین در صحیح مسلم حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «لَا تَنْذِرُوا فَإِنَّ التَّذْرَ لَا يُغْنِي مِنَ الْقَدْرِ شَيْئًا وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»^۴

۱- صحیح بخاری: ۲۶۵۱ و ۳۶۵۰ و ۶۴۲۸ و ۶۶۹۵ و صحیح مسلم: ۲۵۳۵.

۲- صحیح بخاری: ۶۶۰۸ و ۶۶۹۲ و ۶۶۹۳ و صحیح مسلم: ۱۶۳۹.

۳- صحیح بخاری: ۶۶۹۲ و صحیح مسلم: ۱۶۳۹.

۴- صحیح بخاری: ۶۶۰۹ و ۶۶۹۴ و صحیح مسلم: ۱۶۴۰.

«نذر نکنید؛ زیرا در برابر تقدیر کاری از نذر ساخته نیست، بلکه در حقیقت به واسطه نذر چیزی از چنگ شخص بخیل بیرون کشیده می‌شود».

* و در مصنف ابن ابی شیبه حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَالتَّذْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُنْعِمُ نِعْمَةً عَلَى الرَّشَاءِ، وَإِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبُخِيلِ»^۱. «از نذر بپرهیزید و خودداری کنید، زیرا الله متعال نعمتی را در بدل رشوت نمی‌دهد، بلکه به واسطه آن چیزی از شخص بخیل بیرون کشیده می‌شود».

* کسی که با شرط به دست آوردن نعمتی یا دفع بلائی نذر می‌کند؛ این نذر در تقدیر چیزی را تغییر نمی‌دهد، بلکه از نذرکننده‌ای که در تقرب جستن به الله متعال بر خویشتن بخل ورزیده، گرفته می‌شود؛ زیرا اگر این نعمت به دست آمد بر او وفا به نذر واجب می‌گردد، در غیر این صورت با خلاف وعده کردن با الله متعال مرتکب گناه کبیره می‌شود.

* اما نذر غیر مشروط همان نذری است که مقصود از آن، عبادت و تقرب جستن بدون شرط می‌باشد؛ مثلاً نذرکننده بگوید: بر من است که شبی برای الله متعال اعتکاف کنم، طوری که در صحیح بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: یا رسول الله من در دوران جاهلیت نذر کرده بودم که شبی در مسجد الحرام معتکف شوم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَوْفِ بِنَذْرِكَ» «به نذر خویش وفا کن»^۲.

* و وفا کردن به نذر چه مشروط باشد یا غیر مشروط واجب است، البته اگر برای طاعت الله متعال باشد.

خلاصه احکام نذر

در باب نذر مسائلی مهمی است که محل بحث و بررسی آن کتابهای فقهی می‌باشد، اما می‌توان آن را در چند نکته خلاصه کرد:

۱- مصنف ابن ابی شیبه: ۱۲۴۳۱. در سندش «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ الْمُقْبِرِيُّ» است که احمد بن حنبل و یحیی بن معین و عبدالرحمن بن مهدی و ابوحاتم و فلاس و بخاری و نسایی و ابن عدی و... او را شدیداً ضعیف دانسته‌اند و حافظ ابن حجر در التقریب او را متروک می‌داند.

۲- صحیح بخاری: ۲۰۳۲ و ۲۰۴۲ و ۲۰۴۳ و ۴۳۲۰ و ۶۶۹۷ و صحیح مسلم: ۱۶۵۶.

نذری که برای طاعت باشد و فاکردن به آن واجب است، البته در صورتی که در آن سختی و مشقتی نباشد، اگر در آن سختی و مشقت بود، پس با دادن کفاره قسم از آن بیرون می‌آید.

* نذر معصیت حرام است، و وفاکردن به آن جایز نیست، و اهل علم در مورد وجوب کفاره در آن بر دو قول مشهور اختلاف نظر دارند، و قول برتر و راجح لزوم کفاره است. به دلیل اثری که پیش‌تر از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شد.

* نذر مباح نذری است که نه قربت به الله در آن است و نه حرام می‌باشد، مانند کسی که نذر کند نوع خاصی از غذاها را نمی‌خورد، یا اینکه چیز مباحی را می‌خرد، پس در این‌گونه نذر، نذرکننده میان وفاکردن و نکردن با دادن کفاره مخیر است.

* اگر شخصی در چیزی که شخص مالک آن نیست نذر کند، نذر وی باطل است، طوری که در صحیح مسلم از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است: زنی نذر نمود که آن شتری را که به وسیله آن از دست دشمن نجات یافت ذبح می‌کند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ بِسْمَا جَرَّتْهَا نَذَرْتُ لِلَّهِ إِنْ جَاهَا اللَّهُ عَلَيْهَا لَتَنْحَرَنَّهَا، لَا وَفَاءَ لِنَذْرِ فِي مَعْصِيَةٍ، وَلَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ الْعَبْدُ»^۱ «سبحان الله! چه پاداش بدی به آن شتر می‌دهد، نذر نموده که اگر الله تعالی او را به وسیله آن شتر نجات دهد آن را ذبح خواهد کرد! نذری که در معصیت و گناه باشد وفایی ندارد، و نه در چیزی که بنده مالک آن نیست».

* نذر مشخص نشده؛ مثل اینکه شخصی بگوید: اگر شفا یافتم بر من نذر است، و نذرش را تعیین و مشخص نکند؛ پس کفاره آن کفاره قسم است، و اگر در دل خود به طور قطعی نذر را مشخص کرد ولی سخنی در موردش نگفت؛ در این حالت میان اهل علم اختلاف نظر وجود دارد، و فتوای برخی از تابعین رحمهم الله بر وفاکردن به آنچه نیت کرده است می‌باشد.

* نذری که عمل قسم را اجرا کند مانند کسی که هدفش تاکید بر امری باشد، یا چیزی را تصدیق و یا تکذیب کند، پس حکم آن حکم قسم است، و اگر برخلاف سخن او چیزی واقع شود، پس کفاره آن کفاره قسم است.

* در نذر نمودن شرط نیست که لفظ یا کلمه نذر به کار برده شود، بلکه هر چیزی که معنای نذر را ایفا کند حکم نذر را دارد.

شرح عبارات متن

قول مؤلف، شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته: دلیل استعانت، این فرموده باری تعالی است: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ «تنها تو را عبادت می‌کنیم؛ و تنها از تو یاری می‌جوییم». و در حدیث آمده است: «و هرگاه یاری خواستی از الله یاری بجوی». این دلالت بر آن دارد که استعانت عبادت است؛ و باید برای الله متعال خالص گردانیده شود.

و قول او رحمته: و دلیل استعاذه، این فرموده الله متعال است: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ «(ای پیامبر) بگو: به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم». و این فرموده متعال: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ «(ای پیامبر) بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم».

* سخن در مورد احکام استعاذه همانند سخن در مورد احکام استعانت است.

* ﴿قُلْ أَعُوذُ﴾ «بگو پناه می‌برم» امر به استعاذه یا پناه بردن بر این دلالت دارد که استعاذه عبادت بوده و الله متعال آن را دوست دارد؛ پس باید این عبادت برای الله متعال خالص گردانیده شود.

* فلق، اسم جامع برای تمام آنچه می‌شکافت می‌باشد، مانند فلق صبحگاهان، و شکافته شدن دانه و هسته، و شکافته شدن زمین با نباتات، و شکافته شدن ارحام با جنین، و شکافته شدن سختی‌ها با بُرون رفت از آن؛ پس تنها الله متعال قادر و مالک شکافتن است.

* مالک فلق جز رب فلق نیست، پس هیچ چیزی جز با اذن او تعالی، از چیز دیگری خارج نمی‌شود و هیچ گشایشی از نگرانی و غم و اندوه بدون اذن او تعالی نیست، و هیچ اموری که مانع منفعت به بنده می‌شود جز به اذن رب الفلق عز وجل زایل نمی‌گردد.

* آن ذاتی که برای جنین راه بیرون آمدن را فراهم ساخت، بدون اینکه خود جنین قدرتی داشته باشد و بدون اینکه شناخت و تدبیری داشته باشد، عاجز نیست از اینکه

از غم و اندوهی که تو را احاطه نموده برایت گشایشی فراهم نماید؛ آنگاه که به او تعالی توسل کنی و پناه ببری.

* فلق فعل است به معنای مفعول، مانند سلب به معنای مسلوب، و حلب به معنای محلوب، و حسب به معنای محسوب، الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [الأنبياء: ۹۸]. «یقیناً شما و آنچه به جای الله عبادت می‌کنید، هیزم جهنم هستید، شما در آن وارد خواهید شد».

فرموده او ﷺ: و دلیل استغاثه، این فرموده باری تعالی است: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ [الأنفال: ۹]. «(به یاد آورید) هنگامی که از پروردگارتان یاری می‌خواستید، پس او (خواستۀ) شما را پذیرفت».

* الله متعال با اجابت نمودن دعایشان و یاری دادن‌شان، آنگاه که از او طلب یاری نمودند بر آنان منت گذاشت، پس این دلالت بر آن دارد که استغاثه عبادتی است که الله متعال آن را دوست می‌دارد و مورد رضایت او تعالی می‌باشد. پس باید برای او تعالی خالص گردانیده شود.

استغاثه عبادتی است که باید خالص برای الله متعال انجام شود چنانکه بیان آن در مسایل همانند آن گذشت، اما فرموده الله متعال ﴿فَاسْتَعِذْهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾ [القصص: ۱۵]. «پس آن که از پیروان او (موسی) بود بر (علیه) کسی که از دشمنانش بود از وی یاری خواست». عبارت از استغاثه سببی می‌باشد که خالی از معانی عبادی و بندگی است طوری که بیان آن گذشت.

قول مؤلف ﷺ: و دلیل ذبح، این فرموده الله متعال است: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳]. «بگو: بی‌گمان نمازم، و قربانی من، و زندگی و مرگ من، همه برای الله پروردگار جهانیان است * شریکی برای او نیست». و دلیل از سنت پیامبر ﷺ این است: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ»^۱ «لعنت الله بر کسی باد که برای غیر الله ذبح می‌کند».

* وجه دلالت این آیه بنابر قول گروهی از پیشوایان این است که نسک، ذبح کردن می‌باشد، و بر مبنای قول دیگری، معنای آیه مشتمل بر آن است.

* نسک در این آیه در موضع مدح و ستایش آمده است، پس بر این دلالت دارد که عبادت است و الله متعال آن را دوست می‌دارد از این‌رو واجب است برای او تعالی خالص گردانیده شود.

* حدیث پیشتر را امام مسلم رحمته از علی بن ابی طالب رضی روایت نموده است.

و قول مؤلف رحمته: و دلیل نذر این قول الله متعال است: ﴿يُوفُونَ بِاللَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [الإنسان: ۷]. «(بندگان نیکوکار) به نذر وفا می‌کنند و از روزی می‌ترسند که (عذاب و) شرّ آن فراگیر است».

* وجه دلالت این است که الله متعال آن بندگان را که به نذرهایشان وفا می‌کنند مورد ستایش قرار داده است؛ پس معلوم می‌گردد که نذر عبادت بوده و باید برای الله متعال خالص گردانیده شود.

﴿مُسْتَطِيرًا﴾ یعنی فراگیر، گسترده و آشکار.

پرسش‌های تطبیقی از درس‌های گذشته (۲)

س ۱: نظر شما درباره کسی که می‌گوید: انسان برای ساختن زمین آفریده شده است چیست؟

س ۲: یک متفکر اسلامی در کتاب‌های فرهنگی اسلامی در مورد معنای (لا إله إلا الله) بحث نمود و تفسیرهای ذیل را پیدا کرد:
(أ) یعنی: هیچ معبود بر حقی جز الله نیست.
(ب) یعنی پروردگاری جز الله نیست.

(ج) یعنی: او یکتا در ذاتش است و تقسیم‌کننده‌ای با خود ندارد، یکتا در صفاتش است و شبیه و مانندی با خود ندارد، یکتا در افعالش است و شریکی با خود ندارد.

(د) معنای (لا إله إلا الله) برای عوام؛ هیچ معبودی جز الله نیست، و معنای آن برای خواص؛ هیچ محبوب و مقصودی جز الله نیست، و معنای آن برای خاص‌ترین خاص‌ها؛ موجودی جز الله نیست.

(ه) معنای (لا إله إلا الله) هیچ نفع‌رسانی جز الله نیست، و هیچ ضرررسانی جز الله نیست، و هیچ عزت‌دهنده‌ای جز الله نیست، و هیچ ذلیل‌کننده‌ای جز الله نیست، و هیچ منع‌کننده‌ای جز الله نیست.

(و) معنی (لا إله إلا الله) یعنی: هیچ‌کسی جز الله تعالی، از غیر الله مستغنی نیست، و جز الله متعال همه مردمان به آن نیازمند هستند.

پس بحث خود را بر این نکته به اتمام رساند که معنای (لا إله إلا الله) مسأله مورد اختلاف است، و اختلاف علما رحمت است، و هیچ‌گونه انکاری در مسایل اختلافی نیست.

نظر شما در مورد نتیجه‌ای که وی به دست آورده چیست؟

و هر یک از تفسیرهای ذکرشده در مورد کلمه شهادت را به طور مفصل توضیح دهید.

س ۳: از مردی دربارهٔ معنای کلمه (لا إله إلا الله) پرسیده شد ولی معنای آن را نفهمید، یا جواب درستی ارائه نکرد؛ پس آیا او از جملهٔ مسلمانان محسوب می‌شود؟

درس یازدهم:

اصل دوم؛ شناخت دین اسلام با دلایل

(مرتبة اسلام)

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه می گوید: (اصل دوم؛ شناخت دین اسلام با دلایل است. و هرگاه فرد با اقرار به یگانگی الله تعالی تسلیم درگاه او شد، و به مقتضای این یگانگی از اوامر او تعالی اطاعت و فرمانبرداری کامل نمود، و از هرگونه شرک به الله بیزاری جست، آن فرد معنای اسلام را تحقق بخشیده است.

و سه درجه دارد: اسلام، ایمان و احسان، که هر درجه‌ای از خودش ارکانی دارد.

درجه اول: اسلام است که پنج رکن دارد:

- ۱- گواهی دادن به اینکه جز الله یگانه هیچ معبود برحق نیست، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله فرستاده الله است.
- ۲- برپا داشتن نماز.
- ۳- دادن زکات.
- ۴- روزه گرفتن ماه رمضان.
- ۵- و حج بیت الله الحرام.

دلیل رکن اول، این فرموده الله متعال است: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸] «الله گواهی می‌دهد که هیچ معبود برحق جز او نیست، (و نیز گواهی می‌دهد که) او دادگری می‌کند، و فرشتگان و اهل علم نیز گواهی می‌دهند که هیچ معبود برحق جز او نیست (و) او عزیز حکیم است.» و معنای آن این است که هیچ معبود برحق جز الله یگانه نیست.

کلمه «لَا إِلَهَ» هر آن چیزی که جز الله عبادت می‌شود نفی می‌کند و (إلا الله) هرگونه عبادتی را تنها برای الله یکتا و لاشریک ثابت می‌کند. الله در عبادت خود

شریکی ندارد، چنانکه در ملک او هیچ شریک و همتایی نیست، آنچه این مطلب را واضح بیان می‌کند این فرموده الله متعال است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۲۶﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۲۷﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ ۗ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۸] «و به یاد آر آنگاه که ابراهیم به پدر و قومش گفت: من از آنچه عبادت می‌کنید بیزار هستم. * به جز آن معبودی که مرا آفریده است و او مرا رهنمود خواهد کرد. * و (الله) آن را سخنی ماندگار در میان فرزندانم قرار داد تا آنان بازگردند».

و همچنین این فرموده الله متعال: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۱۶﴾﴾ [آل عمران: ۶۴] «بگو: ای اهل کتاب! بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز الله را عبادت نکنیم، و چیزی را شریک او نسازیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله معبود نگیرد. پس اگر (از این دعوت) روی گردانند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمان هستیم (فرمانبردار)».

و دلیل گواهی دادن به اینکه محمد ﷺ فرستاده الله است این ارشاد الهی است: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲۸﴾﴾ [التوبة: ۱۲۸] «یقیناً پیامبری از (میان) خودتان به سوی‌تان آمد که رنج‌های شما بر او دشوار (و گران) است، و بر (هدایت) شما سخت اصرار دارد، و (نسبت) به مؤمنان روؤف (و) مهربان است».

معنای گواهی دادن به اینکه محمد ﷺ فرستاده الله است این است که از هرچه ما را امر فرموده اطاعت کنیم، و به هرچه که خبر داده یقین و باور داشته باشیم، و از هرچه که ما را بازداشته بایستیم، و اینکه الله متعال عبادت نشود جز با روشی که او بیان فرموده است.

و دلیل نماز و زکات و تفسیر درست توحید در این آیه کریمه است: ﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ ﴿۵﴾﴾ [البینة: ۵] «و آنان فرمان نیافتند جز اینکه الله را عبادت کنند درحالی که دین خود را برای او خالص گردانند (و از شرک و عبادت نمادها) به توحید (و دین ابراهیم) روی

آورند. و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، و این است دین و آیین راستین و مستقیم».

و دلیل روزه این آیه کریمه است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما فرض شده است همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند؛ فرض شده بود، تا پرهیزگار شوید».

و دلیل حج، این فرموده الهی است: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنَىٰ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۹۷] «و برای الله، حج خانه (کعبه) بر مردم واجب است، (البته) کسانی که توانایی رفتن به سوی آن را دارند، و هرکس کفر ورزد، بی‌شک الله از جهانیان بی‌نیاز است».

عناصر درس:

- * انواع معرفت.
- * بیان معنای دین.
- * بیان معنای اسلام.
- * بیان معنای مراتب دین.
- * بیان ارکان اسلام.
- * بیان دلیل شهادت (لا إله إلا الله).
- * بیان معنای لا إله إلا الله.
- * رد بر کسی که در معنای "لا إله إلا الله" به خطا رفته است.
- * دلیل شهادت "محمد رسول الله".
- * دلیل نماز.
- * دلیل زکات.
- * دلیل روزه.
- * دلیل حج.

انواع معرفت:

قول مؤلف رحمته؛ اصل دوم: شناخت دین اسلام با دلایل.

* بیان معنای اصل گذشت و آن عبارت از چیزی است که بر آن بنا قرار می‌گیرد، و بیان تناسب میان این اصول سه‌گانه نیز بیان شد که آن‌ها از شهادتین گرفته شده‌اند، و اینکه این سه مورد، اصول دین اسلام هستند، و مدار مسایل دینی بر این‌ها است.

معرفت و شناخت از دین بر دو نوع است: اول معرفتی که اثر و نتیجه‌اش در آن نمود می‌یابد؛ که فرمانبری و استجابت از الله و رسول او صلی الله علیه و آله را در پی دارد و این معرفت و شناخت از دین، محمود و ستوده است.

* دوم معرفت و شناختی است که مراد از آن فقط فهم و درک است که اگر حق آن را به صورت درست انجام نداد بر وی حجت خواهد بود.

- الله متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾ [الأنعام: ۲۰] «کسانی که به آن‌ها کتاب (آسمانی) داده‌ایم، به خوبی او (پیامبر) را می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناسند، کسانی که به خویش زبان رسانده‌اند پس ایمان نمی‌آورند».

و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۴۶] «کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) داده‌ایم او (پیامبر) را می‌شناسند، چنانکه فرزندان خود را می‌شناسند، و همانا گروهی از آنان درحالی که می‌دانند حق را کتمان می‌کنند».

فَتَادَهُ رحمته می‌گوید: «آنها می‌دانند که اسلام دین الله است، و محمد فرستاده الله است و این را نوشته‌شده نزدشان در تورات و انجیل می‌یابند» [به روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم].

- و الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۸۹]. «و هنگامی که از طرف الله کتابی (قرآن) برای آن‌ها آمد که تصدیق‌کننده آنچه که با خود داشتند بود، و پیش از این بر کافران خواستار پیروزی

بودند، پس چون آنچه را که (از قبل) شناخته بودند، نزد آن‌ها آمد، به او کافر شدند، پس لعنت الله بر کافران باد». پس دانستن و شناخت‌شان از قرآن به آن‌ها نفعی نمی‌رساند بلکه به وسیله آن گمراهی و طغیان‌شان افزایش می‌یابد سپس در آخرت بر آن‌ها حجت خواهد بود.

* هرگاه لفظ معرفت در نصوص و متون دینی در موضع مدح و ستایش، یا تشویق و ترغیب اطلاق گردید، پس مراد از آن، معرفت و شناخت محمود است، و اگر در موضع نکوهش یا دلیل آوردن بر خصم باشد؛ پس مراد از آن درک‌نمودن و فهم سخن است.

بیان معنای دین

* لفظ دین در زبان عربی بر چندین معنا اطلاق می‌شود که دارای اصول جامعی هستند از قبیل عادت، طاعت و انقیاد، فروتنی، حکم و جزا.

* پس دین آن است که بنده به حکم آن با ذلت و فروتنی و انس گرفتن، فرمانبردار و مطیع باشد.

* لفظ دین که به معنای انس و عادت آمده است مثقب عبدی آن را درباره شتر خود چنین گفته است:

تَأْوَهُ أَهْمَةَ الرَّجُلِ الْحَزِينِ	إِذَا مَا قُمْتُ أَرْحَلُهَا بِأَيْلٍ
أَهْدَا دِينُهُ أَبَدًا وَدِينِي	تَقُولُ إِذَا دَرَأْتُ لَهَا وَضِيئِي
أَمَا يُبْقِي عَلَيَّ وَمَا يَقِينِي	أَكَلَّ الدَّهْرَ حَلًّا وَارْتَحَالَ

- ابومنصور آزه‌ری گفته است: «دَرَأْتُ الْوَضِيئَ إِذَا بَسَطْتَهُ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْخَتَهُ عَلَيْهِ لِتَشُدَّ عَلَيْهِ الرَّحْلَ».

* و از جمله اطلاق لفظ دین به معنای ذلت و فرمانبرداری و داخل شدن در طاعت، قول اعمشی است:

هُوَ دَانَ الرَّبَابَ إِذْ كَرَّهُوا الدَّيْبَ	مَنْ دَرَاكَأً بَعَزُوةً وَصِيَالٍ
ثُمَّ دَانَتْ بَعْدُ الرَّبَابُ وَكَانَتْ	كَعَذَابِ عُقُوبَةِ الْأَقْوَالِ

- دان الرباب: یعنی ذلیلش کرد، «ثم دانت بعد الرباب» یعنی ذلیل و فرمانبردار شد.

* لفظ دین بر حکم و سلطان اطلاق می‌گردد طوری که در این فرموده الله متعال آمده است: ﴿مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ﴾ [یوسف: ۷۶]. «او (هرگز) نمی‌توانست در آیین پادشاه برادرش را بگیرد».

* و بر پادشاه و جزا نیز اطلاق می‌گردد طوری که در این فرموده الله متعال آمده است: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: ۴] «مالک روز جزا است». یعنی پادشاه و جزایی که مردم بر حسب اعمال‌شان داده می‌شوند. و این فرموده الله متعال: ﴿يَوْمَئِذٍ يُؤْقِبِهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ﴾ [النور: ۲۵] «آن روز، الله جزای واقعی آن‌ها را به تمام (و بی‌کم و کاست) می‌دهد».

این مشهورترین معانی بود که لفظ دین در لغت بر آن اطلاق می‌شود.

البته شناخت معنای لغوی الفاظ و واژه‌های اعتقادی برای فهم و دانستن معنای شرعی آن کمک می‌کند؛ چون میان معنای لغوی و شرعی مناسبت وجود دارد و غالباً معنای شرعی به خاطر تخصیص نمودن اطلاق معنای لغوی به کار برده می‌شود.

* هرگاه معنای لغوی منتفی شد معنای شرعی نیز منتفی می‌شود؛ پس کسی که منقاد حکم شرعی الله ﷻ نشد و تابع و فرمانبردار اوامر شریعت اسلام نبود وارد دین اسلام نمی‌شود طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹] «با کسانی از اهل کتاب که نه به الله و نه به روز قیامت ایمان دارند، و نه آنچه را الله و رسولش حرام کرده، حرام می‌دانند، و نه دین حق را می‌پذیرند، بجنگید، تا زمانی که با ذلت و خواری به دست خویش جزیه بدهند».

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: دین معانی فرمانبری، انقیاد و فروتنی را دارا است. گفته می‌شود: "دنته فدان" یعنی ذلیلش کردی پس ذلیل شد. و گفته می‌شود (یدین الله) یعنی: عبادت می‌کند الله را (و یدین لله) یعنی اطاعت و فرمانبری و فروتنی را برای الله ﷻ انجام می‌دهد. پس دین الله متعال عبادت کردن الله متعال و طاعت او و فروتنی در برابر او تعالی می‌باشد.

* پس معنای داخل شدن در دین اسلام مُنقادبودن و تابع بودن به احکام شریعت اسلامی و ملتزم بودن به اوامر و نواهی آن از روی عبادت و بندگی است.

بیان معنای اسلام

فرموده مؤلف: اصل دوم: شناخت دین اسلام با دلایل.

مراد از اسلام در اینجا شریعت اسلام است که پیامبر ﷺ به آن مبعوث شده است، و الله تعالی با آن تمامی ادیان گذشته را منسوخ نموده است، طوری که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و هرکس که دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیانکاران است».

قول مؤلف (با دلایل) در این کلمه بیان واجب بودن شناخت حق با دلایل است، پس بنده با این صفت پیرو و دارای حجت و دلیل می‌باشد، نه مقلدی که حجت و دلیلی ندارد.

* کسی که حق را با دلیل آن در مسئله‌ای از مسایل شناخت پس او عالم به آن مسئله می‌باشد، و اگر این شیوه او در مسایل علمی بود که هر مسئله را با دلیل آن می‌شناخت و این روند نزد او افزایش یافت؛ پس او از جمله علما است.

ابن قیم رحمته می‌گوید:

وَالْعِلْمُ مَعْرِفَةُ الْهُدَى بِدَلِيلِهِ مَآ ذَاكَ وَالتَّقْلِيدُ يَسْتَوِيَانِ

علم شناخت هدایت با دلیل آن است و آن با تقلید مساوی نیست.

مؤلف رحمته می‌گوید: «و آن (اسلام): تسلیم شدن برای الله به تنهایی، گردن نهادن به اوامر و نواهی او که او را به یکتایی عبادت کنی، و از اوامرش پیروی کنی، و از شرک و اهل آن بیزاری جویی».

* این تعریف اسلام به معنای شرعی آن است.

* در برخی از نسخه‌ها «والخلوص من الشرك» آمده، یعنی: خلاصی و سلامتی از

شرک.

- شیخ ما شیخ صالح آل شیخ - حفظه الله - می‌گوید: آنچه از وی در نسخه‌های صحیح معروف است که بر علما خوانده شده این جمله است «البراءة من الشرك وأهله» یعنی «برائت از شرک و اهل آن» زیرا برائت، سلامتی از شرک و بیشتر از آن را شامل است، و موافق با این فرموده الله متعال می‌باشد: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۳۱﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷]. «و (به یاد آور) هنگامی که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: بی‌گمان من از آنچه عبادت می‌کنید، بیزار هستم، * مگر آن کسی که مرا آفریده است».

اسلام در لغت مصدر «أسلمته إسلاماً» است، و اسلام نامیده نمی‌شود تا اینکه در آن دو وصف تحقق یپذیرد:

- اولی: اخلاص و بیزاری از انباز و شریک و علتی بسته به آن و دیگر چیزهای که در اسلام لطمه وارد می‌کند.

- دومی: تسلیم‌شدن کامل بنده به کسی که خود را به او تسلیم نموده، البته نظر به موقعیت و حالت آن.

آنچه این مطلب را واضح می‌سازد این فرموده الله متعال است: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [الزمر: ۲۹].

«الله مردی (مملوک) را مثل زده که در (بردگی) او شریکانی است که پیوسته با هم اختلاف (و مشاجره) دارند، و مردی (مملوک) که تنها تسلیم یک شخص است، آیا (این دو) در وصف یکسان هستند؟! حمد و ستایش مخصوص الله است، بلکه بیشتر آن‌ها نمی‌دانند».

- ﴿مُتَشَكِّسُونَ﴾ یعنی: مخالفان و مشاجران و ناسازگارها، که حتی به یکدیگر اذیت و آزار می‌رسانند.

- ﴿وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ﴾ یعنی خالص برای او و فرمانبردار او، هیچ‌کس در آن شراکتی ندارد، و این مثال را الله متعال برای قباحت شرک و حسن و زیبایی اسلام آورده است.

* مقصود این است: مسلمان کسی است که دین خود را تسلیم الله کند طوری که در آن با الله متعال شریکی قرار نداده مُنقاد و فرمانبردار اوامر و فرامین الهی ﷻ باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [النساء: ۱۲۵]. «و چه کسی نیک‌آیین‌تر است از کسی که روی خود را به الله سپرد (و مخلصانه تسلیم شد) و نیکوکار (و فرمانبردار) بود». و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [لقمان: ۲۲]. «و کسی که روی خویش را تسلیم الله کند درحالی که نیکوکار باشد، به راستی به دست‌آویزی محکم چنگ زده است».

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «و به تحقیق تسلیم‌نمودن روی به الله در این آیه مشتمل بر خالص بودن قصد بنده در عبادت برای الله می‌باشد. و این قسمت از آیه ﴿وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ یعنی بنده با انجام عمل صالح مشروعی که به آن امر شده محسن است. و این دو اصل جمع‌کننده دین است به این معنی که جز الله متعال را عبادت نکنیم، و اینکه او تعالی را با آنچه که خودش شرع نموده است عبادت کنیم، نه با بدعت‌ها».

تسلیم‌نمودن روی عبارت است از تسلیم‌نمودن قصد و نیت به الله، و رهانیدن آن از قصد شرک با الله ﷻ.

در زبان عربی استعمال لفظ وجه به قصدنمودن معروف است و در حدیثی که بر صحت آن اتفاق است آمده است: «وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ» «الهی رویم را به سوی تو کردم».

و بشر بن ابی خازم اسدی گفته است:

إِلَيْكَ الْوَجْهُ إِذْ كَانَتْ مُلُوكِي ثَمَّادَ الْحَزَنِ أَخْطَأَهَا الرَّبِيعُ

* همچنین شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «وجه، شخص متوجه و آنچه به سویش توجه صورت می‌گیرد را دربر دارد، طوری که می‌گویند: کدام روی را می‌خواهی؟ یعنی: قصد کدام جهت و سمت و ناحیه را داری، زیرا هر دو متلازم یکدیگر هستند، چون بر هر سمت که انسان توجه کند روی او نیز به همان سمت متوجه می‌شود، و روی او تابع توجه او است، و این امر در ظاهر و باطن وی می‌باشد، پس این چهار چیز است، و باطن اصل بوده و ظاهر کمال و علامت است؛ پس وقتی قلبش به

سوی چیزی توجه کرد روی ظاهری او نیز به دنبال قلب به آن چیز متوجه می‌شود، و وقتی قصد و مراد بنده و توجه او به سوی الله بود پس این دلالت بر صلاح قصد و نیت وی دارد، پس اگر علاوه بر این محسن بود پس عمل او نیز صالح بوده و در عبادت پروردگارش هیچ احدی را شریک نمی‌سازد، و این قول عمر رضی الله عنه است که گفته: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَمَلِي كَعَمَلِ كَلْبٍ صَالِحٍ وَاجْعَلْهُ لَوَجْهِكَ خَالِصًا وَلَا تَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِيهِ شَيْئًا»^۱. «بار الها! تمام اعمال من را صالح بگردان و آن را پاک و خالص برای رضای خود بگردان، و برای هیچ‌کسی در آن نصیبی نگذار».

* شیخ الاسلام ابن تیمیه در ادامه می‌افزاید: «عمل صالح احسان است، و آن عبارت است از انجام اعمال نیکی که الله متعال به آن امر فرموده، و به چیزی که الله متعال دستور فرموده، آن را مشروع نیز گردانده، و آن موافق به سنت الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، از این‌رو الله متعال خبر داده است که هرکس قصد خود را برای الله متعال خالص بگرداند و از جمله محسنان در عمل خویش باشد، پس وی مستحق و سزاوار ثواب و پاداش بوده و سالم و نجات یافته از عذاب است».

* خلاصه اینکه در اسلام باید دو چیز جمع شود:

- امر اول: تسلیم‌شدن و منقادبودن به امر الله تعالی.

- امر دوم: اخلاص و بیزاری از شرک‌ورزیدن.

* پس مسلمان کسی است که دین خود را برای الله تعالی خالص گردانیده منقاد و تابع امر او تعالی باشد. به این ترتیب می‌دانید که مشرک غیر مسلمان است زیرا دین او خالص برای الله تعالی نیست، و شخص مستکبر مسلمان نیست زیرا او سرکشی نموده و تابع و منقاد امر الله تعالی نمی‌باشد، الله متعال می‌فرماید: ﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِي وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيَّ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۷۲] «مسیح هرگز ابا نمی‌ورزد که بنده الله باشد، و نه فرشتگان مقرب (ابا می‌ورزند) و هرکس از بندگی او سرباز زند و تکبر کند، به زودی همه آن‌ها را (در قیامت) نزد خود محشور خواهد کرد».

ابن تیمیه رحمته الله علیه می گوید: اسلام متضمن تسلیم شدن به الله یکتا است، پس کسی که همزمان به الله تعالی و به غیر او تعالی تسلیم شود بدون شک مشرک شده است، و کسی که به او تعالی تسلیم نشد و از عبادت او تعالی تکبر ورزید، بدون شک مشرک شده است، البته مشرک و کسی که از عبادت الله سرباز می زند کافر است. پس تنها به الله تسلیم شدن متضمن عبادت و طاعت او تعالی به تنهایی است؛ این است دین اسلام که الله متعال غیر آن را نمی پذیرد.

* این تو را راهنمایی می کند که مسلمانان در مسلمانی شان بر یکدیگر فضیلت و برتری دارند طوری که در اخلاص و کمال پیروی و انقیادشان برتری دارند، پس به هر اندازه بنده دارای اخلاص و انقیاد بهتر بود، به همان اندازه بهترین مسلمان خواهد بود.

* در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا أَحْسَنَ أَحَدُكُمْ إِسْلَامَهُ فَكُلُّ حَسَنَةٍ يَعْمَلُهَا تُكْتَبُ لَهُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةٍ ضِعْفٍ وَكُلُّ سَيِّئَةٍ يَعْمَلُهَا تُكْتَبُ لَهُ بِمِثْلِهَا»^۱. «اگر یکی از شما اسلام خود را نیک گردانید؛ پس هر نیکی را که انجام می دهد برایش ده برابر مانند آن نوشته می شود تا هفتصد برابر، و هر بدی را که انجام می دهد به مانند آن برایش نوشته می شود».

* پس اسلام متضمن معنای اخلاص است، یعنی خالص گردانیدن عبادت از شرک در اعتقاد، قول و عمل. و اخلاص انقیاد؛ اخلاص داشتن در طاعت او تعالی است، که در انجام اوامر و اجتناب نواهی او تعالی منعکس می شود.

* توحید ربوبیت در واجب بودن توحید عبادت حجت است؛ پس همانطوری که الله متعال به تنهایی مالک، آفریننده، روزی دهنده، و تدبیرکننده امور است که هیچ شریکی در آن با خود ندارد؛ بر بنده نیز لازم است که عبادت خود را برای الله متعال خالص بگرداند و آن را به وی تسلیم نماید، طوری که عبادت خویش را از شرک و عبادت غیر الله خالص بگرداند و آن را از اباورزیدن که منافی با انقیاد است خالص گرداند.

بیان مراتب دین

قول مؤلف رحمته «و آن سه مرتبه دارد: اسلام، ایمان، و احسان».

* یعنی به یقین دین اسلام دارای سه مرتبه و درجه است که حدیث جبریل علیه السلام بر آن دلالت می‌کند آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و از اسلام، ایمان و احسان پرسید، و پیامبر صلی الله علیه و آله در پایان آن حدیث فرمود: «او جبریل بود آمده بود تا دین‌تان را به شما بیاموزد»^۱.

* این مراتب بر یکدیگر افضلیت و برتری دارند، طوری که افضل آن مرتبه احسان می‌باشد، پس از آن مرتبه ایمان، و به دنبال آن مرتبه اسلام است، پس این‌ها مراتب سه‌گانه هستند که عام‌ترین آن مرتبه اسلام است، و خاص آن مرتبه ایمان و خاص‌ترین آن مرتبه احسان است؛ پس هر محسن مؤمن مسلمان است ولی عکس آن درست نیست.

* این معانی سه‌گانه دارای صفت اصلی و صفت کمالی می‌باشند؛ به این معنا که مسلمان باید قدری از ایمان برخوردار باشد تا اسلام وی درست شود، و با مسلمان اصل احسان نیز وجود دارد و آن عبادت الله متعال به یگانگی بدون شریک است، و توحید بزرگ‌ترین حسنات و نیکویی‌ها می‌باشد.

* اما مسلمان، محسن گفته نمی‌شود تا وقتی احسان را چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله وصف نموده به جای آورد و آن اینکه: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۲ «چنان الله را عبادت کنی که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی یقین بدار که او تو را می‌بیند».

* و همچنین بنده، مؤمن نامیده نمی‌شود تا مقدار واجب ایمان را به جای آورد؛ اما کسی که ایمانش ضعیف و ناقص است مسلمان یا مؤمنی ناقص الایمان نامیده می‌شود.
* همان‌گونه که کسی که بعضی از مسایل علمی را بداند به او عالم گفته نمی‌شود تا اینکه باب‌های علم را بداند که وی را سزاوار این وصف نماید، و مانند کسی که برخی

۱- صحیح بخاری: ۵۰ و ۴۷۷۷ و صحیح مسلم: ۸ و ۹ و ۱۰.

۲- صحیح بخاری: ۵۰ و ۴۷۷۷ و صحیح مسلم: ۸ و ۹ و ۱۰.

از افعال وضو مانند مضمضه و غیره را انجام بدهد با وضو گفته نمی‌شود تا اینکه فرض‌ها و واجبات وضو را کامل نکند، در آن صورت با وضو می‌شود.

قول مؤلف رحمته: «و هر مرتبه دارای ارکان است».

* لفظ ارکان در حدیث نبوی نیامده است؛ اما اهل علم از این حدیث «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ» دانسته‌اند که این‌ها پنج اصولی می‌باشند که اسلام بر آنها بنا شده است، و چیزی که بر روی آن بنا می‌شود رکن آن چیز می‌باشد.

* رکن: اصل و اساسی است که در بناها و غیره بر آن اعتماد می‌شود، و نمی‌تواند رکن شود تا اینکه در آن معنای قوت و پشتیبان وجود داشته باشد، تا آنچه را که بر آن بنا می‌شود تحمل نماید، و اگر رکن منهدم شد آنچه بر آن بنا شده است نیز منهدم می‌شود.

* رکن کوه یعنی جانب و اصل و اساس آن که قلعه کوه بر آن استوار است، مُتَمَّم بِن نُؤِيرَه گفته است:

فَلَوْ أَنَّ مَا أَلْقَى يُصِيبُ مُتَالِعًا أَوْ الرُّكْنَ مِنْ سَلْمَى إِذَا لَتَضَعَضَا

- مُتَالِع و سَلْمَى نام دو کوه است، و (تضعض) یعنی سقوط کرد و منهدم شد و ثابت نماند.

* و مرتبه و رتبه منزلت و جایگاه را گویند، و پایه‌های نردبان را مراتب نردبان گویند و هریک از آن‌ها را مرتبه می‌گویند، فرزدق گفته است:

كَأَنَّ يَدَيْهَا فِي مَرَاتِبٍ سُلِّمٍ إِذَا غَاوَلَتْ أَوْبَ الدَّرَاعَيْنِ بِالرَّجْلِ

* و اصل اطلاق این لفظ طوری که خلیل بن احمد گفته است: «مراتب در کوه‌ها و صحراها، نشانه‌هایی هستند که چشمه‌ها و راه‌ها و مجراها بر آن ترتیب داده می‌شوند».

* و أَسْمَعَى گفته است: «مرتبه مَرَقَبَه است که بالاترین نقطه کوه می‌باشد».

* و ابن سیده در المحکم گفته است: «هر مقام قوی مرتبه است».

و شماخ گفته است:

(وَمَرْتَبَةٌ لَا يُسْتَقَالُ بِهَا الرَّدَى تَلَاقَى بِهَا حِلْمِي عَنِ الْجَهْلِ حَاجِزٌ) .ا.هـ.

* و چیز ثابت و دائمی را راتب می‌نامند.

* اوصافی که احساس علو و بلندی و قوت و محکم‌بودن و ثبات و تنظیم را می‌دهد بر امور معنوی اطلاق می‌گردد چنانکه بر امور حسی نیز اطلاق می‌گردد.

- طوری که می‌گویند: «مردی دارای مرتبه‌ای در قومش است» هرگاه این مرد دارای منزلت عالی و مقام ثابت و محکم باشد که وی را نزد قومش جایگاه رفیع می‌دهد، اگر این معانی را از دست داد مرتبه‌اش می‌افتد، طوری که ذو‌الرمه گفته است:

أَلَا رَبَّ مَنْ يَهْوَى وَفَاتِي وَلَوْ دَنْتُ وَفَاتِي لَذَلْتُ لِلْعَدُوِّ مَرَاتِيَهُ

مقصود این است که مراتب دین به هم پیوسته هستند به گونه‌ای که اوصاف یادشده بر آن صدق می‌کند؛ این مراتب مانند ساختمانی است که اصل و اساس آن پهن و وسیع است که عبارت از زیربنا و مرتبه اولی آن می‌باشد که در امور دین، مرتبه اسلام است، سپس مرتبه کوچک‌تر بر آن قرار می‌گیرد که همان مرتبه ایمان است، سپس بر آن دو، مرتبه سومی قرار می‌گیرد که دایره کوچکتر و بالاتر از آن دو است که همان مرتبه احسان است، از الله متعال رسیدن به این مرتبه و ثبات بر آن تا رحلت از این دنیا مسألت داریم.

ارکان اسلام

مؤلف رحمته الله فرموده است: ارکان اسلام پنج رکن است، و دلیل آن حدیثی است که ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ؛ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصَوْمُ رَمَضَانَ، وَحَجُّ الْبَيْتِ»^۱.

«اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است: ۱- گواهی دادن بر اینکه هیچ معبودی برحق به جز الله وجود ندارد و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده الله متعال است. ۲- برپاداشتن نماز. ۳- پرداخت زکات. ۴- روزه ماه رمضان. ۵- حج بیت الله الحرام».

* این امور پنجگانه ارکان و اصول اسلام است که مسلمانی بنده بر آن پایدار می‌باشد.

* این پنج رکن، متضمن قواعد و شعایر بزرگ اسلام است که همان اصول عبادات می‌باشند و بر هریک از این ارکان و اصول، انواعی از عبادات بنا می‌شوند.

* این اصول دارای مراتبی است و اصل و اساس این ارکان شهادتین می‌باشد که بنده جز با گفتن آن «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» داخل اسلام نمی‌شود، و تا به شهادتین اقرار نکند سایر فرایض دینی وی درست نمی‌باشد.

* ستون اسلام نماز می‌باشد طوری که در حدیث مرفوع در کتاب مسند و کتاب‌های سنن از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده است^۱.

* پس هرگاه اصل و اساس اسلام استقرار پیدا کرد و ستون آن برپا شد بنده به اسلام متصف می‌شود و اگر این اصل برپا نشد یا با انجام آنچه که شهادتین را نقض می‌کند نقض شد پس در این صورت بنده از جمله مسلمانان نیست.

* و اگر ستون اسلام فرد سقوط کرد پس اسلامی برای وی باقی نمی‌ماند طوری که در صحیح مسلم حدیثی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ الشَّرْكِ تَرْكُ الصَّلَاةِ»^۲ «حد فاصل بین بنده و شرک، ترک نماز است».

* و در مسند امام احمد و سنن ترمذی و ابن ماجه حدیثی از بُریده رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الْعَهْدَ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ»^۳ «پیمانی که میان ما و آنان وجود دارد، نماز است، پس هرکس نماز را ترک کند، به تحقیق کفر ورزیده است».

۱- سنن ترمذی: ۲۶۱۶ و مسند احمد: ۲۲۰۱۶. حکم آلبانی: صحیح.

۲- صحیح مسلم: ۸۲.

۳- سنن ابن ماجه: ۱۰۷۹ و سنن ترمذی: ۲۶۲۱ و مسند احمد: ۲۲۹۳۷ و ۲۳۰۰۷. حکم آلبانی:

* و عمر بن الخطاب رضی الله عنه در هنگام وفات فرمود: «وَلَا حَظَّ فِي الْإِسْلَامِ لِمَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ»^۱ «و نصیبی در اسلام برای کسی نیست که نماز را ترک کند» [به روایت مالک در کتاب موطأ].

* و در مورد سه رکن دیگر اهل علم اجماع نموده‌اند که کسی آن را درحالی ترک کند که منکر و جوب آن باشد کافر می‌باشد زیرا دروغ را به الله و رسول او صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهد. و این‌گونه تکذیب کردن شهادتین را نقض می‌کند.

* و همچنین کسی که آن را به خاطر اباورزیدن از پیروی شریعت اسلام ترک کرد پس او نیز کافر است زیرا امتناع ورزیدن از فرمانبرداری شریعت اسلام شهادتین را نقض می‌کند.

* اما کسی که از روی بی‌پروایی و کسالت، بدون اینکه منکر و جوب آن باشد، یا از فرمانبرداری احکام شریعت امتناع نوزد و آن را ترک نماید پس صحیح‌ترین قول اهل علم در مورد وی این است که او مرتکب گناه کبیره شده و اسلام وی ناقص است، و کافر شمرده نمی‌شود زیرا اصل اسلام و ستون آن در وی باقی است، اما به خاطر ترک کردن این فرایض بزرگ به عذاب دردناکی وعده داده شده است طوری که احادیث صحیح در مورد تارک زکات و تارک روزه بر این امر دلالت دارند.

* این ارکان پنجگانه از شعایر عبادتی است که موحدان آن را برای الله صلی الله علیه و آله انجام می‌دهند و مشرکان امثال آن را برای تقرب به معبودان خویش انجام می‌دهند.

- مانند شهادت‌دادن مشرکان برای معبودان‌شان با کلمات شرک‌آمیز، و ستودن‌شان که گویا نفع و ضرر رسان بوده و مستحق عبادت هستند، و یا شهادت‌دادن آن‌ها به اربابان و سروران‌شان که گویا سزاوارتر به پیروی هستند. و یا نمازهایی که برای معبودان خویش ادا می‌کنند هرچند در چگونگی آن با نماز مسلمانان اختلاف وجود دارد، طوری که الله متعال در مورد مشرکان می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾ [الأنفال: ۳۵]. «و نمازشان نزد خانه (کعبه) چیزی جز سوت‌کشیدن و کف‌زدن نبود». پس اقوال و افعال منظمی که مشرکان به صورت عبادت

۱- موطأ مالک: ۵۱. حکم آلبانی: صحیح.

ادا می‌کنند در واقع نماز است، هرچند در چگونگی ادای آن با نماز مسلمانان اختلاف وجود داشته باشد.

- همچنین تقدیم کردن اموال و قربانی‌ها به معبودان‌شان همانند زکات در نزد مسلمانان است، هرچند آن را زکات نمی‌نامند و آن طوری است که برخی از آن‌ها بر خویشتن مقداری از مال را در نظر می‌گیرند تا به وسیله آن به معبودان تقرب بجویند، و برخی از آن‌ها این مال را به نام‌های مختلف بر خویشتن فرض می‌کنند.

- و همچنین روزه گرفتن آن‌ها طوری است که برخی از آن‌ها جهت تقرب جستن به معبودان یا طمع در چیزهایی که در آرزوی تحقق یافتن آن هستند روزه می‌گیرند هرچند روزه‌شان با روزه مسلمانان فرق می‌کند طوری که برخی از آن‌ها حرف نمی‌زنند، یا انواع معینی از غذاها را تناول نمی‌کنند، و برخی از آن‌ها روزها به طور مسلسل از خوردن چیزی امتناع می‌ورزند و خود را گرسنه نموده و بر نفس خویش مشقت و سختی را تحمیل می‌کنند به طمع اینکه شیطان‌ها بر آن‌ها فرود آیند و گمان می‌برند که این شیاطین خادمان فرستاده شده از جانب آن معبودان هستند، پس با هر روزه گرفتن و امتناع ورزیدن از چیزی که به وسیله آن به غیر الله تقرب جسته شود در واقع روزه پنداشته می‌شود.

- همچنین مشرکان حج را انجام می‌دهند و از شعایر ظاهری آن‌ها قلمداد می‌شود طوری که برخی از آن‌ها مسافت‌های طولانی را به خاطر زیارت قبری که به غیر از الله عبادت می‌شود می‌پیمایند، گویا به سوی آن قبر حج می‌کنند و گرداگرد آن طواف می‌کنند و در نزد آن ذبح می‌کنند و کاری را می‌کنند همانند حج مسلمانان! پس انجام این اعمال حج نامیده می‌شود هرچند آن را حج نمی‌نامند ولی عبرت به حقائق اشیاء است.

* بنابر این معلوم شد که این پنج چیز اصول عبادات علنی و ظاهری هستند که آشکارا انجام می‌شوند و باید برای الله متعال خالص شوند، طوری که اصول عبادات باطنی مانند محبت، خوف و امید باید خاص برای الله متعال انجام شوند.

قول مؤلف رحمته: «و دلیل از سنت».

* دلیل چیزی است که به سوی هدایت راهنمایی می‌کند، و دلیل یک قوم راهنمای آن قوم را می‌گوید که آن‌ها را به راه درست ارشاد می‌کند.

* عرب‌ها بر آن بودند که وقتی در راهی سفر می‌کردند و از آن راه آگاهی نداشتند، راهنمایی را با خود می‌بردند تا آن‌ها را راهنمایی کند که در بیابان هلاک نشوند و از مقصود خود به بیراهه نروند؛ و این راهنما (دلیل) شخصی بود که به راه‌ها و نشانه‌هایی که در مسیر آن قرار داشت و همچنین جاهای که آب به دست می‌آمد آگاه بود و آن‌ها را به راه درست راهنمایی نموده به اماکنی که در آن آب وجود داشت راهنمایی می‌کرد تا خود را سیراب کنند و از تشنگی و هلاکت خود را نجات دهند، پس کسی که مطابق راهنمایی آن راهنما عمل می‌کرد به مقصد می‌رسید و نجات می‌یافت و کسی که مخالفت می‌ورزید با خطر هلاکت و گمراهی از منزل مقصود مواجه می‌شد.

* و همچنین در امور معنوی، اگر دلیل و وجه استدلال درست باشد، دلالت صحیح است و به این ترتیب هدایت و راستی، واضح و آشکار می‌شود.

* آیات و احادیث ادله نامیده شده‌اند، و مفرد آن دلیل را می‌نامند زیرا بر هدایت دلالت داشته و آن را بیان می‌نماید و به سوی آن ارشاد می‌کند، و کسی که با دلالت دلیل صحیح مخالفت نماید بدون شک بر خطر گمراهی و بدبختی قرار می‌گیرد.

قول مؤلف رحمته: «و دلیل، فرموده‌ی الله متعال است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹] «همانا دین (حق) نزد الله، اسلام است.».

و فرموده‌ی الله متعال: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و هرکس که دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیانکاران است.».

* فرموده‌ی مؤلف: «و دلیل، فرموده‌ی الله متعال است» یعنی: چیزی که مرا به سوی آنچه گفتم و بیان نمودم هدایت نمود این فرموده‌ی الله متعال است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹] «همانا دین (حق) نزد الله، اسلام است.».

* مراد از اسلام در این آیه کریمه اسلام شرعی عام است که همانا دین تمامی انبیا بوده که عبارت از توحید می‌باشد، و تفسیرهایی که علمای سلف اسلام نموده‌اند در این آیه کریمه نهفته است.

فَتَادَهُ ﷺ در مورد این فرموده الله متعال گفته است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹] «همانا دین (حق) نزد الله، اسلام است» «اسلام: یعنی شهادت دادن بر این که هیچ معبودی برحق جز الله متعال نیست، و اقرار نمودن به آنچه از نزد الله متعال آمده است، که همانا دین الله ﷻ است که برای خود شرع نموده و به آن پیامبران خود را فرستاده است، و اولیای خود را بر آن راهنمایی نموده، از این رو دینی غیر از این دین نه پذیرفته می شود و نه پاداشی جز به وسیله آن داده می شود» [به روایت ابن جریر].

* همچنین در آن دلالت بر واجب بودن توحید است، زیرا دینی که الله متعال آن را می پذیرد، و اسلامی که محمد ﷺ به آن مبعوث شده، اصل و اساس آن توحید الله ﷻ است.

* ابن قیم رحمه الله می گوید: «فرموده الله متعال ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹] «همانا دین (حق) نزد الله، اسلام است». بر این امر دلالت دارد که دین تمامی انبیا و پیامبران و پیروان آنها از اول تا آخر اسلام بوده است و هرگز دین دیگری جز این دین برای الله متعال نبوده و نمی باشد.

نخستین پیغمبران، نوح علیهِ السلام، گفته است: ﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۷۲]. «پس اگر روی بگردانید، من (در مقابل دعوت) از شما هیچ مزدی نخواسته ام، مزد من تنها بر الله است، و من مأمور شده ام که از مسلمانان باشم». و ابراهیم علیهِ السلام و فرزندش اسماعیل علیهِ السلام فرموده اند: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾ [البقرة: ۱۲۸]. «پروردگارا! ما را فرمانبردار خودت قرار ده، و از فرزندانمان امتی فرمانبردار خود (پدید آور)». ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۲]. «و ابراهیم و یعقوب، فرزندان خود را به این آیین سفارش کردند، (و هرکدام به فرزندان خویش گفتند): ای فرزندان من! الله این آیین را برای شما برگزیده است، پس نمیرید جز اینکه مسلمان باشید». و یعقوب علیهِ السلام هنگام مرگ به فرزنداناش گفت: ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ﴾ تا این فرموده الله متعال:

﴿وَوَخَّخْنَا لَهُمُ مَسَلِمُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۳]. «پس از من چه چیز را عبادت می‌کنید؟ گفتند: معبود تو، و معبود پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، الله یکتا را عبادت می‌کنیم، و ما تسلیم او هستیم». و موسی عليه السلام به قومش گفت: ﴿إِنْ كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ﴾ [يونس: ۸۴]. «موسی گفت: اگر شما به الله ایمان آورده‌اید، پس بر او توکل کنید، اگر مسلمان هستید». و الله متعال فرمود: ﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّآ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۵۲]. «پس هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: یاوران من (در راه دعوت) به سوی الله چه کسانی هستند؟ حواریان گفتند: ما یاوران (دین) الله هستیم، به الله ایمان آورده‌ایم، و (تو نیز) گواه باش که ما تسلیم (او) هستیم».

و ملکه سبا گفت: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [النمل: ۴۴]. «پروردگارا! من به خود ستم کردم، و (اینک) با سلیمان برای الله پروردگار جهانیان تسلیم شدم». پس اسلام دین اهل آسمان‌ها، و دین اهل توحید در روی زمین است، الله متعال از هیچ‌کسی جز این دین را نمی‌پذیرد».

* و ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: این فرموده الله متعال: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹] «همانا دین (حق) نزد الله، اسلام است». از جانب الله متعال آگاهی است که هیچ دینی جز اسلام را از کسی نمی‌پذیرد، و آن پیروی از پیامبران الهی است که در همه وقت به این دین مبعوث شده‌اند، تا اینکه به محمد صلى الله عليه وآله وسلم خاتمه یافتند، ذاتی که تمامی راه‌های رسیدن به خود را جز از جهت محمد صلى الله عليه وآله وسلم بست. پس کسی که الله متعال را بعد از بعثت پیامبر با دین دیگری غیر از شریعت محمدی صلى الله عليه وآله وسلم ملاقات کند قابل پذیرش نیست. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]. «و هرکس که دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیانکاران است».

قول مؤلف رحمته الله: و فرموده الله متعال: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و هرکس که دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت از زیانکاران است».

* علمای سلف درباره مراد از اسلام در این آیه کریمه دو قول دارند:

- قول اول: آن دین اسلام است که محمد ﷺ به آن مبعوث شده است، و اصل و اساس آن شهادتین می‌باشد، و بر آن مدار توحید قرار دارد، و اینکه این آیه کریمه تمامی دین‌های گذشته از جمله یهودیت، نصرانیت، صابئیت و بقایای حنیفیت را منسوخ کرده است.

- قول دوم: مراد از آن اسلام عام است که دین تمامی انبیا بوده و همانا توحید الله متعال می‌باشد.

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌گوید: و فرموده الله متعال: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا﴾ [آل عمران: ۸۵]. «و هرکس که دینی غیر از اسلام برگزیند» در مورد پیشینیان و آیندگان عام بوده اینکه دین اسلام همانا دین الله متعال است که آن را پیامبران او تعالی آورده‌اند و مؤمنان طبق آن الله را عبادت می‌کنند، طوری که الله متعال این مطلب را در کتاب خود از همان اولین پیامبرش که به سوی اهل زمین مبعوث نمود، ذکر کرده است؛ نوح و ابراهیم و اسرائیل و موسی و سلیمان و دیگر پیامبران علیهم السلام و مؤمنان.

* و اجماع نموده‌اند که مراد از اسلام در قول الله متعال: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]. «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را (به عنوان) دین برای شما برگزیدم» همان دین اسلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مبعوث شده است.

دلیل شهادت

قول مؤلف: و دلیل شهادت، این فرموده الله متعال است: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸]. «الله گواهی داده است که معبودی (به حق) جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش، (نیز) بر این مطلب گواهی می‌دهند. درحالی که (الله در جهان هستی) قیام به عدالت دارد، معبودی (به حق) جز او نیست، که توانمند حکیم است».

و یعنی: هیچ معبودی جز الله برحق نیست.

(لا إله) تمام آنچه که به غیر از الله متعال عبادت می‌شوند را نفی می‌کند، (إلا الله) عبادت را تنها برای الله یگانه به اثبات می‌رساند، چنانکه هیچ شریکی در فرمانروایی و ملک او تعالی وجود ندارد.

فرموده الله متعال: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸]. «الله گواهی داده است که معبودی (به‌حق) جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش، (نیز بر این مطلب گواهی می‌دهند). درحالی که (الله در جهان هستی) قیام به عدالت دارد، معبودی (به‌حق) جز او نیست، که توانمند حکیم است.»

* لفظ شهادت و آنچه از آن به دست می‌آید بر دو معنای مشهور دلالت می‌کند:

- معنای اول: حضور، مشاهده و دیدن، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۲]. «و باید گروهی از مؤمنان بر مجازات‌شان (شاهد و) حاضر باشند.»

- معنای دوم: آگاهی آشکارا و قطعی از یک امر مهم و دارای شأن و اهمیت خاص، و در اینجا نیز مراد، همین است. طوری که الله متعال در آیه کریمه می‌فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ [آل عمران: ۱۸]. «الله گواهی داده است که معبودی (به‌حق) جز او نیست.»

- و به تحقیق این دو معنا در این فرموده الله متعال یکجا جمع شده است: ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾ [الزخرف: ۱۹]. «و آن‌ها فرشتگان را که بندگان (الله) رحمن هستند، مونث پنداشتند، آیا به هنگام آفرینش آن‌ها (آنجا) حاضر بوده‌اند؟ به زودی گواهی آنان نوشته خواهد شد، و (از آن) بازخواست می‌شوند.»

﴿أَشْهَدُوا﴾ استفهام انکاری است، یعنی: آیا در هنگام خلقت خود حضور داشتند و با چشمان‌شان دیده‌اند؟

و ﴿شَهَدَتْهُمْ﴾ یعنی خبردادن قطعی آن‌ها در مورد این امر عظیم.

* مقصود این است که شهادت با معنای دومی خبر دادن، بیان کردن و تأکید نمودن در امری مهمی را دربر دارد؛ پس اگر این اوصاف تحقق یافت شهادت نامیده می‌شود هرچند در آن لفظ شهادت نباشد، از این رو الله متعال این گمان آن‌ها را، شهادت نامیده است.

* هرگاه شهادت دادن به حق نباشد پس آن شهادت دروغ است.

و قول (لا إله إلا الله) شهادت نامیده شده زیرا خبر آشکار و قاطع از امری مهم و دارای شأن است.

* فرموده الله متعال: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸]. «الله گواهی داده است که معبودی (به حق) جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش، (نیز بر این مطلب گواهی می‌دهند). درحالی که (الله در جهان هستی) قیام به عدالت دارد، معبودی (به حق) جز او نیست، که توانمند حکیم است.»

- یعنی الله متعال و فرشتگانش و صاحبان علم و دانش شهادت می‌دهند که هیچ معبودی به حق جز الله متعال نیست.

ابن قیم رحمته می‌گوید: فرموده الله متعال: ﴿قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾ قسط، همان عدل است؛ پس الله متعال شهادت می‌دهد که در توحید و یگانگی خود بر عدل پایدار است و در عدل خود واحد و بی‌همتا است، و توحید و عدل هردو جمع‌کننده همه صفات کمال می‌باشد؛ پس یقیناً توحید متضمن یکتا و یگانه بودن الله متعال در صفات کمال، جمال، عظمت و بزرگی است که برای هیچ کس غیر او مناسب و شایسته نیست، و عدل متضمن این است که تمام افعال او راست و درست و موافق به حکمت است.

بیان معنای لا إله إلا الله

قول مؤلف رحمته: «و معنای کلمه شهادت "لا إله إلا الله" هیچ معبودی به حق جز الله نیست؛ (لا إله) هرچه به غیر از الله عبادت می‌شود را نفی می‌کند، (إلا الله) عبادت را برای الله یکتا که هیچ شریکی در عبادت خود ندارد ثابت می‌سازد، چنانکه هیچ شریکی در ملک و فرمانروایی او وجود ندارد.»

* دانستن معنای (لا إله إلا الله) بر مسلمان واجب است، زیرا کلید داخل شدن در

اسلام می‌باشد، البته دانستن معنای آن بر کسی که توان فهم و دانستن آن را دارد واجب است؛ ولی اگر شخصی قدرت فهمیدن و دانستن معنای آن را نداشت پس برای چنین شخص کفایت می‌کند که به مقتضای آن عمل کند، یعنی اگر تنها الله را عبادت می‌کرد و به باطل بودن هرچه به غیر از الله عبادت می‌شود باور داشت؛ پس در این صورت مراد و مقصد این کلمه را به جای آورده است.

- به طور مثال: اگر شخص اعجمی - غیر عرب - به اسلام دعوت داده شود و اسلام را بپذیرد سپس کلمه شهادت را بگوید، و معنای آن را نمی‌داند اما به مراد و مقصد و مقتضای آن باور دارد، پس گفتن این کلمه - به اذن الله متعال - به او نفع می‌رساند.

- و همچنین اگر مسلمانی را از معنای (لا إله إلا الله) بپرسید که در تفسیر آن اشتباه کند، پس اگر الله متعال را به یگانگی عبادت می‌کرد و از هرچه به غیر از الله عبادت می‌شوند اعلان بیزاری می‌کرد؛ پس او مسلمان موحد است هرچند در تفسیر کلمه شهادت اشتباه کند.

- اما اگر به مقتضای کلمه شهادت معتقد نبود برایش نفعی نمی‌رساند هرچند معنای آن را بداند؛ و اگر بگوید: (لا إله إلا الله) و همزمان واسطه‌قراردادن میان خود و الله را جایز بداند و آن‌ها را بخواند و به سوی آن‌ها تقرب بجوید، پس او مشرک و کافر است، هرچند بگوید که: (لا إله إلا الله).

* و معنای (لا إله إلا الله): یعنی معبودی بحق جز الله عز وجل نیست.

- (لا) حرفی برای نفی جنس است، اگر بر اسم نکره مستقیماً داخل شود آن را به عنوان اسم وجوباً منصوب نموده و خبر را مرفوع می‌سازد.

- إله: اسم (لا) منصوب است که شروط وجوب نصب در آن محقق شده، و علامت نصب آن علامت فتحه آشکار بر آن است.

- و (إله) یعنی معبود، ذاتی که تمامی خلائق با محبت، ذلت و تعظیم و بزرگداشت او را عبادت می‌کنند.

- و خبر (لا) به خاطر اینکه آشکارا فهمیده می‌شود حذف شده و تقدیر آن (حق) است، (یعنی هیچ معبود به‌حق جز الله نیست) و حذف شدن خبر (لا) هنگامی که مراد، آشکار و واضح باشد در نزد عرب‌ها شایع است، ابن مالک گفته است:

وَشَاعَ فِي ذَا الْبَابِ إِسْقَاطُ الْخَبَرِ إِذَا الْمُرَادُ مَعَ إِسْقَاطِهِ ظَهَرَ

- (إلا الله) استثناء است که شامل اثبات وصف معبود، تنها برای الله متعال می‌باشد نه به غیر او تعالی؛ پس او معبود به حق است، و هرچه به غیر الله متعال معبود گرفته شود باطل است طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [الحج: ۶۲]. «این به خاطر آن است که الله حق است، و آنچه جز او می‌خوانند باطل است، و به راستی که الله بلند مرتبه بزرگ است».

- برخی از نحویان تقدیر خبر (لا) را (موجود) گفته‌اند که از یک نگاه اشتباه و از نگاه دیگر صحیح است، و درست و صحیحی که خطا در آن نیست و دلایل صحیح هم بر آن دلالت دارد تقدیر آن به (حق) می‌باشد.

- کسانی که خبر لا را به (موجود) تقدیر کرده‌اند اگر مرادشان به صورت مطلق، وجود هرچه به غیر از الله عبادت می‌شود باشد خطا است؛ چون معبودانی که به غیر از الله متعال معبود گرفته شده‌اند زیاد هستند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ عَالِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [الفرقان: ۳]. «و (مشرکان) به جای او معبودانی (برای خود) برگزیدند که چیزی نمی‌آفرینند، و خودشان مخلوق هستند». و چه بسا نمادها (بت‌ها) را پیامبر ﷺ از بین برد که به غیر از الله معبود خوانده می‌شدند!!

- و اگر مراد آن‌ها از وجود، وجودی بود که در شرع معتبر است پس این حق بوده و این فرموده الله متعال بر آن دلالت دارد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [العنکبوت: ۴۲]. «یقیناً الله هرچه را که به جای او به دعا می‌خوانند، می‌داند». و می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾ [الحج: ۶۲]. «این به خاطر آن است که الله حق است، و آنچه جز او می‌خوانند باطل است». پس این معبودان، باطل و چیزی بی‌ارزش هستند.

- اما الله متعال به ما ارشاد فرموده که قولی را بگیریم که شخص در تفسیر آن به باطل متوسل نشود و به آن استدلال نکند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا﴾ [البقرة: ۱۰۴]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در گفتگو با پیامبر ﷺ) نگوئید: «راعنا» (یعنی رعایمان کن) بلکه بگوئید: «انظرنا» یعنی: به ما بنگر، ملاحظه ما کن». زیرا

کلمه «راعنا» دو معنی دارد که معنای دیگر آن حماقت است، و یهود هدف‌شان معنای دوم بود.

- پس در این حال تقدیر آن به (حق) درست است، و آن مرادف با وجود شرعی می‌باشد.

* حذف کردن خبر (لا) در نزد عرب شایع است و تقدیر آن نظر به جایگاه و حالت سخن تعیین می‌گردد، چنانکه اگر پرسیده شوید: کسی نزدت است؟ در جواب می‌گویی: هیچ کس. در واقع می‌خواهی بگویی که: هیچ کس نزدم نیست، پس اگر خبر (لا) را ذکر کردید مخالف بلاغت سخن گفته‌اید.

* از جمله قول پیامبر ﷺ است: «لَا عَدْوَى، وَلَا طَيْرَةَ، وَلَا صَفَرَ وَلَا هَامَةَ»^۱، «انتقال بیماری (بدون اراده و خواست الله)، و فال بدگرفتن به وسیله پرنندگان و ماه صفر و شوم پنداشتن بوم درست نیست». یعنی ماه صفر وجود دارد اما عقیده نادرست مردم از بابت شرعی آن مردود است، همچنان شوم‌پنداشتن وجود دارد اما عقیده نادرست مردم از بابت شرعی آن مردود است و همچنین تقدیر هر خبر نظر به جایگاه آن تعیین می‌گردد.

* و تقدیر خبر محذوف مبنی بر فهمیدن معنای مراد است؛ در کلمه توحید (لا إله إلا الله) نفی‌کننده وجود کونی معبودان باطلی نیست که به غیر از الله متعال عبادت می‌شوند، بلکه نفی‌کننده اعتبار شرعی آن‌ها است و اینکه آن‌ها سزاوار و مستحق چیزی از عبادت نیستند.

* از این‌رو دلایل زیادی از قرآن و سنت بر بطلان مستحق بودن معبودان باطلی که غیر از الله مورد عبادت قرار می‌گیرند آمده است، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ عَالِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ [الفرقان: ۳]. «و (مشرکان) به جای او معبودانی (برای خود) برگزیدند که چیزی نمی‌آفرینند، و خودشان مخلوق هستند، و مالک زیان و سود خود نیستند، و (نیز) مالک مرگ و حیات و برانگیختن نیستند».

و می‌فرماید: ﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۱]. «آیا چیزی را شریک می‌گیرند که چیزی را نمی‌آفرینند و خودشان مخلوق هستند». و می‌فرماید: ﴿اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۵۹]. «الله را عبادت کنید، که جز او معبودی (راستین) برای شما نیست».

* و فایده اعراب بیان معنای مورد نظر است، پس هر اعرابی که معنای باطلی را افاده کند غلط و مردود است.

* و باید طالب علم شرعی به اعراب کلمه توحید به خوبی توجه کند؛ زیرا برخی از مشرکان صاحب علوم و حججی هستند طوری که این امر در برخی از عبادت‌کنندگان قبرها نیز مشاهده می‌شود، برخی از آن‌ها مقداری از علوم لغوی و شرعی را می‌دانند اما به خاطر تأییدنمودن شرک و تلاش‌شان برای آوردن دلایل به خاطر تأیید شرک، بر گمراهی آشکار قرار دارند. پس طالب علم باید دلایل لغوی را که به وسیله آن شبهات باطل‌گویان را دفع کند بداند.

* و شاید برخی از شاگردان علوم شرعی به برخی از اشتباهات در نوشته‌های علمای معروف نحو و لغت که در مورد اعراب این کلمه نوشته‌اند اطلاع یابند، پس صادر شدن این اشتباهات از آن‌ها وی را فریب ندهد که گویا این سخن از بزرگان علمای نحو صادر شده، زیرا اعراب تابع فهم معنا است. از این‌رو برای کسی که از علم تفسیر و اصول آن آگاهی ندارد - هرچند در علم نحو به مرتبه والا دست یافته باشد - جایز نیست که در مورد اعراب قرآن حرف بزند.

برخی از علمای نحو و شارحان حدیث رسایل خاص و جداگانه‌ای را در مورد کلمه توحید اختصاص داده‌اند از جمله: رساله ابن هشام نحوی متوفای سال ۷۶۱ هجری، و رساله‌ای از زَرَّگشی متوفای سال ۷۹۴ هجری و رساله‌ای از ملاعلی قاری متوفای سال ۱۰۱۴ و رساله‌ای از کورانی متوفای سال ۱۱۰۱ هجری.

* ابن هشام نحوی در رساله مستقلی که در اعراب کلمه (لا إله إلا الله) دارد اعراب این کلمه را دست کم به ده وجه بیان نموده، و در این مورد اقوال برخی از نحویان از گروه‌های مختلف را آورده است مانند معتزلی‌ها و اشاعره و اهل سنت، البته توجیهات و نظریات برخی از این نحویان محل نظر است.

* وقتی این واضح شد، پس بدان که عرب‌ها - آنهایی که اهل فصاحت و بلاغت هستند - هنگامی که پیامبر ﷺ برایشان فرمود: بگوئید: (لا إله إلا الله) ابا کردند و تکبر ورزیدند، و با پیامبر ﷺ دشمنی نموده و او را اذیت کردند و از شهر بیرونش راندند و وی و یارانش را به سختی و مشقت انداختند و با بستگان‌شان قطع رابطه نمودند، و برای پیروزی معبودان‌شان به پیامبر و یارانش ناسزا گفتند و تهمت و بهتان زدند و با اوصاف زشت آن‌ها را خواندند، طوری که حال آن‌ها را الله متعال چنین بیان داشته است: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾ وَيَقُولُونَ آئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿٣٦﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾﴾ [الصافات: ۳۵-۳۷].

«آن‌ها چنان بودند که چون به آن‌ها گفته می‌شد: معبودی (به حق) جز الله نیست سرکشی (و تکبر) می‌کردند. * و می‌گفتند: آیا ما معبودان‌مان را به خاطر (سخن) شاعری دیوانه رها کنیم؟! * (چنین نیست) بلکه (پیامبر الله) حق را آورد، و پیامبران (پیشین) را تصدیق کرد.».

* سبب این همه، به خاطر فهم و شناخت‌شان از معنای کلمه (لا إله إلا الله) بود، و اینکه شهادت‌دادن به این کلمه شهادتی بر باطل بودن عبادت غیر الله ﷻ و داخل‌شدن در دین اسلام است.

* و اگر معنای آن، تفسیر همان کسانی می‌بود که کلمه توحید را اشتباه تفسیر کرده‌اند، پس دلیلی برای این عداوت و دشمنی وجود نمی‌داشت.

ارد بر کسی که در معنای "لا إله إلا الله" به خطا رفته است

* شناخت تفسیرهای غلط از کلمه توحید و برملا ساختن بطلان آن برای طالب علم مهم است.

* شاید طالب علم در نزد برخی از فرقه‌ها در تفسیر کلمه توحید با پراکندگی روبرو شود؛ چون برخی از آن‌ها آن را تفسیر درست می‌کنند و برخی از آن‌ها در تفسیر آن به اشتباه می‌روند.

* از اشاعره در حدود چهار قول در تفسیر کلمه توحید نقل شده است:

- برخی از آن‌ها إله را به معبود به حق تفسیر کرده‌اند و اینکه معنای (لا إله إلا الله) این است که معبودی به حق جز الله نیست، و این تفسیر صحیح و موافق با تفسیر اهل سنت و جماعت است.

- برخی از آن‌ها إله را به اینکه او قادر بر اختراع است تفسیر کرده‌اند و اینکه لا إله إلا الله یعنی هیچ قادر و توانایی بر اختراع جز الله نیست، ولی این تفسیر فقط توحید ربوبیت را دربرمی‌گیرد.

- برخی از آن‌ها إله را به معنای ذات بی‌نیاز از هرچیز، و همه چیز به او محتاج تفسیر کرده‌اند.

- و برخی از آن‌ها لا إله إلا الله را چنین تفسیر کرده‌اند که: «او یکتا در ذات خویش است و تقسیم‌کننده‌ای ندارد، یکتا در صفات خویش است و شبیه و مانندی ندارد، یکتا و یگانه در افعال خود است که شریکی با خود ندارد».

- و دو تفسیر اخیر نیز کاستی دارد و برخلاف دلایل صحیح بوده و مورد پذیرش لغت عربی هم نیست.

* و تفسیر نمودن کلمه توحید به بعضی از معانی ربوبیت اشتباه بزرگی است که در نزد برخی گروه‌ها شایع شده و در میان عوام نیز رواج پیدا کرده و به سبب آن است که بدعت‌ها و شرکیاتی انتشار یافته که الله متعال خودش می‌داند.

* بر طالب علم لازم است که دلایل را بداند و آن اینکه مشرکانی که پیامبر ﷺ با آن‌ها جنگیدند اقرار می‌کردند که الله تعالی آفریننده، روزی‌دهنده و مدبر امر است، اما این اقرار، آنان را داخل اسلام نکرد.

* اگر معنای (لا إله إلا الله) همان معنی ربوبیت باشد که مشرکان به آن شهادت داده‌اند، پس مخالفت‌شان و امتناع ورزیدن‌شان از قول لا إله إلا الله معنا و توجیهی نداشت.

* در این روایت بیندیشید که امام احمد و عبدالرزاق و ابن ابی‌شبیبه و غیره از سعید بن جبیر و او از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفت: هنگامی که ابوطالب مریض شد گروهی از قریش از جمله ابوجهل نزد او آمده و گفتند: همانا برادرزاده‌ات معبودان ما را دشنام می‌دهد و چنین و چنان می‌کند و چنین و چنان می‌گوید؛ پس کاش به وی پیامی بفرستی تا او را از این کار مانع شوی؛ ابوطالب کسی را نزدش

فرستاد. یا اینکه ابن عباس گفت: پیامبر ﷺ خودش آمد و وارد خانه شد و میان آنها (مشرکین) و ابوطالب مجلس خاصی برگزار شد.

ابن عباس می گوید: ابوجهل ترسید که اگر پیامبر ﷺ در پهلوی ابوطالب بنشیند شاید ابوطالب با او نرمی نشان دهد؛ پس برخاست و در آن جای خالی نشست، و پیامبر ﷺ جایی در نزدیک عمویش نیافت پس پیش دروازه نشست.

ابوطالب گفت: ای برادرزاده ام، چه شده که قوم از تو شکایت می کنند؟! ادعا دارند که تو معبودان آنها را دشنام داده و چنین و چنان می گویی و چنین و چنان کارهایی می کنی، آنها بر او ﷺ اتهامات واهی را زیاد کردند؛ بالاخره پیامبر ﷺ فرمود: «يَا عَمَّ اِنِّي اُرِيْدُهُمْ عَلٰى كَلِمَةٍ وَّاحِدَةٍ يَقُوْلُوْنَهَا تَدِيْنُ لَهُمْ بِهَا الْعَرَبُ وَتُوَدِّيْ اِلَيْهِمْ بِهَا الْعَجَمُ الْحَزِيَّةُ» «ای عمو! من از این ها می خواهم که یک کلمه را بگویند که عرب ها مدیون شان می شوند و با این کلمه عجم برایشان جزیه می پردازند» حضار مجلس از این سخن پیامبر ﷺ ترسیدند و گفتند: فقط یک کلمه؟! یک کلمه که سهل است ما ده کلمه می گوئیم! و این کلمه چیست؟ ابوطالب گفت: و این چه کلمه ای است ای برادرزاده؟ پیامبر ﷺ فرمود: «لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ». ابن عباس رضي الله عنه می گوید: وحشت زده لباس هایشان را تکان دادند درحالی که می گفتند: ﴿اَجْعَلِ الْاِلٰهَةَ اِلٰهًا وَّاحِدًا اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ [ص: ۵]. «آیا (همه) معبودان را یک معبود قرار داده است؟ بی گمان این چیزی عجیبی است». و ابن عباس تا این جا ﴿لَمَّا يَذُوْقُوْا عَذَابِ﴾ [ص: ۸]، تلاوت کرد.^۱

این حدیث را امام ترمذی و همچنان امام نسایی رحمهم الله تعالی روایت کرده اند و حاکم رضي الله عنه آن را صحیح دانسته و امام ذهبی رضي الله عنه با او موافق است، و ابن حبان رضي الله عنه آن را در صحیح خود آورده است.

۱- سنن ترمذی: ۳۲۳۲ و سنن کبری نسایی: ۸۷۱۶ و ۱۱۳۷۲ و صحیح ابن حبان: ۶۶۸۶ و مستدرک حاکم: ۳۶۱۷ و مسند احمد: ۲۰۰۸ و ۳۴۱۹ و مصنف ابن ابی شیبه: ۳۶۵۶۴ و مصنف عبد الرزاق صنعانی: ۹۹۲۴. ترمذی می گوید: حدیث صحیح، و حاکم و ذهبی آن را صحیح خوانده اند اما آلبانی می گوید: ضعیف الإسناد.

- دقت نمایید که چگونه مشرکین مراد از (لا إله إلا الله) را می‌دانستند البته بهتر از برخی گروه‌های گمراه امروزی؛ آن‌ها می‌دانستند که مقتضای این کلمه بطلان عبادت هرچه غیر از الله متعال مورد عبادت قرار می‌گیرد می‌باشد.

* و برخی از صوفی‌ها می‌گویند: معنای (لا إله إلا الله) معبودی جز الله نیست، این برای عوام است. و محبوبی جز الله نیست، این برای خاص‌ترین خاص‌ها است. درحالی که این تفسیر، کفر آشکار و گواه بر گوینده آن است که وی معتقد به حلول و اتحاد می‌باشد، عقیده‌ای که کفرترین کفرها است؛ پناه بر الله.

* مقصود از این توضیح گوشزدی است به طالب علم درباره تفسیرهای غلطی که از کلمه توحید شده است، و شاید هم این تفسیرها از مردمانی صادر شود که دارای جایگاه و منزلت علمی والایی در جامعه هستند، ولی طالب علم نباید به آن فریب بخورد.

قول مؤلف رحمته: و تفسیری که آن را واضح می‌سازد این فرموده باری تعالی است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۱۳۱﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۱۳۲﴾﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷]. الآية

«و (به یاد آور) آنگاه که ابراهیم به پدر و قومش گفت: بی‌گمان من از آنچه عبادت می‌کنید، بیزار هستم، مگر آن کسی که مرا آفریده».

و این فرموده الله متعال: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۱۶﴾﴾ [آل عمران: ۶۴].

«بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز الله را عبادت نکنیم، و چیزی را شریک او نسازیم، بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله معبود نگیرد. پس اگر (از این دعوت) روی گردانند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمان هستیم».

* این دو آیه معنای کلمه توحید را تفسیر می‌کنند.

* آیه اول که این فرموده او تعالی است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۶۶﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷] براءت و بیزاری از هرچه که به غیر از الله ﷻ عبادت می‌شود را دربر دارد، و عبادت را تنها برای الله متعال ثابت می‌کند، و این همان معنای توحید است.

- باید در توحید نفی و اثبات وجود داشته باشد، نفی مستحق بودن غیر الله برای عبادت، و بیزاری از آنچه که به غیر الله عبادت می‌شود، و ثابت کردن عبادت تنها برای الله یکتا، پس کسی موحد نمی‌شود جز اینکه میان نفی (معبودان باطل) و اثبات (اله واحد) جمع کند.

- و این امری است که معنای لغوی توحید بر آن دلالت دارد، پس باور به وحدانیت چیزی مستلزم اثبات و نفی است، یعنی ثابت کردن وحدانیت او، و نفی شریک‌قراردادن چیزی با او.

* و اما فرموده باری تعالی: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۱۶﴾﴾ [آل عمران: ۶۴] «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز الله را عبادت نکنیم، و چیزی را شریک او نسازیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله معبود نگیرد. پس اگر (از این دعوت) روی گردانند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمان هستیم».

- سواء در زبان عرب: انصاف و عدل را گویند، و اصل آن این است که وقتی میان عرب‌ها، منازعه و کشمکش رخ می‌داد و منجر به قتل و جراحت می‌شد و سرانجام می‌خواستند صلح نمایند یکدیگر را به سواء دعوت می‌کردند و بر امری صلح می‌کردند که در آن برای دو طرف درگیر، انصاف و عدل صورت می‌گرفت و در مورد خون و حقوق در میان‌شان مساوات در نظر گرفته می‌شد.

- زُهَیْر ابن ابی سلمی گفته است:

أَرْوْنَا سُنَّةً لَا ضَمِيمَ فِيهَا
يُسْوَى بَيْنَنَا فِيهَا السَّوَاءُ
فَإِنْ تَدْعُوا السَّوَاءَ فَلَيْسَ بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ بَنِي حِصْنٍ بَقَاءُ

- برخی از عرب‌ها را خودپسندی و تکبر و اظهار قوت به گناه کشانده و از پذیرش سخن سَوَاءِ ابا می‌ورزیدند، طوری که عُنْتَرَه گفته است:

أَيْنَمَا فَمَا نُعْطِي السَّوَاءَ عَدُونًا قِيَامًا بِأَعْضَادِ السَّرَاءِ الْمُعْطَفِ

- سَوَاءِ میان عرب‌ها در امور مادی از قبیل جراحات و معاوضه‌ها و نیز در امور معنوی از قبیل پرونده‌های حقوقی و قراردادهای ... صورت می‌گرفت.

- ابن جریر می‌گوید: «(إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ) [آل عمران: ۶۴]. یعنی به سوی کلمه و سخن عدل و انصاف میان ما و شما، و سخن عدل آن است که ما الله متعال را یکتا بدانیم و غیر او را عبادت نکنیم، و از هر معبودی به غیر او بیزاری بجوییم، و با او چیزی را شریک نسازیم».

- کلمه در لغت بر جمله مفید اطلاق می‌شود، اما در اصطلاح علمای نحو کلمه عبارت از اسم، فعل و حرف می‌باشد که برای معنایی آمده است. آن‌ها اسم را کلمه، و فعل را کلمه، و حرف را که برای معنای کلمه آمده، کلمه می‌شمارند؛ و این اصطلاح جدیدی است، و در استعمال اصطلاحات اختلافی نیست، اما بدانید که معنای کلمه در زبان عربی همان معنای اصطلاحی در نزد علمای نحو نیست.

الله متعال می‌فرماید: ﴿حَقِّي إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ [۱۰۰-۹۹]. «(کافران پیوسته به راه و روش خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آن‌ها فرا رسد، گوید: پروردگارا! مرا (به دنیا) بازگردان، * باشد که در آنچه (در دنیا) ترک (و کوتاهی) کرده‌ام، کار شایسته‌ای انجام دهم هرگز چنین نیست، بی‌گمان این سخنی است که او به زبان می‌گوید».

پس این جمله مفید، کلمه نامیده شده، و دلایل و شواهد برای به کار بردن آن با این اسلوب بسیار زیاد است؛ طوری که کلمه توحید کلمه (لا إله إلا الله) است.

- ﴿وَالكَلِمَةِ سَوَاءٍ﴾ یعنی: سخن یکسان و عدل، که الله متعال به سوی آن دعوت نموده این است: ﴿أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴]. «که جز الله را عبادت نکنیم، و چیزی را شریک او نسازیم، بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله معبود نگیرد».

- و این آیه معنای توحید را بیان نموده است و تنها تفسیر درست این است که: عبادت الله متعال به یگانگی بدون شریک قرار دادن با او تعالی، و بیزاری از هر چه به غیر الله متعال عبادت می‌شود. ﴿أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾ [آل عمران: ۶۴]. «که جز الله را عبادت نکنیم، و چیزی را شریک او نسازیم».

* فرموده الله متعال: ﴿وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴]. «بعضی از ما بعضی دیگر را به جای الله معبود نگیرد».

- ابن عطیه می‌گوید: معبود گرفتن بعضی از آن‌ها بعضی دیگرشان را دارای درجات است: اعلی‌ترین آن باورد داشتن‌شان به الوهیت آن‌ها و عبادت آن‌ها بر این اساس می‌باشد، مانند عزیر و عیسی ابن مریم، و این تفسیر عکرمه است. و پایین‌ترین درجه آن اطاعت آن‌ها از کشیش‌ها و اسقف‌ها و سران‌شان در تمامی امور کفری و گناهان که به آن امر می‌شوند و التزام‌شان در اطاعت آن‌ها با دید شرعی می‌باشد، و این تفسیر ابن جریج است. و این آیه کریمه به ترک تمامی این‌ها دعوت می‌دهد.

* و فرموده الله متعال: ﴿فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۴]. «پس اگر (از این دعوت) روی گردانند، بگویند: گواه باشید که ما مسلمان هستیم». دلالت بر این امر دارد که اگر کسی آن را انجام داد از جمله مسلمانان است، و کسی که ابا ورزید و روئی گرداند پس از جمله مسلمانان نیست.

دلیل شهادت «محمد رسول الله»:

قول شیخ عبدالوهاب رحمته: و دلیل شهادت دادن بر اینکه محمد صلی الله علیه و آله فرستاده الله متعال است این فرموده الله متعال می‌باشد: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸]. «یقیناً پیامبری از (میان) خودتان به سوی‌تان آمد که رنج‌های شما بر او دشوار (و گران) است، و بر (هدایت) شما سخت اصرار دارد، و (نسبت) به مؤمنان روؤف (و) مهربان است».

و معنای شهادت‌دادن به اینکه محمد فرستاده الله متعال است این است که: اطاعت او در چیزی که امر نموده، تصدیق او در چیزی که از آن خبر داده، و اجتناب از چیزی که از آن منع فرموده و اینکه الله متعال عبادت نشود جز با چیزی که او مشروع و بیان نموده است.

* در این عبارت شرح و بیان معنای بخش دوم کلمه شهادت می‌باشد و آن اینکه محمد ﷺ فرستاده الله تعالی است.

* شرح مفصل این مسأله إن شاء الله در بیان اصل سوم خواهد آمد.

و قول شیخ رحمه الله: و دلیل نماز و زکات و تفسیر توحید این فرموده الله متعال است: ﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ [البينة: ۵] «و آنان فرمان نیافتند جز اینکه الله را عبادت کنند درحالی که دین خود را برای او خالص گردانند (و از شرک و عبادت معبودان) به توحید (و دین ابراهیم) روی آورند. و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، و این است آیین راستین و مستقیم».

در این آیات معنای توحید بیان شده و اینکه توحید، عبادت الله به یگانگی و بدون شریک است و این همان معنای اخلاص است که مسلمان نباید در عبادت الله شرکی قرار دهد.

* ﴿حُنَفَاءَ﴾ یعنی: بر طاعت الله متعال مستقیم هستیم.

دلایل نماز، زکات، روزه و حج:

* ﴿وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ﴾ و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، در این دلیلی بر رکن دوم و سوم اسلام است، و یکجا آمدن آن با توحید شیوه حصر است که بر عظمت شأن آن دلالت دارد.

و قول شیخ رحمه الله: و دلیل روزه، این فرموده باری تعالی است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۳]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما فرض شده است همان‌گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند؛ فرض شده بود، تا پرهیزگار شوید». روزه ماه رمضان با نزول همین آیه در سال دوم هجری فرض شد. البته هیچ روزه‌ای قبل از هجرت بر مسلمانان فرض نشده بود. و بعد از هجرت، روزه روز عاشورا فرض شد؛ سپس فرضیت آن منسوخ شد و بعد از فرض شدن روزه رمضان بر استحباب باقی ماند.

* از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که فرمود: «كَانَ يَوْمٌ عَاشُورَاءَ يَوْمًا تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛ فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ، فَلَمَّا فُرِضَ رَمَضَانُ كَانَ هُوَ الْفَرِيضَةَ وَتَرَكَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، فَمَنْ شَاءَ صَامَهُ، وَمَنْ شَاءَ تَرَكَهُ»^۱ «روز عاشورا روزی بود که قریش آن را در جاهلیت روزه می‌گرفتند؛ پس هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند آن روز را روزه گرفتند و به روزه‌گرفتن آن دستور دادند؛ وقتی رمضان فرض شد، فرضیت آن پایدار ماند و روز عاشورا را ترک گفتند؛ پس کسی که می‌خواست آن را روزه می‌گرفت و کسی که می‌خواست ترکش می‌کرد» [به روایت بخاری و مسلم].

و قول شیخ رحمته الله: و دلیل حج، این فرموده باری تعالی است: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۹۷].

«و برای الله، حج خانه (کعبه) بر مردم واجب است، (البته) کسانی که توانایی رفتن به سوی آن را دارند و هرکس کفر ورزد، بی‌شک الله از جهانیان بی‌نیاز است».

* در اینجا دلایلی بیان شد مبنی بر این که نماز، زکات، روزه و حج عبادات عظیمی هستند، و دلایل زیادی از قرآن و سنت بر این امر دلالت دارند. همچنین به اجماع علما این همه عبادات عظیمی هستند که اگر کسی آن‌ها را برای غیر الله متعال انجام دهد مشرک کافر است.

همچنین بیان شد که این عبادات عظیم از شعایر عبادتی ظاهری می‌باشند، و مسلمانان آن‌ها را برای الله متعال انجام می‌دهند، و مشرکان نظایر آن را برای معبودان خود که به غیر از الله سبحانه و تعالی عبادت می‌کنند انجام می‌دهند.

و الله تعالی بهتر می‌داند، و درود و سلام بر پیامبر گرامی ما محمد و بر آل و تمامی اصحاب او.

درس دوازدهم: مرتبه ایمان (۲/۱)

شیخ الإسلام محمد بن عبد الوهاب رحمته الله می گوید:

(مرتبه دوم ایمان است که هفتاد و چند شاخه دارد. بلندترین آن گفتن لا اله الا الله و پایین ترین آن دور کردن اسباب اذیت مردم از راه است، و حیاء شاخه ای از ایمان می باشد.

ارکان ایمان شش تا است: اینکه به الله و فرشتگان و کتابها و پیامبران الهی و همچنین به روز قیامت و تقدیر اعم از خوب و بد آن ایمان داشته باشی.

دلیل ارکان شش گانه ایمان این ارشاد الهی است: ﴿لَيْسَ الْإِيمَانُ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ [البقرة: ۱۷۷] «نیکی آن نیست که رویتان را به سوی مشرق و مغرب آورید بلکه نیکی آن است که بنده به الله و روز بازپسین و فرشتگان و کتب آسمانی و پیغمبران ایمان داشته باشد».

و دلیل تقدیر: این ارشاد الهی است: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹] «ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم».

عناصر درس:

* بیان معنای ایمان.

* درجات ایمان.

* معنای شاخه های ایمان.

ارکان ایمان

* دلایل ارکان ایمان.

رکن اول: ایمان به الله متعال.

مرتبه‌های ایمان به الله متعال.

قول مولف رحمته: مرتبه دوم ایمان است.

* مرتبه دوم از مراتب دین اسلام مرتبه ایمان است.

* و این مرتبه خاص‌تر از مرتبه قلبی می‌باشد، و ایمان‌داران این مرتبه، از ایمان‌داران مرتبه قلبی بزرگ‌تر است، چون این‌ها مسلمانان مؤمن هستند، از این‌رو گفته می‌شود: هر مؤمن مسلمان است، و هر مسلمان مؤمن نیست.

بیان معنای ایمان:

* ایمان نزد اهل سنت و جماعت عبارت است از: اعتقاد به قلب، گفتن با زبان و عمل با اعضای بدن.

- جنان: قلب است، و ارکان عبارت است از: جوارح مانند حواس، اعضای بدن و

* و برخی از اهل علم عبارت مذکور را اختصار نموده می‌گویند: ایمان قول و عمل است.

- منظور ایشان از قول: قول قلب یعنی تصدیق آن، و قول لسان است.

و منظور ایشان از عمل، عمل قلب است که شامل عبادات قلبی می‌شود از قبیل محبت، ترس، امید، بیم، رغبت، هراس، توبه و ...، و عمل جوارح شامل، دیدن، شنیدن، راه‌رفتن، خوردن، عقد نکاح و غیره.

* مؤمنان در اقوال و اعمال بر یکدیگر برتری دارند، از این‌رو در ایمان نیز بر یکدیگر برتری دارند.

ایمان زیاد و کم می‌شود، یعنی با طاعت زیاد می‌شود و با ارتکاب معاصی و ترک طاعات کم می‌شود. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَيَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا﴾ [المدثر: ۳۱]. «و کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمان خود بیفزایند»، و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ [الأنفال: ۲]. «و چون آیات او بر آن‌ها خوانده شود، ایمان‌شان افزون گردد». و می‌فرماید: ﴿لِيَزِدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ [الفتح: ۴]. «تا ایمانی بر ایمان‌شان بیفزایند».

* ایمان با طاعت زیاد می‌شود و طاعت عبارت است از عمل کردن مطابق اوامر الهی و اجتناب از نواهی او تعالی؛ پس هرگاه واجب یا مستحبی را انجام داد ایمانش افزایش می‌یابد؛ و هرگاه از حرام یا عمل مکروهی، خاص برای رضای الله تعالی اجتناب ورزید ایمانش زیاد می‌شود.

* و مسلمان کسی است که اصل ایمان را در خود دارد، و شاید همان حد واجب ایمان را به جای آورد، و شاید هم تا حد مستحب آن را به جای آورد، و شاید در معاصی و گناهان کبیره دچار شود که در این حالت ایمان او به خاطر این موارد کم می‌شود.

درجات ایمان

* ایمان دارای سه درجه است:

درجه اول: درجهٔ اصلی ایمان است، و مطلق ایمان نامیده می‌شود، و آن چیزی است که به وسیلهٔ آن اسلام بنده درست می‌شود، و با آن بنده مسلمان نامیده می‌شود، هرچند اصل ایمان با وی است، اما به او مؤمن گفته نمی‌شود زیرا در این قول تزکیه وجود دارد که او هنوز به آن نرسیده است؛ پس از یکسو از وی اصل ایمان نفی نمی‌شود و از سوی دیگر وصف حقیقت ایمان برایش ثابت نمی‌گردد.

ابن قیم رحمته می‌گوید: «طوری که مرد که با او قدری از علم و فقه باشد عالم و فقیه نامیده نمی‌شود».

و بیان آن این است که اسلام بنده تا شهادتین را نگوید درست نمی‌شود، و لازمهٔ این شهادتین ایمان به الله و به رسول او صلی الله علیه و آله و به جا آوردن ارکان ظاهری اسلام است، و هیچ تصور نمی‌شود که بنده‌ای شهادت بدهد که هیچ معبودی به حق جز الله نیست، و به الله ایمان نداشته باشد.

و مسلمان نمی‌شود تا از نواقض و شکننده‌های اسلام اجتناب و دوری نکند، از جمله اینکه آنچه الله متعال و پیامبر او صلی الله علیه و آله خبر داده‌اند را تصدیق کند و این همان قدری از ایمان است که اسلام بنده جز با آن صحیح نیست.

و آن دسته از مسلمانان که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند از این طبقه محسوب می‌شوند، که اصل ایمان در آن‌ها وجود دارد طوری که درجه اولی عبودیت پروردگار را با اجتناب از شرک اکبر و اجتناب از شکننده‌های اسلام محقق ساخته‌اند.

پس اصحاب این درجه را تکفیر نمی‌کنیم طوری که خوارج این دسته از مردم را تکفیر می‌کنند، همچنین نمی‌گوییم آن‌ها در میان دو جایگاه هستند یعنی میان اسلام و کفر قرار دارند طوری که معتزله معتقد هستند، بلکه این گروه مسلمان هستند و اصل ایمان در آن‌ها موجود است، اما حد واجب ایمان را محقق نکرده‌اند، پس در آن‌ها ایمان است و همزمان در آن‌ها فسق نیز به خاطر نافرمانی‌شان وجود دارد.

افراد این مرتبه در نزد برخی از اهل علم "الفاسق الملی" نامیده می‌شوند که هنوز از ملت اسلام خارج نشده‌اند، یعنی فاسق هستند و بر ملت اسلام نیز می‌باشند.

و این‌ها را به خاطر اسلام‌شان دوست داریم و از آن‌ها به خاطر نافرمانی و گناهان‌شان نفرت داریم، پس در قبال آن‌ها محبت و نفرت یکجا صورت می‌گیرد، چنانکه آن‌ها میان ایمان و گناه جمع کرده‌اند.

و برخورد و معامله با آن‌ها براساس آنچه احکام شریعت وضع نموده است صورت می‌گیرد؛ طوری که برخی از آن‌ها در حالاتی قرار می‌گیرند که می‌باید رها و هجر شوند، و حالاتی است که برخی از آن‌ها مورد لطف قرار گرفته نصیحت می‌شوند و به خاطر هدایت یافتن برایشان دعا می‌شود، و برایشان خیر را خواهان هستیم و پایدارماندن‌شان را در نافرمانی و گناهان نمی‌خواهیم.

- **درجه دوم:** درجه کمالِ ایمانِ واجب است؛ پس کسی که ایمان واجب را با انجام واجبات دینی و اجتناب محرمات از روی ایمان و برای رضایت پروردگار محقق نمود، وی مؤمن است.

- **درجه سوم:** درجه کمالِ ایمانِ مستحب است، و شامل ایمان واجب و مستحب می‌شود، و افراد این درجه احسان‌کنندگان هستند؛ و به یقین آن‌ها با انجام فرایض و نوافل و اجتناب از محرمات و مکروهات به الله متعال تقرب جسته‌اند، و ایمان را با قلب‌ها، زبان‌ها، و اعضای بدن‌شان محقق کرده‌اند، پس سعی و تلاش‌شان برای الله متعال بوده، و این سعی و تلاش شامل محبت، نفرت، عطا، و منع است، و این همه خصلت‌های ایمان می‌باشند؛ طوری که در سنن ابوداود و ... از ابوامامه باهلی رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَأَبْغَضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدْ

اَسْتَكْمَلُ الْإِيْمَانَ^۱ «کسی که به خاطر الله دوست بدارد و به خاطر الله دشمنی کند و به خاطر الله بدهد و به خاطر الله منع کند، پس به یقین ایمانش را کامل کرده است».

- ابن قیم رحمته در کتاب إغاثة اللّهْفان در شرح این حدیث می گوید: یقینا ایمان علم و عمل است، و عمل ثمره علم بوده و بر دو نوع می باشد: عمل قلبی که شامل محبت و بغض است، و عمل جوارح نیز بر حسب آن دو انجام می شود؛ چه انجام یک کار باشد یا ترک آن. پس هرگاه این چهار چیز برای رضایت الله متعال انجام شود انجام دهنده آن، ایمان را کامل نموده و آنچه از این چهار چیز کم شود پس برای غیر الله بوده و به همان قدر از ایمانش نیز کاسته می شود.

- و دوستی ورزیدن به خاطر الله عامتر از دوست داشتن در راه الله است، دوستی ورزیدن به خاطر الله شامل محبتی است که به خاطر الله قابل دوست داشتن است از قبیل اشخاص، اعمال، اقوال، احوال، مقاصد، اخلاق، اماکن، اوقات و

- و همچنین عطا کردن به خاطر الله متعال عامتر از آن است که مراد فقط عطای مال باشد، بلکه عطای به خاطر الله تعالی شامل تمامی آنچه که داده می شود است از قبیل مال، جاه، علم، تلاش و وقت، و همین طور منع کردن.

- پس کسی که محبت او به خاطر الله بود، و نفرتش از چیزی به خاطر الله بود، و عطایش به خاطر الله بود، و منع کردنش به خاطر الله بود پس او مؤمنی دارای ایمان کامل است؛ از فضل الهی این مقام را مسئلت داریم.

و مقصود این است که ایمان سه درجه دارد: درجه اصل ایمان، درجه ایمان واجب، درجه کمال ایمان؛ درجه اولی: مرتبه اسلام، و درجه دوم: مرتبه ایمان، و درجه سوم: مرتبه احسان است.

* پس هر مؤمن مسلمان است و هر مسلمان مؤمن نیست.

* و برخی از علمای سلف این امر را با رسمها توضیح می دادند طوری که از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب روایت شده که وی دایره بزرگی رسم کرد و گفت: این اسلام است، سپس دایره ای کوچکتر از آن را در وسط آن رسم کرد و گفت: این ایمان است، سپس گفت: «پس اگر کسی مرتکب زنا و دزدی شد

۱- سنن ابی داود: ۴۶۸۱. حکم آلبانی: صحیح.

از ایمان خارج شده به اسلام می‌رود، و او را از اسلام خارج نمی‌کند جز کفرورزیدن به الله ﷻ» [به روایت عبدالله بن امام احمد و ابن منده و آجری و لاکایی].

ابن منده گفته است: و این مذهب گروهی از پیشوایان حدیث است که به روایتی از عمر بن خطاب و سعد بن ابی‌وقاص و ابوهریره رضی الله عنهم استدلال کرده‌اند.

* ابن تیمیه رحمته الله در رساله خود به نام قاعده‌ای در محبت «قاعدة في المحبة»: گفته است: «فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله است: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ»^۱ «زناکار در حالی که زنا می‌کند ایمان ندارد، و سارق هنگام سرقت، ایمان ندارد و شراب‌خوار در حالی که شراب می‌خورد ایمان ندارد». هرکدام در باب خود؛ اگر از اعمالی که الله آن را زشت شمرده به طور کامل متنفر می‌بود هرگز آن را انجام نمی‌داد؛ وقتی آن را انجام داد از دو حالت خالی نیست: یا باور او بر اینکه الله متعال آن عمل را دوست ندارد در او ضعیف است، یا اینکه نفرتش از چیزی که الله آن را دوست ندارد ضعیف است که در هردو صورت مانع کامل شدن ایمان واجب می‌شود».

* و در مورد فرق بین اسلام و ایمان به آیاتی از قرآن استدلال شده است.

* از جمله این فرموده الله متعال: ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَنُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۴]. «اعراب (بادیه‌نشین) گفتند: "ایمان آورده‌ایم" (ای پیامبر!) بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، اما بگویید: اسلام آورده‌ایم، و هنوز ایمان در دل‌های‌تان وارد نشده است».

علمای سلف در تفسیر این آیه دو قول مشهور دارند.

قول اول: اسلام آن‌ها همان مرتبه اسلام است، و اینکه آن‌ها به مرتبه ایمان نرسیده‌اند، و این قول امام زهری و ابراهیم نخعی و احمد بن حنبل می‌باشد و این قول را ابن جریر و ابن تیمیه و ابن کثیر و ابن رجب برگزیده‌اند.

قول دوم: اسلام آن‌ها همان اسلام ظاهری است و ایجاب نمی‌کند که صاحب آن در باطن مسلمان حقیقی باشد، طوری که بر اهل نفاق؛ به اسلام ظاهری آن‌ها حکم

۱- صحیح بخاری: ۲۴۷۵ و ۵۵۷۸ و ۶۷۷۲ و ۶۷۸۲ و ۶۸۰۹ و ۶۸۱۰ و صحیح مسلم: ۵۷.

می‌شود، هرچند در باطن کافر باشند؛ زیرا تعامل با مردم براساس ظاهر آن‌ها است؛ پس کسی که اسلام را اظهار کرد از وی می‌پذیریم و باطن او را به الله متعال می‌سپاریم، پس با چنین فردی مانند یک مسلمان برخورد صورت می‌گیرد تا وقتی که با دلیل قاطع ارتداد وی از اسلام برای ما ثابت شود.

* و این قول مجاهد، شافعی، بخاری، و محمد بن نصر مروزی، و ابومظفر سمعانی، بغوی، شنقیطی رحمهم الله می‌باشد و به این فرموده الله متعال استدلال نموده‌اند: ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۴]. «و ایمان هنوز به دل‌هایتان وارد نشده است» گفته‌اند: با نص قرآن در قلب‌های این‌ها ایمان داخل نشده است، و کسی که ایمان در قلبش داخل نشود در حقیقت مسلمان نیست، و اسلام او تنها بر زبان می‌باشد نه در قلب.

و اصحاب قول اول می‌گویند: ایمانی که از آن‌ها نفی شده است همان ایمانی است که مرتبه ایمان، آن را تقاضا دارد، پس آن‌ها حقیقت ایمان را نشناخته‌اند و بر جهلی که قرار دارند تنها اسلام آورده‌اند پس حکم اسلام برایشان ثابت می‌گردد؛ ﴿وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۴]. یعنی قلب‌های‌تان حقیقت ایمان را در خود جا نداده است.

* ابن قیم رحمته الله در کتاب بدائع الفوائد قول اول، و در کتاب اعلام الموقعین قول دوم را گفته است.

* ولی با بررسی و تحقیق مشخص می‌شود که دلالت این آیه هردو قول را دربر می‌گیرد.

- پس اگر نفی ایمان از آن‌ها در این فرموده الله تعالی: ﴿لَمَّ تُوْمِنُوْا﴾ [الحجرات: ۱۴]. «شما ایمان نیاورده‌اید» نفی اصل ایمان باشد که با آن حکم مسلمانی شخص ثابت می‌شود؛ پس آن‌ها در باطن کافر، و در ظاهر مسلمان هستند، و حکم منافقان را دارند، و شاید الله متعال به برخی از آن‌ها توبه را عنایت فرماید و به ایمان هدایت‌شان کند.

- و اگر مراد نفی همان قدر واجب از ایمان باشد که الله متعال مؤمنان را به آن توصیف نموده و آن‌ها را مؤمنان نامیده است؛ پس این مستلزم نفی اصل ایمان و خارج شدن از دین اسلام نیست، و برای آن‌ها حکم اسلام داده می‌شود، ولی وصف

ایمانی که به کسانی داده می‌شود که قدر واجب ایمان را به جای می‌آورند از آن‌ها نفی می‌شود.

- طوری که در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَاللَّهِ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهُ لَا يُؤْمِنُ، وَاللَّهُ لَا يُؤْمِنُ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: «الَّذِي لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ»^۱. «والله مؤمن شمرده نمی‌شود و الله مؤمن شمرده نمی‌شود و الله مؤمن شمرده نمی‌شود» گفته شد چه کسی یا رسول الله؟ فرمود: «کسی که همسایه‌اش از شر او در امان نمی‌باشد». پس این، حقیقت ایمان و مقدار واجب ایمان را که الله متعال مؤمنان را با آن مدح نموده و آن‌ها را مؤمن نامیده است از وی نفی کرد، و این امر ایجاب نمی‌کند که هرکس آن را انجام بدهد از دین اسلام خارج می‌شود.

- و آنچه این امر را واضحتر می‌سازد این است که شاید صادق و کاذب، قول ﴿أَسْلَمْنَا﴾ را بگوید؛ اگر انسان کاذب آن را گفت پس او منافق است که ادعای اسلام را دارد و کسانی را که ایمان آورده‌اند فریب می‌دهد، طوری که اسلام را برایشان ظاهر و کفر خود را مخفی نگه می‌دارد، و اگر شخص صادق آن را بگوید پس وی در ظاهر و باطن مسلمان است، و اصل ایمان در او وجود دارد.

- از این رو الله متعال می‌فرماید: ﴿بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُمُوهَا لِلْإِيمَانِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الحجرات: ۱۷] «بلکه الله بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان رهنمود کرده است اگر راستگو هستید». پس وصف ایمان را به صدق مرتبط ساخته است؛ از این رو کسی از آن‌ها که راستگو بود از اهل دسته اول می‌باشد، و کسی از آن‌ها که راستگو نبود از دسته دوم است.

- و این دلالت بر جواز این امر دارد که بگوییم این آیات در مورد کسانی نازل شده‌اند که اصحاب دسته اول هستند و برخی از آن‌ها از دسته دوم می‌باشند، بنابر این آیات، هر دو صنف را دربر می‌گیرند.

- و این مثال شگفت‌انگیزی برای حسن بیان قرآن کریم، و دلالت آن بر معانی بزرگ با کلمات کوتاه است.

- و مقصود این است که آیه مذکور براساس قول اول در تفسیر آن دلالت بر فرق گذاشتن میان مرتبه اسلام و مرتبه ایمان است.

* محمد بن نصر مروزی گفته است: «می‌گوییم: بنده از دو نگاه مسلمان نامیده می‌شود:

- اول اینکه از روی ایمان‌داری الله تعالی را اطاعت کند و او را با خلوص نیت بخواهد.

- دوم اینکه به خاطر هراس از کشته‌شدن و اسارت، به رسول الله ﷺ و مؤمنان تسلیم شود و فروتنی کند؛ پس گفته می‌شود که متابعت و تابع‌شدن او از روی خوف و تقیه بوده است، و برای الله متعال تسلیم نشده، و این اسلامی نیست که الله متعال آن را برگزیده و مورد رضایت او تعالی است و بندگان را به سوی آن دعوت کرده است».

و همچنین فرموده الله متعال: ﴿فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۵﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۳۶﴾﴾ [الذاریات: ۳۵-۳۶]. «پس کسانی از مؤمنان را که در آن (شهرهای قوم لوط) بودند (پیش از نزول عذاب) بیرون آوردیم * و جز یک خانه از مسلمانان در آن (شهرها) نیافتیم».

- همسر لوط در ظاهر مسلمان بود، اما مؤمن نبود.

- و در این آیه کریمه لطیفه‌ای وجود دارد: مؤمنان به نجات‌یافتن از عذاب وعده داده شده‌اند، و برای مسلمان غیر مؤمن پیمانی بر نجات از عذاب داده نشده است؛ شاید او به خاطر گناهان خود در دنیا مورد عذاب قرار گیرد و شاید در قبر عذاب ببیند و شاید هم در دوزخ عذاب بچشد، اما در آتش جاویدان نمی‌ماند.

- و نظیر آن در قصه اصحاب سَبْت (شنبه) ذکر شده است طوری که الله متعال مؤمنان را که از بدی منع می‌کردند نجات داد و در مورد کسانی که در انکار منکر ساکت بودند ساکت ماند، و ظالمان را به عذاب سخت گرفتار کرد.

- برای مسلمانان که اصحاب کبایر (اهل گناهان کبیره) هستند عهد و پیمانی مبنی بر، ایمن‌ماندن‌شان از عذاب وجود ندارد طوری که الله متعال آن را برای اهل ایمان قرار داده است، از این‌رو آنها یا مورد عذاب قرار می‌گیرند، و یا هم الله متعال به

فضل و کرمش آن‌ها را مورد عفو و بخشش قرار خواهد داد، و این امر فرق بزرگی میان مرتبه اسلام و مرتبه ایمان را برایت بیان می‌کند.

- پس برای مؤمن این عهد است که مورد عذاب الهی قرار نگرفته و الله متعال او را در ذلت رها نمی‌کند. و اینکه او نمی‌هراسد، غمگین نمی‌شود، گمراه و مجرم نمی‌شود، و الله متعال کفیل هدایت، نجات، نصرت و پیروزی، و جایگاه رفیع برای او است. و او از قهر و عذاب الله متعال در امان بوده و از عذاب روز آخرت نیز در امان خواهد بود طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا ءِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولَٰئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: ۸۲] «آنان که ایمان آورده‌اند، و ایمان خود را به شرک نیالودند، ایمنی از آن‌ها است؛ و آن‌ها هدایت شدگان هستند».

* گفتنی است که اگر لفظ اسلام و ایمان به تنهایی بیابند؛ پس مراد از اسلام، معنای اسلام و ایمان را دربرمی‌گیرد چنانکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ اَحْسَنُ دِيْنًا مِّمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [النساء: ۱۲۵] «و چه کسی نیک‌آیین‌تر است از کسی که روی خود را به الله سپرد (و مخلصانه تسلیم شد) و نیکوکار (و فرمانبردار) بود». بدون شک اسلام وجه، در اینجا معنای ایمان را نیز دربردارد.

* و اگر لفظ ایمان به طور مطلق ذکر شود شامل معنای اسلام می‌شود طوری که در این فرموده الله متعال آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ الله متعال تمام مسلمانان را مخاطب قرار می‌دهد و در این مورد اختلافی میان علما وجود ندارد.

و اگر لفظ اسلام و لفظ ایمان هر دو یکجا ذکر شود مراد از اسلام معانی ظاهری از قبیل تسلیم‌شدن، مُنقادبودن و ادای شعایر ظاهری می‌باشد که در مرتبه اسلام مطلوب است، و از لفظ ایمان، معانی باطنی از قبیل تصدیق، اخلاص و عبادت‌های قلبی مراد است که در مرتبه ایمان مطلوب است. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَعْبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمْ اَلْيَوْمَ وَلَا اَنْتُمْ تَخْزَنُونَ﴾ [الزخرف: ۶۸-۶۹]. «ای بندگان من! امروز نه ترسی بر شما است، و نه شما اندوهگین می‌شوید * (همان) کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و مسلمان بودند».

ابن جریر رحمته در مورد این آیه کریمه ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا﴾ می‌نگارد: «الله متعال می‌فرماید: ای بندگانم که ایمان آورده‌اید و این بندگان کسانی هستند که کتاب الله و

پیامبرش را تصدیق کرده‌اند، و به آنچه که پیامبرانشان آورده‌اند عمل کرده‌اند، ﴿وَكَاثِرًا مِّنْ مُّسْلِمِينَ﴾ الله متعال می‌فرماید: و آنان با قلب‌هایشان از اهل خضوع بودند، و وقتی پیامبران‌شان از جانب پروردگارشان آن را آورد قبول کردند و بر دین ابراهیم خلیل الله بودند، حنفا بودند نه یهودی و نه نصرانی، و نه از عبادت کنندگان نمادها (بت‌ها) «...».

* بنابر این در خلاصه جواب گفته می‌شود: ایمان و اسلام هرگاه با هم به کار روند دو معنا و مفهوم متفاوت را می‌رسانند و هرگاه جدا از هم به کار روند هر یک معنای دیگر را نیز با خود دارا است.

* از عقیده اهل سنت این است که آن‌ها هیچ مسلمانی را به خاطر گناه کبیره تکفیر نمی‌کنند جز در صورتی که آن کبیره از ناقضی از نواقض (شکننده‌های) اسلام باشد.

شاخه‌های ایمان:

قول مولف رحمته: «وَهُوَ بَضْعٌ وَسَبْعُونَ شُعْبَةً، أَعْلَاهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ» «ایمان هفتاد و چند شعبه دارد، بالاترین آن قول لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و پایین‌ترین آن برطرف نمودن اذیت‌کننده‌ای از مسیر راه مؤمنان است و حیا شعبه‌ای از ایمان است».

* در زبان عربی کلمه "بضع" نظر به مشهورترین اقوال اهل لغت از سه تا نه را گویند، و در تلفظ حرف "ب" به فتح و کسر خواندن هر دو جواز دارد. و به کسر خواندن آن مشهورتر است. الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾ [یوسف: ۴۲]. «پس (یوسف) چند سال در زندان باقی ماند».

و "الشُّعْبَةُ" در لغت بر چندین معنا اطلاق می‌شود، از جمله "فرع" یعنی شاخه که از اصل جدا می‌شود در حالی که به آن وصل است طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَنْظِلُّوهُ إِلَى ظِلِّ ذِي تَلْذِثٍ شُعْبٍ﴾ [المرسلات: ۳۰]. «بروید به سوی سایه (دو دهای آتش) سه شاخه!».

* گفته می‌شود: عصا دو شعبه دارد، اگر یک طرف آن مانند دو شاخه دو قسمت شود، و شاخه‌های جدا شده از شاخه بزرگ شاخه نامیده می‌شوند طوری که طَرَفَه بن عبد در این باره گفته است:

كَأَنَّ السِّلَاحَ فَوْقَ شُعْبَةٍ بَانَةٍ تَرَى نَفْخًا وَرَدَّ الْأَمِيرَةَ أَشْحَا

- (بانه) نام درختی است که یکی از درختان البان (گزر روغن) می‌باشد. و مقصود این است که ایمان دارای اصول و اجزا است، و این اجزا شعبه‌ها و شاخه‌ها و خصلت‌های ایمان می‌باشند، و هرچند این شاخه‌ها افزایش یافت سهم و حصه مؤمن از ایمان بیشتر می‌شود.

* در صحیح بخاری روایتی است: «الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ»^۱. «ایمان شصت و چند شاخه دارد و حیا شاخه‌ای از ایمان است».

* و در صحیح مسلم: «الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ»^۲. «ایمان هفتاد و چند شعبه دارد، بالاترین آن قول لا اله الا الله و پایین‌ترین آن برطرف نمودن اذیت‌کننده از مسیر راه مؤمنان است و حیا شعبه‌ای از ایمان است».

- و لفظ "أعلاها" در روایت دیگری آمده که نزد محمد بن نصر مروزی و ابن حبان و بغوی در شرح السنه و دیگر علما است.^۳

* و شاید هم در انسان بعضی از شاخه‌های ایمان و بعضی از شاخه‌های نفاق یکجا جمع شوند طوری که در صحیح بخاری و مسلم حدیثی از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ فِيهِ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ التَّقَاتِ حَتَّى يَدَعَهَا؛ إِذَا انْتَمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبًا، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ»^۴. «چهار خصلت است که اگر در شخصی یکجا شود او منافق خالص است و اگر یکی از این خصلت‌ها در وی موجود باشد در او صفتی از نفاق موجود است تا وقتی که آن را ترک نماید: اگر امانتی به وی سپرده شود خیانت می‌کند و چون

۱- صحیح بخاری: ۹.

۲- صحیح مسلم: ۳۵.

۳- صحیح ابن حبان: ۱۹۱. حکم آلبانی: صحیح.

۴- صحیح بخاری: ۳۴ و ۲۴۵۹ و ۳۱۷۸ و صحیح مسلم: ۵۸ این حدیث در بخاری و مسلم از طریق «ابوموسی اشعری رضی الله عنه» روایت نشده بلکه از طریق «عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه» روایت شده است.

سخن گوید دروغ می گوید و وقتی عهد و پیمان ببندد بی وفایی می کند و چون خصومت و جدال کند دشنام می دهد».

* و در مسند امام احمد و سنن نسایی و ... از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَلَمْ يُحَدِّثْ بِهِ نَفْسَهُ مَاتَ عَلَى شُعْبَةٍ مِنْ نِفَاقٍ»^۱ «کسی که جهاد نکرده یا آرزوی جهاد نداشته و بمیرد، به نوعی از انواع نفاق مرده است».

و قول او صلی الله علیه و آله: «و ارکان آن شش رکن است: اینکه به الله ایمان بیاورید، و به فرشتگان، و کتابهای او، و پیامبران او، و روز آخرت، و به تقدیر؛ خیر آن و شر آن، همهاش از سوی الله است».

* ارکان ایمان اصول آن است که بر آن بنا می شود.

* و این ارکان همان اصول ایمان است، و شاخه های ایمان به این اصول برمی گردند، زیرا شاخه می باید اصلی داشته باشد، پس شاخه از اصل منشعب می شود.

* مثال: ایمان مانند درختی دارای تنه و شاخه ها است. شاخه ها عبارت هستند از اجزای پراکنده و جدا شده از تنه یا اصل.

* البته شباهت ایمان به درخت در قرآن ذکر شده است طوری که الله متعال برای تشویق بندگانش می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾ تُوْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾﴾ [ابراهیم: ۲۴-۲۵]. «آیا ندیدی که الله چگونه مثل زده است؟ کلمه طیبه (توحید، و گفتار پاکیزه) همچون درخت طیبه و پاکی است که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه اش در آسمان است * هر زمان (و فصلی) میوه خود را به فرمان پروردگارش می دهد، و الله برای (هدایت) مردم مثلها می زند، باشد که متذکر شوند (و پند گیرند)».

- ابن جریر رضی الله عنه می گوید: الله متعال مثالی زده است و تشبیهی نموده است (کلمه طیبه)، معنای طیبه ایمان به او تعالی است؛ پس کلمه در اینجا کلمه ایمان و کلمه توحید است که هردو اصل ایمان می باشند.

* پس اگر ایمان راسخ باشد بالاترین شاخهٔ این شاخه‌ها قول (لا إله إلا الله) است زیرا در این حال از آنچه در قلب ثابت شده و اعضای بدن، آن را تصدیق نموده تعبیر می‌کند که از معانی ایمان است.

* اما اگر غیر مؤمن این کلمه را بگوید گفتن آن تنها با زبان فایده‌ای برایش ندارد زیرا ایمان قلبی به آن نداشته و گفتنش بر اصل قائم نمی‌باشد.

* مقصود این است که این ارکان ششگانه اصول ایمان هستند و شاخه‌ها از آن جدا شده‌اند.

* و شاخه‌های ایمان، انواع و خصلت‌های ایمان می‌باشند، که برخی از آن‌ها قلبی، قولی و عملی هستند.

* پیامبر ﷺ برای هر نوع مثالی زده است: مثلاً قول (لا إله إلا الله) عمل زبانی است؛ و دورکردن چیزهای اذیت‌کننده از راه، عمل اعضا بوده؛ و حیا عمل قلبی می‌باشد.

قول مولف رحمته: و دلیل بر این ارکان ششگانه، این فرمودهٔ باری تعالی است: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ [البقرة: ۱۷۷]. «نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به الله و روز قیامت و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران، ایمان آورده باشد».

* در این آیه الله متعال پنج اصل از اصول ایمان را ذکر کرده است، و در حدیث جبرئیل رضی الله عنه با این اصول پنجگانه، ایمان به تقدیر نیز ذکر شده است^۱.

* ایمان به تقدیر از لوازم ایمان به الله متعال است، زیرا تقدیر از افعال الله جل جلاله بوده و اگر در برخی جاها به تنهایی ذکر شده به خاطر اهمیت آن است.

* در برخی از آیات، الله متعال دو اصل از اصول ایمان را ذکر می‌کند و آن دو ایمان به الله و به روز آخرت است طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ

وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾ [النساء: ۵۹]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را، و اطاعت کنید پیامبر، و صاحبان امرتان را، و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است.»

و می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾﴾ [النساء: ۳۸-۳۹].

«و کسانی که اموال‌شان را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کنند، و به الله و روز آخرت ایمان ندارند، و کسی که شیطان همدم او باشد، چه بد همدمی است. و اگر آن‌ها به الله و روز آخرت ایمان می‌آوردند، و از آنچه الله به آنان روزی داده، انفاق می‌کردند؛ چه زبانی برای آنان داشت؟! و الله به (حال و اعمال) آن‌ها دانا است.»

و از این قبیل در قرآن کریم زیاد آمده است.

* و در برخی جاها ایمان به الله و پیامبران را ذکر می‌کند طوری که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٥٢﴾﴾ [النساء: ۱۵۲] «و کسانی که به الله و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ‌یک از آنان جدایی نیفکندند؛ اینان به زودی پاداش‌شان را (الله) خواهد داد، و الله آمرزندهٔ مهربان است.»

* و در برخی جاها لفظ ایمان به الله متعال به تنهایی ذکر شده است طوری که در این آیه کریمه آمده است: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾﴾ [النساء: ۱۷۵] «اما آنان که به الله ایمان آوردند و به او تمسک جستند، به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد کرد، و آنان را در راه راستی به سوی خود هدایت‌شان می‌کند.»

و فرمودهٔ او تعالی است: ﴿وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿١١﴾﴾ [الطلاق: ۱۱] «و هرکس به الله ایمان آورد و کار شایسته انجام دهد (الله) او را به باغ‌هایی (از بهشت) وارد می‌کند که از زیر (درختان و کاخ‌های) آن نهرها جاری است، جاودانه در آن بمانند، به راستی الله رزق و

روزیش را برای او نیکو گردانیده است». و در برخی جاها لفظ ایمان به طور مطلق و بدون ذکر متعلق آن بیان می‌شود طوری که در این فرموده باری تعالی آمده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [المؤمنون: ۱]. «به راستی مؤمنان رستگار شدند».

* اگر گفته شود چرا ایمان به الله و روز آخرت یکجا ذکر شده است؟ می‌گوییم: ایمان به الله شامل ایمان به خود او تعالی و به فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش و قضا و قدر او می‌شود، و اضافه این اصول به الله متعال اضافه لغوی است. اما روز آخرت به الله اضافه نمی‌شود، یعنی گفته نمی‌شود: و روز آخرتش.

* و اگر ایمان به الله و به پیامبران ذکر شود باقی اصول ایمان که پیامبران از آن‌ها خبر داده‌اند نیز در آن داخل می‌گردند، و تمام آنچه پیامبران خبر داده‌اند ایمان به آن و تصدیق آن واجب است. و این اصول بزرگ ایمان به فرشتگان، کتاب‌ها، روز آخرت و تقدیر از بزرگ‌ترین چیزهای هستند که پیامبران از آن خبر داده‌اند.

* و اگر ایمان به الله تنها ذکر گردد تمام آنچه که الله متعال به ایمان آوردن آن دستور داده داخل آن می‌گردد.

* و اگر لفظ ایمان به طور مطلق و بدون متعلق ذکر شود پس مراد از آن ایمان آوردن به آنچه الله متعال امر نموده و دوستش دارد می‌باشد و از بزرگ‌ترین آن ایمان به این اصول عظیم است.

* و این برایت بیان می‌کند که برخی از این اصول بزرگ بر بعضی دیگر آن دلالت دارند، و بعضی از آن‌ها مستلزم بعضی دیگر هستند، و اگر کسی میان این‌ها تفاوتی ایجاد کند طوری که به بعضی از آن ایمان بیاورد و به بعضی دیگر کفر بورزد، در این صورت به همه آن‌ها کافر شده است.

* و کسی که به هریک از این اصول کفر بورزد پس او از دین اسلام خارج است.

* شاید شخصی در خطا واقع شده و در برخی از لوازم ایمان با این اصول مخالفت کند درحالی که اجمالا به این اصول ایمان دارد، پس در این صورت حکم او بر مبنای مخالفت وی در آن چیز است، به طوری که اگر مخالفت وی در یکی از شکننده‌های اسلام باشد پس کافر می‌گردد، و شاید هم بدعتی شود و شاید هم گنهکار.

و قول مولف رحمته: و دلیل تقدیر، این فرموده باری تعالی است: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹]. «بی گمان ما همه چیز را به اندازه آفریدیم».

* در این آیه تقدیر ذکر شده است، و اینکه الله متعال تمام چیزها را به تقدیر خلق نموده، پس کسی که به آن ایمان آورد به تحقیق به تقدیر ایمان آورده است.

* ایمان به تقدیر از اصول بزرگ ایمان است که در متن حدیث جبریل علیه السلام نیز ذکر شده است^۱.

ارکان ایمان

رکن اول: ایمان به الله متعال:

* لازمه ایمان به الله متعال ایمان به وجود او، ایمان به ربوبیت او، ایمان به الوهیت او و ایمان به اسماء و صفات او تعالی می باشد، و اینکه برپایی این فریضه ایمانی در باور، قول و عمل باشد.

* اما در ایمان داشتن به وجود الله متعال مخالفت صورت نگرفته است جز از اندکی از مردم که همان ملحدین هستند و به چندین گروه تقسیم شده اند؛ طوری که به برخی از آن‌ها دهریه "عبادت کنندگان طبیعت" گفته می شود، کسانی که همه چیز را به طبیعت منسوب می کنند، و برخی از آن‌ها کمونیست‌های پیروان داروین هستند، و برخی از آن‌ها از گروه‌های بهایی و بایی هستند. گفتنی است این دو گروه اخیر از جمله گروه‌ها و فرق شیعه هستند.

* و از ملاحظه کسانی هستند که به وجود الله متعال اقرار می کنند اما وجود او تعالی را تفسیر نادرست می کنند مانند گروه دهریه که به گروهی از فلاسفه گفته می شود که گمان می برند وجود پروردگار مطلق بوده و صفتی ندارد.

* و آنانی که وجود الله متعال را انکار می کنند از بیشترین مردمانی هستند که در تناقض و اضطراب واقع شده اند، چون یقیناً ایمان به وجود الله متعال امری است که لازمه فطرت و سرشت بشر می باشد پس کسی که آن را انکار کند حتما در تناقض و اضطراب واقع شده است.

* الله متعال از فرعون حکایت نموده، و او از مشهورترین کسانی است که قول به انکار وجود الله را ارایه و اظهار کرد، و در دگرگونی و تناقض واقع شد. زیرا وی ابا ورزیده و از روی تکبر وجود الله متعال را انکار کرد درحالی که به وجود او تعالی در عمق و درون نفسش باور داشت، و هنگامی که غذایی از کيفر دردناک به او رسید از موسی عليه السلام خواست که به پروردگارش دعا کند تا این عذاب را از او دور کند!!

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَتَأَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهْلَمُنْ عَلَى الظَّالِمِينَ فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أُطْلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾ وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾﴾ [القصص: ۳۸-۳۹] «و فرعون گفت: ای بزرگان! من معبودی جز خودم برای شما نمی‌شناسم، پس ای هامان! برایم آتشی بر گل بیفروز (و خشت بپز) آنگاه برایم برج بلندی بساز، شاید که از اله موسی باخبر شوم، و هرچند من گمان می‌کنم که او از دروغ‌گویان است * و او (فرعون) و لشکریانش به ناحق در زمین سرکشی کردند، و پنداشتند که آن‌ها به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند».

- و می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَمْوَسَىٰ اٰدُعْ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٣٤﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَلِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿١٣٥﴾﴾ [الأعراف: ۱۳۴-۱۳۵] «و هنگامی که عذاب بر آن‌ها واقع شد، گفتند: ای موسی! پروردگارت را برای ما بخوان، به آنچه به تو وحی (و عهد) کرده است، اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، قطعاً به تو ایمان می‌آوریم، و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد * پس هنگامی که عذاب را، تا مدت معینی که آنان به آن می‌رسیدند، از آن‌ها برطرف کردیم، ناگهان پیمان‌شکنی کردند».

* بدون شک ملحدان ضعیف‌ترین مردمان از نگاه حجت و دلیل هستند البته اگر مناظره‌کننده‌ای ماهر با آن‌ها مناظره کند. طوری که الله متعال از ابراهیم عليه السلام و مناظره مدلل او با پادشاه خبر داده و می‌فرماید: ﴿الَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي

كَفَرًا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥٨﴾ [البقرة: ۲۵۸] «آیا ندیدی و (آگاهی نداری از) کسی (نمرود پادشاه بابل) که با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش به مجادله و گفتگو پرداخت؟ به آن خاطر که الله به او پادشاهی داده بود. و (از کبر و غرور سرمست شده بود) هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. (نمرود) گفت: من (نیز) زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: همانا الله، خورشید را از مشرق می‌آورد، پس تو آن را از مغرب بیاور! (در اینجا) آن کسی که کفر ورزیده بود مبهوت شد. و الله قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

* و اما ایمان به ربوبیت الله متعال عبارت از اقرار نمودن بر این است که او تعالی آفریدگار، روزی‌دهنده و مالک همه چیز است؛ زنده می‌کند و می‌میراند.

* و این اقرار، بنده را داخل اسلام نمی‌کند بلکه برای داخل شدن وی به اسلام باید به توحید الوهیت باور داشته باشد؛ باور داشته باشد که الله یگانه است و در عبادت او تعالی شریکی قرار ندهد؛ چون مشرکان که پیامبر ﷺ در میان آن‌ها مبعوث شد به وجود الله متعال اقرار می‌کردند، و به ربوبیت او تعالی اقرار داشتند اما در عبادت، او تعالی را یکتا نمی‌دانستند از این‌رو داخل دین اسلام نشدند.

* و اما ایمان به الوهیت الله متعال؛ عبارت است از اقرار نمودن به اینکه هیچ‌کس جز الله متعال مستحق عبادت نیست؛ اقرار قاطعی که در عمل نیز پیاده شود. و هیچ‌کس به الوهیت الله متعال مؤمن شمرده نمی‌شود مگر اینکه به هر چیزی که به غیر از الله عبادت می‌شود کفر بورزد، و الله متعال را به یگانگی و بدون شریک عبادت کند.

* و این مرتبه بزرگی است که در مورد آن میان پیامبران و اقوام‌شان خصومت واقع شد، و این همان چیزی است که به پیامبر ﷺ دستور داده شد که به خاطر آن با مردم بجنگد تا آن که به آن ایمان بیاورند، و این همان مقتضای شهادت لا إله إلا الله می‌باشد.

* و اما ایمان به اسمای حسنی الله متعال و صفات علیا و والای او تعالی آن است که بنده با اقرار جازم به آنچه الله متعال برای خود ثابت نموده و آنچه که پیامبر ﷺ برای او تعالی ثابت نموده یقین داشته باشد، البته بدون جستجو از کیفیت و چگونگی

آن، و بدون تشبیه نمودن آن به مخلوق و بدون نفی و تعطیل آن، بلکه اقرار قاطع همراه با عمل کردن بر حسب مقتضای آن اسما و صفات داشته باشد.

- پس به نام‌های نیک الله متعال و صفات والای او تعالی و معانی جلیلی که این اسما و صفات دربر دارند ایمان می‌آوریم. همچنین ایمان داریم که هیچ‌گونه شبیهی برای الله در آن‌ها وجود ندارد، و الله متعال دارای کمال مطلق بوده و هیچ‌گونه نقص و کمی در نام‌ها و صفات و افعال او تعالی وجود ندارد، و او تعالی از هرگونه بدی و نقص و سایر عیب‌ها که شایسته کمال مقدسش نیست خود را پاک و منزّه داشته است.

- الله متعال را نظر به خواسته‌های نام‌ها و صفات او تعالی عبادت می‌کنیم.

پس ایمان ما به نام‌های الله تعالی مانند سمیع، بصیر، لطیف، خبیر، علیم، محیط، و امثال آن از نام‌های نیک الله که بر علم و احاطه او دلالت می‌کنند از ما می‌خواهد که در تمامی امور خویش الله متعال را مراقب حال خود بدانیم، او تعالی را طوری عبادت کنیم که گویا او را می‌بینیم، به این ترتیب طاعات الهی را انجام داده و از معاصی او بپرهیزیم با این باور که الله متعال ما را می‌بیند و پنهان و آشکار ما را می‌داند، و هیچ چیز از امور ما بر او پوشیده نیست.

و ایمان ما به صفات رحمت، کرم و احسان ایجاب می‌کند که محبت الله ﷻ را بزرگ بشماریم و از امید به فضل، رحمت و برکات او تعالی نیز بزرگداشت نماییم.

ایمان ما به صفات الله مانند قوّت، قدرت و قهر تقاضا می‌کند که خوف و بیم از الله متعال را بزرگ بشماریم، بنابر این به معصیتی اقدام نکرده و از طاعتی تخلف و ابا نمی‌ورزیم، و از نصرت و یاری او تعالی ناامید نمی‌شویم.

و هر نام از نام‌های نیک الله تعالی و هر صفت از صفات والای او دارای آثار بزرگ و جلیلی هستند که هرکدام از آن‌ها در انواع مختلف عبودیتِ الله متعال خواسته‌ها و نیازمندی‌های خود را دارند.

* و در این مرتبه از ایمان گروه‌هایی از فرقه‌های گمراه مخالفت ورزیده‌اند که بر دو دسته تقسیم می‌شوند: مُعْطَلَه و مُشَبَّه.

- مُعْطَلَه: عبارت است از وصف جامع برای گروه‌های که اسمای حسنی و صفات والای الله متعال را نفی کرده‌اند، یا اینکه برخی از آن‌ها را نفی نموده‌اند و این همان

معنای تعطیل است. و می‌توان از مشهورترین این گروه‌ها جَهْمیه^۱، مُعْتَزَله^۲، کَلَابِیّه^۳، ماتریدیه^۴، اَشَاعِره^۵ را نام برد، البته این گروه‌ها در زمینه تعطیل دارای درجات و مراتبی هستند.

- اما مُشَبَّهه، کسانی هستند که الله متعال را به مخلوقات او تشبیه کرده‌اند، و برخی از اشخاص در تشبیه واقع شده‌اند که در مورد آن‌ها سخنان زیادی گفته شده و تکفیر برخی از آن‌ها توسط سلف صادر شده است مانند داود جَواری و مُغیره بن سعید عَجلی و هِشام بن حَكَم رافضی و هشام جَوالیقی.

۱- **جهمیه:** گروهی منسوب به جهم بن صفوان، که از جبری‌های خالص بودند، با معتزله در نفی صفات ازلی هم‌نظر بودند، اما اعتقاداتی منحصر به خویش نیز داشتند.

۲- **معتزله:** از گروهی در لشکر علی رضی الله عنه تشکیل شدند که از سیاست عزلت‌گزیدند (گوشه‌گرفتند). و گفته شده: دلیل نامگذاری‌شان این است که از مجلس حسن بصری عزلت‌گزیدند و در رأسشان واصل بن عطاء بود، و بیشتر بدعت و گمراهی‌شان از کلام و فلسفه بود.

۳- **کلابیه:** گروهی منسوب به عبد الله بن سعید بن کلاب بصری، متکلم، و موسس طایفه کلابیه است که بین او و معتزله مناظراتی واقع شد.

۴- **ماتریدیه:** پیروان ابومنصور ماتریدی متوفای سال (۳۳۳هـ) هستند که تا به امروز باقی مانده‌اند. وی در جدل و کلام مهارت داشت اما در سنن و آثار درایت کافی نداشت، و منهجی کلامی در بحث عقیده که تشابه زیادی با منهج متأخرین اشاعره داشت را پایه‌ریزی نمود، که در مساله صفات تا حد زیادی متکی به کلام می‌باشد. به طوری که از صفات چیزی را ثابت نمی‌دانند مگر اینکه عقل آن را ثابت بدانند، اما در آنچه مجالی برای عقل نباشد به تأویل و تعطیل (نفی صفات) روی می‌آورند. آن‌ها اسماء را اثبات می‌کنند اما در مورد صفات تنها هفت صفت را اثبات می‌کنند که عبارت است از «حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، اراده، کلام». البته برخی از آنها صفت هشتمی یعنی «تکوین» را نیز به آن می‌افزایند اما بقیه صفات را نفی می‌نمایند و نصوص وارده در مورد آن‌ها را تاویل، و معانی آن‌ها را تحریف می‌کنند.

۵- **اشاعره:** منتسب به ابوالحسن اشعری متوفای سال (۳۲۴هـ) می‌باشند و مانند ماتریدیه فرقه‌ای کلامی هستند که در آنچه مجالی برای عقل نباشد به تأویل و تعطیل (نفی صفات) روی می‌آورند. در مورد صفات تنها هفت صفت را اثبات می‌کنند. از جمله تحریف معانی صفات توسط اشاعره و ماتریدیه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: تاویل و تحریف استواء به استیلاء، ید به قدرت، عین به بصر، وجه به وجود و....

- و در برخی از گذشتگان رافضه تشبیه وجود داشت و می‌توان از این گروه‌های مشبههٔ رافضی، "سَبَّئیه، مُغیریه و سَحابیه"، و کسانی که گمان می‌برند که علی علیه السلام در ابرها است و رعد صدایش و برق شلاق وی است نام برد.

- و از جمله گروه‌های مشهوری که در تشبیه واقع شده‌اند می‌توان از این گروه‌ها نام برد: کرامیه^۱، صوفیان غالی از حلولی‌ها و اتحادی‌ها، این‌ها از بیشترین گروه‌هایی هستند که در تشبیه و کفر واقع هستند. پناه بر الله؛ و اقوال زشت در کفر و تشبیه دارند.

۱- کرامیه: گروهی منسوب به ابوعبدالله محمد بن کرام، که در اثبات صفات دست به تجسیم و تشبیه می‌زدند.

درس سیزدهم:

مرتبه ایمان (۲/۲)

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب می گوید: (مرتبه دوم ایمان است و هفتاد و چند شاخه دارد که بلندترین آن گفتن لا اله الا الله و پایین ترین آن دورکردن اسباب اذیت از راه است، و حياء شاخه‌ای از ایمان می باشد. ارکان ایمان شش تا است و آن اینکه به الله و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبران الهی و همچنین به روز آخرت و تقدیر اعم از خوب و بد آن ایمان داشته باشی.

دلیل ارکان ششگانه ایمان این ارشاد الهی است:

﴿لَيْسَ الْإِيمَانُ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ [البقرة: ۱۷۷] «نیکی آن نیست که رویتان را به سوی مشرق و مغرب آورید بلکه نیکی آن است که بنده به الله و روز بازپسین و فرشتگان و کتب آسمانی و پیغمبران ایمان داشته باشد».

دلیل تقدیر: این ارشاد الهی است: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹]. «ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم».

عناصر درس:

رکن دوم: ایمان به ملائکه (فرشتگان)

* رکن سوم: ایمان به کتاب‌ها

* رکن چهارم: ایمان به پیامبران.

* رکن پنجم: ایمان به روز آخرت.

* رکن ششم: ایمان به تقدیر خیر و شر آن.

رکن دوم: ایمان به ملائکه

* ملائکه جمع ملک است و از مَلَك، و أَلُوکة و مَلِک و مَلِکة گرفته شده و به معنای پیغام و رسالت است.

- عدی بن زید گفته است:

(أَبْلِغَ النُّعْمَانَ عَنِّي مَلَكًا أَنَّهُ قَدْ طَالَ حَبْسِي - وَأَنْتَظَرِي)

یعنی: «از طرف من به نعمان پیغامی برسان که حبس و انتظار من به درازا کشیده است».

* در اصل ملک و مَلِک بوده سپس حرف لام مقدم شده و حرف همزه بر آن قرار گرفته و مَلَاک گفته شده سپس برای آسانی خواندن آن حرف همزه به الف تبدیل شده و ملاک خوانده شده است، که بر این اصل قول شاعر دلالت دارد:

فَلَسْتُ لِإِنْسِيٍّ وَلَكِنْ لِمَلَاكٍ تَبَارَكَ مِنْ فَوْقِ السَّمَاوَاتِ مُرْسِلُهُ

* ایمان به ملائکه اصل بزرگی از اصول ایمان است که دارای نتایج بزرگ و مزایای والایی می‌باشد.

* ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «هیچ سوره‌ای از سوره‌های قرآن چه به گونه صریح یا ضمنی یا با اشاره از یاد و ذکر ملائکه خالی نیست. اما ذکر ملائکه در احادیث نبوی بسیار زیاد و مشهور است».

* ملائکه از جمله مخلوقات الله متعال هستند که از نور آفریده شده‌اند، طوری که در صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: «خُلِقَتْ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ» [رواه مسلم (۲۹۹۶)] «ملائکه از نور خلق شده‌اند، جن‌ها از شعله آتش خلق شده‌اند، و آدم از آنچه که برای شما توصیف شده (یعنی از خاک) خلق شده است».

- "مارج" عبارت از شعله آتش زبانه دار آمیخته با سیاهی هست، و به خاطر اضطراب و آمیخته بودن با هم و سبکی آن مارج نامیده شده است.

* الله متعال ملائکه را در کتاب کریم خود به ﴿عِبَادٌ مُكْرَمُونَ﴾ [الانبیاء: ۲۶]. «بندگان مکرّم و بزرگوار» خویش وصف نموده است چه در خلقت و چه در اخلاق، و

آن‌ها را با محبت خویش اکرام و توقیر نموده و با اطاعت از خود آن‌ها را مشرف ساخته و از گناه و معصیت الهی معصوم نموده است. پس آنها: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶]. «آنان از دستورات الله متعال سرپیچی نمی‌کنند و به دستورات او عمل می‌کنند».

* و آنان را وصف نموده که: ﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۹-۲۰]. «از عبادت او تکبر نمی‌ورزند شبانه روز بی آنکه سستی ورزند تسبیح الله متعال را می‌کنند».

﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾: یعنی عبادت خود را به خاطر خستگی و کسالت و سستی و ضعف رها نمی‌کنند.

* ملائکه در خلقت‌شان از هم متفاوت هستند طوری که برخی از آن‌ها بسیار بزرگ خلق شده‌اند و برخی از آن‌ها کمتر از آن، طوری که الله متعال این برتری را در آفرینش چنین بیان نموده است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّتَنَّىٰ وَثَلَّثَ وَرُبَعًا يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [فاطر: ۱] «حمد (و ستایش) مخصوص الله است که آفریننده آسمان‌ها و زمین است، (کسی) که ملائکه را رسولانی قرار داد؛ دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه، هرچه بخواهد در آفرینش می‌افزاید، بی‌گمان الله بر هر چیزی توانا است».

و در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل علیه السلام را در شکل خودش دید که ششصد بال داشت^۱.

* و در سنن ابوداود از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لِي أَنْ أُحَدِّثَ عَنْ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَةِ اللَّهِ مِنْ حَمَلَةِ الْعَرْشِ إِنَّ مَا بَيْنَ شَحْمَةِ أُذُنِهِ إِلَىٰ عَاتِقِهِ مَسِيرَةٌ سَبْعَ مِائَةِ عَامٍ»^۲ «به من اجازه داده شد تا در مورد ملکی از ملائکه الله، از حاملان عرش صحبت کنم که فاصله بین نرمة گوش تا شانهاش مسیر هفتصد سال است».

۱- صحیح بخاری: ۳۲۳۲ و ۴۸۵۶ و ۴۸۵۷ و صحیح مسلم: ۱۷۴.

۲- سنن ابی‌داود: ۴۷۲۷.

* آنان بسیار زیاد هستند که شمارش آن‌ها را جز الله متعال کسی نمی‌تواند.

* در صحیح بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد قصه معراج فرمود: «الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، ثُمَّ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ»^۱ «بیت المعمور در آسمان هفتم است که روزانه هفتاد هزار ملک به آن داخل می‌شوند، سپس به آن بر نمی‌گردند تا اینکه قیامت برپا می‌شود».

«عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِرَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَ أَصْحَابِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، إِذْ قَالَ لَهُمْ: «هَلْ تَسْمَعُونَ مَا أَسْمَعُ؟» قَالُوا: «مَا نَسْمَعُ مِنْ شَيْءٍ، قَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَأَسْمَعُ أَطِيطَ السَّمَاءِ، وَمَا تُلَامُ أَنْ تَنْتَبُ، وَمَا فِيهَا مَوْضِعُ شِبْرٍ، إِلَّا وَعَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ أَوْ قَائِمٌ»».

* و از حکیم بن حزام رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان اصحابش نشسته بود، از آنان پرسید: «هَلْ تَسْمَعُونَ مَا أَسْمَعُ؟» «آیا آنچه را من می‌شنوم شما هم می‌شنوید؟» گفتند: «مَا نَسْمَعُ مِنْ شَيْءٍ» «ما چیزی نمی‌شنویم». پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي لَأَسْمَعُ أَطِيطَ السَّمَاءِ، وَمَا تُلَامُ أَنْ تَنْتَبُ، وَمَا فِيهَا مَوْضِعُ شِبْرٍ، إِلَّا وَعَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ أَوْ قَائِمٌ»^۲ «من صدای آسمان را می‌شنوم، و آسمان ملامت نیست که صدا برمی‌آورد، زیرا در وجه و طحاوی و ابن ابی حاتم و ابن ابی عاصم و طبرانی و ... تمام آنان از عبدالوهاب بن عطاء و او از سعید بن ابی عروبه و او از قتاده و او از صفوان بن محرز و او از حکیم بن حزام رضی الله عنه روایت کرده‌اند و آلبانی آن را صحیح دانسته است.]

* و در مسند امام احمد و سنن ترمذی و بیهقی و تفسیر بغوی از ابراهیم بن مهاجر و او از مجاهد و او از مؤرق و او از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که وی فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ، وَأَسْمَعُ مَا لَا تَسْمَعُونَ، أَطَّتِ السَّمَاءُ وَحَقَّ لَهَا أَنْ

۱- صحیح بخاری: ۳۲۰۷ و صحیح مسلم: ۱۶۲.

۲- المعجم الكبير طبرانی: ۳۱۲۲ و الأحاد والمثاني ابن ابی عاصم: ۵۹۷ و تعظیم قدر الصلاة محمد بن نصر مروزی: ۲۵۰ و شرح مشکل الآثار طحاوی: ۱۱۳۴. حکم آلبانی: صحیح.

تَبَيَّنَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا فِيهَا مَوْضِعٌ أَرْبَعَةَ أَصَابِعٍ إِلَّا وَمَلَكٌ وَاضِعٌ جِبْهَتَهُ سَاجِدًا لِلَّهِ، وَاللَّهُ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَصَحَّحْتُكُمْ قَلِيلًا، وَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا، وَمَا تَلَدَّدْتُمْ بِالنِّسَاءِ عَلَى الْفُرْشِ، وَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَجَارُونَ إِلَى اللَّهِ، قَالَ أَبُو ذَرٍّ: «لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ شَجْرَةً تُعْضَدُ»^۱ «من چیزی را می بینم و می شنوم که شما نمی بینید و نمی شنوید. آسمان صدا برآورد و حق دارد که صدا بکشد، سوگند به ذاتی که جانم در دست او است هیچ جایی به اندازه چهار انگشت نیست مگر اینکه یک ملک پیشانیش را در آن گذاشته و برای الله سجده می کند، والله اگر می دانستید آنچه را من می دانم پس کمتر می خندیدید و بیشتر می گریستید، و در رختخوابها از زنان لذت نمی بردید، و (بلکه) به کوهها و بلندیها می رفتید و به الله متعال پناه می بردید». ابوذر رضی الله عنه گفت: «لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ شَجْرَةً تُعْضَدُ». «تمنا کردم که درختی می بودم که برچیده و قطع می شد». برخی گفته اند: درختی که برگهای آن پاشیده شود. و این بخش سخن ابوذر رضی الله عنه است، طوری که محدثین بیان داشته اند.

* الله متعال ملائکه را به اعمالی مکلف نموده که باید انجام بدهند، و آنها در انجام اعمالشان محافظت داشته و آن را به کامل ترین وجه انجام می دهند همانطوری که الله متعال به آنان دستور داده است؛ مثلا جبرئیل علیه السلام مکلف به رساندن وحی و میکائیل علیه السلام مکلف به باران و گیاهان، و اسرافیل علیه السلام مکلف به دمیدن در صور، و ملک الموت مکلف به قبض ارواح هستند. به همین ترتیب ملائکه رحمت، ملائکه عذاب و ملائکه مکلف به ارحام نیز کارهایی به آنها سپرده شده است.

* برخی از آنان نویسندگان نگهبان هستند که الله متعال آنان را چنین توصیف نموده است: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿۱۰﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿۱۱﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۱۲﴾﴾ [الانفطار: ۱۰-۱۲]. «و بی گمان نگهبانانی (از ملائکه) بر شما گمارده شده اند. * که نویسندگانی بزرگوار هستند* آنچه را انجام می دهید می دانند (و اعمال نیک و بد شما را یادداشت می کنند)». البته الله متعال به آنها توانایی شناخت تمامی اعمال بنده را داده

۱- سنن ابن ماجه: ۴۱۹۰ و سنن ترمذی: ۲۳۱۲ و مسند احمد: ۲۱۵۱۶.

حکم آلبنی: حسن است به جز جمله «وَمَا تَلَدَّدْتُمْ بِالنِّسَاءِ عَلَى الْفُرْشِ» و جمله «لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ شَجْرَةً تُعْضَدُ» که مُدْرَج است.

حتی به چیزی که بنده علاقه دارد قبل از اینکه درباره آن حرفی بزند یا آن را انجام بدهد می‌دانند. طوری که این فرموده الله متعال به آن امر دلالت دارد: ﴿يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^۱ «آنچه را انجام می‌دهید می‌دانند». و در حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِذَا هَمَّ عَبْدِي بِسَيِّئَةٍ، فَلَا تَكْتُبُوهَا عَلَيْهِ، فَإِنْ عَمِلَهَا، فَارْتَبُوهَا سَيِّئَةً، وَإِذَا هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، فَارْتَبُوهَا حَسَنَةً، فَإِنْ عَمِلَهَا، فَارْتَبُوهَا حَسَنَةً»^۲ «الله متعال می‌فرماید: وقتی بنده من کار بدی اراده کند پس آن را علیه او ثبت نکنید، و اگر آن را انجام بدهد برایش یک بدی ثبت کنید، و اگر کار نیکی اراده کرد و آن را انجام نداد پس برایش یک حسنه ثبت کنید و اگر آن را انجام داد برایش ده برابر ثبت کنید». به روایت عبدالرزاق و احمد و بخاری، و در روایتی نزد احمد و مسلم آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: يَا رَبِّ ذَاكَ عَبْدُكَ يُرِيدُ أَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً، وَهُوَ أَبْصَرُ بِهِ، فَقَالَ: ارْقُبُوهُ، فَإِنْ عَمِلَهَا فَارْتَبُوهَا لَهُ بِمِثْلِهَا، وَإِنْ تَرَكَهَا فَارْتَبُوهَا لَهُ حَسَنَةً إِنَّمَا تَرَكَهَا مِنْ جَرَّائِي»^۳ «ملائکه گفتند: پروردگارا آن بنده تو می‌خواهد کار بدی انجام بدهد - و الله به او آگاه‌تر از آن‌ها است - می‌فرماید: مراقب وی باشید؛ اگر آن را انجام داد به مانند آن برایش ثبت کنید، و اگر آن را ترک نمود برایش یک نیکی ثبت کنید، زیرا فقط به خاطر من آن را ترک کرده». من جَرَّائِي: یعنی به خاطر من.

* و از جمله ملائکه جهانگردانی هستند که به دنبال مجالسی هستند که در آن سخن و یاد الله است.

* و از جمله آنان جهانگردانی هستند که موظف رساندن درود و سلام امت محمدی به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند طوری که در مصنف ابن ابی‌شیبه و سنن نسایی و صحیح ابن حبان و مستدرک حاکم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يُبَلِّغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ»^۴ «الله متعال ملائکه‌ای دارد که در روی زمین می‌گردند و سلام و درود امتم را به من می‌رسانند».

۱- صحیح بخاری: ۷۵۰۱ و صحیح مسلم: ۱۲۸.

۲- صحیح مسلم: ۱۲۹.

۳- سنن نسایی: ۱۲۸۲ و صحیح ابن حبان: ۹۱۴ و مستدرک حاکم: ۳۵۷۶ و مصنف ابن ابی‌شیبه:

۸۷۰۵. حکم آلبانی: صحیح.

* و برخی از آنان محافظانی هستند که بنده را از آفات و مصیبت‌ها حفظ می‌کنند که شاید آن را به چشم نبیند و متوجه هم نشود. البته آن آفت را از وی دور می‌کند که الله متعال آن را برایش مقدر نموده است، و اگر الله متعال مردم را به خودشان موقوف می‌ساخت نمی‌توانستند خود را حفظ کنند.

* ملائکه کارهای زیادی دارند که فقط آن ذاتی که آنان را آفریده است شمار آن را می‌داند؛ و ملائکه دوست می‌دارند و بغض می‌ورزند؛ کسی را دوست می‌دارند که الله او را دوست دارد، و از کسی نفرت دارند که الله متعال از او نفرت دارد، و برای کسانی که ایمان آورده‌اند مغفرت خواسته و برای آن‌ها دعای خیر می‌کنند. در فضیلت برخی از کارها آمده است که ملائکه برای اشخاصی که آن کار را انجام می‌دهند دعا می‌کنند، همچنین آمده است که آن‌ها بر برخی از گنهکاران که از اهل کبایر هستند دعای بد می‌کنند، و برخی از آنان را مورد لعنت قرار می‌دهند.

* مؤمنان به الله تعالی و ملائکه ایمان دارند طوری که الله متعال آن‌ها را مورد ثنا قرار داده می‌فرماید: ﴿عَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ عَمَّنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ [البقرة: ۲۸۵] «پیامبر به آنچه از (سوی) پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است، و مؤمنان (نیز) همه به الله و ملائکه او و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آورده‌اند. (و گفتند): میان هیچ‌یک از پیامبرانش فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را (خواه‌انیم) و بازگشت به سوی تو است».

* ایمان به ملائکه شامل تصدیق به وجود و موجودیت آنها، کارهای آنها و امور مربوط به آن‌ها که الله متعال و پیامبر ﷺ از آن به ما خبر داده‌اند، و محبت ورزیدن با آن‌ها بر مبنای محبت الله متعال با آنها، بدون تجاوز از حد؛ یعنی از منزلت و جایگاهی که الله متعال برای آنها مقرر نموده بالاتر برده نشوند، و به غیر از الله خوانده نشوند، و نه از آنها شفاعت خواسته شود و هیچ‌گونه عبادتی برای آن‌ها انجام داده نشود.

* اما مخالفان ایمان به ملائکه متشکل از چندین صنف می‌باشند که مشهورترین آن‌ها

عبارت است از:

صنف اول: کسانی که وجود ملائکه را انکار کرده‌اند، و آنان ملحدین هستند، و همچنین برخی از کسانی که گرایش‌های الحادی دارند با وجودی که به وجود الله متعال اقرار می‌کنند، اما چیزی را به او تعالی منسوب نمی‌کنند، و هرچه که رخ می‌دهد آن را به پدیده‌های طبیعی تفسیر می‌کنند، حتی آفرینش انسان و افلاک را به طبیعت منسوب می‌کنند، و برخی از آنان ملائکه را به نیروی خیر و صفات نفسانی نیک در انسان تفسیر می‌کنند، و شیطان‌ها را به نیروی شر و خصلت‌های زشت تفسیر می‌کنند.

صنف دوم: فیلسوفان باستان؛ کسانی که معتقد بودند ملائکه در هستی تصرف دارند و تدبیر آن را به دست دارند، و این گروه فیلسوفان آن‌ها را ملائکه نمی‌نامند بلکه آنان را ارواح و عقل‌های مدبّر و نفس‌های برگزیده می‌نامند، از این رو به دعاخواندن ستاره‌های بلند هفتگانه و ... را جایز می‌دانند، و گمان می‌برند که اگر کسی به سوی آن‌ها رو گرداند؛ پس این ارواح بر وی نازل شده و حاجات او را برآورده می‌کنند.

و به این خاطر در سخنان آنان و سخنان کسانی که از آن‌ها نقل می‌کنند نوعی روحانیت و معنویت برای سیاره عطارد و سیاره زهره به چشم می‌خورد همچنین برای ستاره‌ها روحانیت و نفوس مدبّر و مؤثّر و متصرف در برخی از امور جهان قایل می‌شوند، و این کفر به الله متعال است.

و این عقیده را بعضی از ساحران نجومی گرفته‌اند بنابر این به ستاره‌ها تقرب می‌جویند و گمان می‌برند که ملائکه را مخاطب قرار می‌دهند، درحالی که در حقیقت شیاطین را می‌خوانند، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكِكَةِ أَهْتُولَاءِ وَإِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿۴۱﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿۴۲﴾ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿۴۳﴾﴾ [سبا: ۴۰-۴۲] «و (به یاد آور) روزی را که (الله) همه آنان را بر می‌انگیزد، سپس به ملائکه می‌گوید: آیا این‌ها شما را عبادت می‌کردند؟! * (ملائکه) گویند: تو منزهی! (تنها) تو ولی (و کارساز) ما هستی، نه آن‌ها، (آنان هرگز ما را عبادت نمی‌کردند) بلکه جن (و شیاطین) را عبادت می‌کردند، بیشترشان به آن‌ها ایمان داشتند * پس امروز برخی از شما برای برخی دیگر مالک هیچ سود و زبانی نیستند، و به کسانی که ستم (شرک) کردند، می‌گوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می‌کردید».

و این نظیر چیزی است که به عبادت‌کنندگان نمادها (بت‌ها) دست می‌دهد طوری که آنان گاهگاهی برخی از این معبودان را می‌خوانند و در نتیجه بعضی از شیاطین برای به فتنه‌انداختن آنان خود را به شکل بعضی موجودات قابل دید ظاهر می‌سازند.

- صنف سوم: کسانی هستند که از بعضی ملائکه نفرت دارند و با آن‌ها دشمنی می‌ورزند، و از این جمله یهود هستند که الله بر آن‌ها غضب گرفته است؛ زیرا بغض و نفرت‌شان را نسبت به جبریل علیه السلام اعلام کردند و با او عداوت و دشمنی ورزیدند، و درباره آن‌ها این فرموده الله متعال نازل شده است: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۹۷﴾ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿۹۸﴾﴾ [البقرة: ۹۷-۹۸] «بگو: کسی که دشمن جبریل باشد، (در حقیقت دشمن الله است) زیرا که او به فرمان الله قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، درحالی که تصدیق‌کننده آنچه پیش از آن است، و برای مؤمنان راهنما و مزده است. * کسی که دشمن الله و ملائکه و پیامبران او، و جبریل و میکائیل باشد، پس قطعاً الله دشمن کافران است».

صنف چهارم: کسانی هستند که گمان می‌برند ملائکه دختران الله متعال هستند، و اعتقادات و باورهای کفری و باطل دیگری در مورد ملائکه دارند، مشرکان عرب در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این باور را داشتند، طوری که الله متعال از آنان خبر داده است: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِۦٓ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِۦٓ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلٰهٌ مِّنْ دُونِهِۦ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۲۹﴾﴾ [الأنبياء: ۲۶-۲۹]. «و گفتند: (الله) رحمان فرزندی برگزیده است! او منزه است، بلکه آنان (ملائکه) بندگان گرامی (او) هستند، * (هرگز) در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند، و به فرمان او کار می‌کنند * (الله) آنچه که در پیش روی آن‌ها است، و آنچه که پشت سر آن‌ها است می‌داند، و آن‌ها جز برای کسی که (الله از او خشنود باشد) و پسندد، شفاعت نمی‌کنند، و آن‌ها از ترس او بیمناک هستند * و هرکس از آن‌ها بگوید: همانا من به جای او معبود هستم پس سزای چنین کسی را جهنم می‌دهیم، و ستمکاران را این‌گونه سزا می‌دهیم».

و می فرماید: ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ﴾ (۱۵) «مَنْ أَمَّا اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ﴾ (۱۶) «وَإِذَا بُتِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا صَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ وَهُوَ مُسَوِّدًا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾ (۱۷) «أَوْ مَنْ يُنشِؤُا فِي الْحَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾ (۱۸) «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثًا أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾ (۱۹) «وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ (۲۰) «أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَمُهِمَّ بِهِءٌ مُسْتَمْسِكُونَ﴾ (۲۱) «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُهْتَدُونَ﴾ (۲۲) [الزخرف: ۱۵-۲۲] «و آن‌ها برای او (الله) از میان بندگانش جزئی (فرزندی) قرار دادند، بی گمان انسان، ناسپاس آشکاری است * آیا از (میان) آنچه می آفریند دختران را (برای خود) انتخاب کرده است، و پسران را برای شما برگزیده است؟! * و چون یکی از آن‌ها را به (تولد) همان چیزی که برای (الله) رحمن نسبت داده، مژده دهند، (از شدت ناراحتی) چهره اش سیاه گردد، و او خشمگین شود * آیا کسی را که در زیور (و زینت) پرورده می شود، و او در (هنگام) جدال (قادر به) آشکار (و تبیین مقصودش) نیست (به الله نسبت می دهید؟! * و آن‌ها ملائکه را که بندگان (الله) رحمن هستند، مؤنث پنداشتند، آیا به هنگام آفرینش آن‌ها (آنجا) حاضر بوده اند؟ به زودی گواهی آنان نوشته خواهد شد، و (از آن) بازخواست می شوند * و گفتند: اگر (الله) رحمن می خواست، ما آن‌ها را عبادت نمی کردیم آنان به این (امر) هیچ گونه علمی ندارند، آنان جز دروغ (چیزی) نمی گویند * آیا پیش از این (قرآن) کتابی به آنان داده ایم پس آنان به آن تمسک می جویند؟! * بلکه می گویند: بی گمان ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم، و ما (نیز) از پی آن‌ها (می روییم (و هدایت یافته هستیم».

و می فرماید: ﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا﴾ [الصافات: ۱۵۸]. «و آن‌ها (مشرکان) میان او (الله) و جنیان (نسب و) خویشاوندی قرار دادند».

مجاهد و قتاده - رحمهما الله - گفته اند: کفار قریش گفتند: ملائکه دختران الله هستند، و او تعالی با اشراف زنان جنی ازدواج کرده است، و ملائکه از ثمره آن ازدواج است، الله متعال از آنچه آنان می گویند بسیار به دور و خیلی والا و بالاتر است.

صنف پنجم: کسانی هستند که ملائکه را به جای الله متعال می خوانند و از آن‌ها شفاعت و قضای حاجات را مطالبه می کنند و این همه عباداتی هستند که اگر کسی آن

را برای غیر الله متعال انجام بدهد چنین شخصی مشرک کافر است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿۷۸﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۷۹﴾﴾ [آل عمران: ۷۹-۸۰]. «برای هیچ بشری سزاوار نیست که الله به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: به جای الله، بندگان من باشید. بلکه سزاوار پیامبران این است که به مردم بگویند: به سبب آنکه کتاب (آسمانی) آموزش می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید (مردمانی) ربانی و الهی باشید * و نه اینکه به شما فرمان دهد که ملائکه و پیامبران را معبود بگیرید، آیا شما را پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر فرمان می‌دهد؟!».

* مشرکان یکدیگر را فریب داده و خودشان را در اشتباه می‌اندازند، از این رو برخی از آنان گمان می‌برند که ملائکه را می‌خوانند درحالی که شیاطین را می‌خوانند. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يُخْشِرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿۵۱﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾﴾ [سبأ: ۴۰-۴۱]. «و (به یاد آور) روزی را که (الله) همه آنان را بر می‌انگیزد، سپس به ملائکه می‌گوید: آیا این‌ها شما را عبادت می‌کردند؟!» (۴۰) (ملائکه) گویند: تو منزهی! (تنها) تو ولی (و کارساز) ما هستی، نه آن‌ها، (آنان هرگز ما را عبادت نمی‌کردند) بلکه جن (و شیاطین) را عبادت می‌کردند، بیشترشان به آن‌ها ایمان داشتند.».

و می‌فرماید: ﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿۵۶﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿۵۷﴾﴾ [الإسراء: ۵۶-۵۷]. «(ای پیامبر!) بگو: کسانی را که به جای او (معبود خود) می‌پندارید؛ بخوانید، پس آن‌ها نه می‌توانند بلا (و مشکلی) را از شما دور سازند، و نه تغییر دهند * کسانی را که (کافران) آنان را می‌خوانند، خودشان به سوی پروردگارشان وسیله (تقرب) می‌جویند، که کدام یک از آن‌ها نزدیک‌تر هستند، و به رحمت او امیدوار هستند و از عذابش می‌ترسند، بی‌گمان عذاب پروردگارت همواره ترسناک است.».

ابن جریر رحمته می گوید: «و برخی گفته اند: کسانی را که پیامبر صلی الله علیه و آله امر شد که به آنان این سخن گفته شود، ملائکه و عزیر و مسیح را عبادت می کردند»، و این یکی از اقوال در تفسیر این آیه کریمه است.

- و الله متعال می فرماید: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم: ۲۶]. «و چه بسیار ملک که در آسمانها هستند که شفاعت آنها هیچ سودی نمی بخشد، مگر پس از آنکه الله برای هرکس که بخواهد اجازه دهد و راضی باشد».

- و می فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ حَشِيَّتِهِۦ مُشْفِقُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۸]. «و آنها جز برای کسی که (الله از او خشنود و) راضی باشد، شفاعت نمی کنند، و آنها از ترس او بیمناک هستند».

- و می فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِنَّ مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ﴾ [سبأ: ۲۲-۲۳]. «ای پیامبر! بگو: کسانی را که غیر از الله (معبود خود) می پندارید، (به فریاد) بخوانید، (آنها) هم وزن ذره ای در آسمانها و در زمین مالک نیستند، و در (آفرینش و تدبیر) آن دو هیچ شرکتهی ندارند، و او (الله) از میان آنها یاور و پشتیبانی ندارد * و شفاعت نزد او سود نبخشد؛ مگر برای کسی که (او خود) برایش اجازت داده باشد».

پس توجه و روی آوردن به غیر الله با دعا و طلب شفاعت، شرک اکبر بوده و بنده را از ملت اسلام خارج می سازد. پناه بر الله؛ چه آن طلب و دعا به سوی ملکی باشد، یا به سوی پیامبری، یا به ولی یا به سوی کسی دیگر.

رکن سوم: ایمان به کتابها

مراد از کتابها، کتابهایی است که الله متعال آنها را بر پیغمبران علیهم السلام نازل فرموده است، از جمله صحیفه های ابراهیم، تورات که بر موسی علیه السلام نازل فرمود، زبور که بر داود علیه السلام نازل فرمود و انجیل که بر عیسی علیه السلام نازل فرمود، و قرآن مجید که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمود.

* ما ایمان داریم به آنچه که بر پیغمبرمان محمد ﷺ نازل شده است، و ایمان داریم به چیزی که بر پیغمبران قبل از او نازل شده است. چه آن را بدانیم یا ندانیم؛ و ایمان داریم که تمام این کتاب‌ها به حق از نزد الله متعال هستند.

* الله متعال بر بندگان پرهیزگار خود در آغاز سوره بقره ثنا گفته و می‌فرماید: ﴿الْم ۙ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۝ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۝ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝﴾ [البقره: ۱-۵]. «الم» این کتابی است که هیچ شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است. * آن کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند * و آنان که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه (بر پیامبران) پیش از تو نازل شده، ایمان می‌آورند، و به روز رستاخیز یقین دارند * آنان بر هدایت از جانب پروردگارشان هستند و آنان رستگاران هستند».

* همچنین الله متعال پیغمبرش را به ایمان داشتن به کتاب‌هایش امر نموده و چنین می‌فرماید: ﴿وَقُلْ ءَأَمِنْتُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيَّ مِنَ كِتَابِ رَبِّي وَلَأَعِدُّ لِمَن كَفَرَ﴾ [الشوری: ۱۵]. «و بگو: به هر کتابی که الله نازل کرده است، ایمان آورده‌ام، و مأمور هستم در میان شما به عدالت رفتار کنم». ﴿مِن كِتَابِ رَبِّي﴾ عام است یعنی تمامی کتاب‌هایی که الله متعال آن‌ها را نازل فرموده است.

- ابن جریر رحمته الله می‌گوید: «الله متعال می‌فرماید: بگو برای آنان ای محمد: ای گروه‌های احزاب من آن کتاب را که الله متعال نازل فرمود تصدیق می‌کنم هر چه که باشد، تورات، انجیل، زبور یا صحیفه‌های ابراهیم، هیچ چیزی از آن را تکذیب نمی‌کنم و دروغ نمی‌پندارم مانند تکذیب کردن بعضی از شما و تصدیق بعضی دیگران». الله متعال مومنان را به آن امر نموده می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ءَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ ءَالْكِتَابِ الَّذِي أُنزِلَ مِن قَبْلُ﴾ [النساء: ۱۳۶]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به الله و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده و کتابی که پیش از این فرستاده است؛ ایمان بیاورید (و بر آن پایدار باشید)».

* پس ایمان به کتاب‌ها فرض بوده و از اصول عظیم و بزرگ ایمان می‌باشد.

* یهود و نصاری به تکذیب بعضی کتاب‌ها و انکار برخی از محتویات آن‌ها مشغول شدند، طوری که الله متعال آنان را چنین مورد مذمت قرار داده است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ الْتَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ﴾ [البقرة: ۱۱۳]. «یهودیان گفتند: مسیحیان بر چیزی نیستند و مسیحیان (نیز) گفتند: یهودیان بر چیزی نیستند در حالی که آنان کتاب (آسمانی) را می‌خوانند».

* ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: «یعنی: هرکدام در کتاب خود تصدیق به کسی را می‌خواند که به او کفر ورزیده، چون یهود به عیسی علیه السلام کفر می‌ورزند و نزد خودشان تورات است که در آن الله متعال از زبان موسی علیه السلام تصدیق به عیسی علیه السلام را گرفته است، و در انجیل که عیسی علیه السلام آورده تصدیق موسی علیه السلام و آنچه از نزد الله متعال در تورات آمده وجود دارد، و هرکدام به چیزی که در دست طرف دیگر است کفر می‌ورزد».

* کتاب‌هایی که الله متعال بر پیغمبرانش نازل فرموده امر به توحید و وحدانیت الله متعال، و نهی از شرک را دربر دارند، و تمام چیزهایی که الله متعال در آن‌ها خبر داده است حق و درست است.

* اما شعایر و مراسم عبادی را الله متعال برای هر امتی تعیین کرده است که طبق آن عبادت می‌کنند و امت‌های دیگر بر آن ملزم نیستند، جز شریعتی که الله متعال به آن محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث گردانید و آن شریعت اسلام است که برای تمامی مکلفین، چه انسان و چه جن تا روز قیامت، عام می‌باشد. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾ [سبا: ۲۸]. «ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم». و می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸]. «بگو: ای مردم! من فرستاده الله به سوی همه شما هستم».

* در صحیح بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَىٰ قَوْمِهِ خَاصَّةً، وَبُعِثْتُ إِلَىٰ النَّاسِ عَامَّةً»^۱ «هر پیامبری فقط برای قومش مبعوث می‌شد ولی من برای تمام مردم مبعوث شدم»؛ پس شریعت اسلام

تمام شرایع قبل از خود را منسوخ نموده و به طور عام برای تمام مکلفین است.

* الله متعال می فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾ [المائدة: ۴۸]. «برای هر یک از شما شریعت و برنامه‌ای قرار داده‌ایم». ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: یعنی راه و سنت. و قتاده رضی الله عنه می گوید: دین یکی و شریعت‌ها مختلف هستند.

- و ابن جریر رضی الله عنه فرموده است: «برای تورات شریعتی است، و برای انجیل شریعتی، و برای قرآن شریعتی، و در آن‌ها الله متعال برای امتحان بندگانش آنچه را که می‌خواهد حلال و آنچه را می‌خواهد حرام کرده است تا معلوم کند که چه کسی او را اطاعت می‌کند و چه کسی سر باز می‌زند، لیکن یگانه دینی که غیر از آن پذیرفته نمی‌شود توحید و اخلاص برای الله است که پیامبران علیهم السلام آن را آورده‌اند».

رکن چهارم: ایمان به پیغمبران

* ایمان به پیامبران، اصلی بزرگی از اصول ایمان است؛ چون پیامبران علیهم السلام در انتقال پیام‌های الهی واسطه هستند؛ و آنان کسانی هستند که به مردم هدایت و دین حق را بیان نمودند، و آنان را الله تعالی رحمتی برای بندگانش فرستاده است.

- تا برای آن‌ها پیام‌های پروردگارشان را ابلاغ کنند، و آنان را به راه راست ارشاد فرمایند، راهی که به رضایت الله متعال و بهشت برین می‌انجامد، و کسانی را که به آنان ایمان آورده‌اند و از آنان پیروی کرده و راهشان را پیموده‌اند به بهشت و رضامندی پروردگار مژده می‌دهند.

- همچنین آنان را از واقع شدن در اسبابی که موجب غضب و عذاب الهی می‌شود برحذر دارند.

- تا با این ابلاغ حجت الهی را بر مردم اقامه کنند، پس به کسی که این حجت رسید بر وی ایمان و پیروی واجب است، و کسی که آن را تکذیب کرد و روی گرداند مستحق عذاب دردناک است، و نزد پروردگار دلیل و حجتی نخواهد داشت.

* مقصد و هدف از فرستادن پیامبران سه چیز است که الله متعال آن را در این آیه بیان فرموده است: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵] «پیامبرانی که مژده‌دهنده و ترساننده بودند، تا بعد از پیامبران دلیل و حجتی برای مردم بر الله باقی نماند».

چون الله متعال هیچ‌کس را در برابر مخالفتی مجازات نمی‌کند تا اینکه بر او حجت را با فرستادن پیامبری قایم نکند طوری که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵]. «و ما عذاب نخواهیم داد مگر اینکه پیامبری را بفرستیم».

* الله متعال بر پیامبران خود تبلیغ روشن و آشکار را واجب نموده که هیچ‌گونه ابهامی در آن وجود ندارد، طوری که می‌فرماید: ﴿فَهَلْ عَلَى الرَّسْلِ إِلَّا الْبَلَّغُ الْمُبِينُ﴾ [النحل: ۳۵]. «پس آیا بر پیامبران جز ابلاغ آشکار (مسئولیت دیگری) هست؟».

* الله متعال گواهی داده است که آنان فریضه‌ای که الله بر عهده‌شان گذاشته بود را ادا کرده‌اند، طوری که می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا] مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۳۸-۴۰] «بر پیامبر در آنچه الله برای او حلال (و مقرر) کرده است؛ هیچ حرجی نیست، این سنت الله است در (باره) کسانی که پیش از این بوده‌اند، و فرمان الله حساب شده و دقیق است * (همان) کسانی که پیام‌های الله را می‌رسانند و از او می‌ترسند و از هیچ‌کس جز او نمی‌ترسند، و الله برای حساب‌گری (اعمال‌شان) کافی است * محمد (ﷺ) پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، و لیکن رسول الله و خاتم پیامبران است، و الله به هرچیز آگاه است». پس الله متعال برای پیامبرانش گواهی داده است که آنان پیام‌های پروردگارش را با شیوه واضح و آشکار تبلیغ نموده‌اند.

از این‌رو الله متعال هر پیامبر را به زبان قومش و از میان خود آن‌ها برگزیده است تا امور دین را به آنها ابلاغ نماید طوری که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [ابراهیم: ۴]. «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر به زبان قومش تا (حقایق را) برای آن‌ها بیان کند، پس الله هرکس را بخواهد گمراه می‌سازد و هرکس را بخواهد هدایت می‌کند، و او پیروزمند حکیم است».

* البته با عظمت‌ترین پیامبران از نگاه بیان، و فصیح‌ترین آنان در زبان، و بهترین آنان از نگاه راه و روش، پیامبر ما محمد (ﷺ) می‌باشد، و این اصلی بزرگ و عظیم از

اصول دین است، و باید به این عقیده باشیم که پیامبر گرامی اسلام ﷺ دین را به طور کامل بیان نموده، بیانی که الله متعال آن را دوست می‌دارد و از آن راضی می‌شود، بیانی که بر مبنای آن حجت اقامه می‌شود، و راه راست واضح می‌گردد پس جز فرد هلاک شده کسی از آن منحرف نمی‌شود.

* و بیان کامل سه امر مربوط به هم، را اقتضا می‌کند:

- امر اول: علم تام و کامل به تمام آنچه بیانش لازم است.

- دوم: نصیحت و امانت داری.

- سوم: فصاحت در منطق و استدلال و تبلیغ رسالت الهی به شیوه نیکو برای کسانی که الله متعال او را به سوی آن‌ها فرستاده است.

* کسی که در این امور سه‌گانه عیبی گرفت پس بدون شک از بیان دین توسط پیامبر ﷺ عیب گرفته است.

* و اگر پرچمداران گروه‌های منحرف این امر را به درستی بفهمند از شر بزرگی سالم می‌مانند و تسلیم به حُسن بیان و کمال نصیحت و کمال فصاحت پیامبر ﷺ می‌شوند و در حدیث پیامبر مرتکب تأویل و تحریف نشده این گمان را در مسایلی که باورکردن آن برایشان گران و دشوار است نمی‌برند که گویا مراد پیامبر آن امور بزرگی که در ظاهر سخنان وی مشاهده می‌شود نبوده است. تا جایی که برخی از آنان تصریح کرده‌اند که ظاهر نصوص مراد نیست و اینکه اگر عقل و نقل در تعارض واقع شوند عقل مقدم شمرده می‌شود، پس به سبب آنچه شیطان برایشان زیبا جلوه داد مرتکب بدعت بزرگ و زشتی شدند.

و اگر برای برخی از آن‌ها شبهه‌ای ایجاد نمی‌شد و یا اینکه به خاطر جهالت در برخی مسایل معذور نمی‌بودند با این اعتقاد و باورهایشان از دین خارج می‌شدند؛ پناه بر الله.

* آنکه ادعا کند که الله متعال پیامبری نفرستاده است، در واقع بر الله گمان سوء نموده است و ادعا نموده که او تعالی بندگان را بدون هیچ هدفی سردرگم رها کرده، آنان را می‌آفریند ولی آنان غیر از او تعالی را عبادت می‌کنند، و او تعالی آن‌ها را بر این عملکردشان تایید می‌کند! پس این شخص کافر است.

الله متعال می فرماید: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ [القيامة: ۳۶]. «آیا انسان گمان می کند که (بی هدف و بدون حساب و جزا) به خود رها می شود؟». و می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ [ص: ۲۷]. «(ما) آسمان و زمین و آنچه میان آن ها است بیهوده نیافریده ایم، این گمان کسانی است که کافر شدند، پس وای بر کسانی که کافر شدند از آتش (دوزخ!)».

و می فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۹۱]. «و آن ها (مقام و عظمت) الله را آن گونه که شایسته است؛ نشناخته اند، که گفتند: الله بر هیچ بشری چیزی را نازل نکرده است». و می فرماید: ﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ [غافر: ۷۰-۷۲]. «کسانی که کتاب (آسمانی) و آنچه پیامبران مان را بدان فرستاده ایم، تکذیب کردند، پس به زودی خواهند دانست. * آنگاه که غلها و زنجیرها در گردن شان خواهد بود، و کشیده می شوند. * در آب جوش، سپس در آتش (جهنم) افروخته می شوند».

- کتاب اسم جنس است و به طور عام تمام کتابها را دربر می گیرد.

- و چیزی که الله متعال به آن پیامبرانش را فرستاده است به معنای شرعی عام آن، دین اسلام می باشد که همانا توحید است.

پس دین پیامبران یکی بوده که عبارت از اسلام است و شریعت های آنان مختلف و متنوع می باشد طوری که در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلَاتٍ، وَأُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى، وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ»^۱ «پیامبران با یکدیگر مثل برادر پدری هستند و مادران شان مختلف و دین شان یکی است» و در روایتی آمده است: «الْأَنْبِيَاءُ أَبْنَاءُ عِلَاتٍ»^۲ «پیامبران فرزندان مادران مختلف هستند».

- و «الإخوة لعلات» یعنی آن ها برادران از یک پدر و از چندین مادر هستند.

۱- صحیح بخاری: ۳۴۴۳ و صحیح مسلم: ۲۳۶۵.

۲- صحیح مسلم: ۲۳۶۵.

* ابن قیم رحمته می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دین انبیا را به خاطر مشارکت تمام آنان در یک نقطه که عبارت از توحید است به پدر واحد تشبیه نموده، که همانا عبادت الله یگانه که شریکی ندارد، و ایمان به او تعالی، ایمان به ملائکه او، کتابهای او و پیامبران او و دیدار او تعالی در آخرت می باشد، و این همان دینی است که الله متعال برای تمامی پیامبرانش آن را تشریح نموده و قانون گذاشته است؛ طوری که می فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشورى: ۱۳]. «دینی را برای شما تشریح کرد، از همان گونه که به نوح توصیه کرده بود، و از آنچه بر تو وحی کرده ایم، و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده ایم که دین را برپا دارید و در آن فرقه فرقه نشوید»؛ امام بخاری رحمته در کتاب صحیح خود گفته است: «باب آنچه که در مورد یکی بودن دین پیامبران آمده» و این حدیث را ذکر نموده که همان دین اسلام است چون الله متعال خبر داده که دین تمام پیامبرانش از نخستین شان نوح علیه السلام تا خاتم آنان که محمد صلی الله علیه و آله می باشد همین دین اسلام است که مانند پدر واحد برای همه می باشد، و اما شرایع و اعمال و اوامری که انجام آن خواسته شده شاید مختلف باشند، پس شرایع آن ها به مانند مداران متعدد هستند.

* و در باب ایمان به پیامبران مسایل بزرگ و عظیمی است که باید طالب علم از آن آگاه باشد.

و مقصود از بیان این موضوع این است که ایمان به پیامبران، اصلی از اصول ایمان می باشد، و اینکه بر تمام ما واجب است که به همه پیامبران ایمان بیاوریم و میان الله و پیامبرانش جدایی قایل نشویم و میان هیچ یک از پیامبران الله متعال فرق نگذاریم که به بعضی ایمان بیاوریم و بعضی را انکار کنیم؛ پس کسی که یکی از پیامبران را تکذیب کرد یقیناً همه را تکذیب نموده چون دعوت آن ها یکی است و آن دین اسلام می باشد و تمام آنان در چیزی که آن را از پروردگارشان خبر می دهند صادق و راستگو هستند پس کسی که یکی از آن ها را تکذیب کرد قطعاً تمام آنان را تکذیب کرده، و کافر است زیرا او نه به الله متعال تسلیم شده و نه به امر او تعالی با تصدیق پیامبرانش تسلیم شده است.

* الله متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٥٢﴾﴾ [النساء: ۱۵۰-۱۵۲]. «همانا کسانی که به الله و پیامبرانش کفر می ورزند و می خواهند میان الله و پیامبرانش جدایی بیندازند؛ و می گویند: به بعضی ایمان می آوریم؛ و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند بین این (و آن) راهی (برای خود) برگزینند. * آن ها در حقیقت کافر هستند، و برای کافران عذاب خوارکننده ای آماده کرده ایم. * و کسانی که به الله و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ یک از آنان جدایی نیفکنند؛ اینان به زودی پاداش شان را (الله) خواهد داد، و الله آمرزنده مهربان است».

* الله متعال بر پیامبر ﷺ و یارانش ثنا گفته و می فرماید: ﴿ءَأَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَأَمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَأَتْ كِتَابَهُ وَكُتِبَ لَهُ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ...﴾ [البقرة: ۲۸۵]. «پیامبر به آنچه از (سوی) پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است، و مؤمنان (نیز) همه به الله و فرشتگان او و کتاب هایش و پیامبرانش ایمان آورده اند. (و گفتند): «میان هیچ یک از پیامبرانش فرق نمی گذاریم».

رکن پنجم: ایمان به روز آخرت

* ایمان به روز آخرت، اصل بزرگی از اصول ایمان است، کسی که به آن کفر بورزد کافر است. این روز به این خاطر روز آخرت نامیده شده است که بعد از آن روزی در دنیا نیست، و در آن روز قیامت برپا می شود، پس کسی که روز آخرت را تکذیب کند قیامت را دروغ پنداشته و زنده شدن بعد از مرگ و حساب و جزا را دروغ می پندارد، درحالی که این ها اصولی بزرگ از اصول ایمان هستند.

* در این اصل بزرگ مسایل عظیمی نهفته است که در کتاب های عقیده شرح داده شده اند، و در این مرحله آنچه مهم است دانستن این مطالب به طور اجمال می باشد.

* از جمله اموری که به ایمان داشتن به روز آخرت مرتبط است:

- ایمان به آنچه که در برزخ؛ آن حیاتی که میان زندگی دنیا و آخرت هست رخ می‌دهد مانند عذاب قبر، و نعمت آن و سوالات دو ملک، طوری که پیامبر ﷺ از آن خبر داده‌اند.

- ایستادن مردم برای پروردگار عالمیان در روزی که حق از باطل جدا می‌شود.

- ایمان به حوض، شفاعت، برپانمودن ترازوهای عدل، پخش و توزیع نامه‌های اعمال، نصب صراط، داخل‌شدن کفار و منافقین و بعضی از مسلمانان، که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند، به آتش دوزخ؛ بیرون آوردن هرکسی که ذره‌ای از ایمان در قلبش باشد از آتش؛ جاودان ماندن کفار و منافقان که مرتکب نفاق اکبر شده‌اند در آتش دوزخ؛ نه عذاب از آن‌ها کم می‌شود و نه از آن خارج خواهند شد؛ پناه بر الله.

- ما ایمان داریم که بهشت حق است، و اینکه الله متعال آن را برای مؤمنان آماده نموده که با رحمت و فضلش داخل آن می‌شوند، و در آن جاودانه می‌مانند، در نعمتی که نه قطع می‌شود و نه کم و نه هم مُکَدَّر.

- و بهشت دارای درجاتی است، و مؤمنان در آنجا بر طبق اعمال‌شان بر یکدیگر فضیلت دارند.

- مؤمنان، پروردگارشان را در میدان‌های قیامت و پس از آنکه داخل بهشت می‌شوند می‌بینند، و دیدار الله متعال والاترین نعمت و بزرگ‌ترین فضیلت و هدف نهایی نزد آن عده مؤمنانی است که دین خود را به الله تعالی خالص گردانیده‌اند، از فضل الله متعال این نعمت را مسئلت داریم.

- و آن‌ها در مشرف شدن به دیدار الله متعال بر حسب قرب و نزدیکی‌شان به الله متعال دارای مراتب و درجاتی هستند.

* مخالفان این اصل عظیم به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- دسته اول: کافرانی که زنده‌شدن بعد از مرگ را تکذیب و انکار می‌کنند، و آنان عبارت هستند از مشرکان عبادت‌کننده نمادها (بت‌ها) و ملحدین، و بعضی فیلسوفان پیشین که گمان می‌بردند تنها ارواح بدون اجساد حشر می‌شوند.

این گروه به این خاطر کافر هستند که امور ضروری دین را انکار کردند، همچنین به سبب تکذیب نمودن آنچه را که الله متعال و پیامبرش ﷺ خبر داده‌اند.

دسته دوم: بدعتی‌ها که بعضی جزئیات را که در روز آخرت می‌باشند انکار کرده‌اند، مانند حوض، شفاعت، نگرستن مؤمنان به پروردگارشان؛ پس آنانی که برایشان احادیث صحیح رسیده و معنا و صحت آن را می‌شناسند سپس آن را تکذیب می‌کنند در این صورت کافر هستند چون با این تکذیب در حقیقت پیامبر ﷺ را تکذیب نموده‌اند.

- و برای کسی که شبهه‌ای پدیدار شد و به سبب آن معنای چیزی را تأویل کرد که مغایر با اجماع سلف صالح و گفتار پیامبر ﷺ بود؛ همچنین مخالف با مقتضای زبان عرب و دلالت آن بود، پس در این صورت چنین شخصی بدعتی گمراه است، اما به خاطر شبهه‌ای که بر او وارد شده کافر شمرده نمی‌شود زیرا قصد تکذیب پیامبر ﷺ را نداشته است، اما باید یادآور شد که به خاطر دچار شدنش در این بدعت در خطر بزرگی قرار گرفته است.

رکن ششم: ایمان به تقدیر

* ایمان به قدر یا تقدیر اصل بزرگی از اصول ایمان می‌باشد، و قدر همان تقدیر الله متعال برای هر چیز است، به این معنا که الله متعال به آن تقدیر دانا و آگاه بوده و آن را در لوح محفوظ نوشته و با مشیت و اراده او تعالی واقع می‌شود و اینکه تمام مخلوقات او تعالی دارای تقدیر و قدر می‌باشند.

طوری که می‌فرماید: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹]. «بی‌گمان ما هر چیزی را به اندازه مقرر آفریده‌ایم».

و می‌فرماید: ﴿وَوَخَّلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَعَدَرَهُ وَتَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲]. «و همه چیز را آفرید، پس اندازه هر چیز را چنان که می‌باید؛ معین کرده است».

و می‌فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ [الرعد: ۸]. «و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد».

و می‌فرماید: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ [الطلاق: ۳]. «مسلماً الله برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است».

ایمان به تقدیر چهار مرتبه را دربر می‌گیرد، و ایمان بنده به آن کامل نمی‌شود مگر با تحقق این مراتب چهارگانه:

مرتبه اول: ایمان داشتن به علم ازلی الله متعال که بر هر چیز احاطه دارد. چنانکه می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۷۵﴾﴾ [الأنفال: ۷۵]. «و همانا الله به همه چیز دانا است».

مرتبه دوم: ایمان به اینکه الله متعال همه چیز را در لوح محفوظ نوشته است، و نوشتن از دلایل علم الله تعالی است. طوری که می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۵۹﴾﴾ [الأنعام: ۵۹]. «و کلیدهای غیب نزد او است؛ و جز او کسی آن‌ها را نمی‌داند، آنچه را در خشکی و دریا است می‌داند، و هیچ برگگی (از درختی) نمی‌افتد؛ مگر اینکه آن را می‌داند، و نه هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و نه هیچ تر و خشکی (وجود دارد) مگر اینکه در کتابی آشکار (لوح محفوظ) ثبت است».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۶۱﴾﴾ [یونس: ۶۱]. «و نمی‌باشی (تو ای انسان) در هیچ حالتی و تلاوت نمی‌کنی هیچ آیه‌ای از قرآن را و هیچ کاری نمی‌کنید مگر اینکه ما بر شما گواه هستیم وقتی به آن کار آغاز می‌کنید. و به اندازه ذره‌ای در زمین و آسمان از پروردگارت پنهان نمی‌ماند، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر از آن مگر اینکه در کتابی روشن (لوح محفوظ) نوشته شده است».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۶۱﴾﴾ [هود: ۶۱]. «و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست؛ مگر اینکه روزی‌اش بر (عهده) الله است، و (او) قرارگاه و مکان دفنش را می‌داند، همه این‌ها در کتابی روشن (ثبت) است».

و می فرماید: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحج: ۷۰]. «آیا ندانسته‌ای که الله آنچه را در آسمان و زمین است می داند؟! بی گمان (همه) این‌ها در کتابی (ثبت) است، مسلماً این بر الله آسان است».

و می فرماید: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَيْرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾ [الأنعام: ۳۸]. «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می کند، مگر اینکه امت‌هایی مانند شما هستند، ما در کتاب (لوح محفوظ) هیچ چیز را فروگذار نکردیم، سپس به سوی پروردگارشان محشور می گردند».

* و در صحیح بخاری و دیگر منابع حدیثی از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت است که مردمانی از اهل یمن به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: نزد شما آمده‌ایم تا از دین آگاه شویم و از اولین امر که چه بوده از شما بپرسیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ قَبْلَهُ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، ثُمَّ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ»^۱ «الله متعال بود و قبل از او چیزی نبود، و عرش او بر آب بود، سپس آسمان‌ها و زمین را آفرید، و همه چیز را در لوح محفوظ نوشته است».

ذکر در حدیث به معنای لوح محفوظ است و مراد این فرموده الله متعال نیز همان می باشد: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۵]. «و به راستی بعد از ذکر در زبور نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد».

مرتبه سوم: ایمان داشتن به مشیت و اراده الله متعال، اینکه هیچ چیزی صورت نمی گیرد و اجرا نمی شود مگر چیزی را که الله متعال بخواهد، پس هرچه الله متعال خواست همان می شود، و آنچه نخواهد نمی شود، از این رو می فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [الإنسان: ۳۰]. «و شما چیزی را نمی خواهید مگر این که الله بخواهد».

و می فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ﴾ [الأنعام: ۳۵]. «و اگر الله بخواهد

آن‌ها را بر هدایت گرد می‌آورد». و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ﴾ [الأنعام: ۱۱۲]. «و اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند»، و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۰۰]. «و هیچ‌کس جز به فرمان الله نمی‌تواند؛ ایمان بیاورد». و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ [الحج: ۱۸]. «بی‌گمان الله هرچه بخواهد، می‌کند» و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ [الحج: ۱۴]. «مسلماً الله آنچه را می‌خواهد، انجام می‌دهد». و می‌فرماید: ﴿يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ [النور: ۴۵]. «الله هرچه را بخواهد می‌آفریند».

و دلایل مشیت در قرآن کریم و سنت نبوی بسیار زیاد است.

- مشیت، اراده کونی می‌باشد و هرگاه اراده در قرآن و سنت به طور مطلق ذکر شود مراد از آن اراده کونی است که مرادف به مشیت می‌باشد، و گاهی به طور مطلق ذکر می‌شود ولی مراد از آن اراده شرعی می‌باشد که عبارت از امر و نهی است.

* اراده کونی حتما نافذشدنی است زیرا آنچه الله متعال بخواهد می‌شود و آنچه نخواهد نمی‌شود.

و اما اراده شرعی که همانا امر و نهی می‌باشد شاید بندگان آن را انجام بدهند و شاید هم انجام ندهند و آن معیار ابتلا و امتحان می‌باشد.

* و اگر الله می‌خواست تمام بندگان را مؤمن و فرمانبردار بگرداند این کار را می‌توانست، و اگر می‌خواست تمام آنان را نافرمانان بگرداند نیز این کار را می‌توانست، اما او تعالی بندگان را با امر و نهی مورد امتحان قرار داد و برای آنان قدرت و اختیار داد، پس کسی که به اختیار و توان خود فرمان الله برد مورد اجر و ثواب الله متعال قرار می‌گیرد و کسی که به قدرت و اختیار خود نافرمانی الله متعال را کرد سزاوار عذاب می‌گردد.

مرتبه چهارم: ایمان به اینکه الله متعال خالق و آفریدگار همه چیز است، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الزمر: ۶۲] «الله آفریدگار همه چیز است». و می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الصفات: ۹۶] «در حالی که الله شما را و آنچه را که انجام می‌دهید (و می‌سازید) آفریده است؟!» پس معنای قَدَر یا تقدیر، این مراتب چهارگانه فوق را دربر می‌گیرد.

الله متعال خالق و آفریدگار همه چیز است، و غیر او تعالی مخلوق هستند، و نام‌های الله متعال و صفات و افعال او تعالی مخلوق نیستند، و هر چیزی غیر الله متعال مخلوق بوده برای او تعالی خلق و امر تعلق می‌گیرد. طوری که می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف: ۵۴]. «آگاه باشید که آفرینش و فرمانروایی از آن او است». از این رو قرآن غیر مخلوق است؛ زیرا کلام الله است، و کلام الله غیر مخلوق می‌باشد.

* تقدیر هیچگاه با شرع در تعارض نیست، و بنده در حقیقت مکلف بوده دارای قدرت و اراده می‌باشد و با اختیار خود اطاعت و نافرمانی می‌کند. بنده دارای قدرتی است که وی را قادر به انجام هر آنچه می‌تواند می‌گرداند و بنده به چیزی مکلف شده که در توان و قدرت او است طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶] «پس تا (جایی که) می‌توانید از الله بترسید».

آنچه بسیاری از اشکالات و سردرگمی‌هایی که گمراهان از جمله مشرکان و بدعتی‌ها در آن واقع شده‌اند را دور می‌سازد این است که بنده معانی اسمای حسناى الله متعال را بداند، و آثار و نتایج آن در خلق و امر را درک کرده و بفهمد؛ چون فهم اسمای حسناى الله متعال در بسیاری از موارد بنده را از گمراهی که گمراهان در آن فرو رفته‌اند مصون و محفوظ نگه می‌دارد.

* پس کسی که ایمان آورد که الله متعال معبود، و دود (بسیار مهربان)، حمید (ستایش‌شده) و عادل است و به اندازه ذره‌ای بر کسی ظلم نمی‌کند، و اگر نیکی‌ای باشد آن را چند برابر می‌سازد و از نزد خود اجر عظیم نصیب می‌کند؛ پس برای او گمراهی گروه جبریه آشکار می‌شود که گمان می‌برند که نافرمانان در نافرمانی و عصیان‌شان مجبور هستند.

* و کسی که ایمان آورد که الله متعال علیم (بسیار دانا)، قدیر (توانا) و ملک الحق (پادشاه برحق) است و او تعالی آفریدگار تمام چیزها است و او تعالی آنچه را بخواهد انجام می‌دهد و او تعالی حکیم (با حکمت) بصیر (بینا) است، با رحمت و فضلش بنده را مورد هدایت و پاداش قرار می‌دهد، و با حکمت و عدلش وی را گمراه می‌سازد، و کسی را که مستحق عذاب است مجازات می‌کند؛ برای او گمراهی گروه قدریه در این مسئله آشکار می‌گردد.

الله متعال برای قضا و قدر خیر، اسبابی قرار داده که هرگاه کسی آن را انجام داد به خاطر آن با قضای خیر به او پاداش می‌دهد، و برای قضای شر نیز اسبابی قرار داده است که هرگاه کسی آن را انجام داد در معرض قضای شر قرار می‌گیرد. پناه بر الله؛ طوری که برای توفیق دادن و یاری نکردن اسبابی قرار داده و آن را در قرآن کریم و پیامبر ﷺ آن را در سنت خود بیان نموده‌اند همانند راهی است که شب آن مانند روز آن واضح و آشکار است، و کسی جز هلاک‌شده گمراه از آن راه منحرف نمی‌شود.

* پس کسی که به قرآن و سنت تمسک جوید و به الله متعال پناه برد و به او تعالی متوسل شود به راه راست هدایت می‌شود، و کسی که اعراض نموده از روی خصومت و اعتراض در تقدیر و سرنوشتش تعمق ورزد و کنجکاوی کند در لبه‌ای از هلاکت قرار می‌گیرد، و با این کنجکاوی جز سرگشتگی و گمراهی را در خویشتن نمی‌افزاید.

* پس یقین و آرامش و علم نافع و بصیرت و دانایی جز با تسلیم‌شدن و ایمان‌داشتن به او تعالی و داشتن گمان نیک به ذات او تعالی و رضایت به اینکه او تعالی رب همه چیز است و اینکه محمد ﷺ فرستاده او است و اینکه اسلام دین حق است به ارمغان نمی‌آید.

* پس کسی که چنین بود طعم و لذت ایمان را می‌چشد و در این مسئله و در باب تقدیر و ... به راه راست هدایت می‌شود.

و بدان که مخالفان در باب ایمان به تقدیر چند دسته هستند:

- دسته اول: منکران تقدیر به طور کلی؛ در این دسته گروه‌هایی از مشرکان که در زمان پیامبر ﷺ بودند قرار دارند، همچنین غالیان گروه قدریه، که علم پروردگار به افعال بندگان را قبل از انجام آن منکر شدند، و آن‌ها پیروان مَعْبَدِ جَهَنی هستند، البته این گروه کافر هستند و در اواخر عهد صحابه ﷺ ظهور کردند، و وقتی برای عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از آن‌ها یاد کردند؛ سبب شد که حدیث طویل جبریل را بازگو نماید.

- در صحیح مسلم و ... از یحیی بن یَعْمَر روایت است که گفت: مَعْبَدِ جَهَنی اولین کسی بود که در شهر بصره راجع به تقدیر حرف زد؛ پس من و حُمَید بن عبدالرحمن به ادای حج یا عمره رفتیم؛ گفتیم: کاش با یکی از یاران پیامبر ﷺ ملاقات کنیم و از او

در مورد آنچه این‌ها از تقدیر می‌گویند بپرسیم؛ بالاخره توفیق دیدار عبدالله بن عمر رضی الله عنهما را یافتیم که در حال ورود به مسجد بود، بلافاصله من و دوستم خود را در کنارش رساندیم یکی در پهلوی راست و دیگری در پهلوی چپ او؛ به گمانم، دوستم آغاز سخن گفتن را به من موکول کرد؛ پس گفتم: ای ابا عبدالرحمن در میان ما مردمی ظهور کرده‌اند که قرآن را تلاوت می‌کنند و در علم بی‌بضاعت هستند - و بعضی از حالات‌شان را ذکر کرد- و آنان گمان می‌برند که اصلاً تقدیری نبوده و تقدیر چیزی جدید است؛ فرمود: اگر آن‌ها را دیدید به آن‌ها خبر بدهید که من از آن‌ها بیزارم و آن‌ها از من بیزار هستند، و سوگند به ذاتی که عبدالله بن عمر به او سوگند یاد می‌کند اگر نزد یکی از آن‌ها مانند کوه احد طلا باشد و آن را (در راه الله) انفاق کند الله تعالی از وی نمی‌پذیرد تا به تقدیر ایمان نیاورد.

- سپس فرمود: پدرم عمر بن خطاب رضی الله عنه برایم گفت: «در حالی که ما خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم ناگهان مردی بر ما ظاهر شد که لباس‌هایش به شدت سفید و موهایش شدیداً سیاه بود، هیچ نشانه‌ای از آثار سفر بر او دیده نمی‌شد و کسی از ما هم او را نمی‌شناخت جلو پیامبر صلی الله علیه و آله همان‌گونه که پیامبر نشسته بود دو زانو نشست و زانوهایش را به زانوهای پیامبر صلی الله علیه و آله چسباند و دست‌هایش را بر ران‌های خودش گذاشت و گفت: «يَا مُحَمَّدَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْإِسْلَامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَتَقِيمَ الصَّلَاةَ وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ وَتَصُومَ رَمَضَانَ وَتَحُجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: فَعَجِبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ، قَالَ: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْمِنَ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ، قَالَ: صَدَقْتَ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ، قَالَ: أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ، قَالَ: مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ أَمَارَتِهَا، قَالَ: أَنْ تَلِدَ الْأُمُّهُ رَبَّتَهَا وَأَنَّ تَرَى الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّيْءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ، قَالَ: ثُمَّ انْطَلَقَ فَلَبِثْتُ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَمْرُ أَتَدْرِي مِنَ السَّائِلِ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دِينَكُمْ»^۱. «ای محمد از اسلام مرا خبر ده؟ فرمود: اسلام آن است که گواهی دهی که هیچ معبود برحق جز الله

یگانه وجود ندارد و اینکه محمد فرستاده الله است، و نماز را برپا داری و زکات بپردازی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی داشتی حج بیت الله کنی. گفت: راست گفتی، تعجب کردیم که چگونه هم از ایشان می پرسد و هم تصدیق می کند، گفت: پس مرا از ایمان خبر ده؟ فرمود: اینکه به الله و فرشتگان و کتابها و رسولانش و به روز قیامت و به تقدیر اعم از خیر و شر آن ایمان و باور داشته باشی، گفت: پس مرا از احسان خبر ده؟ فرمود: اینکه الله را طوری عبادت کنی که گویا او را می بینی چون اگر تو او را نمی بینی او قطعاً تو را می بیند، گفت: پس از قیامت مرا خبر ده؟ فرمود: در این باره سؤال شونده از سؤال کننده بیشتر نمی داند، گفت: پس از نشانه های آن مرا خبر ده؟ فرمود: اینکه کنیز ارباب خودش را بزاید، و اینکه ببینی چوپان های تنگدست با پای لخت و عریان در ساختمانها بر یکدیگر فخر می ورزند، راوی می گوید: آنگاه راهش را گرفت و رفت، ما اندکی درنگ کردیم آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: ای عمر، آیا می دانید سؤال کننده چه کسی بود؟ گفتیم: الله و رسولش داننا تر هستند. فرمود: این جبریل بود آمد تا امر دین تان را به شما بیاموزاند».

- از برخی علمای سلف نقل شده است که گفته اند: با قَدْرِیه (منکران تقدیر) به وسیله علم مناظره کنید، زیرا اگر به تقدیر اقرار کنند شکست خورده اند و اگر از آن منکر شوند کافر می شوند.

- دسته دوم: مجادله کنندگان و معترضان؛ امام اینها ابلیس لَعْنَةُ اللَّهِ می باشد، و در مجادله و دشمنی با الله متعال در مورد تقدیر، گروه هایی از مشرکان و زندیقها و برخی از اهل بدعت مشغول شده اند.

و شاید هم در این گونه موارد مسلمانان نافرمان نیز گرفتار شوند که در این مجادله و منازعه خطر بزرگی متوجه شان خواهد بود؛ از این رو بر مسلمان واجب است که به تقدیر، ایمان داشته و به الله متعال تسلیم گردد.

- و ابن قیم رحمته الله علیه چه زیبا می گوید: بیشتر مردم؛ بلکه تمام شان، جز کسی که الله متعال او را نجات داده، در مورد الله تعالی به ناحق گمان بد دارند، اغلب بنی آدم معتقد هستند که حق شان کامل برایشان نرسیده، و کم نصیب هستند و اینکه او سزاوار بیشتر از آنچه الله متعال به او داده می باشد، و زبان حالش می گوید: پروردگارم بر من ظلم کرد، مانع آنچه مستحق آن بودم شد، و نفس او بر این امر بر او شهادت

می‌دهد، و او با زبانش آن را منکر می‌شود و جرأت صراحت آن را نمی‌کند، و کسی که در نفس خود جستجو کند و در شناخت نیت و اسرار و آنچه در نفس پنهان می‌کند وارد شود، این‌ها را در نفس خود درمی‌یابد که چگونه در درون وی مخفی است مانند مخفی بودن آتش در چخماق، هرگاه بخواهی قوت آتش چخماق را بدانی، آن را به هم بزن و روشن کن، آنگاه جرقه آن تو را از آنچه در چخماق است خبر می‌دهد. و اگر بخواهی کسی را مورد بازرسی و معاینه قرار دهی، خواهی دید که تقدیر را سرزنش و ملامت می‌کند، و برخلاف آنچه بر او گذشته ابراز نظر می‌کند، و می‌گوید: اگر چنین و چنان می‌بود، و آرزو می‌کند که سختی‌ها از او کاسته و نعمت‌ها بر وی افزوده شود! پس نفس خود را جستجو کن که آیا تو از آن سالم هستی یا نه؟

فَإِنْ تَنُجُ مِنْهَا تَنُجُ مِنْ ذِي عَظِيمَةٍ وَإِلَّا فَأِنِّي لَا إِخْلُوكَ نَاجِيًا

و در ادامه افزود: پس شخص عاقلی که خیرخواه خویشتن است باید به این موضوع اعتنا ورزد، و همیشه باید از گمان‌های بدی که نسبت به پروردگار داشته به الله متعال توبه کند و از او تعالی مغفرت و آمرزش بخواهد، و گمان بد را باید به نفس خود ببرد که پناهگاه و منبع تمام زشتی‌ها، و بر جهل و ظلم استوار است، پس این نفس سزاوارتر است که مورد گمان بد قرار گیرد از اینکه داورترین داوران و دادگترین دادگران و مهربان‌ترین مهربانان و غنی و ستوده مورد گمان بد قرار گیرد، ذاتی که از بی‌نیازی کامل برخوردار است و سزاوار همه حمد و ثنا و ستایش و صفت نیک است، و دارای حکمت کامل و از هرگونه زشتی در ذات و صفات و افعال و نام‌هایش پاک و منزّه است، ذات و صفات و افعال او از کمال مطلق برخوردار است، بلکه همه آن حکمت، مصلحت، رحمت و عدل است و تمام نام‌های او تعالی منزّه و پاک است.

دسته سوم: کسانی که در باب مشیت الهی گمراه شدند آن‌ها دو گروه از فرقه‌های گمراه را تشکیل می‌دهند:

گروه اول: قَدْرِيه (منکران تقدیر) و مشهورترین آن‌ها گروه معتزله و متأخرین شیعه هستند.

گروه دوم: جَبْرِيه و مشهورترین آن‌ها گروه اشاعره و ماتریدیه هستند.

* آنچه در باب تقدیر از آن نهی صورت گرفته، فرورفتن در علت و انگیزه‌جویی افعال الله ﷻ بدون علم است؛ پس کسی که در این باب عظیم بدون علم حرف زد با

خطر گمراهی مواجه می‌شود، و این منشا و اساس گمراهی گروه‌هایی است که در این اصل بزرگ به بیراهه رفتند، طوری که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته در قصیده تائیه خود گفته است:

وَأَضَلُّ ضَلَالِ الْخَلْقِ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ هُوَ الْخَوْضُ فِي فِعْلِ الْإِلَهِ بِعَلَّةٍ
فَأَيُّهُمْ لَمْ يَفْهَمُوا حِكْمَةَ لَهُ فَصَارُوا عَلَى نَوْعٍ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ

ترجمه: اصل گمراهی مردم از هر فرقه غوطه‌ورشدن در افعال پروردگار به منظور علت‌یابی آن است. چون آن‌ها حکمت پروردگار را نفهمیدند پس در نوعی از جاهلیت گرفتار شدند.

این بود بیان مطلب، و الله تعالی والاتر و داناتر و داورتر است و صلی الله علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه وسلم.

درس چهاردهم: مرتبه احسان (۲/۱)

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه می گوید: (مرتبه سوم دین احسان می باشد که یک رکن دارد، و آن اینکه الله را طوری عبادت کنی که گویا او را می بینی، چون اگر تو او را نمی بینی یقیناً او تو را می بیند).

عناصر درس:

- * بیان معنای احسان.
- * میزان احسان.
- * فضیلت احسان.
- * درجات احسان.
- * ویژگی های احسان در عبادات.
 - احسان در وضوگرفتن.
 - احسان در نماز.
 - احسان در نفقه.
 - احسان در جهاد در راه الله متعال.

بیان معنای احسان

قول شیخ رحمته الله علیه: «مرتبه سوم دین احسان است که فقط یک رکن دارد، و آن اینکه الله را طوری عبادت کنی که گویا او را می بینی، چون اگر تو او را نمی بینی یقیناً او تو را می بیند».

• سومین مرتبه دین مرتبه احسان است.

پیامبر ﷺ احسان را چنین تفسیر نموده‌اند: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۱ «اینکه الله را طوری عبادت کنی که گویا او را می‌بینی، چون اگر تو او را نمی‌بینی یقیناً او تو را می‌بیند».

پیامبر ﷺ در این عبارت کوتاه، آنچنان لوازم و آثار احسان را جمع کرده که برای شخص عاقل در شناخت معنای احسان که الله متعال آن را دوست می‌دارد، کفایت می‌کند.

امام نووی رحمته می‌گوید: قول پیامبر ﷺ: «احسان آن است که الله را طوری عبادت کنی که گویا او را می‌بینی، چون اگر تو او را نمی‌بینی یقیناً او تو را می‌بیند» از جمله سخنان جامع و پُرباری است که به پیامبر ﷺ داده شده است، زیرا اگر فرض کنیم یکی از ما عبادتی را انجام می‌دهد که او در آن پروردگارش را می‌بیند وی در چنین حالتی به تمام آنچه که در توانش است از فروتنی و تواضع، نیک‌روشی و یکجاسازی ظاهر با باطن اعتنا می‌ورزد تا این عبادت به بهترین شیوه انجام شود؛ پیامبر ﷺ فرمود: عبادت الله متعال را در تمامی حالات مانند اینکه در حال عیان باشی انجام بده؛ چون بنده می‌داند که الله تعالی بر او اطلاع کامل دارد؛ از این‌رو در چنین حالتی اقدام به تقصیر و کوتاهی نمی‌کند زیرا می‌داند که الله متعال از حال او آگاه است و او را می‌بیند، و این معنا وجود دارد با وجود اینکه بنده پروردگارش را نمی‌بیند، پس باید برطبق مقتضای آن عمل کند؛ و مقصود از این سخن تشویق بر اخلاص داشتن در عبادت است و اینکه بنده ناظر بودن الله متعال را در تحقق فروتنی و تواضع و ... در نظر بگیرد، و حتی اهل حقیقت این‌گونه حالت را برای احترام و حیا به هنگام حضور در مجالس صالحان مندوب دانسته‌اند تا مانعی باشد از واقع شدن در کوتاهی و تقصیر در چنین مجالسی؛ پس چطور خواهد بود حال کسی که الله متعال همواره از نهان و آشکار وی مطلع است».

مراد از احسان در اینجا احسان در عبادت الله متعال می‌باشد، و نیز احسانی را شامل می‌شود که الله متعال احسان کردن به آن‌ها را دستور داده است چه این دستور

۱- صحیح بخاری: ۵۰ و ۴۷۷۷ و صحیح مسلم: ۸.

دستوری واجب باشد یا برای تشویق و ترغیب باشد؛ زیرا کسی که آن را برای تقرب جستن به الله متعال انجام می‌دهد وی با این احسان عبادتگر الله شمرده می‌شود.

پس احسان در عبادت الله متعال تمامی معانی احسان را دربر گرفته و بالاترین مقامات عبادت می‌باشد؛ به طوری که در مقام اول اسلام، در مقام دوم ایمان و در مقام سوم احسان قرار دارد.

و اگر احسان به طور مطلق مورد ثنا و مدح قرار گیرد پس شامل هر چیزی می‌شود که الله متعال با احسان در آن، مورد عبادت قرار می‌گیرد. پس احسان در عباداتی که نفع آن به خود عبادت‌کننده می‌رسد مانند نماز و روزه و نیز در عباداتی که نفع آن به خود عابد و به دیگران می‌رسد مانند زکات و همچنین در تعامل با مردم وجود دارد.

و احسان ضد بد رفتاری می‌باشد و در زبان عربی بر دو معنا اطلاق می‌شود:

- معنای اول: دقت و درستی.

- معنای دوم: برتری و فزونی.

الله متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ [السجدة: ۷] «(همان) کسی که هر چه را آفرید به نیکوترین (وجه) آفرید». و احسان را این فرموده الله متعال تفسیر می‌کند: ﴿صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [النمل: ۸۸] «(این) صنع (و آفرینش) الله است که هر چیزی را محکم (و استوار) ساخته است، بی‌گمان او از آنچه انجام می‌دهید؛ با خبر است».

أتقن در تفسیر علمای سلف به معنای محکم و استوار و بهتر و برابر و معتمد و مطمئن آمده که تمام این‌ها معانی نزدیک به هم هستند.

• و فرموده او تعالی: ﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى﴾ [الأعلى: ۲] «(همان) ذاتی که آفرید پس درست و استوار ساخت».

و فرموده او تعالی: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [التین: ۴] «یقیناً ما انسان را در بهترین صورت (و هیئت) آفریدیم». تقویم در این آیه به اجماع مفسران به معنای اصلاح و برابری مخلوق است طوری که در این فرموده الله متعال آمده است:

﴿الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّنَكَ فَعَدَّلَكَ﴾ [الانفطار: ۷] «آن که تو را آفرید، آنگاه شکل و اعضایت را تمام کرد سپس معتدل گرداند».

در قرائت‌های هفتگانه با تخفیف و تشدید خوانده شده است ﴿فَعَدَّلَكَ﴾.

* حارث بن جَحْدَر حَضْرَمِي در وصف گله‌ای از بزهای کوهی چنین گفته است:

حِمَاشِ الشَّوَى نُجَلِ العِيُونِ سَوَانِيٍّ مِنْ البَقْلِ حُورٍ أَحْسَنَ الخَلْقِ خَالِقُهُ

و می‌گویند: فلان به بهترین شیوه عمل کرده هرگاه آن عمل را به خوبی و به وجه احسن انجام بدهد، و از علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه نقل شده که گفته است: «ارزش هر انسان در چیزی است که آن را به خوبی انجام دهد».

و کسی که عملی را به خوبی و درستی انجام می‌دهد او کسی است که آن را به بهترین وجه انجام داده، و این وصفی است که بر هر دو معنا صدق می‌کند و هرگاه عمل با دقت باشد هیچ‌گونه زشتی و قباحتی در آن نیست، و در آن معنای کامل بودن و تمام بودن علاوه بر قدر واجب در آن وجود دارد.

پس کسی که عبادتی را به همان مقدار واجب و بدون هیچ‌گونه کمی و کاستی در آن عملی می‌کند، چنین شخصی مسلماً آن را به خوبی انجام داده، و کسی که آداب و مستحبات آن را نیز کامل می‌کند پس وی محسن بوده و از فرد قبلی احسان را بیشتر رعایت کرده است.

و این نشانگر آن است که مردم در احسان کردن بر یکدیگر برتری و افضلیت دارند، پس ممکن است عملکردی از عملکرد دیگر و عبادت‌کردنی از عبادت‌کردن دیگر بهتر باشد.

میزان احسان

مدار احسان در هر عبادت بر دو امر می‌چرخد:

- اول: اخلاص برای الله متعال، به طوری که شخص عبادت را چنان ادا کند که گویا الله متعال را می‌بیند و اگر نمی‌بیند مسلماً الله متعال او را می‌بیند.

- دوم: متابعت و پیروی از رهنمودها و فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله در ادای آن عبادت بدون افراط و تفریط.

و این دو امر در هر عبادت و معامله نظر به شرایط آن می‌باشد.

روش پیامبر ﷺ بهترین روش است، کسی که از آن تجاوز کند غالی بوده و فرد محسن نیست، و کسی که در آن کوتاهی کند نیز فرد روی گردان و غیر محسن خواهد بود، پس پیروی و متابعت از راه و روش پیامبر ﷺ بنده را از غلو و کوتاهی محفوظ می‌دارد.

نواقض احسان در عبادت عبارت است از: شرک، بدعت، غلو و تفریط.

پس مشرکی که در عبادت الله تعالی مرتکب شرک اکبر یا اصغر می‌شود، در عبادت خویش غیر محسن است، بلکه وی در نهایت بدرفتاری قرار دارد. بدعتی نیز محسن نیست، همچنین غلات و افراطی‌ها محسن نیستند، و افراد مقصر و سهل‌انگار نیز محسن نیستند، ایشان همه در عملکردهای خود محسن نمی‌باشند.

- الله متعال در مورد مشرکان فرموده است: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳] «و ما به سراغ هرگونه عملی که انجام داده‌اند می‌رویم، پس آن را (چون) غبار پراکنده (در هوا) قرار می‌دهیم».

- از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر ﷺ در مورد بدعتی‌ها فرمود: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^۱ [متفق علیه] «کسی که عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نباشد، مردود است».

- و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ درباره غالیان فرمود: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ، هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ، هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ»^۲ «تکلف‌کنندگان و افراط‌کاران هلاک شدند، تکلف‌کنندگان و افراط‌کاران هلاک شدند، تکلف‌کنندگان و افراط‌کاران هلاک شدند» [به روایت مسلم]. (المتنطعون یعنی افراطی‌ها، کسانی که بی‌مورد سختگیری کرده و در گفتار و کردارشان غلو می‌نمایند).

- پیامبر ﷺ به فردی که نمازش را درست و با آرامش ادا نکرد امر فرمود تا دوباره

۱- صحیح بخاری: (۶۹/۳) و (۱۰۷/۹) و صحیح مسلم: ۱۷۱۸.

۲- صحیح مسلم: ۲۶۷۰.

نماز بخواند: «إِرْجِعْ فَصَلِّ، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ»^۱ «برگرد و دوباره نماز بخوان زیرا تو نماز نخوانده‌ای».

مؤمنان نظر به اخلاص و حُسن پیروی‌شان، در انجام اعمالی که به احسان تعلق دارد بر یکدیگر برتری و افضلیت دارند.

فضیلت احسان

احسان اعلی‌ترین مراتب دین اسلام است، و از والاترین اهداف سالکان می‌باشد و ثواب آن از بهترین ثوابها در دنیا و آخرت به شمار می‌رود. محسنان محبوب‌ترین مردم نزد الله متعال بوده و با قرارگرفتن‌شان در رحمت و فضل و برکات الله متعال خوشبخت‌ترین مردم هستند.

از بعضی علمای سلف در بیان فضیلت برخی از محسنان نقل شده است که آنان نه با کثرت نماز و روزه‌شان بلکه با چیزی که در قلب‌هایشان جای گرفته بود از دیگران سبقت گرفته‌بودند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ [الملک: ۲] «(همان) ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک از شما بهترین عملکرد را دارد، و او پیروزمند بخشنده است». و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [هود: ۷] «و او ذاتی هست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، و عرش او بر آب بود، تا شما را بیازماید که کدامیک از شما بهترین عملکرد را دارد». و می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الکهف: ۷] «ما آنچه که روی زمین است، زینت آن قرار داده‌ایم، تا آن‌ها را بیازماییم که کدام‌شان بهترین عملکرد را دارد».

الله متعال هدف از آفرینش مردم را بیان نموده است و آن این که ما را امتحان می‌کند که کدامیک از ما بهترین عملکرد را دارد، و این هدف خاص‌تر از محض عبادت است.

۱- صحیح بخاری: ۷۵۷ و ۷۹۳ و ۶۲۵۱ و ۶۶۶۷ و صحیح مسلم: ۳۹۷.

فُضِّلَ بِنِ عِيَاضٍ مِي گويد: ﴿أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ خالص تر آن و درست تر و دقيق تر آن، و مِي گويد: «عمل تا خالص و درست نباشد قبول نمي شود، خالص يعني خاص براي الله متعال باشد، و درست يعني بر طبق سنت رسول الله باشد».

از بنده خواسته شده تا در کارهايش محسن باشد؛ چون كثرت عمل بدون احسان محنت و بلا است، و الله متعال عمل كم و نيكو را، نسبت به عملي كه زياد است ولي نيكو نيست، مِي پسندد.

ابن قيم رحمته فرموده است:

وَاللّٰهُ لَا يَرْضَىٰ بِكَثْرَةِ فِعْلِنَا لَكِنُّ بِأَحْسَنِهِ مَعَ الْإِيمَانِ
فَالْعَارِفُونَ مُرَادُهُمْ إِحْسَانَهُ وَالْجَاهِلُونَ عَمُوا عَنِ الْإِحْسَانِ

يعني: «الله متعال با كثرت عمل از ما راضي نمي گردد... ليكن با بهترين عمل كرد كه با ايمان همراه باشد».

قصد و مراد عارفان احسان عمل بود... و جاهلان از احسان ناينا گشته اند

از بزرگترين فضيلت هاي احسان اين است كه الله متعال محسنان را دوست مِي دارد، طوري كه اين دوستي در پنج موضع قرآن كريم ذكر شده است، و اين عملي است كه ذكر آن در قرآن كريم همراه با محبت الهي از هر چيز ديگر بيشتر تكرر شده است.

و همچنين در پنج موضع ديگري از قرآن، الله متعال فرموده است كه اجر محسنان را ضايع نمي كند.

و از فضيلت هاي احسان اين فرموده متعال است: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶] «همانا رحمت الله به نيكوکاران نزديك است». و اين فرموده او تعالي: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ﴾ [الرحمن: ۶۰] «آيا پاداش نيكي جز نيكي است؟!»، و اين فرموده او تعالي: ﴿وَيَجْزِي الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ﴾ [النجم: ۳۱] «و كساني را كه نيكوكاري كردند با (بهشت) نيكو پاداش دهد». و اين فرموده او تعالي: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ [يونس: ۲۶] «براي كساني كه نيكي كردند، پاداش

نیک (بهشت) است و افزون بر آن (رؤیت باری تعالی است)». «زیادة» در این آیه به دیدار الله متعال تفسیر شده است، و این آخرین امید بنده و نیکوترین پاداش برایش است. اما اجر و پاداش عاجلی که الله متعال به محسنان در دنیا وعده داده و فراهم نموده است در دو موضع از قرآن کریم ذکر شده است: ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ﴾ [النحل: ۳۰] «برای کسانی که نیکی کردند، در این دنیا نیکی است».

درجات احسان

احسان از لحاظ حکم دو درجه دارد:

* **درجه اول: احسان واجب**، و آن ادای عبادت به قدر لازم آن است که با اخلاص و با پیروی از سنت پیامبر ﷺ بدون غلو و کوتاهی انجام شود؛ پس کسی که عبادت را با این وصف ادا کرد او محسنی است که مقدار واجب احسان را در عبادت ادا کرده است.

و کسی که این مقدار از احسان را در عبادتش رعایت نکند بر خویشتن ظلم نموده است، الله متعال مردم را به دو گروه تقسیم نموده که گروهی سومی ندارد، محسن (نیکوکار)، و فردی که آشکارا بر خود ظلم می‌کند، طوری که الله متعال در مورد خلیل خود ابراهیم علیه السلام فرموده است: ﴿وَبَرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ﴾ [الصافات: ۱۱۳] «و (ما) بر او و اسحاق برکت دادیم، و از دودمان آن دو، (افرادی) نیکوکار بودند، و (افرادی) آشکار بر خود ستم کردند». بنابر این هر مشرک، بدعتی، غالی، و مقصر بر خود ستم نموده‌اند.

* **درجه دوم: احسان مستحب**، و آن ادای عبادت با کامل نمودن واجبات، مستحبات و با عظمت شمردن نیت در آن است که خاص برای الله متعال ادا می‌گردد، پس در این گونه عبادت، قوت اخلاص و پیروی از سنت نبوی وجود دارد و عبادتگر آن را طوری ادا می‌کند که گویا الله تعالی را می‌بیند، پس کسی که عبادت را به این شیوه انجام دهد محسن است، و مراد از احسان در اینجا همین درجه است.

چگونگی احسان در عبادات

احسان در وضو:

احسان در وضو یعنی ادای آن به شکلی کامل با مراعات نمودن فرائض، آداب و عدم تجاوز از مقدار مشروع در عدد و مرتبه‌های شستن اعضا.

طوری که عمرو بن شعیب از پدرش و او از پدرزرگش روایت نموده که گفت: بادیه‌نشینی به محضر پیامبر ﷺ آمد و درباره وضو از او پرسید؛ پیامبر ﷺ شستن هر عضو را سه بار به وی نشان داد، سپس فرمود: «هَكَذَا الْوُضُوءُ، فَمَنْ زَادَ عَلَيَّ هَذَا فَقَدْ أَسَاءَ وَتَعَدَّى وَظَلَمَ»^۱. «این‌گونه است وضو، و هرکس بر آن بیفزاید بی‌گمان کاری بد کرده و از حق تجاوز و ستم نموده است».

کسی که بر این مقدار مشروع بیفزاید محسن و نیکوکار نیست، و همچنین کسی که از حد مشروع کوتاهی کند نیز محسن نیست، همچنین شخص وسواسی محسن نمی‌باشد.

احسان در نماز:

احسان در نماز با برپاداشتن آن و ادای آن در اول وقت، و با کامل نمودن واجبات و آداب آن است که بنده به گونه‌ای آن را ادا کند که گویا الله متعال را می‌بیند.

و کسی که در ارکان و واجبات نماز اخلاص ایجاد کند محسن نیست، طوری که پیامبر ﷺ به فردی که نمازش را درست و با اطمینان ادا نکرد امر فرمود تا دوباره نماز بخواند «ارْجِعْ فَصَلِّ، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ»^۲ «برگرد دوباره نماز بخوان زیرا تو نماز نخوانده‌ای» [به روایت بخاری و مسلم].

شخص غافل در نماز محسن نیست، همچنین کسی که در نماز خود خشوع و فروتنی ندارد محسن نمی‌باشد.

۱- سنن نسایی: ۱۴۰ و سنن ابن ماجه: ۴۲۲ و سنن ابی‌داود: ۱۳۵ و مسند احمد: ۶۶۸۴. حکم آلبانی: صحیح.

۲- صحیح بخاری: ۷۵۷ و ۷۹۳ و ۶۲۵۱ و ۶۶۶۷ و صحیح مسلم: ۳۹۷.

و در صحیح مسلم از عمرو بن سعید بن عاص رضی الله عنه روایت است که گفت: در نزد عثمان رضی الله عنه بودم که آب برای وضو خواست و گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «مَا مِنْ أَمْرٍ مُسْلِمٍ تَحْضِرُهُ صَلَاةٌ مَكْتُوبَةٌ فَيُحْسِنُ وُضُوءَهَا وَخُشُوعَهَا وَرُكُوعَهَا إِلَّا كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا قَبْلَهَا مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يُؤْتِ كَبِيرَةً وَذَلِكَ الدَّهْرُ كُلُّهُ»^۱ «هر مسلمانی که به هنگام آمدن وقت نماز فرض وضو بگیرد و رکوع و سجود را نیکو به جای آورد و خاشع و خاضع باشد. به شرطی که به سوی گناهان کبیره نرود نمازهایش برای همیشه کفاره گناهان گذشته او خواهد بود».

و از نافع مولای (برده آزادشده) ابن عمر روایت است که فرمود: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: مردی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول الله سخن مختصری به من بگو، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «صَلِّ صَلَاةً مُوَدَّعٍ؛ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ، وَأَيْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ تَكُنْ غَنِيًّا، وَإِيَّاكَ وَمَا يُعْتَدَرُ مِنْهُ»^۲ «طوری نماز بخوان که گویا آخرین نماز تو است چون اگر تو الله را نمی‌بینی او تو را می‌بیند، و از آنچه در نزد مردم است قطع امید کن توانگر خواهی بود، و از کاری بپرهیز که از آن پوزش خواسته می‌شود» [به روایت طبرانی و بیهقی در کتاب زهد و خطیب بغدادی و ضیاء مقدسی و این حدیث را شیخ آل‌بانی حسن خوانده است].

و در مسند امام احمد و سنن ابن ماجه از ابی ایوب انصاری رضی الله عنه روایت است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «صَلِّ صَلَاةً مُوَدَّعٍ كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۳ «طوری نماز بخوان که گویا آخرین نماز تو است مثل اینکه او را می‌بینی؛ چون اگر تو الله را نمی‌بینی او تو را می‌بیند».

بَکْرُ مُزْنِي می‌گوید: "اگر می‌خواهی نمازت به تو نفعی برساند پس بگو: شاید غیر از این دیگر نمازی نخوانم". و از فهم و فقه برخی از صحابه رضی الله عنهم این بود که هرگاه از وسوسه در نماز در می‌ترسیدند نماز را کوتاه ادا می‌کردند؛ طوری که امام طحاوی رحمته الله در کتاب مشکل الآثار از ابورجاء عطاردی روایت کرده که گفت: به زبیر بن عوام رضی الله عنه

۱- صحیح مسلم: ۲۲۸.

۲- المعجم الأوسط طبرانی: ۴۴۲۷ و الزهد الکبیر بیهقی: ۵۳۵. حکم آل‌بانی: حسن.

۳- سنن ابن ماجه: ۴۱۷۱ و مسند احمد: ۲۳۴۹۸. حکم آل‌بانی: حسن.

گفتم: چه شده که شما یاران پیامبر را می‌بینم که از همه مردم نماز را کوتاه‌تر ادا می‌کنید؟ فرمود: از وسوسه‌ها سبقت می‌گیریم.^۱

این مسأله را انس آنچه در کتاب حلیه ابونعیم آمده توضیح می‌دهد انس می‌گوید: ما هرگاه در عقب زبیر بن عوام رضی الله عنه نماز می‌خواندیم وی نماز را کوتاه می‌خواند گفتم: چرا می‌بینیم شما یاران پیامبر نسبت به سایر مردم نماز را کوتاه‌تر می‌خوانید؟ گفت: ما از وسوسه‌ها پیشی می‌گیریم، ولی شما اهل عراق نماز را چنان طولانی می‌خوانید که حتی در نماز گم می‌شوید.^۲ پس نماز کوتاه اگر به تمام و کمال ادا گردد بهتر از نماز طولانی است که نمازگزار آن را درست ادا نکند.

احسان در نفقه:

احسان در نفقه آن است که مسلمان آن را برای کسب ثواب اخروی توأم با بیم و امید خاص برای الله تعالی انجام دهد و از کسی که به او احسان نموده پاداش و شکرگذاری نخواهد، و به دنبال انفاق خود کسی را اذیت نکرده و بر وی منت نگذارد.

در نفقه دو عمل وجود دارد، عمل قلب و عمل اعضا؛ عمل قلبی آن است که با انفاق کردن تنها رضایت الله متعال را خواسته با خوف و امید؛ به الله تعالی تقرب بجوید. و از کسی که بر وی انفاق می‌کند امید پاداش و شکرگزاری را نداشته باشد.

- الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۰] «و کسانی که (در راه الله) آنچه را باید بدهند، می‌دهند، و (با این حال) دل‌هایشان بی‌مناک است، که بی‌گمان آنان به سوی پروردگارشان بازمی‌گردند».

- و در مورد بندگان صالح خود فرموده است: ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ [إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا] ﴿۱۱﴾ فَوَقَّهْمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّهْمُ نَصْرَةً وَسُرُورًا﴾ [الإنسان: ۹-۱۱]. «(و می‌گویند:) ما فقط به خاطر الله به شما غذا می‌دهیم، نه از شما پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی * همانا ما از پروردگار ما

۱- شرح مشکل الآثار طحاوی: (۴۵ / ۱۳).

۲- حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء أبونعیم اصبهانی: (۱۸۶ / ۶).

می‌ترسیم، روزی که عبوس و سخت و دشوار است * پس الله آنان را از (سختی و) شر آن روز نگه‌داشت و آن‌ها را شادمانی و سرور بخشید».

هرگاه احسان به مردم به خاطر ترس از الله ﷻ باشد قلب را از خودپسندی، خودخواهی، غرور، برتری‌خواهی، فخرفروشی و به‌خود بالیدن پاک می‌سازد.

بنابراینچه گذشت، دانستید که هر شخص انفاق‌کننده محسن نمی‌باشد، بلکه مردمانی هستند که اموال زیادی را در راه خیر انفاق می‌کنند اما به خاطر قصد و نیت و شیوه فاسد آنان در انفاق کردن، برای آن‌ها بلا و عذاب بوده و به سبب آن عذاب می‌بینند، زیرا عمل‌شان برخلاف احسان است.

چیزهایی که نیت را در انفاق کردن فاسد می‌کند عبارت است از: ریا، فخر، خودپسندی، خودخواهی و تکبر.

و آنچه ثواب و پاداش صدقه را باطل می‌سازد منت و آزار است، منت‌نهادن نوعی از اذیت و آزار رساندن می‌باشد زیرا شخصی که بر او انفاق شده از منت‌نهادن انفاق‌کننده رنج برده و اذیت می‌شود و همچنین در منت گذاشتن بی‌ادبی با الله متعال است.

آزار و اذیت‌رساندن در انفاق و بخشش، وصف جامعی است برای خصلت‌های زیادی از جمله:

- منت‌گذاشتن؛ که این زشت‌ترین خصلت بوده و از جمله گناهان کبیره می‌باشد، زیرا کسی که می‌داند اموال و ثروتش در حقیقت از جانب الله متعال است که به وی اعطا فرموده و منتی الهی بر او است، و می‌داند که الله تعالی وی را جانشین در آن عمل قرار داده تا ببیند چگونه در این امانت تصرف می‌کند، چنین شخصی در انفاق خود بر کسی منت نمی‌گذارد، اما کسی که این امر را نمی‌داند و از این امر بزرگ غافل می‌باشد بر مردم منت می‌گذارد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِٖؕ وَاَنْفِقُوْا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَخْلِفِيْنَ فِيْهِۗ فَاَلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مِنْكُمْ وَاَنْفَقُوْا لَهُمْ اَجْرٌ كَبِيْرٌ﴾

[الحديد: ۷] «به الله و پیامبرش ایمان بیاورید و از آنچه شما را در آن جانشین قرار داده انفاق کنید، پس کسانی که از شما ایمان آوردند و (در راه الله) انفاق کردند برای آن‌ها پاداش بزرگی است».

- و از نمونه‌های آزار و اذیت در نفقه، تأخیر نمودن آن، و خود را بزرگ شمردن بر محتاج در هنگام بخشش، و سختگیری بر وی در هنگام تسلیم کردن آن است، تا جایی که محتاج حق خود را با مشقت به دست می‌آورد.

طوری که گفته‌اند:

وَأَفْضَلُ الْبِرِّ مَا لَا مَنْ يَتَّبَعُهُ وَلَا تَقَدَّمَ شَيْءٌ مِنَ الْمَطْلِ

«و بهترین نیکویی آن است که در پی آن منتهی نباشد... و قبل از آن تاخیری صورت نگیرد».

- و از نمونه‌های آزار و اذیت در انفاق کردن این است که شخص، مال ناپسند و بی‌بهای خویش را بخشش کند، درحالی که الله متعال امر فرموده که از بهترین مال انفاق صورت گیرد، طوری که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾ [البقرة: ۲۶۷] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید، و از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده‌ایم، انفاق کنید، و برای انفاق کردن قصد ناپاک آن را نکنید، درحالی که خود شما حاضر نیستید آن‌ها را بپذیرید، مگر آنکه در آن چشم‌پوشی کنید. و بدانید که الله بی‌نیاز ستوده است».

شخص انفاق کننده هنگام انفاق کردن با دو فتنه مواجه می‌شود: اولی: وسوسه‌ای از جانب شیطان تا انفاق وی برای غیر رضایت الله متعال صورت گیرد، و دومی، بخیلی و دُو دل شدن؛ و هرکس در یکی از این دو حالت واقع شد بدکار بوده و محسن نیست.

یقیناً الله متعال کسانی را که در انفاق احسان می‌کنند به فضیلت بزرگی وعده داده است طوری که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَتًّا وَلَا أَدَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ ﴿قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدَىٰ ۗ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ﴾ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا ۗ لَا

يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦٢﴾ [البقرة: ۲۶۲-۲۶۴].
 «کسانی که مال‌هایشان را در راه الله انفاق می‌کنند، آن گاه در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منت و آزاری در میان نمی‌آورند، آنان اجرشان را در نزد پروردگارشان دارند و بیمی بر آنان نیست و آنان اندوهگین نشوند * سخنی شایسته [گفتن] و گذشت‌نمودن، از صدقه‌ای که آزاری در پی آن آید، بهتر است و الله بی‌نیاز بردبار است * ای مؤمنان، صدقه‌هایتان را با منت [نهادن] و آزار [رساندن] از بین ببرید همچون کسی که مالش را برای نمایاندن به مردم انفاق می‌کند و به الله و روز قیامت ایمان ندارد. پس داستان او مانند داستان سنگ صافی است که بر روی آن خاکی [پاشیده باشند]. آنگاه باران درشت دانه‌ای به آن در رسید و [سخت و] صافش بر جای گذارد. [اریاکاران] بر چیزی از دستاورد خویش دسترسی ندارند. و الله گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

- این مثال قرآنی از بلیغ‌ترین و بزرگ‌ترین مثال‌ها در باب عبرت‌گرفتن است، و عرب‌ها مردمان کم‌خیر و بی‌سود را به (صفا أصلد) چوبی که نه گیاه و نه آتش از آن برنیاید تشبیه می‌کنند.

"تَأْبُطُ شَرًّا" گفته است:

وَلَا يَصِفَا صَالِدٍ عَنِ الْخَيْرِ مَعَزِلٍ وَكَلْتُ بِجِلْبٍ جِلْبٍ رِيحٍ وَقِرَّةٍ

«من مانند ابر بزرگی نیستم که بسیار بزرگ است ولی نه آبی دارد و نه هم منفعتی بلکه باد و سردی را به بار می‌آورد».

- جلب: ابرهای بزرگی است مانند کوه، بزرگ معلوم می‌شود ولی نه آبی دارد و نه هم منفعتی، بلکه تنها باد و سردی می‌آورد، این مثال را برای کسی می‌زنند که وعده‌های بزرگ می‌کند ولی درحقیقت امر اذیت می‌کند و فایده‌ای نمی‌رساند؛ طوری که نَهْشَلِ دارمی گفته است:

كَجِلْبِ السَّوِّءِ يُعْجِبُ مَنْ رَأَهُ وَلَا يَسْقِي الْحَوَائِمَ مِنْ لَمَاقٍ

«مانند ابرهای بزرگ که بیننده را به حیرت می‌آورد، ولی پرندگان تشنه را از تشنگی سیراب نمی‌کند».

حوائم: پرندگان تشنه، و لماق: شیر مخلوط با آب را گویند.

- و محل شاهد، این قول است: «ولا بصفا صلد عن الخير معزل».

- و صفا صلد سنگ بزرگ و صافی است که نه بر آن چیزی می‌روید و نه آتشی می‌افروزد، عرب‌ها آن را مثلی برای مردی می‌زنند که در او فایده و سودی وجود ندارد.

- و آنچه این معنا را واضح‌تر می‌سازد قول حُطَيْئَه است:

لَا يُعْبِدُ اللَّهُ مَنْ يُعْطَى الْجَزِيلَ وَمَنْ
يَجْبُو الْجَلِيلَ وَمَا أَكْدَى وَلَا نَكِدَا
وَمَنْ تَلَاقِيهِ بِالْمَعْرُوفِ مُبْتَهَجًا
إِذَا أَجْرَهُدَّ صَفَا الْمَذْمُومِ أَوْ صَلَدَا

- و اصمعی گفته است: سنگ چخماق هرگاه به هم زده شود صدا بدهد ولی آتشی از آن خارج نشود.

- و فرموده الله تعالی: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلَدًا﴾ [البقرة: ۲۶۴] «پس مثل او همچون مثل سنگ صافی است که بر روی آن (اندکی) خاک باشد. آنگاه باران تندی به آن برسد، و آن را صاف و سخت بر جای گذارد». یعنی مثال این انفاق‌کننده مغرور به نفقه‌اش که گمان می‌برد این نفقه برای او فایده‌ای خواهد رساند - درحالی که آن را با منت و آزار باطل نموده - مانند سنگ صافی است که نه در آن نفعی است و نه خیری؛ چون کار نیکی را که کرده باطل بوده است، مانند سنگی که با خاک پوشیده شده و هنگامی که باران به آن برسد حقیقت آن آشکار می‌شود و برجای خود صاف و سخت می‌ماند؛ و این مثال شخص بدرفتار در بخشش و انفاق کردن است.

- اما مثال شخص محسن در انفاق کردن را الله متعال این چنین بیان فرموده است: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَنْبِيئًا مِمَّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقرة: ۲۶۵] «و مثل کسانی که اموال خود را در طلب رضایت الله، و به خاطر یقین و باوری که در دل‌هایشان (به پاداش الله) دارند، انفاق می‌کنند؛ همچون مثال باغی است که بر پشته‌ای قرار دارد، و باران (زیاد و) تندی به آن برسد. پس میوه‌های خود را دوچندان دهد. و اگر باران تند به آن نرسد، باران خفیف و اندکی (برای آن کافی است). و الله به آنچه می‌کنید؛ بینا است». از فضل الله متعال مسئلت داریم.

- بیندیشید که چگونه الله متعال آیات و موعظه‌های خود را به آبی تشبیه نموده که اگر بر جای خوب و مناسب برای روئیدن که درختان آن ثابت بر جایش است ببارد، بدون شک به آن مکان نفع رسانده و رشدش می‌دهد و آن را ثمربخش می‌سازد، اما سنگ سخت و صاف که با خاک پوشانده شده مسلماً باران حقیقت آن را آشکار نموده و برهنه‌اش می‌کند.

- پس شخص محسن در انفاق و بخشش خود مانند کسی است که در یک باغ خوب و پربرکت درختانی را کاشته که ثابت و ایستاده هستند، وقتی آبی به آن برسد برایش نفع می‌رساند و آن را چنان نمو می‌دهد که درختانش دوچند ثمر می‌دهد.

- اما کسی که در انفاق نمودن خود بد رفتاری می‌کند محل کاشت آن ناپاک بوده درختانش ثابت نمی‌ماند بلکه مانند خاکی است بر سنگ صاف که مالکش با آن مغرور می‌شود پس وقتی باران بر آن فرود آید آن را صاف می‌کند که اثری از نبات و نهال در آن دیده نمی‌شود، علاوه بر آن امید ثمر از آن نمی‌رود، و برای کاربردی قابل استفاده نمی‌باشد.

- پس بنگر به تفاوت آثار و نتایج آیات قرآن کریم بر قلب‌های بندگان که برخی از آن نفع می‌برند و برایشان موجب برکت می‌شود، و برخی از برکت آن محروم شده موجب عذابشان می‌شود؛ پناه بر الله.

همچنین از احسان در نفقه این است که شخص در انفاق کردن شتاب ورزد، چه بسا مال کم نزد الله متعال نسبت به مال بسیار بزرگ‌تر است، زیرا شخص آن را به هنگام نیازمندی شدید انفاق می‌کند، و در این حالت انفاق کم او نسبت به انفاق بزرگ شخص ثروتمند بزرگ‌تر بوده و در خیر از او سبقت جسته است.

همچنین از احسان در نفقه این است که شخص در هنگام انفاق نمودن خویش احساس و شعور خوف از الله متعال را در خود داشته باشد و یقین داشته باشد که برگشت وی به سوی الله متعال است. و با این نفقه و بخشش خود از الله متعال امیدوار باشد که عذابش را از وی دور نموده و با پذیرش انفاقش بر او منت گذاشته نفسش را تزکیه و پاک گرداند. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ﴾ [المؤمنون: ۶۰]. «و کسانی که (در راه الله) آنچه را باید بدهند می‌دهند، و (با این حال) دل‌هایشان بیمناک است.» و می‌فرماید: ﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾ [اللیل: ۱۸].

«(همان) کسی که مال خود را (در راه الله) می بخشد تا پاک شود». و می فرماید: ﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳]. «از اموال آن‌ها صدقه (و زکات) بگیر، تا به وسیله آن، آن‌ها را پاک‌سازی و تزکیه‌شان کنی». و می فرماید: ﴿وَيَتَّخِذْ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ...﴾ [التوبة: ۹۹]. «و آنچه را (در راه الله) انفاق می‌کنند، سبب تقرب به الله می‌دانند».

احسان کردن در جهاد فی سبیل الله

احسان کردن در این عبادت را از لابه‌لای قرآن و سنت و سیرت پیشوایان دین که در راه الله متعال با شیوه نیک جهاد کرده‌اند می‌توان شناخت. جهاد در راه الله متعال قله شامخ دین اسلام، و مظهر عزت آن است. و حال بنده مؤمن از یکی از حالات جهاد خالی نبوده یا خودش در آن قرار دارد و یا حکم آن بر وی منطبق می‌شود.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸] «و در راه الله جهاد کنید، چنانکه سزاوار جهاد (در راه) او است، او شما را برگزید، و در دین برای شما هیچ سختی (و تنگنایی) قرار نداد». و می‌فرماید: ﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۳۵] «و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید». و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحجرات: ۱۵] «مؤمنان (حقیقی) تنها کسانی هستند که به الله و پیامبرش ایمان آورده‌اند، سپس (در این باره) شک (و تردید) نکرده‌اند، و با اموال خود و جان‌های خود در راه الله جهاد کرده‌اند، اینان همان راستگویان هستند».

در رابطه به جهاد، مؤمنان به سه دسته تقسیم می‌شوند: توانمندی که می‌تواند با جان و مال خود جهاد کند، و کسی که توانایی یکی از این دو مورد را دارد، و کسی که نه با مال و نه با نفس خود می‌تواند جهاد کند، و هریک از این دسته‌ها می‌توانند مرتبه احسان را در آن دریابند.

از رحمت الله ﷻ است که راه را برای این سه دسته آسان می سازد تا به مرتبه احسان برسند، و در هر دسته اعمالی وجود دارد که اگر آن را انجام دهند به مرتبه احسان در جهاد نایل می گردند.

الله متعال خصلت ها و ویژگی های احسان در جهاد با نفس را در این فرموده خود جمع نموده است: ﴿وَكَايِنٍ مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٦﴾ وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٤٧﴾ فَكَاتَبَهُمُ اللَّهُ ثَوَابِ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤٨﴾﴾ آل عمران: ۱۴۶-۱۴۸. «و چه بسیار پیامبرانی که همراه او مردان ربانی زیادی نبرد کردند، آن ها هیچگاه در برابر آنچه در راه الله به ایشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند، و زبونی نشان ندادند (و تسلیم دشمن نشدند) و الله شکیبایان را دوست دارد. * و سخن آنان جز این نبود که گفتند: پروردگارا! گناهان ما را ببامرز، و زیاده روی ما، در کارما (را بر ما ببامرز)، و گام های ما را استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروز گردان * پس الله پاداش این دنیا و پاداش نیک آخرت را به آن ها عطا کرد، و الله نیکوکاران را دوست دارد».

- "رِبِّيُّونَ" یعنی گروه های بسیار، و گفته شده است: آن ها علمای متقی هستند که برایشان ربیون و ربانیون می گویند.

آیات فوق بر این دلالت دارد که اگر مجاهدی از این ویژگی ها برخوردار باشد از جمله محسنانی خواهد بود که الله ﷻ دوست شان دارد.

صفات احسان در قتال که در آیه کریمه ذکر شده است به تحقق یافتن صبر و یقین برمی گردد.

- صبر بنده را بر عدم سستی و ناتوانی و زبونی وامی دارد.

- و یقین بنده را به تحقق یافتن استعانت از الله و پیروی راه او با بصیرت وامی دارد. در آیه فوق، مجاهدان استغفار را مقدم نمودند چون یقین دارند که اگر یاری نشود و خوار گردند تقصیر از جانب خود آن ها است زیرا سبب آن، کوتاهی، تفریط و تخلف آنان از رهنمودهای الهی است، پس به این خاطر به الله رجوع کردند و از اسبابی که منجر به خواری و تنهایی و عدم نصرت شان می گردد از او تعالی مغفرت و ثبات و

پایداری و نصرت و پیروزی بر کافران را خواستار شدند تا کلمه الله متعال بالاترین باشد.

انجام این عبادات بزرگ احساس خودپسندی، خودخواهی، غرور، ریا و شهرت‌طلبی؛ را با استفاده از کارهای اخروی از قلب انسان دور می‌سازد، زیرا او می‌داند که هرگاه در این امور واقع شود مسلماً در معرض خطر خواری و انحطاط قرار می‌گیرد.

پس هرکس این امور را انجام داد در جهادش محسن است، و هرکس از این صفات برخوردار باشد الله متعال پاداش دنیوی و اخروی را به او وعده داده است، و خبر داده که وی از جمله محبوبان او خواهد بود. البته این محبت الهی دارای آثار، نتایج، لوازم و فضیلت بزرگی است که مقدارش را کسی جز الله متعال نمی‌داند. پس این سخن برای آگاهی و دانستن فضیلت آن کفایت می‌کند.

و اگر در معانی این محبت و آثار و فضیلت‌های آن به دقت نظر افکنی درخواهی یافت که این محبت اسباب سعادت دنیوی و اخروی را در خود جمع نموده که هیچ وصف‌کننده‌ای از عهده و صفش برنیامده و در خیال کسی نیز خطور نمی‌کند.

آری هدف والای عبادتگران و مقام و منزلت ستوده نزد آنان این است که از جمله محسنان باشند؛ آن کسانی که الله متعال ایشان را دوست می‌دارد.

کسی که صفات احسان در جهاد را محقق سازد در واقع حقیقت جهاد فی راه الله را دریافته است؛ زیرا جهادش را خالص برای الله متعال انجام داده پیرو رهنمودهای او تعالی می‌باشد؛ که بر اثر آن شجاعت و جرأت بزرگ و شگفت‌انگیزی را به دست می‌آورد که آغازی برای کرامات بزرگ می‌باشد، بله، چون میان مجاهد حقیقی و پروردگارش عهد و پیمان‌های بزرگی در دنیا و آخرت وجود دارد که الله متعال ابداً از آن خلاف نمی‌کند، و کسی آن را درک می‌کند که به آن ایمان داشته و جهاد نیکو نموده است، اما غیر او نمی‌تواند آن را درک کند.

الله متعال به مجاهدان اطمینان داده است که از درد کشته‌شدن در امان خواهند بود؛ در راه او مبارزه‌کنان به پیش بروند و هراسی نداشته باشند، پس درد قتل را به گونه‌ای احساس می‌کنند که یکی از ما درد گزیدن موری را احساس می‌کند، که درد آن اندک و قابل تحمل است، پس کسی که به آن ایمان داشت دلیرانه به پیش می‌رود.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا يَجِدُ الشَّهِيدُ مِنْ مَيْسِ الْقَتْلِ، إِلَّا كَمَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ مَيْسَ الْقَرْصَةِ»^۱ «شهید درد قتل را احساس نمی‌کند مگر به اندازه‌ای که یکی از شما، درد نیش گزنده را احساس می‌کند» [به روایت دارمی و ابن حبان؛ و شیخ آلبنانی آن را صحیح خوانده است].

آنچه که یک مجاهد بیشترین هراس را از آن دارد این است که به سبب گناهانش ناکام شود، ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَفَى الْجُمُعَانَ إِنَّمَا أَسْتَرْزَلَهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا﴾ [آل عمران: ۱۵۵] «به راستی کسانی از شما که در روز برخورد دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، در حقیقت شیطان آنان را به سبب بعضی از کردار (و گناهی) که مرتکب شده بودند، بلغزاند».

قسم دوم: جهاد با مال است، که شأن بزرگی در اسلام دارد، و از علامات صدق ایمان به شمار می‌رود، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۴۱] «و با اموال‌تان، و جان‌هایتان در راه الله جهاد کنید». و می‌فرماید: ﴿وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۵] «و در راه الله انفاق کنید و (با ترک انفاق) خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید، و نیکی کنید که الله نیکوکاران را دوست می‌دارد». پس باید بیاموزیم که چگونه در راه الله متعال احسان‌کنان انفاق کنیم.

احسان در انفاق مرتبط به احسان در قصد و حالت انفاق‌کننده و در شیوه انفاق‌کردن او می‌باشد، البته احسان در انفاق اندازه‌واجبی دارد که هرکس از آن تخطی کند گنهگار می‌شود، و در انفاق مستحب برای انفاق‌کننده فضیلت بزرگی در نظر گرفته شده است.

احسان در قصد و نیت با دو چیز صورت می‌گیرد: انفاق‌کردن مال برای کسب رضایت الله متعال، و به خاطر یقین و باوری که انفاق‌کننده دارد؛ که با اولی آن اخلاص محقق می‌شود و با دومی آن انفاق‌کننده صادق و مطمئن بوده و متردد نمی‌گردد.

۱- سنن ابن ماجه: ۲۸۰۲ و سنن ترمذی: ۱۶۶۸ و سنن نسایی: ۳۱۶۱ و مسند احمد: ۷۹۵۳ و صحیح ابن حبان: ۴۶۵۵ و سنن دارمی: ۲۴۵۲. حکم آلبنانی: صحیح.

لازم به یادآوری است که در مورد احسان حالت انفاق و احسان شیوه انفاق کردن در فصل‌های گذشته به تفصیل صحبت شده است.

و اما قسم سوم: آن‌ها کسانی هستند که توانایی جهادکردن را به دلیل ضعف یا بیماری یا تنگدستی ندارند؛ و این‌ها را الله متعال از رسیدن به مرتبه احسان در جهاد محروم نساخته است.

این‌ها با خیرخواهی و خیراندیشی‌شان برای دین الله متعال و پیامبرش ﷺ به مرتبه احسان نایل می‌گردند طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۹۱].

«بر ناتوانان گناهی نیست و نه بر بیماران، و نه بر کسانی که چیزی نمی‌یابند خرج کنند، (گناهی است). هرگاه برای الله و پیامبرش خیرخواهی کنند، بر نیکوکاران هیچ راه (سرزنش) نیست، و الله آمرزنده مهربان است.»

خیرخواهی و خیراندیشی، دو معنای والا را در خود جمع می‌کند: اخلاص در قصد و نیت برای الله ﷻ، و صادق بودن در محبت با الله متعال و یاری‌رساندن دین او و بالابردن کلمه او تعالی، پس با این وصف قلب او در فریب آغشته نمی‌باشد و از یاری‌رساندن دین الله متعال تا می‌تواند دریغ نمی‌ورزد، و در حال توانایی از ادای آن باز نمی‌ایستد، و هرگاه الله تعالی این صفات را در قلب وی دید پس وی از جمله محسنان در نزد او تعالی خواهد بود، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ﴾ [التوبة: ۹۱] «بر نیکوکاران هیچ راه (سرزنش) نیست.»

اگر بنده برای دین الله متعال و پیامبر ﷺ خیرخواهی و عزم و اراده صادق داشته باشد اما عذری مانع او شود، طبق نیت او برایش پاداش داده می‌شود طوری که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامًا مَا سِرْتُمْ مَسِيرًا، وَلَا قَطَعْتُمْ وَاذِيًّا إِلَّا كَانُوا مَعَكُمْ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَهُمْ بِالْمَدِينَةِ، قَالَ: «وَهُمْ بِالْمَدِينَةِ حَبَسَهُمُ الْعُدْرُ»^۱ [به روایت بخاری] «همانا گروهی از مسلمانان، پشت سر ما در مدینه مانده‌اند (و نتوانسته‌اند در این غزوه شرکت

کنند) ولی هر راه و دره و رودخانه‌ای را که شما طی نمودید، آنان همراه شما بودند (در اجر و ثواب با شما شریک هستند) اصحاب گفتند: و آن‌ها در مدینه هستند؟ فرمود: بله آن‌ها در مدینه هستند زیرا عذر، مانع آمدن آن‌ها با ما شد».

پس احسان این گروه در خیرخواهی آن‌ها برای دین الله متعال نهفته است، و این مرتبه از احسان در هر وقت برای هر محسنی امکان‌پذیر است، و زحمتی جز اخلاص در نیت و صدق در اراده را متحمل نمی‌شوند. و تنها انسان‌های بی‌بهره از خیر و فضیلت از آن محروم می‌گردند.

و کسی که گمان می‌برد که مراد از "محسنین" در این آیه انفاق‌کنندگان و کسانی که برای کارهای خیر داوطلب می‌شوند هستند به اشتباه رفته است؛ زیرا این آیه در وصف ناتوانان و بیماران و کسانی که چیزی برای انفاق نمی‌یابند آمده است، و در صورتی آن‌ها از محسنان می‌باشند که برای الله ﷻ و پیامبرش ﷺ خیرخواهی داشته باشند. الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَعِذُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءٌ...﴾ [التوبة: ۹۳] «تنها راه (سرزنش) بر کسانی (باز) است که از تو اجازه می‌خواهند، درحالی که توانگر هستند».

این‌گونه ثروتمندان مقصر و بدرفتار هستند نه محسن و نیکوکار هرچند اجازه بگیرند و بعضی عذرها را پیش کنند.

درس پانزدهم: مرتبه احسان (۲/۲)

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته می گوید: (و دلیل آن، این فرموده الله متعال می باشد: ﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [لقمان: ۲۲] «و کسی که روی خویش را تسلیم الله کند درحالی که نیکوکار باشد، به راستی به دست آویز محکمی چنگ زده است».

- و این فرموده باری تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸] «همانا الله با کسانی است که تقوا پیشه کردند، و کسانی که نیکوکار هستند».

- و این فرموده او تعالی: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳] «و هرکس بر الله توکل کند، پس الله وی را کافی است».

و این قول باری تعالی: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾ [الذی یرزک حین تقوم] ﴿۱۷﴾ و ﴿تَقَلِّبْكَ فِي السَّجْدِ﴾ [۲۱] إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۲۲﴾ [الشعراء: ۲۱۷-۲۲۰] «و بر الله پیروزمند مهربان توکل کن * (همان) ذاتی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) برمی خیزی می بیند * و (نیز) حرکت (و نشست و برخاست) تو را میان سجده کنندگان (می بیند) * همانا او شنوای دانا است».

و این فرموده او تعالی: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتَلَوْنَهَا مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾ [یونس: ۶۱] «و در هیچ کار (و حالی) نباشی، و هیچ بخشی از قرآن را نمی خوانی، و هیچ عملی را انجام نمی دهی، مگر اینکه ما (حاضر و) گواه بر شما هستیم، هنگامی که در آن (عمل) وارد می شوید».

عناصر درس:

- * شیوه‌های شناخت احسان.
- بیان قرآن کریم در مورد معنای احسان.
- بیان سنت نبوی در مورد معنای احسان.
- شناخت روش و سیرت پیشوایان محسن و خیراندیش.
- * باب‌های احسان.
- * احسان با قلب، زبان و اعضای بدن انجام می‌شود.
- * معانی لفظ احسان در نصوص شرعی.
- * نیاز همیشگی بنده به استعانت جستن از الله متعال در احسان کردن.
- * ویژگی‌های محسنان.
- * سهولت احسان کردن.

راه‌های شناخت احسان

- * احسان با امور ذیل شناخته می‌شود:
- امر اول: شناخت و فهم احسان به طور عام را می‌توان با مراجعه به قرآن کریم و بیانات آن دریافت.
- امر دوم: با مراجعه به راه و روش پیامبر ﷺ در مورد احسان با روش عملی، قولی و تقریری آن جناب.
- امر سوم: با تأمل و اندیشیدن در سیرت پیشوایان محسن و پیروی از راه و روش‌شان در اموری که احسان را به طور عملی بروز داده‌اند.

بیان قرآن کریم در مورد احسان

- * شرح و بیان معنای احسان در قرآن کریم، سنت نبوی و روش سلف صالح به طور واضح آمده است.
- قرآن کریم معنای احسان را این‌گونه بیان می‌کند:

* احسان در دعا در این قول الله متعال است: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [الأعراف: ۵۵] وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾ [الأعراف: ۵۵-۵۶] «پروردگارتان را با تضرع (و زاری) و در پنهانی بخوانید، همانا او تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد * و در زمین، پس از اصلاح آن فساد نکنید، و او را با بیم و امید بخوانید، همانا رحمت الله به نیکوکاران نزدیک است».

دعا در این آیه، دعای مسألت و دعای عبادت را دربر می‌گیرد، و هرکس اوامر الهی را انجام دهد از جمله محسنان می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته در مورد این آیه کریمه ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶] «همانا رحمت الله به نیکوکاران نزدیک است» فرموده است: «در این فرموده الهی توجه بنده به این امر معطوف شده است که انجام امور مذکور در آیه احسانی است که از شما خواسته شده است، و درخواست شما از الله عز و جل رحمت و مهربانی او تعالی بر شما است، و یقیناً رحمت الله تعالی به محسنان نزدیک است، به آن کسانی که دعاهایی را که الله متعال به آن دستور فرموده با فروتنی، پنهانی، بیم و امید انجام داده‌اند. پس درخواست شما از الله تعالی رحمت او است که در مقابل انجام دادن درخواست‌های او تعالی برایتان میسر می‌گردد، پس اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی کرده‌اید».

شیخ الاسلام در ادامه افزوده است: و این فرموده باری تعالی ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶] «همانا رحمت الله به نیکوکاران نزدیک است». دارای "دلالت لفظی" و "دلالت اشاره و علت" و "دلالت مفهوم" می‌باشد:

- دلالت لفظی آن، عبارت از نزدیکی رحمت او تعالی به محسنان است.
 - و دلالت اشاره و علت این است که اگر بنده محسن باشد مستحق نزدیکی رحمت الله به خود می‌گردد، پس احسان سبب نزدیکی رحمت به آن‌ها می‌باشد.
 - و دلالت مفهوم این است که رحمت الله از غیر محسنان دور است.
- پس عبارت آیه دارای سه دلالت می‌باشد؛ و تنها محسنان به نزدیکی رحمت اختصاص داده شده‌اند، زیرا احسان از سوی الله عز و جل؛ مهربانترین مهربانان است و

احسان او تعالی خاص برای نیکوکاران و محسنان می‌باشد؛ و جزا و پاداش از جنس عمل است. پس هر قدر در اعمال‌شان احسان را رعایت کنند به همان اندازه، الله متعال با رحمت خویش به آن‌ها احسان می‌کند.

و کسی که از جمله نیکوکاران و محسنان نباشد؛ نظر به دوری‌اش از احسان و نیکی، از رحمت الهی به دور می‌باشد. دوری از احسان به دوری از رحمت می‌انجامد و نزدیکی به احسان به نزدیکی رحمت می‌انجامد، پس کسی که با رعایت به او تعالی نزدیکی و تقرب جوید او تعالی نیز با رحمت خویش به وی نزدیک می‌شود، و کسی که از احسان و نیکی دوری جوید؛ الله متعال نیز رحمت خود را از وی دور می‌کند.

الله متعال محسنان را دوست می‌دارد، و از کسانی که محسن نیستند نفرت دارد، و کسی را که الله متعال دوست بدارد رحمت او تعالی نزدیک‌ترین چیز به او می‌باشد، و از کسی که الله متعال نفرت داشت پس رحمت او تعالی دورترین چیز از او است.

احسان و نیکی در اینجا همان فعلی است که امر به انجام آن شده است، خواه آن فعل نیکی کردن به مردم باشد یا برای خود شخص؛ و بزرگ‌ترین احسان ایمان، توحید، توبه، رجوع و روی آوردن به سوی الله متعال و توکل کردن بر او تعالی می‌باشد و اینکه چنان او تعالی را عبادت کند که گویا او را می‌بیند. البته این شعور و احساس را از روی بزرگداشت، هراس، حیا، محبت و بیم از او تعالی در خویش داشته باشد؛ پس این همان مقام و جایگاه احسان و نیکی است که پیامبر ﷺ در پاسخ به جبریل علیه السلام در مورد احسان فرمود: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»^۱ «چنان الله متعال را عبادت کنی که گویا او را می‌بینی».

هرگاه احسان بنده چنین باشد پس رحمت او تعالی به وی نزدیک است؛ و آیا پاداش نیکی جز نیکی چیزی دیگری هست؟ یعنی کسی که عبادت الله متعال را به احسان و نیکی ادا کرد در مقابل، پروردگارش نیز به او نیکی و احسان می‌کند. و این از ظریف‌ترین کلماتی است که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در رساله خویش که در تفسیر این دو آیه و در آداب دو نوع دعا (دعای مسألت و دعای اجابت) نگاشته می‌باشد.

- پس این دو آیه سوره اعراف در بیان معنای احسان در همه عبادت‌ها به شکل عام آمده است.

* شرح و بیان قرآن کریم در مورد احسان در جهاد فی سبیل الله برای کسانی که توانایی آن را دارند و آنانی که ندارند و کسانی که چیزی برای انفاق در این راه می‌یابند و کسانی که نمی‌یابند، پیشتر گذشت.

* همچنین بیان معنای احسان در ابتلا و امتحان الهی نیز آمده است که باصبر و تقوا انجام می‌شود طوری که یوسف علیه السلام گفته است: ﴿قَالُوا أَيْنَ نَتَّك لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۹۰﴾ [یوسف: ۹۰] «(برادران) گفتند: آیا به راستی تو همان یوسف هستی؟! (یوسف) گفت: (آری) من یوسف هستم، و این برادر من است، یقیناً الله بر ما منت گذاشت، همانا هرکس پرهیزگاری کند و صبر نماید، بی‌گمان الله پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند». پس احسان در هنگام مصیبت با صبر و تقوا صورت می‌گیرد.

* و در مورد بیان چگونگی احسان در قربانی کردن و توزیع آن این فرموده باری تعالی آمده است: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعَمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۳۶﴾ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ الْقَتَوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۷﴾ [الحج: ۳۶-۳۷] «و (قربانی) شتران (فربه) را (در حج) برای شما از شعایر الهی قرار دادیم، در آن برای شما خیر (و برکت) است. پس (هنگام قربانی) درحالی که برپا ایستاده‌اند؛ نام الله را بر آن‌ها ببرید، آنگاه چون پهلوهایشان (بر زمین) افتاد، از (گوشت) آن‌ها بخورید، و (فقیران) قانع (غیر سائل) و (فقیران) سائل را اطعام کنید. این‌گونه (ما) آن‌ها را برای شما رام کردیم؛ باشد که شما سپاسگزاری کنید * گوشت‌های قربانی و خون‌های آن‌ها هرگز به الله نمی‌رسد، و لیکن پرهیزگاری شما به او می‌رسد، این‌گونه (الله) آن‌ها را برای شما مسخر کرده تا الله را به (شکرانه) آن که شما را هدایت کرده است؛ بزرگ بشمارید، و نیکوکاران را بشارت ده».

* و احسان کردن هنگام شنیدن قول الله متعال و قول رسول الله ﷺ همان تصدیق کردن و تسلیم شدن به آن است که نباید در قلب مؤمن تنگی‌ای در مورد آن وجود داشته باشد، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [۳۳] لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾ [الزمر: ۳۳-۳۴] «و کسی که سخن راست را آورد و آن را تصدیق کرد، اینان همان پرهیزگاران هستند * برایشان هرچه بخواهند نزد پروردگارشان (آماده) است، این پاداش نیکوکاران است». پس این گروه با تصدیق نمودن شان احسان و نیکی را انجام داده‌اند.

* هرکس در این مورد آیات قرآنی را مورد تأمل قرار دهد باب‌هایی از احسان را خواهد شناخت، و خواهد دانست که در هر باب ویژگی‌ای از احسان وجود دارد که آن را الله متعال دوست می‌دارد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾ [الزمر: ۲۳]. «الله بهترین سخن را نازل کرده است» و می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: ۹]. «بی‌شک این قرآن، به راهی که آن استوارترین راهها است؛ هدایت می‌کند». و در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که فرمود: «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَأَحْسَنَ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱ «یقیناً بهترین سخن، کتاب الله تعالی و بهترین روش، روش پیامبر ﷺ است».

بیان سنت نبوی در مورد معنای احسان

- اما در توضیح و بیان احسان در سنت پیامبر ﷺ این ارشاد الهی کفایت می‌کند: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱] «یقیناً برای شما در رسول الله سرمشق نیکویی است». پس با فهمیدن روش پیامبر ﷺ در عبادات و معاملات جنبه‌ها و راه‌های احسان شناخته می‌شود، و به وسیله آن بهترین پیروی و اقتدا از پیامبر ﷺ صورت می‌گیرد.

- چون روش پیامبر ﷺ بهترین روش است، همچنین روش او در طهارت بهترین طهارت، نماز او بهترین نماز، انفاق او بهترین انفاق، روزه او بهترین روزه، و حج او بهترین حج، و برخورد او با مردم بهترین برخورد می‌باشد، و همین‌طور در تمامی امور بزرگ و کوچک؛ البته راه شناخت تمام این امور و نایل شدن به آن آگاهی از مسایل دینی است.

- سپس یاران او که روش‌شان بعد از پیامبر ﷺ بهترین روش می‌باشد، و آن‌ها از نزدیک‌ترین مردمان به او ﷺ و داناترین مردم به دین الله متعال بودند.

- و سزاوارترین آن‌ها به پیروی کسانی هستند که پیامبر ﷺ به محسن بودن آن‌ها شهادت داده و به پیروی از آن‌ها و روش آن‌ها امر نموده است، مانند خلفای راشدین که در مورد آن‌ها فرموده است: «فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»^۱ «به سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت‌یافته بعد از من تمسک جوید و آن را با دندان‌های تان محکم بگیرید، و از امور نوپیدا برحذر باشید، زیرا هر امر نوپدایی (در دین) بدعت است و هر بدعتی گمراهی است» [روایت امام احمد و ابوداود].

شناخت روش و سیرت پیشوایان محسن و خیراندیش

* و از جمله پیشوایان محسن و نیکوکار که در مورد محسن بودن آن‌ها احادیث و آثار وارد شده است: خلفای چهارگانه و فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر ﷺ و امهات المؤمنین (رضی الله عنهن) و مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ و عبد الله بن مسعود و سعد بن ابی وقاص و عباده بن صامت و ابویوب انصاری و ... ﷺ می‌باشند.

* و از جمله تابعین: اُوَيْسُ قَرْنِي و عمرو بن اَسْوَد و رَبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ و عمر بن عبدالعزیز و دیگر محسنان و نیکوکاران بودند.

۱- سنن ابی‌داود: ۴۶۰۷ و سنن ابن‌ماجه: ۴۲ و ۴۳ و سنن ترمذی: ۲۶۷۶ و لفظ از مسند احمد:

۱۷۱۴۵ می‌باشد. حکم آلبانی: صحیح.

* شناخت سیرت محسنان و شناخت روش و اخبار و آثار آن‌ها و پیروی از آن‌ها در اموری که احسان را به جای آورده‌اند در فهم معنای احسان کمک می‌رساند، و امام بخاری بابی دارد در صحیح خود به نام «باب فی الّهْدی الصّالح».

* کسی که در جستجوی احسان بوده و بر آن حریص باشد و از الله متعال برای نایل آمدن به آن کمک و یاری بخواهد، امید آن می‌رود که برای احسان توفیق یابد، ابودرداء رضی الله عنه می‌گوید: «إِنَّمَا الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، وَإِنَّمَا الْحِلْمُ بِالتَّحَلُّمِ، مَنْ يَتَعَرَّى الْخَيْرَ يُعْطَهُ، وَمَنْ يَتَّقِ الشَّرَّ يُوقَهُ»^۱. «البته علم و معرفت به آموختن به دست می‌آید و بردباری به کسب‌نمودن آن حاصل می‌شود و هرکس جوایب خیر باشد بوی داده خواهد شد و هرکس از شر بگریزد از آن برکنار خواهد ماند».

باب‌های احسان

باب‌های احسان بسیار هستند، طوری که در صحیح مسلم از شَدَّاد بن اوس بن ثابت رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ، وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَةَ، وَلِإِجْدٍ أَحَدَكُمْ شَفْرَتَهُ وَلِإِرْحٍ ذَبِيحَتَهُ»^۲ ذَبِيحَتَهُ»^۲ «یقیناً الله احسان و نیکی را بر هر چیز واجب نموده است، پس چون کشتید، نیکو بکشید و چون حیوانی را ذبح نمودید، نیکو ذبح کنید، باید که یکی از شما تیغ خود را تیز کند و ذبیحه خود را راحت نماید».

احسان و نیکی در هر چیز واجب است، احسان در هر چیز مطابق وضعیت و شرایط همان چیز صورت می‌گیرد، پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا احسان در ذبح کردن را بیان فرموده‌اند، پس کسی که از روش او تخلف کرد و تیغ خود را تیز نکرده و ذبیحه خود را راحت نکرد در ذبح کردنش محسن و نیکوکار نیست.

و این چیزی است که اهمیت فهم و دانایی در دین را بیان می‌کند که به وسیله آن جوینده احسان، راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله در عبادات و معاملات را می‌شناسد، همچنین روش او صلی الله علیه و آله را در سایر امور همچون: وضو گرفتن، نماز خواندن، صدقه‌دادن، روزه گرفتن،

۱- الجامع الصغیر وزیادته، سیوطی: ۴۰۹۳. حکم آلبانی: حسن.

۲- صحیح مسلم: ۱۹۵۵.

حج کردن، جهاد کردن، نوشیدن، خوابیدن، ازدواج کردن، همبستر شدن، نیکی و صلۀ رحم، برخورد با مردم، با تفاوت‌های صنفی‌شان، می‌شناسد.

و مؤمن در هیچ حالتی از حالات زندگی خود قرار ندارد مگر اینکه به بعضی از ویژگی‌های احسان مرتبط است که آن را الله متعال دوست می‌دارد حتی در خوردن، نوشیدن، خوابیدن، همبستر شدن، شوخی کردن، خرید و فروش، و همچنین در همه امورش.

احسان با قلب، زبان و اعضای بدن صورت می‌گیرد:

۱- احسان با قلب اصل و اساس و هسته احسان می‌باشد، و اولین چیز در زمینه احسان که برای تحقق آن حرص و اعتنا صورت گیرد احسان کردن در اعمال قلبی است مانند محبت، ترس، امید و ...

* اثر عبادات نیک قلبی در زبان و اعضای بدن انسان منعکس می‌شود، و این فرموده پیامبر ﷺ بر آن دلالت دارد: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»^۱ «چنان الله متعال را عبادت کن گویی او را می‌بینی» و این عمل قلب است؛ هرگاه بنده این صفت را در خویشتن محقق سازد و به صورت درست انجام بدهد عبادات ظاهری و باطنی خود را به نیکویی انجام خواهد داد.

* از این‌رو اصل و اساس در مرتبه احسان، عبادات قلبی می‌باشد مانند محبت، ترس، امید، توکل، استعانت، خشیت رجوع به الله، توبه و ... و کسی که این عبادات را به خوبی انجام بدهد فلاح و رستگاری نصیبش شده و به کامیابی بزرگی نایل می‌گردد. احسان در این امور دو درجه دارد:

- درجه اول: احسان واجب است، که با آن این عبادات صحیح می‌شود و از شرک، بدعت، غلو و کوتاهی سالم می‌ماند.

- درجه دوم: درجه کمال مستحب است، که در اینجا همین مراد است، و آن میدان سبقت‌جستن اولیای نیکوکار الله ﷻ به شمار می‌رود، و افضلیت آن‌ها بر یکدیگر در آن بسیار بزرگ بوده و در این زمینه دارای درجاتی می‌باشند. ﴿هُم دَرَجَاتٌ

۱- صحیح بخاری: ۵۰ و ۴۷۷۷ و صحیح مسلم: ۸ و ۹ و ۱۰.

عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶۳﴾ [آل عمران: ۱۶۳] «(هریک از) ایشان، در جاتی در نزد الله دارند، و الله به آنچه می‌کنند؛ بینا است».

دلیل بر اینکه برخی از عبادات قلبی واجب و برخی هم مستحب هستند حدیثی است که امام مسلم، ابوداود و نسایی و ... از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت کرده‌اند که زنی از قبیله جُهینَه به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد درحالی که به سبب زنا حامله بود؛ گفت: ای رسول الله، جرمی را مرتکب شدم حکم آن را بر من جاری کن. پیامبر صلی الله علیه و آله ولی امر او را خواسته و دستور فرمود: «به او نیکی کن، و چون وی حملش را وضع نمود او را به نزدم بیاور».

آن شخص هم این کار را کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا لباس‌هایش را محکم بستند باز امر نمود که رجم شود و سپس بر وی نماز گزارد. عمر رضی الله عنه فرمود: یا رسول الله صلی الله علیه و آله بر زنی که زنا کرد نماز می‌گزاری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَقَدْ تَابَتْ تَوْبَةً لَوْ قُسِمَتْ بَيْنَ سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ لَوَسَعَتْهُمْ وَهَلْ وَجَدْتَ أَفْضَلَ مِنْ أَنْ جَادَتْ بِنَفْسِهَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟!»^۱ «همانا این زن توبه‌ای کرده که اگر میان هفتاد نفر از مردم مدینه تقسیم گردد برای همه گنجایش دارد. آیا بهتر از این یافته‌ای که جانش را برای الله بخشید؟!».

توبه کردن از زنا واجب است، و این صحابه رضی الله عنهم توبه‌ای به جای آورد که از توبه واجب هفتاد بار بیشتر است!

و این زن با توبه صادقانه و با گواهی پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد توبه او، چنان توبه نیکی را انجام داد که از هفتاد جزء توبه او تنها یک جزء آن برای وی کافی بود و متباقی اجزای آن برایش قربت و نافله پسندیده و قبول شده محسوب می‌شود.

توبه نیکی که الله متعال آن را دوست می‌دارد توبه نصح است چنانکه به آن امر فرموده: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ [التحریم: ۸] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به سوی الله توبه کنید، توبه‌ای خالص».

و توبه نصح همان توبه صادق و خالصانه برای الله صلی الله علیه و آله است که بنده با بیم و امید آن را به جای می‌آورد؛ ترس و بیم او از مجازات الهی، و امید او به مغفرت و پاداش او

تعالی می‌باشد، و برای صحیح بودن توبه نصح، پشیمانی و ندامت بر فعل گناه، اعتراف به آن و ترک آن به خاطر الله تعالی، و عزم صادق بر اینکه دوباره به آن بر نمی‌گردد لازمی است؛ پس کسی که چنین توبه‌ای را به جای آورد توبه او نیکو است و در توبه‌اش محسن می‌باشد.

پس واضح شد که توبه نصح بر اموری استوار است که توبه‌کنندگان در تحقیق آن بر یکدیگر برتری بزرگی دارند، ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲] «به راستی که الله توبه‌کنندگان را دوست می‌دارد». پس بارها! توفیق توبه نصح را از تو مسئلت داریم.

برتری عبادات قلبی در دو چیز شکل می‌گیرد:

- اول: توان و تحمل درخواست و انتظار ثواب از الله تعالی، و به جا آوردن عبادات قلبی؛ همان‌طور که مردم در محبت، ترس، امید و دیگر عبادات بر یکدیگر برتری و افضلیت دارند.

- دوم: تعدد اهداف نیک در عملی که بنده انجام می‌دهد. حتی از برکات احسان این است که وقتی بنده در انجام یک کار چندین مقصد و هدف نیک داشته باشد؛ در برابر همه این مقاصد و اهداف نیک، پاداش داده می‌شود، و این فضل الله متعال است که به هرکس بخواهد ارزانی می‌کند، و الله متعال بخشش وسیع دارد و به هرچیز دانا است.

۲- و اما احسان با گفتار، آن است که بنده در همه امور و اوقات خویش در تلاش سخن نیک و خوب باشد، سخنی که الله متعال آن را دوست می‌دارد، به این معنا که هرگاه ذکر الله متعال را با زبان گفت بهترین ذکر را گوید، و اگر وعظ می‌نمود بهترین وعظ را نماید، و اگر دعوت می‌کرد بهترین دعوت را نماید، و اگر تعلیم می‌داد بهترین تعلیم را بدهد، و اگر نصیحت می‌کرد بهترین نصیحت را نماید، و اگر با مردم صحبت نمود بهترین سخن را به آن‌ها بگوید، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ [البقرة: ۸۳]. «و به مردم (سخن) نیک بگویید». و می‌فرماید: ﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ﴾ [الإسراء: ۵۳] «و به بندگانم بگو: (با یکدیگر) سخنی بگویند که آن بهترین باشد، بی‌گمان شیطان میان آن‌ها فتنه (و فساد) ایجاد می‌کند».

- و در تمامی اموری که در قرآن کریم و روش و سیرت پیامبر ﷺ بیان شده، ویژگی‌هایی از احسان وجود دارد.

- پس شخص محسن و نیکوکار را الله متعال به گفتن سخن خوب و نیک که خودش آن را دوست دارد و مورد خشنودی‌اش است رهنمون می‌سازد، پس نفس او چنان عادت می‌گیرد که جز گفتار خوب حرف نزند، و جز سخن نیک چیزی نگوید، و او سزاوارترین مردم به پیروی از توصیه پیامبر ﷺ می‌باشد که فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَلْيُكَلِّمْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»^۱ «هرکس به الله و روز آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید، یا ساکت باشد».

- و از ثمره‌ها و نتایج احسان و برکت‌های آن این است که شخص محسن و نیکوکار در نزد مردم محبوب بوده سخن وی مورد پذیرش آن‌ها قرار می‌گیرد، و این به خاطر پیروی وی از ارشادات الهی در برخوردش با مردم و حرف‌زدن با آن‌ها است؛ زیرا جز سخن نیکی که الله متعال آن را دوست دارد نمی‌گوید، و کسی که حالش این بود پس او محسن و نیکوکار برای تمامی مردم بوده هرگز آن‌ها را مورد آزار و اذیت قرار نمی‌دهد و فعالیت شیطان را که در فاسد نمودن و گمراه نمودن او و مخاطبانش سعی دارد از بین می‌برد.

- پس دانستید کسی که مردم را با زبانش اذیت می‌کند دورترین مردم از احسان می‌باشد، طوری که امام احمد رحمته در مسندش و امام بخاری رحمته در الأدب المفرد و حاکم رحمته در مستدرک از ابوهیره رحمته روایت نموده‌اند که فرمود: به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند: یا رسول الله، «إِنَّ فُلَانَةَ تَقُومُ اللَّيْلَ، وَتَصُومُ النَّهَارَ، وَتَفْعَلُ وَتَصَدَّقُ، وَتُؤْذِي جِيرَانَهَا بِلِسَانِهَا» «فلانه زن همیشه شب‌ها شب زنده داری می‌کند روزانه روزه‌دار است و عمل نیک انجام می‌دهد و صدقه می‌دهد؛ ولی همسایه‌های خویش را با زبان می‌آزارد». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا خَيْرَ فِيهَا، هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ» «خیری در او نیست او از اهل آتش است».

گفتند: «إِنَّ فُلَانَةَ تُصَلِّي الْمَكْتُوبَةَ وَتَصَدَّقُ بِأَنْوَارٍ وَلَا تُؤْذِي أَحَدًا بِلِسَانِهَا» «زنی است

۱- صحیح بخاری: ۶۰۱۸ و ۶۰۱۹ و ۶۱۳۵ و ۶۱۳۶ و ۶۱۳۸ و (۱۰۰/۸) و ۶۴۷۵ و صحیح مسلم:

که نمازهای فرضی را می‌خواند و قطعه‌های کشک (قروت) را صدقه می‌دهد و با زبانش به هیچ کسی آزار نمی‌رساند» فرمود: «هِيَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۱ «او از اهل بهشت است».

اثوار جمع ثور است که به قطعه‌ای از کشک (قروت) گفته می‌شود. و در روایت حاکم آمده است «وَتَتَّصَدَّقُ بِأَثْوَارٍ مِنْ أَقِطٍ»^۲ «و به قطعه‌های از قروت صدقه می‌دهد».

- و در سنن ترمذی از ابودردا رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَنْثَلُ فِي مِيزَانِ الْعَبْدِ الْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَإِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَدِيَّ»^۳ «در روز قیامت هیچ چیزی در ترازوی بنده مؤمن سنگین‌تر از اخلاق نیکو نیست، و الله متعال از انسان فحش‌گوی بی‌شرم بدگفتار نفرت دارد».

- زشتی و قباحت در قول، باطل‌کننده احسان است، و زشتی در قول انواع زیادی دارد از جمله: دروغ، تهمت، غیبت، سخن‌چینی، اذیت‌رساندن، فحش و بدزبانی، بیهوده‌گویی و اصرار در سوال کردن.

پس کسی که در این زشتی‌ها واقع می‌شود محسن نیست، و بدزبانی بیانگر بدی در قلب است.

- باید دانسته شود که غلظت و تندگی در گفتار در جای مناسبش زشت نبوده بلکه از جمله احسان و نیکی است که الله متعال آن را دوست می‌دارد.

* سخنان نیک یکی بر دیگری فضیلت دارند، و الله متعال بهترین سخن را این چنین وصف نموده است: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^(۳۳) [فصلت: ۳۳] «و چه کسی خوش‌گفتارتر است از کسی که به سوی الله دعوت کند، و کار شایسته انجام دهد، و گوید: بی‌شک من از مسلمانان هستم؟!». پس دعوتگری که به سوی الله دعوت داده و اعمال صالحه انجام می‌دهد و وابستگی خود را به اسلام اعلام نموده و به آن افتخار می‌کند، این شخص از محسنان در قول است.

۱- الأدب المفرد بخاری: ۱۱۹ و مسند احمد: ۹۶۷۵ و مستدرک: ۷۳۰۴ و ۷۳۰۵. حکم آلبانی: صحیح.

۲- مستدرک: ۷۳۰۵.

۳- سنن ترمذی: ۲۰۰۲ و سنن ابی‌داود: ۴۷۹۹. حکم آلبانی: صحیح.

- پس بدان کسی که به سوی گمراهی و برگردانیدن مردم از راه الله متعال دعوت می‌دهد از بدترین مردم در گفتار هست، و هرکس عملش مغایر با گفتارش باشد محسن و نیکوکار نیست، بلکه با تناقضی که دارد بدکار شمرده می‌شود.

- و از ویژگی‌های محسنان حریص بودن آنان بر گفتار نیکو است به ویژه در جاهایی که بر واجب بودن و یا مستحب بودن آن سخن نیک تاکید شده است، که به وسیله آن از حق پشتیبانی شود و یا در جایی گفته شود که به آن نیاز مبرم می‌باشد، به طور مثال در دفاع از مظلومی که با کلمه حق نصرت داده می‌شود، یا دفاع از ناموس مسلمانی، یا اصلاح میان مردم، یا مانع شدن از فساد در میان مسلمانان و دیگر موضعگیری‌هایی که شاید یک کلمه نیک سبب سعادت و نیکبختی بنده و سرافرازی وی بشود، طوری که الله متعال در مورد کسانی که حق را شناخته و به آن شهادت داده‌اند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۸۳﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿۸۴﴾ فَأَنْبِئْهُمْ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۸۵﴾﴾ [المائدة: ۸۳-۸۵] «و چون آیاتی را که بر پیامبر نازل شده بشنوند، چشم‌های آن‌ها را می‌بینی که اشکریزان می‌شود، به خاطر حقیقتی که دریافته‌اند، و می‌گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان بنویس* چرا به الله و آنچه از حق به ما رسیده است، ایمان نیاوریم، درحالی که آرزو داریم پروردگاران ما را در زمره صالحان درآورد* پس الله به خاطر این سخن که گفتند، به آن‌ها باغ‌هایی (از بهشت) پاداش داد که از زیر (درختان و کاخ‌های) آن نهرها جاری است، و جاودانه در آن خواهند ماند، و این است جزای نیکوکاران.»

* و در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ لَا يُلْقِي لَهَا بَالًا يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ»^۱ «همانا بنده یک کلمه در جهت رضایت الله سخن می‌گوید و هیچ اعتنایی به پاداش و ثواب آن نمی‌کند، الله تعالی درجات او را بلند و رفیع قرار می‌دهد، و بنده یک کلمه در جهت نارضایتی الله

سخن می‌گوید و به کیفر و گناه آن هیچ توجهی ندارد، الله تعالی او را به جهنم وارد می‌کند».

* مقصود این است که احسان و نیکی در گفتار بر سه درجه هست:

* درجه اول: اجتناب از گفتار زشت که الله متعال از آن نفرت دارد، و زشت‌ترین آن گفتاری است که توسط آن با الله شریک قرار داده شود، بازداشتن از راه او تعالی، گفتار بیهوده و باطل، غیبت، سخن چینی، فحش و بدزبانی و مانند اینها است.

- و گفتار فحش در لغت هر سخن زشت و پلید، دشنام‌دادن و ناسزاگفتن، و هتک حرمت را دربر می‌گیرد، نایغه دُبیانی در مدح و ستایش زنی گفته است:

بَيْضَاءُ كَالشَّمْسِ وَاقْتِ يَوْمَ أَسْعَدَهَا لَمْ تُؤْذِ أَهْلًا وَلَمْ تُفْحَشْ عَلَى جَارِ

و سلمه بن خُزُشب اُنماری در جواب عامر بن طَفَيْل چنین گفته است:

وَإِنَّكَ يَا عَامِ ابْنَ فَارِسٍ قُرْزُلٍ مُعِيدٌ عَلَى قَيْلِ الْخَنَا وَالْهَوَاجِرِ

- شاهد در این بیت، این سخن شاعر است: «مُعِيدٌ عَلَى قَيْلِ الْخَنَا وَالْهَوَاجِرِ» هواجر در گفتار، فحش‌های زشت را گویند، و خنا گفتار بی‌حیایی است، و هردو نوع، از جمله گفتارهای زشت و قبیح می‌باشند.

* درجه دوم: سخن نیکوی واجب است؛ چه درباره الله ﷻ و چه درباره مردم. گفتار نیکو درباره الله ﷻ که بهترین و واجب‌ترین آن است کلمه توحید می‌باشد، سپس آنچه که بر بنده از اذکار و دعاها در نماز و غیره واجب شده است، و آنچه از سخنان نیک که در مورد مردم بر وی واجب است، و سزاوارترین مردم به سخن نیک، پدر و مادر می‌باشند. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ [الإسراء: ۲۳] «و با نیکی (و بزرگواری) با آنها سخن بگو» یعنی سخن خوب و نیکو.

- آنچه از سخن نیک، که بر مسلمان واجب است: جواب سلام، بیان حق هنگامی که بیان آن بر شخص واجب می‌شود، نصرت‌دادن حق، دفاع از آبروی مسلمانان، و دیگر مواضعی که گفتن سخن نیک در آن بر بنده واجب می‌گردد، البته با توجه به استطاعت و توانایی.

* درجه سوم: گفتار نیکویی که مستحب است، و این درجه حاصل از دو درجه قبلی می‌باشد، و شامل گفتارهای نیک نافله است مانند: تلاوت قرآن، ذکر، دعا، دعوت به سوی الله متعال. همچنین انجام اعمالی که در برخورد با مردم بر فرد مسلمان مستحب است مانند: همدردی و تسلیت به مصیب زده با سخنان نیک، دلداری دادن به شخص مبتلا، کمک‌رسانی به محتاج و نیازمند، و پاداش دادن به انجام دهنده کارهای خیر و نیک، و دیگر اقوال نیکوی مستحب که اگر کسی آن را با آنچه پیشتر بیان شد یکجا انجام بدهد از اهل احسان و نیکوکاران در گفتار شمرده می‌شود.

* ۳- احسان عملی: احسان در عمل از اثر احسان قلبی و احسان قولی می‌باشد.

- اعمال نیک بر دو نوع می‌باشند:

- نوع اول: عبادات عملی که احسان در آن مطلوب می‌باشد و باید ادای آن به شکل درست و مخلصانه و با پیروی از سنت بدون افراط و تفریط صورت گیرد؛ پس کسی که در ادای عبادات این‌چنین باشد از جمله محسنان و نیکوکاران در آن محسوب می‌شود، گفتنی است محسنان در این مرتبه بر یکدیگر برتری بزرگی دارند.

- نوع دوم: برخورد با مردم. نیکی در برخورد با مردم دارای سه درجه است:

درجه اول: دست برداشتن از آزار و اذیت دیگران؛ پس کسی که از اذیت و آزار مردم دست برنمی‌دارد محسن و نیکوکار نیست، بلکه از دورترین مردمان از احسان و نیکی می‌باشد، و مسلمان کسی است که مسلمانان از ضرر زبان و دستش سالم بمانند.

درجه دوم: ادای حقوق واجب، و خاص‌ترین آن حق والدین و خویشاوندان و همسایگان است، و ادای حقوق از جانب کسانی که در یک معامله باهم شریک می‌باشند که این رابطه تقاضای شفافیت و صداقت را دارد. حق امانت گذار بر امانت دار این است که امانت را به طور شایسته ادا کند، و حق خریدار بر فروشنده این است که در قیمت بی‌عدالتی و بی‌انصافی نکند و اگر عیبی در جنس بود برای او بیان کند، و همانند آن از حقوق واجب که اگر کسی آن را ادا نکند بدکار بوده و محسن و نیکوکار نمی‌باشد.

- پس شخص عاق پدر و مادر، راهزن، مکار، فریبکار، خائن، اختلاسگر و دزد، همه بدکار می‌باشند و نیکوکار و محسن نیستند.

- پس کسی که آزار و اذیت خود را از مردم بازداشت و حقوق واجب را ادا نمود در احسان واجب، نیکوکار می باشد.

- درجه سوم: احسان مستحب، که چندین نوع می باشد و در مجموع، هر آنچه که از اندازه احسان واجب بیشتر شود، احسان مستحب گفته می شود. و این درجه احسان بسیار متنوع است به طور مثال صدقه دادن احسان است، سخن خوب احسان است، تبسم در مقابل برادر مسلمانان احسان به او است، و جای دادن شخصی در مجلس برایش احسان است، و بنده بر تمامی این اعمال نیکو پاداش می برد به شرط اینکه نیت صالح و نیک را در آن مدنظر گیرد.

معانی کلمه احسان در نصوص:

* لفظ احسان در نصوص بر چندین معنا اطلاق می شود:

- معنای اول: احسان در عمل، و بادقت انجام دادن آن؛ پس کسی که عملی را با دقت و به نیکوترین حالت انجام دهد محسن و نیکوکار است.

- معنای دوم: انجام کارهای نیک، طوری که الله متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ [النساء: ۱۲۵] «وکیست خوبتر به اعتبار دین از آن کس که روی خود را برای الله منقاد گرداند (مخلصانه تسلیم شد) و نیکوکار بود». پس احسان اول غیر احسان دوم است.

و می فرماید: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ [الأنعام: ۱۶۰] «(روز قیامت) هرکس (کار) نیکی آورد، پس ده برابر آن پاداش دارد». و کسی که نیکی آورد محسن و نیکوکار است و مرتبه و درجه او در احسان، نظر به کثرت حسنات وی است.

و می فرماید: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي الْتَهَارِ وَرُفَا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبَنَّ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّكْرِينَ﴾ وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۱۵﴾ [هود: ۱۱۴-۱۱۵] «و (ای پیامبر!) در دو طرف روز، و ساعاتی از شب، نماز را برپا دار، بی شک نیکی ها بدی ها را از بین می برند، این پندی برای پندپذیران است * و (ای پیامبر!) صبر کن، پس بی گمان الله پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد».

- معنای سوم: نیکی کردن و بزرگواری بودن در تعامل با مردم نظر به مقام و جایگاه

هریک. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الإسراء: ۲۳] «و به پدر و مادر نیکی کنید». و می‌فرماید: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ [البقرة: ۸۳] «و به مردم (سخن) نیک بگویید».

و در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُحْسِنِ إِلَى جَارِهِ»^۱ «کسی که ایمان به الله و روز آخرت دارد، باید با همسایه‌اش نیکی کند».

* غالباً - وقتی این معنا مراد باشد - لفظ احسان با حرف باء و یا لام و یا الی متعدی می‌گردد، طوری که در مثال‌های گذشته آمده است.

* این معنا بر احسان نمودن با مال، علم و بدن و دیگر صورت‌های احسان صدق می‌کند.

در این فرموده الله متعال ﴿وَقَدْ أَحْسَنَ بِي﴾ [یوسف: ۱۰۰] «یقیناً به من نیکی کرد». لفظ احسان در آن شامل معنای عنایت است از این‌رو با حرف باء متعدی گردیده است.

* همچنین گاهی لفظ احسان به طور مطلق ذکر می‌شود، و مراد از آن تمامی معانی احسان را دربر می‌گیرد، طوری که در این فرموده الله متعال آمده است: ﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۵]. «و نیکی کنید که الله نیکوکاران را دوست می‌دارد». و این فرموده باری‌تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ [النحل: ۹۰]. «به راستی الله به عدل و احسان فرمان می‌دهد». و این فرموده الله متعال: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ﴾ [الإسراء: ۷]. «اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی کرده‌اید».

بنده در احسان کردن به استعانت و کمک از الله متعال نیاز دارد:

* بنده در احسان نمودن، همواره نیاز به دعا و استعانت جستن از الله متعال دارد، طوری که حدیث مُعَاذِ بْنِ جَبَل رضی الله عنه بر این امر دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفته و فرمود: «يَا مُعَاذُ، وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحِبُّكَ» «ای معاذ، به الله من تو را دوست می‌دارم».

سپس فرمود: «أَوْصِيكَ يَا مُعَاذُ لَا تَدْعَنَّ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ»^۱ «تو را ای معاذ توصیه می‌کنم که در پی هر نماز این دعا را ترک مکن که: بار الها مرا بر یاد و شکر و عبادتت به وجه پسندیده یاری فرما!» [روایت احمد، ابوداود و نسایی و در روایت نسایی چنین آمده است: معاذ گفت: «وَأَنَا أُحِبُّكَ» «و من دوستت می‌دارم»].

* این حدیث دال بر آن است که بنده از اینکه احسان را از الله متعال بخواهد هرگز بی‌نیاز نمی‌شود، پس کسی که این واقعیت را درک کرد یقین می‌کند که در همه احوال و اوقات به الله متعال محتاج و نیازمند است.

معاذ بن جبل رضی الله عنه از پیشوایان محسن است و از وصیت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به وی روایتی است که هناد بن السری در کتاب الزهد و ابن ابی شیبیه در مصنف خویش و طبرانی در الکبیر و ... از محمد بن عمرو بن علقمه روایت کرده‌اند که گفت: ابوسلمه به ما گفت که معاذ بن جبل رضی الله عنه گفته است: «يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي» «ای رسول الله به من توصیه بفرما!». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، وَاعْبُدْ نَفْسَكَ مِنَ الْمَوْتَى، وَادْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ كُلِّ حَجَرٍ وَعِنْدَ كُلِّ شَجَرٍ، وَإِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً، فاعْمَلْ بِجَنبِهَا حَسَنَةً، السِّرُّ بِالسِّرِّ، وَالْعَلَانِيَةُ بِالْعَلَانِيَةِ» «الله را طوری عبادت کن چنانکه او را می‌بینی، و خود را از مردگان حساب کن، و الله متعال را نزد هر سنگ و درختی یاد کن، و اگر کار زشتی را انجام دادی پس بلافاصله در پهلوی آن نیکی را انجام بده، گناه پنهانی را با نیکی پنهانی و گناه آشکارا را با نیکی آشکارا جبران کن». «وَأُخْبِرُكَ بِمَا هُوَ أَمْلَكُ بِكَ مِنْ ذَلِكَ؟» «و تو را از چیزی آگاه می‌سازم که اختیار تو را بیشتر در گرو دارد؟». گفت: ای رسول الله و آن چیست؟ فرمود: «هَذَا» «این» و به زبانش اشاره نمود. معاذ گفت: ای رسول الله آن این است و به زبان خود اشاره نمود. فرمود: «وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا هَذَا»^۲ «آیا جز این چیز دیگری مردم را بر بینی‌هایشان در آتش می‌اندازد».

۱- سنن نسایی: ۱۳۰۳ و سنن ابی‌داود: ۱۵۲۲ و مسند احمد: ۲۲۱۲۶ و ۲۲۱۱۹. حکم آلبانی: صحیح.

۲- المعجم الکبیر طبرانی: ۳۷۴ و الزهد هناد بن السری: (۲/ ۵۳۱) و مصنف ابن ابی شیبیه: ۳۴۳۲۵. حکم آلبانی: صحیح.

و ابوسلمه که نامش عبدالله بن عبدالرحمن بن عوف است، معاذ بن جبل رضی الله عنه را ندیده است، پس در اسناد این روایت انقطاع است لیکن شواهد دیگری آن را تقویت نموده و به درجه حسن می‌رساند، و علامه آلبانی نیز این روایت را حسن خوانده و در سلسله صحیحہ آورده است.

و امام بیهقی در شعب الایمان از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: در غزوه تبوک در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، باد تندی وزید و مردم از هم جدا شدند، با چشمانم دیدم که من نزدیک‌ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله هستم، گفتم تنهایی و خلوت ایشان را امروز غنیمت می‌شمارم، پس به ایشان نزدیک شدم و گفتم: مرا از عملی آگاه کن که مرا نزدیک کند - یا گفت - مرا داخل بهشت کند و از آتش دور سازد؟ فرمود: «لَقَدْ سَأَلْتُ عَنْ عَظِيمٍ وَإِنَّهُ لَيْسِيرٌ عَلَى مَنْ يَسَّرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ: تَعْبُدُ اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلَاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَحُجُّ الْبَيْتَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ، وَإِنْ شِئْتَ أَنْبَأْتُكَ بِأَبْوَابِ الْخَيْرِ» (واقعاً از چیز بزرگی سؤال کردی و البته بر کسی که الله آن را بر او سهل گرداند، آسان است؛ الله را عبادت کن و چیزی را شریک او قرار مده و نماز فرض را به جای آور و زکات فرض را بپرداز و حج خانه الله را به جای آور و روزه رمضان را بگیر. اگر می‌خواهی تو را به دروازه‌های نیکی، راهنمایی کنم؟) گفتم: بله ای رسول الله. فرمود: «الصَّوْمُ جَنَّةٌ، وَالصَّدَقَةُ تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ، وَقِيَامُ الْعَبْدِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ يَبْتَغِي وَجْهَ اللَّهِ» (روزه، سپر است و صدقه و احسان، خطاها را جبران می‌کند و نماز بنده در دل شب که وجه الله متعال را خواستار می‌باشد) و سپس این آیه را تلاوت کردند: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ﴾ [السجدة: ۱۶] سپس فرمود: «إِنْ شِئْتَ أَنْبَأْتُكَ بِرَأْسِ الْأَمْرِ وَعَمُودِهِ وَذِرْوَةِ سَنَامِهِ» (اگر خواستی تو را از اساس کار و پایه و ستون و قسمت اعلاى آن باخبر کنم) گفتم: بله، ای رسول الله! فرمود: «أَمَّا رَأْسُ الْأَمْرِ فَالْإِسْلَامُ، وَأَمَّا عَمُودُهُ فَالصَّلَاةُ، وَأَمَّا ذِرْوَةُ سَنَامِهِ فَالْجِهَادُ» (سرآمد کار و ستون آن نماز و رفیع‌ترین قله آن جهاد است) سپس فرمود: «وَإِنْ شِئْتَ أَنْبَأْتُكَ بِأَمَلِكِ النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ» (اگر بخواهی تو را از چیزی آگاه می‌سازم که اختیار مردم را بیشتر از همه این‌ها در گرو دارد؟) گفتم: آن چیست ای رسول الله؟ پس با انگشت به سوی دهنش اشاره کرد. گفتم: مگر ما در برابر آن چه سخن می‌گوییم، بازخواست می‌شویم؟ فرمود: «تَكَلَّمْتَ أُمَّكَ يَا مُعَاذُ، وَهَلْ يَكُفُّ النَّاسَ عَلَى مَنَاحِرِهِمْ فِي جَهَنَّمَ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ، وَهَلْ

تَتَكَلَّمُ إِلَّا بِمَا عَلَيْكَ أَوْ لَكَ؟^۱ «مادرت به گریهات بنشینند! مگر جز محصولات زبان، چیزی دیگر مردم را بر صورت‌هایشان به داخل آتش می‌اندازد، و آیا حرف که می‌زنی جز این نیست که به ضرر تو یا به نفع تو می‌باشد؟!» [این روایت بی‌هقی است، و این حدیث را ابوداود طیالسی، عبدالرزاق، احمد، ابن ابی‌شیبه، ترمذی، ابن ماجه و ... از راه‌های مختلف با الفاظ نزدیک روایت کرده‌اند اما روایت امام بی‌هقی از کامل‌ترین آن‌ها است].

* یونس بن عبید می‌گوید: «چیزی از نیکی را نخواهی یافت که همه نیکی‌ها را در پی داشته باشد غیر از زبان، زیرا شخص را می‌بینی که بسیار روزه می‌گیرد ولی با حرام افطار می‌کند، شب زنده داری می‌کند ولی در روز گواهی دروغین می‌دهد - و امور دیگری از این قبیل ذکر نمود - ولی هرگز انسانی را نخواهی یافت که جز حق سخن نگوید، سپس گفتارش برخلاف عملش باشد».

ویژگی‌های محسنان

* آنچه بر رسیدن به مرتبه احسان کمک می‌کند شناخت جوینده این مرتبه از ویژگی‌های محسنان و نیکوکاران و راه و روش آن‌ها است، آیا ندیده‌اید شاگرد هر فنی به استادان مجرب آن فن می‌نگرد و از شیوه‌های آن‌ها پیروی نموده به خط مشی آن‌ها می‌رود تا سرانجام از جمله آنان به شمار می‌آید.

جوینده احسان نیز چنین است که باید ویژگی‌های محسنان را بیاموزد و آن‌ها را در زندگی و پس از مرگشان دوست بدارد، و روش‌شان را سرمشق خود قرار بدهد. اما محسنان زنده به ندرت پیدا می‌شوند بلکه آن‌ها مانند موی سفید در بدن گاو سیاه هستند، پس هر جایی یکی از آن‌ها پیدا شود همراهی و صحبت او غنیمت بزرگی است زیرا وی سرمشق و الگوی نیکی است که به آن مثال زده می‌شود.

و چه بسا از برخی مشایخ و اساتید خویش شنیده‌ایم که حالاتی را در هنگام همراهی استادان و مردمان صالح مشاهده نموده‌اند که در نفس‌هایشان اثر به سزایی به

۱- سنن ترمذی: ۲۶۱۶ و سنن ابن ماجه: ۳۹۷۳ و مسند احمد: ۲۲۰۱۶ و شعب الایمان بی‌هقی:

۴۶۰۷ و مصنف ابن ابی‌شیبه: ۳۰۳۱۴ و مصنف عبدالرزاق: ۲۰۳۰۳ و مسند ابی‌داود طیالسی:

۵۶۱. حکم آلبانی: صحیح.

جا گذاشته است، به حدی که اگر برای برخی از آن‌ها از اساتید و مشایخ‌شان یاد شود نمی‌توانند بر گریه‌شان مسلط شوند زیرا حالات آنان بر آن‌ها اثر بزرگی داشته است، از این‌رو درس‌های عملی این‌چنینی از بسیاری درس‌های نظری که شخص می‌آموزد ولی قلبش از معانی و حقیقت آن غافل می‌باشد، بهتر است.

البته سیرت مردگان صالح و محسن محفوظ است، هرگاه کسی در آن تأمل کند و از آثار و اعمال نیک آنان آگاهی پیدا نماید برخی از معانی احسان، به مفهوم عام آن در عبادات و معاملات برای او ترسیم خواهد شد، طوری که پیامبر ﷺ آن را در سخن گرانبهای خود این‌گونه جمع نموده است: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»^۱ «الله متعال را طوری عبادت کن که گویا او را می‌بینی، اگر تو او را نمی‌بینی یقیناً او تو را می‌بیند».

وقتی در مشخصات والای محسنان دقت و تأمل کردم دریافتیم که مهم‌ترین و بارزترین آن عبارت است از: صدق و اخلاص، خیراندیشی برای الله و پیامبرش ﷺ، و برای کتاب او تعالی و برای مؤمنان، سکینه و وقار، دوری از تکلف، و ترک کردن آنچه برایشان فایده‌ای ندارد. و با این شرح مختصر ویژگی‌های ایشان را خاتمه می‌دهم.

آسانی و سهولت احسان کردن:

* بدان -الله متعال به تو احسان کند- که رسیدن به مرتبه احسان امر بزرگی است، ولی برای کسی که الله متعال آن را برای او سهل و میسر گرداند، کار آسانی است. طوری که پیامبر ﷺ به معاذ رضی الله عنه فرمود: «لَقَدْ سَأَلْتُ عَنْ عَظِيمٍ وَإِنَّهُ لَيَسِيرٌ عَلَى مَنْ يَسَّرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ»^۲ «در حقیقت از چیز بزرگی سؤال کردم و البته آسان است بر کسی که الله آن را بر او سهل گرداند».

و از دلایل احسان کردن، این فرموده الله متعال است که در آن امر و تشویق به احسان نمودن کرده است: ﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۵] «و نیکی

۱- صحیح بخاری: ۵۰ و ۴۷۷۷ و صحیح مسلم: ۸ و ۹ و ۱۰.

۲- سنن ترمذی: ۲۶۱۶ و سنن ابن ماجه: ۳۹۷۳ حکم آلبانی: صحیح.

کنید که الله نیکوکاران را دوست می‌دارد». و می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ [النحل: ۹۰] «به راستی الله به عدل و احسان فرمان می‌دهد».

در شریعت اسلامی امر به کاری نشده که قابل تحمل نباشد و یا بالاتر از طاقت و توان انسان باشد، و نه به کاری ترغیب شده که دست نیافتنی باشد.

الله متعال بندگان را به امری ترغیب نمی‌کند که سپس آن را برایشان مشکل گرداند، جز اینکه بندگان خودشان اسباب ناکامی و شکست را به بار آورند که به سبب آن از توفیق انجام آن محروم می‌شوند، و اما شخص صادق و پرتلاش سزاوار کامیابی در امری است که از وی خواسته شده است.

* از بزرگ‌ترین اسباب توفیق بنده به احسان کردن: تعظیم اوامر الهی، شکرگزاری نعمت‌های او تعالی، کثرت ذکر و یاد الله تعالی و کوشش در این امور می‌باشد.

باعظمت شمردن اوامر الله تعالی نشانه تقوای قلب است طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظِمِ شَعْبِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲] «(حکم) این است، و کسی که شعایر الهی را بزرگ دارد، پس بی‌گمان این (کار) از پرهیزگاری دل‌ها است».

و شکر نعمت و ثمره آن این است که الله متعال شکرگزاران را دوست دارد، و ایشان را در انجام کاری که برای آنان می‌پسندد، توفیق می‌بخشد. وقتی مشرکان بر هدایت یافتن مؤمنان ضعیف اعتراض کردند الله متعال فرمود: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ [الأنعام: ۵۳] «آیا الله به سپاسگزاران داناتر نیست؟».

و کثرت ذکر و یاد الله متعال، قلب بنده را جلا می‌دهد، شیطان را از وی می‌راند، محبت الله متعال را در قلب وی جای می‌دهد، محبت پروردگار را برای بنده جلب و افزایش می‌بخشد. و کسی که چیزی را دوست بدارد از آن بسیار یاد می‌کند، و پیوسته بنده با قلب و زبانش الله را یاد می‌کند تا اینکه برای احسان کردن توفیق می‌یابد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱] «یقیناً برای شما در رسول الله سرمشق نیکویی است، برای آنان که به الله و روز آخرت امید دارند، و الله را بسیار یاد می‌کنند».

از این رو پیامبر ﷺ معاذ بن جبل رضی الله عنه را به کثرت ذکر توصیه نمود، طوری که در سنن نسایی از ابوعبدالرحمن حُبلی و او از صُنایحی و او از مُعَاذِ بْنِ جَبَل رضی الله عنه روایت کرده که فرمود: پیامبر ﷺ دستم را گرفت؛ سپس فرمود: «إِنِّي لِأَحِبُّكَ يَا مُعَاذُ» «ای معاذ! من تو را دوست دارم»؛ گفتم: «وَأَنَا أَحِبُّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»؛ «و من هم تو را دوست دارم یا رسول الله»، سپس فرمود: «لَا تَدْعَنَّ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ تَقُولُ» پس بعد از هر نمازی این دعا را ترک نکنی و بگویی: «اللَّهُمَّ أَعِيَّنِي عَلَى ذِكْرِكَ، وَشُكْرِكَ، وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ»^۱ «بار الها! مرا بر ذکر و شکر و حسن عبادتت یاری ده».

ذکر و شکر، دو عبادت بزرگ هستند، و به خاطر اهمیت آن‌ها در اولویت قرار داده شده‌اند، چون از جمله اسباب توفیق یافتن در ادای عبادت به صورت درست و احسن می‌باشند.

کسی که برای رسیدن به این مرتبه تلاش کند و در جستجوی آن باشد پس سزاوار به دست آوردن آن است. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنکبوت: ۶۹] «و کسانی که در راه ما (کوشش و) جهاد کنند؛ قطعاً به راه‌های خویش هدایت‌شان می‌کنیم، و یقیناً الله با نیکوکاران است».

ابودرداء رضی الله عنه، از جمله چهار نفری است که معاذ بن جبل رضی الله عنه در وقت وفاتش توصیه نمود که از محضر آن‌ها علم بیاموزید، می‌گوید: «إِنَّمَا الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ، وَإِنَّمَا الْحِلْمُ بِالتَّحَلُّمِ، وَمَنْ يَتَحَرَّرَ الْحَيْرَ يُعْطَهُ وَمَنْ يَتَوَقَّ الشَّرَّ يُؤْفَقَهُ»^۲. «همانا علم به آموختن به دست می‌آید و بردباری به کسب‌نمودن آن حاصل می‌شود و هرکس جوایب خیر باشد همانش دهند و هرکس از شر بگریزد از آن برکنار ماند». و این حدیث مرفوعاً از پیامبر ﷺ روایت شده، و علما حدیث موقوف‌بودن آن را بر ابودرداء رضی الله عنه ترجیح داده‌اند.

و از شرط رسیدن به مرتبه احسان این نیست که بنده اعمال زیادی را انجام بدهد، بلکه چیزی که از وی خواسته شده است احسان در عمل است که آن را بدون افراط و تفریط با ادای فرایض و تقرب‌جستن با نوافلی که برایش میسر و آسان است، انجام دهد.

۱- سنن نسائی: ۱۳۰۳ و سنن ابی‌داود: ۱۵۲۲ و مسند احمد: ۲۲۱۲۶ و ۲۲۱۱۹. حکم آلبانی: صحیح.

۲- الجامع الصغیر وزیادته سیوطی: ۴۰۹۳. حکم آلبانی: حسن.

بنده نمی‌تواند تمامی اعمال صالحه را در دایره عمل خود گنجانیده آن را انجام بدهد، در مسند امام احمد و سنن ابن ماجه از ثوبان رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِسْتَقِيمُوا وَلَنْ تُحْصُوا، وَعَلِمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمُ الصَّلَاةُ، وَلَا يُحَافِظُ عَلَى الْوُضُوءِ إِلَّا مُؤْمِنٌ»^۱ «پایداری نمایید و نمی‌توانید (همه اعمال را) دریابید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز است و جز مؤمن کسی بر وضوی خویش مواظبت نمی‌کند».

در بیان فضیلت محسنان از گروهی از سلف نقل شده که آن‌ها به خاطر کثرت نماز و روزه سبقت نگرفتند بلکه به چیزی که در قلب‌هایشان جایگزین شده بود به این مقام نایل شدند.

از شرط احسان نیست که تمامی اعمال بنده محسن نیک باشد، بلکه اگر احسان کردن و نزدیک شدن به احسان در بیشتر امور وی غالب بود پس وی از اهل احسان می‌باشد، این شاء الله تعالی.

در صحیح بخاری و مسلم از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا، فَإِنَّهُ لَنْ يَدْخَلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ» یعنی «در گفتار و کردار راه صواب را پیش بگیرید و میانه‌رو باشید و بشارت دهید زیرا هیچ کس عملش او را وارد بهشت نمی‌کند»، گفتند: حتی شما ای رسول الله؟ فرمود: «وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ مِنْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَرَحْمَةٍ»^۲ «حتی من مگر اینکه مغفرت و رحمت الله شامل حالم گردد». پس درستکاری همان احسان است و راه اعتدال را گرفتن همان نزدیک شدن به احسان است.

البته شرط نیست که محسن از گناه معصوم باشد، شاید بسیاری از محسنان و نیکوکاران در گناه واقع شوند اما وقتی مرتکب گناهی شوند توبه‌کنان بازمی‌گردند. وقتی کار ناشایستی را انجام دهند در پی آن کار نیکی را انجام می‌دهند تا آن را محو و نابود کند، گناه پنهانی را با نیکی پنهانی و گناه آشکار را با نیکی آشکارا جبران می‌کنند، طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی، که پیشتر گذشت، معاذ بن جبل رضی الله عنه را ارشاد

۱- سنن ابن ماجه: ۲۷۷ و مسند احمد: ۲۲۳۷۸ و ۲۲۴۱۴ و ۲۲۴۳۳ و ۲۲۴۳۶. حکم آلبانی:

صحیح.

۲- صحیح بخاری: ۶۴۶۷ و صحیح مسلم: ۲۸۱۸.

فرمود: «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ، وَأَتَّبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا، وَخَالِقِ النَّاسَ بِمَخْلُقِ حَسَنٍ»^۱ «هرجا که بودی تقوای الله را پیشه کن، و به دنبال هر بدی (گناه) کار نیک انجام بده تا پاکش کند، و با مردم به خوبی و با اخلاق زیبا رفتار کن» [به روایت احمد و ترمذی و غیره].

توبه کردن از کار ناشایست مشروع و مقبول است. از این رو برای بنده مشروع است بعد از ادای هر عبادتی استغفار کند طوری که در مورد نماز و حج و غیره ذکر شده که شاید بنده در احسان کردن در عبادت مرتکب کوتاهی شود، پس استغفار کردن و ادای عبادات نافله تقصیرات بنده را جبران می‌کند.

احسان عالی‌ترین مرتبه دین است، و محسنان در آن بر یکدیگر برتری دارند ولی صدیقان مرتبه‌شان از همه والاتر است.

برخی از صوفیان ادعا نموده‌اند که فوق مرتبه احسان مرتبه دیگری بنام مرتبه فنا وجود دارد، و در نزد آن‌ها فنا دارای تفسیرها و انواع گوناگونی می‌باشد، برخی از آن‌ها اگر درست تفسیر شوند مورد قبول هستند، ولی در حقیقت از مرتبه احسان جلو نمی‌رود، و برخی از این تفسیرها گمراهی آشکار است.

* و بدانید اگر کسی این کلمات را بیشتر شرح دهد باز هم مختصر و خلاصه است. البته خودم خلاصه آنچه را که در این باب دریافته‌ام و آنچه الله متعال توفیق ریشه‌یابی در مسایل این باب را برایم ارزانی فرمود، ذکر کرده‌ام.

پس طالب علم این مباحث خلاصه را طولانی نسازد، چون در یک موضع جمع‌آوری شده تا وقت و جهد وی هدر نرود و در دانستن مسایل این باب به وی کمک رساند.

و در پی هر مسأله‌ای تفصیل، دلایل، آثار، اخبار، مثال‌ها، و حکایاتی وجود دارد که به دلیل اختصار مطلب از ذکر آن خودداری نموده‌ام، منتها آنچه به گمانم در این مقام شافی و کافی است ذکر نمودم.

- و قول شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه: و دلیل، این فرموده باری تعالی است:

﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [لقمان: ۲۲]

۱- سنن ترمذی: ۱۹۸۷ و مسند احمد: ۲۱۳۵۴ و ۲۱۴۰۳. حکم ترمذی: حسن صحیح. و حکم آلبانی: حسن.

«و کسی که روی خویش را تسلیم الله کند درحالی که نیکوکار باشد، به راستی به دست‌آویز محکمی چنگ زده است، و سرانجام (همه) کارها به سوی الله است.»

- و این فرموده الله متعال: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸] «همانا الله با کسانی است که تقوا پیشه کردند، و کسانی که ایشان نیکوکاران هستند».

- و فرموده او تعالی: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳] «و هرکس بر الله توکل کند، پس او تعالی برایش کافی است».

- و این فرموده باری تعالی: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾ [الذی یرنک حین تقوم] ﴿۱۷۸﴾ وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّجِدِينَ ﴿۱۱۹﴾ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۰﴾ [الشعراء: ۲۱۷-۲۲۰] «و بر الله پیروزمندِ مهربان توکل کن * (همان) ذاتی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) برمی‌خیزی می‌بیند * و (نیز) حرکت و نشست و برخاست) تو را میان سجده‌کنندگان (می‌بیند) * همانا او شنوای دانا است».

- و این فرموده او تعالی: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتَلَوْنَهُ مِنْ فُرْعَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾ [یونس: ۶۱] «و در هیچ کار (و حالی) نباشی، و هیچ بخشی از قرآن را نمی‌خوانی، و هیچ عملی را انجام نمی‌دهید، مگر اینکه ما (حاضر و) گواه بر شما هستیم، هنگامی که در آن (عمل) وارد می‌شوید».

* این دلایلی بود از قرآن کریم برای بیان معنای احسان و فضیلت آن.

* اما این فرموده الله تعالی: ﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [لقمان: ۲۲] «و کسی که روی خویش را تسلیم الله کند درحالی که نیکوکار باشد، به راستی به دستگیره (دست‌آویز) محکمی چنگ زده است، و سرانجام (همه) کارها به سوی الله است». الوثقی یعنی که از آن محکم‌تر نیست.

پس واضح شد که احسان بهترین عمل است، و جز با تسلیم‌شدن و روی‌گرداندن به سوی الله متعال به دست نمی‌آید؛ یعنی هدف بنده، خالص برای الله متعال بوده تابع اوامر الهی و فرمانبردار او تعالی باشد. و فرموده او تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸] در این آیه فضیلت محسنان بیان شده است که به

معیت او تعالی کامیاب شده‌اند؛ این معیت موجب محبت، نصرت، تایید، هدایت و حفظ او تعالی می‌شود همچنین دیگر معانی بزرگی را که الله متعال آن را برای اهل معیت خود اختصاص داده در برمی‌گیرد.

و فرموده او تعالی: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳] توکل از والاترین عبادات است، و هر محسنی که توکل را محقق سازد پس او توکل‌کننده واقعی بر الله متعال بوده زیرا باور دارد که الله متعال او را می‌بیند و از حال وی آگاه است؛ پس با این وصف احسان در وی محقق می‌شود.

و آنچه این معنا را واضح می‌سازد این فرموده باری تعالی است: ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ﴾ [الشعراء: ۲۱۷-۲۲۰] «و بر الله پیروزمند مهربان توکل کن * (همان) ذاتی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) برمی‌خیزی می‌بیند * و (نیز) حرکت (و نشست و برخاست) تو را میان سجده‌کنندگان (می‌بیند) * همانا او شنوای دانا است».

و این فرموده الله متعال: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتَلَوْنَهَا مِنْ فُرْعَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾ [یونس: ۶۱] «و در هیچ کار (و حالی) نباشی، و هیچ بخشی از قرآن را نمی‌خوانی، و هیچ عملی را انجام نمی‌دهید، مگر اینکه ما (حاضر و) گواه بر شما هستیم، هنگامی که در آن (عمل) وارد می‌شوید».

- ﴿تُفِيضُونَ فِيهِ﴾ یعنی در آن وارد می‌شوید.

- کسی که ایمان دارد که الله متعال بر تمامی اعمال او گواه است و حق ایمان‌داری را با احسان کردن در عبادت ادا کرد پس او در مرتبه احسان قرار دارد.

و قول شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله: دلیل از سنت حدیث مشهور جبریل است که از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل شده که فرمود: «بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذْ طَلَعَ عَلَيْنَا رَجُلٌ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، شَدِيدُ سَوَادِ الشَّعْرِ، لَا يُرَى عَلَيْهِ أَثَرُ السَّفَرِ، وَلَا يَعْرِفُهُ مِنَّا أَحَدٌ، فَجَلَسَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَسْنَدَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى رُكْبَتَيْهِ، وَوَضَعَ كَفَّيْهِ عَلَى فَخْدَيْهِ.

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ؟

فَقَالَ: «أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَتُقِيمَ الصَّلَاةَ، وَتُؤْتِيَ الزَّكَاةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ، وَتَحْجَّ الْبَيْتَ إِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبِيلًا».

فَقَالَ: صَدَقْتَ، فَعَجِبْنَا لَهُ يَسْأَلُهُ وَيُصَدِّقُهُ.

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِيمَانِ؟

قَالَ: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَبِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ».

قَالَ: صَدَقْتَ.

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِحْسَانِ؟

قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ».

قَالَ: صَدَقْتَ.

قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعَةِ؟

قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ».

قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَاتِهَا؟

قَالَ: «أَنْ تَلِدَ الْأُمَمُ رَبَّتَهَا، وَأَنْ تَرَى الْحِفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّيْءِ يَتَطَاوَلُونَ فِي الْبُنْيَانِ».

قَالَ: فَمَضَى فَلَبِثْنَا مَلِيًّا.

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا عُمَرُ! أَتَدْرِي مَنِ السَّائِلُ؟»

قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

قَالَ: «هَذَا جَبْرِيلُ أَتَاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ أَمْرَ دِينِكُمْ»^۱.

«در حالی که ما در محضر پیامبر ﷺ نشسته بودیم ناگهان مردی بر ما ظاهر شد که لباس‌هایش به شدت سفید و موهایش شدیداً سیاه بود، هیچ نشانه‌ای از آثار سفر بر او دیده نمی‌شد و کسی از ما هم او را نمی‌شناخت؛ جلو پیامبر ﷺ چنانکه پیامبر نشسته بود دو زانو نشست و زانوهایش را به زانوهای پیامبر ﷺ چسباند و دست‌هایش را بر ران‌های خویش گذاشت و گفت: «ای محمد از اسلام مرا خبر ده؟ پیامبر ﷺ فرمود:

اسلام آن است که گواهی دهی که هیچ معبود برحق جز الله یگانه وجود ندارد و اینکه محمد فرستاده الله است، و نماز را برپا داری و زکات بپردازی و ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی داشتی حج خانه الله کنی. جبریل گفت: راست گفتی، ما تعجب کردیم که چگونه هم از ایشان می‌پرسد وهم تصدیق می‌کند، باز جبریل گفت: از ایمان مرا خبر ده؟ فرمود: اینکه به الله و فرشتگان و کتاب‌ها و رسولانش و به روز قیامت و به تقدیر اعم از خیر و شر آن ایمان و باور داشته باشی، گفت: از احسان مرا خبر ده؟ فرمود: اینکه الله را طوری عبادت کنی که گویا او را می‌بینی چون اگر تو او را نمی‌بینی او تعالی قطعاً تو را می‌بیند، گفت: از قیامت مرا خبر ده فرمود: در این باره سؤال‌شونده از سؤال‌کننده بیشتر نمی‌داند، گفت: از نشانه‌های آن مرا خبر ده، فرمود: اینکه کنیز ارباب خودش را بزاید، و اینکه ببینی چوپانان تنگدست با پای لخت و عریان در ساختمان‌ها بریکدیگر فخر می‌ورزند، راوی می‌گوید: آنگاه راهش را گرفت و رفت، ما اندکی درنگ کردیم آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: ای عمر، آیا می‌دانید سؤال‌کننده چه کسی بود؟ گفتیم: الله و رسولش داناتر هستند. فرمود: این جبریل بود که آمد تا امر دینتان را به شما بیاموزاند». این حدیث به نام حدیث جبریل رضی الله عنه نامیده می‌شود، و از بزرگ‌ترین احادیث نبوی است، و در آن مراتب دین اسلام بیان شده است، همچنین برخی از علامات قیامت، ارکان اسلام، ارکان ایمان، و معنای احسان نیز در آن ذکر شده‌اند که شرح آن گذشت، و لله الحمد.

* بیان سبب روایت کردن این حدیث توسط عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما از پدرش گذشت.

* شرح تفصیلی این حدیث در وقت مناسب آن - إن شاء الله - در شرح چهل حدیث نووی خواهد آمد.

والله تعالی أعلم، وصلى الله وسلم على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.

پرسش‌های تطبیقی از درس‌های گذشته (۳)

مقدمه:

این پرسش‌ها برگرفته از رویدادها و پرسش‌هایی است که مردم در مورد مسایل متعلق به درس‌های گذشته می‌پرسند و فتوا می‌گیرند، تلاش کردم تا این پرسش‌ها نزدیک به شیوه سوال‌کننده و عبارات مدعیان باطل باشد تا طالب علم مواضع خلل را شناخته و جواب بدهد.

و آنچه که باید در مورد آن هوشیار و آگاه بود این است که دعوت‌های باطل شاید چیزی از حق را دربرداشته باشند که موجب فریب برخی مردم می‌شود که گویا در آن تفکر چیزی از حق وجود دارد! برخی از آنان امور باطل خود را با عبارات زیبا و رسا بیان می‌کنند که شاید مورد پسند کسانی قرار گیرد که از حقیقت آن آگاه نباشند، طوری که منافقان به خاطر فساد و تخریب دین، اعمال ناشایست‌شان را صلح و آشتی و خیرخواهی می‌نامند، چون این الفاظ و عبارات محبوب قلوب هستند، درحالی که اعمال آن‌ها نه صلح است و نه اصلاح، و نه احسان است و نه خیرخواهی.

موضعگیری درست در قبال ایشان این است که مؤمن میان حق و باطل تمایز قایل شود، حق را بپذیرد و باطل را رد کند، مقاصد شریعت را مراعات نماید، و حکم مدعیان ادعاهای باطل را که با الفاظ خوب و محبوب مزین شده‌اند را نپذیرد تا اینکه تعریف شرعی صحیح را برای آن اعمال دریابد.

س ۱: برخی از متفکرین عباراتی را استعمال می‌کنند که مضمون آن چنین است: اسلام به دین‌های آسمانی دیگر احترام می‌گذارد، و تمام پیروان این ادیان مؤمن هستند و فرقی میان آنان وجود ندارد جز اختلافی که در شریعت‌ها است، چون همگی از نزد الله ﷻ آمده است، و اسلام دین محبت و صلح است، و مسلمان حقیقی کسی است که آزاد اندیش باشد و دیگران را بپذیرد و با آن‌ها گفتگو کند؛ پس نظر شما در مورد این تبلیغات چیست؟

س ۲: جواب شما در مورد آن مردمان چیست که می‌گویند: حدود و تعزیراتی که اسلام وضع نموده حق و عدل است اما آن‌ها خاص به زمانی بوده که پیامبر ﷺ مبعوث شدند زیرا این مجازات در آن زمان شایع بود، و اما در عصر حاضر با این ترقی و پیشرفت جوامع مدنی و ساینی که کمتر وحشت‌افزا است ظهور کرده که بیشتر با روح اسلام و بخشش و گذشت آن ملایمت و سازگاری دارد، پس با توجه به اصول کلی شریعت تطبیق آن اولی و بهتر است؟

س ۳: کدام یک بهتر است، طولانی خواندن نماز یا کوتاه خواندن آن؟

س ۴: تاجر مسلمان می‌خواهد که در معامله خود با مردم به مرتبه احسان برسد پس در خرید و فروش از گذشت و بخشش کار گرفته و از تنگدستان درمی‌گذرد اما از خسارت دیدن در تجارت خود می‌ترسد؛ پس راهنمایی شما به او چیست؟

س ۵: مردی با مسلمانی بی‌حرمتی و بدی کرد سپس پشیمان شد و خواست توبه کند، و ترسید که اگر او را از بی‌حرمتی خود نسبت به وی باخبر کند و از او بخشش بخواهد شر بزرگ‌تری را در قبال خواهد داشت، پس چه کاری کند تا توبه را محقق نموده از عواقب بدی خود رهایی یابد؟

درس شانزدهم:

شرح اصل سوم اصول دین؛ شناخت پیامبر ﷺ (۲/۱)

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته می گوید:

(اصل سوم: شناخت پیامبرتان محمد ﷺ. ایشان، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است. هاشم از قریش است و قریشی‌ها عرب و از نسل اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل - علیه وعلی نبینا أفضل الصلاة وأتم التسليم - می‌باشند، او شصت و سه سال عمر کرد، که چهل سال آن پیش از بعثت و بیست و سه سال دیگر زندگی بعثت بود، او ﷺ پیامبر و رسول بود.)

عناصر درس:

- * بیان معنای گواهی دادن بر اینکه محمد ﷺ فرستادهٔ الله ﷻ است.
- * اموری که کلمهٔ شهادت (محمد رسول الله) آن را لازمی می‌گرداند.
 - معنای تصدیق، و بیان آنچه آن را نقض یا ناقص می‌سازد.
 - معنای اطاعت و فرمانبرداری، و بیان آنچه آن را نقض یا ناقص می‌کند.
 - معنای محبت، و بیان آنچه آن را نقض یا ناقص می‌کند.

* انواع بدعت

* نسب پیامبر ﷺ.

* عمر پیامبر ﷺ.

بیان معنای کلمهٔ شهادت (آن محمد رسول الله) محمد ﷺ فرستادهٔ الله ﷻ است

* این درس در بیان اصل سوم از اصول دین است، که عبارت از شناخت پیامبر ﷺ می‌باشد.

بر این اصل بزرگ مسایل اعتقادی زیادی بنا نهاده می‌شود، از این رو باید در خواندن آن به خوبی توجه و اهتمام صورت گیرد.

شهادت بر اینکه محمد ﷺ فرستادهٔ الله متعال است، اصلی از اصول دین می‌باشد، که بنده تا این شهادت را ندهد در اسلام داخل نمی‌شود.

* بر این شهادت بزرگ راه و روش و عمل انسان بنا نهاده می‌شود، و نجات و سعادت وی متعلق به آن است.

* پیروی از پیامبر ﷺ جز با این شهادت بزرگ صحیح نمی‌شود، و الله متعال هیچ عملی را از بنده نمی‌پذیرد تا اینکه خالص برای او تعالی و طبق سنت پیامبر ﷺ باشد.

* پس اخلاص مقتضای کلمهٔ شهادت "لا إله إلا الله" است، و پیروی مقتضای کلمهٔ شهادت "محمد رسول الله" است.

* از آنجا که اعمال بنده باید دارای هدف و روشی باشد که به آن هدف برساند، دو بخش کلمهٔ شهادت (لا إله إلا الله - و - محمد رسول الله) یک رکن محسوب شده است.

اموری که کلمهٔ شهادت (محمد رسول الله) آن را لازمی می‌گرداند

* این بخش کلمهٔ شهادت (محمد ﷺ فرستادهٔ الله ﷻ است) مستلزم امور بزرگی می‌باشد که می‌توان آن را در سه امر بزرگ اجمالاً بیان کرد که اگر بنده این امور را انجام ندهد مؤمن به پیامبر ﷺ نمی‌باشد:

امر اول: تصدیق خبرهای او ﷺ.

امر دوم: به جا آوردن اوامر او ﷺ.

امر سوم: محبت با او ﷺ.

* و هرچه که به باطل شدن این امور سه‌گانه منجر شود پس ناقض این شهادت (أن محمد رسول الله) است، و اگر این شهادت نقض و باطل شد اسلام بنده نیز نقض و باطل می‌گردد.

* در اسلام باید فروتنی، اخلاص، و منقادبودن به الله ﷻ وجود داشته باشد، و کسی که به صورت درست شهادت ندهد که محمد ﷺ فرستادهٔ الله ﷻ است پس چنین فردی نه منقاد است و نه تابع احکام اسلامی؛ از این‌رو مسلمان شمرده نمی‌شود هرچند ادعای اسلام نماید.

امر اول: تصدیق خبرهای پیامبر ﷺ

نخستین امر تصدیق خبر پیامبر ﷺ است که اصلی بزرگی از اصول دین می باشد، و این تصدیق را دو چیز نقض می کند:

اول: تکذیب.

دوم: شک.

شخص تکذیب کننده و شکاک نه پیامبر ﷺ را تصدیق می کند و نه مؤمن به او است.

* تکذیب بر دو درجه می باشد:

- درجه اول: تکذیب مطلق پیامبر ﷺ؛ یعنی شخص، اصل رسالت پیامبر ﷺ را تکذیب کرده و مدعی می شود که الله متعال محمد ﷺ را به عنوان پیغمبر نفرستاده است، یا اینکه پیامبر ﷺ را در اخباری که از الله متعال می رساند و یا از امور غیبی که خبر می دهد، تکذیب می کند.

و این همان تکذیب مشرکان است که در زمان پیامبر ﷺ رخ داد، همچنین تکذیب کسانی که بعد از آن ها ظهور کردند، و تکذیب بعضی از پیروان ادیان مانند یهود، نصاری، مجوسی ها و ...

همچنین منافقانی که مرتکب نفاق اکبر شدند؛ که اسلام را ظاهر نموده و کفر خود را پنهان می کنند و در باطن، دشمنی و عداوت الله و پیامبر و مؤمنان را دارند، این ها علی رغم اینکه به زبان خود گواهی می دهند که محمد ﷺ فرستاده الله است، ولی کافر و دروغگو هستند طوری که الله متعال در مورد آنان می فرماید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾ [المنافقون: ۱]. «هنگامی که منافقان نزد تو آیند، گویند: ما گواهی می دهیم که یقیناً تو فرستاده الله هستی و الله می داند که بی گمان تو فرستاده او هستی، و الله گواهی می دهد که منافقان یقیناً دروغگو هستند».

پس آنان در این ادعای شان که گواهی می دهند محمد ﷺ فرستاده الله متعال است، دروغگو هستند، بلکه از روی نفاق این شهادت را به زبان آورده اند، و اگر آن ها در شهادت و گواهی شان به رسالت پیامبر صادق می بودند به تصدیق خبر پیامبر و اطاعت او امر او پرداخته و او را دوست می داشتند.

از این رو منافقان، مخالف این امور بوده و آن را نقض می‌کنند، چون آن‌ها پیامبر ﷺ و دعوت او را مورد بغض و کینه قرار داده از دستورات او سرباز می‌زنند و اخبار او را تکذیب نموده و در آن شک می‌کنند. و این بالاترین درجه از درجات تکذیب است که تکذیب مطلق گفته می‌شود.

- درجه دوم: تکذیب بعضی از اموری که پیامبر ﷺ آورده است، و این‌گونه تکذیب، معمولاً از سوی افرادی صورت می‌گیرد که به رسالت پیامبر ﷺ اقرار می‌کنند اما در بعضی از اخبار، وی را تکذیب می‌کنند، مانند اقرار بعضی یهودی‌ها و نصرانی‌ها بر اینکه او فرستاده‌ی الله متعال است اما می‌گویند: رسالت او تنها برای عرب‌ها است نه برای تمامی مردم؛ و مانند تکذیب بعضی از کسانی که به اسلام منسوب هستند و بعضی از اخبار پیامبر ﷺ را با وجود تایید صحت آن از پیامبر ﷺ تکذیب می‌کنند.

* پس کسی که اخبار پیامبر ﷺ را تکذیب کند به اجماع اهل علم کافر است، و اقرار چنین شخصی بر نبوت او ﷺ و تصدیق برخی از اخبارش فایده‌ای برایش نمی‌رساند.

* همچنین شک‌کننده در برخی از اخبار پیامبر ﷺ کافر بوده و تصدیق‌کننده نبوت او شمرده نمی‌شود.

* پس اسلام بنده درست نمی‌شود تا اینکه پیامبر ﷺ را در تمام چیزهایی که آورده تصدیق کند.

* فرق گذاشتن میان تکذیب خبر پیامبر ﷺ پس از اقرار کردن به صحیح بودن آن از پیامبر، و تکذیب خبر منسوب به پیامبر ﷺ لازمی است.

- زیرا تکذیب خبری که به پیامبر ﷺ منسوب شده و هنوز صحت آن از پیامبر مورد تحقیق قرار نگرفته یا اینکه تأویل‌کننده‌ی آن را بر غیر معنای صحیح آن تأویل نموده، حکم تکذیب پیامبر ﷺ را ندارد.

- زیرا اخبار منسوب به پیامبر ﷺ شاید صحیح باشد و شاید هم صحیح نباشد. و اگر نسبت آن به پیامبر ﷺ صحیح بود شاید تفسیر معنای آن براساس برداشت شخص درست باشد و شاید هم درست نبوده و برخلاف نص صحیح و صریح باشد، پس در چنین حالتی تکذیب و مخالفت وی با نص صحیح و محکم؛ با توجه به برداشت وی از

خبر منسوب به پیامبر، در حقیقت تکذیب پیامبر ﷺ شمرده نمی‌شود.

- از این رو برای برخی از مردم که بعضی از اخبار صحیح پیامبر ﷺ به آن‌ها می‌رسد و آن را تکذیب می‌کنند عذری می‌باشد و مانع تکفیر آن‌ها می‌شود، البته به سبب نادانی و جهل آنان از منسوب بودن آن اخبار به پیامبر ﷺ، و یا به سبب نفهمیدن معنای درست آن، و یا به خاطر شبهات دیگر که بر آن‌ها وارد می‌شود، و غالباً آنچه مانع تکفیر بدعتی‌ها می‌شود همین‌گونه شبهات است.

- اما کسی که به صحت نسبت خبر صحیح به پیامبر ﷺ و به فهمیدن معنای درست آن اقرار کرد سپس آن را تکذیب نمود پس در کفر او شکی نیست.

* بسیاری از مسایلی که علما آن‌ها را در باب نواقض اسلام ذکر می‌کنند به این اصل برمی‌گردد، که موجب تکذیب خبر پیامبر ﷺ می‌شوند.

امر دوم: اطاعت از پیامبر ﷺ

* اطاعت و فرمانبرداری از پیامبر ﷺ با توجه به توانایی بنده در انجام دادن آنچه امر فرموده و اجتناب نمودن از آنچه که منع فرموده تحقق می‌پذیرد.

* اطاعت از پیامبر از لازمه‌های تصدیق به آن جناب ﷺ می‌باشد؛ پس کسی که تصدیق وی درست بود به اطاعت از پیامبر کردن می‌نهد و تسلیم می‌شود. و کسی که در قلبش بیماری شک و تکذیب وجود داشت آثار آن بیماری در عمل وی منعکس می‌گردد.

* اطاعت و فرمانبرداری از پیامبر ﷺ فرض است، بلکه در حقیقت اطاعت از الله ﷻ می‌باشد طوری که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰] «کسی که از پیامبر اطاعت کند در حقیقت الله را اطاعت کرده است».

و می‌فرماید: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [التغابن: ۱۲] «و الله را اطاعت کنید، و رسول الله را اطاعت کنید، پس اگر روی بگردانید، (بدانید که) بر فرستاده ما وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار نیست».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝۷﴾ [الحشر: ۷] «و آنچه که رسول الله به شما بدهد آن را بگیرید، و از آنچه که شما را از آن نهی کرده است پس خودداری کنید، و از الله بترسید، بی‌گمان الله سخت‌کیفر است».

* اطاعت از پیامبر ﷺ نشانه صدق محبت با او است، و از پاداش این محبت، دوستی الله متعال با بنده مطیع می‌باشد طوری که می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝۳۱﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ ۝۳۲﴾ [آل عمران: ۳۱-۳۲] «بگو: اگر الله را دوست می‌دارید، پس از من پیروی کنید، تا الله شما را دوست بدارد، و گناهان‌تان را برایتان بیامرزد، و الله آمرزنده مهربان است. * بگو: الله و پیامبر (او) را اطاعت کنید. پس اگر پشت کردند و (سریچی نمودند)، قطعاً الله کافران را دوست نمی‌دارد». از این‌رو این آیه کریمه را آیه امتحان می‌نامند.

* اطاعت از پیامبر ﷺ سبب می‌شود بنده در رحمت الهی قرار بگیرد، طوری که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝۱۳۲﴾ [آل عمران: ۱۳۲] «و الله و پیامبر را اطاعت کنید، تا مورد رحمت (الله) قرار گیرید».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِينَ ۝۱۷﴾ [الانبیاء: ۱۰۷] «و (ای پیامبر!) ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

* و در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «ذَرُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِكَثْرَةِ سُؤَالِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَىٰ أَنْبِيَائِهِمْ مَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا، وَمَا أَمَرْتُكُمْ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ»^۱ «در آنچه شما را بر آن گذاشته‌ام مرا رها کنید؛ زیرا مردمان قبل از شما را سؤالات زیاد و اختلاف با پیامبران‌شان هلاک گردانید، پس هرگاه شما را به کاری امر کردم در حد توان‌تان آن را انجام دهید و هرگاه شما را از چیزی نهی کردم از آن دست بردارید».

* هرگاه لفظ طاعت (اطاعت و فرمانبرداری) و اِتِّبَاع (پیروی) در نصوص شرعی به طور مطلق ذکر شد، انجام اوامر و اجتناب از نواهی و تصدیق پیامبر و محبت او را دربر می‌گیرد، چون پیروی درست جز با این امور محقق نمی‌شود.

مخالفان اطاعت پیامبر ﷺ بر دو درجه هستند:

درجه اول: کسانی که می‌پندارند آن‌ها ملزم به اطاعت از پیامبر ﷺ نیستند، و این‌ها کافران غیر مسلمان می‌باشند، هرچند به رسالت پیامبر ﷺ اقرار کنند، زیرا هر کسی که اطاعت پیامبر را بر خویش واجب نمی‌بیند کافر بوده و مسلمان شمرده نمی‌شود، زیرا از اطاعت او امتناع ورزیده و از وی روگردان است و به حکم و فیصله او ﷺ منقاد و فرمانبردار نمی‌باشد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند».

و از این‌ها کسانی هستند که تظاهر به فرمانبرداری می‌کنند و فقط آزمایش، حقیقت آنان را برملا می‌سازد، و این‌ها تنها آن اوامر پیامبر ﷺ را عملی می‌کنند که موافق هوا و رغبت‌شان باشد و این همان شأن منافقان است که الله متعال درباره آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُونَ ءَاٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُوْلِ وَاَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ مِّنۢ بَعْدِ ذٰلِكَ وَمَا اُوْلٰئِكَ بِالْمُوْمِنِيْنَ ﴿٤٧﴾ وَاِذَا دُعُوْا اِلَى اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اِذَا فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُوْنَ ﴿٤٨﴾ وَاِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوْا اِلَيْهِ مُدْعِيْنَ ﴿٤٩﴾ اَفِي قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ اَمْ اُرْتَابُوْا اَمْ يَخَافُوْنَ اَنْ يَّحِيْفَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُوْلُهُۥۗ بَلْ اُوْلٰئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ﴿٥٠﴾ اِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذَا دُعُوْا اِلَى اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اَنْ يَقُوْلُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا وَاُوْلٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ﴿٥١﴾ وَمَنْ يُطِيعِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُۥ وَيَخَشِ اللّٰهَ وَيَتَّقِهٖ فَاُوْلٰئِكَ هُمُ الْفٰرِظُوْنَ ﴿٥٢﴾﴾ [النور: ۴۷-۵۲]. «و (منافقان) می‌گویند: به الله و به پیامبر (او) ایمان آوردیم، و اطاعت کردیم سپس گروهی از آن‌ها بعد از این (ادعا) رویگردان می‌شوند، و اینان (در حقیقت) مؤمن نیستند. * و هنگامی که به سوی الله و پیامبرش فراخوانده شوند تا در

میان‌شان داوری کند، ناگهان گروهی از آن‌ها اعراض می‌کنند * و اگر حق با آن‌ها باشد، گردن نهاده (با سرعت) به سوی او می‌آیند * آیا در دل‌هایشان بیماری است؟ یا تردید و شک دارند؟ یا می‌ترسند که الله و پیامبرش بر آن‌ها ستم کنند؟! (نه) بلکه آن‌ها خودشان ستمگر هستند * سخن مؤمنان هنگامی که به سوی الله و پیامبرش خوانده شوند تا میان آن‌ها داوری کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم و اینان همان رستگاران هستند. * و کسی که الله و پیامبرش را اطاعت کند، و از الله بترسد، و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزد، پس اینان همان کامیاب (واقعی) هستند». پس ایمان بنده درست نمی‌شود تا اینکه امر و نهی را بشنود و اطاعت کند.

- درجه دوم: کسانی هستند که باور دارند آن‌ها ملزم به اطاعت از پیامبر ﷺ در امور کوچک و بزرگ هستند و آنچه را پیامبر بر آن‌ها واجب نموده واجب است و آنچه را بر آن‌ها حرام گردانیده حرام است، و به آن پایبندی دارند، اما در برخی امور تخلف نموده و مرتکب بعضی محرمات شده و یا بعضی از واجبات را ترک می‌کنند درحالی که به نافرمانی خویش اقرار هم می‌کنند، پس این‌ها از جمله مسلمانان نافرمان هستند و گنهکار می‌باشند، و با توجه به اندازه نافرمانی‌شان از پیامبر سزاوار عذاب می‌شوند، ولی کافر نمی‌شوند مگر این که گناه و نافرمانی آن‌ها موجب ارتکاب یکی از نواقض اسلام شود؛ پناه بر الله.

و گروه‌هایی از اهل بدعت در این باب به گمراهی رفته مرتکب کبیره را کافر خوانده‌اند طوری که خوارج چنین کردند و گفتند که اهل کبایر در آتش جهنم جاودانه و برای همیشه می‌مانند.

* و از اهل بدعت کسانی گفته‌اند: مرتکب شدگان گناه کبیره در بین دو منزلت قرار دارند یعنی نه مسلمان هستند و نه کافر و روز قیامت در آتش جاودانه می‌مانند که این قول معتزله است.

و اهل سنت هردو طائفه را به نام وعیدیه (تهدیدگران) یاد می‌کنند.

- این‌ها شفاعت پیامبر ﷺ برای مرتکبان گناهان کبیره و شفاعت کفایت می‌کنند که الله متعال در روز قیامت به آن‌ها اجازه شفاعت می‌دهد را انکار می‌کنند مانند شفاعت کردن شهدا و صالحان و شفاعت کودکان برای خانواده‌شان و ... که در اخبار صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده است که آن‌ها برای بعضی از مسلمانان که به

سبب نافرمانی‌شان مستحق آتش شده‌اند شفاعت می‌کنند. و برخی از این نافرمانان داخل آتش شده سپس به واسطه شفاعت شفاعت‌کنندگان و رحمت ارحم الراحمین از آن خارج می‌شوند.

- اهل سنت و جماعت مسلمانانی را که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند تکفیر نمی‌کنند، بلکه می‌گویند: آن‌ها از جمله مسلمانان گنهکار هستند، و به سبب عصیان و نافرمانی‌شان در خطر قرار دارند، و امیدواری رحمت و بخشش و مغفرت برایشان می‌رود و دعاهای مسلمانان و صدقه‌هایشان و شفاعت پیامبر و شفاعت شفاعت‌کنندگان برایشان نفع می‌رساند. طوری که برخی از آن‌ها قبل از چشیدن عذاب مشمول شفاعت شده نجات می‌یابند و سالم می‌مانند، و برخی به حدی که مشیت الله متعال است مورد عذاب قرار می‌گیرند سپس نجات می‌یابند، و جز کافر، کسی در آتش جاویدان نمی‌ماند.

* بهترین راه و روش، راه و روش محمد ﷺ است، پس پیروی از راه و روش او بنده را به نیکوترین عاقبت در دنیا و آخرت می‌رساند، و اما تخلف از اوامر او ﷺ بنده را در معرض فتنه و عذاب دردناک قرار می‌دهد طوری که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳] «پس کسانی که با فرمان او مخالفت می‌کنند؛ باید بترسند از این که فتنه‌ای ایشان را فرا گیرد، یا عذابی دردناک به آن‌ها برسد».

* این خلاصه مهم‌ترین مسایل متعلق به اطاعت از پیامبر ﷺ و احکام نافرمانان می‌باشد.

امر سوم: محبت پیامبر ﷺ

محبت پیامبر ﷺ فرض است، و ایمان جز با آن صحیح نمی‌شود، بلکه واجب است که محبت پیامبر ﷺ بر محبت جان، اهل، فرزند و مال مقدم باشد، طوری که الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ

وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤١﴾ [التوبة: ٢٤] «بگو: اگر پدران تان، و فرزندان تان، و برادران تان و همسران تان، و خویشاوندان تان، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتي که از کساد آن می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن دلخوش هستید، در نزد شما از الله و پیامبرش و جهاد در راه الله محبوب‌تر است، پس منتظر باشید، تا الله فرمان خویش را بیاورد، و الله مردم فاسق را هدایت نمی‌کند».

* و در صحیح بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۱ «ایمان هیچ کدام از شما کامل نمی‌شود مگر آنکه من در نزد او از پدرش و فرزندش و تمام مردم محبوب‌تر باشم». و در روایتی از امام مسلم رحمته الله آمده است: «لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۲ «هیچ بنده‌ای ایمان نمی‌آورد مگر اینکه مرا بیشتر از اهل، مال و همه مردم دوست بدارد».

* و در صحیح بخاری از عبدالله بن هشام رضی الله عنه روایت است که گفت: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم و ایشان دست عمر بن خطاب رضی الله عنه را گرفته بود؛ عمر رضی الله عنه به آن جناب گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا نَفْسِي»؛ «ای رسول الله! شما نزد من از هر چیز محبوب‌تر هستید به جز از جان خودم»، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ» «نخیر سوگند به ذاتی که جانم در دست او است حتی باید از جانم هم برایت محبوب‌تر باشم»؛ عمر رضی الله عنه برای پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «فَإِنَّهُ الْآنَ، وَاللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي» «پس قسم به الله که الآن شما برایم محبوب‌تر از جانم هستید». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الآن يَا عُمَرُ»^۳ «الآن درست است ای عمر».

۱- صحیح بخاری: ۱۵ و صحیح مسلم: ۴۴.

۲- صحیح مسلم: ۴۴.

۳- صحیح بخاری: ۶۶۳۲.

شاهد برای این مطلب این فرموده الله متعال است: ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۶] «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است».

ابن جریر رحمته می گوید: «﴿الَّتِي﴾ محمد ﴿أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ می گوید: احق و سزاوارتر به مؤمنان ﴿مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ از خودشان، این است که در مورد آنها هر حکمی را که می خواهد حکم می کند، و این بر آنها جایز است».

* و الله متعال می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶] «و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه را سزاوار نیست؛ هنگامی که الله و پیامبرش امری را حکم کند، اینکه آنها در کارشان اختیاری داشته باشد، و هرکس الله و پیامبرش را نافرمانی کند، به راستی که در گمراهی آشکاری گرفتار شده است».

* و مقدم شمردن محبت پیامبر ﷺ بر محبت جان، اهل، فرزند و تمام مردم بر سه درجه می باشد، که همان درجه های پیروی هستند:

- درجه اول: و این درجه ای است که جز با آن اسلام صحیح نیست. و آن مقدم شمردن محبت ایشان در چیزی می باشد که برای پایداری اسلام شخص لازم است، و مخالف این درجه، کافران و مرتدان هستند که مرتکب یکی از نواقض اسلام شده اند، زیرا نافرمانی پیامبر را که مورد پسندشان است بر محبت پیامبر مقدم شمرده اند، پس با توجه به این تخلف از دایره اسلام خارج شده اند.

درجه دوم: درجه وجوب است، در این درجه بنده، پیامبر ﷺ را در چیزی که به آن امر فرموده اطاعت می کند و این امر واجب است، و از چیزی که نهی فرموده اند اجتناب می ورزد که این نهی تحریمی است.

و کسی که این درجه را به جا می آورد مؤمن پرهیزکار و اداکننده اطاعت واجب است، و مخالف این درجه کسی است که آنچه را هوا و نفس وی دوست می دارد بر اطاعت پیامبر ﷺ مقدم می شمارد. بنابر این عاصی و مخالف اوامر پیامبر ﷺ بوده و به اندازه تخلفش مستحق عذاب خواهد بود.

- درجه سوم: درجه استحباب و کمال است، و عبارت است از اطاعت پیامبر ﷺ در چیزی که استحبابا امر فرموده که به توانایی بنده مرتبط است، و اجتناب از چیزی که

کراهتا از آن نهی نموده است، و کسی که این درجه را محقق سازد از اهل احسان می‌باشد، و کسی که مخالفت آن را کند به طوری که وی را به مخالفان درجه دوم ملحق نسازد پس چنین شخصی گنهکار نیست، اما به اندازه تقصیری که دارد از خیر و فضل و برکت محروم می‌شود.

* پس واضح شد که مقدم‌شمردن محبت پیامبر ﷺ بر محبت جان، اهل، فرزند و تمامی مردم بر سه درجه فوق می‌باشد؛ یکی درجه‌ای است که اسلام بنده بدون آن صحیح نمی‌شود، و دوم درجه‌ای است که واجب هست و سوم درجه کمال مستحب می‌باشد.

* و معنای نفی ایمان در این فرموده پیامبر ﷺ «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ...»^۱ بر سه درجه می‌باشد:

- نفی کردن اصل ایمان، و این برای مخالفان درجه اول هست.

- نفی کردن ایمان واجب، و این برای مخالفان درجه دوم هست.

- نفی کردن کمال ایمان، و این برای مخالفان درجه سوم هست.

* و آنچه به این مسئله ارتباط می‌گیرد محبت پیامبر ﷺ است که دارای ملزوماتی می‌باشد، اگر کسی آن را به جا نیاورد محبت وی صادقانه نیست.

و این ملزومات عبارت است از: اطاعت پیامبر، یاری‌رساندن وی، محبت یاران وی، دوستی با آنها، محبت با دعوت پیامبر و نصرت آن. البته تمام آنچه ذکر شد را نصیحت و خیراندیشی برای پیامبر دربرمی‌گیرد؛ طوری که در صحیح بخاری و مسلم از تمیم داری رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ» قُلْنَا لِمَنْ؟ قَالَ: «لِلَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ»^۲. «دین عبارت از نصیحت و خیر اندیشی است. گفتند: برای چه کسی؟ فرمود: برای الله و برای کتابش و رسولش و برای پیشوایان مسلمان‌ها، و برای همه مسلمین».

۱- صحیح بخاری: ۱۵ و صحیح مسلم: ۴۴.

۲- این حدیث در بخاری به صورت اسم (ترجمه) باب آمده و نه به صورت حدیث شماره‌دار. صحیح بخاری: (۲۱ / ۱) بَابُ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «الدِّينُ النَّصِيحَةُ: لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَعَامَّتِهِمْ» و صحیح مسلم: ۵۵.

* خیراندیشی برای پیامبر ﷺ واجب بوده و لازمه آن صدق و اخلاص در محبت، اطاعت، نصرت و یاری رساندن و تصدیق نمودن می‌باشد.

* کسی که در یکی از این واجبات کوتاهی کرد پس چنین شخص در خیراندیشی برای پیامبر مقصر بوده و گناه وی بر طبق تقصیرش خواهد بود، طوری که شرح آن در بیان درجات تخلف از پیروی پیامبر گذشت.

* پس خیراندیشی مسلمان برای پیامبر ﷺ با پیروی از او است، هرچه پیروی‌اش از پیامبر ﷺ بیشتر باشد خیراندیشی‌اش بیشتر خواهد بود.

* و آنچه این محبت را نقض می‌کند بغض و کینه، آزار و اذیت‌رساندن، دشنام و استهزا به ساحت پیامبر ﷺ است.

- و هرکس در امری واقع گردد که منجر به عدم محبت پیامبر ﷺ شود پس چنین شخصی به اجماع علما کافر است.

* مردم در دوستی و محبت پیامبر ﷺ، سه نوع هستند:

- نوع اول: افراد جفاکار مقصر در رابطه با محبت پیامبر ﷺ، و این‌ها بر دو درجه هستند: کافران، و نافرمانان.

کفار کسانی هستند که از پیامبر ﷺ کراهت و انزجار دارند، یا اینکه چیزی از شریعت اسلام که پیامبر ﷺ آورده مورد نفرت و انزجار آن‌ها قرار دارد.

اما نافرمانان، کسانی هستند که مخالفت اوامر پیامبر ﷺ را می‌کنند و مرتکب بعضی از محرّمات می‌شوند، یا اینکه بعضی از واجبات دینی را ترک می‌کنند، منتها در اموری که بقای‌شان را در اسلام حفظ می‌کند از پیامبر ﷺ اطاعت می‌کنند.

- نوع دوم: غلوکنندگان، کسانی که در ادعای محبت با پیامبر ﷺ غلو و افراط ورزیدند و آن‌ها بر دو درجه هستند: مشرکان و بدعتی‌ها:

اما مشرکان، کسانی هستند که در مورد پیامبر ﷺ غلو کردند تا جایی که بعضی از عبادات مانند: دعا، نذر، طلب مدد، و قضای حاجات و دیگر چیزها را برای او ﷺ انجام دادند.

اما بدعتی‌ها، کسانی هستند که در مدح و ستایش پیامبر غلو نموده در ستایش او از حد مدح و ثنای جایز فراتر رفتند، ولی هیچ نوعی از عبادات را برای پیامبر ﷺ انجام نداده‌اند. در صحیح بخاری از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تُظَرُونِي كَمَا أَظَرْتُ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^۱ «در مدح و ستایش من زیاده روی نکنید مانند نصاری که در مدح عیسی پسر مریم زیاده روی کردند من فقط بنده الله هستم، پس در مورد من بگویید: بنده الله و رسول او».

و از مظاهر غلو برخی از اعمال صوفی‌ها است مانند بدعت میلاد نبی (مولودخوانی) و دیگر اشکال غلو که در شخص پیامبر ﷺ انجام می‌دهند.

- نوع سوم: هدایت‌یافتگان و پیروان راه و روش پیامبر ﷺ و روش یاران کرام او و پیروی‌کنندگان از آنان به احسان بدون غلو و تفریط هستند؛ اینان نجات‌یافتگان سعادت‌مند هستند.

* برخی از علما در ضروریات کلمه شهادت این جزء را «وَأَلَّا يُعْبَدَ اللَّهُ إِلَّا بِمَا شَرَعَ»، «الله متعال عبادت نشود جز با چیزی که مشروع نموده» اضافه می‌نمایند، و این در ضمن اطاعت پیامبر ﷺ درج می‌شود، چون پیامبر ﷺ در حدیثی که بخاری و مسلم از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت نموده‌اند، می‌فرمایند: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا هَذَا فَهُوَ رَدٌّ»^۲ «کسی که عملی را انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نباشد، مردود است». پس به وجود آوردن چیز نو در عبادات حرام بوده جایز نیست، و سازنده و پدیدآورنده آن به سبب این نوآوری و بدعت خود، نافرمان و گنهکار می‌باشد.

انواع بدعت

* بدعت دارای بخش‌های مهمی است که باید طالب علم آن را با دقت و درستی بداند، برخی از این بدعت‌ها بر حسب حکم آن بر دو نوع تقسیم می‌شوند: بدعت کافرکننده (مُکَفِّرَه) و بدعت فاسق‌کننده (مُفْسِقَه).

۱- صحیح بخاری: ۳۴۴۵ و ۶۸۳۰.

۲- صحیح بخاری: (۶۹/۳) و (۱۰۷/۹) و صحیح مسلم: ۱۷۱۸.

- اما بدعتی که مسلمان را به کفر می‌کشاند آن است که شخص مرتکب یکی از باطل کننده‌های اسلام شود به گونه‌ای که آن بدعت متضمن شرک اکبر باشد مانند انجام دادن عبادت برای غیر الله ﷻ طوری که برخی شیعیان غالی و گروه باطنیه و صوفی‌ها انجام می‌دهند.

یا اینکه در آن تکذیب خبری باشد که الله یا رسولش از آن آگاهی داده باشند، و یا ادعایی برخلاف امور ضروری دین اسلام باشد مانند ادعای بعضی از گروه‌های شیعه مبنی بر ناقص بودن قرآن و یا وقوع تحریف در آن، و یا مانند ادعای بعضی از صوفیان غالی که گویا اقطاب آن‌ها غیب را می‌دانند و بر لوح محفوظ اطلاع پیدا می‌کنند، و یا ادعای فرقه جهیمیه که نام‌ها و صفات الله ﷻ را نفی می‌کنند.

و ضابطه بدعت کافرکننده (مکفره) این است که مشتمل بر یکی از نواقض اسلام باشد.

نوع دوم: بدعت فاسق‌کننده، و این بدعتی است که شخص، مرتکب نقض کننده‌ای از نواقض اسلام مانند شرک اکبر یا تکذیب و دیگر نواقض نشود.

و غالباً این نوع بدعت، بدعت‌های عملی هستند مانند برگزاری جشن مولود و ذکرهای بدعت‌آمیز اختراع شده توسط این مردمان و یا اضافه نمودن در کیفیت و کمیت برخی از عبادات از اندازه مشروع آن، و یا تخصیص دادن بعضی از اوقات و اماکن برای عباداتی که در مورد آن‌ها اصلاً تخصیصی در شریعت نیامده است.

این خلاصه‌ای بود از آنچه که کلمه شهادت (آن محمدا رسول الله) تقاضای آن را داشته و در حقیقت از مسایل بزرگ اصول دین می‌باشد که طالب علم باید آن را به خوبی فرا گیرد.

قول شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته: «اصل سوم: شناخت پیامبرتان محمد ﷺ».

* یعنی اصل سوم از اصول دین شناخت پیامبر ﷺ است.

* شیخ رحمته لفظ نبی (پیامبر) را با اضافه ضمیر آورده است یعنی نبیکم (پیامبرتان) تا مخاطبان را متوجه سازد که این امر به شما ارتباط می‌گیرد زیرا او ﷺ پیامبرشان و فرستاده شده به سوی‌شان است، پس در این صورت بر آن‌ها واجب می‌شود که در مورد شناخت پیامبرشان و ادای حق او ﷺ توجه و اهتمام ورزند.

* باب اضافه در نزد عرب گسترده است و در کمترین ظروف و برای حالات متعدد در کلام عرب به کار برده می‌شود.

* به اعتبار اینکه الله ﷻ فرستنده است، پیامبر ﷺ فرستاده الله است، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾ [الفتح: ۲۹]. «محمد رسول - فرستاده - الله است». و می‌فرماید: ﴿ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [الحديد: ۷]. «به الله و پیامبرش ایمان بیاورید». و می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [التغابن: ۱۲]. «بر فرستاده ما وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار نیست». و او پیامبر ما است، زیرا برای ما فرستاده شده است، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَٰ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ﴾ [البقرة: ۱۰۸]. «آیا می‌خواهید از پیامبر خود، (همان چیزی را) در خواست کنید که پیش از این از موسی خواسته شد؟» و به اعتبار اینکه الله متعال او را پیام‌رسان قرار داده پس او ﷺ رسول الله گفته می‌شود، و به اعتبار اینکه برای ما خبر و اطلاع را از الله متعال رسانده است پیغمبر ما است.

* همچنین به برخی صفات و ویژگی‌های او اضافه صورت می‌گیرد، طوری که گفته می‌شود: پیامبر رحمت و پیامبر توبه و پیامبر جهاد و مبارزه.

* معرفت و شناخت پیامبر که در اینجا مراد است همان معرفت محمود می‌باشد که بیان آن در اصل دوم (شناخت دین اسلام با دلایل) گذشت.

نسب پیامبر ﷺ

شیخ محمد بن عبدالوهاب فرموده است: ایشان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم هستند. هاشم از قریش است و قریشی‌ها عرب و از نسل اسماعیل فرزند ابراهیم خلیل - علیه و علی نبینا أفضل الصلاة وأتم التسليم - هستند.

نام عبدالمطلب شایبه است، و عبدالمطلب لقبی است که به آن ملقب شد، این لقب هنگامی به وی داده شد که پشت سر کاکا (عمو) اش بر روی سواری نشسته بود و او را از یثرب با خود آورد و بر اثر سفر چهره‌اش رنگ دیگر به خود گرفته بود، از این‌رو همه گمان بردند که او غلام مطلب است پس گفتند: عبدالمطلب یعنی غلام مطلب و این لقب برایش باقی ماند.

* و هاشم نیز لقب است، و نام اصلی وی عمرو است، و برایش عمرو العُلا می‌گفتند و این لقب به خاطر سخاوت وی به او گفته می‌شد زیرا وی نان را خرد کرده (هشم) و با آبگوشت یا شوربا مخلوط می‌نمود و به قومش اهدا می‌کرد.

عَمْرُو الْعَلَا هَشَمَ الثَّرِيدَ لِقَوْمِهِ قَوْمٍ بِمَكَّةَ مُسْتَتِينَ عِجَافٌ

- و این بیت شعر برگرفته از قصیده‌ای است که به عبدالله بن زبَعْرَى منسوب می‌باشد که در آن گفته است:

كَانَتْ قُرَيْشٌ بِيضَةً فَتَفَقَّاتُ فَالْحُحُّ خَالِصَةٌ لِعَبْدٍ مَنَافٍ

الْحَالِطِينَ فَقَيْرُهُمْ بَغَزِيَّهِمْ وَالظَّاعِنِينَ لِرِحْلَةِ الْأَصْيَافِ

وَالرَّائِثِينَ وَكَيْسٌ يُوجَدُ رَائِشٌ وَالْقَائِلِينَ هَلُمَّ لِلْأَضْيَافِ

عَمْرُو الْعَلَا هَشَمَ الثَّرِيدَ لِقَوْمِهِ قَوْمٍ بِمَكَّةَ مُسْتَتِينَ عِجَافٌ

- و بیت گذشته به فرد دیگری منسوب شده است.

مستنون: کسانی که دچار خواب آلودگی و گرسنگی شده‌اند.

و قریش لقب نَضْرَ بن کِنَانَه است، و گفته‌اند که لقب فِهْرَ بن مالک بوده است، و قول اول صحیح‌تر است به دلیل روایتی که امام احمد و ابوداود طیالسی و ابن ابی شیبه و ... از مسلم بن هَيْصَم و او از أَشْعَثَ بن قَيْسِ کِنْدِي رضی الله عنه روایت نموده که فرمود: «أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي وَفْدٍ لَا يَرُونَ إِلَّا أَنِّي أَفْضَلُهُمْ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَزَعُمُ أَنْكَ مِنَّا، قَالَ: "نَحْنُ بَنُو النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ لَا نَقْفُو أُمَّنَا، وَلَا نَنْتَفِي مِنْ أَبِيْنَا" قَالَ: فَكَانَ الْأَشْعَثُ يَقُولُ: لَا أُوتِي بِرَجُلٍ نَفَى قُرَيْشًا مِنَ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ إِلَّا جَلَدْتُهُ الْحَدَّ»^۱. «من در هیئتی نزد پیامبر ﷺ آمدم که من را بافضیلت‌ترین‌شان می‌دید: گفتم: ای رسول الله، به گمان ما شما از ما هستید پیامبر ﷺ فرمود: ما از بنی‌نضر بن کنانه هستیم که نه مادر خود را به گناه و تبهکاری متهم می‌کنیم و نه از پدرمان بیزاری می‌جوییم».

مُسلم بن هَيْصَم در ادامه می‌افزاید: أَشْعَثُ می‌گفت: برای من مردی از قریش آورده

۱- سنن ابن ماجه: ۲۶۱۲ و مسند احمد: ۲۱۸۳۹ و ۲۱۸۴۵ و مسند ابن ابی‌شیبه: ۸۷۲ و مسند

ابی‌داود طیالسی: ۱۱۴۵. حکم آلبانی: حسن.

شود که قریش را از نَصْر بن کِنانه نفی کند او را شلاق می‌زنم. و این حدیث را آلبانی صحیح خوانده است.

* و زُهری در روایتی که عبدالرزاق و ... روایت کرده‌اند گفته است که در میان بنی عَبْدِمَنَاف و بنی أَكْلِ المِرَار از قبیله كِنْدَه در دوران جاهلیت نسب وجود داشت^۱.

* و در مورد سبب لقب گذاری نصر به قریش نظریات متعدد و مختلف روایت شده است، و من قولی را که از نگاه صحت اطمینان بخش باشد، پیدا نکردم.

* و در مورد نسب پیامبر ﷺ تا عَدنان در بین همه اهل حدیث و انساب اتفاق وجود دارد.

* امام بخاری رحمته الله در صحیح خود در کتاب المناقب می‌گوید: «بَابُ مَبْعَثِ النَّبِيِّ ﷺ:

حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مِرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبِ بْنِ فِهْرِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ حُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ بْنِ إِلْيَاسَ بْنِ مُضَرَ بْنِ زَرَارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ».

* ابن قیم می‌گوید: تا اینجا معلوم و صحیح بوده و میان نسب‌شناسان اتفاق است و هیچ‌گونه اختلافی وجود ندارد، و اختلاف بعد از "عَدنان" می‌باشد. همچنین در میان آنان در اینکه عدنان از نسل اسماعیل علیه السلام است اختلافی وجود ندارد.

* و بعد از عدنان در میان نسب‌شناسان نظریات مختلفی وجود دارد و من دلیلی صحیح در میان این نظریات و اقوال پیدا نکردم.

از ابن وَهَب و ابن سَعْد و ابن ابی حاتم و غیره روایت است که عروه بن زُبَیر گفت: «هیچ‌کسی را نیافتیم که بعد از معد بن عدنان را بشناسد»^۲.

* ابوبکر بن سلیمان بن ابی حثمه که از علمای تابعین و یکی از نسب‌شناسان و

۱- روایت مرسل است. جامع معمر بن راشد: ۱۹۹۵۲ و دلائل النبوه بیهقی: (۵/ ۳۷۰).

۲- الجامع ابن وهب: ۶ و تفسیر ابن ابی حاتم: ۱۵۱۸۸. در سند آن «عبدالله ابْنُ لَهِيْعَةَ» است که ضعیف و سیئ الحفظ است. ابن حجر در مورد روایت‌های او می‌گوید: صدوق است اما بعد از سوختن کتاب‌هایش دچار اختلاط شده است و روایت ابن مبارک و ابن وهب از عبدالله ابْنُ لَهِيْعَةَ، معتبرتر از روایت بقیه از او است.

شعرشناسان بود گفته است: «مَا وَجَدْنَا فِي عِلْمِ عَالِمٍ، وَلَا فِي شِعْرِ شَاعِرٍ أَحَدًا يَعْرِفُ مَا وَرَاءَ مَعْدِ بْنِ عَدْنَانَ بِثَبْتٍ»^۱. «در علم هیچ عالمی و در شعر هیچ شاعری کسی را پیدا نکردیم که بعد از معد بن عدنان را با ثبوت بشناسد» [به روایت ابن سعد و ابن وهب و ...].

* و اما آنچه را که ابن سعد در طبقات آورده که از هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش از ابی صالح از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که پیامبر ﷺ اگر نسب‌گذاری می‌کرد از معد بن عدنان بن أدد جلو نمی‌رفت و می‌فرمود: «نسب‌شناسان دروغ گفته‌اند الله متعال می‌فرماید: ﴿وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۸]. «و نسل‌های بسیار را که بین آن‌ها بودند»^۲ ولی این خبر موضوع بوده و از پیامبر ﷺ صادر نشده و صحت ندارد.

اما به طور صحیح از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده که او این‌گونه قرائت می‌کرد: «وَعَادًا وَثُمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ». «و عاد و ثمود، و کسانی که پس از ایشان بودند، که جز الله آنان را نمی‌شناسد». سپس می‌فرمود: نسب‌شناسان دروغ گفتند. [به روایت ابن سعد و ابن جریر و ابن ابی حاتم].
- این‌گونه در قرائت ابن مسعود است.

* امام سیوطی رحمته الله در کتاب الدر المنثور گفته است: «ابن صُرَيْسٍ از ابی مجلَز روایت نموده که گفت: مردی به علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه گفت: من نسب مردم را ثابت می‌کنم؛ گفت: یقیناً که تو نمی‌توانی نسب مردم را ثابت کنی، گفت: بله؛ علی رضی الله عنه به او گفت: آیا می‌دانی فرموده الله سبحانه را: ﴿وَعَادًا وَثُمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّيِّسِ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۸]؟ «و (همچنین) عاد و ثمود و اصحاب رس و نسل‌های بسیار را که بین آن‌ها بودند (هلاک کردیم)». گفت: من به همه این نسل‌های بسیار نسب ثابت می‌کنم.

۱- الجامع ابن وهب: ۷. در سند آن «عبدالله ابْنُ لَهَيْعَةَ» است که ضعیف و سیئ الحفظ است.

۲- حکم آل‌بانی: موضوع. سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة: ۱۱۱.

گفت: آیا فرموده الله متعال را می‌دانی: ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾ [ابراهیم: ۹]؟ «آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند، (مانند) قوم نوح و عاد و ثمود، به شما نرسیده است؟! و (خبر) کسانی که پس از ایشان بودند، که جز الله آنان را نمی‌شناسد؟!» پس خاموش شد.

سند این روایت را نزد ابن صُرَیْس دریافت نکردم، و ابومِجْلَز، لاجِق بن حُمَید سدوسی از قاریان و بزرگان تابعین بود.

عمر پیامبر ﷺ

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «پیامبر ﷺ شصت و سه سال عمر کرد، که چهل سال آن پیش از بعثت و بیست‌وسه سال دیگر زندگی بعثت بود و او پیامبر و رسول بود».

* دلیل آن، روایت امام بخاری در صحیح است که از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که می‌گوید: «بر پیامبر ﷺ در سن چهل‌سالگی وحی نازل شد؛ سیزده سال در مکه مکرمه ماند، سپس مامور به هجرت گردید پس به مدینه هجرت کرد؛ و ده سال در آنجا ماند، سپس وفات کرد ﷺ»^۱.

* پس مدت نبوت پیامبر ﷺ بیست‌وسه سال و عمر او شصت‌وسه سال می‌شود.

درس هفدهم:

شرح اصل سوم از اصول دین، شناخت پیامبر ﷺ است (۲/۲)

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه می گوید:

(رسول اکرم ﷺ با (أَفْرَأَ) به نبوت و با (مُدَّتَّر) به رسالت مبعوث شد؛ آن زمان که در مکه مکرمه تشریف داشت. الله متعال او را فرستاد تا مردم را از شرک بازداشته و به سوی توحید و عبادت الله به یگانگی فرا بخواند، دلیلش این ارشاد الله تعالی است:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّتِّرُ ۱ قُمْ فَأَنْذِرْ ۲ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ۳ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ۴ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۵﴾
وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْثِرُ ۶ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ۷﴾ [المدثر: ۱-۷] «ای جامه بر سرکشیده! * برخیز و بیم ده * و پروردگارت را بزرگ شمار * و لباس‌هایت را پاکیزه دار. * و از پلیدی دوری کن. * و نباید برای افزون‌خواهی چیزی را بدهی. * و برای (خوشنودی) پروردگارت شکیبا باش.»

مراد از ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ یعنی از شرک می‌ترساند و به توحید دعوت می‌دهد.

﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾ یعنی: با توحید و عبادت الله به یگانگی، او تعالی را تعظیم کن و بزرگ مدار.

﴿وَتِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾ یعنی: اعمال خویش را از شرک پاک گردان.

﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾ الرُّجْز: نمادها (سنگی باشد یا فلزی مثل قبرها و ضریح‌ها)، و هَجْر: ترک نمادها و عبادت‌کنندگان نمادها، و بیزاری از نمادها و عبادت‌کنندگان نمادها و دشمنی با نمادها و عبادت‌کنندگان نمادها و جدایی از نمادها و عبادت‌کنندگان نمادها.

ده سال تمام به همین منوال مردم را بسوی توحید فرامی‌خواند، پس از ده سال به معراج یعنی سفر آسمانی فراخوانده شد و نمازهای پنج‌گانه بر او فرض گردید، سه سال در مکه مکرمه نماز خواند، و سپس مأمور گردید که به مدینه هجرت کند.)

عناصر درس:

شرح قول شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله: «نَبِيٌّ بِأَقْرَأُ وَأُرْسِلَ بِالْمُدَّثَّرِ» با (أَقْرَأُ) به نبوت و با (مُدَّثَّر) به رسالت مبعوث شد.

* فرق میان رسول و نبی.

* دیار پیامبر ﷺ.

* با چه چیز پیامبر ﷺ مبعوث گردید.

* تفسیر اوایل سوره المدثر.

* مدت اقامت پیامبر ﷺ در مکه بعد از بعثت.

* فرض شدن نمازهای پنجگانه.

شیخ محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: با أَقْرَأُ به نبوت و با مُدَّثَّر به رسالت مبعوث شد:

نبوت جایگاهی است که الله متعال آن را به هر بنده‌ای از بندگانش که بخواهد اختصاص می‌دهد؛ و هرچه از دستورات خود را که بخواهد به سوی آن‌ها وحی می‌کند.

البته نبوت با پیامبر گرامی ما محمد ﷺ خاتمه یافت طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰] «محمد ﷺ) پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، و لیکن رسول الله و خاتم پیامبران است».

و در صحیح بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسْوِسُهُمُ الْإِنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْثُرُونَ» قَالُوا فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «أَوْفُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَلِأَوَّلٍ أَعْظَوْهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرَعَاهُمْ»^۱ «امور بنی اسرائیل را پیامبران رهبری می‌کردند، هرگاه پیامبری درمی‌گذشت، پیامبر دیگری به جای او می‌آمد، و هیچ پیامبری بعد از من نخواهد آمد، ولی جانشینان (خلفای) فراوانی خواهند آمد». صحابه پرسیدند: ما را در قبال آن‌ها چه

دستور می‌دهید؟ پیامبر ﷺ فرمود: «به بیعت نخستین خلیفه که بیعت شده وفادار بوده باشید، وحق آن‌ها را ادا کنید، آن‌ها نیز نزد الله در قبال رعیت خود مسؤولیت دارند و از آن‌ها بازخواست خواهد کرد».

* اهل علم، براین اجماع دارند که نبوت و رسالت با رحلت پیامبر محمد ﷺ خاتمه یافت و هرگز نبی و رسولی بعد از او نیست و نخواهد بود.

* و در مسند امام احمد و سنن ترمذی و مستدرک حاکم و غیره از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ الرَّسَالَهَ وَالتُّبُوَّةَ قَدْ انْقَطَعَتْ فَلَا رَسُولَ بَعْدِي وَلَا نَبِيٍّ» «همانا رسالت و نبوت خاتمه یافت پس بعد از من نه رسولی است و نه نبی». انس رضی الله عنه می‌افزاید: این امر بر مردم سخت تمام شد. در ادامه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: «وَلَكِنَّ الْمُبَشِّرَاتُ» «جز بشارت‌ها» صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: بشارت‌ها چه هستند؟ فرمود: «رُؤْيَا الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ، وَهِيَ جُزْءٌ مِنْ أَجْزَاءِ التُّبُوَّةِ»^۱. «خواب مرد مسلمان و این جزئی از اجزای نبوت است» [شیخ آلبنانی رحمته الله این روایت را صحیح خوانده است].

پس هرکس پس از پیامبر ﷺ ادعای نبوت و یا رسالت کند دروغگو است.

و قول شیخ رحمته الله که: «با اقرأ به نبوت مبعوث شد» یعنی: نبوت پیامبر ﷺ زمانی آغاز شد که سورهٔ علق بر او نازل گردید: ﴿أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝ أَلَمْ يَكُنْ أَقْرَأُ ۝ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝﴾ [العلق: ۱-۵] «ای پیامبر) بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید * (همان پروردگار (که) انسان را از خون بسته آفرید * بخوان، و پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است. * (همان کسی که به وسیلهٔ قلم (نوشتن) آموخت * به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت».

- خبر آغاز وحی را امام بخاری در صحیح خود از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت کرده است.^۲

۱- سنن ترمذی: ۲۲۷۲ و مسند احمد: ۱۳۸۲۴ و مستدرک حاکم: ۸۱۷۸ و ۸۲۵۷. حکم آلبنانی: صحیح.

۲- صحیح بخاری: ۳ و ۴۹۵۳ و صحیح مسلم: ۱۶۰.

- آنچه از رؤیاهای صادفانه که برای پیامبر ﷺ قبل از نزول وحی می‌آمد از نشانه‌ها و علایم نبوت و آمادگی برای برداشت آن بوده است.

- نبوت با آغاز وحی شروع شد هنگامی که جبریل علیه السلام در غار حراء با اوایل سوره علق بر پیامبر ﷺ نازل شد.

سپس وحی از پیامبر ﷺ قطع شد، و بر مدت انقطاع وحی بر چندین قول اختلاف شده است:

- شَعْبِي رحمته گفته است: مدت انقطاع وحی دو و نیم سال بود، این روایت را امام احمد در التاریخ و ابن حجر در فتح الباری ذکر نموده‌اند، ولی این قول بعید است.

- و ابن سعد از ابن عباس روایت کرده که انقطاع وحی چند روز بود، اما سند این روایت بسیار ضعیف، و واهی است.

- الله متعال به مدت انقطاع وحی داناتر است، اما آنچه صحت دارد این است که پس از انقطاع و نزول مجدد وحی، نخستین آیاتی که بر پیامبر ﷺ نازل شد اوایل سوره مُدَّثِّرٌ بود.

- و در صحیح بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر ﷺ وقتی در مورد انقطاع وحی سخن می‌گفت فرمود: «بَيْنَا أَنَا أَمْشِي، إِذْ سَمِعْتُ صَوْتًا فِي السَّمَاءِ، فَرَفَعْتُ بَصْرِي، فَإِذَا الْمَلِكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءِ جَالِسٌ عَلَى كُرْسِيِّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَفَرَّقْتُ مِنْهُ، فَرَجَعْتُ، فَقُلْتُ: زَمَلُونِي زَمَلُونِي فَدَثَرُونِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾﴾ [المدثر: ١-٥]»^١.

«روزی، در مسیر راه، صدایی به گوشم رسید، سرم را بلند کردم، دیدم همان ملکی است که در غار حرا نزد من آمده بود. وی بر کرسی‌ای که میان زمین و آسمان قرار داشت، نشسته بود. با دیدن آن صحنه، دچار ترس شدم. به خانه برگشتم و گفتم: چادری روی من بیندازید. آنگاه این آیات از طرف پروردگار نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾﴾ [المدثر: ١-٥]

«ای جامه بر سرکشیده! * برخیز و بیم ده * و پروردگارت را بزرگ شمار * و لباس‌هایت را پاکیزه دار * و از پلیدی دوری کن».

رجز یا پلیدی نمادها (بت‌ها) هستند، راوی (جابر بن عبدالله رضی الله عنه) می‌افزاید: سپس نزول وحی ادامه پیدا کرد.

- کسی که کلمه رجز را به اوئان تفسیر نموده ابوسلمه بن عبدالرحمن می‌باشد طوری که امام بخاری روایت می‌کند که فرمود «رجز بت‌هایی بود که مردم در دروان جاهلیت آن‌ها را عبادت می‌کردند».

- همچنین در صحیح بخاری آمده است که این رویداد قبل از فرض شدن نماز بود. * قول شیخ محمد بن عبدالوهاب: «وَأُرْسِلَ بِالْمُدَّثِّرِ» مرادش این است که نخستین آیات سوره المدثر آغاز رسالت بود زیرا مشتمل بر دستور الهی به بیم‌دادن است. * و این استنباط گروهی از اهل علم می‌باشد.

* ابن کثیر رحمته الله در کتاب البدایه و النهایه می‌گوید: نخستین چیزی که بر پیامبر ﷺ نازل شد سوره اقرأ سپس سوره مدثر بود، سپس می‌افزاید: «با سوره مدثر رسالت و با سوره علق نبوت آغاز شد».

* حلیمی، استاد و شیخ امام بیهقی و ابن تیمیه در منهج السنه مانند این قول را گفته‌اند.

فرق میان رسول و نبی:

* تفاوت میان رسول و نبی از مسایلی است که اقوال و نظریات مختلف اهل علم در مورد آن به کثرت مشاهده می‌شود، از این‌رو در تعریف آن ابهام و التباس صورت گرفته است، اما مواضع مورد اتفاق نیز در نظریات‌شان وجود دارد.

* خلاصه آن این است که فرق میان رسول و نبی با بیان دو امر ذیل واضح می‌گردد:

* امر اول: اینکه نبوت، مرتبه و منزلت است اما رسالت مرتبه و منزلتی برتر از آن است، پس هر رسول نبی است و هر نبی رسول نیست، و این نظر جمهور علما می‌باشد

و هیچ امامی را که در علم و امامت در دین معروف باشد نمی‌شناسم که با این قول مخالفت نماید.

- البته از برخی معتزلی‌ها نقل شده است که هیچ فرقی میان رسول و نبی وجود ندارد، و برخی از اهل سنت نیز که این امر بر آنان پوشیده مانده و مشتبه شده قایل به این قول هستند، این‌ها مدعی شده‌اند که فرقی میان رسول و نبی وجود ندارد پس هر رسول نبی و هر نبی رسول است، و این ادعایی باطل می‌باشد؛ زیرا فرق میان رسول و نبی به دلیل فرموده‌ی الله متعال حتمی بوده و تحقق یافته است طوری که او تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْفَى الشَّيْطَانَ فِي أُمْنِيَّتِهِ...﴾ [الحج: ۵۲] «و (ما) هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم؛ مگر اینکه چون (آیات ما را) تلاوت می‌کرد، شیطان در تلاوت او (چیزی) القاء می‌کرد». و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ﴾ [الأعراف: ۱۵۷] «آنان که از (این) رسول؛ پیامبر امی (درس‌ناخوانده) پیروی می‌کنند». و می‌فرماید: ﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [الأعراف: ۱۵۸] «پس به الله و فرستاده‌اش آن پیامبر امی (درس‌ناخوانده) ایمان بیاورید». و فرموده‌ی او تعالی در مورد برخی از پیامبرانش: ﴿وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ [مریم: ۵۱] «و فرستاده‌ای پیامبر بود».

- از براء ابن عازب رضی الله عنه روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وَضُوءَكَ لِلصَّلَاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلْ: «هرگاه به بستر خواب می‌رفتی، همانند وضویت برای نماز وضو بگیر سپس بر پهلوئی راست قرار گرفته و این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ أَسَلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَالْجُنَاتُ ظَهَرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنَاجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ أَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ» «پروردگارا! با خوف و رجاء، چهره‌ام را به سوی تو برمی‌گردانم و تمام امورم را به تو می‌سپارم و تو را پشت و پناه خود می‌دانم. و یقین دارم که هنگام خشم و غضبت، پناهی جز تو ندارم. پروردگارا! به کتابی که نازل فرمودی و پیامبری که مبعوث نمودی، ایمان آوردم»؛ «فَإِنْ مِتُّ مِنْ لَيْلَتِكَ فَأَنْتَ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَتَكَلَّمُ بِهِ»، «اگر در همان شب بمیری، بر فطرت (با ایمان) از دنیا رفته‌ای. این جملات را آخرین کلام خود قرار بده».

راوی (براء ابن عازب رضی الله عنه) می گوید: این دعا را نزد رسول اکرم ﷺ خواندم. وقتی گفتم: **أَمَنْتُ بِرَسُولِكَ**، پیامبر ﷺ فرمود: «نخیر، بگو: **أَمَنْتُ بِنَبِيِّكَ**»^۱. یعنی بجای لفظ رسول، کلمه نبی را بکار ببر.

- و به دلیل حدیث طویل شفاعت که از ابوهریره رضی الله عنه در صحیحین روایت شده که در آن آمده است: مردم نزد نوح علیه السلام آمده می گویند: «تو نوح نخستین رسولان به اهل زمین هستی»^۲ به وضوح از نص حدیث دانسته می شود که آدم علیه السلام نبی مکلم است که با او سخن گفته شده است.

* امر دوم: میان فرستادن مطلق و مرتبه رسالت فرق است؛ زیرا فرستادن مطلق برای تمامی انبیا صورت گرفته است طوری که این قول الله متعال بر آن دلالت می کند: **﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكُمُ اللَّهُ ءَايَاتِهِ ؕ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۵۲﴾** [الحج: ۵۲] «و (ما) هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم؛ مگر اینکه چون (آیات ما را) تلاوت می کرد، شیطان در تلاوت او (چیزی) القاء می کرد، آنگاه الله آنچه شیطان القاء می کند؛ از میان می برد، سپس الله آیاتش را استوار (و محکم) می دارد، و الله دانای حکیم است». پس رسول فرستاده شده است، و نبی نیز فرستاده شده، لکن رسالت رسول برتر و خاص تر از رسالت نبی است، و جایگاه رسالت برتر و خاص تر از منزلت و جایگاه نبوت است از این رو لفظ رسول در آیه کریمه نسبت به لفظ نبی مقدم آمده است.

* و برای ثبوت اینکه انبیا برخی از اعمال رسولان را انجام می دهند روایتی در صحیح مسلم است که از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: **«إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَيُنْذِرَهُمْ شَرًّا مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ»**^۳، «یقینا هیچ نبی قبل از من نبوده جز اینکه بر او حق و واجب بود که امت خویش را به بهترین چیزی که برای آن ها می داند ارشاد فرماید و از بدترین چیزی که در مورد آن ها می داند هشدار دهد».

۱- صحیح بخاری: ۲۴۷ و ۶۳۱۱ و صحیح مسلم: ۲۷۱۰.

۲- صحیح بخاری: ۳۳۴۰ و ۴۷۱۲ و صحیح مسلم: ۱۹۴.

۳- صحیح مسلم: ۱۸۴۴.

* پس این حق و فریضه‌ای بر تمامی پیامبران بوده که هیچ‌کدام از آن مستثنی نیستند.

* در صحیحین و ... از ابوهریره رضی الله عنه در حدیث شفاعت روایت شده که مردم نزد نوح علیه السلام آمده برایش می‌گفتند: «ای نوح تو نخستین رسولان به سوی اهل زمین هستی»^۱. پس از این دانسته می‌شود که نوح علیه السلام اولین رسولان بوده، همچنین نبوت آدم علیه السلام ثابت است بلکه او نبی است که با وی سخن گفته شده است طوری که در حدیث ابوذر و ابوامامه در مسند و مستدرک و ... آمده است، و سخن گفتن الله متعال با آدم علیه السلام با نص قرآن ثابت است، و باید برای او و کسانی که با او هستند شریعتی باشد که براساس آن الله متعال را عبادت کنند طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾ [المائدة: ۴۸]. «ما برای هرکدام از شما، آیین و روش روشنی قرار دادیم». و می‌فرماید: ﴿قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فِيمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸] «گفتیم: همگی از آن فرود آید! پس هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد». و پیروی از این هدایت همانا پیروی از اوامر الهی و اجتناب از نواهی او تعالی بوده و همین معنای شریعت می‌باشد.

* و این ایجاب می‌کند که او (آدم علیه السلام) به تبلیغ راه و روش تعیین شده به همسر و نسل و دودمان خود امر شد، با وجود آن وی نبی مکلم است ولی رسول نیست البته به دلیل حدیث ابوهریره.

* و مانند این مسأله، مسأله ایمان و اسلام است؛ طوری که هر مؤمن مسلمان است و هر مسلمان مؤمن نیست، و باید در مسلمانی بنده قدری از ایمان وجود داشته باشد تا به وسیله آن اسلام وی صحیح شود، زیرا اگر ایمان به طور کلی از بنده منتفی شود اسلام نیز از وی به طور کامل منتفی می‌شود.

* مقصود این است که رسالت دارای مرتبه و جایگاهی برتر و والاتر نسبت به نبوت است، چنانکه رسولان نیز دارای درجاتی هستند و بر یکدیگر فضیلت دارند طوری که

الله متعال می فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْ كَلِمَ اللَّهِ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ﴾ [البقرة: ۲۵۳] «این پیامبران (که نام برخی از آنان گذشت) بعضی از آنها را بر بعضی ایشان برتری دادیم، از آنان کسی بود که الله با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد». و می فرماید: ﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ [الاسراء: ۵۵] «و به راستی (ما) بعضی پیامبران را بر بعضی (دیگر) برتری دادیم».

* و برترین پیامبران پنج پیامبر اولوالعزم هستند که نام‌هایشان در این آیه کریمه ذکر شده است: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ [الشورى: ۱۳] «دینی را برای شما تشریح کرد، از همان گونه که به نوح توصیه کرده بود، و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم، و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کرده‌ایم، که دین را برپا دارید و در آن فرقه فرقه نشوید، بر مشرکان گران است، آنچه شما آن‌ها را به آن دعوت می‌کنید. الله هرکس را بخواهد برمی‌گزیند، و هرکس به سوی او بازگردد، هدایت می‌کند».

و این فرموده او تعالی: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِّيثَاقًا غَلِيظًا﴾ [الأحزاب: ۷] «و (ای پیامبر گرامی! به یاد آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان‌شان را گرفتیم و (همچنین) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم، و از همه آنان پیمان محکمی گرفتیم».

- برترین پنج اولوالعزم دو دوست و خلیل پروردگار؛ محمد و ابراهیم علیهما السلام هستند.

- و برترین این دو دوست؛ پیامبر گرامی ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله و صحبه وسلم می‌باشد.

توضیح

* برخی از علما گفته‌اند: رسول کسی است که الله متعال شریعتی را بر وی وحی نموده و امر به تبلیغ آن را داده است، و نبی کسی هست که به او وحی شده اما به تبلیغ امر نشده است.

* این قولی است که نزد اهل علم شهرت پیدا کرده است اما در اساس و تعبیر آن به این گونه تعبیر ابهام وجود دارد که باید برای طالب علم توضیح داده شود.

* اولین کسی که این قول با این تعبیر به وی نسبت داده شده - تا جایی که آگاهی دارم - ابوسلیمان خطابی رضی الله عنه متوفای ۳۸۸ هجری است، و نص سخن او در کتابش به نام «إعلام الحدیث فی شرح صحیح البخاری» چنین است: «و فرق میان نبی و رسول این است که نبی همان مُنبأً است بر وزن - فَعیل به معنای مُفَعَّل - یعنی به او خبر داده شده. و رسول مأمور به تبلیغ چیزی می‌باشد که به او خبر داده شده است؛ پس هر رسول نبی هست و هر نبی رسول نیست».

* و این قول را ابن اثیر در جامع الاصول اختصار نموده و می‌گوید: «خطابی گفت: فرق میان نبی و رسول این است که رسول مأمور به تبلیغ چیزی است که از آن خبر داده شده است و نبی کسی است که خبر به او داده شده و به تبلیغ آن امر نشده، پس هر رسول نبی هست و هر نبی رسول نیست».

* پس جمله «به تبلیغ آن امر نشده» را جهت توضیح آنچه برداشت نموده اضافه نموده است، و این تعریف به خاطر شهرت کتاب او و به خاطر نسبت دادن این قول به ابوسلیمان خطابی که از شرح‌دهندگان بزرگ حدیث است، نزد متأخرین مشهور شده است.

* مانند این جمله اضافی را امام بیهقی رضی الله عنه متوفای ۴۵۸ هجری نیز گفته است: «نبوت اسم مشتق از نبأ است که به معنای خبر است، اما مراد آن در اینجا خبر ویژه و خاص می‌باشد، و آن چیزی است که الله متعال یکی از بندگان را با آن اکرام می‌کند و با القاکردن آن بر وی او را از سایر بندگان متمایز می‌سازد، و او را بر شریعتش از جمله امر و نهی، وعظ وارشاد، وعد و وعید واقف می‌گرداند، بر این اساس نبوت، آگاهی و دانستن خبرهای موصوف است. پس نبی صلی الله علیه و آله کسی است که از خبرها آگاهی داده شده است؛ و اگر علاوه بر آگاهی، به تبلیغ مردم و دعوت آنها به سوی آن امر شد پس در این صورت هم نبی و هم رسول خواهد بود، و اگر بر او القا شد که تنها خودش به آن عمل کند و به تبلیغ آن امر نشد پس وی نبی است نه رسول. بنابر این هر رسول نبی هست و هر نبی رسول نیست».

* و این قول در اصل از مجاهد بن جَبْر رحمته منقول است طوری که ابن مُنْذِر و ابن ابی حاتم آن را روایت کرده‌اند و سیوطی رحمته آن را در الدر المنثور ذکر نموده و در تفسیر چاپ شده به نام تفسیر مجاهد موجود است، و آن روایتی است که عبدالرحمن بن حسن هَمْدانی از جاده از ابراهیم بن دیزیل حافظ روایت کرده‌اند که به آن‌ها آدم بن ابی ایاس و به او و زُرقاء از ابن ابی نجیح از مجاهد خبر داده‌اند که (مجاهد) در مورد این فرموده الله متعال ﴿رَسُولًا نَبِيًّا﴾ [مریم: ۵۴]. گفت: «نبی کسی هست که با او سخن گفته می‌شود و بر وی وحی نازل می‌شود ولی به سوی مردم فرستاده نمی‌شود، و رسول کسی هست که به سوی مردم برای تبلیغ فرستاده می‌شود».

* فَرَّاء رحمته گفته است: «رسول نبی فرستاده شده است، اما نبی کسی است که با او سخن گفته شده و به سوی مردم فرستاده نشده است».

* ابن جریر رحمته در آیه حج گفته است: «تفسیر سخن الله تعالی این است که: ای محمد هیچ رسولی به سوی امتی از امت‌ها و نه نبی‌ای که با وی سخن گفته شده که رسول نیست پیش از تو فرستاده نشده است».

* پس این اصل این قول است، اما قول کسی که گفته است: (به تبلیغ آن امر نشده) منشأ و اساس اشکال بوده است، با وجود آن هم جمهور علما آن را پذیرفته‌اند چون دو اصل گذشته ثابت و تأیید شده‌اند.

* و برخی از علما این تعبیر را مردود شمرده‌اند زیرا از این قول (به تبلیغ آن امر نشده‌اند)، نفی مطلق را فهمیده‌اند.

* و بعضی از علما لازمه‌های باطلی دیگر را بر آن اضافه کرده‌اند که اصلاً مراد اصحاب این قول نبوده است.

* و این از مطالبی است که باید طالب علم متوجه آن باشد و آن را بفهمد، زیرا مانند آن در مسایل علمی دیگر نیز وجود دارد، مثل اقوال اهل علم در توضیح بعضی مسایل، یا تعبیرشان با عبارات جامع، به هدف رسیدن به معنای مطلوب در مسایلی که احتمال اجتهاد در آن است، از این رو گاهی تعبیر و بیان‌شان به طور عام بوده مقصد و مراد خاص را نمی‌رساند، چون گفتار علما مانند وحی نیست.

* بنابر این کسی که در این‌گونه مسایل تحقیق می‌کند باید در اصول اقوال و منشأ و اساس آن، و عبارات علما در آن مسایل بررسی و توجه نماید، تا هر قولی در جای مناسبش قرار داده شود، زیرا غالباً علمای کرام مضامین مشخص را نظر به اجتهاد خودشان، با عباراتی که مراد و هدف آن را بیان می‌کند شرح می‌دهند، و در الفاظ آنان چیزی وارد می‌شود که فهم و مراد خودشان را بیان می‌کند، ولی شاید برخی خلاف مراد آن‌ها را بفهمند.

* پس نباید طالب علم به سبب اشتباهی در تعبیر و بیان علما - اگر اشتباهی وجود داشت - تمام آن را رد کند؛ طالب علم می‌تواند فرق و تفاوت را در سخنان مجاهد، فراء، طبری، خطابی و سخنان ابن اثیر و امام بیهقی و کسانی که پیروی از آن‌ها را در این اقوال کرده‌اند ببیند.

* بلکه می‌تواند فرق میان سخن امام بیهقی و آنچه نزد اهل علم شهرت یافته را ببیند که رسول کسی است که شریعتی بر وی وحی شده و به تبلیغ آن امر شده است، و نبی کسی است که شریعتی بر وی وحی شده و به تبلیغ آن امر نشده است.

- قول امام بیهقی رحمته: «تا در امور خاص خود از آن کار گیرد» بر وجود جزئی تبلیغ کردن که نبی به آن امر می‌شود دلالت دارد، پس به این ترتیب می‌دانید که مراد آن‌ها همان مراد پیشینیان است لکن هدف آن‌ها از تفسیر لفظ (ارسال) آن است که لفظ بیان شود و تکرار صورت نگیرد، زیرا تبلیغ همان مقتضای ارسال را دارد، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ [المائدة: ۹۹] «پس آیا بر پیامبران جز ابلاغ آشکار (مسئولیت دیگری) هست؟» پس لفظ را طبق مقتضای آن تفسیر کرده‌اند.

الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلَ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا﴾ (۳۸) الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ (۳۹) [الأحزاب: ۳۸-۳۹] «بر پیامبر در آنچه الله برای او حلال (و مقرر) کرده است؛ هیچ حرجی نیست، این سنت الله است در (بارۀ) کسانی که پیش از این بوده‌اند، و فرمان الله حساب شده و دقیق است * (همان) کسانی که پیام‌های الله را می‌رسانند و از او می‌ترسند و از هیچ‌کس جز او نمی‌ترسند، و الله برای حساب‌گری (اعمال‌شان) کافی است».

- و می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ [الأحزاب: ۳۸]. در اینجا آن را به وصف نبوت ذکر کرده است، سپس می‌فرماید: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ﴾ [الأحزاب: ۳۸]. این‌ها بدون هیچ اختلافی، انبیا هستند، سپس آن‌ها را توصیف نموده می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۳۹]. و تبلیغ از فریضه‌های نبوت است. پس قول این علما: (امر به تبلیغ آن نمود) همان معنای قول کسانی که پیشتر گفتند (فرستاد) می‌باشد زیرا امر به تبلیغ همان مقتضای ارسال است.

* پس مراد آنان از این قول (به تبلیغ آن امر نشدند) نفی مطلق ارسال و تبلیغ نیست، بلکه تنها مراد، نفی مقتضای آنچه منزلت رسالت نسبت به مرتبه نبوت دارد می‌باشد؛ زیرا مرتبه و منزلت رسالت ایجاب می‌کند که رسول با رسالت متمایز گردد که در آن نبی، با او شریک نمی‌باشد، و این همان جزئی نفی شده از نبی در قول علما است، و مراد آنها نفی ارسال به طور کامل از نبی نیست.

اقوال علما در مسأله فرق میان رسول و نبی

* اهل علم در مسأله فرق میان رسول و نبی اقوالی دارند که مشهورترین آن پنج قول ذیل است:

* **قول اول:** بیان آن گذشت، و از مشهورترین اقوال به شمار می‌رود، که آن را با ذکر اشکالات و جواب آن بیان نمودم.

* **قول دوم:** رسول کسی است که جبرئیل وحی را آشکارا و به طور شفاهی بر وی فرود می‌آورد، و نبی کسی است که نبوت وی با الهام یا به وسیله رؤیا می‌باشد، و این قول ثعلبی در تفسیرش است، و در این قول واحدی، بغوی و خازن نیز پیرو او شده‌اند، و امام ماوردی آن را در تفسیرش صرفاً به عنوان یک قول حکایت نموده و آن را به هیچ‌کس نسبت نداده است، و ابومظفر سمعانی هم چنین کرده است، و مورد اعتماد بسیاری از شیعیان نیز قرار گرفته است.

- ولی این فرق‌گذاری میان رسول و نبی صحیح نیست زیرا پیامبر ﷺ تنها با فرود آمدن: ﴿أَفْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱] «ای پیامبر! بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید» به نبوت مبعوث شد.

- و اما قول أم المؤمنین عایشه رضی اللہ عنہا در صحیحین: «نخستین وحی که به رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمد رؤیای صادقه در خواب بود، و هر خواب که می‌دید چون سپیده‌دم بر او نمایان می‌شد»^۱. مراد از آن مقدمات نبوت است، نه خود نبوت، زیرا آغاز نبوت با فرود آمدن این فرموده الله متعال بود: ﴿أَقْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱] «(ای پیامبر) بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید».

- امام نووی رحمۃ اللہ علیہ از قاضی عیاض و دیگر علما نقل کرده است که «نبوت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم با خواب آغاز شد تا فرشته ناگهان نزد او نیاید و نبوت صراحتاً و یکباره به او آورده نشود زیرا نیروی بشری وی توان برداشت آن را نخواهد داشت» و مانند این قول را تعدادی از علما گفته‌اند.

* **قول سوم:** رسول کسی است که با او کتاب نازل شده است، و نبی غیر رسول می‌باشد که بر وی کتاب نازل نشده است، بلکه تنها امر شده که مردم را به شریعتی که قبل از خودش بوده دعوت کند، و این قول امام زمخشری رحمۃ اللہ علیہ در تفسیرش است، و امام نسفی آن را اختیار نموده است.

* **قول چهارم:** رسول کسی است که به سوی مخالفان فرستاده شده تا آن‌ها را از پیام الهی آگاه سازد، اما نبی کسی است که بر مبنای شریعتی که پیش از او بوده عمل می‌کند و برای هیچ‌کس فرستاده نشده تا پیام الهی را برایش ابلاغ کند، و این قول شیخ الاسلام ابن تیمیه است که در رساله النبوات ذکر نموده است.

- شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمۃ اللہ علیہ می‌گوید: «نبی کسی است که الله متعال او را خبر می‌دهد، و او از آنچه که الله خبر داده است به مردم خبر می‌دهد، علاوه بر این، اگر به سوی کسی که مخالفت امر الهی را نموده فرستاده شد تا او را از پیام الهی آگاه سازد پس او رسول است، و اما اگر تنها به شریعت قبلی عمل می‌کرد، و برای رساندن پیام الهی به سوی هیچ‌کسی فرستاده نشده بود، پس او نبی است نه رسول».

- ولی در مسأله نبوت آدم علیہ السلام بر سخن شیخ الاسلام اشکال پیدا می‌کند، و همچنین شرط بودن مخالفان تا رسالت به آنان ابلاغ شود نیز اشکال دارد، چون دلیلی بر آن نمی‌دانم، و اگر دلیل او بررسی احوال رسولان و انبیا باشد مبنی بر اینکه -

۱- صحیح بخاری: ۴۹۵۳ و ۶۹۸۲ و صحیح مسلم: ۱۶۰.

طوری که در نصوص ذکر شده است - هر نبی دشمنانی از شیاطین انس و جن دارد، و دشمنی ایجاب می‌کند مخالفتی وجود داشته باشد که لزوماً بر آن دلالت دارد، همچنین جنگ پیامبران با دشمنان توحید طوری که در این فرموده باری تعالی آمده است: ﴿وَكَايِنٍ مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ﴾ [آل عمران: ۱۴۶] «و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه، نبرد کردند». دلالت لزومی دارد، لیکن این فرموده الله متعال: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ...﴾ [الأنعام: ۱۱۲] «و این چنین برای هر پیامبری، دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم...» در دلالتش صریح و آشکارتر است چون تمام انبیا را دربر می‌گیرد.

* **قول پنجم:** رسول کسی است که بر او شریعت جدید وحی شده که مردم را به سوی آن دعوت می‌دهد، و نبی کسی است که برای تأیید و تثبیت شریعت سابقه مبعوث شده است.

و این قول را عبدالقاهر بغدادی برگرفته از اعتقاد اشاعره حکایت کرده است، و آن را امام بیضاوی و ابوسعود برگزیده‌اند، و ابومظفر سمعانی و ابوحنیفه آن را بدون نسبت دادن به کسی حکایت نموده‌اند، ولی بغدادی گفته است که آدم عليه السلام نخستین رسول است.

- و امام بیضاوی نیز در جای دیگری از تفسیرش با این قول مخالفت کرده است چنانکه عاملی در الکشکول یادآور شده است، طوری که در تفسیر سوره مریم در شأن اسماعیل عليه السلام می‌فرماید: ﴿وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾ [مریم: ۵۱] «و فرستاده‌ای پیامبر بود». دلالت بر این دارد که لازم نیست رسول صاحب شریعتی باشد، زیرا فرزندان ابراهیم عليه السلام بر شریعت او بودند.

* این اقوال پنجگانه از مشهورترین اقوال در این مسأله است، و در این مورد اقوال غیر مشهور دیگر نیز وجود دارند.

و قول صحیح همان قول منقول از مجاهد رحمته الله است، و آن قولی است که فراء و ابن جریر گفته و جمهور اهل علم قایل به آن هستند.

دیار پیامبر ﷺ

قول شیخ محمد بن عبدالوهاب است که «و دیار او مکه مکرمه بود».

* یعنی دیاری که او در آن رشد کرد مکه مکرمه است، در این مورد میان اهل علم هیچ اختلافی وجود ندارد، و این شهر مادر شهرها و شهر امن است که الله متعال بر آن قسم یاد کرده می‌فرماید: ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ [التین: ۳] «و (سوگند به) این شهر امن (مکه)». و فرموده است: ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ [البلد: ۱-۲] «سوگند به این شهر (مکه) * و تو در این شهر ساکن هستی».

- و مقصود از این شهر به اجماع مفسرین مکه مکرمه است.

- و در روایتی از ابن عمر و ابوهریره و عبدالله بن عدی ؓ آمده است که مکه مکرمه محبوب‌ترین شهرها نزد الله متعال است.^۱

با چه چیز پیامبر ﷺ مبعوث گردید؟

قول محمد بن عبدالوهاب است که «الله متعال او را با (نِذَارَه) هشداردادن از شرک و دعوت به سوی توحید مبعوث گردانید».

نذاره به کسر حرف نون به معنای اخطار و برحذرکردن و ضد بشارت است، و بزرگ‌ترین چیزی که پیامبر ﷺ از آن برحذر کردند شرک است، و بزرگ‌ترین چیزی که به سوی آن دعوت کردند توحید است.

قول شیخ محمد بن عبدالوهاب است که «الله متعال او ﷺ را با برحذرکردن از شرک و دعوت به سوی توحید مبعوث گردانید»، با این‌گونه عبارت مطلق و بدون قید، صورت مسأله درست و واضح بیان شده است، و آن اینکه بازگشت تمام طاعات به سوی توحید است، و توحید با قلب، زبان و اعضا می‌باشد. و تمام گناهان از جنس شرک است، گاهی شرک اکبر می‌باشد، و گاهی شرک اصغر، و گاهی هم با شریک‌ساختن هوای نفس با طاعات، شرک صورت می‌گیرد؛ به این معنا که بنده آنچه را که خودش دوست می‌دارد بر آنچه که الله ﷻ دوست می‌دارد مقدم می‌داند، که در این‌گونه موارد نوعی از شرک به وجود می‌آید.

۱- سنن کبری نسایی: ۴۲۴۰ و مسند احمد: ۱۸۷۱۷.

شیخ رحمه الله می گوید: و دلیل، این فرموده الله متعال است: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿۱﴾ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴿۲﴾ وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ ﴿۳﴾ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿۴﴾ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿۵﴾ وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرْ ﴿۶﴾ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿۷﴾﴾ [المدثر: ۱-۷] «ای جامه بر سر کشیده! * برخیز و بیم ده * و پروردگارت را بزرگ شمار * و لباس‌هایت را پاکیزه دار * و از پلیدی دوری کن * و نباید برای افزون خواهی چیزی را بدهی * و برای (خوشنودی) پروردگارت شکیباش».

* این آیات نخستین آیاتی بود که بعد از انقطاع وحی بر پیامبر ﷺ نازل شد، طوری که بیان آن گذشت.

* مدثر: اصل آن متدثر بوده سپس حرف (ت) در حرف (د) ادغام شده است.

* و مدثر، چادریوش و (دثار) لباسی را گویند که روی لباس زیر پوشیده می‌شود، (شعار) لباسی است که در زیر لباس‌ها پوشند، و (دثار) لباسی است که روی (شعار) پوشند، از آن جمله روایتی است از عبدالله بن زید رضی الله عنه که پیامبر ﷺ فرمود: «الْأَنْصَارُ شِعَارٌ وَالنَّاسُ دِثَارٌ»^۱ «انصار لباس زیرین و سایر مردم لباس رو اند» [به روایت بخاری و مسلم].

* فراء، ابومعمر، ابن قتیه و ابن جریر و ... رحمهم الله تعالی گفته‌اند: مدثر کسی است که با لباس خود هنگام خواب خود را می‌پوشاند.
و ابراهیم نخعی گفته است: با قطیفه خود را پوشانده بود.

و قول شیخ رحمه الله: «و معنای ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ «برخیز و بیم ده» این است که از شرک بیم می‌دهد و به سوی توحید دعوت می‌دهد».

ابن جریر رحمه الله می گوید: در این آیه: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ الله متعال برای پیامبرش ﷺ می‌فرماید: برخیز از خواب و قومت را که به الله شرک آورده و غیر او تعالی را معبود گرفته‌اند از عذاب الهی بیم ده.

و انذار برحذرکردن از عذاب و اسباب آن می‌باشد، پس طوری که شرک سبب عذاب است، آتش و آنچه الله متعال مشرکین را عذاب می‌دهد نیز عذاب است، پس انذار و اخطار از هردو داده می‌شود.

﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾ یعنی او تعالی را با توحید تعظیم کن.»

* ابن جریر رحمته می‌گوید: «﴿وَرَبَّكَ﴾ یعنی ای محمد پروردگارت را با عبادت تعظیم کن، و در حاجات خویش به سوی او ابراز تمایل کن نه به سوی غیر او از معبودان و شریکان».

* پس تکبیر بزرگداشت و تعظیم است طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۱۱] «و او را به شایستگی بزرگ بشمار».

* شنقیطی رحمته در شرح ﴿وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۱۱] گفته است: یعنی: او را بسیار زیاد بزرگ بشمار، و این بزرگ‌شمردن الله متعال با پیروی از او امر الهی و پرهیز از نواهی او تعالی، و شتاب‌نمودن در انجام هر چیزی که موجب رضایت او می‌شود، ظاهر می‌گردد. مانند این فرموده الله متعال: ﴿وَلْيُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمْ﴾ [الحج: ۳۷] و امثال آن.

﴿وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ﴾ یعنی: اعمال خویش را از شرک پاکیزه گردان.

* این یکی از اقوال مفسرین در تفسیر این آیه کریمه است، که مراد از طهارت، طهارت معنوی است، و عرب مردی را که پارسایی می‌کند و از عیب‌ها و بدی‌ها و زشتی‌ها و کسب حرام اجتناب نموده و خود را پاک نگه می‌دارد، پاکدامن و شریف می‌نامند، که قول امرئ القیس در این باره نیز چنین است:

تِيَابُ بَنِي عَوْفٍ طَهَارِي نَقِيَّةٌ وَأَوْجُهُهُمْ عِنْدَ الْمُشَاهِدِ غُرَّانُ

* ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نموده که وی درباره این فرموده الله متعال پرسیده شد: ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ﴾ فرمود: لباس را برای انجام گناه و فریب مپوش، سپس بیت شعر غیلان ثقفی را سرود.

وَإِنِّي بِحَمْدِ اللَّهِ لَا ثُوبَ فَاجِرٍ لَسْتُ وَلَا مِنْ غَدْرَةٍ أَتَقَنَّعُ

و مقصود این است که مراد از پاکیزگی لباس، پاکیزگی نفس از نجاست‌های معنوی می‌باشد که شدیدترین آن شرک است.

﴿وَالرَّجْزَ فَاهْجُرُوهُ﴾ رجز نمادها (بت‌ها) هستند، و هجر آن یعنی ترک آن و ترک اهل آن است (که همانا اهل آن‌ها عبادت‌کنندگان نمادها هستند)، و بیزارى از نمادها و از عبادت‌کنندگان نمادها، و دشمنی با نمادها و با عبادت‌کنندگان نمادها، و دوری از نمادها و از عبادت‌کنندگان نمادها.

* و رجز: نمادها (بت‌ها)، حرف (ر) مضموم و مکسور خوانده می‌شود، که هریک قرائت جداگانه است.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ [الحج: ۳۰] «پس از پلیدی بت‌ها اجتناب کنید، و از گفتار باطل (و دروغ) دوری کنید».

* ابن مبارک یزیدی گفته است: «رجز و رجز یکی هستند».

* و در اشتقاق این عبارت گفته شده که این اصلی است که عبارت از (ر ج ز) است، نابسامانی، آشفتگی و پراکندگی را افاده می‌کند و همچنین ذلت و حقارت را افاده می‌کند، و در آن معنای اضطراب و معنای حقارت وجود دارد، زیرا اصل رجز در لغت بیماری را گویند که شترهای کلان سن به آن مبتلا می‌شود و موجب اضطراب‌شان می‌گردد. یعنی: ناآرام و لرزان راه می‌روند.

- و ابن فارس گفته است: «ر، ج، ز، اصلی است که بر پراکندگی و آشفتگی دلالت دارد. از جمله رجز مرضی است که شترهای کلان سن به آن مبتلا می‌شوند، پس اگر شتر با غضب به پاخواست ران‌هایش به لرزه درمی‌آید، و رجز از این شعر و امثال آن مشتق شده است زیرا در همچون حالت شتر افتاده و مضطرب می‌باشد».

* در شرک نیز اضطراب، نگرانی و پریشانی و پراکندگی و نابسامانی وجود دارد؛ زیرا شرک هیچگاه باعث آرامی و برقراری نمی‌شود زیرا به دلیل و حجت تکیه نداشته و قلب شخص پریشان را آرام نمی‌سازد، بلکه در اعتقاد و رفتارش تشویش و بی‌قراری وجود دارد. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱]. «و کسی که به الله شرک آورد، پس گویی از آسمان سقوط کرده است، آنگاه پرندگان (گوشت‌خوار) او را می‌ربایند، یا باد او را به جایی بسیار دور پرتاب می‌کند». و می‌فرماید: ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾ [ابراهیم: ۲۶]. «و مثل کلمه خبیثه (شرک، و

گفتار پلید) همچون درخت پلید (و ناپاکی) است که از زمین برکنده شده، (و هیچ) قرار و ثباتی ندارد». همچنین در شرک اهانت و خواری وجود دارد: ﴿وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾ [الحج: ۱۸]. «و هرکس را الله خوار سازد، پس کسی او را گرامی نخواهد داشت». بنده از این اضطراب و پریشانی و ذلت و خواری سالم نمی‌ماند مگر با توحید؛ زیرا وی تنها با توحید پاکیزه، منزّه و آرام می‌شود، و در پرتو آن طیب، مبارک، ثابت و پایدار بر یقین بوده بر امور خویش دلایل روشنی دارد، و در راه مستقیم، راست و استوار قدم می‌زند.

قول شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب است که: «ده سال تمام به همین منوال مردم را به سوی توحید فرامی‌خواندند».

* یعنی پس از آغاز بعثت ده سال در مکه مکرمه ماند و به توحید فرا خواند و شرک را مردود شمرد و نپذیرفت، البته قبل از اینکه نماز، زکات، روزه، حج و بسیاری از احکام عبادات و معاملات فرض شوند.

* و این اقامت ده‌ساله در مکه مکرمه بر اهمیت توحید و اهمیت دعوت به سوی توحید دلالت دارد و اینکه توحید اصل دین است و اولین چیزی است که به آن اعتنا و اهتمام صورت می‌گیرد.

قول شیخ رحمته است: «پس از ده سال پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج یعنی سفر آسمانی فراخوانده شد و نمازهای پنج‌گانه بر او فرض گردید».

* یعنی بعد از سپری کردن ده سال در مکه پس از بعثت، به سفر آسمانی مشرف شد طوری که در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است^۱.

* و نمازهای پنج‌گانه بر او و بر مسلمانان فرض گردید، که پنج مرتبه نماز دارای پنجاه اجر می‌باشد.

قول شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب است: «سه سال در مکه مکرمه نماز خواند».

۱- صحیح بخاری: ۳۵۷۰ و ۴۹۶۴ و ۷۵۱۷ و صحیح مسلم: ۱۶۲.

* مقصود خواندن نمازهای پنجگانه است، ورنه بر پیامبر ﷺ وقتی سوره مزمل نازل شد نماز شب نیز بر او ﷺ فرض گردید سپس این فرضیت منسوخ شد.

* و در مورد تاریخ فرض شدن نمازهای پنج گانه میان اهل علم اختلاف است، تاجایی که امام ابن حجر رحمته گفته است که در این مسأله دست کم ده قول از اهل علم وجود دارد، اما مشهورترین آن‌ها سه قول ذیل است:

- قول اول: فرض شدن نمازهای پنج گانه یکسال قبل از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه منوره بوده است، و این قول ابن سعد در طبقات و قول ابراهیم حربی و ابن حزم و گروهی از علما می باشد. گفتنی است که بعضی از آن‌ها چند ماه را بیشتر یا کمتر ذکر کرده اند.

- قول دوم: فرض شدن نماز سه سال قبل از هجرت بوده است، و این قول ابن حجر که از ابن اثیر حکایت نموده می باشد، و به این قول ابن قدامه رحمته در کتاب المغنی نیز قایل است، و ابن رجب رحمته گفته است: این مشهورترین قول‌ها است.

- قول سوم: پنج سال بعد از بعثت نمازهای پنج گانه فرض شده، و این قول زُهری است که امام نووی آن را ترجیح داده است.

و این مسأله نیاز به بحث و بررسی بیشتر دارد، و الله تعالی داناتر است.

قول شیخ رحمته: «و سپس مأمور گردید که به مدینه هجرت کند».

* یعنی بعد از سیزده سال، طوری که حدیث ابن عباس در صحیح بخاری و ... بر این امر دلالت دارد و بیان آن قبلاً گذشت^۱.

این بود شرح این درس و الله متعال داناتر است، و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله

و صحبه و سلم.

درس هجدهم:

هجرت

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته می گوید: (و سپس مأمور گردید که به مدینه هجرت کند.

هجرت: انتقال از سرزمین شرک به سرزمین اسلام را گویند، هجرت بر این امت فرض است که از سرزمین شرک به سرزمین اسلام کوچ کنند و این فریضه تا قیامت ادامه دارد.

به دلیل این فرموده الله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٩٩﴾ [النساء: ۹۷-۹۹] «کسانی که ملائکه جانشان را می گیرند، درحالی که آنان بر خود ستم روا داشته اند، به آنها گویند در چه حال بودید؟ گویند ما در سرزمین خود مستضعف بودیم. گویند: آیا سرزمین الله متعال وسیع نبود که بتوانید در آن - به هرکجا که خواهید- هجرت کنید؟ و سرانجام اینان جهنم است و بد سرانجامی است * مگر آن مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که نه چاره ای دارند و نه راهی (برای نجات) می یابند * پس اینان را امید است که الله از ایشان درگذرد (و ببخشد) و الله بخشاینده آمرزنده است». و این ارشاد الهی: ﴿يَعْبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّيْ فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ [العنكبوت: ۵۶] «ای بندگان من که ایمان آورده اید! بدانید که زمین من گسترده است پس فقط مرا عبادت کنید».

امام بغوی رحمته می گوید: «سبب نزول این آیه در مورد مسلمانانی است که در مکه بودند و هنوز هجرت نکرده بودند والله متعال آنان را اهل ایمان خطاب فرمود».

و دلیل بر هجرت، از سنت نبوی این فرموده پیامبر اکرم ﷺ است که: «لَا تَنْقَطِعُ الْهَجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، وَلَا تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»^۱. «هجرت قطع نمی‌شود تا زمانیکه توبه قطع نشود و توبه قطع نمی‌شود تا اینکه آفتاب از مغرب طلوع کند». هنگامی که پیامبر ﷺ در مدینه مستقر گردیدند به بقیه احکام اسلام نیز مأموریت یافتند، مثل زکات، روزه، حج، اذان، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و احکام دیگر. ده سال در این راستا جانفشانی کردند تا اینکه وفات نمودند -صلوات الله و سلامه علیه-».

عناصر درس:

* هجرت در راه الله سبحانه و تعالی.

- معنای هجرت.
- انواع هجرت.
- مقاصد و اهداف هجرت.
- فضیلت هجرت در راه الله متعال.
- چه وقت هجرت پایان می‌یابد؟
- هجرت بادیه‌نشین و هجرت شهرنشین.
- حکم مهاجرت.

* فرض گردیدن دیگر احکام اسلامی بعد از استقرار توحید.

* تاریخ وفات پیامبر ﷺ.

هجرت در راه الله سبحانه و تعالی

معنای هجرت:

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: هجرت، انتقال از سرزمین شرک به سرزمین اسلام می‌باشد، هجرت بر این امت فرض است که از سرزمین شرک به سرزمین اسلام کوچ کنند و این فریضه تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.

* هجرت در لغت رفتن از یک سرزمین به سرزمین دیگر را گویند، و انجام‌دهنده آن را مهاجر می‌نامند، زیرا وی دیار و اهل آن دیار را هجر و ترک نموده و از همجواری آن‌ها روی گردانده است.

* عبارات پیشوایان لغت در بیان معنای هجرت گوناگون است، و آگاهی از اقوال آن‌ها برای طالب علم سودمند می‌باشد، چون از لابه‌لای سخنان آنان از چند جهت معنای مقصود را می‌فهمد.

ابومنصور ازهری گفته است: «كُلُّ مَنْ فَارَقَ رَبَاعَهُ مِنْ بَدْوِيٍّ أَوْ حَضْرِيٍّ وَسَكَنَ بَلَدًا آخِرَ فَهُوَ مُهَاجِرٌ، وَالْإِسْمُ مِنْهُ الْهِجْرَةُ»^۱. «هرکس از محل اقامت خود جدا شود چه بادیه‌نشین باشد یا شهری، و در سرزمین دیگری اقامت گزیند پس او مهاجر است، و نام این انتقال هجرت می‌باشد». رَبَاعَهُ: یعنی محل اقامت او.

- و ابن سیده در کتابش "المحکم والمحیط الأعظم" گفته است: «هجرت: بیرون رفتن از یک سرزمین به سرزمین دیگر است».

- و خلیل بن احمد فراهیدی گفته است: «هجر و هجران ترک کردن چیزی را گویند که ملزم به پایبندی آن باشی، و هجرت مهاجران از آن مشتق شده است. زیرا آن‌ها قبایل‌شان را به خاطر الله ترک کرده‌اند». شاعری گفته است:

وَأَكْثَرَ هَجَرَ الْبَيْتِ حَتَّى كَأَنِّي
مَلَلْتُ وَمَا بِي مِنْ مَلَالٍ وَلَا هَجْرٍ

* پس واضح شد که هجرت در معنای لغوی باید جدایی و انتقال را دربر داشته باشد؛ طوری که فرد محل اقامت خود را ترک نموده به سرزمین دیگری نقل می‌کند و در آنجا اقامت می‌گزیند، به این ترتیب مهاجر می‌شود.

انواع هجرت

* هجرت به دو نوع تقسیم می‌شود: هجرت معنوی و هجرت حسی.

* هجرت معنوی عبارت است از: ترک هر آنچه الله متعال از آن نهی کرده است طوری که در صحیح بخاری از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت است که

۱- تهذیب اللغة، أبو منصور ازهری، ج ۶، ص ۲۹.

پیامبر ﷺ فرمود: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ»^۱ «مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر، از زبان و دست او سالم و در امان باشند و مهاجر کسی است که از هر چه الله متعال نهی کرده است، هجرت و دوری نماید».

* هجرت معنوی دارای شأن بزرگی است و اصل و اساس هجرت حسی می‌باشد طوری که جهاد نفس، اصل انواع دیگر جهادها است.

* هجرت از آنچه که الله متعال نهی تحریمی فرموده، واجب است، و ترک آنچه که کراهتا نهی فرموده مستحب است.

* بنده مؤمن مامور گردیده که هجرت معنوی را با ترک تمام آنچه که الله متعال از آن تحریم یا کراهتا نهی فرموده، چه قولی، چه فعلی و چه اعتقادی محقق نماید.

* این نوع هجرت ایجاب می‌کند که بنده مهاجر، با قلب خود به سوی الله متعال بازگردد، یعنی از تاریکی‌ها به سوی نور، و از شرک به سوی توحید، و از بدعت به سوی سنت، و از گناه به سوی اطاعت، و از غفلت به سوی ذکر، و از بدی به سوی احسان هجرت کند.

* و کسی که در احوال این هجرت تأمل کند درمی‌یابد که تمام اعمال بنده و حرکات و سکنت وی را منظم می‌سازد و کسی که این شیوه‌اش باشد از توبه‌کنندگان و بازگشت‌کنندگان به الله تعالی می‌باشد.

* ابن قیم رحمته الله در رساله التبوكيه (زاد المهاجر إلى ربه) گفته است: «هجرت دو گونه است:

- هجرت اولی: هجرت جسدی از یک سرزمین به سرزمین دیگر، و احکام این مهاجرت معلوم است و مراد سخن در اینجا نیست.

- هجرت دومی: هجرت با قلب به سوی الله و رسولش است، و در اینجا این هجرت مراد می‌باشد، و این مهاجرت حقیقی بوده، و این اصل است، و هجرت جسدی تابع آن می‌باشد».

* این هجرت (مِن و الی) را دربر می‌گیرد طوری که بنده با قلب خویش از محبت غیر الله به محبت الله متعال، و از بندگی غیرالله به بندگی او تعالی، و از ترس غیر الله و امید بستن به غیر او و توکل بر کسی دیگر، به هراس از الله و امیدواری و توکل بر الله رو می‌آورد، همچنین از دعای غیر الله و سوال کردن و فروتنی و خواری و تن در دادن و زیر بار رفتن غیر الله به دعای او تعالی و خواستن از او تعالی و فرمانبرداری او تعالی و تسلیم‌شدن به او تعالی تن در می‌دهد، و این همان فرار به سوی الله متعال است طوری که می‌فرماید: ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ [الذاریات: ۵۰] «(ای پیامبر! بگو): پس به سوی الله بگریزید».

* در مسند امام احمد و تاریخ الکبیر بخاری و شعب الایمان بیهقی رحمهم الله از معاویه بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهم روایت است که گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الْهِجْرَةَ خَصْلَتَانِ إِحْدَاهُمَا، أَنْ تَهْجُرَ السَّيِّئَاتِ وَالْأُخْرَى، أَنْ تَهَاجِرَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَلَا تَنْقَطِعَ الْهِجْرَةُ مَا تَقَبَّلْتَ التَّوْبَةَ، وَلَا تَزَالُ التَّوْبَةُ مَقْبُولَةً، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنَ الْمَغْرِبِ، فَإِذَا طَلَعَتْ، طُبِعَ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ بِمَا فِيهِ، وَكَفَى النَّاسَ الْعَمَلُ»^۱ «هجرت دو خصلت دارد: اولی آن که از زشتی‌ها دوری کنید، و دومی اینکه به سوی الله و رسولش هجرت نمایید، و مادامی که توبه پذیرفته می‌شود هجرت قطع نمی‌گردد، و توبه پذیرفته می‌شود تا زمانیکه آفتاب از مغرب طلوع کند؛ هرگاه از مغرب طلوع کرد بر هر قلب و هر آنچه در آن است ختم زده می‌شود و مردم از عمل بی‌نیاز می‌شوند».

* و در مسند امام احمد و ... از عمرو بن عَبَسَه سَلَمی رضی الله عنه که از سابقین اولین به اسلام می‌باشد روایت است که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «أَيُّ الْهِجْرَةِ أَفْضَلُ؟»، «کدام هجرت برتر است؟».

۱- مسند احمد: ۱۶۷۱ و شعب الایمان بیهقی: ۶۸۲۰. آلبانی و شعیب ارنؤوط می‌گویند: سند آن حسن است. یکی از راویان آن بنام ضمضم بن زرعه متکلم فيه است اما بقیه راویان آن ثقه هستند.

پیامبر ﷺ فرمود: «أَنْ تَهْجَرَ مَا كَرِهَ رَبُّكَ»^۱ «آنچه را که پروردگارت خوش ندارد ترک کنی».

* و همین حدیث را ابوداود و نسایی از عبدالله بن عمرو و عبدالله بن حبشی با عدم ذکر سوال‌کننده روایت نموده‌اند که لفظ آن چنین است: گفته شد: پس کدام هجرت برتر است؟ فرمود: «أَنْ تَهْجَرَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ»^۲ یعنی «آنچه را که الله متعال حرام کرده ترک کنی».

* علمای سلوک و تزکیه نیز در مورد هجرت معنوی سخن گفته‌اند و آن را به دو گونه تقسیم نموده‌اند:

۱- هجرت به سوی الله متعال با اخلاص، و در این مورد بیشتر سخن گفته‌اند، مانند مسایل اخلاص و پاکی نیت، از آنچه اخلاص را از بین می‌برد یا آن را کم می‌سازد، از جمله شرک اکبر و اصغر و خواستن دنیا با عمل آخرت دیگر خواهشات نفسانی حرام و حیل‌های شیطانی در منصرف‌کردن بنده از محقق‌ساختن اخلاص.

۲- و هجرت به سوی رسول الله ﷺ با محقق‌ساختن پیروی از او ﷺ انجام می‌شود و در این مورد نیز بیشتر سخن گفته‌اند مانند پیروی راه و روش پیامبر ﷺ در عبادات و معاملات و شناخت جزئیات و نشانه‌ها و مرتبه‌های او.

* بنده با محقق‌ساختن این دو نوع هجرت، به درجه نهایی احسان نایل می‌گردد.

* از بهترین تألیفات در این باب کتاب ابن قیم رحمته الله علیه موسوم به "طریق الهمجرتین و باب السعادتین" است.

* مقصود ایشان از دوگونه هجرت، هجرت به سوی الله متعال و هجرت به سوی پیامبرش ﷺ است، و غرض او از سعادتین، سعادت دنیا و سعادت آخرت می‌باشد.

* و اما هجرتی که اینجا مراد است تعریف مؤلف (شیخ محمد بن عبدالوهاب) می‌باشد که: «هجرت یعنی انتقال از سرزمین شرک به سرزمین اسلام».

۱- مسند احمد: ۶۴۸۷ و ۶۷۹۲ و ۶۸۱۳ و ۱۹۴۳۵. حکم سند: صحیح لغیره.

۲- سنن نسایی: ۴۱۶۵ و سنن ابی‌داود: ۲۴۸۱. حکم آلبانی: صحیح.

* قول مؤلف (از سرزمین شرک) یعنی سرزمینی که در آن مشرکان دارای قدرت و سلطنت هستند چنانکه برخی از مسلمانان را از برپایی دین‌شان باز می‌دارند. (به سرزمین اسلام) یعنی به سرزمینی که فرمانروایی آن به دست مسلمانان است.

* و این هجرت طبق قرآن و سنت واجب مؤکد است، افزون بر این هرکس در نصوص تأمل کند و مقاصد هجرت و فضیلت‌ها و احکام آن را بشناسد برایش نمایان می‌گردد که در دین اسلام، هجرت شأن و جایگاه بزرگی داشته و سببی بزرگ برای عزت و سرفرازی مسلمانان است.

* هجرت بر هر مسلمانی که نمی‌تواند شعایر دینی خود را به خاطر شوکت و تسلط کفار اظهار کند، واجب است تا به سرزمینی که کفار بر آن حاکم و مسلط نباشند کوچ نموده و الله متعال را عبادت نموده و شعایر دینی خویش را آشکارا ادا کند.

* و این مطلب نشانگر اهمیت سعی و تلاش مؤمنان در رهایی از تسلط کافران و منافقان است، زیرا مادامی که آن‌ها در زیر تسلط کافران و دشمنان دین باشند، نمی‌توانند دین خود را به طور رضایت‌بخش برپا کنند.

* سرشت و خوی دشمنان دین این است که آن‌ها در خصومت و دشمنی با دین الله ﷻ می‌کوشند، و در خصومت بندگان مؤمن از هیچ‌گونه زیان و ضرررسانی کوتاهی نمی‌کنند، و درباره مؤمنان حق خویشاوندی و پیمان را رعایت نکرده آن‌ها را در برپایی دین ایشان طوری که باید اجازه نمی‌دهند.

* کسی که در شرایط امروزی مسلمانان دقت کند، و از سوی دیگر به تلاش کفار و دسیسه‌چینی آنان علیه مسلمانان و تلاش مذبحخانه‌شان بنگرد که از هر راه ممکن برای تحت فشار قرار دادن مسلمانان و تضعیف نیروی آن‌ها سعی دارند در اذهان مسلمانان هراس ایجاد کنند تا اینکه مرکزیتی برای آن‌ها ایجاد نشود، و نیز اگر به استفاده‌شان از شیوه و روش‌های گوناگون جنگ از جمله تهاجم فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تبلیغاتی بنگرد، شدت دشمنی کافران علیه مسلمانان را درک خواهد کرد.

و اگر الله متعال ضمانت نمی‌کرد که طائفه‌ای از این امت همیشه در راه الله مبارزه می‌کنند، و مخالفانشان نمی‌توانند به آنان ضرری برسانند، و نه کسانی که آن‌ها را تنها رها می‌کنند، از شدت مکر و فریب کافران آثار دین محو و نابود می‌شد. چنانکه الله

تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ كَانَ مَكْرَهُمْ لِيَرْزُولَ مِنْهُ الْجِبَالَ﴾ [ابراهیم: ۴۶] «و هرچند که با مکرشان کوه‌ها از جا کنده شود».

* و مقصود این است که اقامت در زیر حکم کافران دارای مفسد بزرگ و فتنه‌های عظیمی است.

* به این خاطر الله متعال هجرت را مشروع نموده تا مؤمنان را از تنگدستی به فراخی و از ذلت و خواری به عزت و کرامت بکشاند و آنان را وعده نصرت و پیروزی داده طوری که می‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ [الذین اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ] [الحج: ۳۹-۴۰] «به کسانی که با آنان جنگ می‌شود، اجازه (جهاد) داده شده است، از آن روی که مورد ستم قرار گرفته‌اند، و یقیناً الله بر یاری آن‌ها توانا است * (همان) کسانی که به ناحق از دیارشان رانده شدند؛ جز اینکه می‌گفتند: پروردگار ما الله است».

اهداف و مقاصد هجرت

- * هجرت دارای مقاصد بزرگ و حکمت‌های با اهمیتی می‌باشد:
- از جمله: هجرت سبب حفظ مؤمنان از فتنه در دین می‌گردد.
- هجرت سبب عزت مؤمنان و سرفرازی و نیرومندی‌شان بوده آن‌ها را از ظلم کفار و تسلط آن‌ها بر جان، آبرو و حیثیت و اموال‌شان حفظ می‌کند.
- هویت مسلمانان در سرزمینی که کفار در آن قدرت و سلطنت ندارند مشخص شده و سبب برپایی جهاد در راه الله متعال می‌شود و امکانات جنگ علیه آن عده از کفار که دعوت حق را لبیک نمی‌گویند و با مسلمانان صلح نمی‌کنند فراهم می‌گردد.
- و از جمله: کسی که دین خود را از ترس کفار پنهان می‌کند، وقتی از سرزمین اسلامی که با رعایت احکام جهاد و پناه‌دادن مهاجرین و نصرت آن‌ها برپا شده آگاه شود به سوی آن هجرت می‌کند. پس به این ترتیب مهاجران زیاد می‌شوند و از نیرومندی و قدرتی برخوردار می‌شوند که از جان خود دفاع می‌کنند و علیه کسانی که جنگ بر ضد آن‌ها لازم است می‌جنگند.

* شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله علیه این امور را در دعوت خویش محقق ساخته بود، و چه خوب که این مسأله را در اینجا در لابه‌لای اصول الدین ذکر نموده

است، و این نشانگر کاردانی و درایت شیخ رحمته و آمادگی وی برای مهیاساختن این رساله و گزینش مطالب آن است.

* شیخ رحمته با امیر منطقه درعیه به هدف برپایی دولت اسلامی پیمان بست، دولتی که کفار و دوستان منافق آن‌ها و طاغوتیان بر آن تسلطی نداشته باشند. وی به تعلیم عقیده صحیح و نشر فقه در دین خصوصا در مسایل توحید و اصول دین اهتمام ورزید، و مسلمانان را به سوی این دولت دعوت نموده بیان نمود که هجرت از سرزمین شرک به سرزمین اسلام واجب است تا اینکه ارتش و نیرو برای او گردهم آمد.

* سپس به دعوت مردم در سرزمین‌های همجوار پرداخت که شهروندان و فرمانروایان آن به شرک آغشته بودند، هرچند کسانی در میان آن‌ها بود که شرک را نمی‌پذیرفت ولی قادر به تغییر آن نبودند؛ پس آن‌ها را به توحید فراخواند؛ کسی که به دعوت او جواب مثبت داد به دولت توحید داخل شد و او را با قدرت و سلطه‌ای که در دست داشت ثابت داد، و برای مسلمانان یاری‌دهنده و کمک‌رسان خوبی قرار گرفت، و کسی که بر شرک اصرار کرد و از پذیرش دعوت توحید ابا ورزید به یاری الله متعال به جنگ با آن‌ها پرداختند.

* موحدان در جنگ‌ها برضد دشمنان و مخالفان‌شان موفق و پیروز بودند چون نیت‌شان خالص برای نصرت دین الله ﷻ بود، و شیخ رحمته با آنها هم‌رمز بود و به وعظ و نصیحت آن‌ها می‌پرداخت و از اسباب شکست که از لابه‌لای دلایل قرآنی و سنت نبوی می‌دانست آن‌ها را برحذر می‌کرد تا اینکه دولت اسلامی برپا شد و الله متعال نصرت و پیروزی را نصیب‌شان کرد و سرزمین‌هایی که در گذشته امارت‌های متفرق بودند که شرک و بدعت و خرافات در آن‌ها منتشر شده بود و طاغوتیان به اهالی آن سخت‌ترین عذاب را می‌چشانند متحد شدند.

* و این دولت، باعزت و باهویت باقی ماند تا اینکه پس از گذشت زمانی بعد از وفات شیخ رحمته تغییراتی رخ داد که همانا به شکست اسفبار نخستین دولت سعودی انجامید.

* شیخ عبدالعزیز بن باز رحمته گفته است: «بعدها در سال‌های اخیر پس از وفات شیخ و وفات بسیاری از فرزندان و طرفدارانش بعضی تغییرات رخ داد طوری که دولت ترکیه و دولت مصر مورد ابتلا و امتحان قرار گرفتند که مصداق این فرموده الله متعال

است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوهُ مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱]. «بی‌گمان الله حالت (و سرنوشت) هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، تا وقتی که آنان آنچه را که در ضمیرشان است، تغییر دهند».

فضیلت هجرت در راه الله متعال

* الله متعال مهاجران در راه خویش را وعده‌های بسیار نیک و فضیلت‌های بسیار بزرگی داده است؛ پس برای کسی که زندگانی دنیوی نوشته شده بود از ثواب دنیا نصیب می‌شود که چشم‌هایش به آن روشن می‌گردد و کسی را که الله متعال برگزید و وفات داد یا کشته شد چنان مورد اکرام باری تعالی قرار خواهد گرفت که در ذهنش خطور نمی‌کند.

چنانکه این فرموده الله متعال بر آن دلالت دارد: ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۖ وَلَا جُزْءَ الْأَآخِرَةِ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۱-۴۲] «کسانی که پس از آن که ستم دیدند، در راه الله هجرت کردند، یقیناً در این دنیا جایگاه خوبی خواهیم داد، و مسلماً پاداش آخرت بزرگ‌تر است، ای کاش می‌دانستند. * (همان) کسانی که صبر کردند، و (تنها) بر پروردگارشان توکل می‌کنند». و این فرموده متعال: ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّزُقِينَ﴾ [۸۸] لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ [۵۹] ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُؤٌ غَفُورٌ﴾ [الحج: ۵۸-۶۰] «و کسانی که در راه الله هجرت کردند، سپس کشته شدند یا (به مرگ طبیعی) مردند، مسلماً الله به آن‌ها روزی نیکویی می‌دهد، یقیناً الله بهترین روزی‌دهندگان است * بدون شک آن‌ها را به جایگاهی وارد می‌کند که آن را می‌پسندند، و بی‌گمان الله دانای بردبار است * (حکم) این است، و هرکس به همان مقدار که به او ستم شده مجازات کند، سپس بر او ستم کنند، بدون شک الله او را یاری خواهد کرد، یقیناً الله بخشنده آمرزنده است».

و از فضایل هجرت محو گناهان گذشته هست، طوری که در صحیح مسلم از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت است که فرمود: وقتی الله متعال اسلام را در قلب من جا داد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و گفتم: دست راست‌تان را باز کنید تا با شما بیعت کنم، دست

راستشان را دراز کردند من دستم را بستم؛ فرمود: «مَا لَكَ يَا عَمْرُو؟» «تو را چه شد ای عمرو؟» گفتم: خواستم شرطی بگذارم؛ فرمود: «تَشْتَرِطُ مَاذَا؟» «چه شرطی می‌گذاری؟» گفتم: این که مورد مغفرت قرار بگیرم؛ فرمود: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْإِسْلَامَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ وَأَنَّ الْهِجْرَةَ تَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهَا وَأَنَّ الْحَجَّ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ»^۱ «آیا ندانستی که اسلام آنچه را که قبل از آن بوده منهدم می‌کند، و هجرت آنچه را که قبل از آن بود محو می‌کند، و حج آنچه را که قبل از آن بود از آن بین می‌برد».

دلیل آن، این فرموده الله تعالی است: ﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَهِدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: ۱۱۰] «آنگاه پروردگارت برای کسانی که هجرت کردند، پس از آن که شکنجه (و عذاب) شدند سپس (در راه الله) جهاد کردند، و صبر نمودند، بی‌گمان پروردگارت بعد از این (رنج‌ها) آمرزنده مهربان است».

از فضایل هجرت آنچه را ابن حبان در صحیح خود و بزار در مسند خود از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لِلْمُهَاجِرِينَ مَنَابِرٌ مِنْ ذَهَبٍ، يَجْلِسُونَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَدْ أَمِنُوا مِنَ الْفِرْع»^۲ «مهاجران در قیامت، درحالی که از هراس در امان هستند بر منابری از طلا می‌نشینند» [و این حدیث را آل‌بانی رحمته الله صحیح خوانده است].

و فضایل هجرت را کسی به دست می‌آورد که در هجرتش مخلص باشد، یعنی برای الله متعال هجرت کرده نه برای دنیا. طوری که در صحیحین از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ»^۳ «همانا ثواب اعمال به نیت بستگی دارد و هرکس نتیجه نیت خود را درمی‌یابد، پس کسی که هجرت او به سوی الله و رسول او است، ثواب هجرت به سوی الله و رسولش را درمی‌یابد و کسی که هجرتش به سوی

۱- صحیح مسلم: ۱۲۱.

۲- صحیح ابن حبان: ۷۲۶۲. آل‌بانی این حدیث را در کتاب سلسله الأحادیث الصحیحة (۷/۱۵۵۵)، ح ۳۵۸۴ ذکر کرده است.

۳- صحیح بخاری: ۱ و ۵۴ و ۲۵۲۹ و ۳۸۹۵ و ۵۰۷۰ و ۶۶۸۹ و ۶۹۵۳ و صحیح مسلم: ۱۹۰۷.

دنیا باشد به آن می‌رسد، یا هجرت او برای ازدواج با زنی باشد، پس هجرت او به سوی چیزی است که برای رسیدن به آن هجرت نموده است».

و برخی از اهل علم گفته‌اند به خاطر بزرگی ثواب هجرت، جواب شرط را مکرر ذکر نموده است: «فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِيَ جَزَاءُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» «پس کسی که هجرت او به سوی الله و رسول او است ثواب هجرت به سوی الله و رسولش را در می‌یابد» مثل اینکه گفته شود: از ثواب آن می‌پرس؛ ثواب آن بزرگ‌تر از آن است که ذکر شود.

فرموده الله متعال است که: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مَهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [النساء: ۱۰۰] «و کسی که به قصد هجرت به سوی الله و پیامبرش، از خانه خود بیرون رود، آنگاه مرگش فرا رسد، قطعاً پاداشش بر الله است». این در مورد کسی است که از خانه خود بیرون رفته؛ نه از سرزمین خود، و عزم و تصمیم هجرت را داشته است؛ پس ثواب کسی که هجرت و جهاد را به اتمام برساند چگونه خواهد بود؟!۱

و در صحیحین از حَبَاب بن اَرْتَبٍ رضی الله عنه روایت است که فرمود: «با رسول الله فقط به خاطر وجه الله هجرت کردیم و اجر ما هم با الله است. بعضی از ما، بدون اینکه چیزی از پاداش خود را در دنیا ببینند، فوت کردند. از جمله آن‌ها مُصْعَب بن عُمَيْر بود که در جنگ احد به شهادت رسید و عبايي از وی باقی ماند که اگر سرش را می‌پوشانیدیم، پاهایش برهنه می‌شد و اگر پاهایش را می‌پوشانیدیم، سرش برهنه می‌شد. رسول الله صلی الله علیه و آله دستور دادند که «سرش را با عبا پوشانید و بر پاهایش، برگ گیاه اذخر بریزید»، و بعضی از ما، میوه هجرت را پس از آنکه رسیده بود، چید»^۱.

و مانند این، فرموده عُنْبَةَ بن عَزْوَانَ رضی الله عنه که از مهاجران نخستین بود، وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه امارت بصره را به او واگذار کرد بر مردم آن دیار خطبه بااهمیتی ایراد کرد که آن را امام احمد در مسند خود و مسلم در صحیح خود و غیر آن دو روایت کرده‌اند که در لابه‌لای آن گفته است: «البته من یکی از هفتمین افراد اوایل با رسول الله صلی الله علیه و آله بودم که غذای ما جز برگ درختان چیزی دیگر نبود تا آنجا که با خوردن آن

۱- صحیح بخاری: ۳۸۹۷ و ۴۰۴۷ و ۴۰۸۲ و ۶۴۴۸ و صحیح مسلم: ۹۴۰.

دهان‌هایمان زخمی شده بود. ردایی را برداشتم و آن را بین خود و سعد بن مالک دو قسمت کردم. من با نصف آن خود را پوشاندم و سعد نیز با نصف دیگر آن خود را پوشاند. اما امروز هرکدام ما بریکی از شهرها امیر تعیین شدیم و من به الله پناه می‌برم که خود را بزرگ بدارم درحالی که نزد الله کوچک هستم، و به راستی هر نبوتی وقتی به پایان رسیده؛ پس از گذشت زمان تغییر یافته و سرانجام آن پادشاهی شده است. و عنقریب، بعد از ما امیرانی را خواهید دید و آن‌ها را تجربه خواهید کرد»^۱.

مهاجران ﷺ به سبب تسلط کفار بر آنان در حالت سختی و بلا و مصیبت بودند؛ چون الله متعال آن‌ها را به هجرت دستور داد اجابت کردند درحالی که رضایت او تعالی را می‌خواستند، والله متعال هم به وعده خود وفا نمود، پس کسی از آن‌ها که وفات کرد یا کشته شد، الله متعال او را از فضل بزرگ خود نصیب کرد که دنیا و آنچه در دنیا است با آن برابری نمی‌کند، و کسی از آن‌ها که زنده ماند برای او جای خوب را آماده نمود و رزق و روزی زیادی در دنیا برای او ارزانی فرمود و آنچه در آخرت برایشان آماده نموده بزرگ‌تر است.

حالا باید فکر کنی: کسانی که در مکه مستضعف بوده و عددشان نیز اندک، و امکاناتشان ناچیز بود، و در مقابل، مشرکان در تکبر و غرور و ظلم و استبداد و طغیان قرار داشته و مؤمنان را سخت‌ترین عذاب می‌چشانند، آیا در آن زمان گمان و آرزوی آن را داشتند که بعد از چندین سال، بر کشورهای امپراطور وقت، مسلط و حاکم شوند؟!؟

آری، آن‌ها به الله متعال ایمان آوردند و وعده‌های الله متعال را تصدیق کردند، پس الله متعال هم به وعده‌های خود جامه عمل پوشاند. و چه کسی وفادارتر از الله به وعده‌اش است.

مقصود این است کسی که به علت تسلط کفار نمی‌تواند شعایر دینی خود را برپا کند و توان هجرت را دارد پس به اجماع علما هجرت بر وی واجب است.
و کسی که هجرت واجب را ترک نمود درحالی که قادر بر آن باشد پس خود را در معرض عذاب شدید و دردناکی قرار داده است چنانکه الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غُفُورًا ﴿٩٩﴾ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسِعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غُفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾﴾ [النساء: ۹۷-۱۰۰]

«همانا کسانی که ملائکه جان‌شان را گرفتند درحالی که به خویشتن ستم کرده بودند (ملائکه) به آنان گفتند: شما در چه حالی بودید؟ گفتند: ما در زمین مستضعف بودیم (ملائکه) گفتند: مگر سرزمین الله، پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ بنابراین جایگاه‌شان دوزخ است و بدجایی است * مگر آن مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که نه چاره‌ای دارند و نه راهی (برای نجات) می‌یابند * پس اینان، امید است که الله از آنها درگذرد (و ببخشد) و الله بخشاینده آمرزنده است * و کسی که در راه الله هجرت کند در زمین جاهای امن فراوان و گشایش (در رزق و روزی) می‌یابد. و کسی که به قصد هجرت به سوی الله و پیامبرش، از خانه خود بیرون رود، آنگاه مرگش فرا رسد، قطعاً پاداشش بر الله است. و الله آمرزندهٔ مهربان است».

ابن کثیر رحمته می‌گوید: «این آیهٔ کریمه در مورد عموم کسانی است که در میان مشرکان اقامت دارند و قادر به هجرت کردن هستند، درحالی که نمی‌توانند دین خود را برپا کنند، پس اگر هجرت نکنند بر نفس خود ظلم نموده‌اند و به اجماع علما مرتکب حرام شده‌اند».

شنقیطی رحمته در تفسیر این فرمودهٔ الله متعال ﴿وَأَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً﴾ [الزمر: ۱۰]. «و سرزمین الله، پهناور است» گفته است: ظاهراً معنای آیه این است که اگر انسان در جایی سکونت داشته باشد که در آنجا نمی‌تواند دین خود را به صورت درست و مطلوب برپا کند، پس بر او است که از آنجا به چهار طرف زمین پهناور الله متعال، هجرت کند تا مکانی را پیدا کند که می‌تواند در آنجا دین خود را برپا کند. الله تعالی این مطلب را در جایی دیگری نیز بیان نموده است طوری که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ

تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا ﴿[النساء: ۹۷] «همانا کسانی که ملائکه جان‌شان را گرفتند درحالی که به خویشان ستم کرده بودند (ملائکه) به آنان گفتند: شما در چه حالی بودید؟ گفتند: ما در زمین مستضعف بودیم، (ملائکه) گفتند: مگر سرزمین الله، پهناور نبود که در آن هجرت کنید؟». و می‌فرماید: ﴿يَعْبَادِي الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّيَ فَاعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾ [العنكبوت: ۵۶] «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! بی‌گمان زمین من وسیع است، پس تنها مرا عبادت کنید».

پوشیده نیست که ترتیب موجود با حرف (ف) در این فرموده الله متعال ﴿فَإِيَّيَ فَاعْبُدُونِ﴾ بر این فرموده الله متعال ﴿إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ﴾ دلیل آشکار بر وجوب هجرت است.

چه وقت هجرت پایان می‌یابد؟

* هجرت تا روز برپایی قیامت باقی است؛ در مسند امام احمد و سنن ابوداود و نسایی و غیره از معاویه بن ابوسفیان رضی الله عنه روایتی است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَنْقَطِعُ الْهَجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ وَلَا تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»^۱ «هجرت قطع نمی‌شود تا زمانی که توبه قطع شود و توبه قطع نمی‌شود تا اینکه خورشید از مغرب طلوع کند».

* و در مسند امام احمد و سنن نسایی از عبدالله بن واقد السعدی رضی الله عنه روایت است که گفت: من با هیأت اعزامی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم که هر فرد این گروه اعزامی درخواستی از پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و من آخرین آن‌ها بودم که به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم و گفتم: ای رسول الله! من کسانی را پشت سر گذاشته و آمده‌ام که آن‌ها گمان می‌برند هجرت قطع شده است، فرمود: «لَا تَنْقَطِعُ الْهَجْرَةُ مَا قُوِّلَ الْكُفَّارُ»^۲ «تا زمانی که با کفار جنگ ادامه دارد، هجرت قطع نمی‌شود». پیامبر صلی الله علیه و آله بیان نمود که هجرت تا زمانی خواهد بود که در میان مردم کافران باقی مانده و با ایشان جنگ صورت می‌گیرد و دارای سرزمین هستند؛ پس مسلمانی که در سرزمین آن‌ها اقامت دارد

۱- سنن ابی‌داود: ۲۴۷۹ و سنن کبری نسایی: ۸۶۵۸ و مسند احمد: ۱۶۹۰۶. حکم آلبانی: صحیح.

۲- سنن نسایی: ۴۱۷۲ و ۴۱۷۳ و مسند احمد: ۱۶۷۱ و ۲۲۳۲۴. حکم آلبانی: صحیح.

هجرت بر وی قطع نشده در صورتی که نمی‌تواند شعایر دینی خود را برپا کند پس هجرت بر او واجب است، و کسی که در برپایی شعایر دینی خود قادر بود اما در آن مصلحت برتر وجود نداشت و از فتنه بر خویشتن در امان بود، پس در این صورت هجرت بر وی مستحب است.

* و اما روایتی که در صحیحین از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ»^۱ «بعد از فتح (مکه)، هجرتی نیست، اما جهاد و نیت باقی است». مراد از پایان‌یافتن هجرت در این حدیث، هجرت از مکه به مدینه، یا سرزمین‌هایی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دین اسلام مشرف شدند می‌باشد، چون وقتی قبایل عرب مسلمان شدند سرزمین‌های آن‌ها نیز اسلامی شد، پس هجرت از سرزمین‌های آن‌ها به سوی دیگر مناطق معنایی ندارد.

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله فرموده است: و به یقین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ؛ وَإِذَا اسْتَنْفَرْتُمْ فَأَنْفِرُوا» «بعد از فتح، هجرتی نیست، اما جهاد و نیت باقی است و هرگاه منادی جهاد، شما را به جهاد فراخواند (نفیر عام)، به سوی جهاد حرکت کنید» و فرمود: «لَا تَنْقَطِعُ الْهَجْرَةُ مَا قُوتِلَ الْعَدُوُّ» «مادامی که جنگ با دشمن ادامه دارد هجرت قطع نمی‌شود» هر دو حق است؛ زیرا مراد از هجرت، هجرت معروف در آن زمان بود، یعنی هجرت از مکه و سایر سرزمین‌های عرب به مدینه بود؛ و این هجرت هنگامی مشروع بود که مکه و سایر سرزمین‌ها دار کفر یا دار حرب بودند و نور ایمان تنها در مدینه می‌درخشید؛ و هجرت از دار کفر به دار اسلام برای کسانی که قادر بودند واجب بود؛ ولی هنگامی که مکه فتح شد و به دار اسلام مبدل گردید و عرب‌ها نیز به اسلام مشرف شدند، تمام این سرزمین‌ها دار اسلام شد از این‌رو فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ».

* و در صحیحین از عطاء بن ابی رباح روایت است که گفت: من با عُبَیْد بن عُمَیْر لَیْثی به زیارت ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها شرفیاب شدیم - و او در آن وقت در منطقه ثبیر مجاورت داشت - پس از او درباره هجرت پرسیدم؛ گفت: «هجرت بعد از امروز نیست؛ مؤمنان به خاطر حفظ دین خود به سوی الله و رسولش فرار می‌کردند، از ترس

۱- صحیح بخاری: ۱۸۳۴ و ۲۷۸۳ و ۲۸۲۵ و ۳۰۷۷ و ۳۱۸۹ و صحیح مسلم: ۱۳۵۳.

اینکه در فتنه واقع نشوند، اما امروز الله متعال اسلام را پیروز و آشکار ساخته است، و هرمؤمن پروردگارش را در هر جا بخواهد عبادت می‌کند، و اما جهاد و نیت باقی است»^۱.

* و در صحیح مسلم از مُجَاشِعِ بْنِ مَسْعُودِ سَلَمِي رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: من به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم تا با ایشان برای هجرت نمودن بیعت کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الْهَجْرَةَ قَدْ مَضَتْ لِأَهْلِهَا وَلَكِنْ عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ وَالْخَيْرِ»^۲ «دوران هجرت به پایان رسید، لیکن بر اسلام و جهاد و خیر باقیست».

* و در صحیح بخاری از مجاهد بن جَبْرِ روایت است که گفت: به ابن عمر رضی الله عنهما گفتم: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَهَاجِرَ إِلَى الشَّامِ» «من می‌خواهم به شام هجرت کنم»، گفت: «لَا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ فَأَنْطَلِقُ فَأَعْرِضُ نَفْسَكَ فَإِنْ وَجَدْتَ شَيْئًا وَإِلَّا رَجَعْتَ»^۳ «اکنون هجرتی نیست و لکن جهاد باقی است؛ پس برو و خود را پیشنهاد کن اگر چیزی (از غنایم) دریافتی ورنه بر خواهی گشت».

پس این هجرتی است که قطع شد، اما هجرت از سرزمین کفار به سرزمین‌های مسلمانان باقی بوده و قطع نمی‌شود تا اینکه آفتاب از مغرب طلوع کند.

هجرت بادیه‌نشین و شهرنشین

* از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الْهَجْرَةُ هِجْرَتَانِ: هِجْرَةُ الْحَاضِرِ، وَهِجْرَةُ الْبَادِيَةِ أَمَّا الْبَادِيَةُ فَإِنَّهُ يُطِيعُ إِذَا أَمَرَ، وَيُجِيبُ إِذَا دُعِيَ، وَأَمَّا الْحَاضِرُ فَهُوَ أَعْظَمُهُمَا بَلِيَّةً وَأَعْظَمُهُمَا أَجْرًا»^۴ «هجرت دو گونه است: هجرت شهرنشین و هجرت بادیه‌نشین؛ هجرت بادیه‌نشین این است که هرگاه (برای جهاد) فراخوانده شد اجابت کند و هرگاه فرمان داده شد اطاعت کند، ولی هجرت شهرنشین رنج و مشقتش

۱- صحیح بخاری: ۳۹۰۰ و ۴۳۱۲.

۲- صحیح بخاری: ۲۹۶۲ و ۴۳۰۵ و ۴۳۰۷ و صحیح مسلم: ۱۸۶۳.

۳- صحیح بخاری: ۴۳۰۹.

۴- سنن نسایی: ۴۱۶۵ و مسند احمد: ۶۸۱۳ و صحیح ابن حبان: ۵۱۷۶. حکم آلبانی: صحیح.

بیشتر و اجرش برتر است» [به روایت احمد و نسایی و ابن حبان. و البانی آن را صحیح خوانده است].

* بادی - بادیه‌نشین را گویند که از مکانی به مکان دیگر کوچ می‌کند، حاضر کسی که ساکن شهر باشد.

* پس هجرت بادیه‌نشین این است که اگر دستور داده شود اطاعت کند و اگر برای جهاد در راه الله فراخوانده شود لبیک گوید، اما شهرنشین ابتلاش بیشتر است؛ زیرا تصمیم دشمن غالباً برای حمله بر شهرها می‌باشد از این‌رو خطر بر ساکنان آن نسبت به بادیه‌نشینان بیشتر می‌باشد.

حکم هجرت

* ابن قدامه مقدسی در کتاب خود المعنی گفته است: مردم در هجرت نمودن بر سه قسم هستند:

- اول: کسی که هجرت بر وی واجب است، و قادر به هجرت کردن است، چون نمی‌تواند دین خود را آشکار کند، و نمی‌تواند واجبات دینی خود را در حالی که در بین کفار اقامت دارد انجام بدهد، پس بر چنین شخصی هجرت واجب است؛ بنابر این فرموده الله تعالی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الظَّالِمِينَ أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۹۷] «همانا کسانی که ملائکه جان‌شان را گرفتند در حالی که به خویشان ستم کرده بودند (ملائکه) به آنان گفتند: شما در چه حالی بودید؟ گفتند: ما در زمین مستضعف بودیم (ملائکه) گفتند: مگر سرزمین الله، پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ بنابر این جایگاه‌شان دوزخ است و بدجایی است».

و این تهدید شدید بر وجوب دلالت دارد، زیرا ادای واجبات دینی بر شخص قادر واجب است، و هجرت از ضروریات واجب و تمام‌کننده آن است، و هر چیزی که واجب بدون آن انجام نشود خود واجب است.

- دوم: کسی که هجرت بر وی لازم نیست، و او کسی است که از هجرت کردن عاجز است، یا به سبب بیماری، یا به سبب اجبار وی بر اقامت کردن، یا به سبب ضعف و ناتوانی، مانند: زنان و کودکان و امثال‌شان، پس بر چنین اشخاصی هجرت نیست،

بنابر این فرموده الله متعال: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۹۸]. «مگر آن مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که نه چاره‌ای دارند و نه راهی (برای نجات) می‌یابند». و هجرت این مردمان مستحب گفته نمی‌شود؛ زیرا مستضعف هستند و قادر به هجرت کردن نیستند.

- سوم: کسی که هجرت در موردش مستحب می‌باشد، نه واجب، و او کسی است که قادر به هجرت کردن است، اما می‌تواند در دار کفر زندگی کند و دین خود را آشکار کند، پس برای او هجرت کردن مستحب است، تا بتواند آن‌ها را به اسلام دعوت دهد و با بیان نمودن محاسن دین اسلام جهاد کند».

* و کسی که امکانات انتقال به سرزمین مسلمانان را ندارد، یا اینکه به سبب تسلط بعضی از ظالمان بر دار اسلام نمی‌تواند به آنجا انتقال نماید، زیرا می‌ترسد که در معرض آزار و اذیت بیشتر قرار گیرد، در این صورت بر وی واجب است که به سرزمین دیگری که می‌تواند شعایر دین خود را در آنجا برپا کند نقل مکان کند؛ زیرا مقصود از هجرت برپایی شعایر دین است.

* طوری که برخی از مؤمنان در هجرت نخستین از مکه به حبشه هجرت کردند. چون سرزمین امنی بود و پادشاهی بر آن حاکم بود که عدل و داد را برپا می‌داشت و بر کسی ظلم روا نمی‌داشت.

محمد بن اسحاق، سیره‌نویس مشهور گفته است: «برایم زهری از ابی‌بکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام خبر داد که ام سلمه، همسر پیامبر ﷺ گفت: وقتی در مکه مکرمه عرصه بر ما تنگ شد و صحابه پیامبر آزار و اذیت دیدند و به خاطر دین‌شان در معرض فتنه و ابتلا قرار گرفتند، و پیامبر ﷺ نیز نمی‌توانست مصایب را از آن‌ها دفع کند، چون خود پیامبر ﷺ در حمایت قوم و عمویش بود تا آسیبی به گونه‌ای که به اصحابش می‌رسید به او نرسد، بالاخره رسول الله ﷺ به اصحاب فرمود: «إِنَّ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ مَلِكًا لَا يُظْلَمُ أَحَدٌ عِنْدَهُ، فَالْحُقُوا بِبِلَادِهِ، حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فَرَجًا، وَمَحْرَجًا مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ»^۱. «در سرزمین حبشه پادشاهی است که در کنار او به کسی ستم نمی‌شود،

۱- سنن البیهقی الکبری، ۱۷۷۳۴. حکم آلبانی: صحیح. سلسله احادیث صحیحه آلبانی: ۳۱۹۰.

پس به سرزمین وی بروید تا اینکه الله متعال گشایشی برای شما از این وضعی که در آن بسر می‌برید فراهم سازد». پس گروه گروه به سوی حبشه رفتیم تا اینکه در آنجا باهم یکجا شدیم و در بهترین خانه و در کنار بهترین همسایه جابه‌جا شدیم، بر دین خود ایمن شدیم و از ظلم کسی در هراس نبودیم» [سند این روایت حسن است].

* کسی که در برخی از سرزمین‌های اسلامی در معرض ظلم و محنت و تنگی قرار می‌گیرد تاجایی که مانع برپانمودن امور دین وی می‌شود، پس باید برای اقامت به سرزمین‌هایی که بر دین، جان و اهلش در امان می‌شود کوچ کند، هرچند سرزمین کفار باشد تا اینکه الله متعال او را از این گرفتاری رهائی بخشد و گشایشی برایش فراهم سازد.

* و آنچه به وسیله آن پاداش هجرت به دست می‌آید عمل صالح در زمان فتنه و قتل و قتال است، طوری که در صحیح مسلم از مَعْقِل بن یَسَار رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الْعِبَادَةُ فِي الْهَرَجِ كَهَجْرَةِ اِيَّيَّ»^۱ «عبادت در زمان قتل و کشتار، مانند هجرت به سوی من است». و امام احمد این روایت را به این لفظ آورده است: «الْعَمَلُ فِي الْهَرَجِ كَهَجْرَةِ اِيَّيَّ»^۲ «عمل در زمان قتل و کشتار، مانند هجرت به سوی من است» و مراد از عمل، عمل صالح است، و مراد از هرج، طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را تفسیر نموده‌اند، کثرت قتل و کشتار است.

فرض شدن سایر شرایع اسلام بعد از تثبیت توحید

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه مستقر گردید به بقیه احکام اسلام نیز مأموریت یافت، مثل زکات، روزه، حج، اذان، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و احکام دیگر».

* شیخ رحمته الله خواسته است با این جمله اهمیت توحید را بیان کند، چون بیشتر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه مکرمه بر مسأله توحید متمرکز بود، طوری که سیزده سال مردم را به توحید دعوت داد قبل از اینکه سایر احکام اسلامی فرض گردد، حتی

۱- صحیح مسلم: ۲۹۴۸.

۲- حکم سند: صحیح. مسند احمد: ۲۰۲۹۸.

نمازهای پنجگانه در روزهای نخستین دعوت فرض نشده بود بلکه بعد از مدتی فرض گردید، و در این دلالتی آشکارا بر اهمیت توحید است.

سپس هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه منوره هجرت نمود به تأسیس دولت اسلامی پرداخت، و اولین چیزی که به آن مبادرت ورزید بنای مسجد بود تا محل گردهمایی مسلمانان باشد و در آن نمازها برپا گردد، و روزهای جمعه درباره امور مهم مسلمانان سخنرانی صورت گیرد. مسلمانان با این ندا که (الصلاة جامعة) صدا زده می شدند و گردهم می آمدند و پیامبر ﷺ برایشان سخنرانی ایراد می نمود و آنچه را می خواست برایشان بیان می کرد.

احکام اسلامی به تدریج و آسانی که برگرفته از رحمت الله متعال بر بندگانش است فرض می شد، برخی از این فریضه ها بدون جزئیات آن قبل از هجرت دستور داده شده بود و جزئیات و اندازه آن بعدها تعیین گردید.

- طوری که امر به پرداخت زکات در بعضی از سوره های مکی آمده است، و پیامبر ﷺ در مکه مکرمه به پرداخت زکات، عفت و پاکدامنی، صلۀ رحم، و اعمال نیک و احسان دستور می داد طوری که گفته ی ابوسفیان رضی الله عنه بر این امر دلالت دارد هنگامی که هرقل درباره پیامبر ﷺ از وی پرسید که به چیز شما را امر می کند؟ ابوسفیان در جواب هرقل گفت: «ما را به برپایی نماز، و دادن زکات و صلۀ رحم، و پاکدامنی دستور می دهد». هرقل گفت: «اگر آنچه می گویی راست باشد پس او واقعا پیامبر است»^۱. [و این خبر در صحیحین از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است].

- پس زکاتی که به آن مامور شده بودند بر صورت اجمالی بیان شده بود، سپس بعد از هجرت احکام زکات واجب شرح داده شد که در چه چیز زکات واجب می شود و در چه چیزی واجب نمی شود، و نصاب و مقادیر آن چگونه است؟.

- همچنین به عفت و پاکدامنی به طور اجمالی امر شده بودند سپس بعد از هجرت جزئیات ازدواج های حرام مانند ازدواج با دو خواهر در یک وقت، و ازدواج با زنان پدران، و نکاح زن بدون ولی وی، و نکاح متعه و شغار و سایر نکاح های حرام بیان شد.

۱- صحیح بخاری: ۷ و ۴۵۵۳ و صحیح مسلم: ۱۷۷۳.

- همچنین اذان برای نمازها بعد از هجرت و بعد از بنای مسجد مشروع گردید طوری که حدیث عبدالله بن عمر و حدیث عبدالله بن زید رضی الله عنهما بر آن دلالت دارند^۱.
- همچنین روزه در سال دوم هجری فرض گردید. و حج در سال نهم و به قولی در سال دهم هجری فرض گردید.
- همچنین به جنگ و قتال مشرکان اجازه داده نشد مگر بعد از هجرت، آنگاه که اسلام دارای قلمرو نیرو شد.

* و اما امر به معروف و نهی از منکر را پیامبر و اصحابش قبل و بعد از هجرت انجام می‌دادند طوری که به توحید امر می‌کردند که این خود بزرگ‌ترین امری است که الله متعال به آن دستور می‌فرماید. همچنین مسلمانان قبل و بعد از هجرت به عدل و احسان و ادای امانت‌ها و اعمال نیک و مکارم اخلاق امر می‌کردند، و از شرک که بدترین منکرات است و از فساد در روی زمین و بداخلاقی نهی می‌کردند. اما برپایی حدود و تعزیرات بعد از گذشت مدت زمانی از هجرت عملی شد.

تاریخ وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

قول شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله است که: «ده سال در این راستا جانفشانی کرد تا اینکه وفات نمود -صلوات الله و سلامه علیه-».

* یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از هجرت در مدینه منوره به مدت ده سال باقی ماند طوری که حدیث ابن عباس مذکور بر این امر دلالت دارد^۲.

* پیامبر صلی الله علیه و آله در خلال این ده سال احکام دین را که برایشان نازل می‌گردید برای مردم بیان می‌فرمود، در راه الله صلی الله علیه و آله جهاد کرد و به معروف امر و از منکر نهی فرمود، تا اینکه صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول سال یازدهم هجری وفات نمود.

* ابن عبدالبر رحمته الله گفته است: «اختلافی در این نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روز دوشنبه در مکه مکرمه در ماه ربیع الاول سال فیل متولد شده است، همچنین در این اختلافی نیست که روز دوشنبه نخستین روزی بود که الله متعال بر رسول گرامی

۱- صحیح بخاری: ۶۰۴ و صحیح مسلم: ۳۷۷.

۲- صحیح بخاری: ۳۸۵۱ و ۳۹۰۲.

وحی نازل فرمود و او ﷺ در ماه ربیع الاول به مدینه منوره تشریف برد. ابن اسحاق رحمته گفته است: "و رسول گرامی ﷺ شصت و سه سال عمر داشت". و او ﷺ روز دوشنبه در ماه ربیع الاول سال یازدهم هجری وفات نمود».

* امام نووی رحمته می گوید: «و متفق هستند که رسول اکرم ﷺ در روز دوشنبه ماه ربیع الاول متولد شد و در روز دوشنبه ماه ربیع الاول وفات نمود».

* و سهیلی در کتاب (الروض الأنف) که از بهترین کتاب‌های سیرت است گفته است: «و اتفاق دارند که او ﷺ روز دوشنبه وفات کرد، بجز ابن قتیبه که در المعارف ذکر نموده روز چهارشنبه وفات یافت؛ همگی گفته‌اند: در ربیع الاول وفات نمود مگر آن‌ها افزوده‌اند یا اکثریت آن‌ها قایل هستند که: "در دوازدهم ربیع الاول"، اما درست این است که رسول کریم ﷺ در دوازدهم این ماه یا سیزدهم یا چهاردهم یا پانزدهم وفات کرده است. البته به دلیل اجماع مسلمانان بر اینکه وقوف در عرفه در حجت الوداع روز جمعه بود که نهم ذوالحجه می‌باشد، و ماه ذوالحجه در روز پنجشنبه داخل شده بود؛ پس با این حساب نخستین روز ماه محرم روز جمعه یا شنبه بوده است.

- پس اگر روز جمعه بوده باشد، ماه صفر روز شنبه یا روز یکشنبه بوده است.

- و اگر روز شنبه بوده پس ماه ربیع الاول روز یکشنبه یا دوشنبه بوده است.

پس هرطور که حساب شود، دوازدهم ربیع الاول نه روز دوشنبه بوده و نه روز چهارشنبه؛ طوری که قُتبی گفته است. و امام طبری از ابن کلبی و ابومخنف نقل کرده است که پیامبر ﷺ در دوم ربیع الاول وفات کرده است، و این قول هرچند برخلاف نظر جمهور علما است ولی بعید نیست، آن هم اگر سه ماه پیشین ربیع الاول بیست و نه روزه بوده باشد. پس بر این نکته دقت نما که درست است و هیچ‌کسی را ندیده‌ام که این نکته را درک کرده باشد. همچنین قولی از خوارزمی را دیده‌ام که گفته است: پیامبر ﷺ در نخستین روز ماه ربیع الاول وفات کرد و این نزدیک‌تر به قیاسی است که طبری از ابن کلبی و ابومخنف ذکر کرده است».

• گفتم: فرض کردن اینکه هریک از سه ماه اول سال، بیست و نه روزه بوده باشد بعید است، و نزدیک‌تر این است که وفات پیامبر ﷺ روز دوشنبه بیست و دوم ماه ربیع الاول بوده است. و احتمال می‌رود که در بین دو تاریخ، یعنی بیست و دوم و دوازدهم اشتباه صورت گرفته باشد.

و بنابر شمارش ماه‌ها معروف این است که ماه صفر یا سی روز بوده، که در این صورت روز دوشنبه پایان سی روز آن سال بوده است، و یا اینکه ماه صفر بیست و نه روز بوده است که در این صورت روز دوشنبه اول ماه ربیع الاول است و بیست و دوم ماه ربیع الاول موافق با روز دوشنبه بوده است، و الله تعالی أعلم.

و امام بخاری رحمته در صحیح خود از ابن عباس و ام المؤمنین عایشه رضی الله عنهما روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفات شصت و سه سال عمر داشتند^۱.

۱- صحیح بخاری: ۳۵۳۶ و ۳۹۰۲ و ۳۹۰۳ و ۴۴۶۶ و صحیح مسلم: ۲۳۴۹ و ۲۳۵۱ و ۲۳۵۲.

درس نوزدهم:

کامل‌بودن دین اسلام

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته می‌گوید: (اما دین پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه برپا خواهد بود و خلاصه‌اش این است که هیچ خیری نبوده مگر اینکه امت را به آن راهنمایی فرموده و هیچ شری نبوده مگر اینکه امت را از آن برحذر داشته است. بزرگ‌ترین خیری که مردم را به آن راهنمایی فرموده نخست توحید است، و بعد هرچه که الله متعال آن را دوست دارد و می‌پسندد. و بدترین شری که امت را از آن برحذر داشته نخست شرک است، و بعد هرچه که الله متعال آن را ناپسند می‌دارد. الله تعالی پیامبر صلی الله علیه و آله را به سوی همه انسان‌ها و جن‌ها فرستاده و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله را بر همگان فرض گردانیده است. و دلیلش این ارشاد الهی است: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸] «بگو ای مردم! به درستی که من فرستاده‌ام الله به سوی همه شما هستم».

الله متعال دین را به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله تکمیل نمود چنانکه می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما به نهایت رساندم و دین اسلام را برای شما پسندیدم».

دلیل وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و رحلتش از این جهان این ارشاد الله تعالی است: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [۳] ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿۳۱﴾ [الزمر: ۳۰-۳۱] «(ای رسول عزیزما) تو خواهی مُرد و آنها (همه خلق نیز) خواهند مُرد * آنگاه روز قیامت همه در پیشگاه پروردگار خویش دادخواهی می‌کنید».

عناصر درس

* اصل و اساس، این است که دین تا روز قیامت محفوظ است.

* چنگ‌زدن به قرآن و سنت.

* بعثت پیامبر ﷺ به طور عموم به سوی ثقلین است.

* اصل این است که دین اسلام کامل است.

* کمال دین ایجاب می‌کند که ابلاغ آن نیز کامل باشد.

* رحلت پیامبر ﷺ از جهان.

اصل و اساس این است که دین اسلام تا روز قیامت محفوظ است

شیخ محمد بن عبدالوهاب است می‌گوید: «و دین او همیشه برپا است» یعنی دین اسلام که الله متعال پیامبرش محمد ﷺ را با آن مبعوث گردانیده تا روز قیامت باقی خواهد بود و از دلایل آن، این فرموده الله متعال است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] «همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما محافظ آن هستیم».

و این فرموده او تعالی: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ [القیامة: ۱۹] «سپس بیان کردنش بر (عهده) ما است».

و این فرموده او تعالی: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴] «و (ما این) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی، آنچه را که به سوی آن‌ها نازل شده است».

* بنابر این الله متعال محافظت از کتابش را با نص و بیان ضمانت نموده است، از این رو قرآن کریم و آنچه برای بیان و شرح آن لازم است یعنی سنت نبوی، به ضمانت الله تعالی مورد حراست و نگهداری قرار دارد.

* و بر این امر آنچه از پیامبر ﷺ به تواتر رسیده است دلالت دارد: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»^۱

«همواره گروهی از امت من فرمان الله تعالی را عملی می‌کنند، یاری نکردن مردم یا مخالفت مخالفان ضرری به آنان نمی‌رساند، این شیوه تا صدور فرمان الهی همچنان ادامه دارد و این گروه همواره بر مردم پیروز هستند» [لفظ این حدیث از معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه است که در صحیح مسلم روایت شده است].

* این حدیث با الفاظ نزدیک با آن در صحیحین، مسند و ... از گروهی از صحابه کرام رضی الله عنهم روایت شده است از جمله: از جابر بن عبدالله، مُغیره بن شُعبه، ثوبان بن بُجْد، قُرّه بن ایاس، سَلَمه بن نُفیل، زَید بن اَرْقَم، عُمَران بن حُصَین، ابوبکره ثقفی، ابوامامه باهلی، ابوهریره، عمر بن خطاب و ...؛ پس این روایت از احادیث متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد^۱.

* باورداشتن بر کامل بودن دین و محافظت آن تا روز قیامت اصلی مهمی از اصول دین است.

* امام بخاری رحمته الله در صحیح خود در باب فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ» «همیشه گروهی از امت من برپادارنده حق هستند» می‌گوید: «و آن‌ها اهل علم هستند». و این تفسیر از بخاری رحمته الله است. و علی بن مدینی گفته است که: «آنها اهل حدیث هستند».

* لفظ ظهور که در روایت فوق آمده است اهل علم و جهاد را دربر می‌گیرد طوری که در برخی روایات بر آن تصریح شده است چنانکه در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲ «همیشه گروهی از امت من در راه حق جهاد و قتال می‌کنند و تا قیامت پیروز خواهند بود».

* و در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «لَا تَزَالُ مِنْ أُمَّتِي قَوَّامَةٌ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهَا مَنْ خَالَفَهَا تَقَاتِلَ أَعْدَاءَ اللَّهِ، كُلَّمَا ذَهَبَتْ حَرْبٌ نَشَبَتْ حَرْبٌ قَوْمِ آخِرِينَ، حَتَّى تَأْتِيَهُمْ

۱- صحیح بخاری: ۳۱۱۶ و ۳۶۴۱ و ۷۴۶۰ و ... و صحیح مسلم: ۱۰۳۷ و ...

۲- صحیح مسلم: ۱۵۶ و ۱۹۲۳.

السَّاعَةِ^۱. «پیوسته گروهی از امت من بر امر الله پایدار می‌مانند و کسانی که با آنان مخالفت می‌کنند، نمی‌توانند به آنان زبانی برسانند، علیه دشمنان الله جهاد و قتال می‌کنند هرگاه جنگی خاموش شد جنگی دیگری با قوم دیگری آغاز می‌شود و همین‌گونه تا اینکه قیامت را دریابند».

* تفسیر امام بخاری رحمته درست است زیرا جهاد بدون دعوت نمی‌باشد، و نه دعوتی بدون علم می‌باشد، پس دانسته شد که ظهور علم، اساس ظهور جهاد است. از این رو مبنای دعوت‌های اصلاحی نخست بر علم استوار بوده است.

* در این احادیث ضمانت‌های بزرگ و اشاره‌های مهمی وجود دارد از جمله:

- الله متعال حفظ و حراست دین و اولیای خود را ضمانت کرده است.
 - یاری نکردن مردم و مخالفت مخالفان ضرری به اهل حق نمی‌رساند.
 - این گروه در راه حق می‌جنگند، زیرا سلاح علم با خود دارند که به وسیله آن حق را می‌شناسند، و با آن‌ها پیروزی و نصرت الهی است که به ایشان توانایی جنگ و مقاومت می‌بخشد و به وسیله آن بر دشمنان‌شان پیروز می‌باشند.
- و از جمله اشاره‌ها:

- کسانی که امور دعوت و جهاد را به عهده می‌گیرند حتماً با یاری‌نشدن و مخالفت شدید مواجه می‌شوند که به وسیله آن مورد آزمایش قرار می‌گیرند، اما این همه به ایشان ضرری نمی‌رساند.

- یاری نکردن از کسانی سر می‌زند که از آن‌ها توقع نصرت و یاری می‌رود، اما شاید مخالفت از سوی آن‌ها و شاید از سوی کسانی که دشمنی و عداوت‌شان آشکار است صورت گیرد.

- و مفهوم این احادیث می‌رساند که کسانی که از یاری کردن دست می‌کشند و آنانی که مخالفت می‌ورزند هرگز پیروز نمی‌شوند، هرچند به برخی امکانات بزرگ در جهان دست یافته باشند؛ ولی در حقیقت یک بهره‌مؤقت برای آنان است، سپس به

۱- مسند الشامیین، طبرانی، ۱۵۶۳ و ۲۴۹۶ با الفاظ فوق الذکر. شعیب ارنؤوط می‌گوید: سند آن حسن است. و در سنن ابن ماجه، ۷ به صورت مختصر با این الفاظ ذکر شده است: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَوَّامَةً عَلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ، لَا يَضُرُّهَا مَنْ خَالَفَهَا». آلبانی در مورد آن می‌گوید: حسن صحیح.

عواقب بد و ناگوار دچار خواهند شد.

* پس کسی که این احادیث را فهمید:

- یقین می کند که الله متعال یاری دهنده و حمایت کننده دین خود است، هر چند کافران خوش نداشته باشند، و این را می داند که سعادت مند موفق کسی است که الله متعال او را از یاری کنندگان دین خود گردانیده است.

- و یقین می کند که باید حق را با دلیل آن بشناسد و خود باید برپا کننده اوامر الهی باشد، بدون اینکه پروای آنانی را داشته باشد که از یاری دادن او دست برداشته و با وی اعلان مخالفت نموده اند یعنی منافقان، کافران و نافرمانان فتنه گری که الله تعالی به سبب کردارشان مردود ساخته است.

- و یقین می کند که -به اذن الله- ترک یاری و مخالفت شان، هیچ ضرری به او نمی رساند.

- و یقین می کند که فتنه انگیزی ناامیدکنندگان و مخالفان، تنها به خاطر سرکشی آن ها از رهنمودهای الله تعالی، و رویگردانی شان از اینکه هدایت را از الله بخواهند، و پیروی شان از گمان و هوای نفس است؛ پس هراس وی از واقع شدن در چیزی که آن ها واقع شده اند بیشتر می شود.

پس وقتی از احوال این مردمان آگاه شد؛ متوسل به الله ﷻ شده رضایت او تعالی را می طلبد، و بر او تعالی اعتماد و تکیه می کند: ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۴۵] «و الله به دشمنان شما داناتر است، و کافی است که الله کارساز (شما) باشد، و کافی است که الله یاور (شما) باشد».

این آگاهی او را وامی دارد که بزرگترین آرمان وی قرار گرفتن در ردیف کسانی باشد که حق را می دانند و به آن عمل می کنند.

* الله متعال ضمانت کرده که هر کسی به او تعالی تمسک می جوید وی را هدایت خواهد کرد، طوری که می فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [آل عمران: ۱۰۱] «و هرکس که به الله تمسک جوید؛ قطعاً به راه راست هدایت شده است».

و می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ ۖ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا﴾ [النساء: ۱۷۵] «اما آنان که به الله ایمان آوردند و به او تمسک جستند، به زودی همه را در رحمت و فضل خود، وارد خواهد کرد، و آنان را در راه راستی به سوی خود هدایت می‌کند». در این آیه سه مؤذنه بزرگ است که هر کدامی بهتر از دنیا و آنچه در دنیا است می‌باشد.

* به این فرموده الله متعال دقت کن: ﴿فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ﴾ [النساء: ۱۷۵] «به زودی همه را در رحمت و فضل خود، وارد خواهد کرد».

مثل اینکه رحمت و فضل الهی آن‌ها را از همه جوانب احاطه نموده و هرگونه که بخواهند در میان آن دو از جایی به جای دیگر منتقل می‌شوند.

* ﴿وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا﴾ [النساء: ۱۷۵] «و آنان را در راه راستی به سوی خود هدایت‌شان می‌کند».

و این هدایت خاصی است که آن‌ها را به الله متعال نزدیک ساخته و ایشان را از مقربان الهی قرار می‌دهد، و از آنچه الله متعال می‌پسندد و موجب رضایتش است آگاه می‌سازد، همچنین آگاه‌شان می‌سازد که اگر فضل الله متعال نبود؛ فضلی که از اسباب رحمت و توفیق و فضل بزرگ او تعالی در دنیا و آخرت است، آن‌ها برای شناخت او تعالی هدایت نمی‌شدند.

تمسک جستن به قرآن و سنت

چنگ زدن و تمسک جستن آن را گویند که با گرفتن آن جلوگیری از چیزی می‌شود که بیم از زیان آن می‌رود، یقیناً الله متعال امر نموده تا به او تعالی تمسک جسته شود که در ضمن آن وعده الهی در حفظ بنده متمسک از چیزی که بیم دارد، تحقق می‌یابد.

الله متعال فرموده است: ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸] «کسانی که از هدایت من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین می‌شوند». پس تمسک جستن به الله متعال با پیروی از رهنمودهای او تعالی که در قرآن کریم بیان فرموده، و در چیزی که پیامبر ﷺ بیان فرموده می‌باشد.

* هر زیانی که بنده در دنیا و آخرت از آن بیم دارد، الله تعالی اسباب عصمت و نجات آن را در کتاب خود، و پیامبرش در سنت خود بیان نموده‌اند. پس کسی که به امر الهی عمل کند و از آنچه که برحذر داشته اجتناب ورزد، بدون شک به اسباب عصمت و نجات تمسک جسته است. و کسی که از قرآن و سنت روی گرداند و از امر الله سرکشی کند و مرتکب نواهی گردد، در پناه و عصمت الهی قرار نمی‌گیرد.

در صحیح مسلم و ... از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه وداع به یارانش فرمود: «وَقَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ إِنْ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ، كِتَابُ اللَّهِ، وَأَنْتُمْ تُسْأَلُونَ عَنِّي، فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟» «به یقین من در میان شما چیزی بر جای نهاده‌ام که پس از آن گمراه نشوید، اگر به آن تمسک بجوید؛ کتاب الله، و از شما راجع به من پرسیده خواهد شد؛ پس شما چه خواهید گفت؟» مردم جواب دادند: شهادت می‌دهیم که شما تبلیغ دین و ادای رسالت و خیرخواهی نسبت به ما را به نحو احسن انجام داده‌اید. آنگاه با انگشت سبابه خود درحالی که آن را به سمت آسمان بالا می‌برد، و به سوی مردم با آن اشاره می‌کرد سه مرتبه فرمود: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ، اللَّهُمَّ اشْهَدْ»^۱ «بار الها، شاهد باش».

* در مستدرک حاکم و سنن بیهقی و ... از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ شَيْئَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُمَا: كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّتِي وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ»^۲ «من در میان شما دو چیز را ترک کردم که پس از آن دو گمراه نمی‌شوید: کتاب الله و سنت خودم؛ و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند» [این روایت را امام آلبانی صحیح خوانده است].

چنگ زدن و تمسک جستن به قرآن و سنت اصل بزرگی از اصول اهل سنت و جماعت است، و مسایل زیادی از مسایل اعتقادی بر آن بنا نهاده می‌شود، و به راستی که گروه‌هایی از اهل بدعت به سبب ضعف تمسک‌شان به قرآن و سنت گمراه شده‌اند. برخی از این گروه‌ها عقل و نظریه‌های‌شان را بر قرآن و سنت ترجیح می‌دادند، و بعضی‌ها هوا و اقوال بزرگان‌شان را بر دلالت‌های صریح قرآن و سنت مقدم نمودند، از

۱- صحیح مسلم: ۱۲۱۸.

۲- مستدرک حاکم: ۳۱۹ و سنن کبری بیهقی: ۲۰۳۳۷. حکم آلبانی: صحیح.

این‌رو برخی از این گروه‌ها در تأویل نادرستی گرفتار شدند، و برخی از آن‌ها در فتنه تفویض (اثبات اسماء و صفات الهه و سکوت از معنای آن) واقع شدند و برخی از آن‌ها در فتنه‌های دیگری گرفتار شدند.

و هیچ‌کس نمی‌تواند از گمراهی اعتقادی در امان بماند مگر با تمسک‌جستن به قرآن و سنت؛ پس شخص متمسک هدایت یافته است، و مقصر و بی‌اعتنا در این تمسک‌جویی در معرض گمراهی قرار می‌گیرد، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [آل عمران: ۱۰۱] «و هرکس که به الله تمسک جوید؛ قطعاً به راه راست، هدایت شده است». مفهوم مخالف بر این امر دلالت دارد که کسی به الله تمسک نجوید، گمراه و هلاک شده است.

* و تمسک‌جستن به قرآن و سنت کاری آسان است و در آن دشواری و مشقت وجود ندارد و الله متعال برای ما در دین هیچ سختی و تنگنایی قرار نداده است.

قول شیخ محمد رحمته: «و این دین او است که هیچ خیری نبوده مگر اینکه امت را به آن راهنمایی فرموده و هیچ شری نبوده مگر اینکه امت را از آن برحذر داشته است».

* اشاره به دین اسلام است که در این رساله معنا و اصول آن بیان شده است.

قول شیخ رحمته: «هیچ خیری نبوده مگر اینکه امت را به آن راهنمایی فرموده و هیچ شری نبوده مگر اینکه امت را از آن برحذر داشته است».

* هر چیزی که به دین و دنیای انسان نفع می‌رساند خیر گفته می‌شود.

* و هر چیزی که به دین و دنیای انسان ضرر می‌رساند شر گفته می‌شود.

* پس هر چیزی که در آن مصلحت و منفعت دینی و دنیایی برای فرد مؤمن است خیر است، و هر چیزی که به انسان زیان رساننده و سبب فساد می‌شود شر است.

و قول شیخ رحمته: «و این دین او است که هیچ خیری نبوده مگر اینکه امت را به آن راهنمایی فرموده و هیچ شری نبوده مگر اینکه امت را از آن برحذر داشته است».

بر این قول شیخ حدیثی دلالت دارد که از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه در صحیح مسلم و مسند امام احمد و ... روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا

قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى خَيْرٍ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ، وَيُنذِرَهُمْ شَرَّ مَا يَعْلَمُهُ لَهُمْ»^۱
 «به راستی هیچ نبی قبل از من نبوده جز اینکه وظیفه داشت که امت خویش را به بهترین چیزی که برای آن‌ها می‌داند ارشاد فرماید و از بدترین چیزی که در مورد آن‌ها می‌داند هشدارشان دهد».

خیری که در حدیث فوق به آن اشاره شده است دلالت بر خود آن خیر و یا بر وصف آن می‌کند، و نیز شری که به آن اشاره شده است یا بر خود نهی و یا بر وصف آن دلالت دارد.

پس چیزی که به آن امر شده است، به خاطر دلالت نص بر آن، امرش ظاهر و آشکار است، و اما آنچه که امر به وصف آن شده است در ضمن دلایل عام و قاعده‌های کلی شریعت درج می‌گردد، طوری که در این فرموده‌ی الله متعال آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ [النحل: ۹۰] «به راستی الله به عدل و احسان فرمان می‌دهد».

و خیر از دایره‌ی عدل و احسان خارج نیست؛ پس هر خیری که به آن امر شده است آن امر برای وجوب یا استحباب یا اباحت می‌باشد، و هرچه از این وصف خارج شود پس آن شری است که از آن نهی شده است.

و در صحیح مسلم و ... از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَأَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ وَفِي كُلِّ خَيْرٍ أَحْرَصٌ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعِينُ بِاللَّهِ وَلَا تَعْجِزُ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا. وَلَكِنَّ قُلَّ قَدْرُ اللَّهِ وَمَا شَاءَ فَعَلَ فَإِنَّ لَوْ تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ»^۲. «در نزد الله تعالی مؤمن قوی و نیرومند از مؤمن ضعیف بهتر و محبوب‌تر است، و در هر کدام‌شان خیر وجود دارد. تلاش کن به آنچه برایت نفع می‌رساند، و از الله یاری خواسته و ناتوان مشو. هرگاه به تو چیزی برسد، مگو اگر من چنین می‌کردم چنین و چنان می‌شد، ولی بگو: الله مقدر ساخته بود و آنچه الله بخواهد انجام می‌دهد. زیرا کلمه "اگر" کار را به سوی وسوسه شیطان می‌گشاید». شرح این حدیث، پیشتر گذشت.

۱- صحیح مسلم: ۱۸۴۴.

۲- صحیح مسلم: ۲۶۶۴.

* و فرموده پیامبر ﷺ «اِحْرَاضٌ عَلَيَّ مَا يَنْفَعُكَ» «تلاش کن به آنچه برایت نفع می‌رساند» هر چیزی که به مؤمن در دین و دنیایش نفع می‌رساند عام است؛ و چیزی که نفع و سود می‌رساند خیر است؛ پس دلالت می‌کند هر خیری که وجود دارد پیامبر ﷺ به انجام آن دستور داده است.

و مفهوم آن دلالت می‌کند که هر چیزی به انسان ضرر می‌رساند از آن نهی صورت گرفته است. طوری که در این حدیث بر آن تصریح شده است «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارًا»^۱ «ضرر رساندن به خود و دیگران در اسلام حرام است» [به روایت امام احمد و بعضی از اصحاب سنن با اسانیدی که هریک دیگری را تقویت می‌کند طوری که همین حدیث از ابوسعید خدری و عباد بن صامت و ابن عباس و ابوهریره نیز روایت شده است که تمامی اسانید خالی از ضعف نیستند، و گروهی از اهل علم این حدیث را با جمع‌بندی تمامی اسانید آن صحیح خوانده‌اند].

قول او ﷺ که: «بزرگ‌ترین خیری که مردم را به آن راهنمایی فرموده نخست توحید است و بعد هرچه که الله متعال آن را دوست دارد و می‌پسندد. وبدترین شری که امت را از آن برحذر داشته نخست شرک است و بعد هرچه که الله متعال آن را ناپسند می‌دارد» و

* توحید اساس و رأس هر خیر است، مؤلف، شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته، توحید را نظر به اهمیتی که دارد بر همه چیز مقدم نموده سپس تمام آنچه را که الله متعال می‌پسندد و مورد رضایت او تعالی است بر توحید معطوف نموده است. که از نوع عطف عام بر خاص است.

* هر چیزی که الله متعال دستور فرموده یقیناً آن را پسندیده است، و هر چیزی که الله متعال پسندیده خیر است.

* و هر چیزی که الله متعال از آن برحذر نموده به راستی که آن را نمی‌پسندد، و هر چیزی را که الله متعال نپسندیده شر است.

* و شرک بزرگ‌ترین چیزی است که الله متعال از آن برحذر نموده و از آن نهی کرده است، پس شرک اساس شر و بزرگ‌ترین شر می‌باشد، و پناه به الله از شرک، چون شرک زشت‌ترین و بزرگ‌ترین گناه بوده و مجازات فاعل آن بدترین مجازات است.

بعثت پیامبر عموماً به سوی ثقلین است

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب فرموده است: «الله تعالی ایشان را به سوی همه انسان‌ها و جن‌ها فرستاده و اطاعت ایشان را بر همگان فرض گردانیده است. دلیلش این ارشاد الهی است: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸] «بگو ای مردم به درستی که من فرستاده‌الله به سوی همه شما هستم».

* عمومی بودن بعثت پیامبر ﷺ به سوی همه انسان‌ها و جن‌ها، اصلی از امور ضروری و مبرم دین اسلام است و دلایل در مورد آن به کثرت وجود دارد از جمله:

- این فرموده‌الله متعال: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸] «بگو ای مردم! من فرستاده‌الله به سوی همه شما هستم».

- و این فرموده‌الله تعالی: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [سبأ: ۲۸] «و (ای پیامبر!) ما تو را برای همه مردم؛ جز بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده نفرستادیم، و اما بیشتر مردم نمی‌دانند».

- و این فرموده‌الله تعالی: ﴿وَقُلْ لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنِّ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ﴾ [آل عمران: ۲۰] «و به اهل کتاب (یهود و نصاری) و ناخوانان (مشرکان عرب) بگو: آیا شما هم تسلیم شده‌اید؟ پس اگر تسلیم شوند، قطعاً هدایت یافته‌اند. و اگر رویگردان شدند و (سریچی کردند) پس (نگران مباش زیرا) بر تو فقط رساندن (پیام الله) است».

- و این فرموده‌الله ﷻ: ﴿وَإِذْ صَرَّفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصَبُوا لِمَا قُضِيَ وَلَوُا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنذِرِينَ﴾ [الأحقاف: ۲۹] «و (به یاد آور، ای پیامبر) هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را بشنوند پس چون نزد او (پیامبر) حضور یافتند، (به یکدیگر) گفتند: خاموش باشید آنگاه چون (تلاوت قرآن) به پایان رسید، (همچون) بیم‌دهندگانی به سوی قوم خود بازگشتند».

- (و در صحیحین از جابر بن عبدالله رضی الله عنه) روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أُعْطِيَتْ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ كُلُّهَا مَسْجِدًا وَطَهْرًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكْتُهُ الصَّلَاةَ فَلْيُصَلِّ، وَأُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ، وَلَمْ يَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَأُعْطِيَتْ الشَّفَاعَةُ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً، وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَةً»^۱ «پنج ویژگی به من عطا شده است که پیش از من، هیچ پیامبری از آن‌ها برخوردار نشد:

۱- الله با قراردادن ترس در دل دشمنانم که به فاصله یک ماه از من دور هستند، مرا یاری داده است.

۲- زمین برای من (و امتم) مسجد و پاک قرار داده شده است. پس هر فردی از امتم، وقت نمازش رسید، نماز بخواند.

۳- غنائم جنگی برایم حلال شد که برای هیچ کس قبل از من حلال نبود.

۴- شفاعت (عظمی) به من داده شده است.

۵- قبلاً هر پیامبری تنها به سوی قوم خود فرستاده می‌شد، درحالی که من به سوی تمام مردم فرستاده شده‌ام».

- و همچنین در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فُضِّلْتُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِسِتِّ أُعْطِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ وَأُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا وَأُرْسِلْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَحُتِمَ بِي التَّيُّونَ»^۲. «در شش چیز بر سایر انبیا برتری داده شدم. کلمات مختصر و پرمعنا با تعبیر کوتاه به من عنایت شده است و با ترسیدن دشمنان از من یاری شدم. غنائم جنگی برایم حلال شد. زمین برایم پاک و مسجد قرار داده شد، و به سوی همه مردم فرستاده شدم و سلسله پیامبران با من به پایان رسید».

- و در مسند امام احمد و صحیح مسلم و ... از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ وَلَا

۱- صحیح بخاری: ۳۳۵ و ۴۳۸ و صحیح مسلم: ۵۲۱.

۲- صحیح مسلم: ۵۲۳.

نَصْرَانِيٍّ ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ^۱ «قسم به ذاتی که جان من در دست او است هر فردی از این امت خواه یهودی باشد یا نصرانی، سخن من را بشنود سپس به آنچه فرستاده شده‌ام ایمان نیاورد، از اهل آتش است».

در تفسیر این فرموده باری تعالی: ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ﴾ [آل عمران: ۲۰] «و به اهل کتاب (یهود و نصرانی) و ناخوانان (مشرکان عرب) بگو: آیا شما هم تسلیم شده‌اید؟ پس اگر تسلیم شوند، قطعاً هدایت یافته‌اند. و اگر رویگردان شدند و (سریچی کردند) پس (نگران مباش زیرا) بر تو فقط رساندن (پیام الله) است». ابن کثیر رحمته گفته است: «و این آیه و امثال آن از صریح‌ترین دلایل بر عام بودن بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی همه انسان‌ها و جنیان است، طوری که این امر از امور ضروری و مبرم دین می‌باشد، و چنان که آیات و احادیث متعددی بر آن دلالت دارد».

* سپس دلایلی را درباره عام بودن رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله یادآور شد که به برخی از آن‌ها پیشتر اشاره شد.

* و این اصل را هرکسی انکار کند کافر است زیرا وی چیزی را که از امور ضروری و مبرم دین است انکار کرده، و چیزی را که الله متعال و رسولش از آن خبر داده‌اند تکذیب نموده است.

* مخالفان این اصل بر دو نوع هستند:

اولی: کسانی هستند که از اساس، نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار می‌کنند، امثال مشرکان عرب و گروه‌هایی از یهود و نصرانی و دیگر هم مسلکان‌شان.

- دومی: کسانی هستند که به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار می‌کنند، اما گمان می‌برند که رسالت ایشان خاص برای عرب‌ها است، و مشهورترین مردمانی که قایل به این قول هستند دو گروه هستند:

گروه اول: گروهی از یهود اصفهان می‌باشند که عیسویه نامیده می‌شوند، و به رهبرشان؛ ابوعیسی اسحاق بن یعقوب اصفهانی منسوب هستند.

* ابن حجر عسقلانی رحمته الله در فتح الباری شرح صحیح بخاری ذکر کرده است: «عیسویه گروهی از یهود است که در اواخر دولت بنی‌امیه ایجاد شد و اعتراف داشتند که محمد فرستاده الله است اما تنها به سوی عرب، آن‌ها به مردی بنام ابوعیسی که بانی این تفکر است منسوب هستند».

* ابن حجر از برخی فقهای شافعی نقل کرده است که گفته‌اند: «کسی که در اذان شهادتین را گفت به مسلمان بودنش حکم می‌شود مگر اینکه عیسوی باشد» و این قول را اَلْکِیَا هَرَّاسِی از فقهای حنفی نیز نقل کرده است. و شهرستانی در کتاب الملل و النحل گفته است هنگامی که این گروه در اصفهان از نفوذ و نیرو برخوردار شدند از اطاعت ابوجعفر منصور سر باز زدند و فتنه‌ای را ایجاد نموده و دست به کشتار بسیاری از مسلمانان زدند.

* و آنچه قابل تذکر است این است که لقب عیسویه بر گروه‌های دیگری نیز اطلاق می‌شود.

گروه دوم: طایفه‌ای از نصارا هستند که به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار کرده‌اند اما ادعا نموده‌اند که محمد صلی الله علیه و آله تنها به سوی عرب فرستاده شده است، و پیروی از وی بر آن‌ها الزامی نیست.

* البته رد بر این‌ها واضح و آشکار است، چون اقرارکردن آن‌ها به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را ملزم به تصدیق چیزی می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر می‌دهد، و یقیناً پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده است که به سوی همهٔ مردم فرستاده شده است و اینکه هیچ فردی از این امت خواه یهودی باشد یا نصرانی از وی بشنود سپس بمیرد و به او ایمان نیاورد در زمرهٔ دوزخیان خواهد بود.

و اگر او را در چیزی که از آن خبر داده است تصدیق کنند ملزم می‌شوند که به عمومیت رسالت او اقرار کنند، و اگر او را تکذیب کنند یا خطا بخوانند پس به خاطر تکذیب کردن پیامبر کافر هستند.

* و آنچه را که باید هر طالب علمی در این عصر درک کند ادعاهای باطل کفری است که برخی افراد منسوب به اسلام در مورد صحیح بودن دین یهود و نصاری سخن‌پردازی می‌کنند و این تفکر را ترویج می‌دهند که گویا پیروان ادیان آسمانی کافر نیستند! زیرا آن‌ها پیروان یکی از پیامبرانی هستند که الله متعال به سوی‌شان فرستاده

است، البته این قول، کفر آشکار است، چون هر کسی به عام بودن رسالت پیامبر به همه بشریت شهادت ندهد و آنچه را خبر داده تصدیق نکند پس چنین فردی کافر است.

پس اقرار کردن شان به رسالت پیامبر آن‌ها را ملزم به تصدیق او ﷺ در تمام چیزهای که از آن خبر داده است می‌سازد و دلایلی که بر عمومیت رسالت پیامبر ﷺ دلالت دارند پیشتر گذشت پس کسی که آن‌ها را انکار کند کافر است.

دلیل تکمیل شدن دین اسلام

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب می‌گوید: و الله متعال دین را برای ایشان تکمیل فرموده چنانکه می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما به نهایت رساندم و دین اسلام را برای شما پسندیدم».

* باورداشتن بر تکمیل بودن دین اسلام، اصل مهمی از اصول اهل سنت و جماعت می‌باشد، و با این اصل پاسخ به بسیاری از شبهات و ابهاماتی که اهل بدعت، زندیق‌ها و ملحدین ایجاد می‌کنند داده می‌شود.

* با این اصل گروهی از پیشوایان در مناظره‌هایشان به جواب اهل بدعت و هواپرستان پرداخته‌اند؛ چون شخص بدعت‌گزار به خاطر باور نکردنش به کامل بودن به این بدعت رو آورده است.

فرموده باری تعالی: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تکمیل نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم».

در آیه کریمه منظور از "اليوم" یعنی امروز، روز عرفه در حجة الوداع است، و در آن روز این آیه نازل شد، طوری که در صحیحین از طارق بن شهاب روایت است که گفت: یک مرد یهودی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیر المؤمنین آیه‌ای در کتاب شما است که آن را تلاوت می‌کنید اگر بر ما -یهودی‌ها- نازل می‌شد آن روز را جشن می‌گرفتیم. عمر رضی الله عنه پرسید: کدام آیه؟ مرد گفت: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

وَأْتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴿المائدة: ۳﴾ «امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تکمیل نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم».

سپس عمر رضی الله عنه گفت: «قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ، وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ»^۱ «آن روز و آن مکانی را که این آیه در آن بر پیامبر ﷺ نازل شد شناختیم، آن روز جمعه بود که پیامبر در عرفه در حال وقوف بودند».

الله متعال برای نزول این آیه بهترین روز هفته، و بهترین روزهای سال، و بهترین ارکان حج، و بهترین گردهمایی بهترین‌های این امت را که برای مردم بیرون آورده شده‌اند اختیار کرده است، در آن روز الله متعال بر مسلمانان با کامل کردن دین، و به تکمیل رساندن نعمتش، و برگزیدن اسلام به عنوان دین، منت نهاد.

• منظور از اسلام در اینجا، به اجماع علما، دینی است که بر پیامبر ﷺ نازل گردیده است.

ابن کثیر گفته است: و فرموده باری تعالی: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] از بزرگ‌ترین نعمت‌های الله ﷻ بر امت اسلامی کامل نمودن دین برایشان است، پس نیازی به دین و پیامبر دیگری جز پیامبرشان -صلوات الله وسلامه علیه- ندارند؛ از این رو او را خاتم پیامبران قرار داد، و او را برای انس و جن فرستاد، پس حلالی نیست جز آنچه را او حلال نموده، و حرامی نیست جز آنچه را او حرام قرار داده است، و دینی نیست جز آن دینی که او تشریح کرده است. از هر چیزی که خبر داده حق و راست بوده و دروغ و خلاف وعده در آن وجود ندارد، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ [الأنعام: ۱۱۵] «و کلام پروردگار تو با صدق و عدل به انجام رسید». یعنی: صدق در اخبار و عدل در اوامر و نواهی.

هنگامی که الله تعالی دین را برایشان کامل گردانید نعمتش بر آنان تکمیل شد، از این رو فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ

الْإِسْلَامَ دِينًا ﴿ [المائدة: ۳] «امروز دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تکمیل نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم».

یعنی: پس شما ای مسلمانان! آن را مورد رضایت خویش قرار دهید، زیرا آن دینی است که الله متعال از آن راضی بوده و آن را پسندیده است، و با آن بهترین پیامبران خود را مبعوث گردانید، و با آن شریفترین کتابش را نازل فرمود».

* و فرموده او تعالی: ﴿وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [المائدة: ۳] در اینجا مراد از نعمت، نعمت خاصی است که الله متعال تنها اولیای خود را به آن اختصاص داده است که همان نعمت هدایت می باشد.

نعمت الله متعال بر بندگانش بر دو قسم است:

قسم اول: نعمت عام، و آن نعمت آزمایش و امتحان است، طوری که الله متعال می فرماید: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿۱۵﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْلَنِي ﴿۱۶﴾﴾ [الفجر: ۱۵-۱۶] «پس اما انسان هنگامی که پروردگارش او را بیازماید و او را گرامی دارد و به او نعمت بخشد، (مغرور می شود و) می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است.* و اما هنگامی که او را بیازماید، پس روزیش را بر او تنگ گیرد (نا امید می شود و) می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است».

و می فرماید: ﴿فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا تُمَّ إِذَا حَوْلَتْهُ نِعْمَةٌ مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ و عَلَيَّ عَلَيْهِ بَلٌ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۹﴾﴾ [الزمر: ۴۹] «پس چون به انسان (رنج و) زبانی برسد ما را می خواند، آنگاه چون از جانب خود به او نعمتی عطا کنیم، می گوید: به سبب دانایی (و لیاقت) خودم به من داده شده، بلکه این آزمایشی است، و لیکن بیشترشان نمی دانند».

و این نعمت برای مومنان و کافران عام است طوری که الله متعال می فرماید: ﴿كَلَّا تُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿۲۰﴾﴾ [الإسراء: ۲۰] «هریک از اینان و آنان (از هردو گروه) از عطای پروردگارت (بهره و) کمک می دهیم، و عطای پروردگارت هرگز (از کسی) بازداشته شده نیست (مؤمن و کافر همه از نعمت های دنیوی بهره مند می شوند)».

و این نعمت، حجت و برهان بر بندگان، و دلیلی بر نعمتِ نعمت‌گذار است، تا عبادت را برای او تعالی خالص گردانند و به خاطر نعمت‌هایش از او شکرگزاری نمایند. طوری که الله متعال بیان نموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾ [فاطر: ۳] «ای مردم! نعمت الله را بر خود به یاد آورید، آیا آفریننده‌ای جز الله هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟! هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه (از حق) منحرف می‌شوید؟!».

و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِلَّا إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِنِّي فَأَرْهَبُونَ﴾ [و لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَتَّقُونَ ﴿۵۲﴾ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ ﴿۵۳﴾ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿۵۴﴾ لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۵۵﴾] [النحل: ۵۱-۵۵] «و الله فرمود: دو معبود را نگیرید، فقط او معبود یگانه است، پس (تنها) از من بترسید * و آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ او است، و (نیز) دین (و عبادت) ابدی از آنِ او است، آیا از غیر الله می‌ترسید؟! * آنچه از نعمت دارید، پس (همه) از (جانب) الله است، سپس هنگامی که ناراحتی به شما رسد، باز به سوی او زاری می‌کنید * سپس هنگامی که آن ناراحتی را از شما برطرف ساخت، آنگاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌آورند * تا آنچه را که به آن‌ها داده‌ایم کفران کنند، پس (چند روزی) بهره‌گیرید، که به زودی خواهید دانست».

- قسم دوم: نعمت خاص است، و آن نعمت منت و برگزیدن است، که عبارت از نعمت هدایت به سوی اقوال و اعمال مورد پسند و رضایت الله ﷻ می‌باشد، همچنین آنچه الله متعال بر بعضی از بندگان از فضل، رحمت، و برکات خود منت می‌گذارد. نعمتی که در اینجا مراد می‌باشد همان نعمت خاص هدایت‌دادن است، و مراد در آیات ۶-۷ سوره فاتحه که الله متعال بندگان را اشاره فرموده نیز همین هدایت می‌باشد: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۱﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۷﴾﴾ «ما را به راه راست هدایت کن * راه کسانی که بر آنان نعمت دادی؛ نه کسانی که بر آنها خشم گرفته‌ای؛ و نه گمراهان». و آن نعمت هدایت در این

فرموده الله متعال نیز مقصود است: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٦﴾ ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾﴾ [النساء: ۶۹-۷۰] «و کسی که الله و پیامبر را اطاعت کند (روز قیامت) همنشین کسانی خواهد بود که الله بر آنان انعام نموده است، از پیامبران، و صدیقان و شهدا و صالحان، و اینان چه نیکو رفیقانی هستند * این فضل و بخشایش از جانب الله است، و کافی است که او دانا است».

و این فرموده الله متعال: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾﴾ [مریم: ۵۸] «اینان کسانی از پیامبران بودند که الله بر آنان انعام کرده بود، از فرزندان آدم و از کسانی که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم، و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل (یعقوب) و از کسانی که آن‌ها را هدایت کردیم و برگزیدیم. چون آیات (الله) رحمان بر آن‌ها تلاوت می‌شد، سجده‌کنان و گریان (به خاک) می‌افتادند».

* فرموده او تعالی: ﴿وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [المائدة: ۳] یعنی نعمت توضیح و بیان هدایت به سوی چیزی که آن را الله متعال می‌پسندد و مورد رضایت او تعالی می‌باشد؛ پس این نعمت تام و غیر ناقص است و تمام چیزی‌هایی را که مسلمانان در همه امورشان نیاز دارند دربر می‌گیرد.

و همانطوری که در این فرموده الله متعال است: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: ۹] «بی‌شک این قرآن، به راهی که آن استوارترین راهها است؛ هدایت می‌کند». در این آیه آنچه تعلق به فعل تفضیل می‌گیرد حذف گردیده است تا افاده عموم کند. یعنی قرآن کریم استوارتر در هر چیزی از امور دین که مورد نیاز است می‌باشد؛ اعم از عقیده، عبادات، معاملات، اخلاق، سلوک، دعوت و سیاست و دیگر نیازمندی‌های فرد یا امت برای رسیدن به هدایت و به آنچه نفع می‌رساند و به الله نزدیک می‌سازد، و به وسیله آن نجات و سلامتی از هر چیزی که زیان‌آور است تحقق می‌پذیرد.

الله متعال می فرماید: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿۱۵﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۶﴾﴾ [المائدة: ۱۵-۱۶] «به راستی از جانب الله نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد * الله به وسیله آن کسانی را که از رضایت او پیروی کنند به راه‌های سلامت هدایت می کند و به فرمان خود آن‌ها را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی می برد و آن‌ها را به راه راست هدایت می کند».

و می فرماید: ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾﴾ [البقرة: ۳۸] «کسانی که از هدایت من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین می شوند». و می فرماید: ﴿فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿۱۳۲﴾﴾ [طه: ۱۲۳] «هرکس از هدایت من پیروی کند، پس نه گمراه می شود و نه به رنج افتد (و نه بدبخت شود)».

پس آیه کریمه بر کامل بودن دین و به نهایت رساندن و تکمیل شدن نعمت خاصی که الله متعال آن را ویژگی این امت قرار داده است دلالت دارد، و کسی که آن را پذیرفت و شکرگزار آن بود به خیر و فضیلت بزرگ در دنیا و آخرت مزده داده می شود، اما کسی که آن را عوض کرد و به آن کفر ورزید به عذاب شدید و زیان آشکار هشدار داده شده است. طوری که الله متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۳۱﴾﴾ [البقرة: ۲۱۱] «و کسی که نعمت الله را پس از آنکه برایش آمد دگرگون کند (عذاب سختی خواهد داشت) همانا الله سخت کیفر است». و می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿۳۸﴾ جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا وَيَبْسُ الْفَرَارِ ﴿۳۹﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿۴۰﴾ قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَٰلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ ﴿۴۱﴾﴾ [ابراهيم: ۲۸-۳۱] «آیا ندیدی آن کسانی را که (شکر) نعمت الله را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نابودی کشاندند؟! * که (همان) جهنم است، (که آن‌ها) به آن درآیند، و بد قرارگاهی است * (آن‌ها) برای الله همتیانی قرار دادند تا (مردم را) از راه او گمراه کنند، بگو: (چند روزی) بهره گیرید، پس یقیناً بازگشتتان به سوی آتش (دوزخ) است * به بندگان من که ایمان آورده‌اند؛

بگو: نماز را برپا دارند، و از آنچه به آن‌ها روزی داده‌ایم، پنهان و آشکار انفاق کنند، پیش از آن که روزی فرار رسد که در آن نه خرید و فروش است و نه دوستی».

* الله متعال در این آیات عاقبت کفر و عاقبت شکرگزاری را بیان فرموده است.

پس عاقبت کفر: تبدیل نعمت با کفر و شرک آوردن به الله ﷻ و خود را در معرض عذاب الهی قرار دادن است، و بزرگ‌ترین این نعمت‌ها نعمت اسلام است که کسی که آن را رد کند به یقین که این نعمت را به گونه بسیار زشت عوض و تبدیل نموده است، و به این خاطر تبدیل نعمت نامیده شده است که کسی که برای فراهم‌سازی اسباب سلب نعمت عمل کند و عذاب را بر خود روا بدارد، به راستی که وی تبدیل‌کننده نعمت است، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعْتِرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۵۳] «این، به آن خاطر است که الله، هیچ نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته، تغییر نمی‌دهد، تا آنکه آن‌ها (روش) خودشان را تغییر دهند، و بی‌گمان الله شنوای دانا است».

- پس کسی که بر فطرت اسلام باشد؛ هرگاه عملی را انجام دهد که موجب سلب این نعمت می‌شود، پس وی تبدیل‌کننده نعمت است، و کسی که برایش بیان چیزی برسد که مورد پسند و رضایت الله تعالی و سبب کامیابی وی در دنیا و آخرت است سپس آن را نپذیرد و رد کند، پس وی نیز تبدیل‌کننده نعمت است؛ چون وقتی نعمت هدایت به ایمان و توحید، و بیان خیر از جانب پیامبران برایش میسر شد سپس آن را رد نمود و دل خود را قصداً از آن منحرف کرد، الله متعال نیز دل او را منحرف ساخته و کیفری موافق حال و کفران وی برایش می‌دهد. ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [الصف: ۵] «پس چون آن‌ها (از حق) منحرف شدند، الله دل‌هایشان را منحرف ساخت، و الله قوم نافرمان را هدایت نمی‌کند».

- و کسی که بر دین اسلام بود سپس مرتد شد پس او تبدیل‌کننده نعمت با زشت‌ترین وجه آن است.

- پس این بیان انواع عاقبت کفر است، و آن کفری است که فرد را از دین اسلام خارج نموده مستحق جاودانگی در آتش می‌گرداند. پناه بر الله؛ کفری که الله متعال آن را این چنین وصف نموده است: ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۗ قُلْ تَمَتَّعُوا

فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿۳۰﴾ [ابراهیم: ۳۰] «(آن‌ها) برای الله همتیانی قرار دادند تا (مردم را) از راه او گمراه کنند، بگو: (چند روزی) بهره‌گیرید، پس یقیناً بازگشت‌تان به سوی آتش (دوزخ) است».

* و اما عاقبت شکر آن است که الله متعال به انجام آن ارشاد فرموده است، مانند برپاداشتن نماز، انفاق در راه الله متعال در پنهان و آشکار، با ترس و امید. و لازمه این شکر تحقق اخلاص است، و کسی که این شکر را انجام داد از اهل احسان در اسلام می‌باشد.

* و میان این دو مرتبه -عاقبت شکر و عاقبت کفر- درجات زیاد و مرتبه‌هایی متفاوتی بین مردم وجود دارد که شرحی همانند آن در مسایل بی‌شماری گذشته است.

* ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنفال: ۵۳] «این، به آن خاطر است که الله، هیچ نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته، تغییر نمی‌دهد، تا آنکه ایشان (روش) خودشان را تغییر دهند، و بی‌گمان الله شنوای دانا است».

- (سمیع) شنوای آنچه که مؤمنان در حمد او تعالی می‌گویند، و شنوای آنچه که کافران از روی ظلم و تکبر، نعمت الهی را به غیر او تعالی نسبت می‌دهند.

- (علیم) دانا است به چیزی که در دل‌هایشان می‌گذرد. و دانا است به آنچه که اعضای بدن‌شان از شکر یا کفر انجام می‌دهند.

* پس با این شرح و دلایلی که ذکر آن گذشت، روشن می‌گردد که مردم در برخورداربودن‌شان از نعمت خاص، با توجه به برتری در طاعت الله متعال و رسول الله ﷺ بر یکدیگر افضلیت دارند.

* و واضح شد که طاعت الله متعال و طاعت رسول او همان شکرگزاری نعمت‌ها است که الله متعال آن را می‌پسندد و مورد رضایت او تعالی قرار می‌گیرد.

* همچنین واضح شد که کامل‌بودن دین، کامل‌بودن افراد منسوب به این دین را ایجاب نمی‌کند، زیرا ایشان در طاعت متفاوت هستند؛ پس کسی که طاعت را به اتمام

رسانید به راستی که دین خود را کامل نموده است، و کسی که در طاعت تقصیر و کوتاهی نشان داد، به همان اندازه از دین او کاسته می‌شود.

فرموده او تعالی: ﴿وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «و اسلام را (به عنوان) دین برای شما برگزیدم» با مدلول لفظ بر این دلالت دارد که آنچه را الله متعال برای ما رضایت دارد به خیر ما بوده و نیک و استوار است، زیرا رضایت الله تعالی برگرفته از علم، حکمت و رحمت او تعالی است، و دین اسلام بهترین و نیک‌ترین و بافضیلت‌ترین دین‌ها برای ما می‌باشد، و همان دینی است که مورد رضایت الله است، و الله متعال به چیزی که در آن شر و فساد و ظلم باشد راضی نیست.

* این مفهوم دلالت بر این دارد که الله متعال برای ما جز دین اسلام دین دیگری را نمی‌پسندد.

* پس هر دینی غیر دین اسلام مورد رضایت الله ﷻ نیست، و هر چیزی که مورد رضایت الله متعال نباشد قابل پذیرش نیست و کسی که از آن پیروی کند برایش سودی ندارد.

کمال دین مستلزم کمال تبلیغ است

* کامل بودن دین اسلام لازمه‌اش اعتقاد به این است که پیامبر ﷺ امور دین را به طور کامل بیان فرموده و بیان او از امور دینی کامل‌ترین و بهترین بیان است، و این اصل مهمی است که به وسیله آن اهل بدعت و هوا و هوس رد می‌شود.

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه در شرح این آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳] «امروز، دین شما را برایتان کامل کردم» فرموده است: پیامبر ﷺ تمام امور دین، اعم از قواعد، اصول، احکام، و شعبه‌های آن را بیان فرموده و با کامل‌ترین وجه ابلاغ کرده و بیان آن را لحظه‌ای هم از وقتش به تأخیر نینداخته است، و میان مذاهب مختلف امت اختلافی وجود ندارد که به تأخیر انداختن بیان از لحظه نیاز آن به هیچ وجه جایز نمی‌باشد.

* و همچنین فرموده است: و از جمله اموری که پیامبر ﷺ آورده است، آگاهی دادن آنها از کامل شدن دین با این فرموده الله متعال است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ

لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴿المائدة: ۳﴾
 «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم، و اسلام را (به عنوان) دین برای شما برگزیدم».

و آنچه را پیامبر ﷺ آورده است؛ دستور الله متعال به ابلاغ آشکار است، طوری که او تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [النور: ۵۴] «و بر (عهده) پیامبر (چیزی) جز ابلاغ آشکار نیست». و می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴] «و (ما این) قرآن را بر تو نازل کردیم تا برای مردم روشن سازی، آنچه را که به سوی آن‌ها نازل شده است». و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷] «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، (به مردم) برسان، و اگر (این کار) نکنی، رسالت او را نرسانده‌ای».

و طوری که معلوم است پیامبر ﷺ رسالت را همان‌گونه که امر شده بود ابلاغ نمود، و هیچ چیزی از آن را پنهان نکرد؛ چون کتمان آنچه الله متعال آن را نازل فرموده با مقتضای رسالت تناقض دارد؛ طوری که دروغ با مقتضای رسالت ناسازگار و در تناقض می‌باشد.

همچنین از امور آشکار و ضروری دین مسلمانان می‌باشد که پیامبر ﷺ از کتمان کردن چیزی از رسالت، معصوم و منزّه است همانطوری که از دروغ‌گفتن در رسالت، معصوم و منزّه است.

و امت برای پیامبر ﷺ شهادت می‌دهند که رسالت الهی را طوری که الله متعال به او دستور داد ابلاغ نمود و آنچه از سوی پروردگارش بر وی نازل شد بیان فرمود، و الله متعال خبر داد که او تعالی دین را کامل نموده است، و با ابلاغ نمودن پیامبر دین کامل شد، چون دین جز با تبلیغ آن شناخته نشده است؛ پس دانسته شد که پیامبر ﷺ همه امور دین را که الله متعال آن را برای بندگانش تشریح نمود ابلاغ نمود. طوری که پیامبر ﷺ فرمود: «تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا لَا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ»^۱

۱- سنن ابن ماجه: ۴۳ و مسند احمد: ۱۷۱۴۲. حکم آلبانی: صحیح.

«شما را بر روشنایی ای رها کردم که شبش در روشنی مثل روز است (یعنی شما را بر هدایتی ترک می‌کنم که آنقدر واضح و آشکار است که هیچ‌گونه خفایی در دوران فتنه نیز در آن وجود ندارد) تنها کسی دچار هلاکت می‌شود که از این هدایت و روشنی منحرف می‌گردد».

و فرمود: «مَا تَرَكْتُ مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ حَدَّثْتُكُمْ بِهِ وَمَا تَرَكْتُ مِنْ شَيْءٍ يُبْعِدُكُمْ عَنِ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ حَدَّثْتُكُمْ بِهِ»^۱ «هیچ چیزی نبوده که شما را به بهشت نزدیک کند مگر اینکه شما را از آن آگاه کردم، و هیچ چیزی نبوده که شما را از آتش دور می‌سازد مگر اینکه آن را به شما بیان نمودم».

ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی وفات کرد که پرنده‌ای در آسمان پرواز نمی‌کرد مگر اینکه برای ما از آن علمی را یادآور شده بود»^۲.

* پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین پیامبران در بیان و فصیح‌ترین آنان در زبان و بهترین آنان در راه و روش هستند.

* اعتقاد به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله پیام الهی را به طور آشکار و کافی که مورد پسند و رضایت الله متعال بود ابلاغ نمود.

* و ابلاغ آشکار سه امر جدانشدنی را دربردارد:

- اول: علم تام بر تمام آنچه بیان آن لازم است.

- دوم: خیرخواهی و امانت‌داری.

- سوم: فصاحت در کلام و تبلیغ شیوای رسالت برای آنان که الله متعال پیامبر صلی الله علیه و آله را برای آن‌ها فرستاده است.

* پس کسی که در یکی از این امور سه‌گانه ایرادی گرفت به یقین که در بیان دین توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد گرفته است.

۱- سلسله احادیث صحیحہ آلبانی: ۲۸۶۶. حکم آلبانی: صحیح.

۲- حکم آلبانی: صحیح. سلسله احادیث صحیحہ آلبانی: ۲۸۶۶ و المعجم الکبیر طبرانی: ۱۶۴۷ و

مسند احمد: ۲۱۳۶۱ و ۲۱۴۳۹.

* اگر هواپرستان به خوبی این امر را بفهمند از شر بزرگی سالم مانده و برای پیامبر ﷺ با حسن بیان و کمال نصیحت و فصاحتی که دارد سر تسلیم می‌نهند، و در حدیث پیامبر ﷺ تأویل را راه نداده و در چیزهایی که باورکردن آن برایشان سخت و بزرگ تمام می‌شود این‌گونه گمان نمی‌برند که گویا مراد پیامبر، ظاهر آن نیست، تا جایی که برخی آنان تصریح کرده‌اند که ظاهر نصوص مراد نمی‌باشد، و اینکه هرگاه عقل و نقل با هم تعارض پیدا کند عقل مقدم است، پس به خاطر آنچه شیطان برای آنان مزین نموده مرتکب بدعت بزرگ و فجیعی شدند، و اگر برخی از آن‌ها در معرض شبهات قرار نمی‌گرفتند و به خاطر جهل و نادانی که دارند به سبب برخی مسایل معذور نمی‌بودند، با این اعتقادشان از دین خارج می‌شدند؛ پناه بر الله.

* **توجه:** طالب علم باید متوجه باشد که این امور هرچند از جمله مسایل بدیهی و واضح دین هستند، اما تثبیت و تصویب فهم آن بسیار مهم است، و کسی که این اصل را به خوبی دانسته و بر مبنای آن استدلال کند تمام بدعت‌ها را به اذن الله ﷻ رد خواهد کرد.

* بسیاری از پیشوایان اهل سنت در مناظرات‌شان با اهل بدعت و هوا و هوس، با این اصل، آنان را از جواب‌دادن ساکت می‌کردند؛ زیرا اهل بدعت و هوا و هوس اگر کمال دین و کمال ابلاغ آن را باور می‌کردند با شکست مواجه می‌شدند، و اگر به نقصان دین و کوتاهی در ابلاغ آن باور می‌داشتند، کافر می‌شدند.

* و بزرگ‌ترین سببی که منجر به دورشدن فتنه و مصیبت قول به مخلوق بودن قرآن در زمان خلیفه عباسی، واثق بالله شد مناظره‌ای بر این اصل بزرگ بود که میان شخصی از علمای اهل سنت بنام ابوعبدالرحمن اذرمی و شیخ معتزله، احمد بن ابی‌دؤاد صورت گرفت که خلفای بنی‌عباس را دعوت به پذیرش مخلوق بودن قرآن می‌نمود و علما و مردم را ملزم به این قول می‌کرد. و این حکایت را گروهی از اهل علم از جمله آجری در کتاب الشریعه و خطیب بغدادی و ابن قدامه در کتابش اللمعه و ... ذکر کرده‌اند، و این مناظره در مجلس خلیفه عباسی واثق بالله صورت گرفت.

و اینک جزئی از این مناظره را که آجری در کتاب الشریعه ذکر کرده است نقل

می‌کنم:

آجری می گوید: شیخ اذرمی، احمد بن ابی دؤاد را مخاطب قرار داده در مورد قولی که آن را پدید آورده بود گفت: ای احمد مرا از این سخنت خبر کن، آیا سخنت واجب بوده و در دایره دین داخل است، به این معنی که دین کامل نمی شود تا اینکه در مورد آن چنان سخنی که تو گفته ای گفته شود؟

گفت: بلی.

شیخ گفت: احمد! از پیامبر ﷺ به من خبر بده هنگامی که الله متعال او را به سوی بندگانش مبعوث گردانید، آیا پیامبر ﷺ چیزی را که الله متعال در دینش به آن دستور داد پنهان کرد؟

گفت: نخیر.

شیخ گفت: پس پیامبر ﷺ امت را به سوی این سخن تو دعوت داد؟
ابن ابودؤاد ساکت شد.

شیخ گفت: حرف بز، ولی او ساکت ماند.

شیخ به سوی واثق نگریست و گفت: ای امیر المؤمنین، این یکی.
واثق گفت: یکی.

شیخ گفت: احمد! از الله متعال خبرم کن آن زمانی که قرآن را بر رسول الله ﷺ نازل کرد و فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم، و اسلام را (به عنوان) دین برای شما برگزیدم».

آیا الله متعال در کامل کردن دینش صادق بود، یا خودت در کمی آن صادق هستی، که دین کامل نخواهد شد تا اینکه در موردش آنچه در قول تو است گفته شود؟
ابن ابودؤاد ساکت ماند.

شیخ گفت: ای احمد! جواب بده، ولی جوابش را نداد.

شیخ گفت: ای امیر المؤمنین، این هم دوم. واثق نیز گفت: دوم.... تا پایان این مناظره که طولانی است.

* منظور از نقل این بخش مناظره این است که برای طالب علم اهمیت این اصل واضح گردد، و آن اعتقاد بر کامل بودن دین اسلام است، و اینکه اصلی مهمی از اصول دین می‌باشد که به وسیله آن بدعتی‌ها و کجروان و هرکسی که به دین اسلام یا به چیزی از احکام و حدود آن طعن وارد می‌کند یا ادعا می‌کند که دین اسلام مناسب این عصر یا فلان کشور نیست، رد می‌شوند.

* و مخالفان در این اصل بر دو درجه هستند:

- درجه اولی: کسانی که باور به عدم تکمیل شدن دین دارند کافر هستند به این خاطر که خبر الله متعال و خبر رسولش ﷺ را تکذیب کرده‌اند.

- درجه دومی: کسانی که به کامل بودن دین معتقد هستند اما با آنچه که کامل بودن دین تقاضا می‌کند مخالفت می‌ورزند که عبارت از پیروی خالص است، بنابر این در امور دینی چیزهایی را ایجاد می‌کنند که الله متعال به آن اجازه نداده است، این به سبب وجود شبهات نزد آنان، و نداشتن فهم درست از دین، و جرأت‌شان در ابراز نظرکردن در امور دین بدون علم است، پس این گروه اهل بدعت و هوا و هوس هستند.

* اهل بدعت بر بدعت‌ها و مخالفت‌هایشان سرزنش شده و در معرض خطر بزرگی قرار دارند، چون در دین اموری را پدید آورده‌اند که الله تعالی به آن اجازه نداده است. ولی از تکفیر کردن آنان در بسیاری از مسایلی که شبهاتی برایشان پیدا شده، اجتناب صورت می‌گیرد، ورنه اگر به صراحت بگویند که دین کامل نیست، با این عقیده کافر می‌شوند.

* امام شاطبی رحمته الله علیه در کتاب الاعتصام گفته است: شریعت کامل آمده است که احتمال زیادی و نقصان در آن وارد نیست؛ زیرا الله متعال در مورد آن فرموده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم، و اسلام را (به عنوان) دین برای شما برگزیدم».

و در حدیثی از عریاض بن ساریه روایت شده است: «وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَوْعِظَةً بَلِيغَةً وَجَلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَأَنَّهَا مَوْعِظَةٌ مُودَّعَ فَمَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا؟ قَالَ: «تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لِيُلْهَى وَنَهَارُهَا لَا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ،

وَمَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيَرَىٰ اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِمَا عَرَفْتُمْ مِنْ سُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي...»^۱ «پیامبر ﷺ موعظهٔ بلیغی برای ما ایراد فرمود که به سبب آن دل‌ها را ترس فرا گرفت و اشک در چشم‌ها حلقه زد؛ گفتیم: ای رسول الله! این موعظه مانند موعظهٔ کسی بود که می‌خواهد وداع کند پس برای ما وصیتی نمایید. فرمود: شما را بر روشنایی‌ای رها کردم که شبش در روشنی مثل روز است تنها کسی دچار هلاکت می‌شود که از این هدایت و روشنی منحرف شود، و اگر کسی از شما زنده باشد اختلافات فراوانی را مشاهده خواهد کرد، پس در آن صورت بر شما لازم است آنچه را از سنت من و از روش خلفای برحق و هدایت‌شدهٔ بعد از من دانسته‌اید رعایت کنید...». و این ثابت شده است که پیامبر ﷺ قبل از وفات‌شان تمام نیازمندی‌های دنیوی و اخروی امت را به صورت واضح و کامل بیان نمودند، و در این باره کسی از اهل سنت اختلاف ندارد.

وقتی چنین باشد، پس حاصل سخنان بدعتی با زبان حال یا مقالش چنین است که شریعت کامل نشده است، و هنوز اموری از آن باقی مانده است پس واجب یا مستحب است که نقصان و ابهام آن، تصحیح و اصلاح گردد! زیرا اگر فرد بدعتی به کامل بودن شریعت از تمامی جوانب آن معتقد می‌بود بدعت را ایجاد نمی‌کرد و در پی جبران اشتباهات شریعت نمی‌رفت، از این رو گویندهٔ این چنین حرفی از راه راست گمراه شده است.

ابن ماجشون رحمته گفته است: از مالک رحمته شنیدم که می‌گفت: «کسی که در دین اسلام بدعتی را ایجاد نموده و آن را نیک بشمارد به یقین مدعی شده که محمد صلی الله علیه و آله در رسالت خیانت کرده، زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳] پس چیزی که در آن روز از دین نبوده، امروز نیز از دین نمی‌باشد».

وفات پیامبر ﷺ

شیخ محمد بن عبدالوهاب می گوید: دلیل وفاتشان ﷺ این ارشاد باری تعالی است:
 ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿۳۰﴾ [الزمر: ۳۰-۳۱].

«(ای پیامبر) قطعاً تو خواهی مُرد، و آن‌ها (نیز) خواهند مُرد * سپس بی گمان شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه (و جدال) می کنید».

وفات پیامبر ﷺ در ماه ربیع الاول سال یازدهم هجری رخ داد و این امری مورد اجماع و اتفاق است.

وفات پیامبر ﷺ از نشانه‌های قیامت می باشد، طوری که در صحیحین از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت است که فرمود: در غزوه تبوک نزد پیامبر ﷺ آمدم و ایشان در خیمه چرمینی حضور داشتند؛ فرمود: «اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ؛ مَوْتِي ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ ثُمَّ مَوْتَانِ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَفَعَاصِ الْغَنَمِ ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَطْلُ سَاحِطًا ثُمَّ فِتْنَةٌ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَخَلَتْهُ ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ فَيَعْدِرُونَ فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا»^۱ «شش چیز را قبل از فرارسیدن قیامت، به خاطر داشته باش:

- ۱- مرگ من.
- ۲- فتح بیت المقدس.
- ۳- مرگ و میر بسیار زیاد شما مانند وبایی که در گوسفندان بیفتد.
- ۴- کثرت مال تا جایی که به یک شخص، صد دینار می دهند بازهم ناراحت است.
- ۵- فتنه‌ای که وارد همه خانه‌های عرب می شود.
- ۶- صلح میان شما و رومی‌ها. سپس، آنان خیانت می کنند و با هشتاد پرچم که زیر هرکدام، دوازده هزار نفر وجود دارد، بر شما حمله می کنند».

و این آیه ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰] از جمله آیاتی است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگامی که پیامبر ﷺ وفات کرد و مردم در مورد این مصیبت بزرگ اختلاف

کردند آن را تلاوت نمود. در صحیح بخاری از هشام بن عروه و او از پدرش و او از عایشه رضی الله عنها روایت نموده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرد و ابوبکر در عالیه بود - پس عمر رضی الله عنه برخاسته و گفت: «به الله سوگند که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات نکرده است». ام المؤمنین و عمر فاروق گفت: «وَاللَّهِ مَا كَانَ يَقَعُ فِي نَفْسِي إِلَّا ذَاكَ» به الله سوگند در نفس من جز این امر خطور نمی کرد. «وَلْيَبْعَثَنَّهُ اللَّهُ فَلْيَقْطَعَنَّ أَيْدِي رِجَالٍ وَأَرْجُلَهُمْ»؛ «الله متعال پیامبر را مبعوث می گرداند پس دست‌ها و پاهای مردانی را قطع خواهد کرد».

سپس ابوبکر رضی الله عنه آمد پارچه را از روی پیامبر گرامی کنار زد و ایشان را بوسید و گفت: «يَا أَيُّ أَنْتَ وَأُمِّي طُبْتُ حَيًّا وَمَيِّتًا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُدْفِكُكَ اللَّهُ الْمَوْتَيْنِ أَبَدًا» «پدرم و مادرم فدایت باد، در زندگی و مرگت پاک و طاهر بودی، به ذاتی که جانم در دست او است هرگز الله متعال تو را دو مرگ نمی چشاند»؛ سپس بیرون رفته و گفت: «إِنَّهَا الْحَالِفُ عَلَى رِسْلِكَ» ای کسی که سوگند می خوری! صبر کن؛ هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه سخن گفت عمر نشست؛ ابوبکر رضی الله عنه حمد و ستایش الله متعال را کرده و گفت: «أَلَا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ» «هرکس محمد را عبادت می کرد، پس به یقین که محمد درگذشت، و هرکس الله را عبادت می کرد پس یقیناً که الله زنده است و نمی میرد». و گفت: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ سوره بقره آیه ۲۰۸» (ای پیامبر) قطعاً تو خواهی مرد، و آنها (نیز) خواهند مرد». و گفت: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ سوره بقره آیه ۱۴۴» [آل عمران: ۱۴۴] «و محمد جز فرستاده‌ای نیست، به راستی پیش از او (نیز) فرستادگانی (بوده‌اند و) گذشتند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید (و عقیده و دین خود را رها می کنید؟) و هرکس به عقب بازگردد (و عقیده و دین راستین را رها کند) هرگز به الله زبانی نمی‌رساند، و به زودی الله سپاسگزاران را پاداش می‌دهد». راوی گفت: پس مردم با صدای بلند گریستند»^۱.

و در مصنف ابن ابی‌شیبیه از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که فرمود: «قسم به الله که جانم در دست او است مانند اینکه بر صورت‌های ما روپوش‌هایی بود که برداشته شد»^۱.

و در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: «به الله سوگند مثل اینکه مردم نمی‌دانستند که الله جل جلاله این آیه را نازل فرموده مگر آنگاه که ابوبکر رضی الله عنه آن را تلاوت کرد؛ پس تمام مردم آن را از وی گرفتند؛ و از هیچ بشری نمی‌شنیدی مگر اینکه این آیه را تلاوت می‌کرد»^۲.

همچنین در صحیح بخاری آمده است که زهری گفت: سعید بن المسیب به من خبر داد که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: «به الله سوگند آن را به یاد نداشتم تا آنکه از ابوبکر رضی الله عنه شنیدم که آن را تلاوت کرد پس افتادم و تعجب کردم و پاهایم نتوانست مرا بردارد و بر زمین افتادم، وقتی از ابوبکر شنیدم که آن را تلاوت کرد دانستم که رسول الله صلی الله علیه و آله به یقین رحلت کرده است»^۳.

فرموده الله متعال: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ﴾ یعنی: به زودی خواهی مرد، و تعبیر از مردن با صیغه خبر مفرد برای بیان رخدادن حتمی مرگ است، طوری که در این فرموده الله تعالی است: ﴿وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾ [مریم: ۷۱] «و هیچ‌یک از شما نیست؛ مگر آن که وارد آن (جهنم) شود، این (وعده) بر پروردگارت فرمانی حتمی (و شدنی) است». یعنی به زودی به آن وارد خواهد شد.

﴿وَأَنَّهُمْ مَّيْتُونَ﴾ یعنی تمام بندگان می‌میرند. طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ﴾ [الانبیاء: ۳۵] «هر کسی چشنده مرگ است». ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ﴾ [الزمر: ۳۱] «سپس بی‌گمان شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه (و جدال) می‌کنید». این خصومت تمام آنچه را که مورد نزاع و

۱- مصنف ابن ابی‌شیبیه: ۳۷۰۲۱. حکم سند: صحیح.

۲- صحیح بخاری: ۴۴۵۴.

۳- صحیح بخاری: ۴۴۵۴.

جدال در امور دین و دنیا قرار می‌گیرد شامل می‌شود، مانند نزاع و جدال مؤمنان و کافران، مظلومین و ظالمان، رعیت و رهبران و

ابن کثیر رحمته الله علیه در معنای آیه ۳۱ سوره زمر می‌گوید: «تردید نیست که به زودی از این دیار منتقل می‌شوید و نزد الله متعال در روز آخرت جمع می‌شوید، و در مورد جایگاه‌تان از توحید و شرک که در دنیا در آن قرار داشتید در پیشگاه او تعالی مخاصمه می‌کنید، پس میان شما فیصله می‌کند، و به حق داوری می‌نماید، زیرا او است داور آگاه، پس مؤمنان مخلص موحد را نجات می‌دهد، و کافران منکر حق، و مشرکان دروغگو را مجازات می‌کند؛ سپس این آیه - هر چند سیاقش در مورد مؤمنان و کافران و مخاصمه آنان در روز آخرت است - اما تمام مخالفان دنیا را که در مورد حق باهم اختلاف و خصومت داشتند دربر می‌گیرد، و خصومت دنیوی آن‌ها در آخرت برایشان برگردانده می‌شود.

* و در رابطه به وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بعضی از صوفیان فریبکار که حقایق را از بعضی جاهلان می‌پوشانند، در برخی از جزئیات رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت می‌کنند؛ و به وسیله آن خویشان را بزرگ پنداشته ادعا می‌کنند که آنها اولیاء الله هستند و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات نموده و با او صحبت می‌کنند! و این ملاقات را "دیدار با حضور پیامبر" می‌نامند! و در این مورد داستان‌ها و سفسطه‌هایی دارند که به وسیله آن مردمان ساده‌لوح و عوام را می‌فریبند و در صدر مجالس تکیه زده به وسیله آن اموال مردم را به باطل می‌خورند.

* و برخی از آنان هرگاه با عوام صحبت کنند این یاوه‌گویی‌ها را انکار می‌کنند، و هرگاه با مقربان خود صحبت کنند ادعا می‌کنند که دین، ظاهر و باطنی دارد، و اینکه شریعت دارای اسرار و رازهایی است که جز تعداد اندکی آن را نمی‌داند! این گروه شیوه‌های متنوعی در همراه ساختن مردم دارند، از الله متعال عافیت را مسئلت داریم.

درس بیستم:

زنده‌شدن پس از مرگ و پاداش اعمال

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله می‌گوید: (به طور قطع انسان‌ها پس از مردن برانگیخته خواهند شد، به دلیل فرموده الله متعال: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ [طه: ۵۵] «(ما) شما را از آن (زمین) آفریدیم، و در آن باز می‌گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم». و می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَثْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾ [۱۷] ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿۱۸﴾ [نوح: ۱۷-۱۸] «و الله شما را همچون گیاه و نباتی از زمین رویانید. * سپس شما را به آن (زمین) بازمی‌گرداند، و بار دیگر شما را بیرون می‌آورد».

آنگاه پس از برانگیخته‌شدن، مطابق آنچه عمل کرده‌اند پاداش داده خواهند شد، به دلیل این فرموده الله تعالی: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْأَلُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى﴾ [النجم: ۳۱] «و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن الله است تا کسانی را که (کار) بد کردند به (سبب) آنچه کرده‌اند کیفر دهد، و کسانی را که نیکوکاری کردند با (بهشت) نیکو پاداش دهد».

و کسی که برانگیخته‌شدن پس از مرگ را تکذیب کند کافر است. زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [التغابن: ۷] «کسانی که کافر شدند گمان بردند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، (ای پیامبر!) بگو: آری، به پروردگارم سوگند، یقیناً (همه) برانگیخته خواهید شد، آنگاه از آنچه می‌کردید به شما خبر داده خواهد شد، و این (کار) بر الله آسان است».

شیخ رحمته الله می‌گوید: الله متعال همه پیامبران را مبعوث کرده تا مؤزده‌دهنده و بیم‌دهنده برای مردم باشند.

به دلیل اینکه می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵] «پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر الله حجتی نباشد.»

عناصر درس:

- برانگیخته‌شدن بعد از مرگ.
 - حساب و جزا.
 - بیان‌های مختصر و سودمند در علم جزا.
 - کافرشدن کسی که برانگیخته‌شدن پس از مرگ را تکذیب کند.
 - مقاصد و اهداف فرستادن پیامبران.
 - حکم طلب علم.
 - هدف اول: برپایی حجت و برهان.
 - هدف دوم: بشارت به اطاعت‌کنندگان.
 - هدف سوم: هشدار به گنهکاران.
- * حکم کسانی که در روزگار انقطاع وحی و عدم ارسال پیامبران می‌زیستند.

برانگیختن بعد از مرگ

قول شیخ رحمته است که: «بطور قطع انسان‌ها پس از مردن برانگیخته خواهند شد، به دلیل این فرموده الله متعال: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ [طه: ۵۵] «(ما) شما را از آن (زمین) آفریدیم، و در آن باز می‌گردانیم، و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم.»

و می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾ ^(۱۷) ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ^(۱۸) [نوح: ۱۷-۱۸] «و الله شما را همچون گیاه و نباتی از زمین رویانید * سپس شما را به آن (زمین) باز می‌گرداند، و بار دیگر شما را بیرون می‌آورد.»

* مسأله بعثت یا زنده‌شدن پس از مرگ، از مسایل بااهمیت و بزرگ دین اسلام می‌باشد، بلکه اصلی از اصول ایمان است زیرا اگر کسی به برانگیخته‌شدن بعد از مرگ

ایمان نیاورد، به آنچه از حساب و جزا که بر آن مرتبط است نیز ایمان نمی‌آورد.

* و به خاطر اهمیت این اصل و زشتی کفر کسی که تکذیب می‌کند، مکرراً در قرآن بر آن تأکید صورت گرفته است، و الله متعال بیان بعث را با دلایل و تأکیدات مختلف مورد تأکید قرار داده است طوری که می‌فرماید: ﴿قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ﴾ [التغابن: ۷] «(ای پیامبر!) بگو: آری، به پروردگارم سوگند، یقیناً (همه) برانگیخته خواهید شد، آنگاه از آنچه می‌کردید به شما خبر داده خواهد شد».

الله متعال صحیح‌بودن وقوع بعث را با قسم توضیح داده است، و این تأکیدی بر رخ‌دادن آن است.

الله متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَعَوِيرٍ مُّخَلَّقَةٍ لِّنَّبِّئِن لَّكُم [الحج: ۵] «(ای مردم! اگر از برانگیخته‌شدن در شک هستید، پس (به این نکته دقت کنید: همانا ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شده، سپس از مضغه (پاره گوشتی) شکل یافته و شکل نایافته، تا (قدرت و حکمت خود را) برای شما آشکار سازیم».

وقتی الله تعالی بیان نمود که خلقت ما را از خاک آغاز نموده، سپس از نطفه، دلیلی است که او تعالی به برانگیختن پس از مرگ ما نیز قادر و توانا است؛ چون آن ذاتی که ما را خلق نمود درحالی که قبل از آن هیچ چیزی نبودیم، قادر است که بعد از مرگ، ما را به زندگانی دنیا برگرداند، پس استدلال به آغاز خلقت، امکان زنده‌شدن دوباره را می‌رساند، و این دلیلی بزرگی است که در قرآن کریم مکرراً مورد تأکید قرار گرفته است، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [الروم: ۲۷]

«و او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند و این (بازگرداندن) بر او آسان‌تر است، و وصف والاتر در آسمان‌ها و زمین برای او است، و او پیروزمند حکیم است».

و می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحْيِ الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [فصلت: ۳۹] «و از نشانه‌های او (این) است که زمین را خشک (و بی‌جان) می‌بینی، پس هنگامی که آب (باران)

را بر آن فرو فرستیم، به جنبش درآید و برویاند، بی گمان کسی که آن را زنده کرد، یقیناً مردگان را زنده می کند، بی شک او بر هر چیز توانا است».

الله تعالی مثالی از آنچه با چشمانمان می بینیم برای ما بیان فرمود که عبارت از زنده کردن زمین بعد از مرگش با آب و نباتات است، پس ذاتی که آن را زنده کرد، قادر است که مردگان را نیز دوباره زنده کند، و این استدلالی است که با نظیر آن صورت گرفته است؛ یعنی کسی که قادر بر این کار باشد قادر به نظیر و مانند آن نیز هست.

* و می فرماید: ﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْزِبْ عَنْهُ بِقَدْرِ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأحقاف: ۳۳] «آیا ندیده اند که الله همان ذاتی است که آسمان ها و زمین را آفریده، و در آفرینش آن ها (ناتوان و) درمانده نشده است، قادر است بر آنکه مرده ها را زنده کند؟! بله، او بر هر کاری قادر است». و این استدلال با اولویت است، زیرا کسی که قادر بر آفرینش بزرگ تر و سخت تر باشد بدون شک قادر به آفرینش کوچک تر نیز هست، طوری که الله متعال می فرماید: ﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [غافر: ۵۷] «مسلماً آفرینش آسمان ها و زمین بزرگ تر از آفرینش مردم است، و اما بیشتر مردم نمی دانند».

و می فرماید: ﴿مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ [لقمان: ۲۸] «آفرینش و برانگیختن (همه) شما (در روز قیامت) جز مانند (آفرینش و زنده کردن) یک تن بیش نیست». و می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾ [غافر: ۶۸] «او کسی است که زنده می کند و می میراند، پس هنگامی که چیزی را بخواهد، تنها به او می گوید: موجود شو پس (بی درنگ) موجود می شود». و می فرماید: ﴿أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۴۸] «هر جا که باشید، الله همه شما را حاضر می کند، همانا الله بر هر چیزی توانا است». و این استدلال به قدرت مطلق الهی است که هیچ چیزی نمی تواند آن را عاجز کند.

* و می فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ [فتعلی: ۱۱۵-۱۱۶] «آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریده ایم، و همانا شما به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟! * پس بلندمرتبه (و برتر) است الله که فرمانروای

حق است». در اینجا الله متعال به دلیل حکمت و مقصدی استدلال کرده است، چون الله متعال قطعاً این مخلوقات بزرگ را عبث و بیهوده نیافریده است، بلکه آن را برای حکمت با عظمتی آفریده است، پس شخص عاقل از خودش می‌پرسد که چرا آفریده شده است؟ و چرا الله متعال این همه مخلوقات را آفریده است؟ پس بنگرید چگونه الله متعال این دلایل را در کتاب خود به طور متنوع برای تأکید وقوع بعث بیان می‌فرماید، و اینکه زنده‌شدن پس از مرگ حقیقتی است که شکی در آن نیست.

و این دلایل به طور مجموع در این فرموده باری تعالی ذکر شده است: ﴿أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿۷۷﴾ وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ وَقَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿۷۸﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿۷۹﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ ﴿۸۰﴾ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿۸۱﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿۸۲﴾ فَسُبْحٰنَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۳﴾﴾ [یس: ۷۷-۸۳].

«آیا انسان ندیده است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم، پس او ستیزه‌جویی آشکار شده است * و برای ما مثلی زد، و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت: چه کسی (این) استخوان‌ها را (دوباره) زنده می‌کند درحالی که پوسیده است؟! * بگو: (همان) کسی آن را زنده می‌کند که نخستین بار آن را پدید آورد، و او به هر آفرینشی دانا است، * (همان) کسی که از درخت سبز برای شما آتش پدید آورد، پس آنگاه شما از آن (آتش) می‌افروزید * آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، نمی‌تواند همانند آن‌ها (انسان‌ها) را بیافریند؟! آری (می‌تواند) و او آفریننده دانا است * جز این نیست که فرمان او، چون چیزی را اراده کند، (این است) که به آن می‌گوید: موجود شو. پس (بی‌درنگ) موجود می‌شود * پس منزّه است، کسی که پادشاهی همه چیز در دست او است، و (همه) به سوی او بازگردانده می‌شوید».

و این آیات انواع مختلفی از دلایل زنده‌شدن پس از مرگ را دربر دارد، اعم از دلیل آغاز خلقت، دلیل نظیر بعثت، دلیل اولویت، دلیل قدرت مطلقه الهی، دلیل حکمت و منزّه بودن از عبث و بیهودگی و این همه، دلایل آشکاری است که هرکس آن را مورد تأمل قرار دهد به زنده‌شدن بعد از مرگ یقین می‌کند.

* ایمان به زنده‌شدن بعد از مرگ، ایمان به اموری که بعد از آن رخ می‌دهد مانند حساب و جزا را اقتضا می‌کند.

حساب و جزا

قول شیخ رحمته است که: «و آنگاه پس از برانگیخته‌شدن، مطابق آنچه عمل کرده‌اند پاداش داده خواهند شد، و دلیل، این فرموده‌ی الله تعالی است: ﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْتَوُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ﴾ [النجم: ۳۱] «و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن الله است تا کسانی را که (کار) بد کردند به (سبب) آنچه کرده‌اند کیفر دهد، و کسانی را که نیکوکاری کردند با (بهشت) نیکو پاداش دهد».

* ایمان به حساب و جزا اصل مهمی از اصول ایمان بوده و از جمله ایمان به غیب می‌باشد.

* حساب و جزا از بزرگ‌ترین اموری است که در آخرت رخ می‌دهد و به خاطر بزرگی آن، روز حساب نامیده شده است طوری که در این فرموده‌ی باری تعالی است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ [ص: ۲۶] «بی‌گمان کسانی که از راه الله گمراه می‌شوند، به خاطر آنکه روز حساب را فراموش کردند، عذاب شدیدی (در پیش) دارند».

* همچنین این روز به نام یوم دین یعنی روز حساب و جزا نیز نامیده شده است که در آن روز مردم بر مبنای اعمال‌شان پاداش می‌بینند، طوری که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ ۱۵ ﴿أَعِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾ ۱۶ ﴿أَوْ عَبَاؤُنَا إِلَّا وُلُوعٌ﴾ ۱۷ ﴿قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ﴾ ۱۸ ﴿فَاتِمَا هِيَ رَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ﴾ ۱۹ ﴿وَقَالُوا يَوَيْلَنَا هَذَا يَوْمَ الدِّينِ﴾ ۲۰ ﴿هَذَا يَوْمَ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِءٌ تُكَذِّبُونَ﴾ ۲۱ [الصافات: ۱۵-۲۱] «و گفتند: این جز جادویی آشکار نیست، * آیا هنگامی که مردیم و به خاک و استخوان‌های (پوسیده، مبدل) شدیم، (دوباره) برانگیخته خواهیم شد؟! * آیا نیاکان نخستین ما (نیز برانگیخته می‌شوند؟!)* بگو: آری، و شما خوار و زبون (زنده) می‌شوید. * پس همانا (قیامت) یک صدای مرگبار است، پس ناگهان آن‌ها (از قبرها بیرون می‌آیند و

صحنهٔ قیامت را) می‌نگرند. * و می‌گویند: وای بر ما این (همان) روز جزا است! * (به آن‌ها گفته می‌شود آری)، این (همان) روز جدایی حق از باطل است که شما آن را دروغ می‌پنداشتید».

* کسی که زنده‌شدن بعد از مرگ و حساب را انکار کند الله متعال وی را به آتش دوزخ تهدید کرده است چنانکه می‌فرماید:

﴿قَاتِلِ الْخَرَّاصُونَ﴾ ۱۱ ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرَةٍ سَاهُونَ﴾ ۱۱ ﴿يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ﴾ ۱۲ ﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾ ۱۳ ﴿ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ﴾ ۱۴ ﴿[الذاریات: ۱۰-۱۴] «مرگ (و نفرین) بر دروغگویان. * کسانی که آنان در غفلت (و جهل) فرو رفته‌اند. * پیوسته می‌پرسند: روز جزا کی خواهد بود؟ * (همان) روزی که آن‌ها بر آتش عذاب می‌شوند * (و به آن‌ها گفته می‌شود): عذاب خود را بچشید، این همان چیزی است که برای آن شتاب داشتید».

- پرسش آنان این است: ﴿أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ﴾ روز قیامت چه وقتی است؟ - این پرسشی است از روی تعجب و انکار حقیقت قیامت و عاجزساختن مسلمانان از ابراز جواب، و بعیددانستن وقوع روز حساب. حتی آن‌ها از شدت تکذیب و انکارشان عجله نموده به مؤمنان می‌گویند: ﴿مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ۱۵ ﴿[الملك: ۲۵] «اگر راست می‌گویید این وعده (قیامت) را که می‌دهید چه زمانی است؟». پس الله متعال با این آیات ایشان را خوار و زبون نموده و به خاطر تکذیب و غافل بودنشان از روز حساب به مجازات سخت و عذاب دردناک تهدید کرده است.

* لازم به یادآوری است که ایمان به حساب و جزا در عبادات و رفتار بندهٔ مؤمن تأثیر به‌سزایی دارد، چون کسی که بداند از خیر یا شری که انجام می‌دهد مورد بازپرسی قرار گرفته و در برابر آن پاداش می‌گیرد، برای او شایسته است که برای به دست‌آوردن اعمال صالح، تلاش کند، به این امید که در روز حساب و جزا به او نفع برسد، و از زشتی‌ها به خاطر مجازات روز حساب و جزا اجتناب کند.

* ایمان به حساب و جزا بنده را بر تعامل نیک با مردم؛ به منظور دستیابی به پاداش الهی واداشته و بر اثر آن از ظلم و ستم بر دیگران اجتناب می‌ورزد، از ترس

اینکه به خاطر ظلمش مجازات شود و در روز قیامت مردم از او قصاص بگیرند و یا از حسنات وی به آن‌ها داده شود و یا از گناه‌های آن‌ها بر گناهانش افزوده شود.

* بنابراین این واضح می‌گردد که بنده به خاطر یکی از این دو سبب ذیل مورد مجازات الهی قرار می‌گیرد:

- سبب اول: کوتاهی او در ادای حقوق الله تعالی با ارتکاب بعضی محرمات، یا ترک بعضی واجبات؛ در این صورت اگر کاری نکند که عذاب را از وی دور کند، مانند توبه صادقانه، یا انجام کارهای نیکی که بدی‌ها را محو می‌کند، یا سبب دیگری که به خاطر آن عذاب از وی دور گردد، مورد مجازات الهی قرار خواهد گرفت.

- سبب دوم: کوتاهی او در ادای حقوق مردم؛ با منع کردن آنان از حقوق واجبی که بر وی دارند، یا با تجاوز و ستم بر آنها؛ چه زبانی و چه عملی، چون هردو ظلم به شمار می‌روند؛ چراکه ظلم همان منع کردن حق مستحق، و تجاوز بر شخص بی‌گناه هست.

* پس کسی که حق الله ﷻ و حق بندگانش را ادا کند هرگز مجازات نمی‌شود؛ زیرا مجازات تنها به خاطر گناه است؛ و گناه یا به خاطر کوتاهی در ادای حق الله ﷻ و یا به خاطر کوتاهی در ادای حق بندگانش می‌باشد.

* پیامبر ﷺ با یک توصیه گرانبها به آنچه که مؤمن را از عذاب نجات می‌دهد ارشاد نموده است: «اتَّقِ اللَّهَ حَيْثُمَا كُنْتَ، وَأَتَّبِعِ السَّبِيلَةَ الْحَسَنَةَ تَمَحُّهَا، وَخَالِقِ النَّاسَ بِحُلُقِ حَسَنٍ»^۱ «هرجا که بودی تقوای الله را پیشه کن، و به دنبال هر بدی (گناه) کار نیک انجام بده تا بدی پاک شود، و با مردم به خوبی و با اخلاق زیبا رفتار کن» [به روایت احمد و ترمذی و غیره از معاذ بن جبل و ابوذر رضی الله عنهما].

* البته باب ایمان به حساب و جزا دارای فروع و جزئیات زیادی است که آن را پیشوایان در کتاب‌های عقیده و نیز مفسرین و شارحین حدیث ذکر کرده‌اند، و در آن مسایل بزرگ و مهمی است که باید بنده در آن دقت نموده آن را مورد اهتمام و اعتنا قرار بدهد.

* برخی از اهل علم گفته‌اند علم جزاء یک سوم علم است، طوری که ابن قیم رحمته الله گفته است:

۱- سنن ترمذی: ۱۹۸۷ و مسند احمد: ۲۱۳۵۴ و ۲۱۴۰۳. حکم آلبانی: حسن.

وَلَقَدْ رَأَيْتُمْ سَيِّئَةً مِّنْ أَرْضِهَا
وَالْعِلْمُ أَفْسَامٌ ثَلَاثٌ مَّا هَا
عِلْمٌ بِأَوْصَافِ الْإِلَهِ وَفِعْلِهِ
وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ الَّذِي هُوَ دِينُهُ
وَالْكُلُّ فِي الْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ النَّبِيِّ
تَسْبِي الْقُلُوبِ وَمَا تُنِيبُ إِلَى هَوَى
مِّنْ رَّابِعٍ وَالْحَقُّ ذُو تَبْيَانٍ
وَكَذَلِكَ الْأَسْمَاءُ لِلرَّحْمَنِ
وَجَزَاؤُهُ يَوْمَ الْمَعَادِ الثَّانِي
جَاءَتْ عَنِ الْمَبْعُوثِ بِالْفَرْقَانِ

علم سه قسم است که چهارم ندارد و حق روشن و آشکار است

علم به اوصاف پروردگار و افعال او همچنین نام‌ها برای پروردگار رحمان

و امر و نهی که دین او است و پاداش آن روز قیامت است

و همه آن در قرآن و سنت است که از پیامبر با فرقان آمده است.

پس علوم را به سه دسته تقسیم نموده‌اند: علم عقیده، علم شریعت و علم جزاء.

- و اگر در بیت سوم می‌گفت: «وَجَزَاؤُهُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» جزای او با عدل و احسان است بهتر بود، تا جزای دنیوی و اخروی را دربر می‌گرفت، و تا بیان می‌گردید که در مجازات پروردگار ظلمی نیست بلکه بر مبنای عدل و احسان است.

* منظور این است که علم جزاء از علوم والا و پرمفعت است، چون بنده به وسیله آن پاداش نیکی و عذاب بدی را شناخته و راه‌های به دست‌آوردن نیکی بیشتر و خودداری از بدی‌ها، و مجازات آن را درمی‌یابد.

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله در این مورد رساله گرانبهای نوشته است که به نام (الحسنة و السيئة - نیکی و بدی) به چاپ رسیده است همچنین رساله دیگری به نام (پاک‌کننده‌های گناهان) دارد.

* مقصود از درس این فصل همانا بیان وجوب ایمان به حساب و جزاء است، و هرکس آن را انکار کند به اجماع علما کافر است، پس بر مؤمن واجب است که از آنچه باعث عقوبت وی در قیامت می‌شود اجتناب کند.

خلاصه‌های سودمند در علم جزاء

* این خلاصه‌ها بیان مهم‌ترین مسایل را در باب علم جزا دربر می‌گیرد که طالب علم هوشیار را بر چیزی که در پی آن هست ارشاد می‌کند، و تحصیل مسایل بعدی که در کتاب‌های عقیده می‌خواند شرح و بیان بر اصولی خواهد بود که آن را قبلاً شناخته و معرفت حاصل نموده است.

* از آن جمله: الله متعال ذات خود را وصف نموده که سریع‌ترین حساب‌رسان می‌باشد طوری که می‌فرماید: ﴿لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [ابراهیم: ۵۱] «تا الله هرکس را به (سزای) آنچه کرده است؛ کیفر دهد، همانا الله حسابرسی سریع (زود شمار) است».

و می‌فرماید: ﴿أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَسِيبِينَ﴾ [الأنعام: ۶۲] «بدانید که حکم (و داوری) مخصوص او است، و او سریع‌ترین حساب‌گران است».

- امام بغوی رحمته می‌گوید: ﴿وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَسِيبِينَ﴾ [الأنعام: ۶۲] یعنی: اگر محاسبه کرد پس محاسبه او سریع و زود است. زیرا او تعالی به اندیشه و الهام و معامله نیازی ندارد».

- ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «مردی به ابن عباس رضی الله عنهما گفت: چگونه الله متعال بندگان را در یک وقت محاسبه می‌کند؟ گفت: طوری که در یک وقت آن‌ها را رزق و روزی می‌دهد».

* محاسبه الله متعال بر عدل و احسان استوار است و به اندازه ذره در آن ظلمی بر هیچ بنده‌ای راه ندارد، طوری که او تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يَضْعَفُهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۰] «بی‌گمان الله به اندازه ذره‌ای ستم نمی‌کند، و اگر کار نیکی باشد، آن را دو چندان می‌کند، و از نزد خود، پاداش بزرگی عطا می‌کند».

* الله متعال قواعد این محاسبه را چنین بیان می‌فرماید: ﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِرَؤْمَنِهِ ظَنِيرٌ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾ [۱۳] «قرآ کتبتک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً» [۱۴] «من اهدتی فانما یهدی لنفسیه و من ضل فانما یضل»

عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ [الإسراء: ۱۳-۱۵]

«و هر انسانی اعمال (خیر و شرش) را در گردنش آویخته‌ایم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را سرگشوده می‌بیند (که همان نامه اعمالش است) * (و به او می‌فرماییم): کتابت را بخوان، کافی است که امروز خود حساب‌گر خویش باشی * کسی که هدایت یابد برای خود هدایت یافته است، و کسی که گمراه گردد، فقط به زیان خود گمراه شده است. و هیچ‌کس بار (گناه) دیگری را به دوش نمی‌کشد، و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد؛ مگر اینکه پیغمبری بفرستیم».

و می‌فرماید: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ حَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ﴿٤٧﴾ [الأنبياء: ۴۷]» (و (ما) در روز قیامت ترازوهای عدل را می‌نهمیم، پس به هیچ‌کس، هیچ ستمی نمی‌شود، و اگر (عملی) به مقدار سنگینی یک دانه خردل باشد، آن را (به میان) می‌آوریم، و ما حسابرسی را کفایت می‌کنیم».

و می‌فرماید: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾ [القصص: ۸۴]» (کسی که نیکی آورد، پس برای او پاداش بهتر از آن است، و کسی که بدی آورد، پس کسانی که بدی‌ها انجام دادند، جز (به اندازه) آنچه می‌کردند، مجازات نخواهند داشت».

* محاسبه در روز قیامت بر دو نوع است: حساب سخت و دشوار، حساب آسان و سهل.

* حساب آسان برای اهل ایمان می‌باشد که در این فرموده الله متعال ذکر شده است: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَوْقَىٰ كِتَابَهُ وَبَيَّنَّهِ ۗ ﴿٧﴾ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴿٨﴾ وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿٩﴾ [الانشقاق: ۷-۹]» (پس اما کسی که نامه (اعمالش) به دست راستش داده شود، * به زودی به حسابی آسان، محاسبه می‌شود. * و شاد و مسرور به سوی خانواده‌اش باز می‌گردد».

در صحیحین از عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ حُوسِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُدْبٌ» «هرکس که روز قیامت مورد محاسبه قرار گیرد، عذاب می‌شود».

عایشه رضی الله عنها گفت: «به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتیم؛ مگر الله جل جلاله خود نمی‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴿٨﴾ [الانشقاق: ۸]؟» (به زودی به حسابی آسان، محاسبه می‌شود».

یعنی آسانی که با عذاب همراه نیست. رسول الله ﷺ در پاسخ ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها فرمود: «لَيْسَ ذَلِكَ بِالْحِسَابِ، وَلَكِنَّ ذَلِكَ الْعَرْضُ، مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عُدَّ»^۱ «اینکه تو می گویی حساب نیست بلکه این آرایه کارنامه بد انسان به او است پس بدان که هر کس در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می شود».

بندگان از بدی‌ها معصوم نیستند، حتی محسنان و نیکوکاران بدی‌های دارند اما الله متعال از آن درمی‌گذرد طوری که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾^(۳۳) لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۵﴾ [الزمر: ۳۳-۳۵] «و کسی که سخن راست را با خود آورد و آن را تصدیق کرد، ایشان همان پرهیزگاران هستند * برایشان هرچه بخواهند نزد پروردگارشان (آماده) است، این پاداش نیکوکاران است * تا الله بدترین اعمالی را که مرتکب شده‌اند، از (عملنامه) آن‌ها دور کند (و ببوشاند) و آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند پاداش دهد». و می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾^(۳۶) [الأحقاف: ۱۶] «آن‌ها کسانی هستند که ما نیکوترین کارشان را می‌پذیریم، و از گناهانشان می‌گذریم و در زمره اهل بهشت هستند، این وعده راستی است که وعده داده می‌شدند».

* هر کسی از گناهان کبیره اجتناب کند الله متعال با فضل و رحمتش گناهان صغیره او را می‌زداید، طوری که می‌فرماید: ﴿إِنْ حَسِبْتُمْ أَن كَبَّيْرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا﴾^(۳۷) [النساء: ۳۱] «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید؛ دوری کنید، گناهان (صغیره) شما را از شما می‌زداییم، و شما را در جایگاه خوبی (بهشت) وارد می‌کنیم». بی‌گمان کسی که از گناهان بزرگ دوری کند پس وی به اذن الله متعال از عذاب نجات می‌یابد زیرا گناهان صغیره از وی زدوده و بخشیده می‌شود. اما کسی که از گناهان کبیره اجتناب نمی‌کند از عواقب و کیفر گناهان کبیره و صغیره که مرتکب آن شده در امان نمی‌ماند.

هرکار بدی را که بنده مرتکب می‌شود به سزای آن می‌رسد، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ [النساء: ۱۲۳] «(این فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، هرکس کار بدی انجام دهد، به کیفر آن خواهد رسید». و بنده بدکار یا در دنیا و یا در آخرت مورد مجازات قرار می‌گیرد، مگر اینکه کاری بکند که بدی‌هایش محو و نابود گردد، مانند توبه و استغفار و دیگر کارهای نیک، یا به سبب چیزی، از عقاب معاف شود، مانند دعای مسلمانی، یا شفاعت شفاعت‌کننده‌ای، یا رحمت ارحم الراحمین که به موجب آن الله متعال عذاب آن بدی‌هایش را از او دور می‌کند.

الله متعال بندگان مؤمنش را ستوده است که آنها: ﴿وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ [الرعد: ۲۱] «و از پروردگارشان می‌ترسند، و از سختی حساب بیم دارند». زیرا ترس و هراس، آن‌ها را به تقوا و پرهیزگاری با انجام اعمال صالح و اجتناب از بدی‌ها وادار می‌کند.

- سختی حساب آن است که بنده در مورد بدی‌هایش مورد بازپرسی قرار گیرد سپس بر مبنای آن مجازات شود؛ زیرا هیچ‌کس طاقت تحمل عذاب الهی را ندارد.

- ابن جریر رحمته می‌گوید: «و این فرموده الله متعال: ﴿وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾ [الرعد: ۲۱] «و از سختی حساب بیم دارند» یعنی: و از حسابرسی و محاسبه توسط الله متعال حذر می‌کنند، به این گمان که برای آن‌ها از گناهی گذشت نمی‌کند، از این‌رو آن‌ها به خاطر این هراس‌شان در طاعت او تعالی جدی هستند، و در حدود الهی محافظت و پایبندی دارند».

* و معنای سختی حساب این نیست که الله متعال بر آن‌ها ظلم روا بدارد، البته الله متعال از آن منزّه است، الله متعال عمل هر انسان را به طور کامل و تمام بدون اینکه چیزی از آن کم شود می‌دهد؛ بلکه الله متعال آن را جزای اَوْفَى یعنی پاداش تمام و کافی نامیده است پاداشی که کامل‌تر از آن نیست، الله متعال از یک کار نیک هم در نمی‌گذرد هرچند به اندازه ذره‌ای هم باشد. طوری که می‌فرماید: ﴿أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ۖ وَإِبْرَاهِيمَ ۖ آلِ الْأَنْبِيَاءِ ۖ أَن لَّا تُزْرُ وَازِرَةٌ ۖ وَرِزْرٌ أُخْرَىٰ ۗ وَأَن لَّيْسَ

لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿۳۷﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى ﴿۳۸﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى ﴿۳۹﴾ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ﴿۴۰﴾ [النجم: ۳۶-۴۲].

«یا از آنچه در صحیفه‌های موسی بوده، آگاه نشده است؟! * و (نیز آنچه در صحیفه‌های) ابراهیم، همان کسی که وفادار بود؟! * که هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد * و اینکه برای انسان (بهره‌ای) جز آنچه سعی کرده، نیست * و اینکه به زودی (حاصل) تلاش و سعی او دیده خواهد شد * سپس او به پاداشی تمام (و کافی) پاداش داده خواهد شد. * و یقیناً بازگشت (همهٔ امور) به سوی پروردگار تو است.»

* و طوری که از ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث قدسی از الله تبارک و تعالی روایت می‌کند که: «يَا عِبَادِي إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُخْصِيهَا لَكُمْ ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ إِيَّاهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ. وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»^۱ «ای بندگان من! هرچه هست، اعمال و کارهای شما است که من برایتان می‌شمارم، سپس (پاداش و نتیجه) آن را به طور کامل و تمام به شما بازمی‌گردانم؛ پس اگر کسی به (پاداش) خیر رسید، الله را سپاس و ستایش گوید و اگر کسی غیر آن را یافت، جز خود، کسی دیگر را ملامت نکند» [به روایت مسلم].

* نصوص بر این امر دلالت دارد که امت در مورد حساب سه دسته هستند:

- **دسته اول:** کسی که بدون حساب و عذاب داخل بهشت می‌شود.

- **دسته دوم:** کسی که به آسانی مورد محاسبه قرار می‌گیرد، چنانکه در نامهٔ اعمال او دیده می‌شود و پروردگارش با او سخن می‌گوید و اقرارش را بر گناهانش گرفته سپس او را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد.

و باید بنده خود را برای این مقام با انجام اعمال صالح و اجتناب از چیزی که او را زشت و بد جلوه می‌دهد مزین سازد، زیرا آن مقام حق است، مقامی که بنده در آن آرزو می‌کند که کاش هیچ بدی را انجام نمی‌داد.

طوری که در صحیحین از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا سَيَكَلِّمُهُ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تُرْجَمَانٌ، فَيَنْظُرُ أَيَمَنَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا

مَا قَدَّمَ مِنْ عَمَلِهِ، فَيَنْظُرُ أَشْأَمَ مِنْهُ فَلَا يَرَى إِلَّا مَا قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَرَى إِلَّا النَّارَ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ، فَاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فِكْلِمَةَ طَيْبَةٍ^۱ «هیچ کسی از شما نیست مگر اینکه پروردگارش (در روز قیامت) با او بدون مترجم سخن می‌گوید؛ پس هر یکی از شما جانب راست خود را نظر می‌کند هر چه خود از پیش تقدیم داشته می‌یابد، و سوی چپ نگاه می‌کند هر چه خود از پیش تقدیم داشته می‌یابد و جلو خود نگاه می‌کند هیچ چیز جز آتش را در مقابلش نمی‌بیند؛ از این رو از آتش دوزخ پرهیز کنید هر چند با بخشیدن نصف یک دانه خرما باشد، اگر آن را پیدا نکرد پس یا گفتن کلمه خوب».

فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفته است: «وَأَسْوَأُ أَتَاهُ مِنْكَ وَإِنْ عَفَوْتَ»^۲ «هر چند مرا مورد عفو قرار دهی، خجالتی نافرمانی تو برایم باقی است».

- **دسته سوم:** کسانی هستند که مورد بازپرسی و محاسبه قرار می‌گیرند، و محاسبه در ذات خود عذاب است، سپس مجازاتی که به خاطر بدی‌ها مقرر می‌شود نیز عذاب است، و کسانی که امر به مجازات آنان صادر می‌شود آن عده از اهل کبایر هستند که بر خویشان ظلم و ستم کرده‌اند؛ و از جمله آن‌ها کسانی خواهند بود که رحمت ارحم الراحمین و شفاعت شفاعت‌کنندگان شامل حال‌شان می‌شود و نجات می‌یابند، و از جمله آن‌ها افرادی در آتش دوزخ دست و پا بسته پرتاب می‌شوند و به اندازه‌ای که الله متعال بخواهد مورد عذاب قرار می‌گیرند سپس کسی که ذره‌ای از ایمان در قلبش باشد از آتش بیرون آورده می‌شود.

* و در مسند امام احمد از موسی بن عُقْبَةَ از علی بن عبدالله اَزْدِي از ابودرداء رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت است که گفت: از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: الله متعال می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ﴾ [فاطر: ۳۲] «سپس (این) کتاب را به کسانی از بندگان مان که برگزیده بودیم؛ به میراث دادیم، پس (برخی) از آنان بر خود ستم کردند و (برخی) از آنان میان‌رو بودند، و (برخی) از آنان به فرمان الله در نیکی‌ها پیش‌تاز هستند». پس کسانی که

۱- صحیح بخاری: ۶۵۳۹ و ۷۵۱۲ و صحیح مسلم: ۱۰۱۶.

۲- شعب الإيمان: ۳۸۹۷. در سند این روایت «إسحاق بن إبراهيم الطبري» است که منکر الحدیث می‌باشد.

در نیکی‌ها پیشتازی کردند آنان بدون محاسبه داخل بهشت می‌شوند، و اما کسانی که میانه‌روی کردند آنان به آسانی محاسبه می‌شوند، اما کسانی که با مرتکب شدن گناهان بر خود ظلم و ستم کرده‌اند، آنان کسانی هستند که در روز محشر محبوس مانده و رودشان به بهشت به تعویق می‌افتد، سپس به این خاطر که مؤمن هستند مورد رحمت الهی قرار می‌گیرند و آن‌ها همان کسانی هستند که می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾ ﴿الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَآ يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾ ﴿فاطر: ۳۴-۳۵﴾ «و گویند: حمد (و ستایش) مخصوص الله است که اندوه را از ما دور کرد، یقیناً پروردگار ما آمرزنده سپاس‌گزار است. * (همان) ذاتی که از فضل خویش ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که در آنجا هیچ رنجی به ما نمی‌رسد، و در آنجا هیچ خستگی (و واماندگی) به ما نمی‌رسد»^۱. و این حدیث از طرق متعدد از ابودرداء رضی الله عنه روایت شده که این بهترین آن‌ها است، و گفته شده که در این روایت انقطاع سند وجود دارد، ولی دارای شواهد و قراینی است که آن را قوی می‌سازد، روی هم رفته موافق به نصوص قرآن و سنت می‌باشد، و الله أعلم.

شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمته الله می‌گوید: «الله متعال مردم را محاسبه می‌کند، و بنده مومن را کنار کشیده و اقرارش را بر گناهانش می‌گیرد، طوری که در قرآن و سنت توصیف شده است؛ اما کافران؛ به گونه‌ای محاسبه نمی‌شوند که حسنات و سیئات آنان اندازه شود؛ زیرا آن‌ها اصلاً حسنه‌ای ندارند، منتهی اعمال آن‌ها شمرده می‌شود، و برای آنان ارایه شده و به آن اقرار می‌کنند».

* حساب سخت که بعد از آن آسانی نیست فقط برای کافران و منافقان در نظر گرفته شده است طوری که مفهوم آیات انشقاق و این فرموده الله متعال بر آن دلالت دارد: ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ﴾ ﴿الصافات: ۲۴﴾ «و آن‌ها را نگاه دارید که یقیناً بازخواست خواهند شد». و می‌فرماید: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ ﴿فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ﴾ ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ ﴿وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا﴾

۱- مسند احمد: ۲۱۷۲۷. شعب ارنؤوط می‌گوید: اسناد آن ضعیف است.

أَنْفُسُهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿۹۶﴾ [الأعراف: ۶-۹] «مسلماً ما از کسانی که (پیامبران) به سوی آن‌ها فرستاده شدند، سؤال خواهیم کرد، و البته از پیامبران (نیز) سؤال می‌کنیم * یقیناً (کردارشان را) با علم (خود) برایشان بیان می‌کنیم، و ما هرگز غایب نبوده‌ایم. * وزن (و سنجش اعمال) در آن روز حق است، پس کسانی که کفه ترازوی‌شان سنگین است، آنان همان رستگاران هستند. * و کسانی که کفه ترازوی‌شان سبک است، آنان کسانی هستند که به (خاطر انکار و) ستمی که نسبت به آیات ما می‌کردند به خویش زیان رساندند (و سرمایه وجود خود را از دست داده‌اند)». و می‌فرماید: ﴿وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿۲۶﴾ [الفرقان: ۲۶] «و (آن روز) روز سختی بر کافران خواهد بود». و این فرموده او تعالی: ﴿فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿۱۰﴾ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿۱۱﴾ [المدثر: ۹-۱۰] «آن روز، روز سخت (و دشواری) است * بر کافران آسان نیست».

* پاداش نعمت‌ها از جانب الله متعال برای مؤمنان از روی احسان و فضل او تعالی می‌باشد، زیرا آن‌ها سزاوار پاداشی نیستند که آن را به گونه یک استحقاق از او تعالی مطالبه کنند؛ چون بندگان او تعالی بوده و آنان را برای طاعت خویش آفریده است و نمی‌توانند چیزی را بر او تعالی لازم کنند، و اعمال آن‌ها در طاعت پروردگار به هراندازه که باشد موازی با شکر نعمت‌هایی که بر آن‌ها ارزانی شده است نیست، و نزدیک آن هم نمی‌رسد، اما الله متعال آن‌ها را وعده نیکی داده است؛ اینکه در برابر اعمال نیک‌شان پاداش نیک می‌دهد، و الله متعال وعده خلاف نمی‌کند.

* پس ورود مؤمنان به بهشت با رحمت الله ﷻ و فضل و احسان او تعالی می‌باشد، نه بر مبنای مستحق بودن‌شان برای آن.

* پاداش الله متعال برای کافران و ظالمان بر مبنای عدل او تعالی استوار است که در این جزا دادن هیچ ظلمی بر آنان روا نمی‌دارد، حتی کافران خودشان می‌دانند که به سبب بدی‌های که انجام می‌دادند و به خاطر کفری که به الله تعالی ورزیدند؛ سزاوار عذاب هستند، حتی خود را به خاطر کوتاهی‌شان در حق الله تعالی مورد انتقاد و سرزنش شدید قرار می‌دهند.

* منظور این است که پاداش الله متعال میان عدل و احسان می‌چرخد و به هیچ صورتی در آن ظلم و ستمی وجود ندارد.

* یقیناً الله متعال آیات و موعظه‌ها را بیان فرمود و پیامبرانی را فرستاد تا از این روز بر حذر بدارند، پس کسی که اجابت نمود و به سوی الله برگشت و روز حساب را به یاد آورد، و با چشم بصیرت به آیات و نشانه‌های قدرت الهی نگاه کرد، و راه نجات را پیمود پس رستگار شده و نجات یافت. ولی کسی که از دین الله روی گردانید و از پیروی حق کنار رفت، و پس از آنکه به ایمان فراخوانده شد به الله متعال کفر ورزید، او مستحق عذاب دردناک و غضب بزرگ است طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ﴾ (۱۰) قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا آتَيْنَا أَتْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا آتْنَتَيْنِ فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تَوَمَّنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ (۱۲) هُوَ الَّذِي يُرِيكُم آيَاتِهِ وَيُنَزِّل لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ (۱۳) فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱۴) رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (۱۵) يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱۶) الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۷) وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِينَ مَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حِمِيمٍ وَلَا شَفِيعَ يُطَاعُ (۱۸) يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (۱۹) وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۲۰) [غافر: ۱۰-۲۰]

«بی‌گمان کسانی که کافر شدند (روز قیامت) ندا داده می‌شوند که حقا خشم (و دشمنی) الله (نسبت به شما) از خشم (و دشمنی) خودتان (نسبت به خودتان) بیشتر است، آنگاه که به (سوی) ایمان دعوت می‌شدید، پس شما انکار می‌کردید * گویند: پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی، پس (اکنون) ما به گناهان خود اعتراف کردیم، آیا راهی برای خروج (از جهنم) وجود دارد؟ * (به آن‌ها گفته می‌شود:) این (عذاب) به آن سبب است که چون الله به تنهایی خوانده می‌شد، انکار می‌کردید، و اگر به او شرک آورده می‌شد باور می‌کردید، پس (اینک) داوری از آن الله بلند مرتبه است * او ذاتی است که آیات خود را به شما نشان می‌دهد و از آسمان برای شما روزی می‌فرستد، تنها کسی پند می‌گیرد که (به سوی الله) رجوع می‌کند * پس الله را درحالی که دین خود را برای او خالص گردانیدید

بخوانید، و اگرچه کافران خوش نداشته باشند * (او) بالابرنده درجات، صاحب عرش که روح (جبریل) را به فرمان خویش بر هرکس از بندگان که بخواهد می‌فرستد، تا (آن پیامبر مردم را) از روز ملاقات (قیامت) بترساند * روزی که (همه) آنان آشکار شوند چیزی از آن‌ها بر الله پوشیده نخواهد ماند، (الله می‌فرماید): امروز فرمانروایی از آن کیست؟ (آنگاه خود می‌فرماید): از آن الله یگانه قهار است * امروز هرکس به (حسب) آنچه کرده است، پاداش داده می‌شود، امروز هیچ ستمی نیست، بی‌گمان الله حسابرسی سریع است. * و آن‌ها را از روز نزدیک (قیامت) بترسان، آنگاه که دل‌ها لبریز از غم به حنجره‌ها رسد، برای ستمکاران نه دوستی وجود دارد، و نه شفיעی که (شفاعتش) پذیرفته شود * (الله) خیانت چشم‌ها و آنچه را که سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند. * و الله به حق داوری می‌کند، و کسانی را که به جای او می‌خوانند، به هیچ چیزی داوری نمی‌کنند، بی‌گمان الله همان شنوای بینا است».

کفر کسی که زنده‌شدن بعد از مرگ را تکذیب کند

قول شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب است: «کسی که منکر برانگیخته‌شدن بعد از مرگ باشد کافر است. به دلیل اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿رَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [التغابن: ۷] «کسانی که کافر شدند گمان بردند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، (ای پیامبر!) بگو: آری، به پروردگرم سوگند، یقیناً (همه) برانگیخته خواهید شد، آنگاه از آنچه می‌کردید به شما خبر داده خواهید شد، و این (کار) بر الله آسان است»».

* تکذیب‌کننده زنده‌شدن بعد از مرگ کافر است، و البته دو چیز بر کفر وی دلالت دارد:

- اول: چون او خبر الله ﷻ و خبر پیامبرش ﷺ را تکذیب نموده است.

- دوم: اینکه الله متعال گویندگان این قول را کفار خوانده می‌فرماید: ﴿رَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا﴾ [التغابن: ۷] «کسانی که کافر شدند گمان بردند که هرگز برانگیخته نخواهند شد».

* و این استدلال بر یکی از قواعد تفسیری بنا نهاده شده است، و آن اینکه هرگاه در قرآن کریم، قول یا فعل قومی حکایت شود، و از آن‌ها با صفتی از صفات تعبیر شود، پس در مورد قول و فعل‌شان همان صفت تعبیر شده حکم می‌شود.

مثلاً اگر گفته شود: کافران گفتند؛ پس قول حکایت شده از آن‌ها قول کفر است، و کسی که به آن قول معتقد باشد کافر است.

- طوری که فرموده متعال است: ﴿وَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا سَحِرٌ كَذٰبٌ ﴿٤﴾﴾ [ص: ۴] «و کافران گفتند: این جادوگری بسیار دروغگو است». پس کسی که گمان برده و ادعا کند که پیامبر ﷺ ساحر یا دروغگو است بدون شک کافر می‌باشد.

* و این فرموده الله متعال: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا ءٰخَرَ لَا بُرْهٰنَ لَهٗۤ بِهٖۤ فَاِتِّمٰۤا حِسَابُهٗۤ عِنْدَ رَبِّهٖۤ اِنَّهٗۤ لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُونَ ﴿١١٧﴾﴾ [المؤمنون: ۱۱۷] «و هرکس که با الله معبود دیگری را بخواند، مسلماً هیچ دلیلی بر (حقانیت) آن نخواهد داشت، جز این نیست که حسابش نزد پروردگارش خواهد بود، یقیناً کافران رستگار نمی‌شوند». پس خواندن غیر الله ﷻ از عملکرد کفار می‌باشد، و الله متعال بر آنان حکم نموده که رستگار نمی‌شوند.

* و این فرموده الله متعال: ﴿وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْۤا اِنْ هٰذَا اِلَّا اِفْكٌ اُفْتَرِهٖۤ وَاَعَانَهٗۤ عَلَیْهِ قَوْمٌ ءٰخَرُوْنَ فَقَدْ جَآءُوْ ظُلْمًا وَّرُورًا ﴿٤﴾﴾ [الفرقان: ۴] «و کسانی که کافر شدند؛ گفتند: این (قرآن) جز دروغی نیست که (محمد) خود آن را بافته است، و گروهی دیگر او را بر این (کار) یاری داده‌اند، به راستی آن‌ها (با این سخن‌شان) ستم و دروغ بزرگی را مرتکب شده‌اند». پس کسی که بگوید: این قرآن را پیامبر ﷺ به هم بافته و بر پروردگارش نسبت داده است، کافر است.

* و فرموده الله متعال: ﴿بَلِ اَتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْۤا اَهْوَآءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ ﴿٢٩﴾﴾ [الروم: ۲۹] «بلکه ستمکاران بدون علم و آگاهی از هوی و هوس‌های خود پیروی کردند». پس کسی که بدون علم و آگاهی پیرو هوا و هوس خود باشد، ظالم است.

* و از جمله این مثال: ﴿رَعَمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْۤا اَنْ لَّنْ يُبْعَثُوْۤا ﴿٧﴾﴾ [التغابن: ۷] «کسانی که کافر شدند گمان بردند که هرگز برانگیخته نخواهند شد». پس کسی که گمان ببرد که هرگز برانگیخته نمی‌شود کافر است؛ زیرا وی قولی را گفته است که الله تعالی گویندگان آن را کافر خوانده است.

* و این قاعده در اصل صحیح بوده و دارای استثناهایی می‌باشد، و استدلال اولی صحیح‌تر و از نگاه دلالت قوی‌تر است.

* و اهل علم بر کافر شدن کسی که برانگیخته‌شدن را تکذیب کند اجماع دارند.

اهداف فرستادن پیامبران

شیخ رحمته می‌گوید: «الله متعال همه پیامبران را مبعوث کرده تا برای مردم مژده‌دهنده و بیم‌دهنده باشند».

به دلیل این فرموده الله متعال: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵] «پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر الله حجتی نباشد».

* از این آیه برمی‌آید که حکمت از فرستادن پیامبران سه چیز است که در این فرموده الله متعال جمع شده‌اند: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵] «پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر الله حجتی نباشد».

و در این فرموده او تعالی: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾ [البقرة: ۲۱۳] «(در آغاز) مردم یک امت بودند، آنگاه الله پیامبران را مژده‌دهنده و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب (آسمانی) را به حق نازل کرد».

* و از آن خلاصه می‌شود که فرستادن پیامبران به سه هدف بوده است:

- هدف اول: برپایی حجت بر بندگان با بعثت پیامبران و فرو فرستادن کتاب‌ها.
- هدف دوم: مژده به کسی که الله و رسولش را اطاعت می‌کند.
- هدف سوم: هشدار به گنهکاران.

* این اهداف گاهی برخی با برخی دیگر با هم یکجا ذکر می‌شوند، و گاهی برخی از آن‌ها انفرادی ذکر می‌شوند، و هر هدفی که به تنهایی ذکر شود بر دیگری دلالت دارد.

- پس برپایی حجت، بشارت و هشدار را دربر می‌گیرد.
- و بشارت اگر به تنهایی ذکر شود، و کسی اگر شروط آن را محقق ننماید زیانکار است، و در این شیوه حجت و هشدار می‌باشد.

- همچنین هشدار؛ اگر کسی از آنچه هشدار داده شده اجتناب و خودداری کند، از عذاب آنچه بیم داده شده در امان خواهد بود، و در این حجت و بشارت است.

* از این‌رو شاید برخی از اهداف در بعضی جاها به تنهایی ذکر شود که دیگر اهداف وجود ندارد.

* و دانستن این امر مشکل احتمالی وجود اختلاف در وصف حصر برخی از آیات را از ذهن طالب دور می‌سازد، طوری که در این فرموده الله متعال است: ﴿وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ [الأنعام: ۴۸] «و ما پیامبران را جز بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده نمی‌فرستیم». در دو موضع، اما اقامه حجت لفظاً ذکر نشده است زیرا معنای وعده با بشارت و معنای تهدید با هشدار همراه و جدانشدنی است.

* و فرموده او تعالی: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ﴾ [هود: ۱۲] «تو جز هشدار دهنده‌ای نیستی». و این فرموده او تعالی: ﴿إِن يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ [ص: ۷۰] «به من وحی نمی‌شود مگر این که من هشداردهنده آشکار هستم».

* همچنین شهادت هر پیامبر بر امتش بر این سه چیز استوار است، طوری که در این فرموده الله متعال ذکر شده است: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۴۱] «پس چگونه است (حال‌شان) آنگاه که از هر امتی گواهی آوریم، و تو را بر اینان گواه آوریم؟!» و این فرموده باری تعالی: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [۴۵] وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾ [الأحزاب: ۴۵-۴۶] «ای پیامبر! ما تو را گواه، و بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم * و دعوت‌کننده به سوی الله به فرمان او، و چراغی روشنی‌بخش قرار دادیم».

* پس دعوت پیامبران دربرگیرنده اوامر و نواهی، و آنچه از بشارت‌ها و هشدارها که با آن مرتبط است می‌باشد، و البته ابلاغ و دعوت پیامبران همان اقامه حجت بر کسانی است که به سوی‌شان فرستاده شده‌اند، و شهادت پیامبران بر آن‌ها در روز قیامت از لوازم و موجبات اقامه حجت است، زیرا پیامبران در چیزی بر آنان شهادت می‌دهند که آن را در پاسخ دعوت‌شان از آن‌ها دریافت کرده‌اند.

هدف اول: برپایی حجت

اما هدف اول، برپایی حجت می‌باشد، الله ﷻ بیان نموده که با عدل و داد خود هیچ‌کسی را به اندازه ذره‌ای مورد ظلم قرار نمی‌دهد، و هیچ‌کسی را پیش از اینکه برایش پیامبری بفرستد عذاب نمی‌دهد، طوری که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵] «و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد؛ مگر آنکه پیامبری بفرستیم».

و می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْفَرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۳۱] «این (فرستادن پیامبران) به این سبب است که پروردگارت هیچگاه شهرها درحالی که مردمش غافل و بی‌خبر باشند، به ستم هلاک نمی‌کند».

- ﴿غَافِلُونَ﴾: یعنی کسانی که نمی‌دانند چه چیزی را الله متعال از ایمان به خودش و پیروی از پیامبرانش بر آنان واجب کرده است.

علامه شنقیطی رحمته گفته است: این فرموده الله متعال: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵] «پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از (آمدن) این پیامبران برای مردم بر الله حجتی نباشد». در این آیه بیان فرموده که حجت مردم بر الله متعال چه خواهد بود اگر آنان را بدون هشدار قبلی به واسطه پیامبران، عذاب دهد، اما او تعالی این حجت را در سوره طه در این فرموده خود بیان نموده است: ﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ﴾ [طه: ۱۳۴] «اگر (ما) آن‌ها را پیش از آمدن او (پیامبر) با عذابی هلاک می‌کردیم؛ قطعاً (روز قیامت) می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی، تا پیش از آن که خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم؟!». و به این حجت در سوره قصص نیز اشاره نموده است: ﴿وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [القصص: ۴۷] «و اگر آن نبود که به (سبب) اعمالی که مرتکب شده‌اند؛ مصیبتی به آن‌ها برسد، آنگاه بگویند: پروردگارا! چرا به سوی ما پیامبری نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟».

* الله متعال بیان می فرماید هرکس از کفار که داخل دوزخ می شوند با فرستادن پیامبران، حجت بر آنها قائم شده است و آنها خوب دانسته اند که چه چیزی بر آنان واجب بوده و از چه چیزی هشدار داده شده اند، لیکن رسالت پیامبران را تکذیب نموده و از پذیرش آن تکبر ورزیده اند و یا اینکه از مستکبران پیروی نموده اند، طوری که الله متعال می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَيَسَّ الْمَصِيرُ﴾ إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورٌ ﴿٧﴾ تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿٨﴾ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ﴿٩﴾ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١٠﴾ فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١١﴾ [الملك: ٦-١١] «و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است، و چه بد جایگاهی است * هنگامی که در آن انداخته شوند، از آن نعره (وحشتناک) می شنوند، درحالی که آن می جوشد * از شدت خشم نزدیک است پاره پاره شود، هرگاه که گروهی در آن انداخته می شوند، نگهبانانش از آنها می پرسند: آیا بیم دهنده ای به سراغ شما نیامد؟! * گویند: چرا، بیم دهنده به سوی ما آمد، پس ما او را تکذیب کردیم، و گفتیم: هرگز الله چیزی نازل نکرده است، جز این نیست که شما در گمراهی بس بزرگ هستید. * و گویند: اگر ما می شنیدیم یا تعقل می کردیم، در (زمره) دوزخیان نبودیم. * پس آنها به گناه خود اعتراف کردند، پس نفرین بر دوزخیان باد!».

* کافران به گناه خود اعتراف نمودند و به برپایی حجت بر خودشان اقرار نمودند، و جز ملامتی بر خویش چیزی دریافت نکردند از این رو گفتند: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ [الملك: ١٠] «و گویند: اگر ما می شنیدیم یا تعقل می کردیم، در (زمره) دوزخیان نبودیم».

* الله متعال می فرماید: ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [الزمر: ٧١] «و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند، تا وقتی به (کنار) آن (دوزخ) رسند درهایش گشوده شود، و نگهبانانش به آنان

گویند: آیا پیامبرانی از میان خودتان به سوی شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند، و شما را به دیدار امروزتان هشدار دهند؟! گویند: آری، و اما فرمان عذاب (الهی) بر کافران محقق شده است».

* و می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْفُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا أَخْبَنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُمْ آندَادًا وَأَسْرُوا التَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۳﴾﴾ [سبأ: ۳۱-۳۳] «و کسانی که کافر شدند، گفتند: ما هرگز به این قرآن ایمان نمی‌آوریم و نه به آن (کتاب‌های) که پیش از آن بوده. (ای پیامبر!) اگر ببینی (در روز قیامت) هنگامی که ستمکاران در پیشگاه پروردگارتان (برای حساب‌رسی) نگاه‌داشته شده‌اند، (از حال آن‌ها به شگفت می‌آیی) برخی از آن‌ها سخن برخی دیگر را پاسخ می‌دهند (و هرکدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد) کسانی که به استضعاف کشیده شده‌اند، به کسانی که استکبار (و سرکشی) نمودند، گویند: اگر شما نبودید ما قطعاً مؤمن بودیم * کسانی که سرکشی (و تکبر) کردند (مستکبران) به کسانی که به استضعاف کشیده شده‌اند (مستضعفان) گویند: آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد؟! (هرگز نه) بلکه شما خود مجرم بودید * و مستضعفان به مستکبران گویند: بلکه، مکر و حیلۀ شب و روز شما (سبب شد که از هدایت بازمانیم) هنگامی که به ما دستور می‌دادید که به الله کافر شویم و برای او همتیانی قرار دهیم. و هنگامی که عذاب (الهی) را ببینند، پشیمانی (خود) را (در دل) پنهان دارند، و ما زنجیرها را در گردن‌های کسانی که کافر شدند؛ بگذاریم، آیا جز آنچه عمل می‌کردند، به آن‌ها جزا داده می‌شود؟!».

- پس این مستضعفان رسیدن هدایت برایشان را انکار نکرده‌اند، و دانستند که آن‌ها به علت نافرمانی از پیامبران و کفرورزیدن به الله ﷻ مجرم بوده‌اند، از این‌رو پشیمان شدند هنگامی که پشیمانی سودی برایشان ندارد.

* و الله متعال آنچه را که روز محشر برای کفار اعم از انس و جن خواهد گفت این‌چنین می‌فرماید: ﴿يَمَعَشَرِ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَفْضُونَ

عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ
 الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾ [الأنعام: ١٣٠-١٣١] «ای گروه جن و انس! آیا
 پیامبرانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برای‌تان بخوانند، و شما را از ملاقات این
 روزتان هشدار دهند گویند: بر (ضد) خودمان گواهی می‌دهیم. و زندگی دنیا آن‌ها را فریب
 داد، و بر (زیان) خودشان گواهی دهند که کافر بودند* این (فرستادن پیامبران) به آن سبب
 است که پروردگارت هیچگاه شهرها درحالی که مردمش غافل و بی‌خبر باشند، به ستم هلاک
 نمی‌کند».

* ابن جریر رحمته الله گفته است: «پس عذر هر دروغ‌پردازی را که به وحدانیت او تعالی
 ملحد شده است و مخالفت امر او را نموده است با دلایل قاطع از بین برد، تا این عذری
 باشد از جانب او تعالی در برابر چنین مردمان، و تا برای الله متعال حجت قوی و بزرگ
 بر آنان و بر تمام خلقت باشد».

* و در صحیحین از مغیره بن شعبه رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَلَا أَحَدٌ
 أَحَبُّ إِلَيْهِ الْعُذْرُ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بَعَثَ الْمُنذِرِينَ وَالْمُبَشِّرِينَ»^۱ «و هیچ‌کسی به
 اندازه الله عذرخواهی و پشیمانی را دوست ندارد، و به همین خاطر پیغمبران را که
 مژده‌دهنده نیکوکاران و هشداردهنده بدکاران هستند فرستاده است».

* پس حجت الهی بر خلق با فرستادن پیامبران قائم شده است، و چیزی که
 پیامبران آوردند پذیرفتن آن بر مردم امری الزامی است، و هرکسی؛ با هر حجتی که با
 آنان مخالفت ورزد، حجت وی باطل و بی‌اساس است.

* و این اصل مهمی از اصول اهل سنت است، و برخی گروه‌هایی از اهل بدعت در
 آن و در برخی جزئیات آن مخالفت ورزیده‌اند که دو گروه از مشهورترین آن‌ها است:
 گروه اول: برخی از متکلمین -اصحاب علم کلام- کسانی که ادعا نموده‌اند که
 حجت با عقل و فطرت قائم است، و اینکه اگر خلق بدون فرستادن پیامبران عذاب
 می‌شدند این عدل بود.

گروه دوم: برخی صوفی‌های غالی هستند، کسانی که ادعا کرده‌اند که از پروردگارشان به طور مستقیم و بدون واسطه پیامبر الهام می‌گیرند! و برخی از آن‌ها می‌گویند: قلبم از پروردگارم به من گفت!^۱

پس هرکس ادعا کند که می‌تواند از طاعت پیامبر خارج گردد، چنین شخصی کافر است.

هدف دوم: بشارت

* الله متعال می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا﴾ (۷۷) [الأحزاب: ۴۷] «و مؤمنان را بشارت ده که برای آن‌ها از سوی الله فضل بزرگی است». و این فضل بزرگ را با این فرموده خود توضیح داده است: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ (۲۲) [الشوری: ۲۲] «و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند در باغ‌های بهشت هستند، و هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آن‌ها (مهیا) است. این همان فضل (و بخشش) بزرگ است». پس این فرموده او تعالی: ﴿وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ «و مؤمنان را بشارت ده» سه چیز را دربر می‌گیرد:

- اول: مژده برای کسی که متصف به ایمان است؛ به فضل بزرگ در بهشت‌های پر نعمت الهی.

- دوم: هشدار برای کسی که متصف به ایمان نیست؛ و این مژده وی را دربر نمی‌گیرد، و کسی که از پاداش مژده محروم ماند پس او زیانکار است.

- سوم: شناخت ایمان تنها از طریق پیامبری که مژده را به آنان رسانده است حاصل می‌شود، و آن‌ها تنها از طریق همان پیامبر می‌دانند که چگونه ایمان بیاورند.

* پس واضح گردید که برخی از این اهداف بر برخی دیگر دلالت دارند، و اینکه برخی از قرآن، برخی دیگرش را تصدیق می‌کند، و اینکه یک عبارت بر معانی زیادی دلالت نموده برخی از آن‌ها برخی دیگر را تصدیق می‌کنند.

۱- این از اقوال «محبی الدین بن عربی» است که می‌گفت: «حدثني قلبي عن ربي». تنبيه المغترین

هدف سوم: هشدار

* الله متعال می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الْمُدْتَرُونَ ﴿۱﴾ فَمَ فَاَنْذِرْ ﴿۲﴾﴾ [المدثر: ۱-۲] «ای جامه بر سر کشیده!» برخیز و بیم ده». و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿۱۳﴾﴾ [فاطر: ۲۴] «و هیچ امتی نیست؛ مگر آن که در (میان) آن هشدار دهنده‌ای (آمده و) گذشته است».

* و این هشدار بر دو درجه است:

- درجه اول: هشدار برای کافران به جاودانه ماندن‌شان در آتش دوزخ و حرام بودن بهشت بر آنان برای ابد، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُحِبُّ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ ۗ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلِ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ ﴿۱۱﴾﴾ [ابراهیم: ۴۴] «و (ای پیامبر!) مردم را از روزی که عذاب به سراغ‌شان می‌آید؛ بترسان، آنگاه آنان که ستم کرده‌اند، گویند: پروردگارا! ما را تا مدتی نزدیک (و کمی) مهلت بده، (تا) دعوت تو را اجابت کنیم، و پیامبران را پیروی نماییم. (به آنان گفته می‌شود:) آیا شما نبودید که پیش از این سوگند یاد می‌کردید که هیچ (فنا و) زوال برایتان نیست».

- درجه دوم: هشدار به گنهکاران با آن عذابی که در انتظارشان است، یقیناً پیامبر ﷺ امتش را از گناهان کبیره و صغیره هشدار داده است، و گناهان کبیره را هرچه بیشتر با هشدار و اخطار اختصاص داده و مجازات برخی از آنها را بیان فرموده است، پس کسی که بعد از دانستن، مرتکب آن شود مستحق عذاب است؛ پناه بر الله.

- از الله متعال مسئلت داریم از بدی‌ها و کوتاهی‌های ما درگذرد، و ما را مورد مغفرت و رحمت قرار داده و به راه راست هدایت فرماید.

حکم کسانی که دعوت پیامبران به آنان نرسیده است

* از مسایل متعلق به این مبحث حکم کسانی است که دعوت به آنان نرسیده و به اهل فتره (فَتَرَّتْ) معروف هستند، که در روزگار انقطاع وحی و عدم ارسال پیامبران می‌زیستند.

* و در مورد این مسأله اهل علم بسیار توضیحات داده‌اند و برخی مسایل آن مورد اتفاق و برخی از آن مورد اختلاف است و پیش از بحث کردن در این مساله باید دو اصل مهم را یادآور شویم:

* اصل اول: اینکه در هر امت هشداردهنده‌ای مبعوث گردیده است، طوری که این فرموده باری تعالی بر آن دلالت دارد: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۴] «و هیچ امتی نیست؛ مگر آن که در (میان) آن هشدار دهنده‌ای (آمده و) گذشته است.» و این فرموده او تعالی: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که الله یکتا را عبادت کنید، و از طاغوت اجتناب کنید».

- و این عمومیت در فرستادن پیامبران برای امت‌ها، با وجود داشتن برخی از افراد که به دلیل حکمت الهی رسالت به آن‌ها نرسیده است در تعارض واقع نمی‌شود.

- اصل دوم: عدل الله متعال ایجاب می‌کند که هیچ کس را عذاب ندهد مادامی که برایش حجت با فرستادن رسالت برپا نشده است، طوری که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵] «و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد؛ مگر آنکه پیامبری بفرستیم».

- و در صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ، وَلَا نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^۱ «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست او است هر کس که از این امت؛ چه یهودی و چه نصرانی درباره من بشنود سپس بمیرد در حالی که به رسالت من ایمان نیاورده باشد، جهنمی خواهد بود».

- مدلول لفظی این حدیث می‌رساند که کسی که حجت به او رسید اما ایمان نیاورد از اهل دوزخ است، و مفهوم این حدیث می‌رساند که برای کسی که رسالت الهی نرسیده پس بر وی این تهدید واقع نمی‌شود.

* اهل فتره (فَتَرَتْ) که در روزگار انقطاع وحی و عدم ارسال پیامبران می‌زیستند، برگرفته از این فرموده الله متعال می‌باشد: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسْلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [المائدة: ۱۹] «ای اهل کتاب! پیامبر ما پس از (انقطاع وحی و) فترتی از پیامبران به سوی شما آمد، که حقایق را برایتان بیان کند، تا مبادا (روز قیامت) بگویند: نه بشارت‌دهنده‌ای به سوی ما آمد و نه بیم‌دهنده‌ای. پس به تحقیق (اینک) پیامبر بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده به سوی شما آمده است. و الله بر همه چیز توانا است». منظور از فتره، انقطاع فرستادن پیامبران برای مدت زمان طولانی است.

* ابن جریر رحمته گفته است: الله متعال می‌فرماید: ﴿عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسْلِ﴾ یعنی، قطع ارسال پیامبران، و ﴿فَتْرَةٍ﴾ در اینجا: به معنای انقطاع است؛ یعنی الله متعال می‌فرماید: پیامبر ما پس از (انقطاع وحی و) فترتی از پیامبران به سوی شما آمد، که حقایق را برایتان بیان کند، و "فتره" بر وزن فَعْلَةٌ است، مانند این سخن: «فتر هذا الأمر یفتر فتورا» این امر آرام شد - آرام می‌شود آرام‌شدنی، و همچنین "الفتره" در اینجا، معنایش: سکون است، و مراد از آن ایستادن و آرامیدن و متوقف‌شدن فرستادن پیامبران است، یعنی انقطاع آمدن آن‌ها به سوی مردم».

و ابومظفر سمعانی رحمته گفته است: «به این دلیل زمان فتره نامیده شده که پیامبران بعد از موسی علیه السلام یکی پس از دیگری بدون انقطاع فرستاده می‌شدند، و بعد از عیسی علیه السلام جز محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری نبود».

* و ابن حجر رحمته گفته است: زمان و دوران فترت آن فاصله زمانی است که میان فرستادن دو پیامبر می‌باشد که در آن مدت زمان، وحی نیست.

* و عموم مفسران در مورد این آیه به مانند فرموده ابن جریر رحمته گفته‌اند، بلکه برخی از آن‌ها اجماع و اتفاق بر آن را نقل کرده‌اند.

* اهل فترت بزرگ کسانی هستند که در مدت زمانی میان بالابردن عیسی علیه السلام و بعثت پیامبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم درگذشته‌اند.

اما لازم به یادآوری است که اهل فترت بودن انسان ایجاب نمی‌کند که به کفر یا اسلام وی حکم شود، و می‌توان آن‌ها را بر سه دسته تقسیم کرد:

- دسته اول: مسلمانانی هستند که پیرو آنچه از شریعت گذشته به آن‌ها رسیده است بوده‌اند، و برای برخی از آن‌ها پیامبر ﷺ شهادت خیر و نیکی را نیز داده است، مانند: زید بن عمرو بن نُفَیل و وَرَقَه بن نُؤَفل.

- دسته دوم: کافرانی هستند که پیامبران را تکذیب کرده‌اند، و بر آن‌ها حجت نیز برپا شده است؛ البته به وسیله دعوتی که به شیوه درست برایشان رسیده بود. از این‌رو بر این دسته از مردم احادیثی حمل می‌شود که آن‌ها محکوم به کفر هستند و پیامبر ﷺ از آن‌ها خبر داده‌اند که در زمان فترت درگذشته‌اند و داخل آتش دوزخ شده‌اند.

- دسته سوم: گروهی که دعوت به آن‌ها نرسیده است. آنان کسانی هستند که احادیث امتحان در موردشان وارد شده است.

* و در مسأله امتحان دست کم هفت حدیث روایت شده که سه روایت آن درست؛ و بقیه در سندهای آن ضعف وجود دارد.

* اما از سه روایت صحیح یکی حدیثی است که از اَسود بن سَرِیع رضی الله عنه روایت شده و دو حدیث دیگر از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که یکی از آن دو مرفوع و دیگری موقوف است که حکم رفع را دارد.

* اما حدیث اول: از مُعَاذ بن هِشَام دَسْتَوائی از پدرش از قَتَادَه از اَحْنَف بن قَیْس از اسود بن سَرِیع رضی الله عنه روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «أَرْبَعَةٌ [يَحْتَجُونَ] يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أَصَمٌّ لَا يَسْمَعُ شَيْئًا، وَرَجُلٌ هَرَمٌ، وَرَجُلٌ أَحْمَقٌ، وَرَجُلٌ مَاتَ فِي الْفِتْرَةِ؛ فَأَمَّا الْأَصَمُّ فَيَقُولُ: رَبِّ، لَقَدْ جَاءَ الْإِسْلَامَ وَمَا أَسْمَعُ شَيْئًا، وَأَمَّا الْهَرَمُ فَيَقُولُ: رَبِّ، لَقَدْ جَاءَ الْإِسْلَامَ وَمَا أَعْقَلُ، وَأَمَّا الْأَحْمَقُ فَيَقُولُ: رَبِّ، لَقَدْ جَاءَ الْإِسْلَامَ وَالصَّبِيَانُ يُحْدِفُونِي بِالْبَعْرِ، وَأَمَّا الَّذِي مَاتَ فِي الْفِتْرَةِ فَيَقُولُ: رَبِّ، مَا أَنَا لَكَ رَسُولٌ، فَيَأْخُذُ مَوَائِقَهُمْ لِيُطِيعَنَّهُ، فَيُرْسِلُ إِلَيْهِمْ رَسُولًا أَنْ ادْخُلُوا النَّارَ، قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ دَخَلُوهَا كَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا»^۱.

«چهار نفر روز قیامت احتجاج می‌کنند؛ ناشنوایی که نمی‌شنود، مرد کهن سال و مرد احمقی که عقل ندارد و مردی که در دوران فترت از دنیا رفته است».

۱- صحیح ابن حبان: ۷۳۵۷ و مسند احمد: ۱۶۳۰۱ و مسند إسحاق بن راهویه: ۴۱ و المعجم الكبير

طبرانی: ۸۴۱ و مسند بزار: ۹۵۹۷. حکم آلبانی: صحیح.

- اما کسی که نمی‌شنود، می‌گوید: پروردگارا! یقینا اسلام آمد و من چیزی را نمی‌شنیدم.

- کهن‌سال می‌گوید: پروردگارا! اسلام آمد و من چیزی نمی‌دانستم.

- احمق نادان می‌گوید: پروردگارا! اسلام آمد و کودکان با پشکل مرا می‌زدند.

- اما کسی که در دوران فترت درگذشته است می‌گوید: پروردگارا از جانب تو پیامبری برایم نیامد.

پس عهد و پیمان آن‌ها را می‌گیرد که از او اطاعت کنند؛ و به سوی آنان پیغام می‌فرستد که داخل آتش شوند.

فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست او است اگر داخل می‌شدند بر آن‌ها سردی و سلامتی می‌بود».

[این حدیث را امام احمد، اسحاق به راهویه، محمدبن نصر المروزی در رد بر ابن قتیبه، و بزار، ابن حبان، ابونعیم اصبهانی، طبرانی، ضیاء مقدسی، و ابن حزم در الإحکام، و بیهقی در کتاب الاعتقاد همه از طریق معاذ بن هشام تخریح کرده‌اند].

* اما حدیث دومی را امام احمد، محمد بن نصر المروزی در رد بر ابن قتیبه، و ابن حزم در کتاب الإحکام، و بیهقی در کتاب الاعتقاد از طریق معاذ بن هشام دَسْتُوایی از پدرش از قتاده از حسن از ابورافع از ابوهریره رضی الله عنه مرفوعاً روایت کرده‌اند جز اینکه (ابوهریره رضی الله عنه) در پایان آن گفته است: «فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَسَلَامًا، وَمَنْ لَمْ يَدْخُلْهَا يُسْحَبُ إِلَيْهَا»^۱ «پس کسی که داخل آن شد بر او سرد و سلامت می‌باشد، و کسی که داخل آن نشد به سویش کشانده می‌شود». بیهقی رضی الله عنه گفته است: «و این اسناد درست است»، [و این حدیث را علامه آلبانی صحیح خوانده است].

* حدیث سومی را عبدالرزاق از معمر از عبدالله بن طاوس، از پدرش، و او از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که گفت: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، جَمَعَ اللَّهُ أَهْلَ الْفِتْرَةِ، وَالْمَعْتُوَةَ، وَالْأَصَمَّ، وَالْأَبْكَمَّ، وَالشَّيْوَخَ الَّذِينَ لَمْ يُدْرِكُوا الْإِسْلَامَ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا أَنْ ادْخُلُوا النَّارَ، قَالَ: فَيَقُولُونَ: كَيْفَ وَلَمْ يَأْتِنَا رَسُولٌ؟ قَالَ: وَإِيمَ اللَّهِ، لَوْ دَخَلُوهَا لَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا،

۱- مسند احمد: ۱۶۳۰۲. حکم آلبانی: صحیح. نکا: سلسله احادیث صحیحه آلبانی: ۱۴۳۴.

ثُمَّ يُرْسِلُ إِلَيْهِمْ، فَيُطِيعُهُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يُطِيعَهُ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَقْرَأُوا إِنِّي سَمِعْتُ: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵].

«وقتی روز قیامت باشد الله متعال اهل فترت، دیوانه‌ها، کران، گنگ‌ها و کهن‌سالانی را که اسلام را درک نکرده‌اند جمع می‌کند سپس پیامبری را به سوی آن‌ها می‌فرستد که آن‌ها را دستور به داخل‌شدن در آتش را بدهد». ابوهیرره رضی الله عنه گفت: آن‌ها می‌گویند: چگونه وارد آتش شویم درحالی که فرستاده‌ای برای ما نیامده است؟ در ادامه افزوده است: و به الله سوگند اگر داخل آن شوند بر آن‌ها سردی و سلامتی خواهد بود». سپس به سوی آن‌ها پیامبری فرستاده می‌شود پس او را اطاعت می‌کند کسی که بخواهد اطاعت کند. پدر طاووس گفته است: سپس ابوهیرره رضی الله عنه گفت: «اگر خواستید این آیه را بخوانید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵]» [سند این روایت تا ابوهیرره رضی الله عنه صحیح و بر وی موقوف است. و در مورد این امور به رأی، سخن گفته نمی‌شود. و از این طریق سند محمد بن نصر مروزی در رد بر ابن قتیبه روایت کرده است].

- ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «آخرین تقدیر در مورد آن این است که این روایت بر صحابی موقوف است و به مانند این امور را صحابی با رأی و اجتهاد نمی‌گوید بلکه قطعاً این روایت موقوف بوده و برگرفته از رأی نیست».

- این روایت با معنایش از طریق دیگری از ابوهیرره رضی الله عنه مرفوعاً صحیح است طوری که پیشتر بیان شد.

* و در معنای این روایت احادیثی دیگری از انس، ثوبان، ابوسعید خدری و معاذ بن جبل رضی الله عنهم روایت شده است، اما در همه اسانید و طرق آن ضعف وجود دارد.

* ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «این احادیث یکدیگر را قوت می‌بخشند زیرا طرق ثبوت آن متعدد بوده و مخارج آن مختلف می‌باشد، از این رو بسیار بعید به نظر می‌رسد که بر پیامبر صلی الله علیه و آله جعل شده باشد و آن جناب این احادیث را نگفته باشد، درحالی که ائمه اسلام آن را روایت کرده و نوشته‌اند و مورد طعن قرار نداده‌اند».

* کسانی که مسأله امتحان را صحیح خوانده‌اند: این حزم در کتاب الإحکام، بیهقی در الاعتقاد، عبدالحق اشبیلی در کتاب الغایه، ابن تیمیه، ابن قیم، ابن کثیر، ابن حجر و آلبانی، و محمد بن نصر مروزی این روایت را در رد بر ابن قتیبه دلیل گرفته است.

* آنچه باید دانسته شود این است که، کسی که در حالتی بمیرد که دعوت به وی نرسیده هرچند از اهل فترت نباشد مانند کودکان مشرکین و دیوانه‌های آنها، و همچنین کسی که دعوت در حالتی برایش برسد که حجت به وسیله آن بر وی برپا نمی‌شود مانند کهن‌سالی که عقلش را از دست داده، و کران و کسانی که در حکم آنان هستند، همه به این مسأله ملحق می‌شوند.

* پس هرکسی که دعوت برایش نمی‌رسد تا حجت رسالت بر او برپا گردد، در حکم اهل فترت داخل است، طوری که بیان آن گذشت، و الله أعلم.

درس بیست و یکم:

کفر به طاغوت

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله می گوید: (الله متعال همه پیامبران را مبعوث نمود تا مزده دهنده و بیم دهنده باشند).

به دلیل این فرموده او تعالی: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵].

«پیامبرانی - فرستادیم - که مزده دهنده و بیم دهنده هستند، تا آنکه برای مردم - پس از آمدن پیامبر - هیچ عذر و بهانه ای نماند».

اولین پیامبر نوح علیه السلام و آخرین شان محمد صلی الله علیه و آله است که خاتم پیامبران است، و پیامبری بعد از او نیست.

و دلیل این فرموده باری تعالی است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰] «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، و لیکن رسول الله و خاتم پیامبران است».

دلیل اینکه: نوح علیه السلام اولین پیامبر می باشد این ارشاد الهی است: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء: ۱۶۳] «ما به تو وحی فرستادیم چنانکه به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم».

از نوح تا محمد علیهما السلام هر پیامبری که به سوی امتی فرستاده شده، آنان را به عبادت الله یکتا فراخوانده و از عبادت طاغوت بازداشته است. طوری که الله متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «و به راستی که در میان هر امت پیامبری برانگیختیم (تا بگویند) که الله را عبادت کنید و از طاغوت پرهیز کنید».

الله متعال بر همه بندگان ایمان به الله و کفر به طاغوت را واجب گردانیده است.

ابن قیم رحمته فرموده است: «معنای طاغوت این است که بنده از حد مجاز خود تجاوز کند، چه وی معبودی باشد که مورد عبادت قرار گیرد، یا دارای اتباعی باشد، یا کسی باشد که از طاعت برخوردار است».

طاغوت‌ها زیاد هستند که در رأس همه آنها پنج تا قرار دارد:

- ۱- ابلیس ملعون.
- ۲- کسی که عبادت شود و خودش از این عمل راضی باشد.
- ۳- کسی که ادعای چیزی از علم غیب را کند.
- ۴- کسی که مردم را به عبادت خودش ترغیب کند.
- ۵- و کسی که خلاف دستور و فیصله الله متعال حکم کند.

و دلیل، فرموده الله متعال: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶].

«در (قبول کردن دین اسلام) اجباری نیست، (چون) به راستی که راه راست (و هدایت) از راه انحراف (و گمراهی) روشن و جدا شده است. پس هرکس به طاغوت (شیطان و نمادها و انسان‌های گمراه و طغیانگر) کفر ورزد و به الله ایمان آورد، پس به راستی که به دست‌آویز محکمی چنگ زده است، که آن را گسستنی نیست، و الله شنوای دانا است».

و معنای لا إله إلا الله همین است، چنانکه در حدیث نیز آمده که: «رَأْسُ الْأَمْرِ: الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ، وَذِرْوَةٌ سَنَامِهِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ «اساس همه امور اسلام، و پایه و ستون آن نماز، و قلّه و بلندی آن جهاد در راه الله است». وَاللَّهُ أَعْلَمُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ. (

عناصر درس:

* اولین پیامبران و آخرین آنها.

* کفر به طاغوت.

* معنای طاغوت.

* شرح تعریف ابن قیم از طاغوت.

* سران طواغیت.

* تفسیر این فرموده الله متعال: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾.

* معنای العروة الوثقی.

* شرح حدیث: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ..».

اولین پیامبران و آخرین آن‌ها

قول شیخ رحمته است که اولین پیامبر نوح علیه السلام و آخرین آنان محمد صلی الله علیه و آله است که خاتم پیامبران است، که پیامبری بعد از او نیست، و دلیل، این فرموده باری تعالی است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۰] «محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، و اما رسول الله و خاتم پیامبران است، و الله به هر چیز آگاه است».

* و دلیل اینکه نوح علیه السلام اولین پیامبر است این ارشاد الهی است: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء: ۱۶۳] «همانا ما به تو وحی فرستادیم همان‌گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم».

* یعنی اولین پیامبران نوح علیه السلام است، و شیخ محمد رحمته در مورد این مطلب به این فرموده باری تعالی استدلال نموده است: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [النساء: ۱۶۳] «همانا ما به تو وحی فرستادیم همان‌گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم».

همچنین الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾ [الحديد: ۲۶] «و به راستی ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آن دو نبوت و کتاب قرار دادیم».

* و برای این قول، حدیثی موسوم به حدیث شفاعت که در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است به صراحت دلالت دارد، و در آن آمده است که اهل موقف روز قیامت نزد نوح علیه السلام آمده می‌گویند: «يَا نُوحُ، أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ»^۱ «ای نوح تو اولین پیامبران به سوی اهل زمین هستی».

* آدم علیه السلام نبی بود که الله تعالی با او سخن فرمود و رسول نبود طوری که بر این امر حدیثی که ابن ابی حاتم و ابن حبان و حاکم و بیهقی در الأسماء و الصفات و ... از معاویه بن سلام و او از برادرش زید از ابوسلام روایت کرده که گفت: ابوامامه رضی الله عنه به من گفت: مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْبِيَّ كَانَتْ أَدَمُ؟» ای رسول الله آیا آدم علیه السلام نبی بود؟ فرمود: «نَعَمْ، مُعَلَّمٌ مُكَلَّمٌ» «بلی، او نبی بود که الله تعالی به او تعلیم داده بود و با او سخن گفته بود» گفت: چه مدت زمانی میان او و نوح است؟ فرمود: «عَشْرَةُ قُرُونٍ» «ده قرن». گفت: چه مدت زمانی میان نوح و ابراهیم است؟ فرمود: «عَشْرَةُ قُرُونٍ» «ده قرن». گفت: ای رسول الله! پیامبران چند نفر بودند؟ فرمود: «ثَلَاثُ مِائَةٍ وَخَمْسَةَ عَشَرَ جَمًّا غَيْرًا»^۲ «سیصد و پانزده، این تعداد فراوان همه رسول هستند» [و این حدیث را حاکم صحیح خوانده و امام ذهبی گفته است: براساس شرط مسلم است، و آلبانی نیز آن را صحیح خوانده است].

* مردمان این ده قرن همه موحد بودند، تا اینکه شرک در قوم نوح علیه السلام ظهور کرد، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾ [البقرة: ۲۱۳] «(در آغاز) مردم یک امت بودند»، یعنی بر دین اسلام بودند. ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ التَّيِّبِينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾ [البقرة: ۲۱۳] «آنگاه الله پیامبران را مژده‌آور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب (آسمانی) را به حق نازل کرد».

و می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا﴾ [یونس: ۱۹] «(در آغاز) مردم جز امت واحدی نبودند، پس اختلاف کردند».

۱- صحیح بخاری: ۳۳۴۰ و ۴۷۱۲ و صحیح مسلم: ۱۹۴.

۲- صحیح ابن حبان: ۶۱۹۰ و مستدرک حاکم: ۳۰۳۹. حکم آلبانی: صحیح. نکا: سلسله احادیث

* ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: «میان نوح و آدم ده قرن بود همه آن‌ها بر شریعت حق بودند، وقتی اختلاف کردند الله متعال پیامبران را به عنوان بشارت‌دهندگان و بیم‌دهندگان در میان آنان مبعوث گردانید»^۱.

در ادامه افزوده است: «و این‌گونه در قرائت عبدالله بن مسعود است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا» به روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم و حاکم، و او این اثر را صحیح خوانده و گفته است: بر شرط بخاری است، و امام ذهبی رحمته الله با ایشان موافقت کرده است. چنانکه این حدیث را شیخ آلبنانی رحمته الله صحیح خوانده و گفته است: «این حدیث هرچند روایت موقوف می‌باشد اما از نگاه درایت مرفوع است؛ چون در تفسیر این فرموده الله متعال است که: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۱۳]» (در آغاز) مردم یک امت بودند آنگاه الله پیامبران را مژده‌آور و بیم‌دهنده برانگیخت». و خصوصا این حدیث به روایت مفسر قرآن، عبدالله بن عباس رضی الله عنهما است، و سبب مرفوع بودن آن گفته او است که: «و همچنین در قرائت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌باشد، و در آن فایده مهمی است؛ و آن اینکه مردم در آغاز، مردم یک امت بر توحید خالص بودند، سپس شرک بر آن‌ها وارد شد، البته برخلاف قول برخی از فیلسوفان و ملحدین که گفته‌اند اصل در آن‌ها شرک بوده سپس توحید بر آن‌ها وارد شده است! و قول آن‌ها را این حدیث و دیگر روایات که بر نبوت پدرشان آدم علیه السلام صراحت دارند، باطل می‌سازد، و به دلایل دیگری که برخی از آن‌ها را در کتابم "تحذیر الساجد" صفحه ۱۴۷-۱۵۰ ذکر نموده ام مراجعه فرمایید که مهم است. قول شیخ محمد رحمته الله است که: «آخرین پیامبران محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم پیامبران است، و پیامبری بعد از او نیست، و دلیل، این فرموده باری تعالی است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰] «محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، و اما رسول الله و خاتم پیامبران است».

۱- مستدرک حاکم: ۳۶۵۴ و ۴۰۰۹. حکم آلبنانی: صحیح. سلسله احادیث صحیحہ آلبنانی، ضمن

* این آیه دلیل صریح بر خاتمیت پیامبر ما محمد ﷺ است که پیامبری بعد از او نیست، و در حدیث صحیحی که از انس رضی الله عنه روایت شده و در درس‌های قبلی گذشت آمده است که نبوت و رسالت با پیامبر ما محمد ﷺ خاتمه یافته است.

* پس هرکس بعد از پیامبر ﷺ ادعای نبوت کند دروغگو است، و مدعی نبوت به اجماع مسلمانان کافر است.

کفر به طاغوت

قول شیخ رحمه الله است که: «از نوح التَّائِبِ تا محمد ﷺ هر پیامبری که به سوی امتی فرستاده شده؛ آنان را به عبادت الله یکتا فراخوانده و از عبادت طاغوت بازداشته است. به دلیل اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «و به راستی که در میان هر امت پیامبری برانگیختیم (تا بگویند) که الله را عبادت کنید و از طاغوت پرهیز کنید». الله متعال بر همه بندگان، ایمان به الله و کفر به طاغوت را واجب گردانیده است.»

* فرموده الله متعال: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] دلالت صریح بر آن دارد که الله تعالی برای هر امت پیامبری فرستاده تا آن‌ها را به عبادت الله یگانه امر و از طاغوت برحذر دارد، البته دعوت همه پیامبران به سوی اسلام است که همان یگانه‌دانستن الله متعال در عبادت می‌باشد.

* رسالت الهی به سوی همه امتی بوده، و هیچ امتی از امت‌ها از آن خالی نبوده است، طوری که عام‌بودن فرموده الله متعال بر آن دلالت دارد: ﴿فِي كُلِّ أُمَّةٍ﴾ [النحل: ۳۶] «در (میان) هر امت». و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۴] «و هیچ امتی نیست؛ مگر آن که در (میان) آن هشدار دهنده‌ای (آمده و) گذشته است». و می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ﴾ [یونس: ۴۷] «برای هر امتی پیامبری است.»

* و رسالت پیامبر ما محمد ﷺ به سوی همه مردم جهان بوده و فراگیرترین رسالت الهی می‌باشد.

* و میان همگانی بودن بعثت به سوی همه امت‌ها، و نرسیدن دعوت به سوی بعضی از افرادشان، تعارضی وجود ندارد. طوری که بیان این مطلب و بیان دلایل این مسایل قبلا گذشت.

* و در مورد مشخص کردن تعداد این امت‌ها حدیثی از بُهز بن حکیم از پدرش و از جدش رضی الله عنه روایت شده که فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «إِنَّكُمْ تُتَمَوْنَ سَبْعِينَ أُمَّةً، أَنْتُمْ خَيْرُهَا وَأَكْرَمُهَا عَلَى اللَّهِ»^۱ «شما تمام‌کننده هفتاد امت هستید که نسبت به همه آن‌ها بهتر و گرامی‌ترین‌شان نزد الله متعال می‌باشید». [به روایت ابن المبارک در کتاب الزهد و الرقائق، و عبدالرزاق در تفسیرش، و احمد در کتاب فضائل الصحابه، و ترمذی و ابن ماجه در کتاب‌های سنن‌شان، و حاکم در کتاب المستدرک، و غیره].

- ابن حجر رحمته الله در فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است: «این حدیث حسن صحیح است»، و برای این روایت، حدیثی دیگری را به عنوان شاهد در مسند مرفوعا از علی رضی الله عنه با سند حسن ذکر نموده است، و اثری از قتاده را در تفسیر طبری ذکر کرده که رجال آن ثقة هستند، و این حدیث را علامه آل‌بانی رحمته الله حسن خوانده است.

شرح تعریف ابن قیم از طاغوت

قول شیخ محمد بن عبدالوهاب است که: «ابن قیم رحمته الله می‌گوید: «معنای طاغوت این است که بنده از حد مجاز خود تجاوز کند، چه وی معبودی باشد که مورد عبادت قرار گیرد، یا دارای اتباعی باشد، یا کسی باشد که از طاعت برخوردار است».

طاغوت: طاغوت به صیغه فَعْلُوت؛ عبارت از بغاوت و سرکشی و تجاوز از حد است. اصل آن طَعُوْتُ است، طوری که گفته می‌شود: ملکوت، و جبروت، و این ساختار را عرب برای مبالغه بسیار بزرگی که بالاتر از آن مبالغه‌ای نیست به کار می‌برند.

* طغیان یعنی تجاوز از حد، طوری که می‌گویند: مرد طاغی، هرگاه از حد تجاوز کند و در ظلم اسراف و زیاده‌روی کند.

۱- سنن ترمذی: ۳۰۰۱ و سنن ابن ماجه: ۴۲۸۷ و ۴۲۸۸. حکم آل‌بانی: حسن.

* یا می‌گویند: مرد طاغیه، به عنوان مبالغه است که برای توصیف ظلم زیاد شخص و طغیان و تجاوز بی‌حدش به کار برده می‌شود، یا می‌گویند: طاغوت، به عنوان مبالغه بزرگ به کار می‌رود. یعنی در طغیان به حد نهایی آن رسیده است.

* و لفظ طاغوت برای یک فرد و یک گروه و همچنین بر مذکر و مؤنث اطلاق می‌گردد.

* واحدی گفته است: طاغوت مفرد، جمع، مونث و مذکر می‌شود، طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الظُّلُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ﴾ [النساء: ۶۰] «می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت (و حکام سرکش) بروند با آن که به آن‌ها دستور داده شده که به او کفر ورزند». در این جا برای مفرد آمده است.

- و درباره جمع آن چنین آمده است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الظُّلُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ﴾ [البقرة: ۲۵۷] «و کسانی که کافر شدند کارساز آن‌ها طاغوت (شیطان سرکش) است که آنان را از نور، به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برد».

- و درباره مؤنث آن این چنین آمده: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الظُّلُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا﴾ [الزمر: ۱۷] «و کسانی که از طاغوت (شیطان و بت‌ها) اجتناب کردند از آنکه آن را عبادت کنند».

* و در این فرموده باری تعالی نیز به صیغه مونث آمده است: ﴿اجْتَنَبُوا الظُّلُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا﴾ [الزمر: ۱۷] مراد از طاغوت در اینجا نمادها (بت‌ها) هستند، که جمع بوده و لفظاً مونث می‌شود، الله متعال می‌فرماید: ﴿فَاجْتَنَبُوا الرَّجَسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ [الحج: ۳۰] «پس از پلیدی نمادها اجتناب کنید».

* و جمع طاغوت طواغیت است، و طواغی جمع طاغیه است، در صحیح مسلم از عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَحْلِفُوا بِالطَّوَاعِي، وَلَا يَا بَائِكُمْ»^۱ «به بتان و پدران خود سوگند نخورید».

- و مراد از طواغی در این حدیث نمادها است که من دون الله عبادت می‌شوند.

- بخاری رحمته در کتاب صحیح خود بابتی را زیر عنوان «لَا يُخْلَفُ بِاللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ وَلَا بِالطَّوْأغَيْتِ» گذاشته است.

* در صحیحین از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که فرمود: «انصار قبل از اینکه مسلمان شوند برای بت منات که در منطقه مُشَلَّل آن را مورد عبادت قرار می دادند، احرام می بستند»^۱.

امام نووی رحمته می گوید: «و منات، بتی بود که عمرو بن لُحی در جهت دریا در منطقه مُشَلَّل که بعد از دره قُدَید واقع است آن را نصب کرده بود».

- مُشَلَّل: دامنه مشرف بر دره " قُدَید" است، که در شمال شهر جده، غرب عربستان سعودی، نزدیک به منطقه عسفان واقع شده است.

* و در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَضْطَرِبَ أَلْيَاتُ نِسَاءِ دَوْسٍ عَلَى ذِي الْخَلْصَةِ»^۲ «قیامت برپا نمی شود تا آنکه زنان قبیله دوس برای عبادت بر روی بت ذی الخلصه ننشینند». و ذو الخلصه طاغوت دوس بود که در جاهلیت عبادت می کردند. و عبارت: «و ذو الخلصه طاغوت دوس بود...» این سخن ابوهریره رضی الله عنه است که در روایت گنجانده شده است.

* و این دلیلی است که شرک به این امت برمی گردد، طوری که در صحیح مسلم از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى تُعْبَدَ اللَّاتُ وَالْعُزَّىٰ» «شب و روز تمام نمی شود، (قیامت برپا نمی شود) تا لات و عزی دوباره معبود قرار نگیرند».

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می گوید: عرض کردم ای رسول الله! وقتی این آیه نازل شد: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [الصف: ۹] «الله است که پیغمبر خود (محمد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) فرستاده است تا این آیین (کامل و شامل) را بر همه آیین ها پیروز

۱- صحیح بخاری: ۱۶۴۳ و ۴۸۶۱ و صحیح مسلم: ۱۲۷۷.

۲- صحیح بخاری: ۷۱۱۶ و صحیح مسلم: ۲۹۰۶.

گرداند هرچند که مشرکان نپسندند». گمانم بر این بود که، حاکمیت اسلام همیشه و شکست‌ناپذیر است. رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَوَفَّى كُلَّ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ، فَيَبْقَى مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ فَيَرْجِعُونَ إِلَى دِينِ آبَائِهِمْ»^۱ «اگر الله بخواهد چنین می‌شود. سپس الله متعال باد پاکیزه‌ای را می‌فرستد. پس هرکس را که ذره‌ای از ایمان در دل داشته باشد می‌میراند. سپس کسانی باقی می‌مانند که در آنان خیر و سودی وجود ندارد، پس به دین پدران خود بازمی‌گردند».

* و در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا فَلْيَتَّبِعْهُ، فَيَتَّبِعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الشَّمْسَ الشَّمْسَ، وَيَتَّبِعُ مَنْ يَعْبُدُ الْقَمَرَ الْقَمَرَ، وَيَتَّبِعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الطَّوَاغِيتَ الطَّوَاغِيتَ»^۲ «الله متعال مردم را روز قیامت جمع کرده می‌فرماید: "هر کس هر چیزی را (در دنیا) عبادت نموده است در پشت سر آن قرار گیرد و از آن پیروی و تبعیت نماید، پس کسی که خورشید را عبادت می‌کرد از خورشید پیروی می‌کند، و کسی که ماه را عبادت می‌کرد از ماه پیروی می‌نماید، و کسی که طواغیت را عبادت می‌کرد از طواغیت پیروی می‌کند"».

* و سر انجام این پیروی به سوی آتش است. پناه بر الله، چون دستور داده می‌شود که این طواغیت و همچنین آفتاب و ماه و کسانی که دنبال آن‌ها رفته بودند در آتش انداخته شوند، البته به شدت در آتش پرتاب می‌شوند طوری که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۸] «یقیناً شما و آنچه به جای الله عبادت می‌کنید، هیزم جهنم هستید، شما در آن وارد خواهید شد».

- حصب: چیزی است که با آن زده یا پرتاب می‌شود، و سنگریزه‌ها نیز حصباء نامیده شده‌اند چون با آن‌ها چیزی زده می‌شوند، و هرگاه عرب‌ها کسی را با سنگریزه بزنند می‌گویند: «حصبته بحصاه»: یعنی او را با سنگریزه زدم.

۱- صحیح مسلم: ۲۹۰۷.

۲- صحیح بخاری: ۸۰۶ و ۶۵۷۳ و ۷۴۳۷ و صحیح مسلم: ۱۸۲.

- حَصَب: عبارت از چیزی است که با آن زده می‌شود، مانند سنگریزه یا غیره چیزها؛ پس الله متعال مشرکان و طواغیتی را که عبادت می‌کنند هیزم جهنم می‌گرداند که به آتش جهنم پرتاب می‌شوند؛ پناه بر الله.

- ابن جریر رحمته می‌گوید: «معنای آن این است که آنان به جهنم انداخته و پرتاب می‌شوند».

مقصد این است که لفظ طاغوت وقتی در قرآن و سنت اطلاق می‌گردد اکثرا مراد از آن چیزی است که به جای الله متعال عبادت می‌شوند».

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾ [الزمر: ۱۷] «و کسانی که از طاغوت (شیطان و بت‌ها) اجتناب کردند از آنکه آن را عبادت کنند، و رو به سوی الله آوردند، برای آنان بشارت است، پس بندگان مرا بشارت ده».

و می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [البقرة: ۲۵۶] «پس هرکس به طاغوت (شیطان و بت و انسان‌های گمراه و طغیانگر) کفر ورزد و به الله ایمان آورد، پس به راستی که به دست آویز محکمی چنگ زده است».

* ابن وهب رحمته می‌گوید: مالک رحمته برایم گفت: «طاغوت آن است که به جای الله عبادت می‌شود».

* از سلف عباراتی در تفسیر طاغوت نقل شده است که مخالف با آنچه بیانش گذشت نمی‌باشد، اما عبارات‌شان یا برای بیان اصل طاغوت دلالت دارد یا برای متوجه‌ساختن به برخی از انواع آن.

- از عمر بن خطاب رضی الله عنه و از مجاهد و شعبی رحمهما الله روایت شده است که طاغوت همان شیطان است.

- و از محمد بن سیرین روایت شده است که طاغوت همان ساحر است، و این سخن در یکی از دو روایت از ابی‌عالیه ریاحی نقل شده است، و این بیانی است برای یک نوع از انواع طواغیت.

- و از سعید بن جبیر روایت شده است که طاغوت همان کاهن را گویند، و این روایت دیگری است از ابی‌عالیه ریاحی، اما بیانی است برای یک نوع از انواع طواغیت.

* ابن جریر رحمته گفته است: «و قول درست نزد من در مورد طاغوت این است که هر طغیانگر و سرکشی که از فرمان الله سر باز زده طاغوت است، که به جای الله عبادت شده است، چه این عبادت جبرا از سوی معبود بر عابد تحمیل شده باشد، و چه عابد به رضایت خودش از وی اطاعت کرده باشد. چه آن معبود انسان باشد یا شیطان یا مجسمه یا بت یا هر چیز دیگری».

* و این فرموده الله تعالی بر آن دلالت دارد: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الظُّلُمَاتِ أَن يَعْْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿۱۷﴾ [الزمر: ۱۷] «و کسانی که از طاغوت (شیطان و بت‌ها) اجتناب کردند از آنکه آن را عبادت کنند، و رو به سوی الله آوردند، برای آنان بشارت است، پس بندگان مرا بشارت ده». و اجتناب از عبادت طاغوت را در این فرموده خود تفسیر نموده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الظُّلُمَاتِ ﴿۳۶﴾ [النحل: ۳۶] «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که الله یکتا را عبادت کنید، و از طاغوت اجتناب کنید». پس آیه می‌رساند که هر چیزی که به جای الله ﷻ عبادت می‌شود طاغوت است، البته هر نوع عبادتی باشد؛ چه دعا باشد چه ذبح کردن یا نذرکردن باشد، چه دادخواهی و متوسل شدن و پناه‌بردن باشد، چه فرمانبری در حلال ساختن چیزی باشد که الله متعال آن را حرام گردانیده و چه حرام ساختن چیزی باشد که الله متعال آن را حلال گفته است.

* و اگر در این امور تأمل کنید درمی‌یابید که در واقع همه عبادت شیطان است، از این رو ابن کثیر رحمته بعد از آنکه روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه را در تفسیر طاغوت که همان شیطان است آورده می‌گوید: «و قول او در مورد طاغوت که او شیطان است بسیار قوی می‌باشد، زیرا شیطان تمام شریایی را که مردم در جاهلیت بر آن بودند مانند عبادت بت‌ها، دادخواهی نزد آن‌ها و استمداد و یاری‌خواستن از آن‌ها را در برمی‌گیرد».

* و حقیقت این است که عبادت بتان، عبادت شیطان می‌باشد، همچنین دادخواهی نزد کاهنان (فال‌بین‌ها) در واقع دادخواهی نزد شیاطین است؛ زیرا فال‌بین‌ها دروغ‌های خود را از شیاطین می‌گیرند.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْ عَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ ﴿۶۶﴾ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۷﴾﴾ [یس: ۶۰-۶۱] «ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را عبادت نکنید که او برای شما دشمن آشکار است؟! * و اینکه مرا عبادت کنید، این راه مستقیم است».

* ابن قیم رحمته الله در این اقوال و معانی دربرگیرنده آن، و در مورد مشهورترین طواغیت که به جای الله مورد عبادت قرار می‌گیرند، و در انواع عبادت‌های آنها، دقت به خرج داده سپس تلاش نموده تا تعریف جامعی را برای آن دریابد، و این چنین از آن تعریف نموده، طوری که شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله آن را اینجا نقل نموده است: «معنای طاغوت این است که بنده از حد مجاز خود تجاوز کند، چه وی معبودی باشد که مورد عبادت قرار گیرد، یا دارای اتباعی باشد، یا کسی باشد که از طاعت برخوردار است».

* این تعریف از جمله سخنان ایشان است که در کتاب اعلام الموقعین آمده است، و در شرح آن این طور گفته شده است: «پس طاغوت هر قوم کسی است که به جای الله و رسولش نزد او دادخواهی کنند، یا به جای الله، او را عبادت کنند، یا بدون آگاهی به جای الله از او پیروی کنند، یا در چیزی از او اطاعت کنند که خود نمی‌دانند که آن طاعت خاص برای الله ﷻ است؛ حالا اگر در مورد طواغیت دنیا، و در مورد احوال مردم با آنها تأمل کنید، در می‌یابید که اکثریت‌شان از عبادت الله متعال رویگردان شده و به عبادت طاغوت رو آورده‌اند. از جمله: از دادخواهی نزد الله و رسولش رویگردان شده به دادخواهی نزد طاغوت رو آورده‌اند، از طاعت الله و پیروی رسول الله، به طاعت و پیروی از طاغوت رو آورده‌اند. ایشان در واقع راه نجات‌یافتگان رستگار این امت که همانا صحابه رضی الله عنهم و پیروان آنها هستند را نپیموده‌اند و نه هم غایت و مرام آنها را هدف و مرام خود قرار داده‌اند، بلکه برعکس؛ مخالفت آنها را در هردو جانب، راه و هدف گرفته‌اند».

فرموده او: «معنای طاغوت این است که بنده از حد مجاز خود تجاوز کند».

* با این عبارت کسانی را از این قید خارج نموده است که بدون رضایت خودشان به جای الله متعال مورد عبادت قرار گرفته‌اند، طوری که فرشتگان و مسیح ابن مریم و عزیز و غیره صالحان مورد عبادت قرار گرفتند، حتی در مورد لات گفته شده که مرد

صالحی بود و آرد را خمیر کرده با آب یا روغن مخلوط می‌کرد و برای حاجیان غذا می‌داد؛ وقتی درگذشت برایش مجسمه‌ای نصب کردند، و به جای الله ﷻ عبادت شد، و این صالحان از جمله طواغیت نیستند.

* و هنگام تحقیق درمی‌یابیم که برای این‌گونه احترازات نیازی نیست که در تعریف آورده شود زیرا شبهه و پوشیدگی در آن مأمون است، و این صالحان از روی ظلم و دروغ عبادت شده‌اند، و برای عبادت خویشتن کسی را فرا نخوانده‌اند، بلکه این مشرکان بودند که آن‌ها را برای خود طواغیت قرار داده‌اند، طوری که آن‌ها را معبودان و اربابان قرار داده‌اند، الله متعال می‌فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحٰنَهُ وِعَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱] «(آن‌ها) دانشمندان و رهبان خویش، و (همچنین) مسیح پسر مریم را معبودانی به جای الله گرفتند؛ درحالی که دستور نداشتند جز الله یکتایی را که هیچ معبودی (به حق) جز او نیست؛ عبادت کنند، او پاک و منزّه است از آنچه شریک او قرار می‌دهند». پس ارباب و معبود قرار دادن آن‌ها به معنای گرفتن‌شان به عنوان طواغیت است، ورنه آن‌ها نه ارباب هستند و نه معبودان و نه هم طواغیت.

* کفار قریش در مورد اربابان، معبودان و طواغیت هنگامی با پیامبر ﷺ به جدال و دشمنی پرداختند که این فرموده الله تعالی نازل شد: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [الانبیاء: ۹۸] «یقیناً شما و آنچه به جای الله عبادت می‌کنید، هیزم جهنم هستید». همچنین با پیامبر ﷺ در مورد عیسی ﷺ به جدال و نقاش پرداختند زیرا نصرانی‌ها او را عبادت کرده‌اند، جدالی که مبنی بر باطل و دروغ بود.

* الله متعال این مسأله را امتحانی برای مشرکان قرار داده که برپایی حجت مزیدی بر آنان است، زیرا آن‌ها را برای تفکر و اندیشیدن در مورد آنچه پیامبر ﷺ از آیات الهی برایشان ابلاغ نموده فرامی‌خواند، درحالی که معانی آن را خوب می‌دانستند، از این‌رو حجت بر آن‌ها برپا شده است، اما به آن ایمان نیاورده و اجابت نکردند، و از عذاب شدید در آتش دوزخ که الله متعال آن‌ها را انذار داده بود برحذر نشدند، بلکه از روی ظلم و لجاجت و استکبار در مقابل آن به جدال و دشمنی و مناقشه پرداختند، تا

یکدیگر را با سخنان فریبنده و بی‌اساسی که خودشان آن را نیک می‌پنداشتند فریب دهند.

* و اگر آن‌ها با خود فکر می‌کردند حتما می‌دانستند که در سخن الله متعال اشتباه، قصور و کوتاهی وجود ندارد، و نه در حکم او تعالی ظلم و جهلی وجود دارد، اما آن‌ها از توحید الله ﷻ که به آن امر شده بودند منصرف شده به جدال و دشمنی الله و رسولش پرداختند، و دشمنی و مخالفت‌شان را در این مورد نیکو شمردند! آنها با چنین بی‌ادبی که با الله تعالی و با رسولش کردند سزاوار عذاب شدید شدند. الله متعال این کار را امتحانی برای آن‌ها قرار داده است تا آنچه از کبر و طغیانگری که در دل‌هایشان است آشکار شود.

* طبرانی رحمته الله علیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که گفت: وقتی این آیه نازل شد: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرَدُونَ﴾ [الانبیاء: ۹۸] «یقیناً شما و آنچه به جای الله عبادت می‌کنید، هیزم جهنم هستید، شما در آن وارد خواهید شد».

عبدالله بن زبَعْرَى گفت: من برایتان خصم محمد قرار می‌گیرم و با پیامبر در این مورد به بحث و مناقشه می‌پردازم.

وی گفت: ای محمد! آیا در آنچه بر شما نازل شده این آیه نیست: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرَدُونَ﴾ [الانبیاء: ۹۸]؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله. گفت: پس این نصرانی‌ها عیسی را عبادت می‌کنند و این یهودان عزیر را عبادت می‌کنند، و این بنو ملیح ملائکه (فرشتگان) را عبادت می‌کنند، پس آیا این‌ها در آتش هستند؟

همان بود که الله متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ [الانبیاء: ۱۰۱] «به راستی کسانی که پیشتر از سوی ما (وعده‌ای) نیکوی برای آن‌ها مقرر شده است، آن‌ها از آن (جهنم) دور نگاه داشته می‌شوند».^۱

* و امام طحاوی رحمته آن را در کتاب مشکل الآثار با زیادتی روایت نموده، و در آن آمده است که او گفت: اهل مکه با فریاد، غوغا و هیاهو را برپا کردند. پس این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ﴾ عیسی و عزیر و فرشتگان ﴿أُولَٰئِكَ عَنَّا مُبْعَدُونَ﴾ ﴿۱۳۱﴾ آن‌ها از آن (جهنم) دور نگاه داشته می‌شوند.

گفت: و این آیه نازل شد: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾ ﴿الزخرف: ۵۷﴾ «و چون (دربارهٔ آفرینش) فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم تو از آن (شادی‌کنان) داد و فریاد زدند.» و "یصدون" داد و فریاد است.

* ﴿يَصِدُّونَ﴾ به کسر حرف صاد یعنی صدای بلند و غوغا را گویند، الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾ ﴿الأنفال: ۳۵﴾ «و نمازشان نزد خانهٔ (کعبه) چیزی جز سوت کشیدن و کف‌زدن نبود».

* الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾ ﴿۵۷﴾ وَقَالُوا ءَأَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾ ﴿الزخرف: ۵۷-۵۸﴾ «و چون (دربارهٔ آفرینش) فرزند مریم مثلی زده شد، ناگهان قوم تو از آن (شادی‌کنان) داد و فریاد زدند * و گفتند: آیا معبودان ما بهتر هستند یا او؟ آن‌ها آن (مثل) را جز برای جدال (و لجاجت) با تو نزدند، بلکه آن‌ها گروهی ستیزه‌جو هستند».

* کسی که این مثال را زده است عبدالله بن زبَعرِی است طوری که بیشتر توضیح داده شد. پس اهل مکه با این مثال از فرط خوشحالی غوغا برپا کردند، و گفتند: اگر عیسی در آتش نیست؛ پس معبودان ما بهتر از او است.

* ﴿ءَأَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ﴾ استفهام انکاری است و جواب ثابت و قطعی آن نزد آن‌ها این است که معبودان‌شان بهتر از عیسی صلی الله علیه و آله است، به حدی که آن‌ها ذکر معبودان خود را بر ذکر او صلی الله علیه و آله مقدم نمودند و با ضمیر به وی اشاره نمودند تا از شأن و مقام عیسی صلی الله علیه و آله بکاهند.

* و مثال زدن را به تمام آنان منسوب نموده گفته است: ﴿مَا ضَرَبُوهُ﴾ «هنگامی که مثال زدند». زیرا آن‌ها با سخنش موافقت کردند، هرچند کسی که مثل را زد در اصل یک نفر بود، اما وقتی با این مثال زدن همه خوشحال شدند به تمام آن‌ها منسوب شد.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا﴾ «آن‌ها آن (مثل) را جز برای جدال (و لجاجت) با تو نزدند» دلیلی است بر اینکه آن‌ها می‌دانند که بر باطل هستند و دلیلی هم ندارند، ولی فقط خواسته‌اند که جدال، لجاجت و دشمنی کنند.

* گروهی از علمای لغت و تفسیر گفته‌اند: این فرموده الله تعالی: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾ [الانبیاء: ۹۸] «یقیناً شما و آنچه به جای الله عبادت می‌کنید، هیزم جهنم هستید». حرف (ما) برای غیر عاقل می‌باشد، پس این آیه بر مبنای دلالت لفظ اصلا صالحان را دربر نمی‌گیرد؛ زیرا عرب از غیر عاقل با حرف (ما) تعبیر می‌کنند. پس مراد از این فرموده الله تعالی این است که: آنچه را که ایشان به جای الله متعال از بت‌ها و مجسمه‌ها و سنگ‌ها و درختان عبادت می‌کنند؛ هیزم جهنم هستند. و اما از صالحان با حرف (مَنْ) خبر می‌دهد نه با حرف (ما).

* از این رو الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ﴾ [الانبیاء: ۱۰۱] و فرموده ﴿لَهَا﴾، و در مورد بتان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا﴾ [الزمر: ۱۷] «و کسانی که از طاغوت (شیطان و بت‌ها) اجتناب کردند از آنکه آن را عبادت کنند».

* پس این فرموده الله متعال: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ...﴾ [الانبیاء: ۱۰۱] «به راستی کسانی که پیشتر از سوی ما (وعده‌ای) نیکویی برای آن‌ها مقرر شده است...». از آیه قبلی استثناء نشده بلکه تأکید و اثبات است برای حکم این صالحان، کسانی که پیشتر از سوی الله متعال (وعده‌ای) نیکو برای آن‌ها مقرر شده است که از آتش دوزخ دور خواهند بود و حتی صدایش را هم نخواهند شنید، و آن‌ها از هراس بزرگ در روز قیامت که بیم و هراسی بزرگ‌تر از آن نیست در امان خواهند بود، و در آن تهدید، هشدار و بیم برای مشرکان است که اگر به طاغوت کفر نورزند و به الله متعال ایمان نیاورند، از جمله عذاب‌شدگان در هراس بزرگ خواهند بود، و آنچه را که عبادت می‌کنند هیزم جهنم خواهند شد؛ پناه بر الله.

و قول ابن قیم رحمته الله: «یا دارای اتباعی باشد، یا کسی باشد که از طاعت برخوردار است».

* پیروی و طاعت در معصیت الله عز وجل بر دو درجه می‌باشد:

- درجه اول: پیروی و طاعت در چیزی است که از ملت اسلام خارج می‌کند، مانند پیروی از طواغیت در عبادت غیر الله ﷻ با انجام دادن عبادتی از عبادت برای آنها، یا با پیروی کردن از آنها در حلال کردن حرام، یا حرام کردن حلال، یا دیگر چیزهایی که از نواقض اسلام هستند؛ پس این پیشوایان و اطاعت‌شدگان یا خودشان معبودانی هستند، یا دعوتگران به سوی طواغیت می‌باشند، و تمام آنان بنابه این معنی طواغیت شمرده می‌شوند.

- درجه دوم: طاعت و پیروی در معصیت الله متعال در چیزی که از دین اسلام خارج نمی‌کند، مانند شخصی که دعوتگر به سوی بدعت بزرگی باشد، یا حاکمی باشد که بسیار ظلم و ستم می‌کند، پس این‌ها را برخی علمای سلف طواغیت خوانده‌اند هرچند بر خارج شدن آنان از ملت اسلام حکم نکرده‌اند؛ ایشان معنای لغوی لفظ طاغوت را در مورد این گروه استعمال نموده‌اند که همانا طغیانگری بزرگ است.

* شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته می‌گوید: «کسی که در نافرمانی الله از او اطاعت می‌شود و در راه غیر هدایت و روش دین حق از او پیروی می‌شود، چه امری که مخالف کتاب الله است مورد قبول باشد، یا امری که مخالف امر الهی است از آن پیروی شود، آن شخص طاغوت است، از این‌رو حاکمی که نزد وی به جای قرآن کریم دادخواهی کارها واگذار شود طاغوت شمرده می‌شود».

* برخی اهل علم گفته‌اند که هر سرکرده گمراهی طاغوت می‌باشد.

* و تمام این‌ها در یک عبارت جمع می‌شوند که: طاغوت هر شخصی که مورد تعظیم قرار گیرد یا آنکه به باطل و دروغ بزرگ‌منشی کند که به سبب وی طغیان صورت گیرد، طاغوت است.

سران طواغیت

قول شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب است که: طاغوت‌ها زیاد هستند و در رأس همه آن‌ها پنج تا قرار دارند:

- ۱- ابلیس ملعون.
- ۲- کسی که عبادت شود و خودش از این عمل راضی باشد.
- ۳- کسی که ادعای چیزی از علم غیب را کند.

۴- کسی که مردم را به عبادت خودش ترغیب کند.

۵- و کسی که خلاف دستور و فیصله الله متعال حکم کند.

* این از سخن شیخ محمد بن عبدالوهاب است، که خلاصه آن را در اینجا آورده است، و در جای دیگر آن را مفصل ذکر نموده است.

* شیخ رحمته می گوید: بدان رحمت الله بر تو باد که اولین چیزی که الله متعال بر بنی آدم فرض گردانید کفر به طاغوت و ایمان به الله متعال است، و دلیل، این فرموده باری تعالی است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را فرستادیم که: الله یکتا را عبادت کنید، و از طاغوت اجتناب کنید».

و چگونگی کفرورزیدن به طاغوت این است که اعتقاد به بطلان عبادت غیر الله داشته باشی، و آن را ترک نموده و زشت بینداری، و طاغوتیان را کافر دانسته مورد عداوت و دشمنی قرار بدهی.

و اما معنای ایمان به الله متعال این است که اعتقاد داشته باشی که الله متعال تنها او معبود به حق است نه کس دیگری، و تمامی انواع عبادات را خالص برای الله متعال انجام دهی، و تمام این عبادات را از معبودان دیگر منتفی بدانی، و اهل اخلاص را دوست داشته باشی و با آن‌ها دوستی نمایی، و اهل شرک را بد دانسته و با آن‌ها عداوت و دشمنی ورزی، و این دین ابراهیم است که هر کسی از آن رو گرداند خود را به نادانی و حماقت و سبکسری افکنده است.

و این همان سرمشقی است که الله متعال از آن در این فرموده خود خبر داده است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ [المتحنة: ۴] «یقیناً برای شما سرمشق خوبی در (زندگی) ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود دارد، آنگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه غیر از الله عبادت می‌کنید بیزار هستیم، به شما کافر (و منکر) شده‌ایم، و میان ما و شما برای همیشه عداوت و دشمنی آشکار شده است، تا این که به الله یگانه ایمان آورید».

طاغوت کلمه‌ای عام است؛ و به هر چیزی که به جای الله متعال عبادت می‌شود و خودش به آن عبادت راضی است اطلاق می‌گردد، مانند معبودی که به جز الله مورد

عبادت قرار می‌گیرد، یا کسی که اتباع دارد و پیروی می‌شود، یا کسی که در غیر اطاعت الله و رسولش اطاعت می‌شود، پس چنین شخصی طاغوت است.

طاغوت‌ها زیاد هستند و در رأس همه آن‌ها پنج تا قرار دارند:

اول: شیطان دعوتگر به سوی عبادت غیر الله متعال، و دلیل، این فرموده الله تعالی است: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیَّ ءَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ۖ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۶۰﴾ [یس: ۶۰] «ای فرزندان آدم! آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را عبادت نکنید، که او برای شما دشمن آشکار است؟!».

دوم: حاکم ستمگری که احکام الهی را تغییر می‌دهد، و دلیل، این فرموده الله تعالی است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۗ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿۶۱﴾ [النساء: ۶۰] «آیا ندیده‌ای کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است؛ ایمان آورده‌اند، (ولی) می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت بروند با آن که به آن‌ها دستور داده شده که به او کفر ورزند، و شیطان می‌خواهد گمراه‌شان کند، (و به) گمراهی دوری (بیفکند)».

سوم: کسی که به حکمی که الله متعال نازل فرموده حکم نکند، و دلیل، این فرموده الله تعالی است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۴۴﴾ [المائدة: ۴۴] «و هرکس به احکامی که الله نازل کرده است حکم نکند؛ کافر است».

چهارم: کسی که ادعای علم غیب را برای خود کند درحالی که غیر از الله متعال کسی دیگر علم غیب را نمی‌داند.

و دلیل آن، این فرموده الله تعالی است: ﴿عَلِمَ الْغَيْبَ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ ۚ أَحَدًا ﴿۲۶﴾ إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ ۚ رَصَدًا ﴿۲۷﴾ [الجن: ۲۶-۲۷] «(الله) دانای غیب است، و هیچ‌کس را بر (اسرار) غیب خود آگاه نمی‌سازد. * مگر رسولانی که آنان را پسندیده (و برگزیده) است، پس بی‌گمان از پیش روی او و پشت سرش نگهبانی (و مراقبینی از فرشتگان) می‌گمارد». و می‌فرماید: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ۚ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا

حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتٍ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۵۹﴾ [الأنعام: ۵۹]
 «وکلیدهای غیب نزد او است؛ و جز او کسی آن‌ها را نمی‌داند، آنچه را در خشکی و دریا است می‌داند، و هیچ برگی (از درختی) نمی‌افتد؛ مگر اینکه آن را می‌داند، و نه هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و نه هیچ تر و خشکی (وجود دارد) مگر اینکه در کتابی آشکار (لوح محفوظ ثبت) است».

پنجم: کسی که به جای الله عبادت می‌شود و خود از این عبادت راضی باشد، و دلیل این فرموده باری تعالی است: ﴿وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْرِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۲۹﴾﴾ [الانبیاء: ۲۹] «و هرکس از آن‌ها بگوید: همانا من به جای او معبود هستم، پس سزای چنین کسی را جهنم می‌دهیم، و ستمکاران را این‌گونه سزا می‌دهیم».

و بدان که انسان مؤمن شمرده نمی‌شود مگر اینکه به طاغوت کفر بورزد، و دلیل این فرموده باری تعالی است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۵۶﴾﴾ [البقرة: ۲۵۶] «پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد، پس به راستی که به دست‌آویز محکمی چنگ زده است، که آن را گسستنی نیست، و الله شنوای دانا است».

* در اینجا فرق بین دو طاغوت؛ دوم و سوم این است که، دومی حاکم مسلط بر مردم و تغییردهنده احکام الهی است، و سومی کسی است که مردم وقتی به حکم او رغبت پیدا می‌کنند نزد او می‌آیند، و هردو به غیر آنچه که الله متعال نازل فرموده حکم می‌کنند.

و این قول شیخ رحمته «سران طواغیت پنج تا هستند» این را ایجاب نمی‌کند که طواغیت تنها منحصر به این پنج صنف باشد، بلکه این‌ها مشهورترین و بیشترین آن‌ها از نگاه شر و طغیان هستند.

* و در بیان شمارش این پنج صنف تفاوت جزئی نزد شیخ وجود دارد.

* مقصود این است که طالب علم باید معنای طاغوت را در لغت بداند سپس مراد از طاغوت در نصوص قرآن و سنت را نیز بفهمد.

تفسیر فرموده الله متعال: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...﴾

شیخ رحمته می‌گوید: و دلیل، این فرموده الله متعال است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶] «در (قبول) دین هیچ اجباری نیست، به راستی که راه راست (و هدایت) از راه انحراف (و گمراهی) روشن شده است. پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد، پس به راستی که به دست‌آویز محکمی چنگ زده است، که آن را گسستنی نیست، و الله شنوای دانا است.»

و این همان معنای (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) است و در حدیثی آمده است: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ، وَدُرُوزُهُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱. «در رأس همه امور (سرآمد و اساس همه کارها و امور) اسلام است و پایه و ستون آن نماز؛ و قلّه (افتخارات و بلندی و بالاترین) آن جهاد در راه الله است.»

* فرموده باری تعالی: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ یعنی در پذیرفتن دین اسلام بر هیچ‌کسی اجبار نیست، و هیچ‌کسی از مردم نمی‌تواند دیگری را بر قبول دینی وادار سازد که وی آن را بر نمی‌گزیند؛ زیرا الله متعال بندگان را طوری آفریده که یکی بر قلب دیگری تسلط و حاکمیت ندارد.

* یقیناً الله متعال دین اسلام را بسیار آسان ساخته است: طوری که اگر کسی ایمان را برگزید هیچ‌کس نمی‌تواند مانع وی شده و بر کفر وادارش سازد، زیرا اصل داخل‌شدن در دین، اعتقاد و قول است اگرچه در خفا و نهان، و این کاریست که هیچ‌کسی از مردم تسلطی بر منع و اجبار وی بر آن ندارد.

* اما کسی که کفر را برگزید و ایمان را رها کرد، کافر است، هرچند در ظاهر مستضعف باشد.

* از این‌رو مستضعفان، کسانی که الله متعال قصه آن‌ها را در این فرموده خود ذکر کرده است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا

لِّلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا اَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِيْنَ اسْتَضَعِفُوْا اَنْحَنُّ صَدَدْنٰكُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْۢ بَلْ كُنْتُمْ مُّجْرِمِيْنَ ﴿۳۲﴾ وَقَالَ الَّذِيْنَ اسْتَضَعِفُوْا لِلَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ اِذْ تَاْمُرُوْنَآ اَنْ نَّكْفُرَ بِاللّٰهِ وَنَجْعَلَ لَهُۥ اَنْدَادًا وَّاَسْرُوْا النَّدَامَةَ لَمَّا رَاُوْا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْاَعْلٰلَ فِيْۤ اَعْنَاقِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا هَلْ يُجْزَوْنَ اِلَّا مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿۳۳﴾ [سبأ: ۳۱-۳۳] «و کسانی که کافر شدند، گفتند: ما هرگز به این قرآن ایمان نمی آوریم و نه به آن (کتاب‌های) که پیش از آن بوده. (ای پیامبر!) اگر ببینی (در روز قیامت) هنگامی که ستمکاران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب‌رسی) نگه داشته شده‌اند، (از حال آن‌ها به شگفت می‌آیی) برخی از آن‌ها سخن برخی دیگر را پاسخ می‌دهند (و هرکدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد) کسانی که به استضعاف کشیده شده‌اند، به کسانی که استکبار (و سرکشی) نمودند، گویند: اگر شما نبودید ما قطعاً مؤمن بودیم * کسانی که سرکشی (و تکبر) کردند به کسانی که به استضعاف کشیده شده‌اند گویند: آیا ما شما را از هدایت باز داشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد؟! (هرگز نه) بلکه شما خود مجرم بودید. * و مستضعفان به مستکبران گویند: بلکه، مکر و حیلۀ شب و روز شما (سبب شد که از هدایت بازمانیم) هنگامی که به ما دستور می‌دادید که به الله کافر شویم و برای او همتیانی قرار دهیم. و هنگامی که عذاب (الهی) را ببینند، پشیمانی (خود) را (در دل) پنهان دارند، و ما غل‌ها در گردن‌های کسانی که کافر شدند؛ بگذاریم، آیا جز آنچه عمل می‌کردند، به آن‌ها جزا داده می‌شود؟!».

* پس برای این مستضعفان هدایت آمد و آن را شناختند ولی به آن ایمان نیاوردند، بلکه اطاعت طواغیت مستکبر را قلباً برگزیدند، ورنه این طواغیت تسلطی بر قلب‌های مستضعفان ندارند، و نه می‌توانند آنان را به برگزیدن کفر مجبور سازند.

* و اگر این مستضعفان قلباً ایمان می‌آوردند، الله متعال برای آنان راه بیرون‌رفتی را فراهم ساخته آن‌ها را عزت و نصرت می‌داد، و لکن آن‌ها کفر را به خاطر راضی ساختن طواغیت برگزیدند، پس سزاوار عذاب شدند، از این‌رو مستکبران از روی نکوهش و تکذیب به این مستضعفان گفتند: ﴿اَنْحَنُّ صَدَدْنٰكُمْ عَنِ الْهُدٰى بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ﴾ [سبأ: ۳۲]؟ «آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد؟!». پس مستکبران تسلطی بر قلب‌های مستضعفان ندارند تا آن‌ها را از پذیرفتن هدایت بازدارند.».

* الله متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۹۹] «آیا می‌توانی مردم را وادار کنی تا مؤمن گردند؟». و این استفهام انکاری است، یعنی نمی‌توانی کسی را بر ایمان آوردن مجبور کنی.

* پس از کمال عدل الهی است که میان کفر و ایمان اختیار انتخاب را گذاشته است که هیچ‌کس در آن مجبور نمی‌شود.

* وقتی این مسأله واضح گردید پس فرموده باری تعالی: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶] معانی ذیل را دربر می‌گیرد که تعارضی در بین آنها نیست:

- معنای اول: اکراه و اجبار در قبول دین از سوی هیچ مخلوقی بر مخلوق دیگر واقع نمی‌شود، طوری که بیان آن گذشت.

- معنای دوم: آیه خبری است به معنای نهی. یعنی: جایز نیست که کسی با تهدید، با زدن، با قتل، با حبس، و مانند آن مجبور به قبول دین اسلام شود.

و این‌گونه اکراه در واقع تهدید و تعذیب عملی است که شخص مجبورکننده می‌تواند چنین عملی را انجام دهد. هرگاه شخص با تهدید یا تعذیب، فردی را مجبور به دخول اسلام کرد، و شخص، وادار شده به ظاهر موافقت نشان داد، وی در این حالت مکره یا ناچار می‌باشد و شریعت اسلام از این عمل نهی نموده است، زیرا با تهدید و تعذیب نمی‌توان بر قلب انسان مسلط شد و اختیار قلب او را به دست گرفت، و او را بر باوری مجبور ساخت، شاید در ظاهر موافقت کند ولی در باطن مخالف خواهد بود.

البته منع اکراه و اجبار در دخول دین، با جنگ علیه کفار و برپانمودن حد شرعی بر مرتد در تعارض نیست، زیرا جنگ با کافران به خاطر این صورت می‌گیرد که آنان از دعوت و حاکمیت مؤمنان در روی زمین ممانعت می‌کنند، و نمی‌گذارند تا به آنچه که الله متعال نازل فرموده حکم کنند، همچنین مانع از بین‌بردن طواغیتی می‌شوند که به جای الله مورد عبادت قرار می‌گیرند، درحالی که الله متعال به محو و سرنگونی آنها امر فرموده است، پس کسی که از این طواغیت دفاع کرد و در راه دفاع از آنها به مبارزه پرداخت مستحق جنگ است، و جنگ با وی به خاطر این نیست که به زور و جبر در دین اسلام داخل شود. و همچنین کشتن مرتد بر مبنای اجرای حکم الله در حق وی صورت می‌گیرد.

- معنای سوم: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶] یعنی برای مؤمنان جایز نیست که یکدیگر را بر هیچ کاری مجبور کنند، پس معنای ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ یعنی اینکه اکراه و اجبارکردن در دین اسلام جایز نیست؛ زیرا اکراه و اجبار ضرررساندن است، و ضرررساندن به غیر حرام است.

- ابن ابی شیبیه از حَنَسِ بْنِ حَارِثِ نَخَعِي و او از پدرش روایت کرده است که وی با قبیله خود به مدینه منوره آمد، عمر رضی الله عنه آنها را به رفتن به سوی عراق برای کمک‌رسانی به مسلمانان در منطقه قادسیه دستور داد؛ گفتند: نخیر بلکه به سوی شام می‌رویم، عمر رضی الله عنه فرمود: نخیر بلکه به سوی عراق بروید چون آن را من برایتان خواسته‌ام، پس با عمر رضی الله عنه در این مورد به مجادله پرداختند تا اینکه برخی از آنها گفتند: «ای امیر مؤمنان در (قبول) دین هیچ اجباری نیست».

* فرموده باری تعالی: ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ «به راستی که راه راست (و هدایت) از راه انحراف (و گمراهی) روشن شده است». یعنی راه هدایت و حقیقت و خیر طوری بیان شده که اشتباهی در آن نیست، و همین‌گونه راه گمراهی و شر و فساد.

* ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ﴾ «پس هرکس به طاغوت (شیطان و بت و انسان‌های گمراه و طغیانگر) کفر ورزد» یعنی: کسی که به معبودان باطل که به جای الله متعال عبادت می‌شوند کفر ورزد، و به مقتضای برائت از کفر و کافران عمل نماید.

* ﴿وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾ «و به الله ایمان می‌آورد» یعنی الله متعال را به یگانگی می‌خواند و روی و قلبش را تسلیم الله جل جلاله می‌کند.

معنای العروة الوثقى

* ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾، عروه چیزی است که برای نجات‌یافتن به آن چنگ زده می‌شود. و اصل لفظ عروه از عمل آب کشیدن از چاه گرفته شده است، آنگاه که دسته دلو را با ریسمانی محکم می‌بندند؛ وقتی فردی که آب می‌خواهد دلو را در چاه انداخت و دلو پر از آب شد، آن را به سوی خود بالا می‌کشاند، اگر ریسمان را به دسته دلو خوب و محکم بسته بود، دلو را پر از آب بیرون می‌آورد، و اگر ریسمان با دسته دلو خوب و محکم بسته نشده باشد قطع شده و دلو در چاه می‌افتد.

* می‌گویند: "عروة وثيقة" یعنی دست‌آویز محکم، هرگاه قوی و با امن باشد؛ پس بین قوت و امنیت جمع می‌کند به گونه‌ای که به آن یقین و اطمینان پیدا می‌شود، می‌گویند: "عروة أوثق من عروة" یعنی دست‌آویز محکم‌تر از دستگیره دیگر، که به خاطر صفت قوت و امان بر یکدیگر برتری دارند. والعروة الوثقی آن است که در قوت و امان به درجه‌نهایی آن رسیده باشد که مستحکم‌تر از آن نیست.

* پس هرگاه دسته محکم بود، و چنگ‌زدن به آن نیز خوب بود، چنگ‌زننده به این دسته از هلاکت نجات می‌یابد.

* پس این همان العروة الوثقی است که الله متعال آن را در این فرموده خود وصف نموده: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [البقرة: ۲۵۶] «پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد، پس به راستی که به دست‌آویز محکمی چنگ زده است». این دستگیره از مستحکم‌ترین اسباب نجات و بهترین و عالی‌ترین آن است، که بهتر از آن نیست، و بدون آن بنده نجات نمی‌یابد، و آن عبارت از ایمان به الله و کفر به طاغوت است.

* چنانکه می‌گویند: شیوه نمونه، یعنی مانند آن و بهتر از آن نبوده و نیست.

* الله متعال می‌خواهد مردم را از جستجوی اسباب نجات دیگر منصرف سازد؛ و هرگاه بنده بداند که ایمان به الله و کفر به طاغوت یکی از بزرگ‌ترین اسباب نجات و پرمفعت‌ترین آن‌ها است، قلبش به دیگری ملتفت نمی‌شود.

* ﴿فَقَدِ اسْتَمْسَكَ﴾ «پس به راستی که چنگ زده است»، در لفظ استمساک اساس و زیربنای لغوی وجود دارد که دلالت آن نسبت به کلمه مَسْك قوی‌تر است، زیرا معانی تمسک‌جستن، حرص و مداومت بر آن را دربر دارد.

* پس تا زمانیکه بنده به این دستگیره متمسک باشد؛ الله متعال برایش ضامن است که هیچگاه نگسلد، و تا به نجات و کامیابی بزرگ که خواهان آن است نایل نیاید قطع نشود.

* فرموده باری تعالی: ﴿لَا أَنْفِصَامَ لَهَا﴾ «آن را گسستن نیست» تأکید بر این است که این دستگیره هرگز قطع‌شدنی نیست، و نه اجزای آن قطع می‌شوند، و در این سخن

ضمانت بزرگ برای کسی است که به این دست‌آویز محکم چنگ می‌زند که هرگز از جهت آن خوار نخواهد شود.

* الله متعال می‌فرماید: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتَقَعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾ [الإسراء: ۲۲] «(ای انسان) معبود دیگری را با الله (شریک) قرار مده، که آنگاه مذمت شده و بی مددگار خواهی نشست».

مدلول لفظی این آیت می‌رساند که هرکس با الله متعال معبودی دیگری شریک قرار بدهد مذمت شده، خوار و بی‌یار است، و مفهوم این آیت می‌رساند که هرکس الله متعال را به یگانگی بخواند مذمت نشده خوار و بی‌یار نمی‌باشد؛ پس راه نجات از این سرزنش و خواری همان باورداشتن به وحدانیت الله متعال و یکتاخاندن او تعالی است.

* و همانا بنده هنگامی در مذمت و خواری واقع می‌گردد که در تحقق توحید ضعیف و سست گردد، ولی اگر با الله متعال شریکی قرار بدهد پس در آن صورت مذمت و خواری و زیان از همه جوانب او را احاطه می‌کند؛ پناه بر الله.

* و کسی که توحید را محقق سازد از سرزنش و خواری نمی‌هراسد؛ زیرا به دستگیره‌ای چنگ زده که دست‌آویزی مستحکم است که الله متعال برای کسی که به آن چنگ بزند ضمانت عدم گسستن آن را نموده است.

* پس فرموده باری تعالی: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّلُغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۵۶] «پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد». بیانی است برای تحقق یافتن چنگ‌زدن به دست‌آویز محکم (عروه وثقی)، زیرا حرف (قد) افاده تحقیق و تثبیت را می‌کند.

* ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ «و الله شنوای دانا است». یعنی شنوای دعای کسی است که دین را برای او خالص می‌گرداند، ﴿عَلِيمٌ﴾ یعنی دانا است به آنچه از توحید و اسلام که در قلب‌های آنان وجود دارد، و این عنایت و اهتمام الله متعال به بندگان ايجاب می‌کند که چیزی از امور بندگان از او تعالی پنهان نمی‌ماند.

* پس بنگر چگونه این آیه ریشه ترس و خواری و هلاکت را از دل‌های اولیای مؤمن و موحد الله متعال از بیخ و بن برمی‌کند و دل‌های آنان با یاد و شناخت و ایمان به او تعالی آرام و مطمئن می‌سازد: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸] «آگاه باشید! (تنها) با یاد الله دل‌ها آرام می‌گیرند».

و قول شیخ رحمته: و این معنای (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) است. یعنی: فرموده الله تعالی ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [البقرة: ۲۵۶] «پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد، پس به راستی که به دست‌آویز محکمی چنگ زده است». بیانگر معنای لا إله إلا الله است؛ زیرا کفرورزیدن به طاغوت به معنای نفی کردن، و انکارکردن تمام چیزی است که بدون الله متعال عبادت می‌شوند، و ایمان آوردن به الله متعال عبادت او تعالی را به یگانگی، بدون شریک دربر می‌گیرد.

* پس کسی که عبادت را برای الله متعال خالص نگرداند به او تعالی مؤمن نمی‌باشد، و کسی که به طاغوت کفر نمی‌ورزد نفی‌کننده تمام آنچه بدون الله متعال عبادت می‌شوند نمی‌باشد، و نه هم خالص‌کننده عبادت برای الله متعال می‌باشد.

* در صحیحین از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله به نمایندگان عبدالقیس فرمود: «أَمْرُكُمْ بِالْإِيْمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ»^۱ «شما را به ایمان آوردن به الله یگانه امر می‌کنم»؛ و این مسأله از مهم‌ترین مسایل عقیده است، و شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته آن را به خاطر اهمیت به سزای آن در اینجا تکرار نموده است، و اگر طالب علم از خواندن این متن جز همین مسأله چیزی نداند خیر فراوانی کسب نموده است؛ پس به این مسأله اهتمام ورزید.

* در تفسیر توحید یکجاساختن دو چیز ضروری است:

- اول: نفی کردن تمام چیزی که بدون الله تعالی عبادت می‌شوند.

- دوم: یگانه‌دانستن الله متعال در عبادت.

* پس (لا إله) تمام آنچه که بغیر از الله عبادت می‌شوند را نفی می‌کند، (إلا الله) اثبات عبادت برای الله یکتا و یگانه است؛ و معنای این فرموده باری تعالی می‌باشد: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [البقرة: ۲۵۶] «پس هرکس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد، پس به راستی که به دست‌آویز محکمی چنگ زده است». و این فرموده او تعالی: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶] «یقیناً ما در (میان) هر امت پیامبری را

فرستادیم که: الله یکتا را عبادت کنید، و از طاغوت اجتناب کنید». و این فرموده او تعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿۱۶﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿۱۷﴾﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷] «و (به یاد آور) هنگامی که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: بی گمان من از آنچه عبادت می کنید، بیزار هستم * مگر آن کسی که مرا آفریده، و او به زودی هدایتم خواهد کرد». و این فرموده او تعالی: ﴿قُلْ يَتَأْتِيهَا الْكُفْرُونَ ﴿۱﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿۲﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿۳﴾﴾ [الکافرون: ۱-۳] «(ای پیامبر) بگو: ای کافران. * من عبادت نمی کنم آنچه را که شما عبادت می کنید. * و شما (نیز) عبادت نمی کنید آنچه را که من عبادت می کنم». و این فرموده او تعالی: ﴿وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ ﴿۱﴾﴾ [ص: ۶۵] «و هیچ معبودی (به حق) جز الله وجود ندارد». و این فرموده او تعالی: ﴿إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ ﴿۱﴾﴾ [النساء: ۱۷۱] «الله تنها معبود یگانه است».

* همچنین معنای این فرموده الله تعالی است: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾﴾ [الإخلاص: ۱-۲]. «(ای پیامبر) بگو: او الله یکتا و یگانه است * الله بی نیاز است (و همه نیازمند او هستند)».

﴿هُوَ اللَّهُ﴾ در زبان عربی از شیوه‌های حصر است.

﴿أَحَدٌ﴾ یعنی تنهای یگانه که شریکی ندارد و معبودی همراهی او نیست.

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾ یعنی کسی اسیت که به سویس برای رفع نیاز رفته می شود، و برای رفع حاجات و جلب منفعت و دفع ضرر خوانده می شود.

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ این انکار و رد بر یهود و نصرانی‌ها و برخی از مشرکان عرب است؛ چون یهودیان و نصرانی‌ها گفتند: ﴿نَحْنُ أَبْنَاؤُ اللَّهِ وَأَحِبَّؤُهُ﴾ [المائدة: ۱۸] «یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان الله و دوستان او هستیم». و برخی از آنان مدعی شدند که مسیح عیسی علیه السلام پسر الله ﷻ است، و برخی از آنان مدعی شدند که عزیر پسر الله ﷻ است، و بعضی از مشرکان عرب ادعا کردند که فرشتگان دختران الله ﷻ هستند. الله متعال از این سخنان آن‌ها بسیار والاتر است.

- ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿۱﴾﴾ [الإخلاص: ۴] یعنی نظیر ومانندی که با او برابری

کند نیست و نه همراهی دارد.

* و در صحیح بخاری از معمر و او از همام و او از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، أَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ: لَنْ يَعْيدَنِي كَمَا بَدَأُنِي، وَلَيْسَ أَوَّلُ الْخَلْقِ بِأَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ إِعادَتِهِ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ: اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا، وَأَنَا الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لِي كُفُوًا أَحَدٌ»^۱ «الله متعال فرمود: بنی آدم مرا تکذیب کرد و برای او شایسته نبود که مرا تکذیب نماید، و مرا دشنام داد و برای او شایسته نبود که مرا دشنام دهد. تکذیب او این بود که گفت: الله آن طور که مرا خلق کرده، بعد از مرگ زنده نمی کند، حال آنکه آفرینش نخستین از آفرینش دوباره برای من کم تر نبود، اما دشنام او این است که می گوید: الله فرزندی برای خود اختیار کرده است، حال آنکه من، بی نیازی هستم که نه زاده است و نه زاده شده است. و هیچ همتائی ندارم».

* و در مسند امام احمد و سنن اربعه از مالک بن مغول و او از عبدالله بن بریده و او از پدرش روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که مردی می گفت: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ، الصَّمَدُ، الَّذِي لَمْ يَلِدْ، وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» «پروردگارا! من به وسیله آنکه گواهی می دهم که تو الله؛ ذاتی هستی که جز تو معبودی نیست و یکتا و بی نیاز هستی که نه زاده است و نه زاده شده است و هیچ همتایی ندارد، از تو تقاضا می کنم»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ سَأَلَ اللَّهُ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ»^۲ «قسم به ذاتی که جانم به دست او است به یقین الله را با اسم اعظمش فراخواند که اگر به آن از او خواسته شود عطا می کند و اگر به آن خوانده شود اجابت می فرماید». و این اسم اعظم است که همه معانی توحید را دربر دارد.

* از این رو بر طالب علم لازم است که از قبول تفسیرهای غلط کلمه توحید اجتناب ورزد، و گفتنی است که بیشترین اشتباهاتی که در تفسیر کلمه توحید وجود دارند به شرح ذیل است:

۱- صحیح بخاری: ۴۴۸۲ و ۴۹۷۴ و ۴۹۷۵.

۲- سنن ابن ماجه: ۳۸۵۷ و سنن ابی داود: ۱۴۹۳ و سنن ترمذی: ۳۴۷۵. حکم آلبانی: صحیح.

۱- بعضی تفاسیر معنای توحید را تنها بر توحید ربوبیت یا برخی معانی آن خلاصه کرده است، مانند کسی که گفته: هیچ آفریننده‌ای و هیچ رزق و روزی‌دهنده‌ای جز الله نیست، و دیگر معانی ربوبیت.

۲- بعضی تفاسیر معنای این کلمه را تنها به بعضی از معانی توحید اسما و صفات منحصر می‌سازد مانند کسی که می‌گوید: معنای کلمه توحید این است که الله متعال در ذات خود یکی است و تقسیم‌گری با خود ندارد، و در صفاتش یکی است و مانندی ندارد، و در افعالش یکی است و شریکی ندارد.

۳- ادعای برخی مبنی بر اینکه معنای کلمه توحید یک مسأله اختلافی است پس بر مبنای آن فرق‌گذاری میان کفر و ایمان مرتب نمی‌شود.

- طالب علم این تفسیرهای غلط را شاید در نزد برخی از گروه‌های گمراه بیابد، همچنین نزد بعضی کسانی که حق را با باطل می‌آمیزند تا مردم ناآگاه را گمراه کنند، مانند علمای سوء که به سبب آن‌ها بسیاری از مردم گمراه شدند، چون حق را با باطل می‌آمیزند و دانسته اموال مردم را به باطل می‌خورند، و بر مردم تدلیس می‌کنند، و در اطاعت فرمانروایانی که شریعت الهی را به احکام وضعی و بشری تبدیل نمودند سبقت جسته آن‌ها را در عملکردشان تأیید می‌کنند و بر مردم تلبیس نموده و آن‌ها را فریب می‌دهند که گویا این همان دین صحیح و درست است؛ از الله متعال سلامتی و عافیت مسئلت داریم.

شرح حدیث: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ...»

قول شیخ رحمته: و در این حدیث: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ، وَدُرُوءُهُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱ «اساس همه امور اسلام، و پایه و ستون آن نماز، و قلّه و بلندی آن جهاد در راه الله است».

* این جزئی از حدیث معاذ بن جبل رضی الله عنه است که بیان آن در درس احسان گذشت، و این حدیث را امام احمد، ترمذی، ابن ماجه و غیره روایت کرده‌اند.

* و کلمه (الأمر) مفرد امور است، و از بیشترین الفاظ عام است که در زبان عرب استعمال می‌شود، بلکه در هرکاری مواردی با آن تعبیر می‌شود.

۱- سنن ترمذی: (۵/۱۲). حکم آل‌بانی: صحیح.

* و انسان فطرتاً با خود درباره امور مربوط به خودش رایزنی می‌نماید و امور و شئون وی را که برایش مهم است و برای به دست آوردن آن سعی می‌ورزد مدنظر قرار می‌دهد، طوری که امری القیس گفته است: «ويعدو على المرء ما يأتمر».

- یعنی: آنچه از اموری که برایش مهم است؛ پس شاید هلاکت وی در تدبیر آموزش باشد.

* و فرموده او: «رأس الأمر» در معنای آن اهل علم دو قول دارند:

- قول اول: برخی از شارحین بر این باورند که مراد از امر در اینجا چیزی است که الله متعال پیامبرش محمد ﷺ را به آن مبعوث گردانیده است، که رأس آن امر، اسلام می‌باشد، و مانند چیزی است که دارای تنه و ساق و سر می‌باشد که سر آن همان اسلام است، ولی این تفسیر درست نیست زیرا تمام آن چیزی که پیامبر محمد ﷺ به آن مبعوث گردیده از اسلام می‌باشد.

- قول دوم: این است که رأس امر همان اصل و بیشترین قسمت آن است؛ پس اگر اصل از بین رفت تمام آن امر از بین می‌رود، طوری که گفته می‌شود: سرمایه؛ پس کسی که سرمایه‌اش رفت؛ مفلس و بدون مال می‌ماند، و این قولی است که شیخ الاسلام ابن تیمیه به آن اشاره نموده است و ابن عاشور نیز آن را ذکر کرده است.

* این مطلب در امور معنوی که با کلمه رأس یکجا ذکر می‌شود ظاهر می‌گردد طوری گویند: رأس حکمت ترس از الله است؛ یعنی اساس و اصل حکمت و بیشترین بخش آن. و رأس علم، ترس و خشیت الهی است.

* لفظ رأس در زبان عرب بر معانی متعددی اطلاق می‌شود که از لابه‌لای روش، سیاق و استعمال آن نظر به مفرد و مرکب بودن آن در جمله واضح می‌گردد. به طور مثال گفته می‌شود: رأس ریسمان، یعنی گوشه آن، و رأس کوه یعنی بالای آن، و عصا دارای دو رأس است یعنی جلو و عقب، و رأس سال پایان آن است.

* و منظور از فرموده پیامبر ﷺ «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ» این است که اصل و اساس کار انسان و هدف از آفرینش وی همان اسلام می‌باشد؛ پس اگر اسلام فرد از بین برود تمام کار او از بین رفته است، و برهیچ چیزی از امور دینی باقی نمی‌ماند، و اگر اسلام نیاورد سایر کارهای او اعتباری ندارد، و نزد الله متعال سودی برایش نمی‌رساند.

طوری که الله متعال می فرماید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [المائدة: ۶۸] «بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (آیین درستی) نیستید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید».

پس کفار بر هیچ امری از امور دین نیستند، زیرا رأس کار را که همان اسلام است ضایع کرده اند، چنانکه الله متعال در مورد کفار می فرماید:

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳] «و ما به سراغ هرگونه عملی که انجام داده اند؛ می رویم، پس آن را (چون) غبار پراکنده (در هوا) قرار می دهیم».

* از این رو سفیان بن عیینه رضی الله عنه گفته است: «هیچ آیه ای در قرآن از این آیه سخت تر بر من تمام نمی شود: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ [المائدة: ۶۸] «بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ (آیین درستی) نیستید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید» [امام بخاری آن را در تعلقات صحیح خود آورده است].

* و المخبَّل السعدی گفته است:

إِنِّي رَأَيْتُ الْأُمَرَ أَرْشَدُهُ تَقْوَى الْإِلَهِ وَشَرُّهُ الْإِنْتِمُ

دریافتم که رأس کارها تقوای الهی است و شر کارها گناه و معصیت.

* یعنی: آنچه انسان در نفس خود می پروراند و برایش حایز اهمیت بوده برای به دست آوردن آن می کوشد، پخته ترین آن چیز تقوای الهی؛ و بدترین آن گناه است.

* پس پخته و استوار بودن امر همانا تقوای الهی است، و چیزی که برخلاف تقوا باشد در آن هدایت و پختگی و هدایت نیست.

فرموده پیامبر ﷺ «وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ» (و ستون آن نماز است)

* یعنی نماز ستون دین اسلام است از این رو اسلام مسلمان برپا نمی‌شود مگر با برپایی آن ستون که همانا نماز می‌باشد.

* شأن و منزلت نماز بزرگ و با عظمت است؛ و کسی که نماز را ترک کند هیچ بهره‌ای در اسلام ندارد، زیرا اگر ستون بیفتد چیزی که بر آن ستون قرار دارد نیز می‌افتد، و این برایت واضح می‌گرداند که همه شعائر اسلام بر نماز متکی می‌باشند، پس اگر نماز بنده درست شد اعمال وی نیز درست می‌باشد، و اگر نمازش فاسد و نادرست گردید اعمال وی نیز بر وی فاسد می‌گردد، پس وقتی رابطه بنده با الله تعالی به وسیله نماز قطع شد، در این حالت نه زکات، نه روزه، نه حج و نه غیره امور بوی سودی می‌رساند.

* بنابر این اولین عملی که از بنده در روز قیامت سوال می‌شود نماز است.

حُرَيْثُ بْنُ قَبِيصَةَ رضی الله عنه گفته است: به مدینه منوره آمدم، گفتم: الهی همنشین صالحی را نصیبم کن؛ و می‌افزاید: نزد ابوهریره نشستم و گفتم: من از الله متعال خواستم که همنشین صالحی نصیبم کند، پس حدیثی برایم بگو که از پیامبر ﷺ شنیده‌ای، شاید الله متعال به وسیله آن سودی به من برساند، گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عَمَلِهِ صَلَاتُهُ؛ فَإِنْ صَلَحَتْ فَقَدْ أَفْلَحَ وَأَنْجَحَ وَإِنْ فَسَدَتْ فَقَدْ خَابَ وَخَسِرَ، فَإِنْ انْتَقَصَ مِنْ فَرِيضَتِهِ شَيْءٌ قَالَ الرَّبُّ عَزَّ وَجَلَّ: اُنْظُرُوا هَلْ لِعَبْدِي مِنْ تَطَوُّعٍ؟ فَيُكَمَّلُ بِهَا مَا انْتَقَصَ مِنَ الْفَرِيضَةِ ثُمَّ يَكُونُ سَائِرُ عَمَلِهِ عَلَى ذَلِكَ»^۱ «همانا اولین عملی که بنده در روز قیامت در مورد آن محاسبه می‌شود، نماز او است، اگر درست بود، یقیناً کامیاب و رستگار می‌گردد و اگر فاسد و نادرست بود، یقیناً هلاک و زیانکار می‌گردد. و اگر از فریضه‌اش چیزی کم شد، پروردگار عز و جل می‌فرماید: ببینید آیا بنده‌ام نافله‌ای دارد، تا کمبود فریض وی با آن جبران و کامل گردانده شود، سپس بقیه اعمالش بر این اساس خواهد بود» [به روایت ترمذی و نسایی و آل‌بانی آن را صحیح دانسته است].

* و امام مالک در کتاب الموطأ روایت نموده که عمر بن خطاب رضی الله عنه برای مأموران یا والیان خود این طور نوشت: «إِنَّ أَهَمَّ أَمْرِكُمْ عِنْدِي الصَّلَاةُ، فَمَنْ حَفِظَهَا فَقَدْ حَفِظَ دِينَهُ، وَمَنْ ضَيَعَهَا فَهُوَ لِمَا سِوَاهَا أَضْيَعٌ»^۱ «بدانید که مهم‌ترین امور شما نزد من نماز است، پس کسی که آن را حفظ کرد یقیناً دینش را حفظ کرده است، و کسی که نماز را ضایع کرده آن را به جا نیاورد، پس کارهای دیگر را به طریق اولی انجام نخواهد داد».

فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: «وَذُرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ «و قلله و بلندی آن جهاد در راه الله است»

* «وَذُرْوَةُ سَنَامِهِ»، یعنی بالاترین و شریف‌ترین آن، که البته مظهر عزت، قوت و زینت اسلام است.

* در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ، أَعَدَّهَا اللَّهُ تَعَالَى لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ»^۳. «به یقین در بهشت، صد درجه وجود دارد که الله تعالی آن‌ها را برای مجاهدین راه خود، مهیا ساخته است و فاصله هر درجه با درجه دیگر، به اندازه فاصله بین زمین و آسمان می‌باشد. پس هرگاه چیزی از الله خواستید، بهشت فردوس را طلب کنید. زیرا که فردوس وسط بهشت است و از همه جای بهشت بلندتر است، و عرش رحمن بالای آن قرار دارد، و نهرها و جویبارهای بهشت از آن سرچشمه می‌گیرند و جاری می‌شوند».

خاتمه شرح حدیث معاذ رضی الله عنه:

* این حدیث علی رغم مختصربودنش بیان چیزی را دربردارد که شأن انسان را در نزد الله متعال رونما می‌کند که همانا اسلام است.

۱- موطأ مالک: ۶.

۲- سنن ترمذی: (۱۲/۵). حکم آلبنی: صحیح.

۳- صحیح بخاری: ۲۷۹۰ و ۷۴۲۳.

* اسلام ستونی دارد که عبارت از نماز است، پس کسی که آن را ادا کرد و برپا نمود دین خود را حفظ کرده است، و کسی که آن را ضایع کرد در حقیقت همه کارهایش را ضایع گردانیده است، چون در نماز مصلحت خود وی است، اما در جهاد تلاش برای مصلحت و اصلاح دیگران است، و این صفت مسلمان است که وقتی اسلام خود را درست کرد و نفس خود را صالح و نیکو گرداند، برای اصلاح دیگران سعی می‌ورزد.

- از این‌رو نماز، انسان را به اموری متوجه می‌سازد که اصلاح خودش در آن نهفته است، اما جهاد وی را به اصلاح دیگران متوجه می‌سازد.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته در خاتمه این متن می‌گوید: «والله أعلم، یعنی الله داناتر است و درود و سلام الله بر محمد و آل محمد و صحابه ایشان باد».

* البته نسبت‌دادن علم به آموزگار، اعتراف بر آن است که هرآنچه را بنده می‌داند از فضل الله متعال بوده و او تعالی به وی یاد داده است، سپس شیخ رحمته کتاب را با درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله خاتمه داده است؛ زیرا شایان قبول می‌باشد، والله تعالی أعلم. اللهم تقبل منا إنك أنت السميع العليم واغفر لنا وارحمنا إنك أنت الغفور الرحيم.

پرسش‌های تطبیقی متعلق به درس‌های گذشته (۴)

- س ۱: اگر کسی بگوید: ما با برگزاری جشن میلاد پیامبر ﷺ، شادمانی نموده محبت صادقانه خویش را نسبت به ایشان اظهار می‌کنیم، پس چرا بر ما اعتراض می‌کنید؟
- س ۲: شخصی فرموده‌ای از فرموده‌های پیامبر ﷺ را شنید و از آن در شگفت افتاد، و در رد و انکار آن مبادرت ورزید؛ پس حکم او چیست؟
- س ۳: مسلمانی در کشوری اسلامی زندگی می‌کند که حاکم آن ستمگر است، و اهل سنت را با شکنجه و حبس و بلاها مورد اذیت و آزار قرار داده و شرایط زندگی را بر آن‌ها تنگ می‌سازد؛ آیا بر این مسلمان واجب است تا از این سرزمین هجرت کند، یا اینکه بر آزار و اذیت وی صبر کند؟ و اگر برای وی شرایط زندگی ایمن در یکی از کشورهای کفری که می‌تواند شعایر دینی خودش را آزادانه انجام دهد؛ آیا برای او جایز است تا از کشور اسلامی به دیار کفر نقل مکان کند؟